

« مقالات برگزیده »

نخستین کنفرانس دوسالانه بین المللی

نظم منطقه و ساختار اجتماعی در خاور میانه

(از نظریه تا عمل)

اردیبهشت ماه ۱۴۰۱



گردآوری و ویرایش علمی: دکتر سیدمسعود موسوی شفقائی
دکتر مهدی زیبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات نخستین کنفرانس دوسالانه بین‌المللی

«نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل»

گردآوری و ویرایش علمی:

دکتر سید مسعود موسوی شفائی

دکتر مهدی زیبایی

برگزارکننده:

انجمن علوم سیاسی ایران

دبیر علمی:

دکتر سید مسعود موسوی شفائی

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

دبیر اجرایی:

دکتر مهدی زیبایی

عضو هیات علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۱

شناسنامه

مقدمه ناشر

ایران امروز در اشتیاق توسعه و استقلال، گام‌های محکم و استواری برمی‌دارد. همه روزه در گوشه و کنار میهن ما جوانه‌های خودکفایی علمی و فنی نمایان می‌شوند و با عنایت و یاری خداوند متعال و در سایه تلاش و کوشش جامعه علمی و دانشگاهی حرکت به سوی مرزهای دانش شتاب بیشتری به خود می‌گیرد. خدا را شکر می‌گوییم که این فرصت را به ما ارزانی کرد تا گام‌هایی هر چند کوچک در راه رشد و نشر دستاوردهای علمی و فرهنگی کشور برداریم، باشد تا با یاری خداوند منان و در پرتو همت اندیشمندان، نویسندگان، مترجمان و متخصصان مؤمن و متعهد بتوانیم در اعتلای علمی کشور عزیزمان ایران سهمی داشته باشیم.

انتشارات سازمان جهاد دانشگاهی تهران در راستای وظایف خویش و به منظور رسیدن به اهداف علمی-فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران اقدام به انتشار آثار ارزشمند و مورد نیاز علمی و دانشگاهی می‌کند. در این راه از کلیه اساتید، پژوهشگران، صاحبان قلم و اندیشه دعوت به مشارکت و همکاری می‌شود.

حامیان نخستین کنفرانس دوسالانه بین‌المللی

نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل

خانه اندیشمندان علوم انسانی، خیرگزاری بین‌المللی قرآن، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه خوارزمی، انجمن علمی مطالعات صلح ایران، انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای، انجمن ژئوپلیتیک ایران، مرکز پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی دانشگاه شهید بهشتی، مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، موسسه ابرار معاصر تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انجمن ایرانی مطالعات غرب آسیا، اندیشکده جریان، مرکز مطالعات آب‌های مرزی و منابع آب مشترک وزارت نیرو

کمیته اجرایی همایش

دکتر مریم خالقی نژاد، کمنند بهرامی، امیر محمد زلفی‌گل، سیده مریم هاشمی نژاد، حسین میری رامشه، محمد اسکندرلو، گیسو مهري

نشانی دبیرخانه همایش

تهران، خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نبش کوچه انوری، طبقه همکف، درب خیابان، پلاک ۱، انجمن علوم سیاسی ایران
کد اختصاصی ISC: ۶۸۲۲۷ - ۰۱۲۱۰
شماره تماس: ۰۲۱-۶۶۴۹۳۴۱، شماره فکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۴۲۴۰،
صندوق پستی: ۹۵/۱۲۱۴۵
نشانی الکترونیکی: <http://www.ipsa.ir>،
پست الکترونیکی: mideasconf@gmail.com

اعضای کمیته علمی

آرشین ادیب مقدم (عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات شرقی و آفریقا در دانشگاه لندن)، حمید احمدی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، حسن احمدیان (عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران)، بابک ارسیا (عضو هیات علمی جهاد دانشگاهی)، علی اکبر اسدی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، روح الله اسلامی (عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد)، استفن استتر (عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی و امور عمومی دانشگاه بوندسور)، علی اسمعیلی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، محمد بابائی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی)، یان بوسه (عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی و امور عمومی دانشگاه بوندسور)، کیهان برزگر (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات)، محمد پارسائیان (عضو هیات علمی جهاد دانشگاهی)، ماندانا تیشه‌یار (عضو هیئت علمی دانشکده اکو، دانشگاه علامه طباطبائی)، علی اکبر جعفری (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران)، امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی)، دال سونگ یو (عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات خارجه دانشگاه هانکوک)، حسین دهشیار (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی)، سید جلال دهقانی فیروزآبادی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی)، مهدی

ذاکریان (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات)، میترا راه نجات (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی)، الهام رسولی ثانی آبادی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد)، مهدی زیبایی (عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)، بهنام سرخیل (عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)، سید محمد کاظم سجادپور (عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه)، خلیل الله سردارنیا (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز)، رضا سیمبر (عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان)، بهزاد شاهنده (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سعید شکوهی (عضو هیئت علمی دانشکده اکو، دانشگاه علامه طباطبائی)، سید احمد فاطمی نژاد (عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد)، لی فوجوان (عضو هیئت علمی مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه نورثوست)، ارسلان قربانی شیخ نشین (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی)، ولی گل محمدی (عضو هیئت علمی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس)، حمیرا مشیرزاده (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سید علی منوری (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی)، سید مسعود موسوی شفقائی (عضو هیئت علمی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس)، عبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، قدیر نصیری (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی)، مرتضی نور محمدی (عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی)، غلامرضا نیستانی (عضو هیات علمی جهاد دانشگاهی).

فهرست مطالب

- سخن دبیر کنفرانس ۱۵
- نشست اول: خاورمیانه عرضه نقش آفرینی بازیگران منطقه ای ۱۷
- حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا ۱۹
گارینه کشیشیان سیرکی
- تأثیر توافق های عادی سازی روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی بر الگوهای
دوستی و دشمنی در غرب آسیا ۴۱
زینب یوسف وند، علی آدمی
- بررسی جایگاه امارات متحده عربی در پروژه حمایت از تصوف در خاورمیانه پس از
یازده سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۲۰) ۵۹
وحید اخوت، حمید عظیمی
- نقش آفرینی بازیگران نوظهور در نظم جدید منطقه ای خاورمیانه: مطالعه موردی امارات
متحده عربی ۸۳
مهناز گودرزی، محمد ناصحی

دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران و معمای امنیت در منطقه غرب آسیا... ۱۰۳
مصطفی دانشیار، حسین دهقانی پوده

اتحادیه‌گرایی ناموفق در حوزه جنوبی خلیج فارس و عوامل مؤثر بر ایجاد همگرایی
موقت..... ۱۲۵
احمد جانسیز، سید حسین موسوی کردمیری

نشست دوم: باز تعریف روابط میان دولت و شهروند خاورمیانه‌ای..... ۱۴۳

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال
۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴..... ۱۴۵
احمد بروایه، محمدصادق کوشکی، تورج افشاری بدرلو

تأثیر نظم خاورمیانه پساناآرام بر نقش‌آفرینی ایران در منطقه..... ۱۶۵
شهلا نجفی، بهنام سرخیل

بررسی هویت‌خواهی علویان در ساختار سیاسی و اجتماعی ترکیه..... ۱۸۳
سیامک کاکایی

از اسلام‌گرایی به پسا اسلام‌گرایی: برسازي نظم نوین در مناسبات ایرانی- عربی..... ۲۰۳
محمد عثمانی

تکوین/آشوب و ساختار/نظم: بنیان‌های فلسفی سیاست در خاورمیانه..... ۲۱۹
مهدی خضریان..... ۲۱۹

نقش طریقت‌ها و گروه‌های دینی در ساخت سیاسی قدرت در ترکیه (مورد مطالعه):
دولت اردوغان)..... ۲۴۱
محمد بابایی، محمدعلی دستمالی

نشست سوم: جایگاه و نقش بازیگران فرامنطقه‌ای در خاورمیانه ۲۵۷

تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا در سایه تعمیق روابط عربستان سعودی-امارات
متحده عربی با چین ۲۵۹
آناهیتا معتضد راد

تسلیحات و نظم منطقه‌ای در دوره افول هژمونی ایالات متحده در خاورمیانه ۲۷۵
امین پرتو

راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم بایدن و پیامدهای آن بر نظم منطقه‌ای
خاورمیانه ۲۹۵
فرهاد وکیلی

الزامات زیست محیطی و ژئوپاسیفیک خاورمیانه ۳۱۵
مصطفی قادری حاجت، حسین امیرابراهیمی، محمد رودی بیدگلی

غیر جهانی شدن و رابطه دولت - جامعه مدنی در خاورمیانه ۳۳۷
سید حمزه صالحی، احسان فرامرزش

نشست چهارم: اقتصاد سیاسی خاورمیانه در پرتو فشارهای بین‌المللی ۳۶۱

رژیم جدید نفتی در پرتو تحولات بین‌المللی ۳۶۳
عباس ملکی، حسن راعی

ارزیابی شرکای تجاری مناسب جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه اقتصاد سیاسی:
نظریه و عمل ۳۸۵

نجمه ساجدیان فرد، نرگس ساجدیان فرد

برندینگ منطقه و امکانات هویتی پیش روی کشورهای خاورمیانه برای همکاری‌های اقتصادی-فرهنگی.....	۴۱۳
راضیه مهدیه نجف‌آبادی	
POLITICAL REFORMS AND POLITICAL STABILITY IN SAUDI ARABIA	431
2017-2021	431
Maryam Jafari, Kamyar Hatef	
MIDDLE EAST POLITICAL ECONOMY: TRANSITION OR TRANSFORMATION?	451
Mehdi Fakheri	
DEMOGRAPHIC STRUCTURE OF IRAN AND THE REGIONAL ORDER; THE NECESSITY TO REVISE THE CONCEPT OF "SELF"	477
Seyed Mohammad Mohammadi	

سخن دبیر کنفرانس

اگر حوزه مطالعات خاورمیانه در سطح منطقه و ایران را بصورت طیفی از دانش در نظر بگیریم، منطق مطالعاتی دانش یاد شده، به شکلی ناموزون در دو سر این طیف متمرکز شده است؛ یک سوی طیف که عمدتاً مشتمل بر مطالعات و تولیدات داخل منطقه است، بیشتر بر نقش عوامل بیرونی (مداخلات قدرت‌های بزرگ) در پیدایی مسائل و مشکلات خاورمیانه متمرکز دارد. سوی دیگر طیف که اساساً شامل دیدگاه‌ها و نگرش‌های تولید شده در بیرون منطقه است، عمدتاً بر نقش عوامل داخلی به مثابه ریشه مسائل و بحران‌های خاورمیانه متمرکز است. این در حالی است که منطق کل‌گرایی (Holism) و رویدادهای عینی خاورمیانه چالشی اساسی برای اعتبار دیدگاه‌های هر دوی سوی این طیف ایجاد کرده و اتخاذ رویکرد جامع‌نگر در فهم مسائل و چاره‌جویی بحران‌های منطقه را الزامی ساخته است. این ضرورت بطور مشخص از آنجا ناشی می‌شود که تمرکز بر دو سر طیف یاد شده، دو پیامد منفی نظری و عملی را در حوزه مطالعات خاورمیانه ایجاد کرده است. پیامد نخست را که می‌توان تحقیر نظری نام نهاد در قالب ناکامی نظریات این حوزه در تبیین و پیش‌بینی تحولات خاورمیانه متجلی شده است؛ رویدادهای سرنوشت‌ساز منطقه در سه دهه اخیر یکی از پس از دیگری بروز می‌کنند و ضربات خود را بر پیکر آن وارد می‌آورند و صاحب‌نظران مسائل خاورمیانه، ناتوان از تبیین و پیش‌بینی این رویدادها، متحیر و متعجب به نظاره تحولات منطقه می‌نشینند و یا به ارائه تحلیل‌های پس از وقوع رویداد بسنده می‌کنند. پیامد دوم بی‌عملی سیاستی نام دارد و در پیوند با آسیب اول است. در حالی که منطق مطالعات خاورمیانه طی چند دهه گذشته در دو سر طیف یاد شده متمرکز بوده، مشکلات و مسائل خاورمیانه چنان پیچیده، درهم‌تنیده و متداخل شده

که سیاست‌گذار خاورمیانه‌ای با بی‌عملی، صرفاً به ادامه‌ واکنش‌های روزمره در قبال این تحولات دوران‌ساز محدود شده است.

حوزه مطالعات خاورمیانه در منطقه و ایران، در زمانی گرفتار دو آسیب فوق‌بوده است که تحولات بین‌المللی و جهانی، پهنه منطقه را در نوردیده و بر پیچیدگی مسائل آن افزوده است. ظهور بحران‌های جدید همچون تغییرات اقلیمی، تروریسم، مناقشات قومی-مذهبی، مهاجرت، بیماری همه‌گیر جهانی، جنایات سازمان‌یافته و... بر انبوه بحران‌های سنتی خاورمیانه نظیر مناقشه اسرائیل و فلسطین، خودکامگی دولت‌ها، توسعه نیافتگی، انرژی و دولت‌های رانتی، فرایند ناتمام دولت-ملت‌سازی، مناقشات سرزمینی ارمغان دوران استعمار و... افزوده شده است. بدیهی است در چنین شرایطی، فهم نظری و چاره‌جویی عملی مسائل خاورمیانه با توسل به نگرش‌های دو سوی طیف یاد شده امکان‌پذیر نخواهد بود. نخستین کنفرانس دوسالانه بین‌المللی نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه با توجه به آسیب‌های فوق و به منظور دستیابی به چهار هدف زیر طراحی شده است:

۱) قویت نگرش‌های ریشه‌یاب، تبیین‌کننده مشکلات خاورمیانه و ارائه دهنده راهکار در راستای درک مسائل منطقه با روش کل‌گرایانه (Holistic)

۲) تشویق مطالعات و تحقیقات معطوف به پیوند حوزه‌های نظری و عملی با توجه به پیچیدگی و درهم‌تنیدگی مسائل خاورمیانه

۳) تقویت نگرش‌هایی که با درک کل‌گرایانه (Holistic) از مسائل منطقه به ریشه‌یابی و تبیین مشکلات خاورمیانه و ارائه راهکار بپردازند.

۴) شناسایی و ریشه‌یابی مشکلات و بحران‌های جدید خاورمیانه و راهگشایی بدیع نظری و عملی در مواجهه با آنها

امید آنکه این نخستین گام انجمن علوم سیاسی ایران در برگزاری مستمر کنفرانس دوسالانه بین‌المللی نظم منطقه‌ای و ساختار اجتماعی در خاورمیانه: از نظریه تا عمل، با همکاری تمامی صاحب‌نظران و علاقمندان این حوزه، تداوم و تکامل داشته باشد.

مسعود موسوی شفقائی

دبیر علمی کنفرانس

نشست اول: خاورمیانه عرضه نقش آفرینی بازیگران منطقه‌ای

حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا * گارینه کشیشیان سیرکی^۱

چکیده

منطقه غرب آسیا از سال ۲۰۱۱، شاهد ارتقاء سطح موازنه بین بازیگران اصلی منطقه‌ای در چارچوب تشکیل ائتلاف‌های مختلف بوده است. محور مقاومت به رهبری ایران و عضویت سوریه و گروه‌های حزب الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی، انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت عراقی از مهم‌ترین این ائتلاف‌هاست. هدف اصلی این مقاله بررسی موضوع حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای در غرب آسیا در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۱ است. سؤال اصلی پژوهش این است که حمایت ایران از محور مقاومت چه تأثیری بر امنیت این منطقه در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۱ داشته است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح است که حمایت ایران از محور مقاومت از یک سو ساختار آنارشیک غرب آسیا را منازعه‌آمیزتر ساخته و از سوی دیگر موج جدید همکاری‌ها را چه در سطح منطقه‌ای در چارچوب اتحادها و ائتلاف‌ها (ائتلاف و اتحاد عربستان با کشورهای عربی و اسرائیل) و چه در سطح جهانی ائتلاف ایران با روسیه را موجب شده است. مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نقش ایران در حمایت از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا در حفظ نظام سوریه، همکاری محور مقاومت و روسیه در مبارزه با تروریسم، همکاری کشورهای عربی با اسرائیل علیه ایران و همکاری محدود ایران با قطر در پی بحران ۲۰۱۷ قطر مشاهده شد. تأثیر حمایت ایران از محور مقاومت بر منازعه نیز شامل گسترش جنگ‌های نیابتی، افزایش فرقه‌گرایی، حمله عربستان به یمن، ارتقاء جنگ سرد منطقه‌ای، مسابقه تسلیحاتی، منازعه پیرامون موضوع فلسطین و آنارشیک‌تر شدن فضای منطقه‌ای شده است.

واژگان کلیدی: محور مقاومت؛ امنیت منطقه‌ای؛ ساختار آنارشیک؛ قدرت‌های منطقه‌ای؛ سیاست اتحاد و ائتلاف

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
g.keshishyan71@gmail.com

۱- مقدمه

تحولات غرب آسیا از سال ۲۰۱۱، که برخی آن را «بیداری اسلامی» و برخی دیگر «بهار عربی» نامگذاری کرده‌اند، به تغییر و تحولات مهم داخلی و منطقه‌ای منجر شده است. مواجهه دولت‌های این منطقه با بحران‌های مختلف همچون بحران مشروعیت، چالش حکومت‌های اقتدارگرا و تلاش‌ها برای گذار به حکومت‌های دموکراتیک در کنار سیاست‌های مبتنی بر مشت‌آهنین برخی از حکومت‌ها در مقابله با مخالفان داخلی بخشی از تحولات داخلی در این منطقه طی این مدت است. در عین حال تحولات سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱، در سطح منطقه‌ای نیز افزایش قدرت برخی از کشورها و در مقابل کاهش قدرت برخی دیگر را به همراه داشته و سیاست و قدرت دولت‌ها در این منطقه را به سوی تمرکز بر موازنه سوق داده است.

در راستای همین موازنه، دولت‌های مختلف با به‌کارگیری ابزارهای متنوع سعی در حفظ توازن به نفع خویش داشته و دارند که یکی از مهم‌ترین این ابزارها سیاست اتحاد و ائتلاف است. لذا دولت‌های این منطقه از جمله قدرت‌های منطقه‌ای سعی می‌کنند با تشکیل و ساماندهی به ائتلاف‌ها بر مبنای متغیرهایی چون ژئوپلیتیک و ایدئولوژی به مقابله با تهدیدات و نیز افزایش قدرت خویش بپردازند. هرچند اتحاد و ائتلاف در بین کشورهای این منطقه از ماهیتی ناپایدار برخوردار است، اما به نظر می‌رسد با بهره‌گیری از عامل ایدئولوژی و با هدف مقابله با وضع موجود و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای برخی از این ائتلاف‌ها از دوام بیشتری برخوردار هستند، که شکل‌گیری محور مقاومت طی بیش از یک دهه گذشته از آن جمله است.

هدف اصلی این مقاله بررسی موضوع حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای در غرب آسیا در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۱ است. سؤال اصلی پژوهش این است که حمایت ایران از محور مقاومت چه تأثیری بر امنیت این منطقه در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۱ داشته است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح است که حمایت ایران از محور مقاومت از یک سو ساختار آنارشیک غرب آسیا را منازعه‌آمیزتر ساخته و از سوی دیگر موج جدید همکاری‌ها را چه در سطح منطقه‌ای در چارچوب اتحادها و ائتلاف‌ها (ائتلاف و اتحاد عربستان با کشورهای عربی و اسرائیل) و چه در سطح جهانی

ائتلاف ایران با روسیه را موجب شده است. حال با توجه به این مقدمه پیشینه پژوهش‌های مرتبط را بررسی خواهیم کرد تا خلأ تحقیقاتی موجود مشخص شده و ضرورت و اهمیت نگارش این مقاله آشکار شود.

۲- پیشینه تحقیق

به طور کلی، موضوع «حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا» در برخی از آثار منتشره مورد توجه قرار گرفته که به برخی از مهم‌ترین‌ها اشاره خواهیم کرد.

اسنستات و مک‌وان (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان «محور مقاومت ایران چگونه می‌تواند بایدن را آزمایش کند؟» در پی بررسی سیاست‌های دولت جدید آمریکا به ریاست جو بایدن در قبال محور مقاومت و ایران هستند. از نگاه این تحقیق تشکیل محور مقاومت به عنوان ثمره افزایش و قدرت نفوذ منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود که با سقوط صدام در عراق آغاز شده و با سرنگونی داعش در عراق و سوریه و نیز حفظ بقای حکومت شیعیان در عراق و اسد در سوریه استمرار یافته است.

پولاک (۲۰۲۰)، در مقاله‌ای با عنوان «سیر تحول انقلاب: تغییر ماهیت محور مقاومت ایران» معتقد است، که طی دو سه دهه اول پس از انقلاب اسلامی، محور مقاومت به رهبری ایران بیشتر ملغمه‌ای از دولت‌ها، نیمه دولت‌ها و بازیگران غیردولتی بود، اما در سال‌های ۱۶-۲۰۱۴، زمانی که گروه‌ها و دولت‌های مهم شیعه با تهدیدات مختلفی روبرو شدند، تغییر چشم‌گیری در ترکیب و اثربخشی این محور ایجاد شد. این موضوع که استراتژی محور مقاومت از روی ضرورت متولد شد و این که آیا ایران بعد از سردار سلیمانی قادر به حفظ یکپارچگی این محور خواهد بود، از نکات مورد توجه در این باره در آینده است، که از رویکرد دیگری، موضوع پژوهش حاضر را بررسی می‌کند.

هاشم‌پور و حقیقی (۱۳۹۹)، در پژوهش «رابطه انقلاب اسلامی ایران و محور مقاومت در هویت بخشی به حوثی‌های یمن» آورده است؛ که انقلاب اسلامی با رویکرد دینی و با ارائه مؤلفه‌های بازگشت به خویشتن، حمایت از مظلومان، مبارزه با صهیونیسم، عدالت‌طلبی، استقلال‌خواهی، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، مقاومت اسلامی،

مهدویت و انتظار به عنوان یک هویت جدید به الگویی برای دیگر کشورها و جنبش‌ها تبدیل شده است. از جمله دستاوردهای انقلاب اسلامی، شکل‌گیری محور مقاومت در منطقه است که باعث تقویت حس مقاومت در مقابل نظام سلطه و حکومت‌های استبدادی خاورمیانه شده است که با مقاله حاضر تفاوت‌های اساسی دارد.

امیری و کیانی (۱۳۹۸)، در پژوهشی با عنوان «گفتمان مقاومت شهید قاسم سلیمانی در دیپلماسی و روابط بین‌الملل» این هدف را دنبال می‌کنند که بررسی و تحلیل جایگاه گفتمان مقاومت و رفتار سیاسی شیوه‌های برخورد و واکنش‌های سیاسی که شهید سلیمانی در روابط بین‌ملت‌ها و دولت‌ها به عنوان خط‌مشی‌های اصولی از خود ترسیم کرده است، چه بوده؟ این پژوهش ضمن تعریف مبانی و ماهیت گفتمان مقاومت شهید سلیمانی، جریان هم‌افزای آن با سیاست‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را بررسی می‌کند که البته تفاوت‌های آشکاری با مقاله حاضر دارد.

قاسمی (۱۳۹۷)، در پژوهشی با عنوان «ژئوپلیتیک محور مقاومت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران براساس گفتمان انقلاب اسلامی» در پی نشان دادن تأثیر انقلاب اسلامی بر قوت و گسترش محور مقاومت در منطقه برای رهایی از استکبار است. این پژوهش در واقع به ماهیت و مبانی نظری و گفتمانی انقلاب اسلامی از منظر امام خمینی و محور مقاومت پرداخته، و با مقاله حاضر تفاوت‌های بسیاری دارد.

محسنی و کالوت (۲۰۱۷)، در مقاله‌ای با عنوان «محور مقاومت با حمایت‌های ایران چگونه خاورمیانه جدیدی را ایجاد می‌کند؟» ایران را به عنوان حامی اصلی و شکل‌دهنده به محور مقاومت در منطقه خاورمیانه ارزیابی کرده و با تحلیل این موضوع، ظرفیت‌های ژئوپلیتیک بازیگران موجود در این محور را بررسی کرده‌اند که با مقاله حاضر تفاوت زمانی و محتوایی بسیاری دارد.

کریمی (۱۳۹۶)، در پژوهشی با عنوان «نقش جمهوری اسلامی ایران در هویت بخشی به مجموعه امنیتی محور مقاومت» معتقد است که با پیروزی انقلاب اسلامی، مسأله فلسطین و حمایت از آزادی و استقلال مردمان آن به یکی از مهم‌ترین ارکان هویت بخش به انقلاب اسلامی و در نتیجه شکل‌دهنده به سیاست خارجی ایران تبدیل گردید که با مقاله حاضر تفاوت‌هایی دارد. آن‌چنان که مشاهده می‌شود؛ پژوهش‌های خوبی در این

رابطه انجام شده، ولی اهمیت و ضرورت موضوع به نحوی است که پژوهشی جدید از منظر بررسی «حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا» می‌تواند با یک رویکرد جدید مطرح شده و از اهمیت به‌سزایی نیز برخوردار باشد.

۳- چارچوب نظری

در بخش چارچوب نظری، امنیت را از منظر مکتب کپنهاگ و مفهوم مجموعه امنیتی- منطقه‌ای بررسی خواهیم کرد. اصطلاح مکتب کپنهاگ ابتدا از سوی بیل سوئینی برای بررسی آثار باری بوزان، الی ویور و... به کار برده شد. مکتب کپنهاگ، امنیت ملی را مرکز ثقل خود قرار داده است. از این نظر، امنیت در سطح دولت شکل می‌گیرد و سطوح مختلف آن دارای آثار متقابل بر یکدیگرند و بین آن‌ها وابستگی متقابل جریان دارد (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۴۴۱-۴۴۰).

ارجحیت مکتب کپنهاگ نسبت به سایر مکاتب این است که این مکتب به صورتی اختصاصی کار روی موضوع امنیت و ابعاد آن را زمینه اصلی خود قرار داده است. بوزان امنیت را برابر با رهایی از تهدید می‌داند. از نظر وی، امنیت به توان دولت‌ها و جوامع در حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن‌ها مربوط می‌شود (عبداله‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۲۲). بوزان بر این امر تأکید دارد که امنیت تنها مربوط به دولت‌ها نیست؛ بلکه تمام جوامع انسانی را شامل می‌شود. بنابراین، وی به پنج جنبه از امنیت توجه می‌کند. در جنبه نظامی امنیت وی تأثیرات متقابل توانمندی‌های دفاعی و تهاجمی نظامی دولت‌ها و تصورات هر یک از اهداف آن‌ها را بررسی می‌کند. در نوع سیاسی بر ثبات ساختاری دول، در بعد اقتصادی امنیت به دسترسی منابع، پول و بازار برای رسیدن به سطوح قابل قبولی از رفاه نظر دارد. در امنیت اجتماعی بر ارزیابی الگوهای سنتی زبانی، فرهنگی، مذهبی، هویت ملی و عادت‌های اجتماعی تمرکز دارد. در نهایت در بعد امنیت زیست محیطی به حفظ و حمایت از محیط زیست زمین توجه دارد و تمام فعالیت‌های مهم بشری را به آن وابسته می‌داند. بنابراین، نکته مشخص این‌که بوزان، امنیت چندبعدی را مد نظر قرار می‌دهد. بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی مکتب کپنهاگ را می‌توان توسعه و تعمیق مفهوم امنیت دانست. مفهوم موسع و گسترش یافته امنیت علاوه بر بعد نظامی ابعاد اقتصادی،

سیاسی، اجتماعی و زیست‌محیطی را نیز شامل می‌شود. به طوری که، بازیگر امنیتی ساز می‌تواند تهدیدها و موضوعات در هر یک از این حوزه‌های پنج‌گانه را امنیتی کند که کنترل و مدیریت آن با ابزار و سازوکارهای فوق‌العاده فراسیاسی ضرورت می‌یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۴۰-۳۹).

مکتب کپنهاگ همچنین تنها رویکردی است که صرفاً بر مبنای مطالعات امنیتی استوار است. بوزان استدلال می‌کند که امنیت به خودی خود روش جامع‌تر، قوی‌تر و مفیدی‌تری برای مطالعه روابط بین‌الملل در مقایسه با قدرت و صلح است. (بوزان و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹).

معنایابی و تعریف مفهوم امنیت جامع نیز متضمن و مستلزم تعریف و تبیین مفهوم امنیتی کردن است. چون دست‌کم نیمی از ماهیت ترکیبی امنیت، روانی و ذهنی است و بستگی به ادراک و برداشت از تهدیدها، فرصت‌ها، ضعف‌ها و قوت‌های خود و دیگری دارد. (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

از این رو، اگر طرف‌های منازعه بتوانند با رضایت و توافق بر سر قواعد، اصول یا نهاد مشترک برای اختلافات خود به وسیله ابزارهای غیرخشونت‌آمیز راه حل بیابند، منازعه به صورت امنیتی در نمی‌آید. امنیتی‌کردن، مبتنی بر کنش گفتاری، تولیدکننده تهدید وجودی و مستلزم اقدامات فوری و ضروری است. برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران و ارجاع آن به شورای امنیت نمونه بارز امنیتی کردن یک موضوع در روابط بین‌الملل است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۴۱).

اساساً مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای بر حسب الگوهای رفاقت (حسن تفاهم) و خصومت، توصیف می‌شوند. به همین ترتیب، به روابط امنیتی ادراکی یا واقعی که بی‌اثر، دوستانه یا به شدت همکاری‌جویانه است پاسخ می‌دهند. (ای لیک و ام مورگان، ۱۳۸۱: ۵۵)

باری بوزان مسأله فرهنگی، نژادی و روابط اقتصادی را نیز از جمله عوامل تأثیرگذار بر تعیین شکل و ساختار مجموعه‌های امنیتی می‌داند؛ اما این همبستگی‌ها را در زمینه تصورات امنیتی در مرتبه بعدی اهمیت قرار می‌دهد. شرط دیگر در شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی از نظر بوزان، وجود وابستگی متقابل شدید امنیتی میان گروهی از کشورهاست که اعضای این مجموعه را تشکیل می‌دهند. وی بیان می‌دارد که مجموعه

امنیتی درجایی وجود دارد که شبکه‌ای از روابط امنیتی شدید میان برخی از کشورها، امنیت آن‌ها را به هم پیوند زده و امنیت آن‌ها را از سایرین جدا کرده باشد. (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۲۳) با این حال با توجه به آنچه دربارهٔ مجموعه‌های امنیتی ذکر شد، نباید تصور کرد که این مجموعه‌ها، ساختار ثابت و ایستا دارند. از نظر بوزان، تغییر در دو عنصر اصلی یعنی الگوی دوستی و دشمنی و توزیع قدرت بین دول اصلی، می‌تواند باعث تغییر در ساختار بنیادی مجموعه امنیتی شود. (ای لیک و ام مورگان، ۱۳۸۱: ۵۵) در این مقاله سعی خواهد شد از این چارچوب نظری استفاده شود.

۴- تعریف مفاهیم

در این قسمت به چند مفهوم مهم، توجه خواهیم کرد.

محور مقاومت: محور مقاومت تشکیلاتی، سازوکاری رسمی ندارد؛ بلکه منظور از آن مجموعه‌ای از بازیگران دولتی (ایران و سوریه) و بازیگران غیردولتی (حزب الله، گروه‌های فلسطینی حماس و جهاد اسلامی، انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت مردمی در عراق نظیر حشد الشعبی، جنبش نجبا، کتائب حزب الله) که هدف اصلی آن‌ها، مقابله با سیاست‌های رژیم صهیونیستی، آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن و تلاش برای گذار به نظم جدیدی در منطقه است (نجات، ۱۳۹۶: ۵۶).

منازعه: اصطلاح منازعه وضعیتی است که گروه انسانی (قبیله‌ای، قومی، فرهنگی، زبانی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و...) با گروه یا گروه‌های انسانی دیگری به علت ناسازگاری اهداف آن‌ها، به صورت آگاهانه تعارض داشته باشند. منازعه در واقع مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر که در آن هدف هر یک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و یا نابود ساختن رقیب است. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۰: ۲۹۶).

ساختار آنارشیک: آنارشی به معنای فقدان قدرت فائده و قدرت نظم‌دهنده در نظام بین‌المللی است. (فرجی، ۱۳۹۲: ۷۶).

قدرت‌های منطقه‌ای: اصطلاح قدرت منطقه‌ای بنیان نظری خاصی در ادبیات روابط

بین‌الملل دارد، برای تبدیل کشورها به بازیگران تأثیرگذار در یک منطقه لوازمی نیاز است که کشورها در صورت دارا بودن آن‌ها می‌توانند جز قدرت‌های منطقه‌ای محسوب شوند. مارتین بک، معتقد است کشورها در صورتی می‌توانند در زمره قدرت‌های منطقه‌ای قرارگیرند که قابلیت‌ها و توانایی‌های خاصی داشته باشند. این قابلیت‌ها می‌تواند نظامی، اقتصادی، جمعیتی، سیاسی و ایدئولوژیک باشد (جانسیز و صالحیان، ۱۳۹۵: ۱۴۸-۱۴۷). حال پس از تعریف مفاهیم، نحوه شکل‌گیری محور مقاومت را بررسی خواهیم کرد.

۵- شکل‌گیری محور مقاومت

محور مقاومت یک ائتلاف منطقه‌ای است که از سال ۲۰۰۶ بعد از پیروزی حزب‌الله لبنان در مقابل تهاجم رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه شکل‌گرفت و پس از تحولات بیداری اسلامی ۲۰۱۱ تاکنون (۲۰۲۱) گسترش یافته است. محور مقاومت شامل مجموعه بازیگران دولتی مانند ایران و سوریه و بازیگران غیردولتی مانند گروه حزب‌الله لبنان، جنبش جهاد اسلامی و جنبش حماس فلسطین، جنبش انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت مردمی در عراق است. بازیگران این محور اهداف مشترکی چون تغییر وضع موجود منطقه، مقابله با حضور و سیاست قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، گروه‌های تروریستی، رژیم صهیونیستی و تحقق آرمان آزادسازی فلسطین را دنبال می‌کنند (هدایتی شهیدانی و بابایی، ۱۳۹۹: ۴۰-۳۹). همچنین این محور نقش بسیار مهمی در معادلات منطقه ایفا می‌کند و تمامی اعضای آن با سیاست‌های ایالات متحده و متحدان آن در منطقه مخالف هستند. در واقع، این ائتلاف برخلاف محور محافظه‌کار، نگاه بدبینانه به غرب دارد (Mohseni and kalout, 2017: 3-5).

در واقع ایده اصلی تشکیل محور مقاومت و استمرار نقش آن تا مرحله کنونی بر اساس آرمان‌های انقلاب اسلامی مبتنی بر قطع دخالت بیگانگان در امور کشورهای اسلامی، دفاع از حق مظلومین و نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان در قالب نظریه مقاومت و مقابله با نظم ناعادلانه ایجاد شده توسط نظام سلطه بین‌المللی بنا نهاده شده است. (حجت شمامی، ۱۳۹۷: ۱۱۹).

همچنین بخش دیگر حمایت ایران از محور مقاومت، اقتصادی و در جهت تأمین

تسلیماتی است. براین اساس درشرایطی که کشورهای فرامنطقه‌ای نظیر آمریکا و برخی کشورهای اروپایی مانند فرانسه و انگلیس حضور فعالی در خاورمیانه دارند و از طرق مختلف همچون قراردادهای کلان تسلیحاتی با کشورهای عربی همچون عربستان، مصر، امارات متحده، احداث پایگاه‌های متعدد در مناطق پیرامونی ایران از جمله در خلیج فارس و حمایت قاطع از رژیم صهیونیستی، سعی در تثبیت حضور خود دارند، ایران نیز در راستای اهداف تدافعی خود و برقراری موازنه از بازیگران همگرا در قالب محور مقاومت حمایت می‌کند (Eisenstadt and McVann, 2021: 8).

از یک طرف حمایت ایران از محور مقاومت، روند مبتنی بر همکاری و منازعه را درخاورمیانه تحت تأثیر قرار داده و همکاری منطقه‌ای را از دوجبهت برانگیخته است. ازسویی همکاری در درون محورمقاومت است. جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ انصارالله یمن را به جرگه محور مقاومت افزوده است و از طرف دیگر بحران بی‌ثباتی و مواجهه دولت‌های مرکزی در سوریه و عراق با موج گروه‌های تروریستی و مخالفت‌های داخلی منجر به درگیری محور مقاومت شده است. این روند در کنار مواجهه برخی از بازیگران محور مقاومت با بحران‌های داخلی، به واسطه نتیجه بخش بودن راهبرد مقاومت در سوریه و سرنگونی گروه‌های تروریستی در عراق و بی‌نتیجه بودن تهاجم عربستان به یمن، قدرت محور مقاومت را درحوزه منطقه ارتقاء داده و جایگاه این محور را درعرصه منطقه‌ای تثبیت و تحکیم کرده است.

۶- بازیگران محور مقاومت

محور مقاومت همچون سایر اتحادها و ائتلاف‌هایی که درحوزه‌های منطقه‌ای شکل می‌گیرد، از برخی بازیگران تشکیل شده است. این بازیگران دولتی و غیردولتی درتعامل با یکدیگر در واقع محور مقاومت را ایجاد و درپی تحقق اهداف آن هستند، که عبارتند از:

۶-۱- ایران

مهم‌ترین بازیگر دولتی و اصلی در محور مقاومت، جمهوری اسلامی ایران است. شکل‌گیری اسلام سیاسی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی در ایران است، که متأثر از آن

گفتمان مقاومت با رهبری تهران در منطقه شکل گرفته است. (شیرودی و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۴). با پیروزی انقلاب اسلامی، مسأله فلسطین و حمایت از آزادی آن در قالب گفتمان امت محور انقلاب اسلامی به همراه غلبه هویت اسلامی - شیعی و آرمان‌ها و ارزش‌های آن به یک رکن مهم هویت بخش انقلاب اسلامی درآمد (کریمی، ۱۳۹۶: ۲).

علاوه بر گفتمان ظلم ستیز انقلاب اسلامی، ماهیت نظام جمهوری اسلامی نیز موجبات حمایت از مقاومت را فراهم کرد. از این منظر جمهوری اسلامی نظام سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری بر پایه دین است که در صدد جمع حاکمیت الهی و ملی در قالب تعالیم اسلام است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۷: ۸۱). در واقع با انقلاب اسلامی در ایران، هنجارهای ناشی از فرهنگ اسلامی مبتنی بر آموزه‌های تشیع به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع شکل دهنده جمهوری اسلامی ایران، برای این نظام به صورت یک ایدئولوژی سیاسی درآمد و علاوه بر تکوین هویتی خاص بر آن، یک نظام اخلاقی و ارزشی را نیز برای داوری در خصوص سیاست‌ها، اقدامات و رفتارهای این کشور و سایر کشورها ایجاد کرد. (صالحیان و سیمبر، ۱۳۹۷) تحت این شرایط و منبعث از افکار و ایده‌های انقلاب اسلامی، توجه به محور مقاومت مورد نظر رهبران انقلاب اسلامی نیز بوده است. از منظر رهبران انقلاب نکته کلیدی - مقاومت، نه گفتن به کسی است که قصد اعمال سلطه دارد (قاسمی، ۱۳۹۷: ۱۷-۱۶).

مقوله مقاومت در نگاه نافذ آیت‌الله خامنه‌ای، جایگاه ویژه‌ای دارد و به عنوان رویکردی پایدار در سیاست خارجی برآمده از آرمان‌های انقلاب، امام و قانون اساسی است. همچنین جلوگیری از تسری محور ضد مقاومت و در نطفه خفه کردن گروه‌ها و جریان‌های ضد مقاومت از جمله اسرائیل که از پشتیبانی همه جانبه قدرت‌های غربی و آمریکا برخوردارند، نکته دیگری است که سبب شده، رهبری انقلاب حمایت از جبهه مقاومت را نه یک وظیفه دینی، بلکه ضرورت ملی و منطقه‌ای معرفی کنند. (شاه‌قلیان و سلیمانی، ۱۳۹۹: ۸۹-۸۸).

۶-۲- حزب‌الله

گروه حزب‌الله در لبنان دیگر ضلع محور مقاومت در منطقه محسوب می‌شود. جنبش حزب‌الله که مبانی اعتقادی و روش عملی خود را از اصول اسلام گرفت در ادامه به این

ضرورت رسید که تحرک سیاسی همه طبقات مردم برای به دست گرفتن زمام امور کشور و عدم سلطه بیگانگان لازم است؛ همچنین جهاد علیه اشغالگران واجب شرعی است. (نجار، ۱۳۹۶: ۲). مهم ترین دلایل رابطه محکم بین این گروه و ایران را می توان به این دلایل دانست: ۱- این گروه به اصل ولایت فقیه معتقد است و خود را ملزم به اطاعت از رهبری انقلاب اسلامی در ایران می داند. (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۴۶)، ۲- انتخاب جمهوری اسلامی به عنوان شیوه حکومت در ایران که با اصول اسلامی مورد اعتقاد حزب الله هماهنگ است و ۳- مخالفت ایران با سلطه استکبار و حمایت از مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل و اشتراک عقیده و منافع ناشی از این امر.

بدین سان سیاست های حزب الله به عنوان یک ضلع حلقه مقاومت همواره در جهت نزدیکی و کمک به سایر اعضای جبهه مقاومت بوده است. سیاست های مستقل و ضد استکباری حزب الله باعث شده است تا برخی کشورها مانند آمریکا و اتحادیه اروپا و برخی از کشورهای منطقه همچون عربستان و بحرین این گروه را در فهرست گروه های تروریستی مورد نظر خود قرار دهند (محمودی رجا و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳).

۶-۳- سوریه

جمهوری عربی سوریه از مهم ترین کشورهای منطقه خاورمیانه و معروف به حلقه اتصال ایران در محور مقاومت است. سوریه به دلیل عمق راهبردی که در جهان عرب و همسایگی با ترکیه، عراق، لبنان، اردن، اسرائیل و همجواری با دریای مدیترانه از آن برخوردار است، نقش بی بدیلی در سطح منطقه ای ایفا می کند. (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷).

سوریه فعلی در سال ۱۹۴۶ از فرانسه استقلال یافت. به رغم این، دمشق در سال های بعد از آن، به دلیل منافع متعارض گروه های مختلف در این کشور درگیر بی ثباتی سیاسی شد. حزب بعث سوریه که در سال ۱۹۴۷ تشکیل شد، در سال ۱۹۶۳ توانست با وجود اختلافات داخلی اعضای خود به قدرت برسد. حکومت بعث، بالاخص در دوره حکومت حافظ اسد سیاستی اقتدارگرا در داخل و ضد اسرائیلی در خارج را دنبال می کرد (ذوقی بارانی و همکاران، ۲۰۱۰: ۳۹۰-۲۰۰). سوریه در دوره جنگ عراق علیه ایران در سال های ۱۹۸۸-۱۹۸۱ تنها کشور عربی بود که از ایران حمایت کرد. دمشق با قرارگیری در

کنار ایران، نه تنها مانع موفقیت عراق شد، بلکه اقداماتی را نیز برای تضعیف رژیم صدام به انجام رساند. دمشق پس از انقلاب اسلامی به روزه ارتباط ایران و جهان عرب مبدل شد (نجات، ۱۳۹۶: ۵۸). بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سوریه به عنوان حامی حزب الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین از سوی آمریکا در زمره کشورهای محور شرارت قرار گرفت (وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷).

به طور خاص، می‌توان گفت که سوریه در سیاست‌های منطقه‌ای خود در رابطه با محور مقاومت از زمان حافظ اسد تاکنون دو رویکرد عمده را دنبال کرده است: ۱- روابط استراتژیک با ایران؛ ۲- حمایت از مقاومت در برابر اسرائیل.

دمشق بعد از انقلاب اسلامی و قدرت گرفتن بیشتر مقاومت از جمله در لبنان، هوشیارانه به تقویت و تحکیم بیشتر پیوند با این جریان‌ها پرداخت. همکاری گسترده سوریه با سایر اعضای محور مقاومت در جنگ ۳۳ حزب الله و اسرائیل و ۲۲ روزه گروه‌های فلسطینی با اسرائیل، کمک‌های ایران به حزب الله از راه سوریه و همچنین کمک‌های ایران و حزب الله به دمشق برای حفظ دولت بشار اسد در قدرت پس از بروز بحران داخلی در این کشور، عمق روابط استراتژیک محور مقاومت و سوریه در برابر نظام سلطه به سرکردگی آمریکا را نشان می‌دهد (محمودی رجا و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴).

۴-۶- جنبش انصارالله

یکی دیگر از بازیگران محور مقاومت که پس از تحولات سال ۲۰۱۱ از یمن به این عرصه راه یافته است، جنبش انصارالله است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در سال ۱۹۷۹ میلادی، برخی زیدی‌های یمن طرحی را مبنی بر ایجاد یک جنبش دینی - سیاسی ارائه کردند. البته یکی از عواملی که سبب رشد انصارالله شد، حرکات وهابیت بر ضد آنان است. وهابیت انواع و اقسام اتهامات را بر ضد انصارالله مطرح کرده و آنان را تحت فشار قرار داده است. این امر سبب رشد آن‌ها از نظر عقیدتی و افزایش انگیزه‌های آن‌ها برای حضور در صحنه شده است (مطلبی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۹).

یمن از سال ۲۰۱۱ درگیر جنبش اجتماعی علیه علی عبدالله صالح، دیکتاتور این کشور بوده است. عبدالله صالح به مدت چندین دهه بعد از استقلال یمن شمالی و

جنوبی، دولتی اقتدارگرا مبتنی بر یک حزب را در این کشور حاکم کرد. همچنین شبکه‌های فردی گسترده‌ای از فساد اقتصادی و سیاسی در یمن وجود داشت که در مجموع زمینه را برای وقوع جنبش مردمی فراهم کرد (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۵).

در ماه می سال ۲۰۱۲ میلادی، ۱۰ مطالبه مهم حوثی‌ها منتشر شد که عبارت بودند از نفی هرگونه دخالت قدرت‌های خارجی در گفتگوهای ملی، تهیه یک دستورالعمل جامع برای گفتگوهای ملی، به رسمیت شناختن دغدغه‌های شمال و جنوب و آزادی زندانیان سیاسی. در واقع حوثی‌ها این تقاضا را داشتند که با آن‌ها همانند سایر یمنی‌ها رفتار شود و همه یمنی‌ها حقوق برابر داشته باشند؛ این در حالی بود که آمریکا و عربستان و نیز منصور هادی آنان را متهم به احیای حکومت روحانی احمد بن یحیی یا حکومت امامیه کردند. (التیامی نیا و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۴).

با گذشت مدتی از تحولات با کناره‌گیری عبدالله صالح و برگزاری رفراندوم در یمن دولت جدید به رهبری منصور هادی روی کار آمد. این دولت پس از چند ماه فعالیت به دلیل عدم مشروعیت مردمی، ناکامی در اداره امور و وابستگی بیش از حد به عربستان مجبور به استعفا شد. این امر به همراه قدرت گرفتن حوثی‌ها در ادامه بحران، راه را برای دخالت خارجی و از جمله از طرف عربستان هموار کرد. عربستان در مارس سال ۲۰۱۵ و اندکی پس از روی کار آمدن ملک سلمان در این کشور در قالب موضوع بازگرداندن رئیس جمهور منصور هادی به یمن حمله کرد (مرکز پژوهش مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴).

ائتلاف مهاجم به یمن متشکل از عربستان و ۲۲ کشور دیگر عربی و اسلامی اقدامات چندی را برای مقابله با جنبش انصارالله انجام داد که ائتلاف‌سازی نظامی و کسب حمایت سیاسی، محاصره اقتصادی و نظامی، جبهه‌بندی سیاسی و مذهبی، تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و کشتار غیرنظامیان برخی از آن‌ها بود. (التیامی نیا و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

با وجود این، آنچه مشخص است؛ این که در دوره جدید ظرفیت‌های سیاسی زیادی برای حوثی‌ها ایجاد شد و بذر مقاومت را در میان آن‌ها کاشت. در واقع وجود شاخص‌هایی از تعهد به موجودیت جغرافیایی، اهتمام به حفظ تمامیت سرزمینی، سامان‌دهی نیروهای مقاومت در برابر تجاوز ریاض و تلاش در افزایش توان نظامی در

بجوبحه جنگ با متجاوزان بر تغییر مناسبات صحنه‌ای میدان یمن به سود حوثی‌ها منجر شد (مطهری، ۱۳۹۹: ۱)، تا جایی که سازمان ملل نیز اعلام کرد که پهپادهای حوثی‌ها تا ۱۵۰۰ کیلومتر برد دارند. در این باره همچنین رهبران حوثی اعلام کردند، که اگر عربستان در سیاست‌های خود بازبینی نکند و صلح را نپذیرد، قادر به گسترش حمله به عربستان سعودی و تأسیسات مهم آن هستند. (کیلانی، ۱۳۹۸: ۴)

۶-۵- گروه‌های فلسطینی

نام گروه‌های فلسطینی همچون حماس و جهاد اسلامی از دیر باز در زمره محور مقاومت دیده می‌شود. (محمودی رجا و همکاران، ۱۳۹۷)، حماس به عنوان یک گروه آزادی‌بخش به دلیل روحیه مقاومت و مبارزه، از کاربزمای وسیعی در بین فلسطینیان، اعراب و کشورهای اسلامی برخوردار شد. (پرتو، ۱۳۹۲: ۳-۴). پیروزی حماس در جنگ‌های ۲۲ روزه، ۸ روزه، ۵۱ روزه و ۱۱ روزه (۲۰۲۱) در برابر اسرائیل نمونه‌های بارز مقاومت در برابر نظام سلطه محسوب می‌شود. حماس ارتباط نزدیکی با اعضای محور مقاومت از جمله ایران دارد و درگیری با اسرائیل، همواره حمایت شده است (محمودی رجا و همکاران، ۱۳۹۷). که در راستای حمایت ایران از محور مقاومت برای ایجاد امنیت در منطقه غرب آسیا قابل ارزیابی و توجه فراوان است.

جهاد اسلامی دیگر گروه فلسطینی در زمره محور مقاومت قرار دارد. این جنبش در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط عده‌ای از دانشجویان مسلمان فلسطینی که در دانشگاه‌های مصر مشغول تحصیل بودند به رهبری دکتر فتحی شقاقی تأسیس شد. مهم‌ترین رکن این جنبش پس از شورای رهبری، شاخه نظامی است که به گردان‌های قدس (سرایا القدس) معروف است (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۰: ۳). اهمیت این گروه در مقاومت اسلامی بیشتر از آن جنبه است که رویکرد مد نظر ایران را مورد نظر خود قرار داده است. (شبکه اطلاع‌رسانی راه دانا، ۱۴۰۰/۳/۱۵).

۶-۶- گروه‌های مقاومت عراقی

عراق را تا قبل از تهاجم داعش به این کشور به صورت منطقی نمی‌توان در زمره محور

مقاومت محسوب کرد. در واقع دولت جدید در عراق از سال ۲۰۰۵ و پس از سقوط صدام، اهداف و رویکردهای منطقه‌ای و بین‌المللی خود را در چارچوب یک دولت ملی تعیین کرد. عراق از این منظر نمی‌تواند ارتباطی منطقی با محور مقاومت داشته باشد که در پی اهدافی چون شکست دادن آمریکا و متحدان آن در منطقه بود. این درحالی است که پس از ظهور داعش و تشکیل گروه‌های مقاومت مردمی در قالب حشدالشعبی در این کشور، دامنه محور مقاومت در این کشور نیز گسترده شد. گروه‌های مقاومت در عراق در سال ۲۰۱۴ و بعد از حملات داعش به عراق و طبق فتوای جهاد کفایی آیت‌الله علی سیستانی مرجع شیعیان در این کشور شکل گرفتند. این گروه‌ها که در چارچوب حشدالشعبی و زیر مجموعه دولت عمل می‌کنند، اهداف مشخصی را دنبال می‌کنند. این گروه‌ها در مارس ۲۰۱۵ پنج هدف اصلی را اعلام کردند که عبارت بودند از: نبرد با داعش و بیرون راندن آن از خاک عراق، حفاظت از کشور، حفاظت از اماکن مقدس، آزادی مردم عراق از تروریسم و در نهایت کمک به عراقی‌هایی که توان جهاد ندارند (افشون و الله کرم، ۱۳۹۷: ۶۲).

۷- دلایل حمایت ایران از محور مقاومت

ایجاد محور مقاومت و حمایت‌های ایران از آن در طی دو دهه اخیر با دستاوردهای گسترده‌ای همراه بوده است. از جمله این دستاوردها می‌توان به حفظ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران به عنوان محور و حامی اصلی مقاومت، کمک به حفظ، تقویت و تداوم مقاومت مردم فلسطین، شکستن اسطوره شکست‌ناپذیری نظام سلطه و صهیونیسم، گسترش و تقویت روحیه مقاومت در برابر سلطه به ویژه در جهان اسلام و شکل‌گیری هسته‌های جدید مقاومت مردمی در منطقه مانند گروه‌های مقاومت مردمی حشدالشعبی عراق، فاطمیون افغانستان، زینبیون پاکستان، گروه‌های داوطلب مردمی در سوریه و انصارالله در یمن اشاره کرد.

۷-۱- تأمین امنیت ملی و منطقه‌ای

تلاش برای تأمین امنیت ملی و منطقه‌ای از اهداف اصلی در سیاست خارجی هر کشور

و رویکردهای آن محسوب می‌شود. بدین لحاظ ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و تلاش می‌کند تا به وسیله گسترش متحدین برای خود در سطح منطقه غرب آسیا به مقابله با تهدیدات پیش رو از جمله حضور گسترده آمریکا در اطراف مرزهای خود، گروه‌های تروریستی و همگرایی برخی از کشورهای منطقه با اسرائیل به عنوان بازیگر متخاصم علیه خویش پردازد.

در این چارچوب با وجود اینکه ایران به تنهایی از توان دفاعی در برابر هرگونه تجاوز احتمالی از سوی کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای برخوردار است، اما حضور و نقش آفرینی محور مقاومت در منطقه ریسک هرگونه حمله نظامی به ایران را کاهش داده و به ایجاد یک حاشیه امن در اطراف مرزهای ایران منجر شده است (مشرق نیوز، ۱۳۹۸/۵/۲۳).

۲-۷- افزایش قدرت اقماعی ایران در منطقه

دلیل دیگر حمایت ایران از محور مقاومت در منطقه، افزایش توان بازیگری و تأثیرگذاری این کشور است. ایران در منطقه نقش و نفوذی ذاتی و طبیعی را یدک می‌کشد و به دلیل داشتن این جایگاه، کم و بیش در تمامی موضوعات جاری در منطقه غرب آسیا تأثیرگذار است. (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۷).

۳-۷- نوع سیاست خارجی منطقه‌ای ایران

یکی دیگر از دلایل اهمیت محور مقاومت برای ایران و دلیل حمایت این کشور از آن، اهمیت منطقه غرب آسیا در سیاست خارجی ایران است. ایران با این‌که از نظر پیشینه تاریخی و فرهنگی بیش از خاورمیانه، با منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و کشورهای فارسی زبان، وابستگی دارد، اما چه در دوره قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن محور اصلی سیاست خارجی خود را بر منطقه خاورمیانه متمرکز کرده است. بنابراین، از جمله دلایل حمایت ایران از محور مقاومت، ارتقاء توان نفوذگذاری ایران در منطقه غرب آسیا است. (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۵۹).

۷-۵- تداوم سرشت انقلاب اسلامی

در رویکرد ایران، محور مقاومت و انقلاب اسلامی را می‌توان به صورت مکمل یکدیگر در نظر گرفت. در واقع دستورالعمل محور مقاومت و بازیگران آن، همان آرمان‌ها و اهدافی است که در انقلاب اسلامی آمده است و باعث تقویت حس مقاومت و ایستادگی در مقابل نظام سلطه جهانی و حکومت‌های استبدادی دست‌نشانده شده و ایجاد هویتی جدید در این منطقه را به همراه می‌آورد (هاشم‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۳).

۷-۶- ایجاد چالش برای آمریکا به عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای

به طور کلی، یک دهه بعد از فروپاشی شوروی، نظم موجود در نظام بین‌الملل از تک قطبی به سوی تک چند قطبی سوق یافته و تاکنون نیز ادامه دارد. در این نظم، علاوه بر وجود آمریکا به عنوان ابرقدرت نظام بین‌الملل، مناطق مختلف جغرافیایی نیز از اهمیت وافر برخوردار شده‌اند و به تبع آن قدرت‌های برتر و درجه دوم نیز در این مناطق ظهور کرده‌اند. در همین راستا ایران سعی کرده است با اتخاذ سیاست اتحاد و ائتلاف در چارچوب محور مقاومت، در اهداف آمریکا در منطقه اخلاص ایجاد کند. (شیرودی و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۴).

۷-۷- مقابله و بازدارندگی در قبال اسرائیل

یکی از بارزترین وجوه محور مقاومت، مبارزه با اسرائیل و بازدارندگی در مقابل این رژیم است. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۲۷-۲۶). بنابراین، تقویت و حمایت از محور مقاومت در راستای مبارزه با رژیم صهیونیستی و همچنین افزایش امنیت منطقه قابل توضیح است.

۷-۸- تأمین وجهه ایدئولوژیک مورد نظر ایران

سیاست خارجی ایران به ویژه بعد از انقلاب اسلامی از وجوه ایدئولوژیک بارزی برخوردار است. به عبارت دیگر، حمایت ایران از محور مقاومت و بازیگران آن به نوعی یک تأمین‌کننده ایدئولوژیک در راستای ولایت فقیه برای ایران به حساب می‌آید. (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۵۶). به واقع این محور با ترویج ایدئولوژی اسلامی یکی از مهم‌ترین شرایط ثبات هژمون را به چالش کشیده است.

۸- نتیجه‌گیری

منطقه غرب آسیا از سال ۲۰۱۱ با تحولات مهمی مواجه بوده است که از مهم‌ترین آن‌ها تشکیل بلوک بندی‌های مختلف منطقه‌ای است. از آنجا که تحولات این منطقه در بازه زمانی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ بیش از همه در چارچوب موازنه دنبال شده است. بنابراین، بازیگران اصلی در این منطقه بر آن بوده‌اند تا در قالب به‌کارگیری سیاست مبتنی بر اتحاد و ائتلاف، اهداف خود را پیگیری کنند. این روند تشکیل ائتلاف‌ها با پیامدهایی مواجه بوده است که یکی از آن‌ها را موارد متعدد همکاری و منازعه در سطح منطقه شامل می‌شود. یکی از ائتلاف‌های اصلی در منطقه غرب آسیا که پس از سال ۲۰۱۱ رو به تقویت بوده است، ائتلاف محور مقاومت به رهبری ایران است. این ائتلاف با اهداف و سیاست‌های بازیگران آن، به روندهای منازعه و همکاری در این منطقه دامن زده است. در این مقاله سعی شد که با بهره‌گیری از چارچوب نظری امنیت منطقه‌ای مکتب کپنهاگ، ضمن بررسی بازیگران منطقه‌ای، به این ائتلاف از جنبه‌های گوناگون پرداخته شود و دلایل حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا بررسی شود. در این روند آن چه مسلم است؛ این که منطقه غرب آسیا بعد از سال ۲۰۱۱ نظم سیاسی جدیدی را تجربه کرده است که بیشترین تأثیر را بر اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و به ویژه ناپایداری آن گذاشته است. در این فرایند، قدرت‌های منطقه‌ای همچون ایران و عربستان هستند که از موقعیتی مهم در شکل‌دهی به نظم در حال تغییر منطقه برخوردار بوده‌اند.

این منطقه در دوره بعد از ۲۰۱۱ با ائتلاف‌های مختلفی از جمله محور سازش به رهبری عربستان و متحدان این کشور و محور مقاومت به رهبری ایران مواجه شده است. در عین حال ائتلافی که به محور مقاومت معروف است در واقع یک ائتلاف ژئوپلیتیکی مرکب از ایران، سوریه و عراق، به‌عنوان بازیگران دولتی آن و گروه‌های حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت مردمی در عراق به‌عنوان بازیگران غیردولتی است که منافع مشترک ملی و ایدئولوژیک دارند و ایران در مرکز آن قرار دارد. در بین بازیگران این محور، ایران نقش اساسی را ایفا می‌کند. رویکردهای ایران در حمایت از محور مقاومت در چارچوب اندیشه‌های انقلاب اسلامی و رهبران آن و قانون اساسی بوده

حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا / ۳۷

است. در عین حال ایران هر کدام از گروه‌ها و بازیگران موجود در محور مقاومت را به انحاء مختلف، حمایت مالی، دیپلماتیک، تسلیحاتی و... کرده است، که همه موارد یاد شده در جهت تقویت محور مقاومت و افزایش امنیت منطقه غرب آسیا براساس مفاهیم بازدارندگی قابل طرح است.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۳). «بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۷، شماره ۶۶
- افشون، تورج و الله‌کرم، عبدالحسین (۱۳۹۷). «مقایسه رویکرد امنیتی آمریکا و حشدالشعبی در عراق: عملکرد و چشم‌انداز»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۱، شماره ۴۲
- امیری، سروش و کیانی، جواد (۱۳۹۸). «گفتمان مقاومت شهید قاسم سلیمانی در دیپلماسی و روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات دفاع مقدس، دوره پنجم، شماره ۱۸
- ای لیک، دیوید و پاتریک، ام مورگان، (۱۳۸۱)، نظم‌های منطقه‌ای، امنیت‌سازی در جهان نوین، ترجمه جلال دهقانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی
- باقری، علی و بیگی، مهدی، (۱۳۹۹)، «انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات آن بر مؤلفه‌های قدرت نرم حزب الله لبنان، مجله پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، دوره سوم، شماره دوم، تابستان ۹۹، ۳۶-۱۳
- بوزان، باری والی ویور و پاپ دووولد (۱۳۹۰). چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پرتو، فتح‌الله (۱۳۹۲/۰۶/۲۰). رویکرد جدید حماس در تغییر متحدین منطقه‌ای، وب سایت اندیشکده راهبردی تبیین، قابل دسترسی در لینک: <http://tabyincenter.ir/14712>.
- التیامی‌نیا، رضا و همکاران، (۱۳۹۵)، «بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان سعودی و آمریکا»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۱۸
- جانسیز، احمد و صالحیان، تاج‌الدین (۱۳۹۵). نگاهی نو به رقابت ایران و ترکیه در منطقه خاورمیانه، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۱۹، زمستان.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۲)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، محدودیت‌ها، فرصت‌ها، فشارها، مجله سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴، ۹۱۴-۸۸۹

- حجت‌شامی، رضا (۱۳۹۷). تضاد ایده‌ها بررسی تطبیقی رویکردهای مقاومت و سازش به تحولات منطقه، تهران: ن اندیشه سازان نور
- خبرگزاری تسنیم (۱۴۰۰/۷/۱۴). «نگاهی به تاسیس جنبش جهاد اسلامی: اسلام، جهاد و آزادی فلسطین سه اصل اساسی این جنبش»، قابل دسترسی در لینک: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/07/14/2585096>.
- خبرگزاری تسنیم، (۱۴۰۰/۲/۲۷)، «منظور ترکیه از نیروی نظامی مشترک برای فلسطین چیست؟»، قابل دسترسی در لینک <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/02/27/2504647/>.
- خبرگزاری مشرق نیوز، (۱۳۹۸/۵/۲۳)، «بررسی آثار و پیامدهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی محور مقاومت»، قابل دسترسی در لینک <https://www.mashreghnews.ir/news/983903>.
- خبرگزاری تابناک، (۱۳۹۶). «اهداف مقاومت»، قابل دسترسی در لینک زیر: <https://www.tabnak.ir/fa/tags/26172/1>.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال و مرادی، منوچهر (۱۳۹۵). «تهدید غرب، برداشت روسیه و بحران اوکراین»، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۶). اصول روابط بین‌الملل، جلد دوم، تهران: سمت
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۷). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲). «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، دوره پنجم، شماره هشتم، تابستان.
- دوثری، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۹۰). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس
- ذوقی بارانی، کاظم و همکاران (۱۳۹۰). «تحلیل ژئوپلیتیک سوریه: بستری برای تدوین سیاست خارجی ایران در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال ۲۰، شماره ۷۷، زمستان.
- شاه‌قلیان، رضا و سلیمانی، باقر (۱۳۹۹). «شناسایی مولفه‌های حمایت از نهضت‌های آزادیبخش و محور مقاومت و تأثیرسنجی آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۱۳، شماره ۴۸
- شبکه اطلاع‌رسانی راه دانا (۱۴۰۰/۳/۱۵). «محور مقاومت از یمن گرفته تا لبنان و سوریه شریک پیروزی غزه است»، قابل دسترسی در لینک <https://www.dana.ir/news/1740555.html>.
- شفیعی، نوذر و مرادی، احمد (۱۳۸۸). «تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر موقعیت منطقه‌ای ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره اول، شماره اول.
- شیرودی، مرتضی و همکاران (۱۳۹۸). «مواجهه گفتمان مقاومت شیعی و گفتمان سلفی-اخوانی بر ترتیبات امنیتی سنتی غرب آسیا»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۲، شماره ۴۸.
- صالحیان، تاج‌الدین و سیمبر، رضا (۱۳۹۷). «منابع اجتماعی سیاست خارجی جمهوری اسلامی

حمایت ایران از محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه غرب آسیا / ۳۹

- ایران»، فصلنامه مطالعات سیاست‌گذاری عمومی، دوره هشتم، شماره ۲۶
عبدالله خانی، علی (۱۳۸۹). نظریه‌های امنیت، تهران: ابرار معاصر
- فرجی، محمدرضا (۱۳۹۲). «فرایند تحول و تکامل ساختار بین‌الملل»، نشریه پارسه، شماره ۲۰
قاسمی، بهزاد (۱۳۹۷). «ژئوپلیتیک محور مقاومت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بر اساس گفتمان انقلاب اسلامی»، فصلنامه آفاق امنیت، دوره ۱۱، شماره ۳۸، بهار.
- کریمی، ابوالفضل (۱۳۹۶). «نقش جمهوری اسلامی ایران در هویت بخشی به مجموعه امنیتی محور مقاومت»، ماهنامه پژوهش ملل، دوره دوم، شماره ۲۰، مرداد.
- کیلانی، عبدالعزیز (۱۳۹۸/۷/۳). «دگرگونی موازنه قدرت در یمن»، قابل دسترسی در لینک:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1986492>.
- محمودی رجا، زکریا و همکاران (۱۳۹۷). «بررسی محور مقاومت و آینده نظام سلطه با استفاده از نظریه نظام جهانی»، دو فصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، سال هفتم، شماره ۱۴، پاییز و زمستان.
- مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۴). «تحولات یمن، ریشه‌ها و روندها»، معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی شماره ۸
- مطلبی، محسن و همکاران (۱۳۹۶). «ظرفیت سنجی جنبش انصارالله یمن در عمق بخشی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۱۰۱
- مطهری، مصطفی (۱۳۹۹/۲/۲۰). «انصارالله ضلع جدید محور مقاومت در عرصه فعالیت‌های منطقه‌ای»، دسترسی در لینک زیر: <https://www.isna.ir/news/99022013954>.
- نجات، علی (۱۳۹۶). بازیگران منطقه‌ای و بحران سوریه، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- نجار، امین (۱۳۹۶). «تاریخچه حزب الله لبنان از شکل‌گیری تا تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی»، قابل دسترسی در لینک زیر: <https://www.iribnews.ir/fa/news/1835891/>
- نیاکویی، امیر (۱۳۹۱). کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب، تهران: میزان
- هاشم پور، پیروز و حقیقی، علی محمد (۱۳۹۹). «رابطه انقلاب اسلامی ایران و محور مقاومت در هویت بخشی به حوثی‌های یمن»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۱۰، شماره چهارم، زمستان.
- هاشم پور، پیروز و همکاران (۱۴۰۰). «هویت بخشی انقلاب اسلامی ایران به محور مقاومت اسلامی مطالعه مورد حزب الله لبنان»، فصلنامه سپهر سیاست، سال هشتم، شماره ۲۷.
- هدایتی شهیدانی، مهدی و بابایی، محمد (۱۳۹۹). محور مقاومت؛ شرحی بر ویژگی‌ها و وجوه مختلف، تهران: اندیشه سازان نور.
- وزارت امور خارجه (۱۳۸۷). کتاب سبز سوریه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

منابع انگلیسی

- Eisenstadt, Michael and McVann, Christine, (2021), How Might Iran's axis of Resistance test biden? the Washington institute for near east policy, Jan 15.
- Mohseni, Payman and kalout, hussien, (2017), Iran's axis of resistance rises how its forging a new middle east, foreign affairs.
- Pollack, Kenneth, (2020), the evolution of the revolution: the changing nature of Iran's Axis of resistance, American Enterprise Institute, March 26, available at: <https://www.aei.org/research-products/the-evolution-of-the-revolution-the-changing-nature-of-irans-axis-of-resistance/>

تأثیر توافقات‌های عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی بر الگوهای دوستی و دشمنی در غرب آسیا

* زینب یوسف‌وند^۱

علی آدمی^۲

چکیده

نظم منطقه‌ای خاورمیانه تحت تأثیر عوامل و متغیرهای متعددی است که هر کدام می‌تواند به نحوی بر ترتیبات این نظم اثرگذار باشد؛ یکی از این متغیرها، منازعه مسلمانان و اسرائیل است. در سال ۲۰۲۰، در دولت دونالد ترامپ، از طریق انعقاد توافقات‌های صلح ابراهیم، تلاش شد تا روابط مناقشه‌آمیز میان اعراب و اسرائیل حل شود؛ از این رو، کشورهای امارات، بحرین، سودان و مغرب در این روند روابط خود با رژیم صهیونیستی را به روابطی عادی تبدیل کرده، به گشایش سفارت اقدام و روابط امنیتی دو جانبه با اسرائیل را به صورت رسمی تقویت کردند؛ بنابراین، هدف اصلی پژوهش حاضر بازشناسی الگوهای دوستی و دشمنی در مجموعه امنیتی غرب آسیا با تأکید بر توافقات‌های عادی‌سازی روابط اسرائیل و کشورهای عربی است. بر این اساس، پرسش این پژوهش بدین گونه است که توافقات‌های عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و کشورهای عربی چگونه بر تغییر الگوهای دوستی و دشمنی در مجموعه امنیتی غرب آسیا اثرگذار بوده است؟ بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی، فرضیه مقاله بر این اساس است که کاهش نقش آمریکا در منطقه موجب شده که نظم و توازن قدرت سنتی در منطقه که مبتنی بر نقش آفرینی این کشور بوده است، تغییر کند و بازیگران بلوک عربی و اسرائیل که پیش از این برای توازن قوا متکی بر آمریکا بودند، برای پاسخ به مسئله تغییر

۱. کارشناسی ارشد مطالعات غرب آسیا و شمال آفریقا، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

zeinab.yousofvand@yahoo.com

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی

aliadami2002@yahoo.com

توازن به دنبال تعریف الگوی جدیدی از روابط خود باشند. در این راستا مقابله با ایران، کنترل قدرت موشکی آن و مقابله با شبکه منطقه‌ای جمهوری اسلامی در مرکز این الگوی جدید از دوستی و دشمنی قرار دارد. **واژگان کلیدی:** نظم منطقه‌ای؛ الگوهای دوستی و دشمنی؛ عادی‌سازی روابط؛ منازعات اسرائیل و کشورهای عربی؛ غرب آسیا.

مقدمه

منطقه غرب آسیا یکی از مناطق حساس و حیاتی در جهان محسوب می‌شود که در دوره معاصر به ویژه پس از جنگ جهانی دوم دستخوش تحولات و تغییرات متعددی بوده است که در بیشتر مواقع این تغییر و تحولات به افزایش تنش‌ها و منازعات بین کشورهای این منطقه منجر شده است. منازعات و مسائل غرب آسیا چند بعدی و پیچیده هستند از یک سو و مسائل مرزی و مرزهای جغرافیایی موجد بحران و تنش بین کشورها محسوب می‌شوند و از سوی دیگر مسائل هویتی، قومی، فرقه‌ای، ایدئولوژیک و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده در منطقه پویایی‌ها و تحولات این منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در میان تحولات گوناگون و متعدد غرب آسیا حضور اسرائیل و تنش‌های موجود میان این رژیم و دولت‌های منطقه؛ یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل امنیتی منطقه را تشکیل می‌دهد. این مسئله به دو جنگ بزرگ در غرب آسیا منجر شده است که تبعات متعددی را برای منطقه به همراه آورده است. علاوه بر این دو جنگ بزرگ، رقابت‌ها و تخاصم‌های متعددی نیز بین کشورها در منطقه و اسرائیل وجود دارد که بارزترین نمونه آن تخاصم و الگوی دشمنی ایران و اسرائیل است. در کنار این مسئله می‌توان تحولات منجر به بهار عربی و ظهور تروریسم در منطقه غرب آسیا را نیز به عنوان عامل مشترکی منازعات در این زمینه در نظر گرفت.

با توجه به اینکه منطقه غرب آسیا از ابعاد متعدد و متفاوتی برای کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای حائز اهمیت است، تلاش‌های متعددی در طول دوره معاصر انجام شده است که به نوعی منازعات عربی اسرائیلی را حل کند. با وجود این، عمده تلاش‌ها با شکست همراه بوده است و همچنان منازعه میان اعراب و اسرائیل یکی از مهم‌ترین و

کانونی‌ترین نقاط بحران‌زا در غرب آسیا را تشکیل می‌دهد. در جدیدترین اقدام، دولت ایالات متحده در زمان دونالد ترامپ کوشید تا از طریق پیمان صلح ابراهیم بین اسرائیل و چند کشور عربی، روابط میان این دو طرف منازعه را حل کند. این پیمان با پادشاهی‌های حوزه خلیج فارس مانند امارات متحده عربی و بحرین آغاز شد و چند کشور دیگر از جمله سودان و مراکش نیز بعداً به آن پیوستند.

با توجه به اهمیت این منازعه و این توافق، این پژوهش در نظر دارد تا تأثیر توافقی‌های عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی را بر الگوهای دوستی و دشمنی در غرب آسیا را تحلیل و بررسی کند. بنابراین، سؤال اصلی این پژوهش این است که توافقی‌های عادی‌سازی اسرائیل و کشورهای عرب چه تأثیری بر مجموعه امنیتی غرب آسیا خواهد داشت؟ در راستای پاسخ به سؤال پژوهش، فرضیه تعریف شده این است که کاهش نقش آمریکا در منطقه موجب شده که نظم و توازن قدرت سنتی در منطقه تغییر کند که مبتنی بر نقش‌آفرینی این کشور بوده است، و بازیگران بلوک عربی و اسرائیل که پیش از این توازن قوا متکی بر آمریکا بودند، برای پاسخ به مسئله تغییر توازن به دنبال تعریف الگوی جدیدی از روابط خود باشند. در این راستا مقابله با ایران، کنترل قدرت موشکی آن و مقابله با شبکه منطقه‌ای جمهوری اسلامی در مرکز این الگوی جدید از دوستی و دشمنی قرار دارد. همچنین، اگرچه این توافق می‌کوشد تا سطح منازعات و مناقشات میان کشورهای عربی و اسرائیل را در منطقه کاهش دهد، اما از سوی دیگر موجب تشدید منازعات و الگوی تخصم و دشمنی می‌شود. روش تحقیق در این پژوهش از نوع توصیفی تحلیلی بوده و روش گردآوری داده‌ها نیز اسنادی و کتابخانه‌ای است.

چارچوب نظری: نظریه مجموعه امنیتی

بررسی الگوهای روابط کشورهای منطقه غرب آسیا از جمله مسائل مهمی است که بیان‌کننده ساختار امنیتی این منطقه و نوع نگاه دولت‌مردان این کشورها نسبت به مسائل امنیتی محیط پیرامون خود است. وجود سطح بالایی از رقابت و تنش در روابط کشورهای این منطقه نشانه‌ای از نگرانی‌های شدید امنیتی همسایگان نسبت به یکدیگر

و حاکم بودن فضای رقابتی میان آن‌هاست. به همین دلیل بررسی الگوهای روابط این کشورها و زمینه‌های شکل‌گیری چنین الگویی، در تحلیل ساختار این منطقه اهمیت بالایی دارد. از این رو، در این مقاله سعی شده است بر پایه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بری بوزان، این مسئله بررسی شود.

تأکید بر سطح منطقه‌ای به عنوان یکی از سطوح اصلی تحلیل در مباحث امنیتی مدت‌هاست که مورد توجه پژوهشگران مطالعات امنیتی قرار گرفته است. مناطقی که پس از پایان دوران استعمارزدایی و استقلال بیشتر آن‌ها از ساختار چند قطبی اروپایی به عنوان یکی از زیرسیستم‌های اصلی، اهمیت زیادی در روابط بین‌الملل پیدا کرده‌اند، پس از پایان جنگ سرد روز به روز بر اهمیت آن‌ها به عنوان یکی از سطوح تحلیل امنیت در روابط بین‌الملل افزوده شده است (سازمند و جوکار، ۱۳۹۸: ۱۵۲). زمانی که کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، اثر بری بوزان، انتشار یافت، دستورکار امنیت در نظریات امنیتی وارد مرحله تازه‌ای شد. به عقیده بوزان حوادثی که در اواخر جنگ سرد در نظام بین‌الملل به وجود آمده، هم ابعاد جدیدی از امنیت را مطرح کرده و هم مرجع امنیت از دولت‌ها به سوی جوامع و بازیگران فرادولتی و فرودولتی نیز سرایت پیدا کرده است. وی می‌گوید که تحلیل‌های سطح کلان و خرد نمی‌تواند پاسخگوی تغییرات ایجادشده در ابعاد و مرجع امنیت باشد (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۵۰).

بری بوزان و آل ویور، در اثر مشترکشان تحت عنوان «مناطق و قدرت‌ها» بیان می‌کنند که امنیت هیچ کشوری تنها متکی بر خود نیست و نمی‌توان تنها بر سطح ملی در تحلیل امنیت متکی بود. از طرف دیگر، سطح جهانی نیز بسیار کلی و فاقد فهم کافی از امنیت برای کشورهاست. بنابراین، سطح منطقه‌ای را به عنوان سطح تحلیل مناسب معرفی می‌کنند. آن‌ها معتقدند برای جلوگیری از گستردگی بیش از حد تعریف امنیت باید سلسله مراتبی از سطوح تحلیل درون سیستم بین‌الملل را مدنظر قرار داد که هر یک از آن‌ها قابل دوام، مهم و حاوی ویژگی‌هایی باشند که آن‌ها را از لحاظ امنیتی خودبسنده کند؛ یعنی مسائل امنیتی آن‌ها فارغ از نقش آفرینی بازیگران خارجی، خاص آن‌ها باشد. بر همین اساس، این دو محقق تلاش دارند حد واسطی از درک مفهوم امنیت را میان امنیت ملی و امنیت سیستمی ارائه دهند. در این راستا، آن‌ها سخن از سطح میانی امنیت منطقه‌ای به میان می‌آورند. به عقیده

آن‌ها امنیت منطقه‌ای دارند هر دو مؤلفه ملی و جهانی است؛ به آن معنا که هم وابستگی متقابل امنیتی لحاظ شده و هم از گستردگی بیش از حد امنیت اجتناب شده است. همچنین، در این سطح، امنیت جهانی و ملی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و بسیاری از حوادث نیز در آن رخ می‌دهد. بوزان و ویور، بر این باورند که امنیت واحدهای مجزا و فرآیند مداخله قدرت‌های جهانی را تنها از طریق درک پویای امنیت منطقه‌ای می‌توان فهمید (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۵-۵۴).

در چارچوب نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، بخش‌های عمده فرآیندهای امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن در خوشه‌های مجموعه‌های منطقه‌ای نمود پیدا می‌کند. از سوی دیگر، ویژگی‌های امنیتی در سطح منطقه‌ای پایدارند. این ویژگی‌ها در اصل خودکفا هستند، نه به خاطر مستقل بودن، بلکه به این خاطر که پویای امنیتی دارند که حتی بدون تأثیر بازیگران دیگر خود به خود وجود دارند (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۵) بر همین اساس سطح منطقه‌ای به عنوان سطح تحلیل اصلی در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای تأکید می‌شود. بنابراین، بوزان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را اینگونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرآیندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دوی آن‌ها آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شوند» (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۷).

ساختار بنیادین یک مجموعه امنیتی چهار متغیر دارد که عبارت‌اند از:

۱. مرز: مجموعه امنیتی را از همسایگانش جدا می‌کند؛
۲. ساختار آنارشیک: به این معنا که مجموعه امنیتی باید از دو یا چند واحد خودمختار تشکیل شده باشد؛
۳. قطبش: پوشش دهنده واحدهاست؛
۴. ساخت اجتماعی: شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهاست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۸).

به‌رغم وجود این چهار متغیر اصلی تشکیل دهنده یک مجموعه امنیتی، بوزان از یک عامل خارجی نیز به نام «نفوذ» یا «پوشش» نام می‌برد که هرچند ذاتی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای نیست، اما می‌تواند پویای‌های درونی یک مجموعه را تحت تأثیر قرار

دهد و حتی تغییراتی در آن ایجاد کند. بر پایه این نظریه، نفوذ زمانی رخ می‌دهد که قدرت‌های خارجی با دولت‌های تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی یک صف‌بندی امنیتی را تشکیل دهند. این امر به واسطهٔ منطق توازن قوا که درون هر منطقه وجود دارد، تسهیل می‌شود؛ زیرا این منطق برخی دولت‌ها را به سمت اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های خارجی می‌کشاند. به عقیده بوزان، شکل استاندارد مجموعه امنیتی منطقه‌ای الگویی از رقابت، توازن قوا و ائتلاف میان قدرت‌های اصلی منطقه است و باید به این الگو، تأثیرات نفوذ قدرت خارجی را نیز افزود (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۷). این متغیر است که در مجموعه‌های نامنسجم و نفوذپذیر تأثیرات زیادی بر الگوهای روابط کشورهای عضو می‌گذارد و ممکن است پویای امنیت آن منطقه را از حالت طبیعی خود خارج کند؛ امری که در مجموعه امنیتی غرب آسیا و در زیرمجموعه خلیج فارس به وضوح شاهد آن هستیم.

از میان چهار متغیر تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، متغیری که از اهمیت زیادی در شکل‌دهی به الگوهای روابط یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای برخوردار است، الگوهای دوستی و دشمنی است. این متغیر نوع الگوهای روابط حاکم بر کشورهای عضو یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تعیین می‌کند.

الگوهای دوستی و دشمنی

بوزان، معتقد است در تعریف امنیت منطقه‌ای، عنصر اصلی که باید به روابط قدرت افزوده شود، الگوی دوستی و دشمنی میان دولت‌هاست. منظور از دوستی این است که در روابط آن‌ها طیفی متشکل از دوست واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابط است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. چیزی که این دو قطب را از یکدیگر جدا می‌سازد، فاصله وسیعی متشکل از بی‌تفاوتی یا بی‌طرفی است که در آن دوستی و دشمنی یا به قدری ضعیف است که چندان به حساب نمی‌آید، یا به طوری به هم آمیخته است که گرایش آشکاری به هیچ‌طرفی ندارد (بوزان، ۱۳۹۰: ۲۱۵). الگوهای دوستی و دشمنی درون یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، منظومه امنیتی منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد که می‌تواند به طیفی از وابستگی متقابل امنیتی میان «خود» و «دیگران» منجر شود. این الگوها

بر پایه وابستگی متقابل امنیتی ناشی از نزدیکی جغرافیایی شکل می‌گیرند. بر این اساس دشمنی‌های پایدار تاریخی یا وجود یک حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک که برخی کشورها را درون خود تعریف می‌کند؛ تأثیر زیادی بر ویژگی‌های ایجادکننده یک مجموعه امنیتی را دارند (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

توازن بین دوستی و دشمنی که تعیین‌کننده یک مجموعه امنیتی است، از لحاظ ساختاری با اهمیت است و پویایی‌های مجموعه امنیتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوستی و دشمنی خلاصه‌ای است برای تنوعی از روابط مجموعه‌ای عمیق و روابطی که ایستا نیستند. دوستی‌ها و نفرت‌های تاریخی، همچنین مباحث ویژه‌ای که آغازگر درگیری با همکاری هستند، در منظومه‌ای از ترس‌ها، تهدیدها و دوستی‌ها شریک است که تعریف‌کننده مجموعه امنیتی منطقه‌ای هستند. بوزان تأکید دارد که تأثیر الگوهای دوستی و دشمنی بر مجموعه امنیتی نیازی به موافقت یا مخالفت نقش‌آفرینان آن ندارد و تأثیر آن بر مجموعه امنیتی بیشتر از ایده‌های خودآگاهانه شبه سیستم مثل توازن قدرت است؛ به عبارتی دیگر، یک مجموعه امنیتی بدون در نظر گرفتن الگوهای دوستی و دشمنی تهی از معنا خواهد بود. (بوزان، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

الگوهای دوستی و دشمنی از انواع موضوعات ناشی می‌شود که نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با بررسی توزیع قدرت فهمید. این موضوعات امور ویژه‌ای چون اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی و همسویی ایدئولوژیک گرفته، تا ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی مانند روابط یهودیان با اعراب، انگلیسی‌های و آمریکایی‌ها و... را شامل می‌شود. دوستی‌ها یا تنفرهای تاریخی، مانند موضوعات خاصی که موجب منازعه و همکاری می‌شوند در شکل‌گیری مجموعه فراگیری از ترس‌ها، تهدیدها و دوستی‌های تعریف‌کننده یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای نقش ایفا می‌کنند. متغیرهای مختلفی مانند تاریخ، فرهنگ، مذهب و جغرافیا الگوهای دوستی و دشمنی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (بوزان، ۱۳۹۰: ۲۱۸).

بنابراین، شاخصه‌های دوستی و دشمنی را می‌توان در دو قالب مادی و معنوی تقسیم‌بندی کرد؛ در بخش مادی می‌توان به اختلافات مرزی، ادعاهای تاریخی-سرزمینی، جایگاه جغرافیایی منطقه در نظام جهانی و رقابت قدرت برای برتری جویی منطقه‌ای اشاره

کرد. در بخش معنوی نیز می‌توان به وجود حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک، وجود اقلیت‌های قومی یا مذهبی، وجود ایدئولوژی‌های معارض، ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی (مانند اعراب و یهودیان، عرب و عجم و...) اشاره داشت.

توافق عادی سازی

پیمان ابراهیم، بیانیه‌ای مشترک بین اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده است که در ۱۳ اوت ۲۰۲۰ به دست آمد (Federico-O'Murchú, 2020). پس از آن، این واژه برای اشاره به توافقات بین اسرائیل و امارات متحده عربی (موافقت عادی سازی اسرائیل و امارات متحده عربی) و بحرین (توافق عادی سازی بحرین و اسرائیل) استفاده شد (United States Department of State, 2020). این بیانیه اولین عادی سازی روابط عمومی بین یک کشور عربی و اسرائیل از زمانی است که اردن در سال ۱۹۹۴ روابط خود با اسرائیل را عادی سازی کرده است. توافقنامه اولیه ابراهیم توسط عبدالله بن زاید آل نهیان وزیر امور خارجه امارات، عبداللطیف بن راشد آل زیانی، وزیر خارجه بحرین و اسرائیل به همراه بنیامین نتانیاهو و رئیس‌جمهور ایالات متحده دونالد ترامپ در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ در کاخ سفید در واشنگتن دی سی امضا شد (The Hindu, 2020). این توافقنامه حاصل مذاکرات جرد کوشنر و آوی برکوویتز بود (Ravid, 2020a).

قرارداد با امارات متحده عربی رسماً با عنوان توافقنامه صلح آبراهام: پیمان صلح، روابط دیپلماتیک و عادی سازی کامل بین امارات متحده عربی و دولت اسرائیل نام‌گذاری شد (Riechmann et al., 2020). قرارداد بین بحرین و اسرائیل رسماً با عنوان پیمان ابراهیم: اعلامیه صلح، همکاری و روابط سازنده دیپلماتیک و دوستانه بود و در ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۰ توسط ایالات متحده اعلام شد (Makovsky, 2020).

در ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰، دولت ترامپ از پیشنهاد صلح اسرائیل و فلسطین در مراسمی در کاخ سفید رونمایی کرد (Holland et al., 2020). یکی از اجزای این طرح، اعمال قوانین اسرائیل یا الحاق به حدود ۳۰ درصد از کرانه باختری را پیش بینی می‌کرد. در ۱۲ ژوئن ۲۰۲۰، یوسف العتیبه سفیر امارات در ایالات متحده مقاله‌ای را در تلاش برای توقف برنامه ریزی الحاق سرزمین‌های کرانه باختری توسط اسرائیل نوشت (al Otaiba, 2020).

نوشته‌ی العتیبه، خطاب به مردم اسرائیل بود و در صفحه اول یدیعوت آحارونوت منتشر شد. کاخ سفید درباره‌ی الحاق نیز ملاحظاتی داشت که برکوویتز در جلسات سه روزه در اسرائیل در اواخر ژوئن ۲۰۲۰ با نتانیاهو گفتگو کرد. در جلسات برکوویتز جایگزینی برای الحاق، یعنی عادی‌سازی با امارات متحده عربی پیشنهاد کرد (Ravid, 2020a).

در ۲ ژوئیه ۲۰۲۰، اوتایبا با برکوویتز ملاقات کرد تا درباره‌ی طرح جایگزین برای الحاق بیشتر بحث کند (Zieve Cohen, 2020). در کنار علاقه متقابل به ایجاد یک جبهه واحد علیه نیروهای مخالف ایران، نگرانی‌های مشروح در مقاله و برنامه‌ریزی اوتایبا با کوشنر و برکوویتز به آوردن طرف‌های ذی‌صلاح به میز مذاکره برای شناسایی راه‌حل جایگزین کمک کرد (Zieve Cohen, 2020)، که در نهایت مؤثر واقع شد که در یک توافق عادی‌سازی اوت ۲۰۲۰ به دست آمد (Federico-O'Murchú, 2020). ساعاتی پس از اعلام ۱۳ اوت درباره‌ی توافقات عادی‌سازی بین اسرائیل و امارات متحده عربی با میانجی‌گری ایالات متحده، مقامات ارشد بحرینی با جارد کوشنر مشاور ارشد رئیس‌جمهور ترامپ و برکوویتز تماس گرفتند و این پیام را دادند: «ما می‌خواهیم کشور بعدی باشیم» (Ravid, 2020a).

طی ۲۹ روز بعد، کوشنر و برکوویتز قبل از بستن قرارداد در ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۰، در تماسی بین ترامپ، نتانیاهو و پادشاه بحرین، مذاکره کردند و به بحرین سفر کردند (Ravid, 2020a). هر سه کشور رسماً در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ با امضای توافقنامه آبراهام در زمین چمن جنوبی کاخ سفید به این قراردادها متعهد شدند (The Hindu, 2020).

در ۲۳ اکتبر ۲۰۲۰، اسرائیل و سودان برای عادی‌سازی روابط به توافق رسیدند و سودان را به سومین کشور عربی تبدیل کردند که در عرض دو ماه خصومت‌ها را کنار گذاشت. این توافق در طرف ایالات متحده توسط جارد کوشنر مشاور ارشد ترامپ، آوی برکوویتز فرستاده غرب آسیا، رابرت اوبراین مشاور امنیت ملی، مایک پمپئو وزیر امور خارجه و میگل کوریا، مقام امنیت ملی، مذاکره شد (Holland, 2020).

در ۱۰ دسامبر ۲۰۲۰، پرزیدنت ترامپ اعلام کرد که اسرائیل و پادشاهی مراکش برای برقراری روابط دیپلماتیک کامل توافق کردند (Holland, 2020). این توافق توسط جارد کوشنر مشاور ارشد ترامپ و آوی برکوویتز فرستاده غرب آسیا مذاکره شد و چهارمین

توافق عادی‌سازی کوشنر و برکوویتز در چند ماه گذشته را رقم زد (Ravid, 2020c). در عوض این اقدام مراکش، به عنوان جزئی از معامله، ایالات متحده با به رسمیت شناختن حاکمیت مراکش بر صحرای غربی موافقت کرد (Ravid, 2020b).

در ۱ مارس ۲۰۲۱، مایک پمپئو، وزیر امور خارجه سابق ایالات متحده، کنفرانس ورشو ۲۰۱۹ را به عنوان پیشرفتی دانست که راه را هموار کرده است (Kahana, 2021). هدف از کنفرانس دو روزه تمرکز بر مقابله با ایران بود، اگرچه کشور میزبان سعی کرد این موضوع را کم اهمیت جلوه دهد و در بیانیه پایانی لهستان و آمریکا اشاره‌ای به ایران نشده بود (Czulda, 2019).

در میان نمایندگان ۷۰ کشور حاضر، تعدادی از مقامات عرب حضور داشتند که اولین موقعیت را از زمان کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ ایجاد کرد که در آن یک رهبر اسرائیلی و مقامات ارشد عرب همگی در یک کنفرانس بین‌المللی با تمرکز بر غرب آسیا حضور داشتند. کنفرانس مادرید، در آن زمان زمینه را برای توافق اسلو فراهم کرد. از جمله کسانی که بنیامین نتانیا هو نخست وزیر اسرائیل با آن‌ها دیدار کرد، یوسف بن علوی بن عبدالله، وزیر امور خارجه عمان بود - کشوری که او در اکتبر ۲۰۱۸ از کشورش بازدید کرده بود. دو روز پس از سفر نتانیا هو در آن زمان، بن علوی در کنفرانسی در بحرین پیشنهاد کرد که این کشور به این کشور سفر کند. زمان آن فرا رسیده بود که با اسرائیل نیز مانند سایر کشورهای غرب آسیا رفتار شود و مقامات بحرین و عربستان سعودی اختلاف نظر نداشتند (Ahren, 2019).

این توافق پیامدهای متعددی در برداشت. دونالد ترامپ، در هنگام امضای قرارداد گفت که پنج کشور از جمله عربستان سعودی به زودی می‌توانند این توافق را دنبال کنند، اگرچه تحلیلگران بر این باور بودند که سودان و عمان نامزدهای محتمل‌تر در کوتاه مدت هستند (The New York Times, 2020). در ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۰، کلی کرافت، سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد گفت که یک کشور جدید اسرائیل را «در یکی دو روز آینده» به رسمیت خواهد شناخت (Nelson, 2020).

در ۲ فوریه ۲۰۲۱، ند پرایس، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت که «ایالات متحده به ترغیب سایر کشورها برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل ادامه خواهد داد» و اینکه

عادی‌سازی «جایگزینی برای صلح اسرائیل و فلسطین نیست... ما امیدواریم که اسرائیل و سایر کشورهای منطقه در یک تلاش مشترک برای ساختن پل‌ها و... به پیشرفت ملموس به سمت هدف پیشبرد مذاکرات صلح بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها کمک کنند» (Samuels, 2021). در ۲۶ مارس ۲۰۲۱، گروهی متشکل از ۱۸ سناتور آمریکایی، لایحه‌ای را برای کمک به وزارت امور خارجه در توسعه استراتژی مناسب «برای تقویت و گسترش توافقی‌نامه ابراهیم و سایر توافقی‌های عادی‌سازی مرتبط با اسرائیل» ارائه کردند (The Jerusalem Post, 2021).

در ۱ آوریل ۲۰۲۱، یک خبرنگار از ند پرایس، سخنگوی وزارت امور خارجه خواست که از نام توافقی‌نامه ابراهام استفاده کند که از این کار امتناع ورزید و مکرراً ترجیح داد از اصطلاح «موافقت‌های عادی‌سازی» استفاده کند. در ۱۰ مارس ۲۰۲۱ گزارش داد: «دولت بایدن می‌خواهد روندی را ادامه دهد که در دوران ترامپ آغاز شده و در عین حال دستاوردهای خود را از طریق معاملات جدید تضمین می‌کند» و «همچنین مشتاق نام ترامپ برای توافقی‌ها نیست: «توافق ابراهیم». کاخ سفید و وزارت امور خارجه ترجیح می‌دهند درباره «فرایند عادی‌سازی» بحث کنند (Ravid, 2021). یک مقاله در سال ۲۰۲۱ که عادی‌سازی امارات و اسرائیل را تحلیل می‌کند، استدلال می‌کند که این امر ناشی از فشارها در سطوح داخلی و سیستمی است، اما پویایی‌های موجود در مجموعه امنیت منطقه‌ای غرب آسیا در نهایت عوامل مهم‌تری در توضیح عادی‌سازی هستند (Fulton & Yellinek, 2021).

واکنش کشورهای مسلمان به عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل متفاوت بود. سودان، در ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۰ اعلام کرد که برای حذف خود از فهرست تروریسم ایالات متحده حاضر نیست روابط خود با اسرائیل را عادی‌سازی کند (Reuters, 2020). با وجود این، سودان در ۲۳ اکتبر ۲۰۲۰، رسماً با عادی‌سازی روابط با اسرائیل و پیوستن به نظم مجدد دیپلماتیک گسترده‌تر در غرب آسیا موافقت کرد (Schwartz, 2020). مراکش از کشورهای مسلمان بود که به این توافق روی خوش نشان داد. در دسامبر ۲۰۲۰، اسرائیل و مراکش برای عادی‌سازی روابط خود در توافقی‌نامه عادی‌سازی اسرائیل-مراکش موافقت کردند، و ایالات متحده ادعای مراکش بر صحرای غربی را به رسمیت

شناخت (BBC, 2020). این توافق بعدها توسط الجزایر به عنوان یکی از دلایل قطع یکجانبه روابط با مراکش ذکر شد (Karam, 2021). عمان تصمیم برای عادی سازی روابط با اسرائیل را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که در ۳ نوامبر ۲۰۲۰ روی داد، به تعویق انداخت (Middle East Monitor, 2020). در ۱۱ فوریه ۲۰۲۱، بدر البوسعیدی، وزیر امور خارجه، گفت: «در رابطه با اسرائیل، ما تاکنون از سطح روابط و گفت‌وگوهای کنونی خود که شامل کانال‌های ارتباطی مناسب است، راضی هستیم و عمان متعهد به صلح میان اسرائیل و فلسطینی‌ها بر اساس راه حل دو کشوری است (Reuters, 2021).

بحرین نیز از کشورهایی بود که این توافق را مورد استقبال و تأیید قرار داد. پس از امضای پیمان ابراهیم، بحرین در ۳۰ مارس ۲۰۲۱، خالد یوسف الجلحمه را به عنوان اولین سفیر بحرین در اسرائیل منصوب کرد (staff, 2021). پیمان ابراهیم، همراه با تمایل دولت سی و ششم اسرائیل برای تقویت روابط اسرائیل و اردن، ایجاد یک معامله سه جانبه بی سابقه بین اسرائیل، اردن و امارات متحده عربی را ممکن ساخت. به عنوان بخشی از برنامه «الکتریسیته برای آب»، اسرائیل و اردن یادداشت تفاهمی درباره مسائل آب و هوایی امضا خواهند کرد که وضعیتی را ایجاد می‌کند که در آن اردن انرژی‌های تجدیدپذیر را در قلمرو خود برای اسرائیل توسعه دهد و اسرائیل راه حل‌های نمک‌زدایی آب در قلمرو خود را برای تامین منابع اردن توسعه دهد. این برنامه در یک سری گفتگوهای محرمانه از سپتامبر ۲۰۲۱ توسعه یافت (Ravid, 2021).

تأثیر توافق عادی سازی بر مجموعه امنیتی غرب آسیا

مجموعه امنیتی منطقه غرب آسیا، بر اساس نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، مؤلفه‌ها و عواملی دارد که موجب یا تشدیدکننده الگوهای دوستی و دشمنی هستند. از حیث الگوهای دوستی می‌توان به روابط ایران و سوریه اشاره کرد و همچنین روابط کشورهای عربی حوزه خلیج فارس با یکدیگر و با عربستان سعودی قابل ذکر هستند. از حیث الگوهای دشمنی و خصومت می‌توان به روابط میان اسرائیل و اعراب و همچنین ایران و اسرائیل اشاره کرد. این الگوهای دوستی و دشمنی ذکر شده به نوعی حاصل نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی است که از سوی دولت‌ها و ملت‌های منطقه دنبال می‌شوند.

با وجود این، نوع دیگری از الگوهای دوستی و دشمنی وجود دارند که بر اساس متغیر مرزهای جغرافیایی تعریف می‌شوند. این الگوها بیش از این که موجب دوستی باشند، توضیح‌دهنده خصومت‌ها و روابط مناقشه‌آمیز کشورهای منطقه هستند. از این موارد می‌توان به الگوی مناقشه میان ایران و عراق که به جنگ هشت ساله منجر شد، روابط سوریه و اسرائیل بر سر ارتفاعات جولان و... اشاره کرد. اگرچه ممکن است این الگو بر اساس نوعی جهت‌گیری و ایدئولوژی سیاسی تشدید یا تقویت شود، اما مؤلفه اصلی و اثرگذار همان حدود جغرافیایی و مرزهایی است که موجب بی‌ثباتی سیاسی و مناقشه هستند.

از زاویه‌ای دیگر می‌توان یک تقدم و تأخر میان الگوهای ذکر شده نیز قائل شد. در موارد متعددی ممکن است الگوهای ناشی از متغیر مرزهای جغرافیایی به ایجاد یک ایستار و جهت‌گیری سیاسی خصومت‌آمیز منجر شود و از سوی دیگر و برعکس گاهی ممکن است جهت‌گیری‌های سیاسی یا استراتژی‌های سیاست خارجی در تشدید مناقشات مرزی و الگوهای خصومت مؤثر باشند. با این حال، به صورت کلی می‌توان از این دو متغیر این‌گونه برداشت کرد که الگوهای تعامل مبتنی بر متغیر رز، عموماً خصومت‌آمیز و مناقشه‌زا هستند. این در حالی است که الگوهای مبتنی بر جهت‌گیری و ایدئولوژی سیاسی می‌توانند دربرگیرنده هر دو الگوی دوستی و دشمنی باشند.

در تحلیل توافق عادی سازی و علت شکل‌گیری این توافق و نحوه تاثیرگذاری آن بر تعاملات منطقه‌ای، متغیر بازیگر خارجی اصلی‌ترین نقش را در شکل‌گیری این معاهده دارد. با خروج ایالت متحده آمریکا از غرب آسیا، موازن سازی قدرت در این منطقه که به صورت ویژه‌ای متکی بر آمریکا بود مختلف شد و بازیگر متوازن کننده نقش خود در منطقه را محدود ساخت. همین امر موجب شکل‌گیری نگرانی در کشورهای شد که پیش از این تمایلی به روابط آشکار و نزدیک نداشتند، اما با برهم خوردن ساختار قدرت در منطقه و با اشتراک در امنیتی سازی مسئله ایران این کشورها الگوی دشمنی خود را تغییر داده و تبدیل به الگوی دوستی کردند و در مقابل ایران اقدام به ایجاد توازن در سطح منطقه کردند. از این رو کارکرد اصلی توافق ابراهیم ایجاد یک الگوی دوستی و دشمنی برای توازن بخشی مجدد در منطقه پس از کاهش نقش آمریکا است.

اگر چه توافق ابراهیم می‌کوشد تا روابط میان اعراب و اسرائیل را عادی سازی کند و از

سطح منازعات بین این دو طرف بکاهد، اما از سوی دیگر الگوی تخاصم و دشمنی در غرب آسیا را با توجه به نقش ایران و نگاه این کشور به این توافق افزایش می‌دهد. اگر ایران تا پیش از این در مرزهای سوریه و لبنان با اسرائیل درگیر تنش و منازعه بود، اکنون این منازعه به نزدیک‌ترین نقاط مرزی ایران انتقال یافته است که همان سواحل جنوبی خلیج فارس محسوب می‌شود. بنابراین، سوابق ابراهیم از طریق احساس و درک تهدید بیشتر از سوی ایران ضمن اینکه الگوی تخاصمی و دشمنی این کشور با اسرائیل را افزایش می‌دهد، ممکن است الگوهای جدیدی از دشمنی را نیز در غرب آسیا خلق کند. این مسئله می‌تواند با در نظر گرفتن این احتمال که در آینده ممکن است کشورهای دیگری نیز به این توافق پیوندند این الگوها و حساسیت ایران را افزایش دهد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش کوشیده است تا با توجه به نظریه مجموعه نظم منطقه‌ای، تأثیر توافق عادی‌سازی را بر ترتیبات امنیتی غرب آسیا بررسی کند. بر اساس چهارچوب تحلیلی به‌کارگرفته شده در این پژوهش، این توافق با نفوذ فرامنطقه‌ای و خارجی بر الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه اثرگذار است. این توافق می‌تواند با تغییر کارکرد و شکل الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه و در مرکزیت قرار دادن ایران به‌عنوان دشمن مشترک توافق‌کنندگان به ابزاری برای توازن‌سازی ساختار قدرت در منطقه و کنترل ایران تبدیل خواهد شد. توافق ابراهیم، به حضور بیشتر اسرائیل در سواحل جنوبی ایران در خلیج فارس منجر می‌شود و چنانچه حضور اسرائیل در جمهوری آذربایجان نیز در نظر گرفته شود احساس و درک تهدید ایران نیز افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر، با در نظر گرفتن این احتمال که در آینده ممکن است کشورهای دیگری نیز به این توافق اضافه شوند نگرانی‌های ایران در خصوص تغییر مناسبات و الگوهای دشمنی و دوستی در منطقه افزایش می‌یابند. در مجموع می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اگرچه توافق عادی‌سازی مدعی کاهش منازعه در منطقه غرب آسیا است، اما از سوی دیگر منازعات و الگوهای دشمنی را در منطقه تشدید می‌کند.

منابع فارسی

- بوزان باری؛ ویور، الی. (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها*. ترجمه رحمان قهرمان پور. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری. (۱۳۹۰). *مردم، دولت‌ها و هم‌راس*. تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سازمند، بهاره؛ مهدی، جوکار. (۱۳۹۵). *مجموعه امنیتی منطقه‌ای، پویش‌ها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج فارس*. فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره دوم، سال دوازدهم.

انگلیسی

- Ahren, R. (2019). In Warsaw, Pence hails sight of Netanyahu "breaking bread" with Arab leaders. *The Times of Israel*. <https://www.timesofisrael.com/at-warsaw-conference-pence-hails-netanyahu-breaking-bread-with-arab-leaders/>
- al Otaiba, Y. (2020). Annexation will be a serious setback for better relations with the Arab world. *Ynet News*. <https://www.ynetnews.com/article/H1Gu1ceTL>
- BBC. (2020). Morocco latest country to normalise ties with Israel in US-brokered deal. *BBC News*. <https://www.bbc.com/news/world-africa-55266089>
- Czulda, R. (2019). The Warsaw Summit: Not So 'Anti-Iranian' but Still a Success. *Atlantic Council*. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/the-warsaw-summit-not-so-anti-iranian-but-still-a-success/>
- Federico-O'Murchú, S. (2020). Read the full US-UAE-Israel statement on normalizing relations. *CNN*. <https://edition.cnn.com/2020/08/13/middleeast/mideast-trump-full-statement-uae-israel-intl/index.html>
- Fulton, J., & Yellinek, R. (2021). UAE-Israel diplomatic normalization: a response to a turbulent Middle East region. *https://doi.org/10.1080/01495933.2021.1962200*, 40(5), 499-515. <https://doi.org/10.1080/01495933.2021.1962200>
- Holland, S. (2020). Israel, Sudan agree to normalize ties with U.S. help: joint statement. *Reuters*. <https://www.reuters.com/article/us-usa-sudan-israel-announcement-idUSKBN27827T>
- Holland, S., Williams, D., & Mohammed, A. (2020). Trump leaps into Middle East fray with peace plan that Palestinians denounce. *Reuters*. <https://www.reuters.com/article/us-israel-palestinians-plan/trump-leaps-into-middle-east-fray-with-peace-plan-that-palestinians-denounce-idUSKBN1ZR1SR>
- Kahana, A. (2021). Pompeo: US officials tried to undermine Abraham Accords to help Palestinians. *Israel Hayom*. <https://www.israelhayom.com/2021/03/02/pompeo-us-officials-tried-to-undermine-abraham-accords-to-help-palestinians/>
- Karam, S. (2021). Algeria Cuts Diplomatic Ties With Morocco as Tensions Build. *Bloomberg*. <https://www.bloomberg.com/news/articles/2021-08-24/algeria-severs-diplomatic-ties-with->

- morocco-minister-says
- Makovsky, D. (2020). How the Abraham Accords Look Forward, Not Back. The Washington Institute. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/how-abraham-accords-look-forward-not-back>
- Middle East Monitor. (2020). Sudan, Oman postpone normalising ties with Israel until after US elections. Middle East Monitor. <https://www.middleeastmonitor.com/20201003-sudan-oman-postpone-normalising-ties-with-israel-until-after-us-elections/>
- Nelson, S. (2020). UN ambassador: Another country will recognize Israel in “day or two.” New York Post. <https://nypost.com/2020/09/23/un-ambassador-another-country-will-recognize-israel-in-day-or-two/>
- Ravid, B. (2020a). Behind the scenes: How the Israel-UAE deal came together. <https://www.axios.com/how-the-israel-uae-recognition-deal-came-together-d0d45b2e-b2c7-4593-b72a-0ef99ec96233.html>
- Ravid, B. (2020b). Fallout between Trump and top GOP senator made Morocco-Israel deal possible. Axios. <https://www.axios.com/trump-morocco-israel-inhofe-cc6e66a4-cd1b-4c08-9126-0c3e608b38fb.html>
- Ravid, B. (2020c). Morocco to normalize ties with Israel in deal with Trump over Western Sahara. Axios. <https://www.axios.com/morocco-israel-deal-trump-recognize-western-sahara-a8685253-2b7b-4682-88c9-f3b85bbede68.html>
- Ravid, B. (2021). Israel pushes White House ceremony to seal Sudan normalization deal. Axios. <https://www.axios.com/israel-sudan-normalization-biden-white-house-78f08a6c-1c64-445f-9db6-c04125da2e6b.html>
- Ravid, B. (2021). Scoop: Israel, Jordan and UAE to sign deal for huge solar farm. Wwww.Axios.Com. <https://www.axios.com/israel-jordan-uae-huge-solar-farm-deal-45f39405-ef50-4a53-962b-882624a03f95.html/>
- Reuters. (2020). Sudan rejects linking removal from U.S. terrorism list with Israel ties. <https://www.reuters.com/article/us-sudan-usa-israel/sudan-rejects-linking-removal-from-us-terrorism-list-with-israel-ties-idUSKBN26H0J2>
- Reuters. (2021). Oman content with current Israel relationship, foreign minister says. <https://www.reuters.com/article/us-oman-politics/oman-content-with-current-israel-relationship-foreign-minister-says-idUSKBN2AB1XB>
- Riechmann, D., Lee, M., & Lemire, J. (2020). Israel signs pacts with 2 Arab states: A “new” Mideast?. AP News. <https://apnews.com/article/bahrain-israel-united-arab-emirates-middle-east-elections-7544b322a254e8ea1693e387d83d9d8b>
- Samuels, B. (2021). Israel’s normalization pacts not a substitute for peace with Palestinians, State Dept. says - U.S. Haaretz. <https://www.haaretz.com/us-news/.premium-state-dept-israel-normalization-pacts-not-a-substitute-for-peace-with-palestinians-1.9505778>
- Schwartz, F. (2020). Israel, Sudan Agree to Normalize Ties in U.S.-Brokered Deal. The Wall Street Journal. <https://www.wsj.com/articles/israel-sudan-agree-to-normalize-ties-in-u-s-brokered-deal-11603469178>

- staff, T. O. I. (2021). Bahrain appoints Bahraini ambassador to Israel following 2020 Abraham Accords. [Www.Timesofisrael.Com. https://www.timesofisrael.com/bahrain-appoints-ambassador-to-israel-following-2020-abraham-accords/](https://www.timesofisrael.com/bahrain-appoints-ambassador-to-israel-following-2020-abraham-accords/)
- The Hindu. (2020). Israel, UAE and Bahrain sign Abraham Accord; Trump says “dawn of new Middle East” . <https://www.thehindu.com/news/international/israel-uae-and-bahrain-sign-abraham-accord-trump-says-dawn-of-new-middle-east/article61706167.ece>
- The Jerusalem Post. (2021). Bipartisan senators introduce bill to strengthen, expand Abraham Accords. <https://www.jpost.com/american-politics/bipartisan-senators-introduce-bill-to-strengthen-expand-abraham-accords-663295>
- The New York Times. (2020). Trump Hosts Israel, UAE and Bahrain in Signing Ceremony . <https://www.nytimes.com/2020/09/15/us/politics/trump-israel-peace-emirates-bahrain.html>
- United States Department of State. (2020). The Abraham Accords. <https://www.state.gov/the-abraham-accords/>
- Zieve Cohen, S. (2020). UAE's Al Otaiba goes behind the scenes of the Abraham Accords. Jewish Insider. <https://jewishinsider.com/2020/09/uae-ambassador-al-otaiba-details-the-behind-the-scenes-on-the-uae-deal/>

بررسی جایگاه امارات متحده عربی در پروژه حمایت از تصوف در خاورمیانه پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۲۰)

* وحید اخوت^۱

حمید عظیمی^۲

چکیده

وضعیت جبهه‌بندی جریان‌های اجتماعی جهان اسلام با رویداد ۱۱ سپتامبر وارد مرحله جدیدی شد. به موازات رشد ستیزه‌جویی علیه غرب در میان طیف سلفی، سیاست‌گذاران غربی به دنبال طرحی برای مهار زدن بر این جریان بودند؛ جریانی که خود در ریشه دواندن آن در سراسر منطقه دست داشتند. در این چهارچوب، عامل دین در کنار سایر عوامل تأثیرگذار بر قدرت باید به دقت مطالعه می‌شد و متناسب با اقتضائات و شرایط منطقه، تدبیر می‌شد. برآیند طرحواره‌ای که سیاست‌گذاران غربی پس از حادثه یازده سپتامبر در سطح عمومی مطرح کردند، آن بود که باید با جریان‌های صوفی جهان اسلام اتحادی راهبردی برقرار کرد تا آن‌ها عقیده جدایی دین از سیاست را در جوامع اسلامی گسترش دهند. در مرحله عمل، زمینه گسترده‌ای برای بازگاری این سیاست در کشورهای حاشیه خلیج فارس یافت نمی‌شد، اما امارات متحده عربی از چند جهت آماده نقش‌پذیری در اجرایی کردن این پروژه بود. در این مقاله سعی داریم با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و وب‌محور در چهارچوب نظریه قدرت مولد، با برشمردن عواملی که سبب شد امارات متحده عربی بازیگر میدانی سیاست غربی گسترش تصوف شود، به بررسی پیوند این کشور ثروتمند و کوچک حاشیه جنوبی خلیج فارس با پروژه احیای تصوف در سه دوره: ۱- تدارک ۲- تقابل ۳- تثبیت بپردازیم و تحلیلی از چرایی فراز و فرودهای آن ارائه دهیم.

واژگان کلیدی: تصوف؛ امارات متحده عربی؛ قدرت مولد؛ سلفیت؛ ایالات متحده آمریکا

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه، دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی،
v.okhovat@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، hamazimi68@gmail.com

مقدمه

در لایه سیاسی تاریخ پسا استعماری جهان اسلام تا پیش از پایان جنگ سرد، صوفیه همیشه بازیگری غایب یا در حاشیه بوده است. این موضوع را البته تنها به طبیعت سیاست‌گریز صوفیه نباید ارتباط داد. انعکاس درگیری بلوک شرق و غرب در جهان عرب عمدتاً به این شکل بود که جریانات سنت‌گرا و مذهبی‌گرایش بیشتری به غرب یافتند و با محوریت عربستان کمربند سبز اسلامی را تشکیل دادند؛ در مقابل، جریان‌های سکولار و روشنفکر عربی با محوریت مصر ناصری به بلوک شرق متمایل شدند.

محور سعودی پس از شکست خوردن محور مصری در جنگ شش روزه از رژیم صهیونیستی و رشد بی‌سابقه درآمدهای نفتی خلیج فارس به قدری متورم شد که فضا را برای خرده جریانات مذهبی از جمله صوفیه به طور مضاعفی تنگ کرد. محور سعودی در دو دهه شکوفایی این جریان، عملاً به سلفی کردن غالب بازیگران مذهبی در جهان اهل سنت اقدام کرد.

افغانستان، به‌عنوان آخرین آوردگاه غرب و شرق در دوران جنگ سرد در جهان اسلام، نمود بارزی از تاثیر رقابت‌های جهان دو قطبی در زیست‌بوم فرهنگی مسلمین بود. در دو قطبی ایجاد شده تعجبی نداشت که در خاک صوفی‌پرور شبه قاره که زادگاه مولوی و خواجه عبدالله انصاری و جامی و چشتی و رهبران سیاسی صوفی مسلکی چون مجددی و گیلانی، کار به دست کسی بیفتد که تحت تأثیر موج سلفیت نامش را از عبدالرسول به عبدرب‌الرسول سیاف تغییر می‌دهد! به هر ترتیب جنگ سرد با شکست شوروی به پایان رسید و شرایط جدید، نظم جدیدی را برای قلمروی اسلامی اقتضا می‌کرد.

در طول دهه نود بسیاری از هم‌پیمانان سابق در حال بازتعریف خود در قامت رقبای جدید بودند. جریان سلفی نیز به همین قاعده، غرب را که پیش از این در قامت هم‌پیمان خود در راه مبارزه با الحاد سرخ می‌دید، در مقام «دیگری» جدید خود باز تعریف کرد. آشوب‌های گسترده جریان سلفی در خلال جنگ خلیج فارس، برآمدن دولت ترابی در سودان، خیزش طالبان در افغانستان، شکل‌گیری «الحملة الایمانیة»^[۱]

توسط صدام و ورود حماس به فاز نظامی با تشکیل گردان‌های عزالدین قسام نمونه‌هایی از تحرکات غرب‌ستیزانه محور «نو» سلفی در این مقطع است.

واکنش راست‌گرایان محافظه‌کار

به موازات رشد ستیزه‌جویی علیه غرب در میان طیف سلفی، سیاست‌گذاران غربی نیز در طول دهه نود به دنبال طرحی برای مهار زدن بر جریانی بودند که خود در ریشه دواندن آن در سراسر منطقه دست داشتند. این تأملات و مطالعات که تا پیش از ۱۱ سپتامبر کمتر علنی می‌شد، به دنبال یافتن عناصری درون بافت جامعه اسلامی برای کنترل طیف تندروی سلفی بود. نتایج این مطالعات که بعداً بخش‌هایی از آن در جامعه علمی منعکس شد از اهتمام جدی غرب به عامل دین برای کنترل تحولات خاورمیانه حکایت می‌کرد.

از منظر این ادبیات، عامل دین در کنار سایر عوامل تأثیرگذار بر قدرت، باید به دقت مطالعه و متناسب با اقتضائات و شرایط منطقه تدبیر می‌شد. برآیند این مطالعات و تدابیر که پس از حادثه یازده سپتامبر در سطح عمومی منتشر گردید، آن بود که باید با جریان‌های صوفی جهان اسلام، اتحادی راهبردی برقرار کرد تا آن‌ها عقیده جدایی دین از سیاست را در جوامع اسلامی گسترش دهند.

در تابستان سال ۲۰۰۳، موسسه «رند»^[۱] مطالعاتی را منتشر کرد که در آن خواستار ایجاد یک اتحاد راهبردی با تصوف برای مقابله با افراط‌گرایی مذهبی در جهان اسلام بود. در کنار این مورد، مطالعات زیادی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ به این موضوع توجه کردند.^[۲] در یکی از مهم‌ترین موارد، با عنوان «اسلام دموکراتیک مدنی، همکاران، منابع و راهبردها»^[۳] که توسط

1. RAND corporation.

2. به ترتیب بنگرید به:

Benard, Cheryl, et al. Civil democratic Islam: partners, resources, and strategies. Rand Corporation, 2004.

Benard, Cheryl. "A future for the young: Options for helping Middle Eastern youth escape the trap of radicalization." Unpublished Master Degree, Los Angeles, National Security Research Division (2005).

Baran, Zeyno, "Understanding Sufism and its Potential Role in US Policy", The Nixon Center: International Security and Energy Program, 2004. Available at: https://www.islamawareness.net/Sufism/sufism_us_policy.pdf

3. Civil democratic Islam, partners, resources, and strategies.

شریل بنارد^[۱] برای موسسه رند انجام شده است، اسلام مورد علاقه غرب اینگونه معرفی می‌شود:

«بدیهی است که ایالات متحده، دنیای مدرن صنعتی و در واقع جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل، دنیای اسلامی را ترجیح می‌دهد که با بقیه سیستم سازگار باشد: دموکراتیک، دارای اقتصادی با دوام، دارای سیاستی با ثبات، دارای جامعه‌ای مرفعی و پیرو قوانین و هنجارهای رفتاری بین‌المللی.» (Benard, 2005: 9)

او هدف قدرت‌های غربی از حمایت این نوع اسلام را جلوگیری از برخورد تمدنی در اشکال مختلف خود مانند ناآرامی‌های داخلی در کشورهای اسلامی تا افزایش ستیزه‌جویی در جهان اسلام و پیامدهای آن مانند بی‌ثباتی و تروریسم می‌داند.

او جریان‌های اسلامی را به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی می‌کند:

- بنیادگرایان
- سنت‌گرایان
- مدرنیست‌ها
- سکولارها (Benard, 2005: 10)

بنارد البته مدرنیست‌ها را برای انتقال و گسترش پیام اسلام دموکراتیک، از نظر عقیدتی بهترین گزینه می‌داند، اما در عمل آن‌ها موانع زیادی برای اثربخشی دارند که باعث کاهش کارایی آن‌ها می‌شود و برای جبران این ضعف نیاز به خلق شریکی صوفی برای آن‌ها احساس می‌کند که با اسلام مورد نظر آمریکا همزیستی کند. با دقت در آنچه در این متن اساسی به آن توجه داده است، می‌توان بسیاری از رفتارها و جهت‌گیری‌های سیاست‌ورزان غربی و مجریان منطقه‌ای آن‌ها در منطقه آسیا (از شرق تا غرب) و شمال آفریقا رمزگشایی کرد.

واکنش چپ‌گرایان لیبرال

واکنش جناح راست‌گرا و محافظه‌کار در غرب، هرچند بر اثر تنش‌های بی‌سابقه دهه نود و ابتدای هزاره جدید میلادی در آمریکا غالب شده بود، اما جناح لیبرال نیز تدریجاً توانست

۱. لازم به ذکر است که شریل بنارد همسر زلمای خلیل زاد، سفیر ایالات متحده در افغانستان است.

روایت خود را از حاشیه به متن بازگرداند. این دیدگاه عمدتاً بر اصلاح همان متحدان قدیمی غرب در جهان اسلام متکی بود و نه جستجوی شرکای جدیدی همچون صوفیه یا اسلام سنتی. در این دیدگاه، بازسازی روابط با گونه‌های اصلاح شده اسلام‌گرایان به سبب نفوذ بالفعل این طیف در توده‌های مسلمان، نیاز به حداقل دخالت دولتی و محدودسازی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی داشت و با طبع لیبرالی سازگارتر بود.

در برابر وجوه مثبت بازسازی روابط با بلوک اسلام‌گرای نوسلفی، برای طیف لیبرال ابعاد سلبی نقش‌آفرینی جریان صوفی در عرصه سیاست نیز برجسته بود. از موسسات بزرگی همچون بروکینگز، کارنگی تا موسسات کوچک، اما هدفمندی همچون Gulf State Analytics و MENA analytica در این مدت تلاش کردند توازن به هم ریخته در ادراک غرب نسبت به سنتی‌ها و اسلام‌گرایان نوسلفی را تعدیل کنند. دیدگاه منفی طیف یادشده به تصوف عمدتاً متکی بر تشکیک در پایداری و کارکرد ترکیبی است که صوفیه و حامیان آن میان اقتدارگرایی و رواداری پدید آورده‌اند.^[۱]

از دید این طیف، سیاسی کردن تصوف، برنامه‌ای است که توسط دولتمردان حاکم، برای تنگ‌تر کردن کنترل بر مردم استفاده شده است. تصوف در طول تاریخ نقش بی‌بدیلی در آرام کردن گروه‌های حاشیه‌نشین اجتماعی مانند دزدها، راهزن‌ها و اراذل و اوباش داشته است و برای از بین بردن خطر شورش و انقلاب در آن‌ها ایفای نقش می‌کرده است. اصلی‌ترین کارکرد صوفیه برای حکومت‌ها، تخلیه فشار روانی در گروه‌های حاشیه‌نشین اجتماعی و مطیع کردن آن‌ها نسبت به حکومت است، که سبب جلوگیری از جنبش‌های اعتراضی شود.

محمد عماشه، یکی از پژوهش‌گران نزدیک به اخوان است که تلاش کرده تبیینی علمی‌تر از دیدگاه‌های بدبینانه به تصوف سیاسی خصوصاً از بعد اصالت و استقلال

۱. به ترتیب بنگرید به:

Piraino, Francesco, and Mark Sedgwick, eds. *Global Sufism: Boundaries, Narratives and Practices*. Oxford University Press, 2019.

Philippon, Alix. *Soufisme et politique au Pakistan: le mouvement barelwi à l'heure de "la guerre contre le terrorisme"*. KARTHALA Editions, 2011.

Muedini, Fait. *Sponsoring Sufism: How governments promote "mystical islam" in their domestic and foreign policies*. Springer, 2015.

این جریان ارائه دهد. او در مطالعه خود در زمینه تصوف اماراتی با تطبیق نظریه جاناتان فاکس^[۱] در کتاب «درآمدی بر دین و سیاست: نظریه و عمل»^[۲] بر این جریان تلاش می‌کند بر اساس شش متغیر، میزان استقلال نهاد تصوف اماراتی را به آزمون بگذارد:

۱. وجود مذهب رسمی
۲. حمایت از آزادی مذهبی
۳. نقش دولت در تعیین رهبران مذهبی
۴. موضع رسمی رهبران مذهبی به سیاست‌های دولت
۵. تامین مالی توسط دولت
۶. فراملیتی بودن نهاد دینی

وی با تطبیق شش متغیر معرفی شده توسط فاکس بر شبکه تصوف اماراتی، تمام آن‌ها را در راستای عدم استقلال این شبکه و نهادهای مرتبط به آن ارزیابی می‌کند. درباره پارامتر ششم، عماشه ضمن صحنه گذاشتن بر اینکه این شبکه توانسته است فاعلیتی فراملیتی پیدا کند. در عین حال وی با تاکید بر این نکته که این فاعلیت مخلوق مجموعه دولت‌های هماهنگی است که صوفیه را حمایت می‌کنند، این متغیر را نیز در راستای استقلال تصوف اماراتی تفسیر نمی‌کند. (عماشه، ۲۰۱۸: ۶)

چهارچوب نظری قدرت مولد

مایکل بارنت و ریموند دووال، در مقاله خود به نام «قدرت در سیاست بین‌الملل»^[۳] قدرت را به عنوان یک مفهوم محوری در روابط بین‌الملل بررسی می‌کنند. آن‌ها در این مقاله با انتقاد نسبت به تعریف متداول از قدرت که باعث شده انواع مختلفی از آن نادیده گرفته شود، دست به ارائه چهارچوب مفهومی جدیدی از قدرت می‌زنند. آن‌ها با تحلیل مفهوم قدرت، آن را در دو بُعد متقاطع تقسیم می‌کنند: در بُعد ویژگی

1. Jonathan Fox.

2. An Introduction to Religion and Politics: Theory and Practice,

3. Power in International Politics.

رابطه‌ای^[۱] قدرت، آن را به قدرت مستقیم^[۲] و قدرت پراکنده^[۳] و در بُعد بستر اعمال قدرت، آن را به اعمال قدرت از طریق تعامل بازیگران خاص یا روابط اجتماعی متشکل تقسیم می‌کنند. با تقاطع دادن این دو بُعد از مفهوم قدرت به چهار نوع از قدرت می‌رسیم: قدرت مولد که مفهوم مورد نظر ما در این مقاله است، قدرتی است که به لحاظ ویژگی رابطه‌ای قدرت، پراکنده است و بستر اعمال آن، روابط اجتماعی طبیعی است. قدرت مولد مانند قدرت ساختاری به فرآیندهای اجتماعی سازنده‌ای توجه دارند که هر چند توسط کنشگران خاصی کنترل نمی‌شوند، اما از اعمال معنادار این کنشگران تأثیر می‌پذیرند. قدرت مولد بررسی می‌کند که چگونه ظرفیت اجتماعی بازیگران در بستر فعالیت‌های اجتماعی ساخته می‌شود و این روند چگونه هویت بازیگران و تمایلات آن‌ها را شکل می‌دهد، اما قدرت مولد در مقابل قدرت ساختاری، مستلزم فرآیندهای اجتماعی عمومی و پراکنده است که همه سوژه‌های اجتماعی متشکل را با قدرت‌های گوناگون چه در ساختار دانشی و چه در ساختار گفتمانی در یک دامنه وسیع عمومی در بر بگیرد.

۱ نمودار تقسیم بندی قدرت از دیدگاه بارنت و دووال

ویژگی رابطه‌ای قدرت

پراکنده	مستقیم	
قدرت نهادی Institutional power	قدرت اجباری Compulsory power	تعاملات بازیگران خاص
قدرت مولد Productive power	قدرت ساختاری Structural power	روابط اجتماعی متشکل

بستر اعمال قدرت

قدرت مولد به گفتمان‌های حاکم، فرآیندهای اجتماعی و نظام‌هایی ادراکی توجه می‌کند که از طریق آن‌ها، معانی تولید و تثبیت می‌شوند و در زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارند، تجربه می‌آفرینند و سبب دگرگونی می‌شوند. در این چهارچوب فرآیندها و

1. Relational specificity.
2. Direct power.
3. Diffuse power.

عملکردهای گفتمانی هستند که هویت‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی را تولید می‌کنند و به آن‌ها معنا می‌بخشند. (Barnett & Duvall, 2005: 55-56)

زمینه‌های بارگزاری پروژه حمایت از تصوف در امارات متحده عربی

امارات متحده عربی از چند جهت، آماده بارگزاری و هدایت این پروژه در منطقه خلیج فارس بود:

۱. فضای لیبرال امارات متحده عربی و عدم حضور جریان‌های افراطی که با تعالیم و مناسک صوفیانه ضدیت و عناد جدی دارند.
۲. کنترل کامل دولت بر فضای فرهنگی و دینی امارات متحده عربی.
۳. وجود ریشه‌های صوفیانه در امارات متحده عربی با وجود تاریخ محدود این منطقه.
۴. اراده حکمرانان ابوظیبی برای مقابله جدی با اسلام سیاسی و از بین بردن جریان‌های اسلام‌گرا در کشور خود.
۵. اراده جدی حکمرانان ابوظیبی برای تحکیم روابط خود با ایالات متحده آمریکا و شناساندن خود به عنوان متحدی قابل اتکا، توانمند و عملگرا.

وضعیت امارات در آستانه تفویض ماموریت

دو عنوان اخیر از فهرست گذشته را کمی بیشتر توضیح دهیم. شیخ زاید بن سلطان آل‌نهیان، بنیانگذار کشور امارات متحده عربی، اولین رییس این کشور و امیر منطقه ابوظیبی، یعنی پدر محمد بن زاید، ولیعهد فعلی و حاکم بالفعل امارات متحده، تمایلات جدی و غیر قابل انکاری به اسلام‌گرایی داشت. او به طور جدی و اصولی از مواضع اسلام‌گرایانه علی‌الخصوص در مسأله فلسطین پشتیبانی می‌کرد.

او به انگیزه ریشه دادن آموزه‌های اسلام‌گرایانه در فرزندان خود، یکی از اعضای برجسته اخوان المسلمین را به معلمی ایشان گمارد. عزالدین ابراهیم، مشاور فرهنگی زاید بن سلطان، تعلیم‌دهنده آموزه‌های اسلام‌گرایانه به شاهزاده جوان، یعنی محمد بن زاید شد. محمد بن زاید، در معدود اطلاعاتی موجود از او، گفته است که وحشت او از

اسلام‌گرایان بیشتر جنبه شخصی دارد؛ زیرا تلقین آموزه‌های اسلام‌گرایانه بر او نتیجه معکوس داشته است و او را به شدت از این مسلک بیزار کرده است. سرّ دشمنی او با اسلام‌گرایان در این نکته نهفته که او معتقد است فعالیت اسلام‌گرایان معتدل در جوامع عربی و روند حرکت جوامع به سمت دموکراسی به تبع آن، روند درست و مطلوبی برای این منطقه نیست و در هر انتخابات آزادی، اسلام‌گرایان پیروز خواهند شد؛ زیرا جهان عرب آماده پذیرش دموکراسی نیست.

تشدید برخورد با اسلام سیاسی

اساساً روند قدرت یافتن و استیلای محمدبن زاید، بر مقدرات کشور امارات متحده عربی، با سرکوب اسلام‌گرایان این کشور یعنی حزب اصلاح‌گره خورده است که شاخه اخوان المسلمین در شبه جزیره عربستان است. در سال ۲۰۰۶ طی برنامه‌ای که محمدبن زاید آن را رهبری می‌کرد تعداد زیادی از کارمندان عضو جنبش اصلاح از کار اخراج شدند. در دوره انقلاب‌های عربی این مقابله‌ها تشدید شد و تعداد زیادی اخراج و دستگیر و زندان شدند. جنبش «اصلاح» منحل شد و اخوان المسلمین به عنوان گروهی تروریستی ثبت شد.

ره‌آورد انقلاب‌های عربی برای اماراتی‌ها و محمدبن زاید، بدبینی شدید نسبت به اسلام‌گرایان بود. او اسلام‌گرایان را فرصت‌طلبانی می‌دانست که در گوشه‌ای منتظر نشستند و از اختلافات طبقاتی و اقتصادی جامعه برای نیروگرفتن سوء استفاده می‌کنند. (Roberts, 2019)

تقویت هم‌پیمانی با آمریکا

از جهت دیگر محمد بن زاید سال‌ها تلاش کرد؛ خود را در واشنگتن به عنوان یک متحد عملگرا، با عرضه و توانمند بشناساند تا بتواند در بازی‌های سیاسی خاورمیانه، نقش محوری پیدا کند. او به واسطه سفیر قدرتمند خود در ایالات متحده، یعنی یوسف العتیبه، عملیات نفوذ بی‌نقصی به قلب واشنگتن اجرا کرد. از سوی دیگر، پنتاگون نیز که به دنبال ایجاد متحدان مناسب در خلیج فارس بود،

شاهزاده محمد را از همان سنین جوانی که به‌عنوان فرمانده نیروی هوایی امارات متحده عربی خدمت می‌کرد، به‌عنوان یک شریک آینده‌دار معرفی کرده بود. ریچارد ای. کلارک، که آن زمان دستیار وزیر امور خارجه بود، به‌کنگره آمریکا اطمینان داد که شاهزاده جوان هرگز «یاغی» نخواهد شد. محمد بن زاید، برای اثبات کردن هر چه بیشتر خود به آمریکایی‌ها به‌عنوان وزیر دفاع، ایالات متحده را در یورش به عراق، کوزوو، افغانستان، لیبی، سومالی و جنگ علیه داعش یاری داد. برای بسیاری از سیاست‌مداران در واشنگتن، شاهزاده محمد به بهترین دوست آمریکا در منطقه تبدیل شده بود؛ یک شریک وظیفه‌شناس که برای انجام هر وظیفه‌ای از مقابله با نفوذ ایران در لبنان گرفته تا تأمین بودجه ساخت و ساز در عراق، می‌شد روی او حساب کرد. (Kirkpatrick, 2019)

از این رو بود که امارات متحده عربی، در کنار پروژه‌های بسیار دیگری که در عرصه‌های امنیتی، اطلاعاتی، نظامی، سیاسی و اقتصادی با آمریکا شراکت داشت، در پروژه ترویج اسلام صوفیانه نیز شریک این کشور شد.

ریشه‌های تصوف در امارات

منابع تاریخی دربارهٔ ورود تصوف به امارات متحده عربی جداً کمیاب است. البته این مسأله موضوع عجیبی نیست؛ زیرا ساحل دزدان دریایی^[۱]، برای تاریخ‌نویسانی که به این سرزمین می‌آمدند، جذابیتی نداشت. اگر کسی قصد تاریخ‌نگاری داشت، تمدن باستانی ایران و منطقه حجاز به‌عنوان گهواره تمدن اسلام موضوعات جذاب‌تری داشتند. تاریخ صوفیه در ساحل جنوبی خلیج فارس ناواضح است، تا جایی که لوریمر در کتاب راهنمای خلیج آورده است که صوفی‌ها در خلیج حضور ندارند. (عبدالوهاب، الجمیری و دیگران، ۲۰۱۳: ۱۱)

در قرن ۱۹، طریقهٔ صوفیه قادریه، در دبی به دست سید محمد عمر افغانی تاسیس شد. البته به‌طور عمومی تصوف در قرن هجدهم با اوج گرفتن دعوت وهابی در شبه جزیره و عداوتی از میان رفت که وهابی‌ها با صوفیان داشتند، اما در شیخ‌نشین دبی، تصوف تا امروز باقی مانده است. باقیمانده جریان تصوفی که افغانی راه انداخت را هنوز می‌توان در

۱. نام کهنه سرزمینی که اکنون قطر، بحرین و امارات متحده در آن تشکیل شده اند.

مناطق قدیمی دبی و بخش‌هایی از کشور عمان یافت.

امکان بقای تصوف در دبی را می‌توان تحت تأثیر دو عامل دانست:

۱. نپوستن دبی به دعوت وهابی و باقی ماندن بر مذهب مالکی و شافعی که با تصوف قرابت دارند (بر خلاف شارجه و راس الخیمه که وهابی شدند).
۲. ارادت خاندان حاکم بر دبی (آل مکتوم) مخصوصاً شیخ سعید بن مکتوم آل مکتوم (حاکم دبی در ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۸) به محمد الافغانی. (عبدالوهاب، الجمیری و دیگران، ۲۰۱۳: ۹)

گزارش‌ها می‌گویند رفتار اجتماعی شیخ محمد افغانی و پیروان او مبتنی بر عزلت و گوشه‌گیری نبوده است و به فعالیت‌های اجتماعی اهتمام داشته‌اند. (عبدالوهاب، الجمیری و دیگران، ۲۰۱۳: ۹)

پس از افغانی، عبدالله المرید و فرزند او عبدالرحیم المرید رهبری جریان تصوف را در دبی بر عهده می‌گیرند و پس از درگذشت عبدالرحیم المرید در سال ۲۰۰۷ بین پیروان او اختلاف می‌افتد و صوفیه دبی دچار رکود و سرگردانی شده، جایگاه سابق خود را از دست می‌دهند. لازم به ذکر است که خانواده حاکم دبی یعنی آل مکتوم به دست افغانی صوفی می‌شوند. از مهم‌ترین مریدهای افغانی در این خاندان، شیخ سعید بن مکتوم بن حشر آل مکتوم - پدر بزرگ شیخ محمد بن راشد بن سعید، حاکم فعلی دبی - است. حتی نقل شده است که به امارت رسیدن شیخ سعید پس از مرگ بطی بن سهیل آل مکتوم، به واسطه کراماتی از طرف افغانی بوده است. شیخ سعید برای رسیدن به حکومت و فائق شدن بر رقبای سرسخت از افغانی طلب دعا می‌کند و به دعای او به شکل شگفتی راه برای امارت شیخ سعید باز می‌شود. (عبدالوهاب الجمیری و دیگران ۲۰۱۳: ۲۶)

روایت پیوند

دوره تدارک (۲۰۰۱ - ۲۰۱۰)

چنانکه آمد، طراحی پروژه تقویت تصوف در غرب و بستر مهیای امارات برای محوریت در این پروژه دست به دست هم داد تا در شرایط پس از ۱۱ سپتامبر پروژه یاد شده به شکل

عملی کلید بخورد. نخستین تحرکات گزارش شده در امارات برای ترویج شیوخ و نمادهای صوفیانه از سال ۲۰۰۲ مشاهده می‌شوند. بی‌تردید شخصیت محوری در این پروژه کسی نیست جز «حبيب علی الجفري»^[۱]. مصاحبه با او در میانه سال ۲۰۰۲ را جزء نخستین اسناد شکل‌گیری این حرکت باید دانست. او در این مصاحبه تصریح می‌کند که فعالیت‌های تبلیغی خود را در امارات متمرکز کرده است. (الاهرام، ۲۰۰۲) پیش از این مقطع مهم‌ترین تمرکز جفري بر نفوذ در صوفیه مصر به واسطه نزدیک شدن به «جمعیت آل‌البیت» در مصر بوده است. روابط او با این مجموعه و ترویج وی توسط «وجدی العربی» هنرپیشه مصری و سپس اخراج او از مصر در ۲۰۰۱ نخستین عوامل جلب توجه بازیگران منطقه‌ای به وی بوده است. (مأرب پرس، ۲۰۱۲)

همایش «سیدی شقیر» مغرب در ۲۰۰۴، نقطه مهم دیگری در این مسیر است که می‌توان آن را نقطه اتصالی میان تصوف نقشبندی به رهبری هشام کبانی^[۲] و تصوف باعلوی به مدیریت جفري دانست. نقشبندی به سبب عمق نفوذ خود در آسیای میانه و جنوب شرق، حضور و روابط مستقیمی با غرب داشتند. لذا برای تحویل پروژه از اتاق فکرهای غرب به امارات چنین گردهم‌آیی با رهبران تصوف مسلط بر شبه جزیره ضروری می‌نمود.

حضور جفري در مهم‌ترین مراکز و منابر حاکمیتی و با مشارکت سران ابوظبی و دبئی به روشنی بیانگر آغاز پروژه از راس ساختار قدرت امارات در این مقطع بوده است. در دوسال بعدی این پروژه از برنامه‌های پراکنده به قالب یک رویداد بزرگ با نام جایزه سالانه «بُرده» ارتقا یافت. در خلال همین برنامه یک انتشارات با نام «دار الفقیه» نیز جهت نشر این جریان افتتاح شد. رویداد بُرده هسته اولیه شکل‌گیری شبکه‌ای از شخصیت‌ها بود که بالاخره در سال ۲۰۰۵ در قالب موسسه «طابه» به ریاست علی الجفري متشکل شدند. فهرست اعضای مجلس استشاری «طابه» را می‌توان آینه تمام‌نمای سران پروژه تصوف اماراتی دانست. احمد الطیب و علی جمعه از مصر، عمر بن حفیظ از یمن، عبدالله بن بیته از موریتانی، محمد سعید بوطی از سوریه و نوح القضاة از اردن نام‌های

۱. در مورد او و دیگر شخصیت‌های کلیدی این پروژه به پیوست شخصیت‌شناسی در انتهای همین مقاله مراجعه شود.
۲. هشام کبانی شیخ طریقت نقشبندی حقانیه و از چهره‌های جهانی تصوف است. برای اطلاعات بیشتر در مورد او بنگرید به مدخل مربوط به وی در کتاب «اطلس رهبران»، نشر معارف، ۱۳۹۴.

مندرج در این هیئت هستند که هر یک در کشور خود از سرآمدان هستند. «طابه» هرچند نقطه‌ای مرکزی در شکل بخشی به حرکت تصوف سیاسی معاصر است، اما طبعاً در این مسیر تنها نیست. جز شخصیت‌ها و موسسات واقع در امارات، تعدادی از موسسات خارجی نیز با مشورت تشکیلاتی «طابه»، شبکه‌ای فرامنطقه‌ای از مراکز را برای راهبری پروژه ترویج تصوف ایجاد کرده بودند. «دار الافتاء مصر»، «دار زاید للثقافة الاسلامیه»، «تریم للبحوث و الاستشارات الفقهیه»، «مرکز نور للدراسات و الابحاث»، «المدینه للانتاج و التوزیع»، «مرکز اللسان الام» را می‌توان جزء این شبکه تحت مشورت طابه دانست. (عماشه، ۲۰۱۸: ۱۸)

در نهایت با جذب شدن علی الجفیری و شبکه تصوف باعلوی حضرمی به امارات، مصری‌ها مجبور به قبول این بازیگر جدید در قلمروی خود شدند. از این نقطه روابط شبکه‌ی الازهر و شبکه‌ی صوفیان نزدیک به ابوظیبی رو به گسترش می‌گذارد. سال ۲۰۰۹ را می‌توان نقطه‌ی اوجی در این روابط به‌شمار آورد.

لازم به ذکر است که امارات متحده عربی در چهارچوب عملکردی «قدرت مولد»، از مباشرت در به وجود آوردن نهادها یا ساختارهای حکومتی که مستقیماً توسط آن‌ها اثرگذاری داشته باشد، اجتناب کرده است و با ارتباط گرفتن با افراد مؤثر، شبکه‌های انسانی، ساختارها و نهادهای موجود، با ابزار مالی و سیاسی سعی در جهت‌دهی به آن‌ها در راستای انجام پروژه ترویج تصوف کرده است. در این چهارچوب عملکردی از قدرت، بازیگر مورد نظر، که در این مقال، امارات متحده عربی است برای تولید و تثبیت قدرت سیاسی و فرهنگی خود و تضعیف قدرت رقبای موجود و محتمل، به شکل پراکنده و با بر بستر روابط اجتماعی متشکل موجود عمل کرده است. این عملکرد را می‌توان با عملکرد کشورهای دیگر مانند عربستان سعودی مقایسه کرد که با تأسیس رابطة العالم الإسلامیة، سعی در به وجود آوردن نهادها و ساختارهایی بودند که برای آن‌ها قدرت‌آفرینی کند.

دوره تقابل (۲۰۱۰ - ۲۰۱۶)

رخداد عظیم انقلاب‌های عربی برای جریان صوفیه، همچون بسیاری از بازیگران دیگر حاضر در منطقه فصلی جدید رقم زد؛ فصلی که این جریان متصف به تسامح و سکوت

را وادار به تحرکات تند و جنجالی کرد. باید توجه داشت، پیش از این دوره، شبکه تصوف اماراتی نه تنها جنبه سلبی پررنگی نداشت بلکه نسبت به رقبای اخوانی و سلفی به طور معمول موضع ایجابی می‌گرفت و بر اساس آنچه از سلوک صوفیانه انتظار می‌رود، سعی در برقراری ارتباط صلح‌جویانه با همه اطراف داشت.

پیش از وقوع انقلاب‌های عربی، شبکه تصوف وابسته به امارات، روابط خوبی با همه طرف‌ها داشت و علی‌الجفری علاوه بر حضور در شبکه‌های تلویزیونی اماراتی، در شبکه‌های قطری نیز برنامه اجرا می‌کرد. اما با بالاگرفتن انقلاب‌های عربی، جبهه‌های مختلف از یکدیگر فاصله گرفتند و روابط حسنه گذشته رو به سردی رفت. مصر به‌عنوان مرکز تحولات عربی شاهد فعالیت شبکه تصوف اماراتی برای تضعیف انقلاب بود. جبهه‌ای که بعدها در رتوریک سیاسی عرب‌ها و علی‌الخصوص شبکه الجزیره قطر، محور «الثورات المضادة» یا محور ضد انقلاب نام گرفت. فتوای زود هنگام علی جمعه، مفتی وقت مصر در تحریم تظاهرات، نمادی مهم در این مسیر است. دفاع حمزه یوسف از این فتوا نشانگر انسجام شبکه تصوف اماراتی در مقابله با موج انقلابی است. (TRT, 2018) احمد الطیب نیز با اندکی درنگ، پس از برکناری مبارک به تحریم‌کنندگان تظاهرات پیوست. (تجربیشی، عظیمی و دیگران ۱۳۹۴: ص ۳۸) با این حال بن‌بیه ترجیح داد تحولات را با سکوتی نسبی پیگیری نماید و تنها نسبت به آشوب‌های پیش آمده اظهار نگرانی کند.

علی‌الجفری با استفاده از حاشیه امنی که حضور در امارات برای او فراهم می‌کرد با زبانی صریح علیه اسلام‌گرایان وارد عمل شد و تظاهر‌کنندگان میدان تحریر را «فئه غوغائیة»^[۱] خواند. وی در سلسله برنامه‌های «آمنت بالله» که با انقلاب مصر آغاز شد و با کودتا در این کشور پایان یافت حکومت مرسی را «دیکتاتوری تحت لوای اطاعت از ولی امر» دانست و برقرار شدن این دیکتاتوری را محصول دموکراسی دانست. (آمنت بالله، ۲۰۱۲) جفری در همین دوره پیش‌بینی کرد که پروژه اسلام‌گرایان به شکست خواهد انجامید و ماحصل آن بحرانی جدی‌تر از سیاست و حتی خلافت خواهد بود که همانا موضوع الحاد و شک است. (عماشه، ۲۰۱۸: ص ۳۸)

۱. گروه آشوب طلب.

با سقوط دولت مرسی در ۲۰۱۳ مهم‌ترین برگ فعالیت‌های شبکه برای مقابله با اسلام‌گرایی ورق خورد. اتفاقی که می‌توان آن را بزرگ‌ترین دستاورد این پروژه برای امارات متحده عربی نام نهاد. اگر در واکنش‌های شبکه تصوف اماراتی نسبت به خیزش انقلاب‌های عربی و علی‌الخصوص انقلاب مصر، کمی تردید و عدم هماهنگی مشاهده می‌شد، این شبکه در واکنش به شبه کودتایی که علیه انقلاب انجام گرفت به مراتب منسجم‌تر عمل کرد. (Al-Azami, 2019: 230) احمد الطیب و علی جمعه^[۱] هر دو صراحتاً از تظاهرات علیه مرسی حمایت علنی کردند. طیب حتی پای را فراتر گذاشته با ایستادن در کنار ژنرال سیسی مهم‌ترین امضای مشروعیت بخشی دینی برای ساقط کردن دولت و قانون اساسی حاصل از انقلاب را پای بیانیه کودتا زد. علی جمعه، در همین خلال مجدداً در تلاش بود تا ارتش را قانع به قلع و قمع معترضین علیه کودتا کند و در سخنرانی برای نیروهای ارتش از جواز کشتار تظاهرکنندگان سخن بگوید.

پس از کشتار وسیع تظاهرات کنندگان در میدان رابعه، احمد الطیب صرفاً به بیان اینکه اطلاعی از قصد ارتش نداشته است اکتفا کرد و از نیروهای امنیتی خواست از آسیب‌رساندن به معترضین مسالمت‌جو اجتناب کنند، اما علی جمعه صراحتاً در برنامه تلویزیونی، اقدام ارتش را شجاعانه دانست و اخوان را به سبب پیگیری الگوی غربی دموکراسی تقبیح کرد. (Al-Azami, 2019: 231)

در کشور لیبی در همسایگی مصر، عارف النایض، عضو دیگر این شبکه، با شدت تمام در تلاش برای سلب مشروعیت از بخش اخوانی دولت تجزیه شده لیبی بود و به صراحت نیروهای دولت وفاق را تروریست می‌خواند. (Krieg, 2020) جایگاه وی در بلوک ضد اخوانی حاکم بر شرق لیبی به حدیست که وی را بعد از خلیفه حفتر می‌توان نفر دوم این بلوک دانست. (المحروقی، ۲۰۲۰)

در قیاس با سران مصری شبکه تصوف وابسته به امارات، بن‌بیّه و حمزه یوسف ترجیح دادند در موضوع انقلاب مصر کمتر ورود کنند. در عوض این دو طی ایام پس از کودتا بر سازمان دهی شبکه برای نقش‌آفرینی فرمانطقه‌ای تمرکز کردند. تاسیس «مجلس

۱. در مورد این دو نفر و دیگر شخصیت‌های کلیدی این پروژه به پیوست شخصیت‌شناسی در انتهای همین مقاله مراجعه شود.

حکماء مسلمین» نخستین ثمره این تلاش‌ها بود که به مجرد استعفای بن‌بیه از معاونت یوسف القرضاوی در «الاتحاد العالمی لعلماء المسلمین» و برای به چالش کشیدن مرجعیت علمائی آن، با همراهی احمد الطیب در ۲۰۱۴ تاسیس گردید. «منتدی تعزیز السلم فی المجتمعات المسلمه» نیز دومین محصول بن‌بیه بود که در ۲۰۱۵ به ریاست خودش و معاونت حمزه یوسف تاسیس شد تا چارچوبی برای تمرکز فعالیت‌های این شبکه در غرب باشد.

نقطه اوج این تلاش‌ها در سال ۲۰۱۶، با برگزاری اجلاس جنجال‌برانگیز گروزی چچن روی داد. برگزاری اجلاس در یکی از جمهوری‌های تابعه روسیه و در ایامی که ارتش این کشور با ورود خود به سوریه، عرصه را بر مسلحین سوری تنگ کرده بود، دلالت‌های ویژه خود را داشت. اتحاد صوفیه با رژیم‌های اقتدارگرای منطقه به قدری اعتماد به نفس یافته بود که صراحتاً علاوه بر اسلام‌گرایان مستقر در استانبول، سلفی‌های ریاض را هم به چالش بطلبد و در اجلاس گروزی صراحتاً علیه آن سخن بگوید. اجلاس گروزی در بیانیه خود با منحصر ساختن اهل سنت و جماعت در عقیده اشعری و ماتریدی، مذاهب اربعه و طریقت تصوف، دهن کجی بزرگی به دو قطب قدرتمند دیگر مذهبی در جهان سنی در استانبول و ریاض می‌کردند. (نصار، ۲۰۱۶)

دوره تثبیت (۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰)

تقابل تصوف سیاسی با سلفیت سیاسی و اسلام‌گرایان تنها زمانی فروکش کرد که سلفیت، اصلی‌ترین حامی خود یعنی عربستان سعودی را از دست داد. به قدرت رسیدن سلمان بن عبدالعزیز در ۲۰۱۵، هرچند برای سران ابوظبی از ابتدا بشارت بزرگی محسوب می‌شد، اما در عمل تا زمان کنار زدن موفق رقبای محمد بن سلمان از قدرت در ۲۰۱۶ استقرار نیافت و پس از این بود که امارات و شبکه تصوف وابسته به آن توانستند به پیروزی خود مطمئن شوند. به قدرت رسیدن ترامپ نیز این روند را تسریع کرد و تمایلات بدوی سلمان برای بازسازی روابط خود با اخوان و شیوخ وهابی، در سال اول پادشاهی خود را مهار کرد. همچنین حذف بن‌نایف، به عنوان گزینه‌ای سازشکار با اسلام سیاسی، از ولایت عهدی در همین راستا باید تفسیر شود. البته در بررسی این شکست نباید از

نقش خشونت عریانی غافل شد که داعش به نام سلفیت عرضه می‌کرد. پس از این دوره و با از میدان به در شدن رقبا، سکوت و رخوت بر تحرکات شبکه تصوف اماراتی سایه افکند. در سال ۲۰۱۷ وعده بانیان اجلاس گروزی برای برگزاری اجلاس بعدی محقق نشد. یکی دیگر از برنامه‌های مهمی که با رسیدن به این دوره متوقف شد، راه‌اندازی اولین شعبه برون مرزی الازهر در امارات بود. (الصاوی، ۲۰۱۶) به نظر می‌رسد، در دوره اخیر جریان تصوف اماراتی، متقاعد (یا وادار) شده است منطبق بر سلوک سنتی خود، به گستردن بدنه اجتماعی با فعالیت‌های اجتماعی و فارغ از حواشی سیاسی ادامه دهد. با تجارب، فضا، شبکه‌ها و سازمان‌های گسترده برآمده از دوران تقابل، این جریان امکانات کافی برای تثبیت جایگاه خود در دراز مدت را به دست آورده است. البته فعالیت تصوف سیاسی در این دوره به تثبیت و رشد بی حاشیه در بستر اجتماعی محدود نیست. دوره تثبیت دوره رو آوردن رهبران تصوف اماراتی به اصلاح درونی در بدنه صوفیه است. از این نقطه است که رقابتی داخلی میان آنچه «صوفیه علمیه» نامیده می‌شود، با تصوف طریقتی و کلاسیک در سطح عمومی به ظهور رسید. در چارچوب این رقابت، تصوف علمی تلاش کرده است جنبه‌های عامیانه، خرافی، رهبری وراثتی و فقر ساختاری تصوف سنتی را با تغییرات در آرایش سران صوفیه، سازمان دهی جدیدی کند و بدنه نخبگانی این جریان را گسترش دهد.

به طور طبیعی مهم‌ترین نماینده سازمانی تصوف طریقتی را باید «المجلس الاعلی للطرق الصوفیه» در مصر دانست و نموده‌های این رویارویی داخلی در تصوف را در آن جستجو کرد. این تشکیلات ارگان رسمی جماعات صوفی در مصر است که از ۱۶ عضو تشکیل می‌شود: ۱۰ عضو از مشایخ صوفیه که توسط مجمع عمومی قریب به هشتاد طریقت رسمی صوفی انتخاب می‌شوند و شش عضو دیگر به ترتیب: یک نماینده از الازهر و ۴ نماینده از وزارت خانه‌ها و رییس آن که منتخب رئیس جمهور مصر است. (قانون طرق صوفی، ۱۹۷۶) رئیس کنونی مجلس، عبدالهادی القصبی از زمان سادات جزء رجال محبوب ارتش بوده است و در دوره اخیر نیز به ریاست ائتلاف «دعم مصر» در پارلمان برگزیده شد که فراکسیون اکثریت مدافع سیاسی است.

تحریکی که در سال‌های اخیر توجهات را به خود جلب کرده ورود کم سابقه شیوخ

الزهر در ساختارهای طریقتی است. چشمگیرترین مورد به ثبت یک طریقت جدید شاذلی توسط علی جمعه بازمی‌گردد. جز او، شیخ طاهر الحامدی رئیس سابق دانشکده دعوت الزهر نیز اقدام به تاسیس طریقت عامریه خلوتیه کرده است. پیش از این دو نیز شیوخ رده اولی چون احمد هاشم، محمد ابوهاشم، محمد مهنا، عبدالفتاح العواری در میان اصحاب طریقت جایگاه ویژه‌ای به دست آورده بودند. (رشدی، ۲۰۱۸) از بدو ورود علی جمعه در صف طرق صوفی، زمزمه‌هایی درباره زمینه‌سازی برای قرار گرفتن وی در رأس این جریان شکل گرفته و گفته می‌شود وی برای جانشینی القصبی در مجلس اعلی در نظر گرفته شده است. این موضوع حتی توسط علاء ابوالعزائم رقیب همیشگی القصبی نیز تایید شده و از آن استقبال کرده است. (المرجع، ۲۰۱۸)

تحلیل روند

شاید بتوان روابط معناداری میان اوج و حضيض‌های تحولات پروسه‌ای و طبیعی اسلام‌گرایی جهادی افراطی که در دهه اخیر با مفهوم خشونت گره خورده است و تحولات پروژه‌ای صوفیه پیدا کرد که خود را طرفدار مدارا می‌داند.

پیشتر گفتیم که آمریکایی‌ها با هدف زمین‌گیر کردن شوروی در افغانستان حمایت‌های خود را از اسلام‌گرایان جهادی آغاز کردند؛ توضیح دادیم که نقطه عطف این روند - که از کنترل غربی‌ها خارج شد - به واقعه یازده سپتامبر رسید و از آن به بعد است که پروژه احیای تصوف و تبلیغ اسلام صوفیانه برای مقابله با آنچه غربی‌ها آن را اسلام افراطی می‌نامند، شکل گرفت. این پروژه بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ روند شکل‌گیری نظری و میدانی خود را طی کرد و با شروع انقلاب‌های عربی و جان‌گرفتن دوباره نیروهای تکفیری در منطقه عراق و شام وارد مرحله عملیاتی شد. اوج فعالیت‌های بلوک صوفی را می‌توان در ناکارآمد جلوه دادن و القای شک در انقلاب مصر مشاهده کرد. جبهه‌ای که شعار خود را همزیستی و صلح طلبی قرار داده است و در این پوشش با جریان‌های تندرو و خشن مخالفت می‌کند و سعی می‌کند افکار عمومی جهان اسلام را بر علیه آن‌ها بسیج کند و در دل بدنه اجتماعی طرفدار این جریانات القای شک و شبهه کند.

با وارونه شدن اوضاع در مصر و کودتا علیه انقلاب مردمی در این کشور و همچنین

برگشت روند فتوحات تکفیری‌ها به سمت زوال و شکست، جریان صوفیه نیز تضعیف شد؛ زیرا وقتی دشمن از بین برود، برنامه‌هایی که علیه دشمن حمایت می‌شدند نیز بلاموضوع خواهند شد. افول جریان‌های صوفی پس از شکست جریان خشونت‌طلب در دنیای اسلام را باید حاصل چند نکته دید:

نخست آنکه اساس رونق گرفتن تصوف، حداقل در خلیج فارس، پروژه‌ای با حمایت دلارهای نفتی بوده است، و نه یک خیزش آگاهانه و خودجوش مردمی، از این رو وقتی که تهدید اصلی متوجه بازی‌گردانان از میان برود، بازیگران میدانی نیز، جایگاه خود را از دست خواهند داد. وقتی جبهه‌ای هویت اجتماعی خود را در ضدیت با جبهه دیگر تعریف کند، خواه‌ناخواه با از میان رفتن جبهه مقابل، هویت اجتماعی خودش هم از میان می‌رود و دچار رکود می‌شود.

نکته دوم در هویت سلبی این جریان نهفته است. گفتمان صلح‌طلبی، رواداری و همزیستی صوفیان در مقابل خشونت‌طلبی جریان‌های افراطی کارا بود؛ چرا که گفتمان روادارانه و صلح‌طلبانه در تطابق نسبتاً کاملی با هویت اصیل صوفیانه بود. صوفیان در طول تاریخ طرفدار صلح و همزیستی و رواداری بوده‌اند و این مفاهیم تطابق بالایی با اندیشه‌های آنان داشت. از دیگر سو حمایت افکار عمومی توده‌ها در میان مدت و بلندمدت، نیز نمی‌توانست از شرایط خشونت‌بار موجود ادامه پیدا کند. از این رو گفتمان روادارانه و صلح‌طلبانه صوفیان در میان مدت بر خشونت عربیان تکفیری‌ها غلبه کرد و بدنه مردم عادی را حتی در مناطق تحت سیطره تکفیری‌ها با خود همراه کرد و مشروعیت اجتماعی کاربرد سلاح خشونت را از میان برد.

با محو شدن این پادگفتمان خشن، تصوف سیاسی در برابر لایه‌های دموکراسی خواه و خشونت‌گریز اسلام‌گرایان تا حدودی خلع سلاح می‌شد. گفتمانی که صوفیان برای مقابله با این جبهه باید به کار می‌گرفتند؛ گفتمان جدایی دین از سیاست، لزوم

بی‌اعتنایی به دنیا به طور عام و پرهیز از سیاست به طور خاص بوده است، اما این گفتمان سیاست‌پرهیز در عمل کارایی گفتمان خشونت‌پرهیز را نداشت و در میدان نبرد جدیدی که سیاست‌بازان برای صوفیه چیدند، مانند عرصه پیشین از آنان کارایی مشاهده نمی‌شد.

زیرا استفاده از گفتمان جدایی دین از سیاست، توسط یک جریان دینی به طور آشکاری روابط سیاسی مستحکم دارد و به نفع جریان‌های سیاسی خاص بازیگری می‌کند، یک گفتمان خودمتناقض خواهد بود. تناقض درونی این گفتمان، صداقت جریان صوفی در تبلیغ گفتمان جدایی دین از سیاست را به چالش می‌کشد و افکار عمومی را در این موضوع حساس می‌کند. همین امر از اثرگذاری این گفتمان می‌کاهد و به نتیجه رسیدن آن را دچار چالش می‌کند. همان قدر که گفتمان صلح‌طلبی و مدارا از یک جریان صوفی، صادقانه و کارا به نظر می‌رسد، گفتمان جدایی دین از سیاست، مزورانه و فشل‌جلوه می‌کند؛ زیرا افکار عمومی نسبت به پشت‌پرده‌های سیاسی فعالیت جریان‌های صوفی هشیار است.

نتیجه‌گیری

امارات متحده عربی، با به‌کارگیری مفاهیم برآمده از نظریه قدرت مولد و با به‌کارگیری شخصیت‌های برجسته شبکه‌های دینی و اجتماعی، ارگان‌ها و نهادهای سابقه‌دار، کنترل جریان تصوف را با حمایت‌های مالی و سیاسی به دست آورد و توانست از این شبکه، در بزنگاه‌های مهم و حساسی بهره‌برداری کند. عاملی که پایه‌گذار قدرت منطقه‌ای امارات متحده عربی در سال‌های بعد شد و توانست مکمل مداخلات سخت این کشور در منطقه باشد. چه اینکه ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری حاکم بر امارات متحده در انسجام با قرائت صوفیانه از دین اسلام است و امارات می‌تواند اسلام صوفیانه را به عنوان رکن نهادی دین در کشور خود صورت‌بندی کند.

مهم‌ترین هدف امارات متحده عربی از ورود به این پروژه را می‌توان مقابله با اسلام‌گرایی سیاسی و نزدیک شدن به ایالات متحده برشمرد. به شکست کشاندن انقلاب‌های عربی، علی‌الخصوص انقلاب مصر، که ربط وثیقی به اسلام‌گرایان داشتند،

نشانه‌ای از موفقیت این پروژه با مشارکت امارات است. کما اینکه برگزاری کنفرانس گروزی را می‌توان برجسته‌ترین و متمرکزترین رویداد این شبکه دانست. ارتقاء جایگاه امارات متحده عربی نزد ایالات متحده آمریکا هدفی دیگر بود که برای امارات حاصل شده است، چه اینکه روابط این کشور با ایالات متحده در سال‌های اخیر، همواره رو به گسترش بوده است و به‌طور ویژه در زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ در آمریکا، امارات متحده اصلی‌ترین شریک آمریکا در حوزه خلیج فارس بوده است. اما با فروکش کردن موج انقلاب‌های عربی و شکست خوردن اسلام‌گرایان سیاسی در خاورمیانه، این پروژه دچار رکود شده است. البته نباید رکود فعلی این پروژه را به حساب اتمام آن گذاشت، بلکه شبکه‌ها و امکانات این پروژه زنده است و به ترمیم نقص‌ها و خلأهای داخلی خود می‌پردازد، تا برای فعال شدن دوباره در موقعیت‌های حساس آینده آماده باشد؛ زیرا که تاریخ جهان، به دفعات شاهد احیای جریان‌اتی بوده است که در زمانی غیر قابل بازگشت به نظر می‌رسیده‌اند.

فهرست منابع

- الاهرام (۲۰۰۲). الموقع الرسمي للحبيب علي الجفري. بازدید شده در ۲۷ فروردین ۱۴۰۱، به آدرس: <https://www.alhabibali.com/media-press/> لقاء-صحيفة-الأهرام-العربي-المصرية/.
- ایماسک (۲۰۱۶). دراسة: شبكة أبوظبي "الصوفية" المخاطر السياسية والاجتماعية والدينية. بازدید شده در ۲۷ فروردین ۱۴۰۱، به آدرس: <https://www.emasc-uae.com/news/view> ۵۹۴۱/.
- آمنت بالله (۲۰۱۲). برنامه تلویزیونی شبکه سی‌بی‌سی، بازدید شده در ۲۷ فروردین ۱۴۰۱، به آدرس: <http://www.amant.tv/> ۳-۴/episode۰۷/۲۰۱۳.
- تجربشی، ک و عظیمی، ح و دیگران. (۱۳۹۴). اطلس رهبران: تصویری از صحنه رقابت داعیان مذهب در جهان اهل سنت، تهران: معارف.
- رشدی، ع. (۲۰۱۸). «العمامة والمسبحة».. أسرار رجال الأزهر داخل الطرق الصوفية في مصر. امان الدستور. بازدید شده در ۲۷ فروردین ۱۴۰۱، به آدرس: <http://www.aman-dostor.org/show.aspx?id=۸۵۲۷>.
- سالم، ا.ف. (۲۰۱۸). دورات تعلم الصوفية العلمية.. هل تنقذ الطرق المصرية من التآكل والفناء؟. نون پست. بازدید شده در ۲۷ فروردین ۱۴۰۱، به آدرس: <https://www.noonpost.com/content/> ۲۴۵۸.
- الصاوی، ف. (۲۰۱۶). إنشاء فرع للأزهر خارج مصر.. حلم مع وقف التنفيذ. مصر العربي. بازدید شده در

- ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://masalarabia.net/> تقاریر-وتحقیقات/١٣٣٤٥٥٧-إنشاء-فرع-للأزهر-خارج-مصر--حلم-ترفص-الدولة-تحقیقه.
- عبدالوهاب، م. ح و الجمیری، ر. ا و دیگران. (٢٠١٣). التصوف فی السعودیة و الخلیج. مرکز المسبار للدراسات و البحوث.
- عماشه، م. (٢٠١٨). الإمارات و الصوفیة فی مصر، خرائط الفكر و الحركة. المعهد المصری للدراسات. قانون طرق صوفی. (١٩٧٦). ایست لایو. بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://site.eastlaws.com/GeneralSearch/Home/ArticlesDetails?MasterID=٣٣٧٥>.
- مأرب پرس. (٢٠١٢). لأنه منبر النبی صلی الله علیه وسلم... رسالة إلى الجفیری. بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://marebpress.com/articles.php/alnasser/alnasser/articles.php?id=18303>.
- المحروقی، م. (٢٠٢٠). عارف النایض.. صوفی یطمح إلى رئاسة ليبيا. بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://alarab.co.uk/> عارف-النایض-صوفی-یطمح-إلى-رئاسة-ليبیا.
- المرجع. (٢٠١٨). «أبوالعزائم»: على جمعة جدير بقيادة «الأعلى للصوفیة». بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://www.almarjie-paris.com/> ١٣٥٣.
- نجار، ه. (٢٠١٨). إعادة ضبط المشهد الصوفی واحدة من آلیات الحرب على التطرف. العرب. بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://alarab.co.uk/> إعادة-ضبط-المشهد-الصوفی-واحدة-من-آلیات-الحرب-على-التطرف.
- نصار، ج. (٢٠١٦). مؤتمر جروزی بین الأبعاد والتداعیات والتحدیات. المعهد المصری للدراسات. بازید شده در ٢٧ فروردین ١٤٠١، به آدرس: <https://eipss-eg.org/> مؤتمر-جروزی-بین-الأبعاد-والتداعیات-والتحدیات/
- Al-Azami, U. (2019). Neo-Traditionalist Sufis and Arab Politics. *Global Sufism: Boundaries, Narratives and Practices*.
- Barnett, M., & Duvall, R. (2005). Power in International Politics. *International Organization*, 59(1), 39–75.
- Benard, C. (2004). *Civil Democratic Islam: Partners, Resources, and Strategies*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- Jilani, Z., & Grim, R. (2017). Hacked Emails Show Top UAE Diplomat Coordinating With Pro-Israel Think Tank Against Iran. *The Intercept*. Retrieved April 18, 2022, from <https://theintercept.com/2017/06/03/hacked-emails-show-top-uae-diplomat-coordinating-with-pro-israel-neocon-think-tank-against-iran/>.
- Karaveli, H. M. (2012). The Coalition Crumbles: Erdogan, the Gülenists, and Turkish Democracy. *Turkey Analyst*. Retrieved April 18, 2022, from <https://www.turkeyanalyst.org/publications/turkey-analyst-articles/item/395-the-coalition-crumbles-erdogan-the-g%C3%BClenists-and-turkish-democracy.html>.
- Kirkpatrick, D. D. (2019). The Most Powerful Arab Ruler Isn't M.B.S. It's M.B.Z. *The New*

- York Times. Retrieved April 14, 2022, from <https://www.nytimes.com/2019/06/02/world/middleeast/crown-prince-mohammed-bin-zayed.html>.
- Krieg, A. (2020). On the sinister objectives of Abu Dhabi's "crusade" against political Islam. Middle East Eye. Retrieved April 14, 2022, from <https://www.middleeasteye.net/opinion/uaes-foreign-policy-far-secular>.
- Philippon, A. (2018). Positive branding and soft power: The promotion of Sufism in the war on terror. Brookings. Retrieved April 14, 2022, from <https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2018/12/13/positive-branding-and-soft-power-the-promotion-of-sufism-in-the-war-on-terror/>.
- Roberts, D. B. (2019). Mosque and State: The United Arab Emirates' Secular Foreign Policy. Foreign Affairs. Retrieved April 14, 2022, from <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-arab-emirates/2016-03-18/mosque-and-state>.
- Sheline, A. (2017). Middle East regimes are using 'moderate' Islam to stay in power. The Washington Post. Retrieved April 14, 2022, from <https://www.washingtonpost.com/news/monkey-cage/wp/2017/03/01/middle-east-regimes-are-using-moderate-islam-to-stay-in-power/?variant=95d42e19c24b03e7>.
- TRT. (2018). The conflicting legacies of Hamza Yusuf. TRT World. Retrieved April 17, 2022, from <https://www.trtworld.com/opinion/the-conflicting-legacies-of-hamza-yusuf-22558>.

نقش آفرینی بازیگران نوظهور در نظم جدید منطقه‌ای خاورمیانه: مطالعه موردی

امارات متحده عربی

* مهناز گودرزی^۱

محمد ناصحی^۲

چکیده

با فروپاشی نظم قدیم و فرسایش قدرت‌های اصلی منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا مانند عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران (به دلیل درگیر شدن در بحران‌های عراق، سوریه و یمن)، مصر، عراق و سوریه بعد از وقوع تحولات مربوط به بهار عربی یا به تعبیری بیداری اسلامی از سال ۲۰۱۱ به این سو، تغییر و تحولاتی در روندها و معادلات نظم امنیتی منطقه رخ داده که کنشگری و اثرگذاری بازیگران را تحت تاثیر قرار داده و زمینه برای ظهور و قدرت گرفتن بازیگران کوچک‌تر فراهم شده است. از جمله این بازیگران که پس از سال ۲۰۱۱ و همزمان با تحولات بهار عربی (بیداری اسلامی) سیاست خارجی منطقه‌ای فعالی در پیش گرفته و به متغیری فعال در معادلات و تحولات منطقه تبدیل شده امارات متحده عربی است. مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که در نظم جدید منطقه‌ای پس از وقوع تحولات بهار عربی (بیداری اسلامی)، امارات متحده عربی چه نقش و جایگاهی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای، اطلاعات استخراج و براساس چارچوب نظری موازنه تهدید تحلیل می‌شود. مفروض مقاله این است که امارات متحده عربی در نتیجه موفقیت‌های درونی به دنبال تداوم توسعه داخلی، متوجه فضای منطقه‌ای پیرامون خود شده که با توجه به بهم ریختگی نظم

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل. دانشکده علوم اداری و اقتصاد. دانشگاه اصفهان، رایانامه:

mahnaz.gudarzy@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، رایانامه:

m.nasehi67@gmail.com

منطقه‌ای پس از بهار عربی، از فرصت به وجود آمده استفاده کرده است. **واژگان کلیدی:** خاورمیانه؛ نظم جدید منطقه‌ای؛ بهار عربی (بیداری اسلامی)؛ امارات متحده عربی.

مقدمه

نگاه اجمالی به وضعیت منطقه در یک دهه گذشته از سال ۲۰۱۰ به این سو موید مطالب پیش گفته است. در این سال و زمانی که غالب نظریه پردازان علوم سیاسی از غرب آسیا به عنوان محمل موج سوم دموکراسی نام می‌بردند، در نتیجه دست‌کاری زیرساخت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه، گسترش راه‌های ارتباطی، نفوذ افکار آزادی خواهانه و افزایش آگاهی مردم نسبت به حقوقی که از حکومت‌های خود می‌توانند داشته باشند، شرایط سیاسی منطقه دست‌خوش دگرگونی اساسی شد وضعیتی که از آن با عنوان بیداری اسلامی یا بهار عربی نام برده می‌شود.

در کنار تحولات مرتبط با بیداری اسلامی/بهار عربی، صف‌آزایی کشورهای منطقه در مقابل یکدیگر حول سه ائتلاف تاریخی جبهه مقاومت، ائتلاف عربی و جریان اخوانی که در مواردی پیوست فرامنطقه به ویژه در انطباق با رقابت قدرت‌های غربی و شرقی دارد، بستر دیگری برای هرج و مرج و ناآرامی فراهم کرده است. در چنین شرایطی مدیریت تحولات داخلی و خارجی و پیشبرد برنامه‌های توسعه‌ای بسیار دشوار است و نتیجه آن عدم توسعه نیافتگی کشورهای منطقه به‌رغم دارا بودن ذخایر عظیم نفت و گاز طی قرن گذشته است. با وجود این، امارات متحده عربی و قطر از جمله کشورهایی هستند که توانسته‌اند در منطقه پرتلاطم غرب آسیا و در مجاورت چندین کانون مهم بحران، روند توسعه‌ای رو به رشدی را به نمایش بگذارند. به گونه‌ای که در حال حاضر، دو کشور فوق در تلاش هستند در کنار ارتقاء شاخص‌های اقتصادی، نقش خود را در ساختار امنیتی منطقه غرب آسیا نیز به‌رغم محدودیت‌های ژئوپلیتیکی افزایش دهند (عبدخدایی و تبریزی، ۱۳۹۴: ۱۸۰).

چهارچوب نظری

تا اوایل قرن بیست و یکم نظریه موازنه قوا^۱ رئالیست‌ها؛ قدیمی‌ترین نظریه برای تبیین روابط بین قدرت‌ها و نظم حاکم در روابط بین الملل محسوب می‌شد (قیاسوند و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۲). در نظریه واقع‌گرایی نظم در قالب نظام دولت‌ها حفظ می‌شود و رویای جایگزینی چنین نظمی را با نظمی آمرانه یا سلطه جویانه در سر می‌پروراندند. در نتیجه بر اهمیت موازنه به معنای مهم‌ترین ویژگی نظم جهانی تاکید دارند (قیاسوند و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۵). در واقع‌گرایی سنتی، بر این نظر اتفاق نظر داشتند که در سیاست ملل موازنه قوا «زاده ناگزیر» سیاست قدرت است و یک مفهوم عام نامیده می‌شود در نتیجه موازنه قوا، عاملی اساسی در جهت توازن در جامعه متشکل از کشورهای دارای حاکمیت است (Morgenthau, 1945: 56). در نتیجه عدم تحقق فرضیه موازنه قوا علیه آمریکا پس از جنگ سرد، یکی از متفکران نئورئالیسم به نام استفن والت^۲ را بر آن داشت که جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی را از موازنه قدرت به موازنه تهدید^۳ سوق دهد (عباسی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۷۷). به طور کلی می‌توان اصول کلی نظریه موازنه تهدید از نظر استفن والت را اینگونه دسته‌بندی کرد:

- دولت‌ها در مقابل طرف‌هایی متحد می‌شوند که منشأ بیشترین تهدید محسوب می‌شوند؛ بنابراین، تهدیدات لزوماً جزو قوی‌ترین تهدیدها نیستند. به این تعبیر که کشورها به دنبال توازن دادن به هر قدرتی نیستند، بلکه آن‌ها در پی ایجاد توازن در مقابل کشوری هستند که افزایش قدرت آن تهدید محسوب می‌شود. (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۱۷).

- تهدید، صرفاً به میزان قدرت دولت‌ها بستگی ندارد بلکه ادراکی است که دولت‌ها در روابط خود از تهدید دارند. به نظر والت، برخلاف آن چه تصور می‌شود، کشورها در مقابل افزایش قدرت سایرین دست به موازنه نمی‌زنند، بلکه آنچه باعث حرکت کشورها به سوی توازن می‌شود، میزان تهدیدی است که درک می‌کنند. زمانی که تهدیدی احساس شد، کشورها یا می‌کوشند در مقابل آن توازن ایجاد کنند یا این‌که به کشور تهدیدکننده بپیوندند (Walt, 1987: 132).

1. Balance of Power

2. Stephen Walt

3. Balance of Threat

- هر اندازه تهدیدات خارجی شدیدتر باشد، به همان اندازه انگیزه اتحاد بیشتر می‌شود. این بدان معناست که شکل‌گیری سطوح اتحاد، عمدتاً با میزان ایجاد خطر تهدید مشترک، نسبت مستقیمی دارد. یکی از شرایط افزایش امنیت در نظام موازنه تهدید آن است که موازنه به وجود آمده به هنجارها تبدیل شود. یعنی زمانی که موازنه ایجاد شد، اگر اصولی که براساس آن موازنه شکل گرفته است، تبدیل به اصولی هنجاری بین طرفین حاضر در اتحاد شد، آنگاه می‌توان انتظار داشت سطح اتحاد به اتحاد راهبردی تبدیل شود (Walt, 1987: 11).

- به نظر والت، تهدید از «قدرت کلی»، «مجاورت جغرافیایی»، «قدرت تهاجمی» و «نیات تجاوزکارانه» تشکیل می‌شود. قدرت کلی همان مجموع منابع کشور است؛ کشوری که منابع بیشتری داشته باشد، می‌تواند نسبت به کشوری که منابع کمتری دارد، تهدید جدی‌تری را موجب شود. مجاورت جغرافیایی از این رو اهمیت دارد (در صورت برابر بودن سایر شرایط) که کشورهای نزدیک اغلب تهدیدکننده‌تر از کشورهای دور هستند. قدرت تهاجمی، توانایی یک دولت برای تهدید حاکمیت یا تمامیت سرزمینی دولت دیگر با هزینه‌ای قابل قبول است. سرانجام، کشورهایی که تجاوز پیشینه تصور شوند، احتمال بیشتری دارد موجب ایجاد توازن شوند تا دولت‌های دیگر. نیات تجاوزکارانه تمایل یک کشور خاص به واداشتن کشوری دیگر به واکنش را مشخص می‌سازد. والت در نظریه خود بر اهمیت نیات تجاوزکارانه به جای منابع مادی قدرت نیز تأکید می‌ورزد. برای نمونه وی هنگام تبیین ریشه‌های جنگ سرد می‌گوید: مجاورت جغرافیایی، قدرت تهاجمی و نیات تجاوزکارانه اتحاد شوروی موجب ایجاد توازن توسط قدرت‌های منطقه‌ای در اروپا و آسیا به صورت تشکیل اتحادهایی با ایالات متحده شد و متعاقباً اتحاد شوروی هم با تقویت قدرت خود در داخل، در برابر ایالات متحده توازن ایجاد کرد (Walt, 1987: 12).

در نتیجه امارات به عنوان واحد سیاسی در نظام بین‌الملل، به طور عام و در منطقه غرب آسیا به طور خاص همواره در صدد تضمین بقا و تأمین امنیت خود بوده است. بعد از تحولات بیداری اسلامی ۲۰۱۱، بیش از گذشته به کسب و حفظ قدرت در نظام بین‌الملل می‌پردازد تا بدین وسیله عواملی را از بین ببرد که در منطقه ممکن است این

کشور را تهدید کند. بنابراین، در تلاش است با سیاست خارجی فعال در تعاملات و مناسبات منطقه؛ تاثیر گذارتر عمل کند و تهدیدات علیه خود را از بین ببرد. در نتیجه برای حفظ بقا، خروج از انزوا و افزایش امنیت خود در منطقه به راهبردهای اتحادی با تعدادی از کشورهای منطقه را در دستور کار خود قرار داده است. بنابراین، امارات به دلیل چهار متغیر تهدیدزا قدرت (توانایی اقتصادی، نظامی و جمعیت زیاد کشورهای همچون ایران، ترکیه، گروه اخوان المسلمین،) مجاورت (نزدیکی جغرافیایی و هم مرز بودن با کشورهای تهدیدزا)، قابلیت تهاجمی (قدرت نظامی و ژئوپلیتیکی این کشورها نسبت به ویژگی‌های ژئوپلیتیک امارات بسیار بالاتر قرار دارد) نیت تهاجمی (تاکید بر اسلام سیاسی، صدور انقلاب و بیداری مسلمانان جهان) در صدد است تا با اجرای راهبردها اتحاد و سیاست خارجی فعال چه در منطقه و چه در سطح نظام بین‌الملل بر تهدیدهای فائق آید که ادراک کرده است. این نکته اهمیت بسیاری دارد؛ تا زمانی که هر یک از بازیگران منطقه در صدد کسب برتری در منطقه باشند و نگرش‌ها و راهبردهای امنیتی خود از تهدید را درباره یکدیگر اصلاح نکنند، نمی‌توان امید به همکاری و صلح داشت و رقابت همچنان تشدید و به موازنه منفی علیه یکدیگر منجر می‌شود. چون راهبردهای موازنه‌گری یک دولت بر مبنای نوع و برداشت‌های ذهنی از تهدید رقیب شکل می‌گیرد (زیبایی و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۲).

نظم قدیم در مقابل نظم جدید

نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دست‌یابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد (قیاسوند و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۲). آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه را به عنوان اساسی‌ترین منطقه استراتژیک دنیا مدنظر قرار می‌داد و همچنین بسیاری از سیاست‌های خود را حول بازدارندگی شوروی و ممانعت از توسعه نفوذ شوروی در خاورمیانه مدنظر قرار می‌داد (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۷). با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا در پی رهبری جهان قدم برداشت و «نظریه نظم نوین جهانی» مطرح شد، به نظر می‌رسد که این نظم از سه طریق می‌تواند برقرار شود: مذاکرات صلح، خلع

سلاح و مسائل مربوط به حقوق بشر. با وجود این، تعاریف متفاوتی از نظم نوین جهانی ارائه می‌شود (جلالی و مجد، ۱۳۹۵: ۴۶). همچنین، طرح خاورمیانه بزرگ که، با تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ شروع و با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و آغاز استراتژی‌های جدید آمریکا در خاورمیانه به ویژه عراق تکمیل شد و بر همین اساس آمریکا با هدف ایجاد بسترهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متناسب با منافع و اهداف ملی خود طرح خاورمیانه بزرگ را مطرح کرد، مهار محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران و کنترل جریان انرژی دو هدف کلان آمریکا در اعمال طرح خاورمیانه بزرگ است (معین‌الدینی، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۵)، اما در گذر زمان، بی‌شک یکی از اصلی‌ترین تأثیرات در تحول در نظم منطقه تحولات منطقه در سال ۲۰۱۱ بود، که با عنوان «بیداری اسلامی» یا «بهار عربی» نامیده می‌شود، به تغییر جایگاه تعدادی از بازیگران در نظم پسا نا آرامی منجر شد. بدین ترتیب نظم منطقه‌ای غرب آسیا پیش از این رخدادها شامل دو ائتلاف رقیب در منطقه بود که دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به تعیین جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی منطقه دارند. ائتلاف تحت رهبری آمریکا که شامل قدرت‌های سنی مذهب و کلیدی عرب نظیر مصر، عربستان، اردن و اسرائیل بود. که با عنوان بلوک «صلح امریکایی»^۱ یاد می‌شود، که خواهان صلح اعراب - اسرائیل و تعمیق باورهای لیبرال در غرب آسیا بود. در نقطه مقابل بلوک «محور مقاومت»^۲ قرار داشت. بلوک مذکور تحت رهبری ایران و در برگیرنده سوریه، حزب الله، حماس، جهاد اسلامی و انصارالله یمن است، که گرایش‌های عربی - اسلامی و ضد امپریالیسم دارند (دوبخشی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۰۴). یکی از مهم‌ترین تغییرات در منطقه، از این قرار است که بیداری اسلامی در برخی از دولت‌های تأثیرگذار در نظم یادشده، باعث کاهش تأثیرگذاری این دولت‌ها بر مناسبات خارجی شد. در این رابطه، دولت‌های مصر و سوریه که در نظم پیشین بازیگر برتر منطقه بودند به بازیگر درجه دوم تنزل یافتند و فاقد قدرت لازم برای نظم‌دهی منطقه در فضای پسا بیداری اسلامی شدند. وضعیت ذکر شده، منجر شد که در خلاء قدرت شکل گرفته در منطقه زمینه برای گسترش حوزه

1. Pax Americana

2. Axis of Resistance

فعالیت پاره‌ای از دولت‌های درجه دوم منطقه نظیر امارات فراهم شود (دوبخشری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۰۴). از سوی دیگر نیز، اسرائیل به عنوان بازیگر امنیتی ساز با استفاده از تهدیدهای غیر نظامی سعی دارد با عادی سازی روابط و نزدیک شدن به کشورهای رقیب ایران سیستم توازن قوای جدید به نفع خود و به ضرر ایران شکل دهد. توسعه مناسبات اعراب با اسرائیل می‌تواند باعث شکل‌گیری بلوک جدیدی در منطقه خاورمیانه متشکل از عربستان، اسرائیل، مصر، امارات، بحرین و اردن شود (زیبایی و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۲).

علل سیاست خارجی فعال امارات

تا قبل از سال ۲۰۱۱، در میان کشورهای عرب خلیج فارس، بیشتر توجهات منطقه‌ایی و بین‌المللی به بازیگران سنتی مانند عربستان سعودی و قطر معطوف بود و نقش اماراتی‌ها در منطقه اغلب پررنگ نبود یا نقش آن در کنار همسویی با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی معنا پیدا می‌کرد، در حقیقت این کشور کنش مستقلی را در تحولات منطقه‌ای به انجام نرسانده بود، و غرب برای حل بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای تنها با عربستان سعودی، قطر و مصر همکاری می‌کرد (شهیدانی و بابایی، ۱۴۰۰: ۷۲). از سوی دیگر، تصمیم‌گیری‌ها در خلا فکری صورت نمی‌گیرد بلکه هر تصمیم‌گیری از یک سیاست، ایدئولوژی یا تفکر خاص نشأت می‌گیرد. یعنی در هر تصمیم‌گیری همه شرایط محیطی، فرهنگی و اقتصادی تأثیرگذار است که تصمیم‌گیرندگان در داخل آن عمل می‌کنند (مصلی نژاد، ۱۴۰۰: ۱۷۱)، به همین دلیل در ابتدا شرایط امارات را بررسی می‌کنیم که مستعد شکل‌گیری سیاست خارجی فعال این کشور شد و سپس به کنش‌های سیاست خارجی فعال امارات توجه می‌کنیم.

الف) به قدرت رسیدن محمد بن زاید: امارات تا سال ۲۰۰۰ عمده‌تاً دنباله‌رو عربستان در روندهای امنیتی و سیاسی منطقه بود و سیاست خارجی در حقیقت ترکیبی از آرمان‌گرایی و عمل‌گرایی بود؛ چراکه «سلطان بن زاید» سعی داشت ناسیونالیسم عربی را از طریق سازمان‌های چندجانبه مشابه فدراسیون امارات از جمله اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس گسترش دهد. با درگذشت شیخ زاید،

اختلافات شکل گرفته داخلی میان ابوظبی و سایر خاندان‌های سلطنتی مانع انسجام تدوین سیاست خارجی شد، اما از سال ۲۰۰۴، که «شیخ خلیفه بن زاید» به قدرت رسید، امارات تعریف جدیدی از نقش خود در منطقه را بازتعریف کرد، به تدریج شاهد پروژه منطقه‌ای امارات در قالب تحرکات جدید در حوزه ژئوپلیتیکی غرب آسیا و شمال آفریقا هستیم، این فرایند با ولیعهدی محمد بن زاید کامل‌تر شد. در سال ۲۰۱۴، متعاقب سکنه مغزی خلیفه بن زاید، «محمد بن زاید» توانست به تحکیم موقعیت خود در خاندان «آل نهیان» و اعمال کنترل تدریجی بر خاندان «آل مکتوم» و سایر امیر نشین‌ها، سیاست خارجی را به دست گیرد. وی به‌عنوان معمار اصلی قدرت منطقه‌ای جدید امارات محسوب می‌شود. امارات تحت ریاست محمد بن زاید سیاست خارجی مداخله‌گرایانه‌ای را پیش گرفته که هدف آن طرح ابوظبی به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای است (غلام‌نیا و پیرمحمدی، ۱۳۹۸: ۸۵)، در نتیجه سیاست تجدید نظرطلبانه مبتنی بر مداخله در روند بحران‌های منطقه در راس برنامه‌های سیاست خارجی این کشور قرار گرفت در این راستا تحولات بیداری اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا نقطه عطفی در این روند محسوب می‌شود (غلام‌نیا و پیرمحمدی، ۱۳۹۸: ۸۱).

ب) سیاست‌گذاری‌های اقتصادی: یکی از متغیرهای مهم در شکل‌گیری سیاست خارجی فعال امارات متحده عربی، سیاست‌گذاری‌های اقتصادی این کشور است. کشور امارات متحده عربی، هفتمین ذخایر اثبات شده نفت و گاز جهان را در اختیار دارد. و رتبه ۱۳ جهانی در جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی به این کشور تعلق دارد. توریسم نیز از جایگاه و نقش مهمی در اقتصاد امارات برخوردار بوده و دومی بعد از لندن، پاریس و بانکوگ، چهارمین شهر بزرگ به لحاظ جذب توریست است. اولین دوره توسعه اقتصادی از اوایل دهه ۱۹۷۰ با افزایش چشمگیر بهای نفت شکل گرفت. این کشور دارای اقتصاد باز و نیز مازاد تجاری بالا است. همچنین دولت برای توسعه زیرساخت‌ها و اشتغال‌زایی هزینه‌های بسیاری را مصروف داشته است و فرصت‌های بسیاری برای فعالیت بخش خصوصی فراهم آورده است و امروزه امارات به کشوری ثروتمند و دارای سطح زندگی بالا مبدل شده است. اگرچه امارات

متنوع‌ترین اقتصاد در شورای همکاری خلیج فارس را دارد؛ اما با این حال، اقتصاد امارات وابستگی زیادی به درآمدهای نفتی دارد. تنوع‌سازی اقتصادی، به کاهش حدود ۲۵ درصدی سهم نفت و گاز در اقتصاد این کشور منجر شده است. در سال ۲۰۰۸ برنامه توسعه اقتصادی تحت عنوان «چشم‌انداز اقتصادی ابوظبی در سال ۲۰۳۰» منتشر شد، پیش‌بینی شده است که با تنوع بخشی به اقتصاد تا سال ۲۰۳۰، رشد بخش غیرنفتی بیشتر از بخش نفتی شود و اقتصاد دانش‌بنیان و هماهنگ با اقتصاد جهانی ایجاد شود. دولت مکلف است ضمن تقویت بخش خصوصی، نقش کمتری در اقتصاد ایفا کند و شرایط را برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی فراهم آورد (مصطفی‌نژاد، ۱۴۰۰؛ س: ۱۶۲-۱۶۳)، امارات متحده عربی در سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، پس از تحولات منطقه در سال ۲۰۱۱ بسیار قاطع‌تر و پرمدع‌تر عمل کرده است. لذا ورود به تعهدات و رویکردهای امنیتی در سیاست خارجی این کشور مشهود است به عبارت دیگر امارات متحده عربی به جای صرفاً مصرف‌کننده ساختارهای امنیتی منطقه به‌طور فزاینده‌ای به مشارکت‌کننده‌ای فعال در خاورمیانه مبدل شده است. مشارکت‌های نظامی این کشور در لیبی بین مارس و اکتبر ۲۰۱۱، مشارکت در قالب مداخله نیروی سپر جزیره شورای همکاری خلیج فارس در بحرین در مارس ۲۰۱۱ و ائتلاف عربی با رهبری عربستان در یمن در ۲۶ مارس ۲۰۱۵ به عنوان بخشی از عملیات «طوفان قاطعیت»، همه این‌ها نمونه‌هایی از قاطعیت و چرخش سیاست‌گذاری خارجی امارات متحده عربی به امور نظامی و امنیتی است (Ulrichsen, 2016).

پ) بیداری اسلامی: وقوع تحولات منطقه در سال ۲۰۱۱ باعث شد که کشورهای منطقه در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم این تحولات قرار گیرند. دسته اول، کشورهایی بودند که آثار این ناآرامی‌ها در آن‌ها بسیار پررنگ دیده شد مانند، تونس، لیبی، مصر، یمن و سوریه که مستقیماً در کشور خود با این تحولات درگیر بودند. دسته دوم، کشورهایی بودند که تلاش کردند تا با انجام برخی اصلاحات و همچنین در پیش گرفتن سیاست سرکوب، پیامدهای این ناآرامی‌ها را به حداقل برسانند، مراکش، اردن، کویت و بحرین در این دسته قرار گرفتند. دسته سوم، کشورهایی بودند که به اشکال مختلف در برابر

انعکاس‌های ناآرامی در جهان عرب، نه تنها مقاومت کردند، بلکه تلاش کردند تا در محدودسازی و مدیریت آن نقش ایفا کنند. قطر، عربستان سعودی و امارات متحده در زمره چنین بازیگرانی محسوب می‌شوند (Sever, 2019: 8). در مجموع در حال حاضر، امارات فراتر از دامنه محدود شبکه‌های اقتصادی جهانی، به عنوان یک شریک قابل اعتماد در عرصه امنیتی شناخته شود، بیداری اسلامی باعث شد که امارات مواضع ورود را درباره موضوعات سیاسی - اجتماعی منطقه، نظیر مشروعیت نظام‌های اسلامی، وحدت اعراب و جلوه‌های مفهومی و مادی اسلامی آشکار سازد. در دوره پسا بیداری اسلامی، حوزه فعالیت سیاست خارجی این کشور از چهار حلقه خلیج فارس، قومیت عرب، ایدئولوژی اسلامی و محیط بین‌الملل به دو حلقه منطقه و بین‌الملل کاهش یافت. در حال حاضر، حوزه امنیتی امارات، سراسر غرب آسیا و فراسوی آن را در برمی‌گیرد. در محیط بین‌المللی امارات دیگر به دنبال صرفاً مشارکت نظامی با آمریکا و دیگر بازیگران کلیدی غرب نیست. بلکه سعی دارد با عبور از گرایش‌های قومیتی و ایدئولوژیکی عربی - اسلامی و به پشتوانه حمایت‌های بین‌المللی جایگاه منطقه‌ای خود را به عنوان بازیگر برتر و تاثیرگذار در منطقه ارتقا دهد (دوبختری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۲۲).

ج) قدرت‌یابی اخوان المسلمین در منطقه: چرخش اصلی سیاست خارجی اماراتی‌ها، پس از سقوط حسنی مبارک و گسترش موج اعتراضات در لیبی، سوریه، یمن و بحرن رخ داد. امارات، قدرت‌یابی اخوان المسلمین بعد از بهار عربی به ویژه در مصر و تونس را تهدید بزرگی برای امنیت ملی و موجودیت سیاسی و همچنین چالشی برای موقعیت امارات در نظم منطقه‌ای تلقی می‌کرد. ظهور جنبش‌های اسلام‌گرای مرتبط با اخوان المسلمین در منطقه که از متحدان ترکیه و قطر محسوب می‌شوند، می‌توانست بر موقعیت سیاسی امارات در منطقه تاثیر منفی بگذارد. به همین دلیل، امارات سیاست‌هایی در راستای حفظ وضع موجود و مقابله با هر تغییری که مناسبات قدرت در منطقه را تحت شعاع قرار دهد یا جایگاه امارات در منطقه را تضعیف کند در دستور کار خود قرار داد. از سوی دیگر، قدرت گرفتن اخوان المسلمین در مصر به نفع ایران است، در نتیجه سقوط حسنی مبارک به

معنای از دست دادن یکی از بازیگران ائتلاف ضد ایران به شمار می‌رفت، با به قدرت رسیدن جریان اخوان در مصر، قطر به دنبال ایجاد محور دوحه- قاهره، به منظور پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود بود. از این رو عربستان سعودی و امارات، از کودتای نظامی مصر برای سرنگونی محمد مرسی، رئیس جمهور سابق حمایت کردند و برای ایجاد ائتلاف سازی جدید بر ضد قطر، با رهبران نظامی جدید مصر همکاری کردند و از مصر حمایت اقتصادی و نظامی کردند؛ تا هم قطر را در منطقه و جهان عرب منزوی کرده و هم سیاست‌های منطقه‌ای ایران را با چالش روبرو کنند (شهیدانی و بابایی، ۱۴۰۰: ۷۳)، در بعد داخلی، خلیفه بن زاید پس از به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر، تمامی رهبران این جنبش اسلامی را در امارات تبعید و زندانی کرد. در نتیجه این کشور در حال حاضر نیز به طور فعالانه تلاش می‌کند تا در راستای سیاست‌های آمریکا در منطقه، تمام توان اقتصادی خود را علیه جنبش‌های اخوان المسلمین به کار ببرد (شعرباف و سلطانی‌فرد، ۱۳۹۹: ۷)، امارات از قدرت گرفتن جنبش‌های اصلاح‌یمن (وابسته به اخوان) در یمن نیز نگرانی دارد که آن‌ها مورد حمایت سخاوتمندان عربستان هستند؛ به ویژه اینکه روابط عربستان با اخوان بعد از به قدرت رسیدن ملک سلمان رونق یافت. بدین ترتیب؛ بن زاید، اخوان المسلمین را به عنوان دشمن شماره یک در جنگ یمن می‌داند، ولی بن سلمان، حوثی‌ها را به عنوان خطر جدی قلمداد می‌کند که این عامل خود وجهی از اختلاف دو کشور در بحران یمن قلمداد می‌شود (حسینی، ۱۳۹۷: ۷۸).

نقش آفرینی امارات در سیاست خارجی فعال

در این بخش از مقاله، نقش آفرینی امارات در بحران‌های منطقه غرب آسیا بررسی می‌شود، اگرچه نقش امارت در منطقه فقط مختص به این تعداد بحران مذکور نیست، اما به طور مختصر به تعدادی از بحران‌هایی که امارات در آن‌ها نقش فعال‌تری داشته است و از منظر نگارنده مهم‌تر به نظر رسیده توجه می‌شود.

الف) امارات و بحران‌های منطقه

باتوجه به کاهش نقش منطقه‌ای مصر، سوریه و لیبی بعد از تحولات منطقه و تنازل جایگاه عراق در مناسبت منطقه‌ای، قدرت به ویژه بعد از سقوط صدام و چنددستگی میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در تعامل با تحولات منطقه، فرصت مناسبی برای تقویت موقعیت امارات در بین کشورهای منطقه فراهم شد. امارات در کشورهای عربی منطقه که با مشکلات اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی روبرو بودند، به دنبال پر کردن خلاءهای سیاسی در آن کشورها برآمد. برای مثال در سال ۲۰۱۹، دولتمردان اماراتی در سودان از شورای انتقالی ارتش حمایت کردند و به دنبال ایجاد یک رژیم اقتدارگرای ضد اسلامی بودند که عناصر بر جای مانده از زمان حکومت «عمرالبشیر» را حذف کنند. در جریان ناآرامی سال ۲۰۱۱ در مصر، امارات از جریان‌های سکولار در برابر «اخوان المسلمین» حمایت کرد بر اساس گزارش‌ها، این کشور به تنهایی ۱۲ میلیارد دلار به دولت پس از کودتا کمک کرد تا خطر ظهور مجدد اسلام‌گرایان بر سر قدرت را مهار کنند (زیبایی، ۱۳۹۹: ۳۲۴). امارات همچنین، با حضور نظامی در جنوب یمن که در نوع خود اولین دخالت نظامی این کشور به‌شمار می‌آید. همراه با جذب و اعزام مزدور از کشورهای آمریکای لاتین توسط «اریک پرینس» رئیس شرکت «بلک واتر» آمریکا میدان رویارویی با جنبش‌های مردمی یمن را توسعه داد و منطقه را بیش از گذشته به سمت جنگ‌های نیابتی سوق داد (kruger and Gouda, 2017: 2)، از سوی دیگر، امارات به دلیل نزدیکی جغرافیایی توجه ویژه‌ای به تحولات بحرین داشته باشد؛ چراکه ناآرامی و تنش در بحرین به راحتی می‌توانست به امارات نیز تسری پیدا کند. اقدامات امارات در قبال بحرین را می‌توان در علل زیر خلاصه کرد. ۱. امارات نقش مهمی در تامین امنیت رژیم آل خلیفه دارد و در مواردی مانند اعتراضات و بحران‌های داخلی از این رژیم حمایت کرده و این عامل باعث شده است که بحرین به عنوان منطقه تحت نفوذ امارات تلقی شود. ۲. بافت جمعیتی بحرین که اکثریت شیعه هستند می‌تواند برای کشورهای حاشیه خلیج فارس از جمله امارات خطرناک تلقی شود. ۳. تحولات اخیر جهان عرب و خارج شدن مصر از محور موسوم به اعتدال عربی، به آسیب‌پذیری بیشتر در سطح منطقه منجر شده است و در نتیجه امارات همانند عربستان هرگونه تغییر رژیم در بحرین را به عنوان خط قرمز خود تلقی می‌کند (حسینی، ۱۳۹۷: ۶۹-۷۰).

ب) عادی سازی روابط با اسرائیل و مهار جمهوری اسلامی ایران

توافقنامه‌ای به منظور عادی سازی روابط و صلح بین اسرائیل و امارات متحده عربی که ابتدا در ۱۳ اوت ۲۰۲۰، طی بیانیه مشترک ایالات متحده، اسرائیل و امارات متحده اعلام و در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰، در کاخ سفید امضا شد. با امضای این توافق، امارات متحده سومین کشور عربی بعد از مصر و اردن تبدیل شد که وارد این عادی سازی شد و روابط خود را با اسرائیل عادی سازی کرد. دولت ترامپ در ۱۰ نوامبر ۲۰۲۰، به کنگره این کشور خبر داد که با فروش تسلیحات پیشرفته به امارات متحده، به عنوان بخشی از توافقنامه صلح ابراهیم، بین اسرائیل و امارات موافقت کرده و سنای آمریکا نیز از فروش تسلیحات نظامی به این کشور، از جمله جنگنده های اف-۳۵ و پهبادهای پیشرفته، به ارزش ۲۳ میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار حمایت کرد (ملکی و ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۵۴). این توافق نامه، موقعیت میانه رویی را در مقابل نیروهای رادیکال شیعی و سنی خاورمیانه شکل می دهد (یادلین، ۱۳۹۹: ۱)، از منظر یادلین، ادامه توافق ابراهیمی هر دو طرف را به صلح تاریخی سوق می دهد، توافق نامه صلح اسرائیل با امارات و بحرین، مسیر پیوستن دیگر کشورهای منطقه را به ارتباط موثر و صلح محور با اسرائیل تقویت می کند. این توافق نامه ها بر اساس ملاحظات امنیت ملی و به صورت دقیق تر برای تمرکز بر تهدید مشترک همه کشورهای منطقه (ایران) و متحدین مشترک (ایالات متحده) تنظیم شده است، این توافق نامه ها در حوزه های مختلف از جمله تجارت، گردشگری، امنیت، ارتباطات، فناوری، انرژی، حمل و نقل، بهداشت و درمان مبسوط شده است (یادلین، ۱۳۹۹: ۱۰).

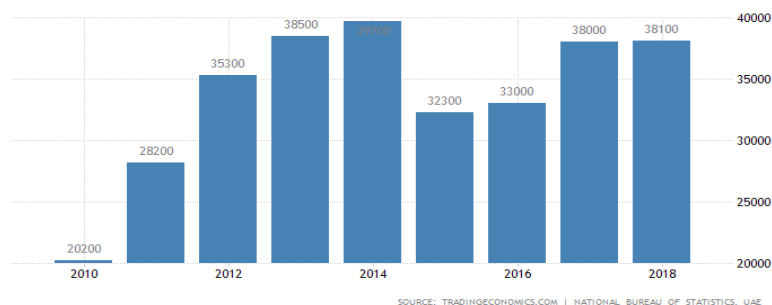
وجود حوادثی در دهه ابتدایی قرن جدید؛ مانند تشکیل هلال شیعی مورد ادعای اعراب، بار دیگر اعراب را نسبت به ایران بدبین کرد و این ذهنیت، نسبت به ایران در میان آنان پدیدار گشت که ایران به دنبال کسب هژمونی منطقه‌ای و تسلط بر خاورمیانه است. با آغاز تحولات خاورمیانه در سال ۲۰۱۱، که ضعف و ناتوانی اعراب در مدیریت بحران بیشتر آشکار شد، به صورتی که در بحرین شیعه از یک طرف و سوریه سنی از طرف دیگر که در هر دو اقلیت مذهبی بر اکثریت مذهبی حکومت می کنند، نقش عامل فرقه‌ای را در تضادهای تاریخی بین ایران و اعراب افزایش داد. تنش های ارضی ایران با امارات بر سر جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی باعث شد که تهدید مشترک ایران، بسیار بیش از گذشته

جلوه گر شد (زیبایی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۷). از سوی دیگر، خطر ایران هسته‌ای بود که با وجود اینکه ایران بارها اتهام تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را رد کرده با این حال، نگرانی‌ها درباره اقدامات ایران محدود به آمریکا و اسرائیل و همچنین منحصر به برنامه هسته‌ای این کشور نیست، برخی کشورهای عربی از جمله عربستان و امارات و بحرین نیز نگرانی‌های امنیتی مشترکی راجع به ایران دارند و این کشور را به عنوان تهدیدی جدی ارزیابی می‌کنند، که این عامل جز عوامل اصلی عادی سازی روابط با اسرائیل به شمار می‌آید (Ramani, 2017: 1-3). عربستان و امارات سعی دارند که با عادی سازی روابط با اسرائیل بر تشکیل جبهه قدرتمند در مقابل مثلث ایران، ترکیه و قطر فائق آیند (زیبایی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۵)، موازنه تهدید در سیاست خارجی منطقه‌ای امارات در کنار اسرائیل و عربستان، منطق خاصی را دنبال می‌کند که هدف آن ممانعت از افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و کاستن تهدیدات این کشور است (کلاردهی، ۱۳۹۷: ۱۴۶)، کشورهای عربستان و امارات از توان اسرائیل در حوزه همکاری‌های اطلاعاتی گسترده برای رصد تحرکات ایرانی‌ها و حزب‌الله در صحنه‌های لبنان و سوریه استفاده می‌کنند (زهدي نسب و طولش، ۱۳۹۹: ۳۶).

پ) گسترش مراودات بیشتر با بازیگران فرامنطقه‌ای

بخشی از مراودات امارات با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در زمینه خرید تسهیلات نظامی است، بنابر شاخص جهانی قدرت ارتش دولت‌ها، کشور امارات در سال ۲۰۲۰ بر پایه قدرت ارتش، پرسنل فعال نظامی، سخت افزار و... در رتبه ۴۵ جهان قرار دارد. لذا آسیب‌پذیری امارات باعث شده است که این کشور در حوزه صنایع دفاعی با کشورهای مختلف از جمله آلمان، سوئد، ایتالیا، کره جنوبی و... همکاری داشته باشد. در این زمینه فرانسه یکی دیگر از کشورهایی است که در طول یک دهه اخیر، همکاری دفاعی نزدیکی با امارات داشته است. برای نمونه در سال ۲۰۰۹ یک پایگاه نظامی (حاوی دو اسکله دریایی) در ابوظبی به فرانسه واگذار شده است و این کشور سه فروند هواپیمای جنگی Fs۵-۲۰۰۰ در پایگاه هوایی الظفره دارد. علاوه بر این مسئله در سال ۲۰۱۷ یک توافق نامه امنیتی مابین چین و امارات به امضا رسید تا دو کشور در حوزه مقابله با

جریان‌های جهادی و نفت همکاری‌های خود را افزایش دهند (زیبایی، ۱۳۹۹: ۳۲۲). بخش دیگر به جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در راستای تقویت دیپلماسی فعال اقتصادی امارات محسوب می‌شود؛ تنوع بخشی امارات به اقتصاد خود به تدریج ارتقاء جایگاه منطقه‌ای امارات در منطقه را منجر می‌شود. گزارش کنفرانس توسعه و تجارت ملل متحد (آنکتاد) حاکی از روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سوی امارات تا سال ۲۰۱۹ در چارچوب روند افزایشی سالیانه ۱ میلیاردی سرمایه‌گذاری به رقم ۱۶ میلیارد دلار رسیده است و بنا بر همین آمار، امارات در رتبه نوزدهمین سرمایه‌گذار خارجی بزرگ جهان قرار دارد. همچنین بررسی ارقام موجود، گویای افزایش نرخ سرمایه‌گذاری امارات در نقاط مختلف جهان شامل مناطق بکر توسعه نیافته در آفریقا، کشورهای در حتما توسعه در آسیا، کشورهای دارای کمترین سطح توسعه و دولت‌های توسعه نیافته کوچک است. از سوی دیگر نیز امارات در سال ۲۰۱۹ رتبه اول دریافت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی منطقه را به خود اختصاص داد. این کشور با جذب ۱۴ میلیارد دلار یعنی نیمی از کل میزان سرمایه‌گذاری خارجی در خاورمیانه در سال ۲۰۱۹ توانست از ترکیه پیشی بگیرد و به مرکز سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه مبدل شود (UNCTAD, 2020: 6-10).



نمودار شماره یک: سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در امارات (میلیون درهم) (۲۰۱۰-۲۰۱۸)

چالش‌های سیاست خارجی فعال امارات متحده عربی

سیاست خارجی فعال امارات متحده عربی در منطقه غرب آسیا از ۲۰۱۱ به این سو گرچه موجب ارتقاء نقش و دامنه منافع ملی این کشور شده، اما با چالش‌های جدی نیز مواجه

است که در ادامه به اختصار می‌آید.

- محذورات ژئوپلیتیکی و بحران امنیتی: گرچه امارات متحده عربی با مولفه‌های توسعه‌ای موفق شده است بخشی از محذورات ژئوپلیتیکی را مرتفع کند ولی با وجود این، در صورت وقوع رویارویی نظامی، مولفه‌های کلاسیک قدرت یک بار دیگر برجسته می‌شود. افزایش سطح کنشگری امارات در محیط منطقه به موازات ارتقاء جایگاه منطقه‌ای این کشور، موجب افزایش بحران امنیتی و تهدیدات سرزمینی این کشور می‌شود که نمونه آن را می‌توان در حملات انصارالله به ابوظبی در سال‌های اخیر مشاهده کرد.
- افزایش تنش‌ها با محیط پیرامونی محور مقاومت و محور اخوانی: تحرک منطقه‌ای امارات متحده عربی در تقابل آشکار با دو ائتلاف منطقه‌ای محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران و محور اخوانی به رهبری ترکیه است. این مساله به معنای تقابل امارات با دو ائتلاف ریشه‌دار منطقه است که به افزایش تنش‌های منطقه‌ای منجر می‌شود.
- بالا رفتن هزینه‌های سیاست خارجی: به موازات افزایش تقابل امارات با ائتلاف‌های یاد شده، حرکت این کشور جهت یارگیری از میان موجودیت‌هایی که با ائتلاف‌های یاد شده در چالش هستند؛ مانند رژیم صهیونیستی آغاز شده است که نمونه بارز آن، توافق ابراهیم بین امارات با رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۲۰ است. این مساله به افزایش هزینه‌های سیاست خارجی امارات و بهم خوردن موازنه امنیت-توسعه در این کشور منجر خواهد شد و چرخه توسعه این کشور را که مهم‌ترین مولفه برای سیاست خارجی فعال آن به شمار می‌رود، مختل یا کند خواهد کرد.
- تشدید شکاف نخبگانی در داخل: افزایش هزینه‌های سیاست خارجی امارات که به تشدید فضای امنیتی در این کشور منجر شده است، می‌تواند زمینه‌ای برای تشدید شکاف‌های سیاسی بین نخبگان هفت امیرنشین این کشور باشد. از سال ۲۰۰۴ تا به امروز، خاندان آل نهیان با نقش اصول‌کنفدرالیسم امارات و مداخله در امور داخلی امیرنشین‌ها، تلاش کرده‌اند شش امیرنشین دیگر را

مجبور به تبعیت از سیاست‌های ابوظبی کنند، اما این وضعیت بسیار شکننده است و می‌تواند در صورت بالا رفتن هزینه‌های امنیتی سیاست خارجی که پیوست داخلی دارد، بهم بخورد و بستر تقابل‌های نخبگانی را فراهم کند.

نتیجه‌گیری

بیداری اسلامی / بهار عربی تغییر ساختار نظم امنیتی منطقه، به حاشیه رفتن بازیگران اصلی و ظهور بازیگران نوظهور بوده است. از جمله بازیگرانی که در این دوره توانست جایگاه منطقه‌ای خود را تغییر دهد. به این ترتیب، دامنه بازیگری این کشور در بحران‌های منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا پس از ۲۰۱۱ گسترده‌تر شده است، به گونه‌ای که در غالب پرونده‌های منطقه به عنوان مولفه‌ای مهم واجد اثرگذاری است. آنچه در خصوص تغییر رویکرد سیاست خارجی امارات متحده عربی حائز اهمیت است، توجه به پایه‌های این تغییر است که براساس چارچوب نظری مقاله، متأثر از موازنه تهدید است. به عبارت دیگر، امارات متحده عربی به عنوان بازیگر سیاسی در منطقه پر آشوب غرب آسیا (بعد از تحولات بیداری اسلامی ۲۰۱۱) در صدد ارتقاء جایگاه خود با هدف رفع مولفه‌هایی است که امکان دارد این کشور را تهدید کند. بنابراین، اقداماتی از قبیل ورود به حوزه‌های تنازع و کشمکش در منطقه، ائتلاف‌سازی با رژیم صهیونیستی، مشارکت در حمله به یمن و غیره در راستای دفع تهدیداتی است که متأثر از چهار متغیر تهدیدزای قدرت (توانایی اقتصادی، نظامی و جمعیت زیاد کشورهای همچون ایران، ترکیه، گروه اخوان المسلمین)، مجاورت (نزدیکی جغرافیایی و هم‌مرز بودن با کشورهای تهدیدزایا شده)، قابلیت تهاجمی (توان بالای قدرت نظامی و ژئوپلتیکی این کشورها نسبت به ویژگی‌های ژئوپلتیکی امارات)، نیت تهاجمی (تاکید بر اسلام سیاسی، صدور انقلاب و بیداری مسلمانان جهان) ادراک کرده است. با وجود این، خواست امارات متحده عربی با چالش‌هایی نظیر محدودیت ژئوپلتیکی این کشور، تشدید تقابل با ائتلاف‌های محور مقاومت و محور اخوانی، افزایش هزینه‌های سیاست خارجی و اخلال در روندها یا توسعه‌ای این کشور و همچنین امکان فعال شدن شکاف نخبگانی در داخل مواجه است که می‌تواند موفقیت راهبردهی سیاست خارجی این کشور را به مخاطره اندازد.

منابع

- ایکنبری، جان (۱۳۸۳). تنها ابرقدرت. ترجمه علی فضلی پور. تهران: مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- جلالی، ر و مجد، م (۱۳۹۵)، نظم نوین جهانی و تاثیر آن بر منطقه خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۰۰، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ش (۳۴)، ۴۳-۶۴.
- حسینی، م (۱۳۹۷). نقش امارات عربی متحده در تحولات بحرین و یمن (۲۰۱۱-۲۰۱۸) فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ش (۱۳)، ۶۳-۸۴.
- دوبخشتری، ا؛ زیبایی، م و سرخیل، ب (۱۴۰۰)، سیاست خارجی نوین امارات در منطقه غرب آسیا، فصلنامه آفاق امنیت، ش (۵۵)، ۲۰۳-۲۲۵.
- زهدی نسب، ی و طولش، م (۱۳۹۹)، آینده پژوهی همکاری‌های دفاعی عربستان سعودی، امارات متحده و رژیم صهیونیستی در مقابل جمهوری اسلامی ایران بر پایه سناریونویسی، فصلنامه آینده پژوهی دفاعی، ش (۱۹)، ۳۱-۵۲.
- زیبایی، م (۱۳۹۹)، ظهور قدرت‌های متوسط نو ظهور در خاورمیانه جدید: امارات متحده عربی و قطر، فصلنامه روابط خارجی، ش (۲)، ۳۰۹-۳۳۶.
- زیبایی، م؛ نصری، ز و رستمی، ف (۱۴۰۰). پیامدهای فرآیند عادی سازی مناسبات اعراب و اسرائیل؛ پیامدهای آن برای محیط امنیتی ایران. مطالعات سیاسی جهان اسلام، 62-31، 10(3) سیف زاده، ح (۱۳۸۳). سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر چالش‌های ضد همژمونیک، فصلنامه خاورمیانه، ش (۱).
- شعرباف، ج و سلطانی فرد، ع (۱۳۹۹). مولفه‌های کنش‌گری امارات متحده عربی در منطقه غرب آسیا، فصلنامه گفتمان راهبرد فلسطین، ش (۴)، ۱-۲۱.
- شهیدانی، م و بابایی، م (۱۴۰۰). ناپایداری‌های سیاست خارجی امارات متحده عربی، از قیام‌های عربی تا عادی سازی روابط با اسرائیل، ش (۳)، ۶۳-۸۴.
- عباسی، م؛ قیاسی، ا و باباجانی پور، ز (۱۳۹۲)، راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی و نظریه موازنه تهدید در روابط بین‌الملل، فصلنامه سیاست خارجی، ش (۱)، ۱۷۵-۱۹۶.
- غلام‌نیا، ه. و پیرمحمدی، س (۱۳۹۸). تغییر رهبری و تحول در راهبرد منطقه‌ای امارات متحده عربی ۲۰۱۴-۲۰۲۰، فصلنامه روابط خارجی، ش (۴)، ۸۱-۱۱۱.
- قیاسوند، ف؛ ابراهیمی، ن و سلطانی نژاد. ا (۱۳۹۳). انقلاب‌های عربی و شکل‌گیری نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه، فصلنامه پژوهش سیاست نظری، ش (۱۶)، ۱۰۱-۱۳۳.
- مصلی نژاد، ع (۱۴۰۰). تبیین اثرگذاری سیاست‌گذاری اقتصادی بر شاخص‌های کلان اقتصادی؛ مطالعه تطبیقی: ایران، عربستان، امارات و قطر، فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، ش (۱)، ۱۷۴-۱۵۳.

نقش آفرینی بازیگران نوظهور در نظم جدید منطقه‌ای خاورمیانه / ۱۰۱

معین‌الدینی، ج (۱۳۸۶). طرح خاورمیانه بزرگ: الگوهای نوسازی بومی و گسترش همگرایی منطقه‌ای، دانشنامه حقوق و سیاست، (۷)، ۶۱-۷۸.

ملکی، م. ابراهیمی، ف (۱۳۹۹)، چشم انداز صلح خاورمیانه در سایه عادی سازی روابط اسرائیل و جهان عرب، فصلنامه مطالعات بین‌الملل، ش (۳)، ۴۵-۶۴.

یادلین، ع. (۱۳۹۹). عادی سازی روابط اسرائیل با حوزه خلیج فارس (ترجمه فارسی مقاله عبری). فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین. 0-0، (4) 2،

<https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=545069>

Kristian Coates Ulrichsen, (2016), "The UAE's Evolving Power Dynamics, Houston Chronicle/Baker Institute Blog, 1 March 2016.

Kruger, P.A. & Gouda, H. (2017). "This is how the UAE plays its hidden role in order to extend its influence in the region", Accessed: (15/09/2020), Source: <https://www.noonpost.com/content/20694#.S>

Morgenthau (1945), *The Evil Of Politics And The Ethics Of Evil*, Ethics vol.-

Ramani, S. (2017), Israel Is Strengthening Its Ties with The Gulf Monarchies. The Huffington Post. September 13, at: https://www.huffpost.com/entry/why-israel-is-strengthening_b_11946660.

Sever, Asegul (2019) *Regionalism Revisited in the Post-Arab Spring Middle East*, LSE IDEAS Strategic Update.

Walt, Stephen. (1987). *The Origins Of Alliances*. New York: Cornell University Pr.

دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران و معمای امنیت در منطقه غرب آسیا

* مصطفی دانشیار^۱

حسین دهقانی پوده^۲

چکیده

پسچیدگی و وضعیت امنیتی در حال گذار در منطقه غرب آسیا سبب شده است تا معمای امنیت در این منطقه شدت بگیرد. حضور کشورهای فرامنطقه‌ای، رقابت بین بلوک‌های قدرت، مسابقه تسلیحاتی و گسترش تروریسم در منطقه از دلایل وضعیت امنیتی موجود هستند. جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یکی از بازیگران مهم منطقه، اصول و مبانی مشخصی دارد و در پی تأمین اهداف و منافع ملی خود با استفاده از وجوه گوناگون قدرت از جمله قدرت نظامی است. همه کشورهای منطقه کم و بیش از این وجه قدرت بهره می‌گیرند. این امر موجب تشدید سیاست واقع‌گرایانه و معمای امنیت در منطقه شده است. وضعیتی که برای همه کشورهای منطقه زیان‌آور و هزینه‌افزاست. حال پرسش این است که دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران چه نقشی می‌تواند در تعدیل یا کاهش معمای امنیت در منطقه غرب آسیا ایفا نماید؟ فرضیه پژوهش این است که دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از طریق گسترش همکاری‌های نظامی میان کشورهای منطقه در سطوح و ابعاد گوناگون نظامی، نسبت به شفاف‌سازی اقدامات، از بین بردن دشمنی‌ها و افزایش اعتماد میان کشورهای منطقه، باعث تعدیل یا از بین رفتن معمای امنیت در منطقه شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، هر زمان جمهوری اسلامی ایران از ظرفیت گسترده دیپلماسی دفاعی در منطقه غرب آسیا بهره برده و از فرصت‌ها و فضاها موجود استفاده کرده، توانسته است به نفع منافع ملی، امنیت منطقه و همچنین مشروعیت

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه صنعتی مالک اشتر mostafa.daneshyar@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی مالک اشتر تهران dr.hoseinpodeh@gmail.com

بخشی به توان دفاعی - نظامی کشور اقدام کند و مؤثر واقع شود.
واژگان کلیدی: دیپلماسی دفاعی؛ معمای امنیت؛ غرب آسیا؛ بلوک‌های قدرت
منطقه‌ای؛ امنیت منطقه‌ای

مقدمه

دولت‌هایی که در نظام بین‌الملل اقتدارگریز به سر می‌برند بین مسلح شدن و مسلح نشدن بر سر دوراهی قرار دارند، گرچه مسلح نشدن می‌تواند امنیت کشور را در کوتاه‌مدت به مخاطره بیندازد، افزایش هزینه‌های دفاعی نیز می‌تواند موجب مسلح شدن دولت‌های همسایه شود و در درازمدت به کاهش خالص امنیت همه دولت‌ها بیانجامد. معمای امنیت یک نمونه از مشکل اقدام جمعی است که بر اساس آن راهبردهایی که از دیدگاه فردی عقلایی به نظر می‌رسد نتیجه‌ای به بار می‌آورد که برای جمع مطلوب‌ترین نتیجه ممکن نیست. بر این اساس غالباً معمای امنیت را به صورت بازی معمای زندانی مدل‌بندی می‌کنند (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۱).

در قرن حاضر معمای امنیت با گسترش سلاح‌های مدرن اوج گرفته است و این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که با افزایش امنیت یک کشور سایر کشورها روند ناامنی را سیر خواهند کرد و بیش از آنکه احساس امنیت ملی افزایش یافته باشد، کاهش یافته است. برقراری امنیت توسط دولت‌ها به عنوان کارگزاران اصلی حاکم بر روابط بین‌الملل انجام می‌شود، کارگزاری که امنیت را به نمایندگی از مردم در ساختار نظام بین‌الملل پیگیری می‌کنند (عسگرخانی و رحمتی، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

افزایش توان نظامی هر کدام از بازیگران ممکن است، به تشدید نگرانی دیگران و در نتیجه تلاش آن‌ها برای افزایش قدرت نظامی در سطح دیگر می‌شود. در عین حال، افزایش توان مقابله با تهدیدات بیرونی در هر کشوری عامداً و سهواً نوعی هراس از برهم خوردن توازن قوا بین واحدهای سیاسی دوست و دشمن پدید می‌آورد و با هر تحرک و اقدام برای ارتقای قدرت دفاعی و امنیتی، طرف مقابل را وادار می‌کند تغییراتی برای ایجاد وضعیت جدید متوازن در میان خود و واحد رقیب در منطقه یا در سطح جهانی ایجاد کند. در این روال، تغییرات دفاعی و امنیتی مبتنی بر نیاز و قابلیت دفاعی و

امنیتی هر کشور نیست، بلکه شرایط آنارشیکی بین‌المللی ایجاب می‌کند، در صورت عدم نیاز به ارتقای توان و قدرت ملی، تنها به واسطه تغییراتی در وضعیت دفاعی واحد دیگر حتی واحد غیرمتخاصم تغییراتی در وضعیت دفاعی خود ایجاد کند تا زمینه تحرک واحد دیگر برای تحمیل منافع ملی خود بر آن کشور را از بین ببرد. از این شرایط به «معمای امنیت» تعبیر می‌شود (زندى، ۱۳۹۱: ۷۲).

جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از با اهمیت‌ترین و قدرتمندترین کشورهای منطقه، با توجه به تجربیات خود در دوران جنگ تحمیلی ۸ ساله، همواره در حال افزایش قدرت دفاعی خود بوده است (صالحی، محسنی، ۱۳۹۲: ۵۰). با توجه به اینکه سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران بر اساس اسناد کلان و سیاست‌های کلی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و از نوع دفاعی و تلفیق محور است، (قیصری و خضری، ۱۳۹۵: ۷۲) به رغم تأکید برخی از مقامات و صاحب‌نظران مبنی بر این که راهبرد نظامی ایران دفاعی و مبتنی بر همکاری، اعتمادسازی و تنش‌زدایی است (مینائی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۲۰)، اما رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران چنین برداشتی ندارند. رفتار و سیاست آن‌ها نشان‌دهنده ترس و نگرانی این کشورها از سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران است. به نظر می‌رسد دیپلماسی دفاعی راهی برای انتقال درست پیام، اصلاح برداشت‌ها و ادراکات نادرست و در نهایت تعدیل معمای امنیت و گسترش همکاری بر بنیان اهداف و منافع مشترک است.

با توجه با آن چه گفته شد در این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است سعی بر آن است تا با توجه به وضعیت امنیتی موجود در منطقه و همچنین خطر افزایش معمای امنیت، به واسطه رفتار، سیاست‌های نظامی، امنیتی و دفاعی ایران و کشورهای منطقه، این موضوع را بررسی و واکاوی کنیم که، «دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌تواند نسبت به تعدیل یا کاهش وضعیت معمای امنیت در منطقه غرب آسیا کمک کند».

مفاهیم و چارچوب نظری پژوهش

۱. مفهوم و مفروضات معمای امنیت

واقع‌گرایان تصویر نسبتاً تیره‌ای از سیاست جهان ترسیم می‌کنند (Morgenthau, 1978). از نظر آن‌ها، نظام بین‌الملل میدان مبارزه است و در آن، کشورها با بی‌رحمی به دنبال فرصت‌هایی برای بهره‌گیری از یکدیگرند و در این میان اعتماد جایی ندارد (Waltz, 1979). احتمال جنگ و رقابت امنیتی یکی از ویژگی‌های اساسی نظام بین‌الملل است؛ هر چند شدت رقابت در آن مورد به مورد فرق می‌کند. با آنکه کشورها گاهی با یکدیگر همکاری می‌کنند، این همکاری محدودیت‌های خاص خود را دارد و با منطق حاکم بر رقابت امنیتی محدود نمی‌شود که هیچ اندازه همکاری نمی‌تواند آن را از بین ببرد. از نظر واقع‌گرایان صلح اصیل یعنی جهانی که در آن، کشورها برای قدرت با یکدیگر رقابت نداشته باشند امکان‌پذیر نیست.

معمای امنیت در تمام نحله‌های فکری واقع‌گرایی کم و بیش وجود دارد، اما رکن اصلی واقع‌گرایی تدافعی است (Tang, 2009: 588). از دید تالیافرو^۱ واقع‌گرایی تدافعی مبتنی بر چهار مفروضه است که شامل ساختار ظریف قدرت، عرصه سیاست داخلی، برداشت‌های ذهنی رهبران و در نهایت معمای امنیت می‌شود. از دیدگاه وی معمای امنیت شریطی است که در آن تلاش یک دولت برای افزایش امنیت خود باعث کاهش امنیت دیگران می‌شود. به نظر واقع‌گرایان تدافعی، توسعه طلبی همیشه به امنیت منجر نمی‌شود. مسئله این است که امنیت مطلق ممکن نیست جز با تبدیل شدن به یک هژمونی جهانی و چون احتمال نیل به چنین جایگاهی اندک است و تأسیس دولت جهانی به معنای پایان سیاست بین‌الملل خواهد بود، دولت‌ها همیشه امنیت جو هستند و با معمای امنیت روبرو خواهند شد (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۳).

۲. مفهوم دیپلماسی دفاعی

در گذشته نهادهای دیپلماتیک ارتباط چندانی با نهادهای امنیتی - دفاعی نداشتند و هر

1. Taliaferro

مجموعه به طور خاص، کارویژه خود را انجام می‌داد. امروزه شرایط به گونه دیگری رقم می‌خورد به گونه‌ای که نظامیان در قلمروهای سیاسی موثر بوده و نقش آفرینی دارند و از طرفی دیگر، مجموعه‌های سیاسی در فرایند طرح‌ریزی راهبردی - دفاعی فعال هستند. به واقع اگرچه دستگاه‌های سیاست خارجی نقش اصلی را در فرایند دیپلماسی ایفا می‌کنند، ولی نهادها و دستگاه‌های متعدد دیگری درگیر فعالیت‌های دیپلماتیک هستند. یکی از مهم‌ترین این نهادها، سازمان‌های دفاعی کشورها هستند که نوعی خاص از دیپلماسی را تحت عنوان دیپلماسی دفاعی پیگیری می‌کنند (عسگری، ۱۳۸۹: ۴).

برای فهم درست از دیپلماسی دفاعی باید به رابطه بین نیروی نظامی^۱ (دفاعی) و سیاست^۲ توجه کرد. دیپلماسی دفاعی، مفهوم و عملی است که حکایت از درک نفوذ و کارایی نیروی نظامی و فعالیت‌های نظامی فراسوی کارویژه اصلی آن یعنی دفاع و جنگ و همچنین درک پیوند الزامی بین نیروی نظامی و دیگر عناصر قدرت ملی دارد.

امروزه دیپلماسی دفاعی مفهومی جدید در ادبیات راهبردی محسوب می‌شود به گونه‌ای که در ادبیات نظامی و راهبردی سنتی و کلاسیک هیچگاه با چنین مفهومی از دیپلماسی دفاعی استفاده نشده است، اما همواره سازوکارهای لازم برای کاربرد قدرت از طریق دیپلماسی وجود داشته است.

دیپلماسی دفاعی در قالب جدید، روندی نظاممند در قالب تولید و به‌کارگیری قدرت راهبردی برای پیشگیری و مقابله با تهدیدات است که تنها برای یک واحد سیاسی فرض نمی‌شود. در این حالت، دیپلماسی دفاعی تلاش می‌کند با اهمیت دادن به عنصر پیشگیری، شرایطی را فراهم کند که عمل برخورد میان واحدهای سیاسی انجام نشود و واحد سیاسی بتواند منافع و هدف‌های خود را کسب کرده و به بهترین وجه، قدرت خود را در حوزه‌های گوناگون گسترش دهد، در این چارچوب، دیپلماسی دفاعی، درهم‌آمیختن دوحوزه دیپلماسی و دفاع که تنها در یک ساختار دیوان‌سالاری نظامند معنی می‌دهد. این ساختار مبتنی است برشرایطی که در آن، نظام در یک روند تعاملی، به گونه‌ای درونداده‌های محیط بیرونی را پردازش می‌کند که در نهایت، هدف نظام برآورده

1. Military

2. Policy

شود (علمداری، ۱۳۸۹: ۱۳۵). از این منظر کارویژه اصلی دیپلماسی دفاعی را می‌توان در تحقق و پیاده کردن راهبرد بازدارندگی و کاربرد آن در تعامل واحد سیاسی با دیگر واحدهای نظام بین‌الملل دانست. بنابراین، راهبرد بازدارندگی و محدوده آن به عنوان اصلی‌ترین ملاحظه‌ها در تعیین حدود و عملکرد دیپلماسی دفاعی و همچنین راهبردهای نظامی و دفاعی به آن توجه می‌شود.

۳. معمای امنیت در منطقه غرب آسیا

ادراکات، نگرانی‌ها و ملاحظات امنیتی عمده کشورها در منطقه غرب آسیا چنان درهم تنیده و به هم پیوسته است که عملاً نمی‌توان امنیت ملی آنان را کاملاً مجزا و مستقل از هم تصور و تلقی کرد. به گونه‌ای که امنیت ملی کشورهای این منطقه در چهارچوب امنیت منطقه‌ای تعریف و تأمین می‌شود. از این رو، نظم امنیتی حاکم بر این منطقه یکی از مقومات و ملزومات امنیت ملی کشورهای تشکیل دهنده آن به‌شمار می‌رود. چیستی و چگونگی نظم امنیتی منطقه‌ای به‌ویژه یکی از اولویت‌ها و ارجحیت‌های امنیت ملی قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ نقش‌آفرین در آن است.

نظم امنیتی منطقه‌ای در غرب آسیا، به هر معنا و مفهومی که تعریف و تلقی شود، در حال تحول و دگرگونی شکلی و ماهوی است. چون از یک سو، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بیداری اسلامی، منطقه در سطح درونی در پنج بعد ساختاری، کارگزاری، هنجاری، الگوهای تعامل و ماهیت تهدیدات، دستخوش تغییر و تحول شده است. به لحاظ ساختاری، سطح و توزیع قدرت در بین واحدها متحول و دگرگون شده است. به گونه‌ای که تعادل و توازن قوای پیشین بهم خورده و موازنه قوای دیگری در حال شکل‌گیری است. از منظر کارگزاری نیز، بازیگران نقش‌آفرین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در دو سطح دولتی و غیردولتی تغییر و تحول یافته‌اند. ظهور گروه‌های تروریستی و دولت‌های ضعیف در این میان مشهودتر است. در پی تغییر و تحول هنجارها و قواعد رفتاری حاکم بر منطقه، ساختار غیرمادی و انگارهای آن نیز متحول شده است. برآیند این تحولات سه‌گانه، تغییر الگوهای تعامل در سطح منطقه بوده است. به گونه‌ای که دو الگوی تعامل متعارض ستیزش و همکاری در بین اردوگاه‌های رقیب در غرب آسیا شکل گرفته است. سرانجام، تهدیدات

امنیتی در درون منطقه غرب آسیا نیز تغییر و تحول ماهوی و شکلی شده است. تهدیدات ناشی از تروریسم تکفیری در رأس این تهدیدات تحول یافته قرار دارد.

در سطح برون منطقه‌ای، دگرگونی در نظام بین‌الملل، نقش‌آفرینی بازیگران فرامنطقه‌ای، ماهیت و کارکرد منطقه‌گرایی و ماهیت و شکل تهدیدات فرامنطقه‌ای، نظم امنیتی در غرب آسیا را متحول ساخته است. ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و سپس ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر کرده است.

گر چه درباره ساختار جایگزین اختلاف نظر وجود دارد، ولی هیچ تردیدی نیست که نظام بین‌الملل مستقر دیگر ساختار دو قطبی ندارد. با توجه به تعامل و کنش و واکنش نظام‌های منطقه‌ای و نظام بین‌الملل، تغییر ساختار نظام بین‌الملل مستقیماً بر ماهیت و شکل نظام و نظم امنیتی منطقه‌ای در غرب آسیا تأثیر می‌گذارد. همچنین، تغییرات ساختار هنجاری لیبرال نظام بین‌الملل بی‌واسطه و با واسطه نظم امنیتی در غرب آسیا را متأثر ساخته است، به‌ویژه تأثیر تعارض هنجارها و ارزش‌های لیبرال با ارزش‌ها و هنجارهای اسلام سیاسی، چشم‌گیرتر بوده است.

طی دهه اخیر منطقه غرب آسیا آبستن تحولات بسیاری بوده که قطعاً در آینده نظم منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار خواهد بود. تحولاتی عمیق، پُرمعنا، بی‌وقفه و تاریخی؛ چه بسا بر اساس همین تحولات است که کارشناسان و محققان حوزه امنیت و روابط بین‌الملل، وضعیت منطقه را در فضایی دینامیک و سیال و در حال گذار به نظم امنیتی جدید در ذیل دوران گذار در روابط بین‌الملل، با الگوی بی‌نظمی و کانون بحران، تحلیل می‌کنند.

الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه بسیار پیچیده بوده و تحولات اخیر همچون تشدید پدیده تروریسم، سبب پیچیدگی بیشتر و سیال‌تر شدن موضوع گشته است. منافع متعارض کنش‌های مختلف فروملی و جهانی موجب پیدایش تقاطع‌های متعدد همسو، تعارض و رقابت شده است. در حال حاضر دست‌کم سه بلوک در منطقه شکل گرفته است. جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و ترکیه محورهای اصلی این سه بلوک قدرت هستند (یزدان فام، ۱۳۹۶: ۱۲۲).

روسیه از بلوک قدرت ایران و آمریکا تقریباً از بلوک قدرت عربستان و در مواردی از بلوک قدرت ترکیه حمایت می‌کند، اما با این حال، هرکدام از این دولت‌ها و بلوک‌ها تعارض‌ها و

اختلافات خاص خود را دارند. برخی از بازیگران در موضوعاتی با متحدان خود مشکل داشته و به سوی بلوک‌های رقیب یا حامیان آن‌ها سوق می‌یابند. تشدید تهدید داعش در سال‌های اولیه پیدایش، موجب نزدیکی نسبی آن‌ها به همدیگر شده و با افول قدرت آن، شکاف و اختلاف در درون این بلوک‌های قدرت بار دیگر تشدید شد. تهدیدهای داعش به نوعی نقطه اتصال اغلب بلوک‌های قدرت بازیگران مهم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود.

کردها چنین نقشی را بین سه کشور ایران، عراق و ترکیه بازی می‌کنند. روسیه هم با اسرائیل و هم با ایران و محور مقاومت پیوند نزدیکی دارد و می‌کوشد رابطه خود را با بلوک عربستان و ترکیه نیز تقویت کند. عراق از ظرفیت لازم برای ایفای چنین نقشی بین بلوک قدرت ایران و عربستان برخوردار است. آمریکا و ترکیه دو متحد سنتی هم هستند، اگرچه حمایت واشنگتن از کردها موجب بروز تعارض‌های جدی در مناسبات آن‌ها شده است (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۲۲).

دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران

۱. در سال‌های دفاع مقدس تا اواخر دهه ۷۰

دیپلماسی دفاعی در دوره جنگ در قالب تعامل نظامی پیگیری می‌شد. در تعامل با لیبی، سوریه، کره شمالی، پاکستان در حوزه نظامی روابط خوبی برقرار بود که امروز ما از آن به عنوان دیپلماسی دفاعی یاد می‌کنیم.

در مجموع باید عنوان کرد که در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران ۸ سال دفاع مقدس، شرایط ویژه کشور خصوصاً با شروع جنگ سبب شد تا عملاً تمام توان نیروهای مسلح روی دفع تجاوز و تقویت بنیه دفاعی که ضعف‌های شدیدی داشت، متمرکز شود و ما برنامه و نهادی به عنوان دیپلماسی دفاعی در مجموعه نیروهای مسلح و سیاست خارجی کشور به صورت اختصاصی، متمرکز و فعال نداشته باشیم.

خاتمه جنگ از چند راه سیاست خارجی دفاعی ایران را تحت تأثیر قرار داد و الگوی رفتاری آن را متحول کرد. اول، اولویت و سلسله‌مراتب اهداف سیاست خارجی تغییر کرد. به طوری که، بازسازی اقتصادی. دفاعی کشور در اولویت نخست سیاست خارجی قرار گرفت. همچنین، اولویت و شیوه پیگیری اهداف فراملی، به ویژه صدور انقلاب، نیز

تغییر کرد. دوم، الگوی رفتاری و تعاملی خارجی ایران با بازیگران دولتی و غیر دولتی هم دستخوش دگرگونی و دگردیسی شد. نمود عینی این تأثیرگذاری، عادی سازی و بهبود روابط با شورای همکاری خلیج فارس و اروپا بود. توسعه و گسترش مناسبات با سازمانها و مجامع بین‌المللی و حضور فعال در آن‌ها تجلی دیگر این تحول رفتاری سیاست خارجی است. سوم، با خاتمه جنگ، زمینه عادی سازی روابط ایران و عراق از طریق مذاکرات برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ نیز فراهم شد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۳۸۸).

ضرورت‌های دیپلماسی دفاعی در ایران زمانی احساس شد که نشانه‌هایی از تهدید در حوزه ژئوپلیتیکی ایران گسترش پیدا کرد. اشغال نظامی کویت و جنگ متفقین علیه صدام حسین در سال ۱۹۹۱ به گسترش تضادهای امنیتی در ژئوپلیتیکی خلیج فارس و آسیای جنوب غربی منجر شد. در این دوران، جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر نتایج و تجارب حاصل از جنگ تحمیلی بود. در چنین شرایطی است که می‌توان نشانه‌هایی از تولید قدرت در حوزه نرم‌افزاری را ملاحظه کرد. در این دوران موضوع مربوط به تولید قدرت و بازنمایی آن در محیط راهبردی جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌های فعالسازی دیپلماسی دفاعی را به وجود آورد (متقی و پوستین چی، ۱۳۹۵: ۲۹).

در چنین شرایطی، بیشتر روابط در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در چارچوب سیاست خارجی و در وزارت خارجه و دولت پیگیری می‌شده است (و نه نیروهای مسلح و وزارت دفاع). همان‌طور که، قبلاً گفته شد؛ نیروهای مسلح ایران در این برهه زمانی مفهومی به نام دیپلماسی دفاعی را به صورت منسجم و کنونی در دستورکار قرار نداده و اکثر توان خود را در بازسازی پس از جنگ و همچنین تمرکز خود را بر پیشرفت در صنعت دفاعی و افزایش توان نظامی - بازدارندگی قرار داده است.

برای بررسی دقیق‌تر عملکرد و دستاوردهای دیپلماسی دفاعی به نظر می‌رسد باید به شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای از نظر سیاسی و امنیتی نیز توجه کرد. به این معنی که در زمان مورد نظر وضعیت امنیتی منطقه به چه صورت بوده است یا امنیت بین‌الملل چه شرایطی را داشته است.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و تحولات بعدی در افغانستان، نه تنها در نوع خود در عرصه تحولات تاریخی بی‌همتا بودند، بلکه به لحاظ آثاری که در آینده روابط بین‌الملل

و تحولات منطقه‌ای و در رابطه میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به جای گذاشتند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این تحولات نه تنها به نظریه پردازی‌های نوین پیرامون ماهیت نظام بین‌الملل و نظم نوین جهانی مورد نظر بازیگران بزرگ نظام منجر شد، بلکه روابط منطقه‌ای با جهان غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا را دگرگون کرد. تحولات فوق در واقع از آن دست حوادث مهم تاریخی هستند که در مدتی کوتاه و با سرعت سرسام‌آور روی می‌دهند، اما تأثیر آن‌ها بسیار درازمدت بوده، ساختارها، روابط، شرایط و جایگاه کشورهایی را که مدت‌ها تغییرناپذیر مانده بودند، دچار تحول عمده می‌کند. تغییر و تحولات سریع در افغانستان، کاهش جایگاه کشورهای نظیر پاکستان و عربستان سعودی به عنوان ستون‌های اصلی محکم آمریکا در مقابل افزایش اهمیت و نفوذ جایگاه کشوری همچون هندوستان در استراتژی منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا نمونه‌ای از تأثیر تحولات مورد نظر بوده است. تحولات سریع در صحنه کشمکش اعراب به اسرائیل و مسئله فلسطین و نشانه‌های رو به ظهور اهمیت‌یابی کشورهای آسیای مرکزی در سیاست‌های آینده ایالات متحده نمونه‌های دیگری از تحولات فوق است. آثار این تحولات را نمی‌توان تنها به این نمونه‌ها محدود کرد، بلکه واقعگرایانه باید پذیرفت که حوادث گوناگون آینده نیز متأثر از این تحولات بوده است (احمدی، ۱۳۸۰: ۶).

بدیهی است که به دلیل قرار داشتن کانون بحران در همسایگی ایران، و ماهیت مسئله‌ای که در این بحران کانون‌گفتمان سیاسی بین‌المللی است، این تحولات رابطه‌ای نزدیک با کشور ما و آینده آن داشته است. در همین راستا برای مثال هزینه‌های نظامی در منطقه غرب آسیا در سال ۲۰۰۳ حدود ۱۰ درصد به ارزش واقعی آن افزایش داشته است. این نرخ رشد بیش از دو برابر میانگین نرخ سالانه ۹ سال از دوره ۱۰ ساله از ۱۹۹۴-۲۰۰۳ بوده است (لطفیان، ۱۳۸۳: ۲).

بررسی هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه نشان‌دهنده رقابت تسلیحاتی موجود در بین بازیگران منطقه‌ای است. حضور آمریکا و سیاست‌های دوگانه‌اش در منطقه، تجربه جنگ‌هایی که منطقه به خود دیده بود، تنش‌های سیاسی، رقابت قدرت، همه و همه سبب می‌شود تا منطقه در مسیر تبدیل شدن به انباری از باروت و سلاح تبدیل شود. در چنین شرایطی فرارگرفتن دیپلماسی دفاعی در کانون توجه و عمل نیروهای مسلح

با محوریت و عاملیت وزارت دفاع و پیگیری مداوم و برنامه‌ریزی شده همزمان با پیشرفت در صنعت دفاعی و نظامی و همگام با سیاست خارجی کشور، دیپلماسی دفاعی فعال، پویا و مؤثری از سمت جمهوری اسلامی ایران در منطقه و حتی بین‌الملل شاهد هستیم. در این زمان شاهد فعالیت‌های دیپلماتیک نظامیان و نیروهای مسلح در روابط دوجانبه و چندجانبه، خصوصاً در سطح منطقه هستیم. سفرهایی توسط وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران و همچنین سفرهایی توسط مقامات عالی‌رتبه نظامی و دفاعی کشورها به ایران انجام می‌شود که غالباً برای نخستین بار در جمهوری اسلامی ایران بوده و فضای بسیار مناسبی را برای جایگاه ایران در منطقه و جهان برای گفتگو، همکاری و ایجاد حسن نیت ایجاد می‌کند.

ماحصل دیپلماسی دفاعی در این دوره

مسائل نظامی و استراتژیک نیازمند پیگیری توسط افرادی است که نسبت به شاخص‌های دیپلماسی دفاعی وقوف و به ضرورت اجرای آن تأکید دارند. از دستاوردهای وزارت دفاع در حوزه دیپلماسی دفاعی در طی این دوره می‌توان به این موارد اشاره کرد: وزارت دفاع پس از برقراری دیپلماسی دفاعی فعال و مداوم توانست با بیش از ۷۰ کشور از نقاط مختلف جهان (اروپا، آفریقا، آسیا و...) ارتباط دفاعی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برقرار کند.

وزارت دفاع طی مدت یاد شده با ۱۴ کشور جهان شامل: روسیه، عراق، کویت، هند، پاکستان، ارمنستان، آذربایجان، لبنان، ساحل عاج، اتریش، الجزایر، سنگال، روسیه سفید و آفریقای جنوبی تفاهم‌نامه همکاری‌های دفاعی منعقد کرده است. این وزارتخانه با بهره‌گیری همزمان از دیپلماسی دفاعی و دیپلماسی رسانه‌ای گام‌های مؤثری در راستای تنش‌زدایی، اعتمادسازی، شفاف‌سازی و پاسخگویی برداشته است.

۲. دیپلماسی دفاعی ایران در سال‌های ۱۳۸۴-۹۲

دهه ۸۰ را می‌توان آغاز توجه و عمل وزارت دفاع در این عرصه دانست، وزارت دفاع با فعال‌سازی این عرصه توانست به دستاوردهای بسیار مهمی دست یابد و علاوه بر

شکوفایی در سخت افزار، در حوزه نرم افزار نیز با اتکای به قدرت ابزاری ایجاد شده، به صورت فعال و توانمند، یاری رسان موفق و مؤثری برای سیاست خارجی کشور باشد. از جمله این دستاوردها در حوزه‌های راهبردی، می‌توان حضور و تأثیرگذاری بر کنوانسیون‌های خلع سلاحی، توسعه روابط با کشورهای مهم منطقه‌ای، آمریکای لاتین، آمریکا و شرق آسیا و اختصاص سهم قابل توجهی از صادرات به بخش دفاع را نام برد. این روند امروز موجب بهبود موقعیت و قدرت مانور کشور در عرصه بین‌الملل شده است (فصلنامه دیپلماسی دفاعی، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

بهره‌گیری کشورمان از دیپلماسی دفاعی در واقع پاسخی به تهدیدهای فراروی جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است و البته افزون بر جنبه‌های سلبی، از ابعاد ایجابی و کنشی نیز برخوردار است. به تعبیر سردار وحیدی، وزیر دفاع، دیپلماسی دفاعی به عنوان تقویت بخشی از تلاش‌های بخش دفاع در حوزه رهنمایی در بازسازی بنیة دفاعی کشور محسوب می‌شود (وحیدی، ۱۳۸۹) که به عنوان یک مفهوم جدید در نظام جمهوری اسلامی ایران، استفاده شده و در تدوین رهنامه دفاعی و امنیت ملی بر آن تأکید شده است.

عملکرد دیپلماسی دفاعی در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰

دیپلماسی دفاعی پس از آن که به صورت جدی و منسجم در دستورکار نیروهای مسلح با محوریت وزات دفاع قرار گرفت، توجه به آن در برنامه وزرای دفاع برای کسب رأی اعتماد به مجلس شورای اسلامی به چشم می‌خورد. برای مثال در برنامه پیشنهادی سردار وحیدی برای کسب رأی اعتماد به مجلس به دیپلماسی دفاعی؛ به عنوان یکی از محورهای دفاعی اشاره شده است.

در این دوره وزات دفاع با فعال‌سازی عرصه دیپلماسی دفاعی توانست به دستاوردهای مهمی دست یابد و علاوه بر شکوفایی در سخت افزار، در حوزه نرم افزار نیز با اتکا به قدرت ابزاری ایجاد شده، به صورت فعال و توانمند، یاری رسان موفق و مؤثری برای سیاست خارجی کشور بوده است. از جمله این دستاوردها در حوزه‌های راهبردی، می‌توان حضور و تأثیرگذاری بر کنوانسیون‌های خلع سلاحی، توسعه روابط با کشورهای

مهم منطقه‌ای، آمریکای لاتین، آمریکا و شرق آسیا و اختصاص سهم قابل توجهی از صادرات به بخش دفاع نام برد (وحیدی، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

فعالیت‌های سیاست خارجی و دیپلماتیک ایران در این زمان در محیطی شکل گرفت که در آن چندین رویداد سبب شدند تا شرایط متفاوتی در منطقه رقم بخورد. در سطح منطقه‌ای روابط ایران با کشورهای منطقه خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس و شیخ نشین به بالاترین حد خود در پس از انقلاب اسلامی رسیده بود، این دوره زمانی شروع شد که جمهوری اسلامی ایران پس از یک دوره تنش زدایی شانزده ساله توانسته بود روابط قابل قبولی را با همسایگان عرب خود شکل دهد و بر آثار نامطلوب جنگ تحمیلی عراق غلبه کند (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۲).

اتفاقات مهمی که در سطح منطقه در این زمان رخ داد، موجب تحولاتی در منطقه و روابط ایران و کشورهای همسایه و خصوصاً مسلمان گشت. از جمله مهم‌ترین این تحولات، قیام‌های مردمی موسوم به بیداری اسلامی بود که کشورهای عربی اسلامی را یکی پس از دیگری در بر می‌گرفت.

جنگ ۳۳ روزه لبنان و رژیم اشغالگر اسرائیل، از دیگر بحران‌های منطقه‌ای بود که اتفاق افتاده و شرایط امنیتی منطقه را دست‌خوش تغییراتی کرد. تهاجم گسترده و همه جانبه اسرائیل به لبنان در ژوئیه ۲۰۰۹ که ۳۳ روز به طول انجامید یکی از با اهمیت‌ترین وقایع و رویدادهای تاریخی منطقه بود، به نوعی که این جنگ ویرانگر نقطه عطف تاریخ منازعات اعراب و اسرائیل به‌شمار می‌رود؛ زیرا نتایج و پیامدهای آن علاوه بر لبنان بر کل منطقه و خارج از آن تأثیر گذاشت و اهمیت آن را از جهات مختلف دو چندان ساخت و پس از آنکه حمله آمریکا و اسرائیل علیه حزب‌الله، برای از بین بردن این جنبش با شکست پایان یافت، ایران قدرتمندتر از پیش در حالی از جنگ خارج شد که نفوذش پذیرش شده بود (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۶۱).

پرونده هسته‌ای ایران، تصمیم آژانس انرژی اتمی برای ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت و صدور نخستین قطعنامه شورای امنیت درباره پرونده هسته‌ای ایران نیز از دیگر رخدادهایی است که فضای امنیتی علیه جمهوری اسلامی در منطقه به‌وجود آورد. با توجه به آنچه گفته شد، دیپلماسی دفاعی مسیر خودش را رفته و در این مسیر نیز

فراز و فرودهایی داشته است. عوامل مختلفی در پیشرفت یا عدم پیشرفت دیپلماسی دفاعی و به بیان دیگر در موفقیت یا عدم موفقیت دیپلماسی دفاعی دخیل هستند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها جهت‌گیری کلی سیاست خارجی و جهان‌بینی دولت‌ها است. در این بازه زمانی مورد بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از حالت تدافعی به تهاجمی تغییر جهت می‌دهد بر همین اساس سیاست دفاعی جمهوری اسلامی نیز مبتنی بر مدیریت جهانی و دیپلماسی تهاجمی و برتری جویی بوده است.

به عقیده کارشناسان و صاحب‌نظران، مجموعه تحولات منطقه‌ای و اتفاقاتی که بعضاً خارج از اراده دولت جمهوری اسلامی بوده و همچنین جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در منطقه نهایتاً سبب شد تا در پایان این دوره روابط ایران با کشورهای منطقه بخصوص اعراب حوزه خلیج فارس به روابط پرتنش تبدیل شود.

لذا در اینجا ما شاهد پررنگ شدن اختلافات ادراکی در خصوص مسائلی چون روند صلح خاورمیانه، تروریسم و بنیادگرایی، موضوع هسته‌ای، بدبینی به کشورهای غربی و نیز طرح سیاست نگاه به شرق هستیم. این موارد به همراه طرح سیاست نگاه به شرق حاکی از نقش فزاینده هویت و ایدئولوژی در سیاست خارجی است که دیپلماسی دفاعی را تحت تأثیر قرار داده است.

در واقع رویکرد تهاجمی در این دوره سبب شده است تا معمای امنیت در منطقه پیچیده‌تر شده و همچنین شاهد شدت خریدهای تسلیحاتی و افزایش هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه و عرب خلیج فارس هستیم که رسماً به عنوان مقابله با ایران انجام می‌شد؛ مجموع عوامل سبب وخامت معمای امنیت در منطقه و به ضرر منافع ملی ایران در منطقه شد.

۳. دیپلماسی دفاعی ایران در سال‌های ۱۳۹۲-۹۹

دهه اخیر، به لحاظ اتفاقات و تحولات امنیتی و سیاسی، دهه‌ای بسیار پُر فراز و نشیب بوده است. وضعیت امنیتی و سیاسی منطقه در حال گذار به یک وضعیت جدید بوده و اکنون ما شاهد جهت‌گیری و بلوک‌بندی‌های جدید و متفاوتی در منطقه هستیم. ساختارهای سنتی بعضاً شکسته شده یا در حال انحلال است و هیچ نسبتی با ساختارهای جدید

ندارد. کنش‌گران جدیدی در این برهه زمانی وارد معادلات منطقه شد و به شکل جدی در سرنوشت سیاسی و امنیتی منطقه اثر گذارند، از جمله این کنش‌گران می‌توان به گروه‌های تروریستی اشاره کرد که شکل جدیدی از تروریسم را تحت عنوان تروریسم نوین ارائه کرده و سال‌هاست منطقه غرب آسیا را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند (داعش).

دولت‌های شکننده و تروریسم یکی از رویدادهایی است که در منطقه غرب آسیا بر شدت معمای امنیت در منطقه افزوده است. در حقیقت وجود تروریست‌هایی مانند داعش در منطقه و استفاده‌های سیاسی و امنیتی از این گروه‌ها توسط برخی کشورهای منطقه بر پیچیدگی وضعیت امنیتی در منطقه افزوده است. حمایت‌های غیررسمی و تجهیز تروریست‌های داعش توسط برخی کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای اهداف سیاسی و منافع خود نمونه‌ای از این شرایط است که وضعیت امنیتی را تشدید می‌کند. اما این وضعیت برای دیپلماسی دفاعی ایران فرصتی را ایجاد کرد تا بتواند در بین ملت‌های منطقه و برخی دولت‌ها با حضور فعال و همه‌جانبه دیپلماسی دفاعی نامتقارن خود را در منطقه گسترش دهد و نفوذ خود را در منطقه خصوصاً در بین گروه‌های مردمی افزایش دهد.

توافق هسته‌ای ایران و گروه ۱+۵ (برجام) نیز از دیگر رویدادهایی است که در شرایط منطقه‌ای ایران تغییر ایجاد کرد. در ابتدای توافق برجام تأثیر مستقیم این توافق بر افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه به گونه‌ای بود که مخالفان منطقه‌ای ایران از جمله عربستان سعودی و رقبای منطقه‌ای نظیر ترکیه به مداخلات و ماجراجویی‌های متقابل نظامی خویش در محیط پیرامونی افزودند؛ آن‌ها ترجیح می‌دهند که انزوای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران همچنان پابرجا باشد تا تحولات منطقه را در راستای منافع خویش مدیریت کنند. در واقع افزایش توان بازیگری ایران، ترکیه را واداشت تا که بیش از گذشته در صدد احیای هلال اخوانی در برابر ایران برآید. از این روی بود که این کشور حامی سرنگونی بشار اسد و بازگشت اخوانی‌ها به عرصه قدرت در مصر بوده‌اند (خبیری و محمدی، ۱۳۹۶: ۹۸).

یکی از مهم‌ترین تحولات منطقه، حمله ائتلاف عربی-آمریکایی با رهبری عربستان به یمن است. عواملی همچون، موقعیت ژئوپلیتیک یمن و اشراف بر تنگه باب‌المندب،

همسایگی عربستان با این کشور و نگرانی نسبت به مرز جنوبی خود، اتحاد عربستان با ایالات متحده، رقابت‌های ایران و عربستان، هراس عربستان از شکل‌گیری حکومت دموکراتیک در یمن و در نهایت مهار انصارالله و به قدرت رساندن منصور هادی از مهم‌ترین زمینه‌هایی بوده‌اند که عربستان سعودی را به شکل‌دهی یک ائتلاف عربی و تهاجم نظامی به یمن سوق داده است. تهاجمی که منجر به از بین رفتن بسیاری از زیرساخت‌های یمن شده و تاکنون هزاران نفر از مردم یمن کشته، زخمی و آواره شده‌اند.

یمن همواره برای جمهوری اسلامی ایران، اهمیت استراتژیکی داشته است تا جایی که، ایران تحولات یمن را در قالب بیداری اسلامی ارزیابی می‌کند تا سبب کاهش نفوذ غرب در منطقه شود. درگیری ترکیه با کردها و همچنین گروه‌های تروریستی در شمال سوریه و ورود به خاک این کشور نیز از پیچیدگی‌های امنیتی ویژه‌ای خصوصاً برای ایران برخوردار است. تحرکات خودخواهانه و حملات نظامی ترکیه با بهانه‌های مختلف با وجود مخالفت جامعه جهانی و بخصوص کشورهای منطقه از جمله جمهوری اسلامی ایران، صرفاً بر پیچیده شدن وضعیت امنیتی در منطقه افزوده است و هرگز به نفع امنیت منطقه و حتی خود ترکیه نخواهد بود (دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۸).

طرح معامله قرن و بعداً به دنبال آن عادی‌سازی روابط اسرائیل با امارات و بحرین نیز از جمله تصمیماتی بود که این کشورها و حامیان آن‌ها از جمله عربستان، برخلاف هویت‌های اسلامی و عربی و همچنین برخلاف خواست ملت‌های مسلمان منطقه انجام دادند. این روابط به طور جدی امنیت کلی منطقه را با مخاطره روبرو کرده و آینده‌ای مبهم دارد. نکته قابل توجه در این مسئله، ضعف دیپلماتیک و سیاست-خارجی و از بُعد دفاعی - امنیتی ضعف دیپلماسی دفاعی کشورهای مسلمان حامی فلسطین و مخالف اسرائیل از جمله جمهوری اسلامی ایران در منطقه است.

رویکرد دیپلماسی دفاعی ایران در این دوره

سردار حسین دهقان، وزیر دفاع در سخنانی در «نخستین همایش مشترک وابستگان نظامی و نمایندگان دفاعی و انتظامی جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور» از دیپلماسی دفاعی به عنوان ابزاری موثر در پیشبرد اهداف و سیاست‌های خارجی

جمهوری اسلامی ایران یاد کرد و اعتمادسازی، تنش‌زدایی، امنیت‌سازی و تولید قدرت را از اصول و مولفه‌های اصلی آن برشمرد و نقش وابستگان نظامی، دفاعی و انتظامی در این زمینه را پیش‌تاز و تعیین‌کننده توصیف کرد.

یکی از مسائلی که در سال‌های اخیر و در دوران سردار حسین دهقان وزیر سابق دفاع کشورمان به خوبی مشاهده شد، فعال‌تر شدن مباحث حقوقی و پیگیری مطالبات و قراردادهای بین‌المللی و به نوعی فعال شدن دیپلماسی دفاعی بود، از آن جمله می‌توان به قرارداد خرید اس ۳۰۰ اشاره کرد که با سنگ اندازی‌های متعدد مانع تحقق این قرارداد می‌شدند، اما با فعال شدن بخش حقوقی وزارت دفاع و پیگیری مطالبات به حق کشورمان و البته سفرهای سردار حسین دهقان به روسیه و مذاکره با مسئولان و مقامات روس، اختلاف با روسیه درباره سامانه پدافندی اس ۳۰۰ برطرف و این سامانه به صورت کامل دریافت شد. دیدار و مذاکره با وزرای دفاع ۱۳ کشور و سران کشورهای همسایه، نشست‌های سه و چهارجانبه با کشورهای چین، روسیه، سوریه و همچنین مدیریت بحران‌های منطقه‌ای با محوریت تروریسم داعشی از جمله فعالیت‌های دیپلماسی دفاعی این دوره بوده است.

پس از انتصاب سرلشکر محمد باقری به ریاست ستادکل نیروهای مسلح در تیرماه ۱۳۹۵، به موازات افزایش قدرت دفاعی و به‌روزرسانی سامانه‌ها و تجهیزات دفاعی، دور جدیدی از دیپلماسی دفاعی آغاز شد که تا پیش از این در وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح دنبال می‌شد.^۱

سفرهای هیأت‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران به کشورهای چین، روسیه، پاکستان، ترکیه، سوریه و میزبانی از هیأت‌های عالی‌رتبه نظامی از کشورهای چین، پاکستان، بولیوی، ترکیه، افغانستان، عراق و روسیه را که برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی انجام می‌شد، می‌توان از جمله مصادیق دیپلماسی فعال ستادکل نیروهای مسلح در دور جدید برشمرد.

۱. این بخش با استفاده از اطلاعات و اخبار خبرگزاری‌های داخلی و بین‌المللی جمع‌آوری و ارائه شده است (خبرگزاری مهر، پارس‌تودی، خبر فارسی، ایرنا، ایسنا (۱۳۹۷)).

تأثیر دیپلماسی دفاعی ایران بر معمای امنیت منطقه‌ای در این دوره

بررسی‌ها، شرایط موجود و نظر کارشناسان و صاحب‌نظران و همچنین مقامات عالی‌رتبه مرتبط با دیپلماسی دفاعی نشان می‌دهد، دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر در بخش محور مقاومت و گروه‌های مردمی که در ذیل شاخص‌های انقلابی جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند که مهم‌ترین و اولین اصول آن‌ها خروج نیروهای آمریکایی از منطقه و همچنین مبارزه و نابودی رژیم جعلی اسرائیل است، بسیار موفق بوده و هم‌اکنون ما شاهد نفوذ جمهوری اسلامی با توجه به دیپلماسی دفاعی نامتقارن موفق هستیم که مدیون مجاهدت بزرگانی همچون شهید حاج قاسم سلیمانی است.

درباره کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، ما شاهد شدیدترین سطح تنش‌های سیاسی و امنیتی این کشورها با جمهوری اسلامی هستیم، اگرچه کشورهایی مانند عمان و قطر، روابطی ذیل دیپلماسی دفاعی با ایران دارند که باز در این مورد دیپلماسی دفاعی با عمان در سطح بالاتر و با قطر در سطح پایین‌تری است.

آنچه که باید درباره دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی با کشورهای حوزه خلیج فارس، به آن توجه کرد، این است که سطح تنش سیاسی که اکنون بین برخی از این کشورها و ایران وجود دارد و همچنین، احساس تهدیدی که این کشورها به گفته مقاماتشان^۱ نسبت به جمهوری اسلامی دارند عملاً دیپلماسی دفاعی را در مقابل این کشورها خلع سلاح کرده و روزه‌ای برای برقراری دیپلماسی دفاعی باقی نمی‌ماند، چرا که در مرحله قبل و اساساً، دیپلماسی سیاسی و سیاست خارجی در این کشورها فعال نیست یا بسیار حداقلی و در تنش جریان دارد. اگرچه معتقدیم که دیپلماسی دفاعی می‌تواند در صورت ایجاد نیاز راهبردی یا استراتژیک دفاعی در شرایط تنش سیاسی و حتی قطع ارتباطات سیاسی نیز فعال و پویا بوده و کارویژه‌های خود را پیگیری کند (همکاری با آمریکا در ائتلاف ضد تروریسم (داعش)).

۱. به عنوان مثال: پارلمان عربی چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۹۹ جلسه‌ای از طریق ویدئوکنفرانس به ریاست «مشعل بن فهم السلمی» رئیس این سازمان برگزار کرد و به اتخاذ راهبرد عربی واحد علیه ایران و ترکیه رأی مثبت داد. در این بیانیه اتهامات گسترده‌ای علیه تهران مطرح شده است؛ مشروح این خبر را در اینجا بخوانید:

نتیجه‌گیری

بررسی مسیر و روندهای دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی، به‌ویژه بعد از دهه ۸۰، نشان می‌دهد که هر زمان جمهوری اسلامی ایران از ظرفیت گسترده دیپلماسی دفاعی در منطقه غرب آسیا بهره برده و از فرصت‌ها و فضاها موجود استفاده کرده است، توانسته است به نفع منافع ملی، امنیت منطقه و همچنین مشروعیت بخشی به توان دفاعی - نظامی کشور اقدام کند و مؤثر واقع شود. در حقیقت توانسته است در کاهش یا تعدیل معمای امنیت در منطقه سهم باشد و نقش خود را ایفا کند.

در پایان ضمن تأکید بر این نکته که دولت‌های خردورز و هوشیار که به دنبال امنیت هستند، از جمله ایران، به انجام اقداماتی نظیر تقویت قدرت دفاعی تمایل دارند. در واقع پراشوب‌تر شدن وضعیت در ساختار منطقه‌ای غرب آسیا، موجب می‌شود تا ایران به عنوان یک «بازیگر خردمند»، برپایه بی‌اعتمادی به سایر کشورها، اعم از منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای، درصد تأمین امنیت ملی خود از طریق حفظ و افزایش قدرت نسبی آن باشد. به عبارت بهتر، پیشینه‌سازی قدرت نظامی توسط ایران با هدف افزایش قدرت بازدارندگی و تأمین امنیت کشور انجام می‌شود و قدرت هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای دست‌یابی به هدف است، اما دیپلماسی دفاعی به عنوان ابزاری مشروعیت‌ساز برای افزایش توان دفاعی کشور و همچنین به عنوان وسیله‌ای در اختیار سیاست‌دفاعی برای ایجاد بازدارندگی نرم، وظیفه دارد تا معمای امنیتی که به واسطه افزایش توان دفاعی مشروع جمهوری اسلامی (خواسته یا ناخواسته) ایجاد می‌شود و همچنین به واسطه سیاست‌های خصمانه ایران هراسی توسط کشورهای دشمن، همچون آمریکا و رژیم اشغالگر صهیونیستی، به این وضعیت امنیتی دامن می‌زنند، را با استفاده از ظرفیت‌های گسترده دیپلماسی دفاعی بر مبنای سازوکارها و شاخص‌های دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی، تعدیل، کاهش یا حل کند. لذا شواهد نشانگر این موضوع هستند که در هر برهه زمانی که دیپلماسی دفاعی کشور فعال و پویاتر بوده است توانسته است در تعدیل و کاهش معمای امنیت موفق و مؤثر باشد.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۰) «تحولات منطقه‌ای و منافع ملی»؛ فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۱
- انعامی علمداری، سهراب (۱۳۸۹) «دیپلماسی دفاعی اروپا»؛ فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۸، شماره ۳۱
- خیبری، کابک و منوچهر محمدی (۱۳۹۶) «تأثیر برج‌های ایران در معادلات غرب آسیا»؛ فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵) «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»؛ تهران: سمت.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۲) «همسایگان به کلید تدبیر و عقلانیت شیخ دیپلمات امید بسته‌اند»؛ کد خبری: ۱۹۱۷۵۳۱، تاریخ دسترسی: ۳۱ خرداد ۱۳۹۲، قابل دسترسی در:
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۸) «منطقی‌ترین واکنش در مقابل حمله ترکیه به شمال سوریه را ایران اتخاذ کرده است»؛ کد: ۱۹۸۶۸۵۴، تاریخ دسترسی: ۲۲ مهر ۱۳۹۸، قابل دسترسی در:
- شفیعی، نوذر و احمد مرادی (۱۳۸۸) «تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر موقعیت منطقه‌ای ایران»؛ فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر رضا، شماره ۱
- صالحی، علیرضا و محسنی، سجاد (۱۳۹۲) «دستاورد های نظامی ایران و معمای امنیت در خاورمیانه (با تأکید بر اعضای شورای همکاری خلیج فارس)»؛ فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۱
- عسگرخانی، ابومحمد و رحمتی، رضا (۱۳۸۹) «نظریه واقع‌گرایی و امنیت بین‌الملل»؛ فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و چهارم، شماره ۱
- عسگری، محمود (۱۳۸۹) «چارچوبی برای تبیین دیپلماسی دفاعی با تأکید بر دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران»؛ فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال اول، شماره ۱
- غریباق‌زندی، داود (۱۳۹۱) «دفاع غیرتحریک‌آمیز: راهبرد جمهوری اسلامی ایران برای کاهش معمای امنیت غرب آسیا»؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۵۷
- فصلنامه دیپلماسی دفاعی (۱۳۸۹)؛ تهران: مرکز مطالعات راهبردی دیپلماسی دفاعی
- قیصری، نوراله و احسان خضری (۱۳۹۵) «سیاست دفاعی نظام جمهوری اسلامی ایران: بررسی اسناد کلان»؛ فصلنامه علمی- پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۷
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۴) «دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان»؛ ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نی، چاپ سوم
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۳) «واردات اسلحه و هزینه‌های نظامی در خاورمیانه پس از جنگ عراق»؛ فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۳ و ۴
- متقی، ابراهیم و پوستین‌چی، زهره (۱۳۹۵) «رهیافت و فرایندهای دیپلماسی دفاعی در راهبرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»؛ تهران: مرکز تحقیقات راهبرد دفاعی

دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران و معمای امنیت در منطقه غرب آسیا / ۱۲۳

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۵)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، سمت.
مینائی، حسین و همکاران (۱۳۹۶) «ارزیابی راهبرد دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران در وضعیت موجود»؛ فصلنامه راهبرد، سال بیست و ششم، شماره ۸۳
وحیدی، احمد (۱۳۸۹) «دیپلماسی دفاعی در گفتگوی اختصاصی با سردار احمد وحیدی وزیر محترم دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران»؛ فصلنامه دیپلماسی دفاعی، سال اول، شماره ۱
یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۶) «تروریسم، افراط‌گرایی و امنیت منطقه‌ای در غرب آسیا»؛ مجموعه مقالات دومین کنفرانس امنیتی تهران (تروریسم، افراط‌گرایی و امنیت منطقه‌ای در غرب آسیا)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Kenneth N. Waltz, (1979), "Theory of International Politics", (Reading, Mass; London: Addison-Wesley.

Morgenthau, H. J. (1978). "Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace fifth edition", revised. New York: Alfred A. Knopf Inc.

Shiping Tang (2009), "The Security Dilemma: A Conceptual Analysis", Security Studies.

<http://irdiplomacy.ir/fa/news/1917531>

<http://irdiplomacy.ir/fa/news/1986854>

اتحادیه‌گرایی ناموفق در حوزه جنوبی خلیج فارس و عوامل مؤثر بر ایجاد همگرایی موقت

* احمد جانسیز^۱

سید حسین موسوی کردمیری^۲

چکیده

در عرصه بین‌المللی کشورها با وجود تعاملاتی که با یکدیگر دارند، گاهی مواقع با اختلافاتی نیز مواجه می‌شوند. این اختلافات میان کشورهای عربی که در مجاورت هم هستند نسبتاً بیشتر است. در حوزه جنوبی خلیج فارس نیز، شش کشور عربی که عبارتند از؛ عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، عمان، کویت و بحرین با وجود پتانسیل‌های مشترک بالایی که دارند، می‌توانستند همانند اروپا در قالب اتحادیه‌ای موفق عمل کنند که اولین اقدام در این زمینه کمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در چارچوب "شورای همکاری خلیج (فارس)" شکل گرفت. ولی عوامل زیادی بر ناموفق بودن عملکرد این شورا تأثیر داشته است که در مواقعی اختلافات به اوج خود رسیده بود، اما وجود عدله‌های خارجی که از نگاه این کشورها به منزله تهدید دیده می‌شد؛ باعث خاموش شدن جرقه اختلافاتی شد که می‌توانست به آتشی بزرگ‌تر تبدیل شود. پژوهش حاضر سعی کرده، اصلی‌ترین مسائل اختلاف برانگیز میان کشورهای عربی حوزه جنوبی خلیج فارس را بررسی کرده و در نهایت با در نظر گرفتن اختلافات ذکر شده، مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد اتحاد و همگرایی میان این کشورها را مشخص کند.

واژگان کلیدی: اتحادیه‌گرایی؛ خلیج فارس؛ موازنه تهدید؛ واگرایی و همگرایی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان،

jansiz@guilan.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه

گیلان، seyedhosseinmousavisari@gmail.com

۱. مقدمه

خلیج فارس با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود از یک سو همواره درگیر اختلافات درون منطقه‌ای و از سوی دیگر مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس با در نظر گرفتن اشتراکات فراوانی که در زمینه‌های دینی، فرهنگی، اقتصادی و... دارند در صورتی که بتوانند مشکلات و مسائل اختلاف برانگیز فی‌مابین را حل کنند، با توجه به پتانسیل‌های بالا، در کوتاه‌ترین زمان ممکن نسبت به دیگر مناطق جهان، می‌توانند به اتحادیه‌ای قوی، موفق و مورد توجه در زمینه‌های مختلف بدل شوند، اما در این میان مسائلی هست که از ایجاد چنین اتحادی حتی در افقی دور، جلوگیری می‌کند. یکی از اصلی‌ترین عوامل مورد اختلاف در این حوزه، اختلافات مرزی چه در سطح خشکی و چه در سطح دریا است. با توجه به بررسی‌های انجام شده، به جرئت می‌توان گفت کشورهای این حوزه نسبت به مقیاس جهانی، بیشترین اختلافات را با یکدیگر دارند. عامل دیگری که بر ایجاد اختلافات میان شش کشور عربی این حوزه تأثیرگذار است، مسائل سیاسی، اختلاف در تصمیم‌گیری‌ها و گاه‌آزاده‌خواهی بعضی از این کشورها از جمله عربستان سعودی به خاطر جایگاه تاریخی، میزان تأثیرگذاری و موقعیت برتر خود نسبت به دیگر کشورها است. مورد سوم هم وجود دارد که نقش عوامل خارجی در تصمیم‌های این حوزه است. این عامل گاهی بر اختلافات دامن زده و گاهی نیز باعث ایجاد همگرایی میان این کشورها می‌شود.

یک اتحاد کارآمد، زمانی حاصل خواهد شد که مسائل چالش برانگیز میان اعضای آن به پایین‌ترین و نقاط اشتراک در ابعاد مختلف به بالاترین حد ممکن رسیده باشد تا جایی که اتخاذ تصمیم در هر زمینه‌ای خصوصاً سیاست خارجی منافع همه اعضا را برآورده کند. شورای همکاری خلیج فارس که در سال ۱۹۸۰، کمی پس از انقلاب اسلامی ایران بین شش کشور عربی حوزه جنوبی خلیج فارس که عبارتند از؛ عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، عمان، کویت و بحرین تشکیل شده بود، اهداف خود را برای اتحاد، هماهنگی، تقویت و استحکام هر چه بیشتر روابط تعریف کرد، اما با گذشت زمان این شورا، نتوانست نقش به‌سزایی در روابط میان اعضای خود و تصمیمات و مسائل منطقه ایفا کند. از این رو پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر

مطالعات کتابخانه‌ای و منابع مجازی در پی پاسخ به دو سؤال مهم است. اول اینکه؛ چه عوامل اساسی باعث عدم اتحاد دائمی میان کشورهای عربی حوزه خلیج فارس می‌شود؟ و دوم؛ اصلی‌ترین عوامل خارجی در خاموشی اختلافات و ایجاد اتحادی هر چند غیردائمی در میان این کشورها چه بوده‌اند؟ فرض پژوهش بر این مبنا استوار است که، مسائل ژئوپولیتیکی غیرقابل حل و برخی مشکلات سیاسی جزء اختلافات اصلی به حساب می‌آیند و عوامل خارجی از جمله نقش جمهوری اسلامی ایران، تحت تأثیر نگاه رقابت محور عربستان سعودی به جمهوری اسلامی ایران و مؤلفه ایران‌هراسی از طرف ایالات متحده که بر تصمیم‌گیری و نوع رفتار این کشورها نسبت به ایران مؤثر می‌باشد، باعث ایجاد همگرایی شده است.

۲. چارچوب نظری: موازنه تهدید

استفان والت، از شناخته‌شده‌ترین اندیشمندان واقع‌گرایی تدافعی محسوب می‌شود. او موازنه تهدید را به عنوان فرمول‌بندی مجدد از تئوری موازنه قدرت ارائه کرده و بر این اعتقاد است که امنیت، بیشتر از آنکه در برابر قدرت مطرح شود در برابر تهدید مطرح می‌شود و از تمایز آشکار بین قدرت و تهدید برای پیشبرد رهیافت استفاده می‌کند و معتقد است که دولت‌ها در رفتار خود به چیزی فراتر از قدرت توجه دارند؛ زیرا موازنه به عنوان یک رهیافت نظری نمی‌تواند توضیح دهد که چرا غالباً ایجاد موازنه‌ها به شکست انجامیده است (Walt, 1985: 90). بر پایه این نظریه دولت‌ها در وضعیت آنارشیک، برای حفاظت از خود تشکیل اتحاد می‌دهند. به باور والت، عملکرد دولت‌ها به وسیله عوامل مختلفی مشخص می‌شود. نخست؛ آن‌ها بر اساس تهدیداتی که برداشت می‌کنند عمل می‌کنند و دوم؛ قدرت دیگر بازیگران یک رکن در محاسبات آن‌ها محسوب می‌شود. قدرت دیگر دولت‌ها بسته به اینکه آن دولت در چه مکان جغرافیایی قرار گرفته باشد، توانایی انجام چه عملی را داشته باشد یا چگونه از توانایی خود استفاده می‌کند می‌تواند مایه دردسری یا یک امتیاز باشد (Walt, 1987). در این صورت چنانچه دولتی از سوی یک بازیگر دیگر با تهدید مواجه شود، تلاش می‌کند تا الگوهای متفاوتی همچون متحد کردن، رویارویی، دنباله‌رو کردن یا ایجاد موازنه را در پیش گیرد (سیمبر و هدایتی، ۱۳۹۹: ۴۰).

در چارچوب نظریه موازنه تهدید راهبرد موازنه‌سازی نزد کشورهای ارجحیت و اولویت دارد. اصولاً کشورهای در هنگام روبرو شدن با یک تهدید خارجی ترجیح می‌دهند علیه آن با کشورهای تهدید شده دیگر، اتحاد تشکیل دهند، اما با این حال، در شرایطی ممکن است کشورها به جای موازنه‌سازی، با کشور تهدید کننده متحد و دنباله‌رو آن شوند. در صورتی که نظام بین‌الملل و کشورهای تهدید شده به هر دلیلی نتوانند بر ضد کشور تجاوزگر متحد شوند، بعضی از کشورها ممکن است برای بقاء خود با آن متحد شوند. تداوم و تغییر اتحادها و ائتلاف بین کشورهای نیز تابعی از تداوم و تغییر ضریب امنیت ملی آن‌ها در برابر تهدید خارجی است. یعنی تا زمانی که، کشورها نسبت به یک تهدید خارجی احساس ناامنی می‌کنند و آن تهدید استمرار دارد، اتحاد بین آن‌ها استمرار می‌یابد، اما در صورتی که یکی از این دو متغیر، تغییر کند یا از بین برود، اتحاد نیز تغییر کرده و از بین خواهد رفت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۷-۱۰۶).

۳. شورای همکاری خلیج فارس

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس با احساس خطر نسبت به آینده حکومت‌های خود در مقابل گسترش انقلاب اسلامی و نیز با توجه به سیاست آمریکا در منطقه برای ایجاد کمربند امنیتی، در بهمن‌ماه ۱۳۵۹ (فوریه ۱۹۸۰) رهبران شش کشور جنوبی خلیج فارس یعنی؛ عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، عمان و امارات متحده عربی، در شهر طائف عربستان، در حاشیه کنفرانس طائف در یک جلسه غیررسمی طرح تشکیل شورای همکاری خلیج فارس را پی‌ریزی کردند (موسی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۳۲). تشکیل این شورا با اهداف چندگانه سیاسی، امنیتی و اقتصادی انجام شد، اما فضای جهانی و تحولات منطقه‌ای در زمان تشکیل، حاکی از غلبه مؤلفه‌های امنیتی و تلاش کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس برای کاهش آسیب‌پذیری‌های امنیتی خود بود. این شورا که پس از گفت‌وگوهای طولانی با توافق نهایی شش کشور نام برده شکل گرفت، اهداف تشکیل خود را محورهای متعددی اعلام کرد که از همکاری و هماهنگی در امور اقتصادی، مالی، تجاری، آموزشی، قانونگذاری و اطلاعاتی، تا ایجاد یک استراتژی مشترک دفاعی را شامل می‌شد (صفوی، ۱۳۹۴: ۳۷۹).

شکل دادن به راهبرد دفاعی در برابر تهدیدهای خارجی، امری دشوار بود که شورا راهی برای گریز از آن نداشت. بخشی از این راهبرد به مسائل سیاسی در منطقه باز می‌گشت، پاره‌ای اختلافات درباره منابع و شدت تهدید و تفاوت برداشت‌ها درباره نحوه و میزان ارتباط با قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه و چگونگی برخورد با کشورهای قدرتمند منطقه بود (امامی، ۱۳۸۲: ۲۲۳-۲۲۲). علت وجودی این شورا، احساس نیاز به امنیتی بود که کشورهای منطقه را به سوی یک همگرایی و اتحاد و وحدت منطقه‌ای در چارچوب ساخت جغرافیایی متجانس آن فرا خواند. تشکیل این شورا سیاستی بود که غرب به ویژه آمریکا بر اساس زمینه‌های موجود در منطقه و تشدید احساس نگرانی برای حکام منطقه از ناحیه انقلاب اسلامی ایران و تجاوز شوروی مطرح کرد (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۴-۹۳).

در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس از ابتدای شکل‌گیری این سازمان، به‌رغم همکاری‌های صورت گرفته شده و پیشرفت‌های حاصله در ابعاد گوناگون، اما همواره مشکلات و اختلافاتی مطرح بوده و هست که راه رسیدن برای تبدیل شدن به یک سازمان منطقه‌ای قوی همچون اتحادیه اروپا را طولانی و شاید غیرممکن ساخته باشد. در این رابطه یکی از اصلی‌ترین مسائل مورد اختلاف بین کشورهای عضو با عضوی دیگر، اختلافات مرزی و ارضی است که بخشی از آن ریشه در تاریخ شکل‌گیری کشورهای مورد بحث دارد و بخشی هم حاصل از زیاده‌خواهی و طمع کشورهای بزرگ‌تر نسبت به موقعیت جغرافیایی، و منابع و امکانات موجود در منطقه مورد نظر کشور کوچک‌تر است. در ادامه برخی از مهم‌ترین اختلافات میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را بررسی می‌کنیم که عامل تأثیرگذاری برای عدم تحقق اهداف مشترک در قالب سازمان شدند.

۳-۱. اختلافات ژئوپولیتیکی

درباره اختلافات مرزی در سواحل جنوبی خلیج فارس اغلب گفته می‌شود که مرز در خلیج فارس مفهومی بیگانه است، این موضوع تا حدود زیادی حقیقت دارد. تعیین مرزهای دقیق به ندرت انجام شده، در حالی که بر روی نقشه‌های جغرافیایی و اطلس‌ها مرز بین کشورهای

خلیج فارس با دقت ترسیم می‌شود، اما این امر گمراه‌کننده است. در واقع سرحدات بسیاری از کشورهای خلیج فارس به وسیله مناطق مرزی و نه خطوط مرزی مشخص می‌شوند. در این حدود حاکمیت دولت‌ها به طور دقیق مشخص نشده و اغلب با کم و زیاد شدن قدرت کشورها این خطوط در حال پیش روی هستند. در منطقه خلیج فارس، انعقاد قراردادهای مرزی بالاخص درباره مرزهای خشکی به ندرت موجب حل و فصل نهایی این اختلافات می‌شود. تعداد قراردادهای منعقد شده بین دولت‌های خلیج فارس و نقض یا لغو مکرر آن‌ها بیانگر این مسئله است (یاری و عبدعلیپور، ۱۳۹۶: ۲۰۶-۲۰۷).

البته قبل از کشف نفت و گاز در منطقه، اختلافات میان کشورها از شدت کمتری برخوردار بود تا اینکه بعد از آگاهی نسبت به میزان انرژی موجود، کشورها برای دستیابی هر چه بیشتر به منابع و کسب سرمایه و موقعیت برتر در این زمینه به تلاش‌های بی‌پایانی دست زدند که این‌گونه زیاده‌خواهی‌ها نه تنها به نتیجه مطلوبی که مورد رضایت طرفین باشد ختم نشد و نخواهد شد بلکه موجب تیرگی روابط میان آن‌ها می‌شود و میزان حساسیت و توجه کشور ضعیف‌تر به منطقه مورد نظر و کشورهای ثالث به مناطق استراتژیک خود را بالا می‌برد که این عامل می‌تواند بر بی‌اعتمادی کشورهای همسایه نسبت به یکدیگر بیافزاید.

۲-۳. اختلاف در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گاه‌آزمذهبی

با وجود آنکه، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از زمان شکل‌گیری این شورا سعی کردند تا سیاست خارجی خود را در قبال مسائل جهانی و بخصوص مسائل منطقه‌ای به صورت هماهنگ پیش ببرند، اما آن‌طور که باید و انتظار می‌رفت موفق نبوده‌اند. در این بین ریاض به خاطر موقعیت برتر خود در زمینه‌های مختلف از جمله؛ پیشینه تاریخی، وسعت جغرافیایی، منابع عظیم نفتی، اعلام رهبری و تأثیرگذاری دینی در جهان اسلام و جهان عرب و... همواره جایگاه خود را به عنوان برادر بزرگ‌تر در نظر می‌گیرد و سعی دارد تا اعضای دیگر، سیاست‌های اعلامی از طرف او را به عنوان تصمیم نهایی به رسمیت بشناسند، اما با گذشت زمان و افزایش درآمدهای نفتی و به تبع آن پررنگ شدن نقش کشورهای کوچک‌تر منطقه در مسائل اقتصادی، تأثیرگذاری سیاسی و

قدرت نرم، چنین درخواستی از سوی عربستان با منطق عقلانی و سیاسی همسایگان نمی‌تواند همیشه پذیرفته شود و آن‌ها درصدد ایفای نقش مؤثرتری هستند. وجود چنین مسئله‌ای باعث شکل‌گیری رقابت منفی بین اعضا شده است و هر کدام درصدد ایفای نقش هژمون منطقه‌ای و درون‌شورایی هستند. برای مثال، در درون شورای همکاری بین عربستان، قطر و امارات متحده عربی برای هژمونی درون‌شورایی رقابت منفی وجود دارد. اگر چه با نگاهی به سطح بندی قدرت در بین اعضا، عربستان جایگاه ممتازتری دارد، اما این موضوعی است که قطر، امارات و عمان به سادگی حاضر به پذیرش آن نیستند (جوادی ارجمند و احمدی، ۱۳۹۱: ۸۷۰-۸۷۱). در این بین قطر نسبت به دیگر کشورها سیاست مستقلانه‌تری را در زمینه‌های مختلف و در موارد متعددی به اجرا در آورده که واکنش عربستان را در پیش داشته است. پس از قطر، عمان را می‌توان به عنوان دومین کشوری در نظر گرفت که در مسائل سیاست خارجی، نه مانند قطر مستقیماً در مقابل عربستان، بلکه سعی در اعلام موضع بی‌طرفانه در مسائل چالش برانگیز منطقه‌ای را داشته است. در نهایت امارات، بحرین و کویت روی هم رفته سیاست دنباله‌روی را در پیش گرفته‌اند. در ادامه، برخی از رفتارهای غیرهمسو با سیاست‌های ریاض از طرف قطر و عمان را بررسی می‌کنیم.

۱-۲-۳. قطر؛ سنگی بر سر راه عربستان

ابتکارات دیپلماتیک قطر و مواضع مستقل او در سیاست خارجی، بیان‌کننده نوع متفاوتی از قدرت نرم است. روابط خوب قطر با بسیاری از جریان‌های مختلف سیاسی، اساس قدرت نرم قطر را تشکیل می‌دهند. روابط خارجی قطر باعث شده تا این کشور به میانجی و کانالی برای ارتباط میان دول و جریان‌های متخاصم تبدیل شود. این کشور روابط خوبی با اردوگاه‌ها و کمپ‌های سیاسی خصم در خاورمیانه دارد و همواره سعی کرده برای برندسازی و تصویرسازی منطقه‌ای و بین‌المللی از خود، با همه طرف‌های درگیر در خاورمیانه از جمله ایران، حماس، حزب‌الله، سوریه، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی روابط خاصی داشته باشد. روابط خارجی مختلف قطر، این کشور را به میزبان دو نهاد یا سازمان قدرتمند که عبارت هستند از؛ الجزیره و فرماندهی عملیات مرکزی آمریکا تبدیل ساخته است که

بهره‌مند از انواع گسترده قدرت هستند. به نظر می‌رسد، جای دادن به پایگاه نظامی آمریکا در خاک قطر به دلیل ترس آن از نقشه‌های عربستان سعودی است. آن‌ها با این اقدام، دست احتمالی سعودی‌ها را کوتاه می‌کنند که در تلاش برای کنترل کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس هستند (درج و التیامی نیا، ۱۳۹۷: ۲۹).

تأسیس شبکه الجزیره در قطر و شروع فعالیت‌های دامنه‌دار، بدون سانسور و انعکاس اخبار سیاسی از آن موجب شد تا اعراب منطقه که غالباً دارای حکومت‌های اقتدارگرایانه هستند آن را برنتابند. این مسئله زمانی برجسته‌تر شد که الجزیره گزارش‌های آزاد و مصاحبه با مخالفین دولت را در دستور کار خود قرار داد. به همین علت، الجزیره از همان زمان مورد انتقاد شدید شماری از کشورهای مستبد عربی از جمله امارات و عربستان قرار گرفت (فروزان و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴). از سوی دیگر با شروع تحولات موسوم به بهار عربی، قطر سعی کرد رویکرد متفاوتی نسبت به عربستان اتخاذ کند و از این طریق بر نقش و تأثیرگذاری خود در چگونگی پیشبرد وقایع بیافزاید تا هم در رقابت با عربستان توانسته باشد دست برتر را داشته باشد و هم نقش و میزان نفوذ خود را در کشورهای درگیر بحران تثبیت کند.

در رابطه با تحولات بیداری اسلامی، عربستان خواستار حفظ وضع موجود در جهان عرب به استثنای سوریه بود و از حاکمان عربی دفاع می‌کرد، اما قطر از تغییرات در جهان عرب حمایت می‌کرد و خود را همسو با مردم عرب معرفی کرده بود (کاظمی و عمادی، ۱۳۹۲: ۲۳). از سوی دیگر، اختلاف قطر و عربستان سعودی در رابطه با اخوان المسلمین پس از بهار عربی بیشتر نمایان شد. در این دوره عربستان تلاش کرد که این گروه را جزو سازمان تروریستی بداند ولی قطر از آن حمایت کرد تا جایی که، در سال ۲۰۱۴ در یک جلسه شورای همکاری خلیج فارس باعث خروج سفرای عربستان، بحرین و امارات از دوحه شد (مجیدی و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۷۷). در اینکه چرا قطر همواره از اخوان المسلمین حمایت می‌کند، فرضیات گوناگونی بیان شده است. اما به نظر می‌رسد، قطر با مشروعیت بخشی به اخوان، سعی در ایجاد مشروعیت سازی در جهان اهل سنت برای این گروه به عنوان زعیم نخست مسلمین و مشروعیت‌زدایی برای سعودی را در سر می‌پروراند، اما عربستان سعودی با درک این مسئله، اخوان را در ردیف گروه‌های تارشگری قرار داده و یکی از دلایل مهمی که منتهی به تنش روابط بین عربستان

اتحادیه‌گرایی ناموفق در حوزه جنوبی خلیج فارس و عوامل مؤثر بر ایجاد همگرایی موقت / ۱۳۳

و قطر شد نیز همین مسئله اخوان المسلمین است (فروزان و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳).

مسئله دیگر در ارتباط با بحران یمن است؛ عربستان معتقد است که با وجود اعلام ائتلاف نظامی علیه انصارالله یمن و حمایت قطر از عربستان، دوحه در حال حمایت از حوثی‌های یمن بود. بر اساس گزارش شبکه العربیه، روابط قطر با حوثی‌ها از دو دهه پیش ادامه داشته است. سال ۲۰۰۷، صعده خاستگاه حوثی‌ها، میزبان یک هیئت اطلاعاتی قطری بود. اگرچه بهانه این میزبانی، میانجی‌گری میان شبه نظامیان حوثی و دولت یمن در جنگی بود که میان دو طرف دایر بود، اما بعدها مشخص شد که هدف قطر، فرصت‌سازی برای حوثی‌ها بود تا با کمک حزب الله و ایران، صفوف خود را بازسازی کنند. دولت عربستان معتقد است قطر در حل سیاسی بحران یمن در چارچوب شورای همکاری در سال ۲۰۱۱ کارشکنی کرد و خود نیز به این ابتکار نپیوست تا حوثی‌ها در مرزهای جنوبی عربستان همچنان ضد ریاض، تهدید پایداری باشند (زارعی، ۱۳۹۷: ۱۲۰-۱۱۹).

اختلاف نظر درباره شدت تهدیدها و تفاوت در برداشت‌ها درباره میزان ارتباط با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نحوه برخورد با جمهوری اسلامی ایران از یک سو و تفاوت ساختاری نیروهای مسلح و نوع تسلیحات کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از سوی دیگر باعث شده است، همگرایی و اتخاذ سیاست واحد درباره مسائل امنیتی و نظامی خارجی در شورا با مشکلاتی روبرو شود (عباسی و حسنی، ۱۳۹۲: ۱۶۶).

بر اثر تشدید تنش میان قطر و دیگر همسایگان عربی آن که در نهایت به تحریم همه جانبه و چند ساله دوحه ختم شده بود، جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از بحران‌های احتمالی در این کشور حمایت‌های گسترده خود را از قطر آغاز کرده بود. در این دوره روابط دو کشور نزدیکی کم سابقه‌ای را طی کرده بود. از این رو پس از رفع تحریم قطر، این کشور سعی کرد روابط متوازنی میان ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس داشته باشد. البته چنین رابطه‌ای حاصل منافع مشترک میان ایران و قطر که مهم‌ترین آن کنترل و اداره بزرگ‌ترین میدان گازی طبیعی در جهان است.

۲-۲-۳. اختلافات سیاسی عمان و عربستان

سیاست خارجی بی طرفانه و گاهاً میانجی‌گرایی سلطنت نشین عمان در مسائل منطقه‌ای و

بین‌المللی که منافع همسایگان عربش را تحت شعاع قرار می‌دهد، در سال‌های مختلف باعث نارضایتی رهبران عربستان و امارات شده است. بی‌طرفی این کشور در اختلافات میان قطر و عربستان که به تحریم چند ساله قطر از سوی عربستان، امارات و بحرین انجامیده بود، بی‌طرفی در جنگ متجاوزانه ائتلاف سعودی در یمن و از همه اینها مهم‌تر روابط دوستانه با تهران به عنوان اصلی‌ترین رقیب ریاض، عاملی نبود که سکوت همسایگانش را در پی داشته باشد، بلکه همواره موجب اظهار نظر منتقدانه و مخالفت‌آمیز رهبران عربستان و امارات نسبت به سیاست‌های عمان بوده است. تا جایی که، دخالت‌هایی در امور داخلی عمان از سوی کشورهای غربی او را سبب شده بود.

۳-۳. زیاده خواهی و توسعه طلبی‌های عربستان

یکی از رویاهای دیرینه عربستان از زمان تأسیس، تسلط به تمام شبه جزیره عربستان است. عربستان معتقد است که در قرن نوزدهم شبه جزیره عربستان به طور کامل در تصرف وهابی‌ها بوده است. به این ترتیب است که اختلافات ارضی عربستان با قطر، امارات، عمان و یمن از این سیاست توسعه طلبانه ناشی می‌شود. در راستای این سیاست، به رغم پیشنهاد خطوط مرزی متعدد و انعقاد قراردادهای مرزی مختلف هنوز مرز بین قطر و عربستان مشخص نیست (یاری و عبدعلیپور، ۱۳۹۶: ۲۱۰). این کشور به دلیل وسعت، جمعیت و قدرت نظامی و اقتصادی همواره به دنبال برتری در غرب آسیا و برتری هژمونیک در شبه جزیره عربستان بوده است، به گونه‌ای که این زیر سیستم منطقه‌ای را حیات خلوت خود می‌داند. هر چند در شبه جزیره عربستان از برتری نسبی هژمونیک برخوردار است، اما این برتری هر از گاهی از سوی برخی بازیگران به چالش کشیده می‌شود. عربستان با اغماض، چالش‌گری عمان و یمن را به دلیل سابقه سیاسی و تاریخی در شبه جزیره عربستان تا حدودی پذیرفته است؛ ولی حاضر به پذیرفتن چالش‌گری دیگر نشین‌های حاشیه خلیج فارس نیست (زارعی، ۱۳۹۷: ۱۲۲).

با تحریم قطر از سوی کشورهای عربی منطقه، مرجعیت و رهبری عربستان در منطقه و در میان اعراب دچار خدشه شده است. لیکن با گسست سیاسی قطر از این اتحاد در سال‌های گذشته، عربستان سعودی یقیناً ضرر بزرگی را متحمل شده است. این امر زمانی

ملموس‌تر خواهد شد که دیگر کشورهای عربی منطقه نیز همچون سوریه، عراق و یمن، به تدریج شکاف سیاسی عمیقی با سیاست‌های ریاض یافته‌اند. بنابراین، مشروعیت و سروری آل سعود بر منطقه به طور روزافزونی می‌تواند در حال افول باشد که این خود به تبع، نظم منطقه‌ای مطلوب عربستان را با چالش همراه می‌کند و در مقابل زمینه شکل‌گیری و ایجاد نظم منطقه‌ای قطر را فراهم می‌آورد (درج و التیامی نیا، ۱۳۹۷: ۴۲).

مسائلی که تا این بخش بر آن تمرکز شده بود، به نقش مؤلفه‌های تأثیرگذار بر چگونگی شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس و پس از آن، عواملی که باعث شد تا این شورا نتواند به اهداف اولیه‌ای که برای خود ترسیم کرده بود برسد، بررسی شد، اما در ادامه مطالب همان‌طور که، خواهیم دید سعی شده است تا مهم‌ترین مواردی بررسی شود که با وجود اختلافات اساسی درون این شورا بر همگرایی میان آن‌ها تا این لحظه نقش داشته است.

۴. عوامل مؤثر بر ایجاد همگرایی موقت

آنچه که می‌تواند به رغم اختلافات گسترده و چشم‌گیر بین کشورهای مورد بحث، تأثیر به‌سزایی در پایداری و حفظ وحدت میان آن‌ها داشته باشد، اول از همه وجود دین، فرهنگ، اقتصاد رانتیر و تک بعدی (تا حدودی می‌توان امارات را در حوزه اقتصادی استثناء قرار داد) و... مشترک میان آن‌ها است، اما دال مرکزی توجه این کشورها درک یکسان از نظام بین‌الملل، مسائل حاکم بر منطقه و وجود کشوری به نام ایران در نقطه شمالی آن‌ها با پیشینه تاریخی-فرهنگی قوی و پویا که در طول تاریخ از قدرت قابل توجه‌ای برخوردار بوده و در عصر حاضر با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ و به چالش کشیدن نظریات حاکم در سیاست بین‌الملل و همچنین به چالش کشیدن قطب‌های قدرت در جهان، تصویری از تهدید را در بین کشورهای عرب حوزه جنوبی خود به وجود آورد. از این رو در مرحله اول صرف نقش و جایگاه ایران می‌تواند عاملی در ایجاد همبستگی میان این کشورها باشد، اما در کنار آن، مسائل دیگری بر نوع نگرش کشورهای مورد بحث نسبت به ایران تأثیرگذار است که مهم‌ترین آن‌ها نقش کشورهای فرمانطقه‌ای به خصوص ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و در نهایت نگاه رقابت محور عربستان سعودی است که در ادامه، هر سه این موارد بررسی خواهد شد.

۱-۴. نقش ایران

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رخداد‌های متأثر از آن به همراه تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، مناسبات ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس را با حساسیت خاصی همراه کرد، به طوری که از همان ابتدای انقلاب، کشورهای این منطقه نسبت به آنچه آن را تلاش جمهوری اسلامی نوپا برای صدور انقلاب اسلامی می‌دانستند، با دیده تردید همراه با سوءظن می‌نگریستند که این نگرانی‌ها در واکنش آن‌ها به جمهوری اسلامی هویدا بود. نمونه این واکنش‌ها را می‌توان در حمایت همه جانبه از تهاجم ارتش بعث عراق، با وجود رقابت‌های شیخ‌نشین‌های منطقه با صدام حسین و به دنبال آن تشکیل شورای همکاری خلیج فارس بیان کرد (هوشی سادات، ۱۳۹۶: ۲۷۰).

امروزه کشورهای عرب منطقه خلیج فارس با بدبینی فراوانی بر این باورند که تحولات این منطقه در راستای افزایش قدرت ایران و نقش شیعیان در منطقه خاورمیانه شکل گرفته است (احمدی کرچ و نجفی، ۱۳۹۸: ۱۹). شکل‌گیری شکاف‌هایی چون شکاف شیعه و سنی، عرب و عجم و محافظه‌کار و انقلابی بر منطقه سایه افکننده و شکاف‌های هویتی ایدئولوژیک را پررنگ ساخته است. به عنوان مثال، می‌توان به بحث حلال شیعی اشاره کرد که متأثر از گسترش نفوذ ژئوپولیتیکی ایران مطرح شد (نیاکوئی، ۱۳۹۳: ۲۰)، اما پس از به چالش کشیده شدن قدرت کشورهایی چون عراق، سوریه و مصر، ایران به عنوان اصلی‌ترین رقیب عربستان در نظر گرفته می‌شود که در این صورت هر دو کشور نهایت تلاش را برای ایجاد اتحادی قوی علیه طرف مقابل شکل می‌دهند تا دست بالاتر را داشته باشند. از جمله رقابت‌های مهم در یک میدان می‌توان به نقش متقابل ایران و عربستان در تحولات سوریه، عراق، بحرین و یمن اشاره کرد.

در هر صورت احساس خطر حکومت‌های محافظه‌کار عربی در مقابل نظام انقلابی ایران، آن‌ها را به تشکیل سازمانی متشکل از شش عضو وا داشت تا بتوانند سیاست‌های خود را به صورت هماهنگ در برابر تهدیدات خارجی پیش ببرند و از سوی دیگر افقی را برای پیشرفت در زمینه‌های دیگر نیز ترسیم کرده بودند که به دلیل اختلافات گسترده تا این زمان، کلیت خروجی از سازمان رضایت بخش نبوده است. با این حال، ایجاد نهادی به نام شورای همکاری خلیج فارس بر امنیت جمعی و ثبات این کشورها تأثیر داشته

است. این شورا، هم مشروعیت بین‌المللی کشورهای فوق را افزایش داده و هم در مقابله با بحران‌های داخلی کارکرد داشته که از جمله می‌توان به نقش آن در سرکوب قیام بحرین اشاره کرد (نیاکوئی، ۱۳۹۹: ۶۹).

۲-۴. تأثیر دیدگاه کشورهای فرامنطقه‌ای

تحولات در نظام بین‌الملل و به تبع آن تغییر در راهبرد آمریکا نسبت به مسائل بر تحولات خلیج فارس، تغییر در منافع این کشور در منطقه پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی و اگرچه تا دیروز از کمونیست به عنوان یک تهدیدی علیه منافع این کشور سخن به میان آمد، امروزه بحث تروریسم و ایران را به عنوان عمده‌ترین خطر متوجه صلح و امنیت منطقه و جهان قلمداد کرده و در این نظام نوین مقابله با آن را درصدد اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است که از جمله می‌توان به سیاست مهار دوجانبه و تشدید بحران‌های بین‌المللی در قبال ایران ذکر کرد (مجیدی و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۸۶). هنجارهای منطقه‌ای و بین‌المللی باعث شده‌اند که اعضای شورای همکاری خلیج فارس به سوی غیریت‌سازی علیه ایران گرایش پیدا کنند؛ زیرا اگر ایران طرفدار نهضت مقاومت منطقه‌ای بوده و علیه مواضع کشورهای غربی اعلام نظر یا اقدام کرده است، اعضای شورا، همیاری با غرب و حتی برخی از آن‌ها، سازش با اسرائیل را در دستور کار خود قرار دادند؛ تا جایی که شاهد عادی‌سازی روابط کشورهای چگون امارات و بحرین با اسرائیل بودیم (صادقی اول و نقدی عشرت‌آباد، ۱۳۹۴: ۱۶۰-۱۵۹). ایالات متحده نیز برای آنکه بتواند از جمهوری اسلامی ایران چهره‌ای خشن در بین کشورهای منطقه تعریف کند، از هیچ‌گونه اقدامی دست نکشیده است و همواره ایران را به عنوان حامی تروریسم و محور شرارت معرفی می‌کند. این عوامل باعث می‌شود تا کشورهای همسایه ایران که روابط تنگاتنگی با آمریکا دارند برای جلوگیری از جنگ احتمالی در آینده به خرید تجهیزات نظامی با هزینه‌های قابل توجه دست بزنند.

بنابراین، حضور آمریکا به دو صورت مانع همکاری امنیتی تهران با کشورهای منطقه شده است. یک؛ ایجاد ایران هراسی و گسترش عدم اعتماد میان اعراب با جمهوری اسلامی ایران و دو؛ تقویت رقابت تسلیحاتی در منطقه. بر این اساس، راهبردهای ایران هراسی مشتمل بر

هفت محور است که عبارتند از: القاء دسترسی ایران به سلاح‌های هسته‌ای، حمایت ایران از تروریسم، نقض حقوق بشر در ایران، القاء تهاجمی بودن فناوری‌های دفاعی ایران، دخالت جمهوری اسلامی ایران در امور کشورها، اسلامی بودن نظام سیاسی در ایران و مخالفت جمهوری اسلامی ایران با صلح و ثبات منطقه (اطهری و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۸).

۳-۴. نگاه رقابت محور عربستان سعودی

وقوع انقلاب اسلامی و به دنبال آن استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، سرآغاز وضعیت جدیدی در روابط دو کشور ایران و عربستان سعودی به حساب می‌آید. این رویداد اگرچه یک دگرگونی مهم ساختاری در سطح ملی تلقی می‌شود، به دلیل برخورداری از زیربنای ایدئولوژیکی و ماهیت فراملی، حاوی پیامی بود که موجب تغییر در وضع موجود در منطقه می‌شد (هوشی سادات، ۱۳۹۶: ۲۷۱). نکته حائز اهمیت این که از دوره ترامپ به بعد، واشنگتن به دنبال حمایت از ایجاد یک اسرائیل بزرگ یا سرزمینی کامل اسرائیلی در منطقه و حمایت منطقه‌ای از ریاض برای همراهی و هماهنگی بیشتر با تل‌آویو برای ایجاد سد نفوذ و مقابله با نفوذ منطقه‌ای ایران در غرب آسیا است؛ تا با تضعیف و به انزوا کشاندن جمهوری اسلامی ایران در منطقه از قلمروی نفوذ ایران در غرب آسیا بکاهد و به اهداف و منافع واشنگتن و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن جامه عمل بپوشاند (درج و عباسی، ۱۳۹۹: ۶۵-۶۴).

آنچه که ریاض باور دارد، نقش پررنگ تهران در چند دهه اخیر نسبت به مسائل منطقه است. به گونه‌ای که از نگاه دیگر دولت‌ها به قدرتی مشروع، قابل اعتماد و تأثیرگذار بدل شده است. پیشرفت‌های گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف از جمله صنایع دفاعی ایران خصوصاً موشک‌های بالستیک توانسته‌اند بازدارندگی بالایی برای ایران به وجود آورند. حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم ایران از گروه‌های مقاومت در منطقه یا به بیان دیگری رهبری محور مقاومت توسط ایران در موارد مختلفی ضعیف‌گروه رقیب را در پی داشته و باعث به خطر افتادن منافع کشورهای محافظه‌کار منطقه شده است. عربستان سعودی که خود یکی از رقبای اصلی جمهوری اسلامی ایران است با هزینه‌های مستقیم و هنگفت مالی و نظامی و حمایت‌های لفظی درصدد شکست

جریان ایران در منطقه بود.

برای کاربست نظریه موازنه تهدید در موضوع پژوهش باید گفت در دیدگاه واقع‌گرایی، ایران و عربستان سعودی به عنوان کنشگران اصلی سیستم نظم منطقه‌ای در خاورمیانه آشوب‌زده، بر اساس قواعد بازی حاصل جمع صفر کار می‌کنند که هدف از رقابت موجود نیز حفظ بقا و تهدید منافع یکدیگر است. با جابجایی قدرت در خاندان آل سعود و تغییرات ژئوپولیتیکی در منطقه و بروز جنگ‌های نیابتی در سوریه، عراق و قدرت‌یابی حوثی‌ها و در ادامه آن، درگیری‌های نظامی بین عربستان سعودی و حوثی‌ها در یمن باعث شده که حاکمان سعودی تصویری تهدیدآمیز از ایران داشته باشند و بر اساس ادراک تهدید به پیشینه سازی قدرت در منطقه اقدام کند (احمدزاده، ۱۳۹۹: ۵۹). از این رو همزمان با رقابت تنگاتنگ میان ایران و عربستان، تحریم‌های بین‌المللی و یک جانبه‌ای که علیه ایران صادر شده بود، قدرت مانور عربستان را به شدت بالا برد و موقعیت جمهوری اسلامی ایران را مورد تهدید قرار می‌داد؛ چرا که با وضع فشارهای همه جانبه، ایران قادر به فروش میزان نفت مورد نیاز خود نبود در صورتی که عربستان می‌توانست کمبود در بازار را جبران کرده و قدرت چانه‌زنی خود را افزایش دهد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا با در نظر گرفتن روابط میان شش عضو شورای همکاری خلیج "فارس"، به برخی از مهم‌ترین موارد چالش برانگیزی توجه شود که می‌تواند بر واگرایی بین آن‌ها مؤثر بوده و همکاری‌های درون سازمانی را کمتر کند. این در حالی است که با آغاز فعالیت شورای مذکور؛ افقی برای همکاری‌های چند جانبه ترسیم شده بود، اما با گذشت بیش از چهار دهه از عمر این شورا، آن‌طور که انتظار می‌رفت، به نظر تحقق اهداف حاصل نشده است. در این بین عوامل متعددی دخیل بوده‌اند که اختلافات مرزی و ارضی نقش پررنگی دارند تا جایی که نسبت به مقیاس جهانی، بیشترین میزان اختلافات مرزی در بین همین چند کشور در حوزه خلیج فارس نهفته است که خود حاصل دو عامل اساسی است. اول؛ با خارج شدن بریتانیا از این منطقه، تقسیم‌بندی‌های کاملاً غیراصولی برای مشخص کردن سرحدات دولت‌ها انجام شده

بود و عامل دوم؛ بر می‌گردد به منابع عظیم نفت و گاز در این کشورها که باعث می‌شود هر یک از موجودیت‌های درگیر اختلاف، برای حفظ یا کسب منابع و منافع هر چه بیشتر تا حد توان خود برای دست‌یابی به منطقه حیات و استراتژیک تلاش کنند. در کنار اختلافات جغرافیایی می‌توان به اختلاف نظرهای سیاسی اشاره کرد. در طول سال‌های اخیر با پررنگ‌تر شدن نقش کشورهای چوَن قطر در معادلات منطقه‌ای و از طرفی افزایش درآمدهای حاصل از انرژی، این کشورها سعی کردند تصمیمات مستقلانه‌تری را در دستور سیاست خارجی خود تعریف کنند که این سیاست‌ها در برخی موارد در مقابل تصمیمات حاصله از سوی شورا، به رهبری عربستان سعودی بوده است که خود باعث شکل‌گیری تنش‌های جدید می‌شود. در نهایت عامل سوم هم وجود دارد که گاه‌ب‌گاه باعث خدشه در اعتماد اعضا نسبت به هم می‌شود و آن، زیاده‌خواهی‌ها و نگاه برتری‌جویانه عربستان سعودی به عنوان قدرتی با پیشینه تاریخی، وسعت، حوزه نفوذ، و مؤلفه‌های بیشتری نسبت به دیگر اعضا است که خود عامل ناپایداری در روابط را سبب می‌شود. با وجود اختلافاتی که برخی ریشه در تاریخ این کشورها دارد، آن‌طور که به نظر می‌رسد، مسئله‌ای حل‌شدنی نیستند و ممکن است در سال‌ها و دهه‌های آینده نیز موجب تنش در روابط میان اعضای شورای همکاری شوند تا جایی که به تیرگی کامل روابط منجر شود، اما با همه این‌ها عواملی وجود دارد که در حال حاضر باعث می‌شود کشورها از اختلافات فوق چشم‌پوشی به عمل آورده و با همکاری یکدیگر برای مقابله با مشکل یا تهدید خارجی اقدام کنند. در کنار تمامی مشترکات مذهبی، فرهنگی، جغرافیایی و... موجود، اما یک عامل از نگاه شش کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس بسیار پر اهمیت است و آن هم نقش جمهوری اسلامی ایران به عنوان همسایه شمالی در منطقه است. تصویری که این کشورها از تهدید ایران در قبال خود دارند برآمده از چند دلیل اساسی است که عبارتند از؛ نگاهی تاریخی به پیشینه سیاست و حکومت در ایران به عنوان کشوری که همواره از آن به عنوان یکی از قطب‌های برتر در منطقه یاد می‌شد، تأثیر نظریات انقلابی در ایران و احساس خطر قدرت‌های محافظه‌کار منطقه، نقش عربستان سعودی به عنوان کشوری پیشرو در بین همسایگان عربی خود و نگاه رقابت‌محور آن نسبت به ایران، و در نهایت واکنش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در قبال

تصمیمات حوزه سیاست خارجی ایران و میزان تأثیر آن بر چگونگی روابط ایران و همسایگان جنوبی آن. همه این عوامل در کنار هم باعث شده تا در طول تمام این سال‌ها شش کشور مورد بحث (به استثنای عمان و قطر در برخی موارد) روی هم رفته روابط غیر دوستانه‌ای را در قبال ایران اتخاذ کنند تا جایی که اتحاد بین آن‌ها و ایالات متحده آمریکا به بالاترین حد خود رسیده و از سوی دیگر برخی از این کشورها برای مقابله با ایران به عادی سازی روابط با اسرائیل اقدام کردند. از این رو در چارچوب نظریه موازنه تهدید، نقش مسائل و مشکلات ژئوپولیتیکی میان کشورهای عضو شورای همکاری به سطح پایینی گراییده است، اما هیچگاه به طور اساسی حل نشده است و مانند آتشی در زیر خاکستر می ماند که ممکن است هر زمانی شعله ور شود.

منابع

- احمدزاده، داوود؛ برزگر، کیهان؛ احمدی، حمید و اطهری، سیداسدالله (۱۳۹۹). «اتلاف سازی در سیاست خارجی عربستان سعودی و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران (۲۰۱۹-۲۰۱۱)»، نشریه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۴۴: ۷۴-۵۳.
- احمدی کرچ، سیدعباس و نجفی، سجاد (۱۳۹۸). «شناسایی و اولویت بندی عوامل واگرایی در روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس»، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۴: ۳۱-۸.
- اطهری، سیداسدالله؛ موسوی، محمدرضا و توتی، حسینعلی (۱۳۹۲). «چالش‌های امنیتی خلیج فارس و راهکارهای جمهوری اسلامی ایران در ثبات منطقه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۲۰: ۷۲-۵۵.
- امامی، محمدعلی (۱۳۸۲) عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس. تهران: وزارت امور خارجه.
- بصیری، محمدعلی؛ احسانی فرید، مینا و حسینی بلیانی، صدراله (۱۳۹۱). «همگرایی کشورهای خلیج فارس: دائمی یا موقتی»، نشریه پژوهش‌های سیاسی، ۴: ۱۰۳-۸۶.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر و احمدی، حسن (۱۳۹۱). «موانع همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس از منظر ژئوپلتیک»، نشریه سیاست خارجی، ۲۶: ۸۸۲-۸۶۵.
- درج، حمید و التیامی نیا، رضا (۱۳۹۷). «تحلیل دیپلماسی قطر در قبال بحران سوریه با تأکید بر روابط سیاسی قطر و عربستان سعودی»، نشریه مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۲۷: ۵۴-۲۳.
- درج، حمید و عباسی، مجید (۱۳۹۹). «تقابل جویی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران در صحنه سیاست عراق (۲۰۱۸-۲۰۰۳)»، نشریه مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۳۳: ۷۶-۵۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۵). کلیات روابط بین الملل. تهران: مخاطب.
- زارعی، علیرضا (۱۳۹۷). «ریشه‌ها و نتایج اختلافات عربستان و قطر»، نشریه مطالعات راهبردی جهان

اسلام، ۷۳: ۱۳۸-۱۰۹.

سیمبر، رضا و هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۹). سیاست خارجی آمریکا در عصر گذار: سیاست‌گذاری خارجی و الگوهای رفتاری. رشت: دانشگاه گیلان.

صادقی‌اول، هادی و نقدی‌عشرت‌آباد، جعفر (۱۳۹۴). «روابط ایران و دژ منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس»، فصلنامه سیاست جهانی، ۴: ۱۸۲-۱۵۱.

صفوی، سید حمزه (۱۳۹۴). عربستان: مجموعه کشورهای اسلامی. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.

عباسی، مجید و حسنی، حسن (۱۳۹۲). «شورای همکاری خلیج فارس و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی»، نشریه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۵۵: ۱۹۴-۱۴۵.

فروزان، یونس؛ عالیشاهی، عبدالرضا و محمد دوست، علی (۱۳۹۶). «تبیین دلایل واگرایی روابط سیاسی عربستان سعودی و قطر»، نشریه امنیت پژوهی، ۵۹: ۲۸-۵.

کاظمی، علی‌اصغر و عمادی، سیدرضی (۱۳۹۲). «علل تداوم بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا (منطقه منا): با استفاده از مدل مایکل برچر»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۲۰: ۲۸-۹.

مجیدی، محمدرضا و جمشیدی، سعید (۱۴۰۰). «نقش عوامل ژئوپولیتیکی و نظام بین‌الملل بر اختلافات مرزی قطر و عربستان»، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، ۴: ۹۰-۷۳.

موسی‌زاده، رضا (۱۳۷۹). سازمان‌های بین‌المللی. تهران: میزان.

نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۳). ارتش و سیاست در خاورمیانه عربی. رشت: دانشگاه گیلان.

نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۹). زمستان عربی و معمای دموکراسی در خاورمیانه. تهران: مخاطب.

هوشی‌سادات، سید محمد (۱۳۹۶). دیالکتیک ایرانی: تاریخ تحلیلی روابط ایران در خاورمیانه. تهران: دانشگاه تهران.

یاری، احسان و عبدعلیپور، وحید (۱۳۹۶). «تحلیل چرایی ناکامی کشورهای عربی منطقه خلیج فارس در حل و فصل اختلافات ارضی و مرزی فی‌مابین»، فصلنامه علمی پژوهشی اطلاعات جغرافیایی، ۱۰۳: ۲۳۰-۲۰۱.

Walt, Stephen (1987) The origins of alliances the New York: Cornel University Press.

Walt, Stephen (1985) Alliance formation on and the Balance of world power international security, Vol. 9, No: 4.

نشست دوم: بازتعریف روابط میان دولت و شهروند خاورمیانه‌ای

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴

* احمد پروایه^۱

محمد صادق کوشکی^۲

تورج افشاری بدرلو^۳

چکیده

جریان‌ات سلفی به‌عنوان یکی از جریان‌های تأثیرگذار در جامعه مصر به‌شمار می‌آیند، باوجود این، اکثر آنان از ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی اجتناب کرده و این مسئله را مغایر با اهداف اصلی خود می‌پنداشتند، اما با وقوع انقلاب ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱، در مصر به این حقیقت پی بردند که به‌منظور مطابقت با شرایط جدید جامعه مصر در دوران پساانقلاب، نیازمند تغییر در عقاید و مواضع خود هستند، لذا در چرخشی آشکار تصمیم به حضوری فعال در عرصه سیاسی گرفتند. سوال اصلی این پژوهش این است که جریان‌ات سلفی مصر به‌منظور ایفای نقشی پویا در عرصه سیاسی، در اثنای انقلاب ۲۵ ژانویه و تحولات سیاسی بعد از آن تا سال ۲۰۱۴، از چه ساز و کارهایی و به چه صورت استفاده کرده‌اند. یافته‌های این تحقیق به شیوه توصیفی – تحلیلی نشان می‌دهد که درگیر و دار انقلاب در مصر و تحولات سیاسی بعد از آن تا سال ۲۰۱۴، جریان‌ات سلفی با عدول از مواضع و عقاید خود در دوران قبل از انقلاب، در راستای حضوری موثر و کارآمد در عرصه سیاسی این کشور از سازوکارهای اجتماعی، تحزب و رسانه‌ای، بهره برده‌اند.

واژگان کلیدی: جریان‌ات سلفی؛ مصر؛ عرصه سیاسی

۱. دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران Email: aborwayeh@yahoo.com

۲. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران Email: m.s.koushki@ut.ac.ir

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران Email: toraj.afshari110@alumni.ut.ac.ir

۱- مقدمه:

بعد از سقوط نظام حسنی مبارک در اثر وقوع خیزش مردمی ۲۵ ژانویه در سال ۲۰۱۱ میلادی، هیچ مسئله‌ای به اندازه ارتقا جایگاه جریان‌های سلفی در عرصه سیاسی، مصری‌ها را شگفت‌زده نکرد (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲۱۳)؛ چراکه مواضع سیاسی جریان‌های سلفی در دوران قبل و بعد از این خیزش دچار تفاوت آشکاری شد؛ با اینکه اکثر سلفی‌ها نقش چشم‌گیری در این رویدادها نداشتند و اغلب جریان‌های سلفی مواضعی کاملاً خنثی در قبال آن اتخاذ کرده بودند، اما پس از سرنگونی نظام حسنی مبارک، ناگهان از حالت جمود خارج شدند (صالحی، ۱۳۹۱: ۹۷). در حقیقت می‌توان گفت که تغییرات سیاسی ناشی از خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ در مصر، جریان‌های سلفی را به یک نتیجه قطعی رساند و آن‌هم این بود که اگر آن‌ها می‌خواهند از سیر تحولات سریع جامعه مصر عقب نمانند و دچار انزوای نشوند، باید حضوری فعال در عرصه سیاسی کشور داشته باشند؛ از این رو با در نظر گرفتن اهمیت جریان‌های سلفی به عنوان یکی از جریان‌های فکری و دینی مهم و اثرگذار در مصر و با توجه به متغیر بودن مواضع سیاسی آنان و همچنین با عنایت به اینکه آنان در جهت نیل به اهداف خود و ایفای نقشی پررنگ در عرصه سیاسی مصر به استفاده از سازوکارهای کارآمد روی آوردند؛ تمرکز پژوهش حاضر به بررسی سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر در حفاصل خیزش مردمی ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ تا سال ۲۰۱۴، به عنوان مقطعی بسیار حساس و تأثیرگذار در تاریخ معاصر این کشور، معطوف گردیده است؛ در این پژوهش تلاش شده است که علاوه بر توجه به علل اتخاذ مواضع سیاسی متفاوت از سوی جریان‌های سلفی مصر و چرایی ورود آن‌ها به عرصه سیاسی، چگونگی بهره‌مندی جریان‌های سلفی این کشور از سازوکارهای اجتماعی، حزب و رسانه، به منظور ورود و تأثیر بر عرصه سیاسی مصر نیز، تحلیل و بررسی شود؛ شایان ذکر است موضوع مذکور از اهمیت بالایی برخوردار بوده و تاکنون پژوهش قابل‌اعتنایی نیز در این خصوص انجام نشده است، تنها تعدادی از پژوهشگران، به نقش رسانه‌ها در حوادث انقلاب ۲۵ ژانویه توجه کرده‌اند که البته در این پژوهش‌ها نیز به نقش جریان‌های سلفی در حوزه مورد توجه آنان یعنی رسانه، توجه چندانی نشده است و در خصوص تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حداقل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۴۷

در گیرودار انقلاب و تحولات مهم سیاسی بعد از آن با استفاده از سازوکارهای مؤثر، به جرئت می‌توان گفت که پژوهش جامع و کاملی انجام نشده است.

۲- علل رویگردانی جریانات سلفی از مشارکت در عرصه سیاسی قبل از وقوع خیزش :

در همین راستا شیخ یاسر برهامی، به عنوان یکی از نظریه پردازان شاخص جریانات سلفی در مصر، ابراز می‌دارد که ما از سیاست اجتناب می‌کنیم؛ چراکه وظیفه اصلی ما دعوت مردم به شریعت الهی و آشنا کردن مردم با قرآن و سنت حضرت محمد مصطفی (ص) و عمل به دین او است، لذا ما عمر خود را صرف اموری همچون مشارکت در فعالیت‌های سیاسی نمی‌کنیم (صوت السلف، ۲۰۰۸). شیخ عبدالمنعم شحات، به عنوان یکی دیگر از چهره‌های شاخص جریانات سلفی بر این باور بود که افرادی که حامی ورود به فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی و همچنین پایبندی به دموکراسی هستند زمینه را برای تحمیل تمدن غرب به جوامع اسلامی در پوشش نوسازی فراهم می‌کنند. وی هدف اصلی دنیای غرب از ورود مسلمانان به عرصه فعالیت‌های سیاسی را، اتلاف توان و انرژی آن‌ها در عرصه رقابت‌های انتخاباتی و امثالهم و منحرف کردن اذهان مسلمانان از رسالت اصلی خود می‌داند که همانا دعوت به دین اسلام است (صوت السلف، ۲۰۰۷). در همین راستا اغلب جریان‌های سلفی تا قبل از خیزش ۲۵ ژانویه در مصر دموکراسی را مردود شمرده و معتقد بودند جوامع مسلمان در معرض آماج حملات افکار و اندیشه‌های غربی قرار داشته و با رواج این افکار، هویت مسلمانان روز به روز بیش‌تر تحت تأثیر مفاهیم غربی تحلیل رفته است. از این رو آنان معتقد بودند که باید با هویت غربی به مقابله پردازند و هویت اسلامی را احیا و بازتعریف کنند، تا مسلمانان تحت تأثیر هویت غربی از ارزش‌ها، اصول و مبانی اسلام فاصله نگیرند (چلونگر، ۱۳۹۴: ۱۲۴). همچنین جریانات سلفی معتقد بودند که جهان در لبه پرتگاه قرار گرفته است و هیچ‌یک از ایدئولوژی‌های سیاسی نمی‌تواند رهبری هدایت بشر را بر عهده داشته باشند لذا تنها راه نجات بشر توسل به دین اسلام است (ستوده و خزائی، ۱۳۹۳: ۱۰). از این رو برخی از جریان‌های سلفی هرگونه مفهومی که برآمده از دنیای غرب

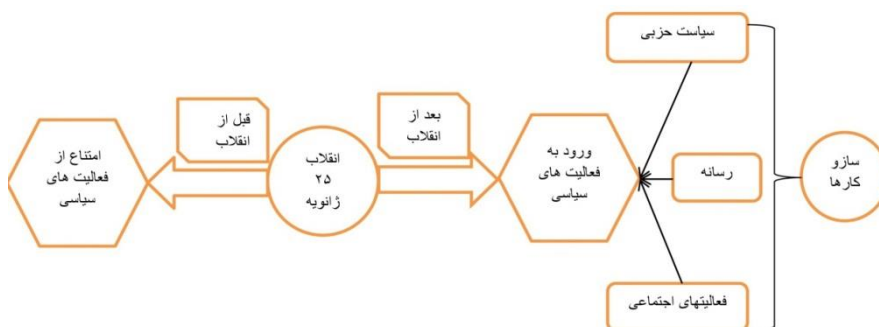
باشد را رد کرده و نمی‌پذیرفتند و مخالف فرآیندهای دموکراتیک و هرگونه فعالیت سیاسی بودند و هرگونه تحزب و شرکت در انتخابات را رد می‌کردند و آن را خلاف اصول و موازین دین اسلام دانسته و معتقد بودند تبدیل شریعت به قانون در نظام پارلمانی یا غیر آن، پای بندی به دموکراسی و رأی دادن، ازجمله مصادیق احکام غیر الهی است (علی بخشی، ۱۳۹۴: ۱۲۲).

۳- ورود جریان‌های سلفی به عرصه فعالیت‌های سیاسی در مصر بعد از انقلاب :

با وقوع خیزش مردمی در مصر، جریان‌ات سلفی متوجه شدند که مواضع آن‌ها هیچ تناسبی با شرایط جدید در دوران پسا انقلاب ندارد و شرایط جامعه مصر در زمان خیزش و بعد از آن کاملاً متفاوت از گذشته است؛ لذا به فکر حذف افکاری افتادند که با شرایط جدید مصر هیچ تناسبی نداشت؛ در حقیقت وقوع انقلاب ۲۵ ژانویه، جریان‌های سلفی در مصر را چنان در تنگنا قرار داد که مجبور به نوسازی رویکردهای خود شدند تا بتوانند با جریان امور همراه شوند. اینجا بود که سلفی‌ها در مسیر تغییر ایدئولوژیکی یک گام به جلو برداشتند و با عبور از فعالیت‌های ارشادی به فعالیت‌های سیاسی روی آوردند (زهران، ۱۳۹۳: ۱۱۵). در همین راستا عبدالرحمن عبدالخالق؛ به عنوان یکی از اندیشمندان مطرح جریان سلفی، در خصوص علل ورود سلفی‌ها به عرصه فعالیت‌های سیاسی در مصر ابراز داشت که نظام حسنی مبارک سقوط کرده و فضای سیاسی مصر دچار تغییر شده است، و لذا جریان‌های سلفی باید در جهت تأمین اهداف سیاسی خود گام بردارند. عبدالخالق، ورود به فعالیت‌های سیاسی و مشارکت در آن را بلا مانع دانسته و تلویحاً دموکراسی را می‌پذیرد و معتقد است مسلمانان می‌توانند دموکراسی را با اصول و مبانی اسلامی سازگار سازند یا به عبارت دیگر دموکراسی اسلامی را به وجود بیاورند (ابورمان، ۲۰۱۳: ۱۴۵). در همین راستا دعوت سلفیه اسکندریه به عنوان یکی از جریان‌های سلفی مهم و تأثیرگذار در مصر، که تا قبل از وقوع انقلاب ۲۵ ژانویه از مشارکت در عرصه فعالیت‌های سیاسی اجتناب می‌کرد، با وقوع خیزش مردمی تصمیم به تغییر در برخی از مواضع خود از جمله در زمینه مشارکت در فعالیت‌های سیاسی گرفت

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۴۹

(زغلول، ۲۰۱۲). در عین حال برخی از جریان‌های سلفی همچنان ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی را مجاز ندانسته و مشارکت در فرآیندهایی چون دموکراسی و انتخابات را حرام می‌دانند؛ برای نمونه عشوش، از رهبران سلفی جهادی مصر، مفاهیمی همچون دموکراسی و تفکیک قوا را همچنان مغایر با اصول و مبانی اسلام می‌داند (عشوش، ۲۰۱۲: ۵)، اما به هر شکل می‌توان گفت اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های سلفی در مصر بعد از خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تصمیم گرفتند که با استفاده از سازوکارهایی موثر، نقشی پررنگ در عرصه سیاسی این کشور ایفا نمایند (شکل-۱).



(شکل-۱): استفاده از سازوکارهای موثر توسط سلفی‌های مصر به منظور ورود به عرصه سیاسی (نگارندگان)

۴- استفاده از سازوکار سیاست حزبی توسط جریان‌های سلفی در مصر:

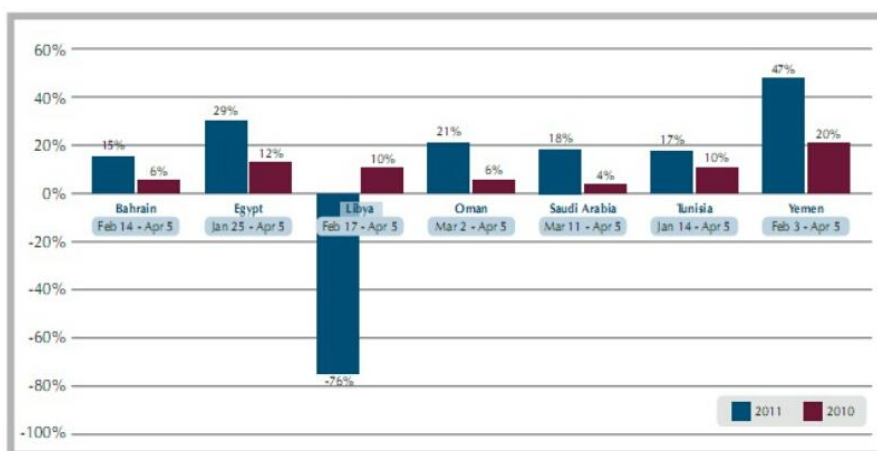
یکی از سازوکارهایی که جریان‌های سلفی برای مشارکت فعالانه در عرصه سیاسی مصر از آن بهره جستند، سیاست تحزب و تشکیل احزاب سیاسی گوناگون بود (خسروشاهی، ۱۳۹۲: ۱۵۳-۱۵۲)؛ در واقع جریان‌های سلفی عمق تغییراتی را که در جامعه مصر به وقوع پیوسته بود را درک کردند و لذا به منظور خروج از انزوای گذشته و باهدف ایفای نقشی فعال در جامعه مصر، شتابان در عرصه سیاسی مصر گام برداشتند. به همین منظور با پوشش تبلیغ، ارشاد و احیای هویت اسلامی به عرصه مشارکت‌های سیاسی وارد شدند و در برخی از مواضع خود تجدیدنظر کردند. این مسئله به نوبه خود تحولی در جریان‌های سلفی به شمار می‌رفت که ظهور و پیدایش احزاب و گروه‌های مختلف سلفی از آثار آن بود (فایده، ۲۰۱۲: ۷).

اگرچه ذات و بن‌مایه جریان‌های سلفی تفاهم و توافق چندانی با حضور و نقش‌آفرینی احزاب در حکومت نداشت، اما در نهایت شرایط حاکم بر جامعه مصر سبب شد برخی جریان‌های سلفی لاجرم کثرت‌گرایی و تحزب در جامعه اسلامی را بپذیرند (اخلاقی نیا، ۱۳۸۹: ۱۲). در واقع جریان‌های سلفی مصر تلاش کردند درکی درست و منطقی از شرایط جدید جامعه مصر داشته باشند؛ چرا که به خوبی دریافته بودند که اصرار بر مواضع گذشته و دوری از سیاست به هر دلیلی، آنان را در جامعه مصر کاملاً به محاق خواهد برد، لذا با تغییر موضع آنان در رابطه با حزب‌گرایی، احزاب سلفی متعددی همچون نور، اصالت، فضیلت، اصلاح و... پدید آمدند و به تبع آن این احزاب تلاش کردند در رویدادهای سیاسی مهم بعد از خیزش ۲۵ ژانویه حضوری فعال داشته باشند (زهران، ۱۳۹۳: ۱۲۰). برای نمونه احزاب سلفی در انتخابات پارلمانی مصر که در اواخر سال ۲۰۱۱ و اوایل سال ۲۰۱۲ برگزار شد به موفقیت بزرگی دست یافتند و توانستند اکثر کرسی‌های مجلس مصر را تصاحب کنند (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۶۴). حضور احزاب سلفی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ نیز پرنگ بود، گرچه بین احزاب سلفی در دور اول انتخابات اختلافاتی بروز کرد ولی آنان در دور دوم انتخابات بر سر حمایت از محمد مرسی - نامزد مورد حمایت جماعت اخوان المسلمین - به توافق رسیدند (سالم، ۲۰۱۳: ۱۴۱)، با وجود این، بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲، احزاب سلفی در عرصه سیاسی دچار اختلافات گسترده‌ای شدند که اوج این اختلافات را می‌توان در ماجرای کودتای سوم ژوئن سال ۲۰۱۳ - که به عزل محمد مرسی از سمت ریاست جمهوری منجر شد - و انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ مشاهده کرد، اختلافات سیاسی بین احزاب سلفی به‌ویژه اختلاف بین حزب آزادی و عدالت به‌عنوان بازوی سیاسی جماعت اخوان المسلمین و حزب نور به‌عنوان بازوی سیاسی دعوت سلفیه اسکندریه، شکاف‌ها بین احزاب سلفی را عمیق‌تر کرد (سالم، ۲۰۱۳: ۳۱۷). در هر صورت ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی باعث شد جریان‌های سلفی آرام‌آرام دموکراسی را بپذیرند که پیش‌ازاین تفکری برآمده از غرب برای از بین بردن هویت اسلامی و اندیشه‌ای کفرآلود می‌دانستند (زهران، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حداقل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۵۱

۵- سازوکار رسانه‌ای :

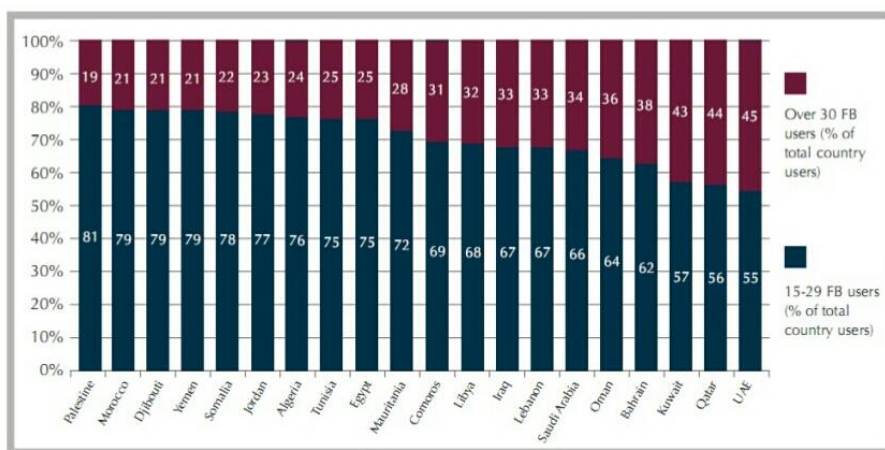
بی‌شک نقش رسانه‌های گوناگون در بحبوحه تحولات ۲۵ ژانویه مصر، نقشی شاخص و برجسته بود (بدیعی و میراحمدی، ۱۳۹۱: ۱۴۴). برای نمونه در خصوص تأثیر فضای مجازی بر خیزش مردمی ۲۵ ژانویه مصر باید خاطر نشان کرد که مطابق آمار رسمی منتشرشده، کاربران اینترنت در مصر قبل از تحولات سال ۲۰۱۱، ۲/۲۱ میلیون نفر بودند که بعد از این تحولات به ۱/۲۳ میلیون نفر افزایش یافتند؛ همچنین تأثیر شبکه‌های اجتماعی همچون توئیتر و فیس‌بوک به حدی در تحولات مصر زیاد بود که قبل از خیزش ۲۵ ژانویه، ۲/۴ میلیون نفر از این شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کردند که پس از آن، به ۶ میلیون نفر رسیدند (Eltantawy & Wiest, 2011: 121). در همین راستا در شکل ۲ میزان افزایش محسوس کاربران فیس‌بوک، در برخی از کشورهای عربی منطقه از جمله مصر نشان داده شده است.



(شکل ۲-): مقایسه کاربران فیس‌بوک در ماه‌های ابتدایی سال ۲۰۱۱ نسبت به زمان مشابه در سال ۲۰۱۰ در برخی از کشورهای عربی منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا (Salam and Mourtada, 2018).

همچنین بررسی‌ها حاکی از آن است که بیشتر کاربران شبکه‌های اجتماعی در کشورهای منطقه در رده سنی زیر ۳۰ سال قرار داشته‌اند؛ که این موضوع نشان می‌دهد جوانان به‌عنوان موتور محرک تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای مذکور، با

بهره‌مندی از شبکه‌های اجتماعی، نقش مهمی در این تحولات، از جمله خیزش مردمی ۲۵ ژانویه مصر ایفا کرده‌اند (شکل-۳).



(شکل-۳): ترکیب سنی کاربران شبکه‌های اجتماعی در کشورهای منطقه (Salam and Mourta, 2018).

البته رژیم مبارک سعی می‌کرد، نظارت گسترده‌ای بر فضای مجازی اعمال کرده و فعالیت در شبکه‌های اجتماعی و اینترنت را محدود کند، برای نمونه می‌توان به قطع شبکه تلفن همراه و اینترنت در روز ۲۸ ژانویه سال ۲۰۱۱ توسط رژیم مبارک اشاره کرد. مبارک معتقد بود مخالفین با استفاده از امکانات فضای مجازی و تلفن همراه به خوبی اعتراضات را سازمان‌دهی می‌کنند، لذا شبکه اینترنت و تلفن همراه را مسدود کرد (Abdullah, 2014: 13). البته مبارک درست حدس زده بود؛ چرا که به‌عنوان مثال در جریان اعتراضات، گروه‌های فیس‌بوک از طریق ارسال اخبار اعتراضات، اطلاع‌رسانی در خصوص واکنش رسانه‌های خبری به وقایع مصر و موضع‌گیری سیاست‌مداران، نقش مهمی در خیزش مردمی مصر داشتند (Lotan, 2011).

از این رو بسیاری از کارشناسان معتقدند که فضای مجازی و اینترنت، نقش بارزی در سرنگونی رژیم مبارک ایفا کرده‌اند؛ چرا که اینگونه شبکه‌ها به‌علت افقی بودن روابط میان کاربرانشان، می‌توانند عقلانیتی تفاهمی بر پایه دیالوگ و کنش بین‌اذهانی، برخلاف تک‌صدایی در رسانه‌های قبلی مانند رادیو و تلویزیون، پدید آورند؛ رادیو و تلویزیونی که در

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۵۳

دوران حکومت مبارک کاملاً تحت کنترل شدید وی و زیر تیغ سانسور بود (بدیعی و میر احمدی، ۱۳۹۱: ۱۴۸-۱۴۹).

در خصوص اهمیت و تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای نیز باید خاطرنشان کرد که در اواخر دهه نود قرن بیستم و اوایل دهه اول قرن ۲۱ نقش شبکه‌های ماهواره در جهان عرب بسیار پررنگ و تأثیرگذار شد. بسیاری از کشورهای عربی از جمله مصر اقدام به تأسیس شبکه‌های ماهواره‌ای متعدد کردند. در این بین جریان‌های سلفی نیز فعالیت خود را در این حوزه گسترش داده و اقدام به تأسیس شبکه‌های ماهواره‌ای متعدد - به خصوص با سرمایه‌گذاری کشورهای ثروتمند شورای همکاری خلیج فارس - کردند. جریان‌های سلفی مصر تلاش کردند در آن دورانی که با اختناق شدیدی مواجه بوده و به شدت توسط نهادهای امنیتی و انتظامی کنترل می‌شدند، از ظرفیت شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای به منظور طرح عقاید، افکار و دیدگاه‌های - عمدتاً دینی - خود استفاده کنند. این شبکه‌ها در مصر از اوایل قرن ۲۱ میلادی با تأسیس شبکه‌هایی همچون ناس، رحمه، حافظ و الحکمه در فاصله میان سال‌های ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۰ آغاز شد. البته با توجه به نظارت شدید در حوزه رسانه‌ای و همچنین عقاید و اندیشه بسیاری از جریان‌های سلفی مبنی بر پرهیز از فعالیت‌های سیاسی، این شبکه‌ها از پرداختن به مباحث سیاسی اجتناب می‌کردند، گرچه با وقوع خیزش مردمی، جریان‌های سلفی تلاش کردند از شبکه‌های ماهواره‌ای برای حضور فعال در عرصه سیاسی مصر استفاده کنند (مرکز البحث فی الانثروبولوجیا الاجتماعیه و الثقافه، ۲۰۱۰).

۵-۱- استفاده جریان‌های سلفی مصر از سازوکار رسانه‌های مجازی در عرصه سیاسی :

جریان‌های سلفی مصر، اعم از جریان‌های فعال در سیاست و جریان‌های سلفی که بعد از وقوع خیزش مردمی ۲۵ ژانویه وارد فعالیت‌های سیاسی شدند، تلاش کردند، از ظرفیت موجود در فضای مجازی تا حد امکان بیشترین بهره را ببرند. مخصوصاً جریان‌های سلفی فعال در تظاهرات مردمی، همچون جماعت اخوان المسلمین و جنبش جوانان آزادی و عدالت، جبهه سلفیه و جنبش سلفیه برای اصلاح (حفص) از ظرفیت فضای

مجازی به منظور سازماندهی تجمعات اعتراضی بسیار بهره جستند (Alaam, 2012: 24). حتی مخالفت برخی از جریان‌های سلفی همچون دعوت سلفیه اسکندریه با تظاهرات ۲۵ ژانویه نیز، به معنای بیگانه بودن این جریان سلفی در زمینه استفاده از رسانه‌های مجازی در حوزه مسائل سیاسی نبود و به گفته یاسر برهامی عدم ورود دعوت سلفیه به فعالیت‌های سیاسی قبل از وقایع سال ۲۰۱۱ به معنای بی‌اعتنایی به مسائل سیاسی پیرامون خود نبوده و دعوت سلفیه در خصوص بسیاری از مسائل مهم سیاسی همچون اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ موضع‌گیری کرده و مواضع خود را در سایت‌های انا سلفی و صوت السلف اعلام داشته است. از طرفی دعوت سلفیه در جریان اعتراضات مردمی و برپایی تظاهرات سه‌بیانیه صادر کرد که این بیانیه‌ها را توسط سایت‌های متعلق به خود منتشر کرد (زغلول، ۲۰۱۲). البته بعد از خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ مصر، توجه جریان‌های سلفی بیش از پیش به سوی رسانه‌های مجازی معطوف گردید که در بین جریان‌های سلفی مصر، جمعیت اخوان المسلمین و دعوت سلفیه اسکندریه و بازوی سیاسی آن یعنی حزب نور، در خصوص استفاده از سازوکار رسانه‌های مجازی، فعال‌تر از سایرین بودند (موثقی گیلانی و عطارزاده، ۱۳۹۱: ۱۷۴ - ۱۷۳). نکته قابل توجه، فعالیت گسترده اعضای جوان جریان‌های سلفی در رسانه‌های مجازی بود، برای نمونه در این خصوص می‌توان به ائتلاف حمایت از تازه‌مسلمانان اشاره کرد که از شاخه سلفی‌های جوان است. این ائتلاف که بعد از خیزش مردمی ۲۵ ژانویه تشکیل شده بود؛ تأکید گسترده‌ای به استفاده از رسانه به‌ویژه رسانه‌های مجازی داشت (زغلول، ۱۳۹۳: ۱۵۲). سلفی‌های کوستا نیز یکی دیگر از جریان‌های سلفی جوان بودند که تأکید ویژه‌ای بر رسانه‌های مجازی و شبکه‌های اجتماعی داشتند. آن‌ها گروهی را در شبکه اجتماعی فیس‌بوک راه‌اندازی کردند و فیلمی را با عنوان «این و دنی؟ ساختند و آن را در اینترنت به نمایش گذاشتند». این فیلم اولین تلاش سلفی‌های کوستا برای معرفی خود به جامعه بود و مشکلات موجود بین جریان‌ها را مطرح می‌کرد. داستان این فیلم، ملاقات بین دو جوان یکی سلفی و دیگری لیبرال است. در این فیلم کمیک، تمام دغدغه‌ها و نگرانی‌های ذهنی هر یک از دو در قبال دیگری و تلاش برای خائن جلوه دادن طرف مقابل و سوءظن نسبت به وی

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۵۵

به‌طور کمدی مطرح می‌شود و درنهایت این دغدغه‌ها را ناشی از عدم درک کامل طرف مقابل می‌داند (زغلول، ۱۳۹۳: ۱۵۳)، اما در این بین شاید یکی از نمونه‌های بارز استفاده جریان‌های سلفی از رسانه‌های مجازی و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی در عرصه سیاسی را می‌توان در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ میلادی مشاهده کرد. با کشیده شدن انتخابات به دور دوم و حذف ابوالفتوح در همان دور اول از عرصه رقابت‌های ریاست جمهوری، حزب سلفی نور تصمیم گرفت از نامزد مورد حمایت جماعت اخوان المسلمین یعنی محمد مرسی، در برابر نامزد مورد حمایت جریان سکولار، پشتیبانی کند؛ از این رو یکی از سازوکارهایی که حزب نور، به همراه سایر جریان‌های سلفی، در جهت نیل به این هدف از آن بهره جستند، استفاده گسترده از رسانه‌های مجازی و شبکه‌های اجتماعی بود (موسسه مطالعاتی پژوهشی عماد، ۱۳۹۵: ۵۰).

همچنین بسیاری از احزاب سلفی به منظور اعلام مواضع و برنامه‌های حزب متبوع خود نیز اقدام به استفاده گسترده از رسانه‌های مجازی و شبکه اجتماعی می‌کردند؛ در این خصوص می‌توان به حزب فضیلت اشاره کرد؛ به گونه‌ای که بسیاری از برنامه‌ها و فعالیت‌های این حزب در زمینه انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری از طریق فیس‌بوک انجام می‌شد (فرغلی، ۲۰۱۴: ۱۳۵).

۵-۲- جریان‌های سلفی مصر و استفاده از سازوکار شبکه‌های ماهواره‌ای :

در سال ۲۰۱۱ میلادی و همزمان با آغاز تحولات موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی در بسیاری از کشورهای عربی از جمله مصر، تعداد شبکه ماهواره‌ای رشد قابل توجهی کرد. در این بین جریان‌های سلفی مصر نیز فعالیت خود را در شبکه‌های ماهواره افزایش دادند، البته برخی از جریان‌های سلفی قبل از ۲۵ ژانویه هم دارای شبکه‌های ماهواره‌ای متعددی بودند، ولی از پرداختن به مباحث و فعالیت‌های سیاسی در این شبکه‌ها اجتناب می‌کردند، لکن با وقوع خیزش مردمی در مصر، جریان‌های سلفی به منظور ایفای نقشی فعال و مؤثر در عرصه سیاسی این کشور، تلاش کردند از ظرفیت شبکه‌های ماهواره‌ای به شکل مؤثری سود جویند و البته علت این رویکرد جدید خود را هم ترویج افکار و عقاید خود در زمینه‌های دینی اعلام کردند، ولی در حقیقت آن‌ها قصد داشتند

با ترویج ایدئولوژی خود، در عرصه سیاسی مصر به صورت جدی ورود کنند؛ شایان ذکر است که قبل از سرنگونی رژیم مبارک و تحولات سیاسی بعد از آن، نقش برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای عربی غیر مصری شاخص بود. برخی از جریان‌های سلفی که در اعتراضات مردمی و سازمان‌دهی تجمعات فعال بودند با این شبکه‌ها ارتباطات گسترده‌ای برقرار کردند؛ در این مورد می‌توان به ارتباط جماعت اخوان المسلمین و شبکه الجزیره قطر اشاره کرد. برخی از جریان‌های سلفی دیگر نیز که در جریان اعتراضات مردمی فعال نبودند، با بروز تحولات ناشی از خیزش مردمی ۲۵ ژانویه، رویکرد تعامل و ارتباط گسترده با شبکه‌های ماهواره‌ای متنفذ عربی غیر مصری را در پیش گرفتند (الیحیایوی، ۲۰۱۶: ۴۰ - ۳۵) که در ادامه این موضوع تجزیه و تحلیل خواهد شد.

۵-۲-۱- ارتباط شبکه الجزیره قطر با برخی از جریان‌های سلفی و نقش آن در تحولات سیاسی مصر:

بی‌تردید یکی از رسانه‌های تأثیرگذار در جریان انقلاب مصر شبکه ماهواره‌ای الجزیره قطر بود. شبکه الجزیره به منظور پوشش وقایع انقلاب مصر با هر ابزار ممکن از جمله شبکه‌های اجتماعی تویتر و فیس‌بوک و همچنین اعزام خبرنگاران خود به شهرهای مختلف مصر اقدام به جمع‌آوری خبر و پوشش وقایع مصر می‌کرد (قنبرلو، ۱۳۹۰: ۱۵). شبکه الجزیره قطر با برخی از جریان‌های سلفی مصر همچون جماعت اخوان المسلمین ارتباطات گسترده‌ای برقرار کرده و به دلیل پوشش مستمر اعتراضات خیابانی در مصر به کنش‌گر اصلی غیرحضور در خیابان‌های مصر تبدیل شد (ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۲۶). نقش شبکه الجزیره قطر در حوادث بعد از انقلاب نیز شاخص و چشم‌گیر بود. برای نمونه در ماجرای کودتای سوم ژوئن و برکناری محمد مرسی از سمت ریاست جمهوری، شبکه الجزیره به بازتاب گسترده اخبار کودتا پرداخت و البته جهت‌گیری آن بیشتر مبتنی بر حمایت از جماعت اخوان المسلمین و محمد مرسی بود؛ به گونه‌ای که در ماجرای تجمع اعتراضی طرفداران محمد مرسی در میدان رابعه‌العدویه و درگیری آنان با نیروهای پلیس و نظامیان، شبکه الجزیره اقدام به پوشش گسترده اخبار حوادث میدان رابعه‌العدویه کرد (Hijjawi, 2011: 71). البته شبکه الجزیره قطر در حمایت از جماعت

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۵۷

اخوان المسلمین به این حد اکتفا نکرد و تلاش کرد با حمایت از اخوانی‌ها، شبکه‌ای ماهواره‌ای با نام رابعه را بعد از ماجرای کودتای سوم ژوئن و برکناری محمد مرسی از قدرت تاسیس کند (شیعه نیوز، ۱۳۹۲).

۵-۲-۲- تعامل و ارتباط شبکه العربیه با جریان‌های سلفی مصر:

در بحبوحه انقلاب ۲۵ ژانویه، شبکه العربیه فعالیت چندانی در رابطه با پوشش تجمعات اعتراضی نداشت، شاید علت اصلی این رویکرد، تمایل مقامات سعودی برای ادامه حیات رژیم مبارک بود؛ اما به نظر می‌رسد، بعد از پیروزی انقلاب، رویکرد این شبکه تغییر کرد. در واقع مقامات سعودی که شاهد سرنگونی رژیم مبارک بودند، تمایل نداشتند نفوذ خود را در مصر از دست بدهند، لذا در راستای حفظ و حتی گسترش دامنه نفوذ خود در این کشور، تصمیم گرفتند از شبکه العربیه استفاده کنند. از این رو شبکه العربیه نیز در جهت تأمین منافع حکام سعودی گام برداشت و در همین راستا یکی از راه‌های مؤثر به منظور نفوذ رسانه‌ای در مصر و تأمین منویات مقامات عربستان را، ارتباط با جریان‌های سلفی در مصر دید. در این مقطع، شبکه العربیه، اقدام به برقراری تعامل و ارتباطات گسترده با جریان‌های مختلف سلفی در مصر کرد؛ به ویژه جریان‌های سلفی که در قبال تحولات قبل از انقلاب، از جمله تظاهرات مردمی، مواضع خنثی اتخاذ کرده یا حتی مخالفت خود را با هرگونه تجمع اعتراضی و تظاهرات مردمی ابراز داشته و مردم مصر را به خویشتن‌داری و حفظ آرامش دعوت می‌کردند؛ از طرفی این دسته از جریان‌های سلفی نیز شبکه العربیه را ابزاری مناسب برای طرح مواضع و مبانی خود می‌دیدند، البته جریان‌های سلفی مصر در ابتدا تلاش کردند، همچون جماعت اخوان المسلمین تعاملات و ارتباطات گسترده‌ای با شبکه الجزیره قطر برقرار کنند، اما بنا به دلایلی همکاری جریان‌های سلفی با شبکه الجزیره قطر دیری نپایید و آن‌ها شبکه العربیه را برای بیان مواضع خود انتخاب کردند. برای نمونه بعد از وقوع انقلاب ۲۵ ژانویه، جریان دعوت سلفیه اسکندریه، اقدام به تأسیس حزب نور کرد؛ حزب نور به شدت تحت نفوذ عربستان بود و از این رو شبکه العربیه نیز تلاش می‌کرد در راستای منافع حکام سعودی، از این حزب حمایت کند. البته تعاملات گسترده شبکه العربیه با جریان‌های

سلفی مصر، بنا بر دلایلی نامعلوم بعد از مدتی روند نزولی پیدا کرد و همکاری آنان بعد از مدتی به صورت محسوسی کاهش یافت.

۶- جریان‌های سلفی مصر و سازوکار فعالیت‌های اجتماعی:

با آغاز گرایش مصر به دنیای غرب در دهه ۱۹۷۰ میلادی، دولت وقت این کشور به رهبری سادات، به منظور مبارزه با گروه‌های چپ و ناصریست‌ها شروع به حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا و اعطای آزادی عمل به آن‌ها کرد (هیکل، ۱۹۸۸: ۲۴۸)؛ از آن دوران به بعد جریان‌های سلفی با بهره‌مندی از سازوکار فعالیت‌های اجتماعی، در ابعاد مختلف، نفوذ خود را در جامعه مصر گسترش داده و تعمیق بخشیدند، به گونه‌ای که بخش بزرگی از جامعه مصر تحت تأثیر این جریان‌ها قرار گرفت. از سوی دیگر، سیاست‌های دولت به کاهش خدمات اجتماعی به طبقات فرودست جامعه مصر منجر شد، لذا جریان‌های سلفی از این خلأ به منظور گسترش دامنه نفوذ خود در جامعه مصر استفاده کردند و اقدام به ارائه مجموعه‌ای از خدمات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قضایی و فرهنگی به مردم مصر کردند که این امر موجب شده است آنان در بین اقشار کم‌درآمد و حاشیه نشین نفوذ قابل توجهی را به دست آورند. از مهم‌ترین مصادیق خدمات اجتماعی جریان‌های سلفی، که به گسترش دامنه نفوذ آنان در جامعه مصر منجر شده، می‌توان به مواردی چون انجام امور عام‌المنفعه همچون ارائه خدمات بهداشتی و کمک به ایتام و زنان بی‌سرپرست، انجام امور تبلیغی و آموزشی با استفاده از تأسیس مساجد و مدارس حفظ قرآن و مدارس آموزش علوم دینی به منظور تربیت روحانیان و مبلغان سلفی (الموقع الرسمي لجماعة انصار السنه، ۲۰۱۴)، تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه با ماهیت دینی به منظور تربیت و آموزش مذهبی و علمی کودکان (المصريون، ۲۰۱۴) و همچنین داوری و قضاوت بین مردم و حل اختلافات آنان اشاره کرد (المصری، ۲۰۱۰).

۶-۱- بهره‌مندی جریان‌های سلفی از سازوکار فعالیت‌های اجتماعی در راستای دستیابی به اهداف سیاسی:

جریان‌های سلفی مصر، سازوکار فعالیت‌های اجتماعی را ابزاری مناسب در راستای

ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی می‌پنداشتند؛ البته آنان در دوران قبل از وقوع خیزش مردمی ۲۵ ژانویه نیز، از جایگاه اجتماعی خود استفاده می‌کردند که نوع بهره‌برداری از این امتیاز ویژه در بین جریان‌های سلفی متفاوت بود، برای نمونه جماعت اخوان المسلمین از نفوذ اجتماعی خود در راستای گسترش دامنه فعالیت‌های سیاسی خود و جلب حمایت و پشتیبانی و همچنین کسب آراء اقشار مختلف مردم مصر بهره می‌برد، اما بسیاری دیگر از جریان‌های سلفی مصر تا قبل از حوادث ۲۵ ژانویه تا حدود زیادی از فعالیت‌های سیاسی اجتناب می‌کردند و از نفوذ اجتماعی خود عمدتاً در راستای گسترش ایدئولوژی سلفیت استفاده می‌کردند (موسسه مطالعاتی پژوهشی عماد: ۱۳۹۵). لکن با سقوط رژیم مبارک، جریان‌های سلفی نفوذ و پایگاه اجتماعی خود در جامعه مصر را سازوکاری مناسب در جهت نیل به اهداف سیاسی خود پنداشتند (شافعی، ۲۰۱۸)، برای نمونه در جریان همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی که در مارس سال ۲۰۱۱ برگزار شد، جریان‌های سلفی در راستای دستیابی به اهداف خود اقدام به استفاده گسترده‌ای از پایگاه اجتماعی خود کردند که تلاش آن‌ها هم مثمر ثمر بود و آن‌ها توانستند به اهداف خود در این همه‌پرسی دست یابند؛ همچنین آنان در جریان انتخابات پارلمانی و انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ نیز از نفوذ اجتماعی خود بهره‌برداری گسترده‌ای به عمل آوردند. البته همان‌گونه که، پیشتر ذکر شد این به معنای عدم اختلاف بین جریان‌های مختلف سلفی نبود، جریان‌های سلفی در عرصه فعالیت‌های سیاسی دچار اختلافات شدیدی شدند، که نمونه بارز این اختلافات را می‌توان در ماجرای کودتای سوم ژوئن سال ۲۰۱۳ و ماجرای عزل مرسی از قدرت مشاهده کرد. در واقع با گسترش دامنه اعتراضات علیه دولت مرسی در سال ۲۰۱۳ و حمایت ارتش از این اعتراضات، بین جریان‌های مختلف سلفی شکاف ایجاد شد، برخی از جریان‌های سلفی خواهان عزل مرسی و برخی دیگر خواهان حمایت از وی بودند. در نهایت بین برخی از جریان‌های سلفی مانند اخوان المسلمین و جریان‌های سلفی هم‌پیمان با آن و ارتش و همچنین برخی دیگر از جریان‌های سلفی، که عمدتاً قبل از انقلاب خود را از فضای سیاسی دور نگه داشته بودند تنش و درگیری ایجاد شد و در نتیجه جماعت اخوان المسلمین و جریان‌های سلفی متحد با آن تا حدود زیادی

جایگاه اجتماعی خود در مصر را از دست دادند؛ اما بخش اعظم جریان‌های سلفی که با دلایلی چون لزوم پیروی از امام متغلب، ارتش را در کودتا علیه مرسی همراهی کرده بودند توانستند با باقی ماندن در حاشیه نظام سیاسی، سهم ناچیزی در عرصه سیاسی مصر برای خود حفظ کرده و از این رو جایگاه و نفوذ اجتماعی خود را حفظ و در مواردی آن را گسترش نیز دهند (یونگ، ۲۰۱۶).

۷- نتیجه‌گیری :

جریان‌های سلفی در مصر که تا پیش از وقوع خیزش مردمی ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، عمدتاً از فعالیت‌های سیاسی کناره می‌گرفتند و مشارکت در عرصه سیاسی را بر خلاف اصول و عقاید خود می‌دانستند، با سرنگونی نظام حسنی مبارک در اثر خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ و به تبع آن بروز تحولات گسترده در جامعه مصر، در مواضع خود تجدید نظر کردند و به یکباره عزم خود را جزم کردند که حضوری پررنگ و موثر در عرصه سیاسی داشته باشند، چرا که به خوبی دریافته بودند که اصرار بر مواضع، آراء و اندیشه‌های گذشته مساوی خواهد بود با انزوای روزافزون آنان در جامعه مصر؛ از این رو با هدف عقب‌نمادن از تحولات سریع و برق‌آسای جامعه مصر بعد از تحولات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، تصمیم گرفتند از یک بازیگر منفعل در عرصه سیاسی این کشور به بازیگری پویا و فعال مبدل گردند، لذا در راستای تحقق اهدافشان، بهره‌مندی از سه سازوکار عمده سیاست حزبی، ابزارهای رسانه‌ای و استفاده از سازوکار اجتماعی را مفید و کارآمد یافتند. نکته قابل توجه و قابل تأمل در این موضوع، تغییر مکرر و مداوم مواضع اغلب جریان‌های سلفی در مصر در دوران قبل از تحولات ۲۰۱۱ در این کشور و در ایام پس از آن است. از این رو مشخص می‌شود که برخلاف ادعای اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های سلفی در مصر که همواره مدعی بودند که هرگز تغییری در مواضع، اصول و عقاید آنان ایجاد نخواهد شد، لکن در عمل ثابت گردید که مواضع سلفی‌های مصر به مثابه یک منحنی سینوسی می‌تواند بسیار پر افت و خیز و پر نوسان باشد، نوساناتی که پیش از پیش در جریان تحولات سال ۲۰۱۱ نمایان شد و مشخص کرد که تغییر شرایط اجتماعی و بروز تحولات سیاسی در جامعه مصر می‌تواند عقاید و مواضع جریان‌های سلفی در این کشور را با تغییرات عمیق و عمده مواجه کند به گونه‌ای که با وجود اعلام آنان مبنی بر کناره‌گیری از

سازوکار تأثیر جریان‌های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۶۱

عرصه سیاسی در دوران قبل از وقایع سال ۲۰۱۱، آنان موضع خود را تغییر داده و تلاش کردند در سپهر سیاسی مصر نقشی فعال ایفا کنند.

منابع:

کتاب‌های فارسی:

- حسینی، سید علی‌رضا (۱۳۹۰). *بهار عربی در پرتو بیداری اسلامی*، قم: مرکز نشر سنابل.
- خسروشاهی، هادی (۱۳۹۲). *انقلاب در مصر*، تهران: الهمدی.
- دارزلی، جیمز و فدر، جان (۱۳۸۶). *جهان شبکه‌ای*، ترجمه: نسرین امین دهقان و مهدی محامی، تهران: چاپار.
- زغلول، احمد (۱۳۹۳). *پیامدهای انقلاب: تشکل‌های جدید سلفیه*، در: به اهتمام موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ترجمه صغری روستایی، سلفی‌گری در مصر، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- زهران، مصطفی (۱۳۹۳). *تحول عرصه سلفی‌گری پس از انقلاب مصر*، در: به اهتمام موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ترجمه صغری روستایی، سلفی‌گری در مصر، تهران: موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- علی بخشی، عبدالله (۱۳۹۴). *جریان‌شناسی گروه‌های سلفی، جهادی و تکفیری*، تهران: الهمدی.
- موسسه مطالعاتی پژوهشی عماد (۱۳۹۵). *نقش نهادها و جریان‌های ایمان‌محور در فضای سیاسی مصر*، تهران: موسسه مطالعاتی، پژوهشی عماد.

مقالات فارسی:

- ابراهیمی، نبی‌الله (تابستان ۱۳۹۰). «تأثیر شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره ۲، ۱۲۴-۱۱۱.
- اخلاقی‌نیا، مهدی (۱۳۸۹)، «مقایسه اندیشه‌های سلفی‌اخوانی و سلفی‌جهادی - تکفیری»، فصلنامه مطالعات راهبردی اسلام، شماره ۴۴، ۳۴-۷.
- بدیعی، مرجان و میراحمدی، فاطمه سادات (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) در تحولات سال ۲۰۱۱ منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (مطالعه موردی مصر)»، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره ۱۹، ۱۴۳-۱۷۵.
- چلونگر، محمدعلی و دیگران (۱۳۹۴)، «بررسی عوامل موثر بر گرایش به گروه‌های جهادی در مصر از ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۹»، فصلنامه مطالعات تاریخی جهان اسلام، سال سوم، شماره پنجم، ۱۳۲-۱۰۹.

۱۶۲ / مجموعه مقالات نخستین کنفرانس دوسالانه بین‌المللی

ذوالفقاری، محمد (۱۳۹۲). «درآمدی بر جنبش سلفی در مصر، پیش و پس از انقلاب ۳۵ ژانویه ۲۰۱۱ م»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۲، ۲۴۶-۲۱۱.

ستوده، علی اصغر و خزائی، جعفر (۱۳۹۳). «آسیب شناسی رشد جریان‌های تکفیری در خاورمیانه»، فصلنامه جبل‌المتین، سال سوم، شماره نهم، ۲۴-۵.

شمسینی غیاثوند، حسن (تابستان ۱۳۹۱)، «جایگاه رسانه‌های نوین در تحولات نوین جهان عرب»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۹، ۲۲۹-۲۰۵.

صالحی، حمید (بهار ۱۳۹۱). «بیداری اسلامی و تکوین نظم نوین منطقه‌ای در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۵۵، ۱۰۲-۷۹.

قنبرلو، عبدالله (اردیبهشت ۱۳۹۰)، «گزارش نقش و رویکرد شبکه خبری الجزیره در تحولات اخیر جهان عرب»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۲-۱.

موتقی گیلانی، احمد و عطارزاده، بهزاد (تابستان ۱۳۹۱)، «نقش و تاثیر فضای مجازی بر جنبش‌های اجتماعی؛ مطالعه موردی مصر»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۳، ۱۹۱-۱۴۷.

سایت‌های فارسی :

حمیدی، صدیقه (پاییز ۱۳۹۰)، نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب مصر، (تاریخ مراجعه به سایت <http://www.hozehkh.com>، برگرفته از سایت ۱۳۹۶/۸/۲۵).

شیعه نیوز (۱۳۹۲/۸/۲۱)، شبکه ماهواره‌ای جدید قطر با نماد اخوان المسلمین، (تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۶/۲/۱۵، برگرفته از سایت <http://www.shia-news.com>).

کتاب‌های عربی :

الیحیاوی، یحیی (۲۰۱۶)، الخطاب الدینی فی الفضائیات العربیه مقاربه من منظور المتوسطه، الناشر: مومنون بلا حدود.

ابورمان، محمد (۲۰۱۳)، السلفیون والربیع العربی، الناشر: مرکز الدراسات الوحده العربیه.

عشوش، احمد فواد (۲۰۱۲)، الحججه والبرهان علی حرمه دخول البرلمان، الناشر: الفاروق للنتاج و الاعلامی.

سالم، احمد (۲۰۱۳)، اختلاف الاسلامیین الخلاف اسلامی - اسلامی (مصر نموذجاً)، الناشر: مرکز نماء للبوحت و الدراسات.

فرغلی، ماهر (۲۰۱۴)، سرادیب السلفیین، الناشر: کنوز.

هیكل، محمد حسنین (۱۹۸۸)، خریف الغضب: قصة بدایة و نهایة انور السادات، الناشر: مركز الأهرام للترجمه و النشر.

سازوکار تأثیر جریان های سلفی بر تحولات سیاسی مصر حدفاصل خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ / ۱۶۳

مقالات عربی :

فايد، عمار احمد (۲۰۱۲)، «السلفيون في مصر: من شرعيه الفتوى الى شرعيه الانتخاب»، مركز الجزيرة للدراسات.

سایت های عربی :

السابق، عبدالمنعم، السياسة منزلق الاسلاميين الى العنف، صوت السلف، ۲۰ فبراير/شباط ۲۰۰۷
<http://www.salafvoice.com>

السياسة ماناتي منها و ما نذر، موقع صوت السلف، ۸ مارس / آذار ۲۰۰۸ <http://www.salafvoice.com>
المصري، سعيد، الشرع يحكم في البادية: دراسته لعلميه اسلم القضاء البدرى بين قبائل اولاد على، مركز المعلومات و دعم اتخاذ القرار – مجلس الوزراء المصري، ۲۰۱۰، <http://www.academia.edu>
المصريون، نشر قائمه بأسماء مدارس الاخوان المتحفظ عليها، ۱ يناير ۲۰۱۴، <http://www.almesryoon.com>

الموقع الرسمي لجماعه انصارالسنه المحمديه، محالات نشاط و عمل انصار السنه، ۲۰۱۴، <http://www.ansaralsonna.com>

زغلول، احمد : ، حزب نور بين السلفيين و الحزبيه، ۲۰۱۲ <http://www.islamyun.net>
شافعي، بدر حسن، درس الاخوان من الثورة الى الانقلاب، المعهد المصري للدراسات، ۱۷ ابريل ۲۰۱۸، <http://www.eipss-eg.org>

مركز البحث في الانثروبولوجيا الاجتماعيه و الثقافه (CRASC)، أسلفة الإعلام: التوجهات الحالية للإعلام
ذی المرجعية السلفية، ۲۰۱۰، <http://www.ouvrages.crasc.dz>
يونغ، مايكل، السلفية المرنة: مقابلة مع ستيفان لاکروا، مركز كارنيغي للشرق الأوسط، ۲۵ نوفمبر ۲۰۱۶، <http://www.carnegie-mec.org>

منايع انگليسي :

پايان نامه انگليسي :

Allam, Mai (2012), The Role of and Impact of Social Media Networks on Arab Spring : an Case Study on Egyptian Revolution, A Thesis Submitted to School of Global Affairs and Public Policy the American University in Cairo.

مقالات انگليسي :

Eltantawy, Nahed and Wiest, Julie B. (2011), "Social Media in the Egyptian Revolution"

سایت‌های انگلیسی:

Hijawi, Aref (2011), The Role of Aljazeera (Arabic), in the Revolts of 2011, from <http://www.Ps.boell.org> (accessed 2017/9/10).

Lotan, Gilad (2011), The Revolutions Were Tweeted : Information Flows During the 2011 Tunisian and Egyptian Revolutions, from <http://www.Danah.org>, (accessed on 2017/9/10).

Salam, Fadi ang Racha Mourtada (2011), Civil Movement : The Impact of Facebook and Twitter. from www.Research Gate.net, (accessed on 2018/11/5)

تأثیر نظم خاورمیانه پساناآرام بر نقش آفرینی ایران در منطقه

* شهلا نجفی^۱

بهنام سرخیل^۲

چکیده

نظم خاورمیانه به دنبال ناآرامی‌های عربی وارد مرحله نوینی شده است. در شکل‌گیری این نظم بازیگران فراملی و فراملی براساس جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی، نقش خود را ایفا کرده‌اند؛ به طوری که در سطح کلان قدرت‌های بیرونی با حضور در منطقه و حمایت از دولت‌های طرفدار خود مانع ایجاد نظم منطقه‌ای خودجوش شده‌اند. در سطح خرد نیز بازیگران عمده فراملی با رقابت‌های منطقه‌ای خود زمینه حضور قدرت‌های بیرونی را فراهم کرده‌اند. به عبارتی دولت‌های منطقه در این نظم هم اثرگذار بوده‌اند و هم از محیط بیرونی اثر پذیرفته‌اند. پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که نظم خاورمیانه پساناآرام چه تأثیری بر نقش آفرینی ایران در منطقه داشته است؟ فرضیه پژوهش این است که نظم خاورمیانه پساناآرام، موجب افزایش کنشگری ایران در منطقه شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از قدرت‌های عمده منطقه به صورت فعال در جستجوی نظم مطلوب خود در پرتو نزدیکی به قدرت‌های شرق (چین و روسیه) برای مقابله با جریان‌های آمریکامحور منطقه، نقش آفرینی کرده است. هدف پژوهش، بررسی نظامی است که در پی ناآرامی‌های عربی شکل گرفته است تا از این طریق مشخص شود این نظم چه تأثیری بر نقش آفرینی ایران داشته است و در این صفحه شطرنج، این کشور چه نقشی در نظم منطقه داشته است. برای پاسخگویی به سؤال اصلی براساس نظریه

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه

بین‌المللی امام خمینی (ره)، shahla.najafi10@gmail.com (نویسنده مسئول)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)،

sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

سیستم‌ها، دو بستر خرد و کلان مؤثر در شکل‌گیری نظم پساناآرام بررسی خواهد شد تا در پرتو این دو سطح، نقش‌آفرینی ایران تحلیل شود.
واژگان کلیدی: نظم خاورمیانه پساناآرام؛ محیط پیرامونی ایران؛ نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

نظم خاورمیانه تابعی از سیاست خارجی بازیگران فراملی / فراملی و تحولات محیط بین‌الملل بوده است. تا قبل از ناآرامی‌های عربی، نظم مذکور ذیل دو گروه رقیب دسته‌بندی می‌شد. گروه اول با محوریت عربستان سعودی که خواهان نظم آمریکامحور در منطقه بودند و در راس گروه دوم، ایران که رهبری جریان مقاومت و مخالفت با گروه اول را داشته است.

با شروع ناآرامی‌ها، نظم خاورمیانه وارد فصل نوینی شد. این تحولات از یک سوراقت‌های منطقه‌ای را وارد مرحله جدیدی کرد؛ به طوری که، تشکیل اتحاد مقدس عربی به رهبری عربستان، شکاف در جهان عرب به علت سیاست‌های مستقل قطر، تشدید رقابت و تقابل نیابتی در مناطقی مثل سوریه و یمن بین ایران و عربستان برای تبدیل شدن به قدرت فائده منطقه‌ای، تغییر هویت فراملی در پوشش فرقه‌گرایی و ظهور جریان‌هایی نظیر دولت اسلامی، جبهه‌النصره، احرارالشام و ... نزدیکی مواضع اعراب و اسرائیل با هدف مهار و تقابل با ایران انقلابی و محدود کردن دامنه نفوذ و اقدامات منطقه‌ای این کشور بخشی از تغییرات مناسبات منطقه بوده است (زیبائی، ۱۳۹۸: ۱۰۸).

با شروع تحولات کشورهای عربی، برخی از صاحب‌نظران معتقد بودند پس از این ناآرامی‌ها، بی‌نظمی‌های سابق دیگر از منطقه رخت می‌بندند، اما این تحولات فضای جدیدی را برای پویای‌های منطقه گشود. کشورهای منطقه در این نظم هم اثرگذار بوده‌اند و هم از محیط بیرونی خود اثرپذیرفته‌اند. در این میان ایران به عنوان یکی از قدرت‌های منطقه با بازیگری و نقش‌آفرینی در تحولات بر شکل‌گیری نظم منطقه اثرگذار بوده است. از سوی دیگر با حضور قدرت‌های فراملی در نظم منطقه‌ای، کنشگری ایران نیز تابعی از این عامل بین‌المللی شده است. بنابراین، در پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این

تأثیر نظم خاورمیانه پساناآرام بر نقش آفرینی ایران در منطقه / ۱۶۷

سوال هستیم که نظم خاورمیانه پساناآرام چه تأثیری بر نقش آفرینی ایران در منطقه داشته است؟ با توجه به تأثیر محیط منطقه ای و بین الملل بر معادلات خاورمیانه، در ادامه ابتدا به بررسی تئوری سیستم ها به عنوان چارچوب نظری کل گرا اشاره خواهد شد که به هر دو جنبه منطقه / بین الملل توجه کرده است، و سپس به صورت موجز و مرتبط به بحث، نقش عامل منطقه ای و بین المللی در شکل گیری نظم خاورمیانه، تحلیل خواهد شد تا از این رهگذر تأثیر این نظم بر نقش آفرینی ایران در خاورمیانه مشخص شود.

چارچوب نظری: سیستم ها

آر.دی مک کین لی و ریچارد لیتل، نظم را ترکیبی از الگو و رسیدن به هدف تعریف می کنند. اگر نظم، «الگو» محسوب شود، بی نظمی انحراف از الگو است. آن ها معتقدند درک مفهوم نظم فقط به شکل الگو کافی نیست به خصوص وقتی نظام هایی مدنظر باشد که افراد بشر در آن ها دخالت دارند. دلیلش این است که رفتار بشر ناشی از هدف و منظوری ویژه است. رفتار و مواضع بشر هدف دارد و ضروری است که این هدفمندی را با درک مفهوم نظم ادغام کنیم (Mckinlay and Little, 1986:15).

یکی از مسایل عمده علوم سیاسی، رسیدن به واحد ثابت تجزیه و تحلیل رفتار سیاسی است. نظریه سیستم ها با بررسی سیستماتیک واقعیت های سیاسی و محیط پیرامونی آن، محقق را در تجزیه و تحلیل یاری می رساند. از مهم ترین ویژگی های برجسته این تئوری، مطابقت آن با نظام بین الملل، منطقه و ملی (داخل کشور) است یعنی هر کدام از این نظام ها را می توان به عنوان سیستم در نظر گرفت.

نظریه سیستم ها، نظریه ای جامع و کل نگر است. از نظر برتالنفی - مؤسس این تئوری - سیستم عبارت است از تعدادی عنصر که با یکدیگر ارتباط هایی دارند. با تکیه بر این تعریف، سیستم موجودیتی است متشکل از عناصری مرتبط و متعامل که این ارتباط و تعامل، نوعی کلیت و تمامیت به آن می بخشد (مهدی، ۱۳۶۲: ۴۳). سیستم سیاسی شامل ساختار (نحوه ارتباط و پیوستگی کارکردها) و فرایند سیاسی است. بدین ترتیب تجزیه و تحلیل فرایندها و ماهیت و شرایطی که در آن پاسخ های سیستم به منظور جذب و هضم کارکردها بروز می نماید، مسئله اساسی تئوری سیاسی است که در این

راستا باید به نکته زیر توجه کرد:

سیستم سیاسی در خلا واقع نیست، بلکه به وسیله محیط‌های فیزیکی، بیولوژیکی، اجتماعی و روان‌شناختی احاطه شده است. بدون در نظر گرفتن محیط‌های مزبور نمی‌توان رفتار یک سیستم سیاسی، به منظور باقی ماندن در شرایط ثبات و تغییر را درک کرد (خوشوقت، ۱۳۷۵: ۳۲-۳۱). از دیدگاه برتلافی نیز سیستم‌ها ویژگی‌هایی دارند که عبارتند از: ۱. اجزای یک سیستم در یک کنش متقابل یا در تعامل با یکدیگر قرار دارند. ۲. سیستم‌ها با محیط پیرامونی خود رابطه داده و ستانده دارند. یعنی از محیط تأثیر می‌پذیرند و بر محیط تأثیر می‌گذارند (مهدی، ۱۳۶۲: ۴۳).

اگر نظام بین‌الملل را مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی (دولت‌ها) در نظر بگیریم که در تعامل با یکدیگر به سر می‌برند، کنش/کنش‌های این بازیگران بر تصمیمات سیاسی یکدیگر موثر بوده و کنش و واکنش‌ها نظم سیاسی نظام‌های منطقه‌ای و بین‌الملل را شکل می‌دهد. در پرتو نظریه سیستم‌ها امکان تحلیل رفتار دولت‌ها در محیط‌های آن‌ها فراهم می‌شود؛ در واقع مواضع دولت‌ها در تعامل با محیط بیرونی آن‌ها و رفتار سایر دولت‌ها تحلیل می‌شود. نظریه سیستم‌ها، نظام‌ها را به صورت کل در نظر می‌گیرد که برای درک و شناخت این کل، شناخت اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن و نیز روابط واکنش‌های میان آن اجزا و عناصر ضروری است.

در پرتو چارچوب بحث حاضر، برای بررسی تأثیر نظم خاورمیانه پساناآرام بر رفتارسیاسی ایران در منطقه ضروری است؛ عوامل موثر در شکل‌گیری خاورمیانه ناآرام بررسی شود. لازم به ذکر است که بررسی همه عوامل (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) نیازمند پژوهش عمیق‌تری است. تاجایی که به بحث حاضر ارتباط دارد در ادامه به صورت موجز، به نقش محیط و بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی توجه خواهد شد که نقش برجسته‌تری در تشکیل خاورمیانه ناآرام داشته‌اند.

محیط منطقه‌ای

کشورهای عربستان و ایران تا ۱۹۷۹ در چارچوب «سیاست دو ستون» در منطقه نقش آفرینی کرده‌اند، اما با انقلاب اسلامی، ایران از این دسته‌بندی خارج شد و می‌کوشد تا نظم مطلوب منطقه‌ای خود را در قالب رقابت با بلوک آمریکایی و اخیراً، اتحاد با جریان‌های رقیب این کشور نظیر چین و روسیه، شکل دهد. به عبارتی، ایران و عربستان به‌عنوان دو قدرت عمده منطقه‌ای که منافع ایدئولوژیکی-ژئوپلیتیکی متفاوتی دارند، از منظر تصمیم‌گیران سیاست خارجی شان به‌عنوان رقیب در نظر گرفته می‌شوند. به طوری که، هرکدام برای تامین امنیت منطقه‌ای و ملی خود پای قدرت‌های فراملی را به منطقه می‌گشایند. عربستان سعودی با حمایت از دولت‌های محافظه‌کار حلقه خود به‌عنوان بازوی اجرایی ایالات متحده عمل می‌کند. برخی تحلیلگران، سیاست‌های عربستان پس از قیام‌های عربی ۲۰۱۱ را «ضد انقلابی» برمی‌شمارند؛ با این حال، حمایت سعودی‌ها از انقلاب در سوریه و لیبی نشان‌دهنده این است که عربستان از بازیگران سیاسی و مذهبی متفاوت در زمان‌های متفاوت حمایت کرده یا آن‌ها را سرکوب کرده است. به عبارتی آن‌ها را بر این اساس ارزیابی کرده که چه چالش‌ها یا فرصت‌هایی برای دولت سعودی ایجاد می‌کنند. در این ارزیابی عوامل تعیین‌کننده عبارتند از: مجاورت جغرافیایی، ماهیت نظام سیاسی دولت و نوع روابط یک رژیم با عربستان یا ایران (همیانی، ۱۳۹۴: ۶۵).

مهار نفوذ ایران نیز، موضوع مهم سیاست خارجی عربستان است. در ذهنیت تصمیم‌گیران سیاسی ریاض، پس از اشغال عراق، نفوذ ایران در منطقه و مسایل آن افزایش یافته است. صعود شیعیان به رأس هرم قدرت در عراق، تداوم ایستادگی متحدان ایران در لبنان، فلسطین و سوریه همگی به گسترش حوزه نفوذ و نقش آفرینی ایران در منطقه منجر شده که در چنین شرایطی قدرت‌گیری گروه‌های متحد ایران نظیر حوثی‌ها در یمن موجب چرخش موازنه قدرت به نفع ایران خواهد شد و در این صورت، عربستان خود را در محاصره شیعیان خواهد دید (یزدانی و حسن‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۸۴).

سیاست خارجی منطقه‌ای ایران نیز براساس «مرحله دوم انقلاب» که در بیانیهٔ بهمن ۱۳۹۷ تدوین شد، به گسترش حضور ایران در منطقه اشاره کرده است. در این بیانیه

توصیه شده که ایران باید به دنبال افزایش دامنه نفوذ خود در کشورهای مسلمان و غیرمسلمان مخالف سیاست‌های غرب مانند سوریه و کوبا برای مقابله با سیاست‌های کشورهای غربی باشد. پیگیری این سیاست در کنار خروج عجلانه آمریکا از افغانستان و توجه فزاینده این کشور به شرق آسیا، به ایران اطمینان بیشتری نست به دست یابی به اهداف خود داده است. عراق، یمن، لبنان، افغانستان، فلسطین و سوریه در اهداف منطقه‌ای سیاست خارجی ایران در خاورمیانه قرار دارند. از منظر مقامات تهران، حضور در این کشورها به عنوان برگ برنده ایران در برابر آمریکا محسوب می‌شود (salami, 2022). ایران همچنین با همسویی و همکاری با قدرت‌های شرقی، به حضور فعال آن‌ها در منطقه منجر می‌شود که در این پژوهش به موضوع مذکور اشاره خواهد شد.

با وجود این، بررسی نظم خاورمیانه پس‌انآرام بدون در نظر گرفتن محیط بین‌الملل و بازیگران بزرگ آن، نمی‌تواند به تحلیل درستی منجر شود. با شروع خیزش‌ها و تحولات منطقه، قدرت‌های فراملی نیز در جهت کلان سیاست خارجی خود شروع به نقش‌آفرینی و حضور در نظم جدید خاورمیانه داشتند. در ادامه به صورت مختصر به نقش محیط بین‌المللی و بازیگران عمده اثرگذار این عرصه اشاراتی خواهیم داشت.

بازیگران بین‌المللی

ساختار نظم منطقه خاورمیانه همواره تابعی از نظم بین‌المللی بوده است. در دوره جنگ سرد و نظام دوقطبی، نظم نظام خاورمیانه نیز تابعی از فضای رقابتی آمریکا و شوروی شکل گرفت. با فروپاشی شوروی و فضای پساجنگ سرد، حضور ایالات متحده به عنوان تک ابرقدرت نظام بین‌الملل، رقابت‌های قدیمی منطقه را احیا کرد؛ در این ارتباط، عراق نیز خود را ابرقدرت سیاسی منطقه دانست و با حمله به کویت سعی در نظم‌بخشی تک قطبی در منطقه را داشت.

با پایان جنگ سرد تقابل ایدئولوژیکی بین شوروی و ایالات متحده به پایان رسید، اما تقابل ژئوپلیتیکی روسیه و آمریکا همچنان ادامه دارد. به طور مثال واکنش این کشور به مسئله اوکراین و الحاق کریمه نشان‌دهنده نگرانی روسیه از محدودسازی دامنه ژئوپلیتیکی خود است (زیبائی، ۱۳۹۸: ۱۲۲). در بررسی تأثیر بازیگران فراملی در

ناآرامی‌های عربی، ایالات متحده به عنوان قدرت بزرگ؛ نقش برجسته‌تری را ایفا کرده است. این کشور از یک سو به طرفداری از خواسته‌های دموکراتیک مردمی پرداخته، اما از سوی دیگر در مواجهه با منافع استراتژیک خود گزینه دوم را عملی کرده است؛ به طوری که به دنبال ثبات دولت‌های طرفدار بلوک آمریکایی بود؛ چراکه برخی از این دولت‌ها به عنوان نیروهای نیابتی ایالات متحده در منطقه نقش عمده‌ای در اجرایی کردن سیاست خارجی این کشور در منطقه داشتند.

با تمرکز در نحوه مواضع ایالات متحده در ناآرامی‌های ۲۰۱۱ خاورمیانه، این کشور سیاست‌های چندگانه و گاه متناقضی را در قبال تحولات کشورهای عربی اتخاذ کرده است. این مواضع طیف متنوعی از اقدامات، از تلاش برای مدیریت و مهار تحولات در تونس و مصر گرفته تا مماشات در قبال سرکوب مخالفان حکومتی در بحرین و یمن و در نهایت حمایت جدی از تغییر رژیم و براندازی در لیبی و سوریه را شامل شده است.

در پی ناآرامی‌های تونس و مصر، ایالات متحده اعلام کرد فرایند تحولات شمال آفریقا مربوط به کشورهایی است که اساساً سکولار، تک‌حزبی و اقتدارگرا هستند و از این طریق درصد بود کشورهای حوزه خلیج فارس را از فرایند تحولات شمال آفریقا دور نگه دارد. موضع اولیه ایالات متحده در قبال ناآرامی‌های تونس و مصر، چشم‌پوشی از حذف شخصیت‌ها به امید تداوم ساختار بود. واشنگتن میان دو گزینه حسنی مبارک و ساختار نظام سیاسی مصر در نهایت گزینه دوم را انتخاب کرد (کریمی و ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۱۲۱-۱۲۰). در مورد لیبی با ابزار ناتو و حمله به این کشور، رژیم معمر قذافی را سرنگون کرد. در بحرین درحالی‌که، مردم خواستار برکناری آل خلیفه بودند، آمریکا از متحد خود حمایت کرد و در برابر سرکوب‌های مردمی سکوت کرد. در سوریه نیز به صورت فعال با حمایت از نیروهای مخالف اسد به جنگ نیابتی منطقه دامن زد. در یمن نیز، با جانشینی منصورهادی معاون متحد آمریکا، علی عبدالله صالح، در حمایت از منصورهادی نقش‌آفرینی کرد، درحالی‌که مردم خواستار تغییر اساسی بودند، صرفاً براساس طرح شورای همکاری خلیج فارس، انتقال قدرت با همکاری شورای امنیت انجام شد و به هرج و مرج بیشتر و قدرت گرفتن گروه‌های غیردولتی (حوثی‌ها، جنبش جنوب حراک و القاعده) منجر شد. با وجود این، سیاست کلی آمریکا کاهش وضعیت

حضور مستقیم در منطقه و واگذاری مسئولیت به متحدان خود از جمله عربستان سعودی و سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس است. دولت اواما آغازگر این سیاست بود ولی دولت ترامپ، کم کردن حضور مستقیم را با ایجاد فضا برای فروش حجم عظیم تسلیحات به کشورهای متحد و دامن زدن به تشنجات برای غرق شدن خاورمیانه در آتش جنگ درون منطقه‌ای کشورهای رقیب، تکمیل کرد.

چین نیز به عنوان قدرتی بزرگ در حوزه خاورمیانه، سیاست «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» و «تاکید بر منافع اقتصادی خود» دارد. و سعی می‌کند در خاورمیانه سیاست دوستی با همه و دشمنی نکردن با دولت‌ها را اختیار کند؛ لذا فقط منافع اقتصادی، عامل ترجیح چین به‌طور مثال در روابط با عربستان و ایران است (Wormuth, 2019: 5). پکن معتقد است که ثبات و صلح در خاورمیانه همراه با فرایند توسعه محقق می‌شود. رقم مبادلات تجاری چین با کشورهای منطقه خاورمیانه از ۱۸ میلیارد به ۳۱۲ میلیارد از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ افزایش داشته است و در ۲۰۱۰ چین جایگزین آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری منطقه شده است. بنابراین، امنیت منطقه برای چین فوق‌العاده حیاتی است؛ چون افزایش قیمت نفت بر صنایع چین تأثیرگذار است و تخلیه هزاران نفر اتباع چینی در لحظات شرایط بحرانی، مشکلات عدیده‌ای را برای چین رقم خواهد زد (Hornschild, 2016).

روسیه نیز با شروع ناآرامی مجدداً به منطقه خاورمیانه برگشت. این کشور جهت‌گیری‌های یکسانی درباره دولت‌های مختلف منطقه نداشته است؛ روسیه در ارتباط با این تحولات، ترکیبی از واکنش دیپلماتیک، سیاسی و مداخله مستقیم را به کار برده است. در تونس مشاهده مستقیم سقوط رژیم بن علی، در مصر تمایل خود را برای همکاری با دولت جدید اخوان المسلمین به نام مصر «قوی و دموکراتیک^۱» پس از خروج حسنی مبارک را نشان داد (Galeeva, 2021). اعتراضات در بحرین و مخالفت با علی عبدالله صالح در یمن به عنوان مسایل داخلی مطرح شد، اما در ارتباط با یمن، مسکو همسو با کشورهای غربی و شورای امنیت از ابتکار شورای همکاری خلیج فارس مبتنی بر انتقال قدرت به منصور هادی، حمایت کرد. بشار اسد به عنوان متحد روسیه، حمایت سیاسی، دیپلماتیک و نظامی روسیه را دریافت کرد و از ۲۰۱۵ با جنگ سوریه، روسیه مداخله مستقیم نظامی را آغاز کرد.

1. strong, democratic

به طوری که، در سوریه، از اسد حمایت کرد و به طور مستقیم وارد مداخله نظامی شد؛ چرا که سوریه میزبان پایگاه استراتژیک طرطوس روسیه است، اما موضع این کشور در ارتباط با سایر دولت‌ها نظیر یمن و لیبی، غیرمستقیم و بیشتر با مواضع دیپلماتیکی و از طریق شورای امنیت، ایفای نقش کرده و حتی در مواضع دیپلماتیک نیز منافع خود را در نظر گرفته است. به طور مثال در رابطه با موضوع سوریه، روسیه قطعنامه‌هایی صادر شده شورای امنیت علیه این کشور را وتو می‌کرد، اما در رابطه با سایر دول از جمله یمن (به غیر از یک مورد) روسیه همسو با سایر اعضا عمل کرد.

در این ارتباط، براساس نگاه سیستمی، ما با دو سطح کلان و منطقه‌ای سروکار داریم. در سطح کلان، شاهد تنش فزاینده بین آمریکا و چین و آمریکا و روسیه هستیم که نماد افول نظم بین‌المللی موجود و گذار به نظم جدید است. این افول و گذار، موجب تجدیدنظر در استراتژی کلان آمریکا در کاهش یا خروج احتمالی نیروهای خود از منطقه خاورمیانه و تمرکز بر حضور در منطقه دریای جنوبی چین شده است تا از سلطه منطقه‌ای چین در آن ناحیه جلوگیری کند. در سطح منطقه‌ای، وجود رقابت شدید میان «متحدان عربی» آمریکا در حاشیه خلیج فارس و ایران از یک طرف و دشمنی میان «متحد عربی» آمریکا و ایران از طرف دیگر، مشخصه اصلی ساختار منطقه است. رقابت «متحدان عربی» و دشمنی «متحد عربی» آمریکا با ایران، زمینه شکل‌گیری ائتلاف عربی - عربی را به وجود آورده که جایگزینی برای خروج احتمالی نیروهای آمریکایی از منطقه است تا خلا قدرت را پر کند (عیدی پور، ۱۴۰۰). براساس نگاه سیستمی، نظم ابتدا باید در منطقه تامین شود تا به نظم در محیط بین‌الملل منجر شود. ایالات متحده در تلاش است قبل از خروج کامل از این منطقه، وظیفه نظم و اجرای آن را به ائتلافی از متحدان عربی - عربی خود واگذار کند. پیمان موسوم به ابراهیم که در سال ۲۰۲۰ بین اسرائیل و امارات به امضا رسید و بعد هم بحرین، سودان و مراکش نیز به قرارداد عادی سازی با اسرائیل پیوستند در ذیل همین نگاه می‌گنجد. در واقع ایالات متحده قصد دارد همچنان به صورت غیرمستقیم توازن منطقه را توسط ائتلافی از دولت‌های منطقه مدیریت کند.

با در نظر گرفتن این شرایط در محیط پیرامونی ایران که از یکسو خود بازیگران فرومّلی (ایران، عربستان به عنوان قدرت‌های رقیب منطقه) با هدف تبدیل شدن به قدرت برتر

منطقه‌ای به رقابت‌های تنش‌آمیز به بی‌ثباتی منطقه منجر شده‌اند. از سوی دیگر بازیگران فراملی با حضور در منطقه موجب چنددستگی دولت‌ها و مانع از نظم درون‌زاد شدند. با این حال با کاهش موقعیت ایالات متحده و تصمیم به خروج این کشور از منطقه و چالش جایگزینی ائتلاف متحدان عبری-عربی آمریکا، ایران که بازیگری حساس به نظم و امنیت در محیط پیرامونی خود هست و بعد از ناآرامی‌های عربی به افزایش نقش خود در مواجهه با این وضعیت پرداخته بود، سعی دارد در پرتو حفظ و افزایش قدرت خود با بازیگران عمده شرق (چین و روسیه) همسویی و همکاری بکنند. در ادامه به این رفتار سیاسی ایران در واکنش به نظم خاورمیانه پساناآرام بیشتر توجه خواهیم کرد.

نقش آفرینی ایران

نظم خاورمیانه در دوره پیش از ناآرامی‌های عربی متکی بر دو بلوک قدرت صلح آمریکایی و جریان مقاومت بود که ایالات متحده در راس محور اول و جمهوری اسلامی ایران در راس محور دوم قرار داشت (Hinnebusch, 2014: 10). محور اول شامل دولت‌های محافظه‌کار عرب منطقه، نظیر عربستان سعودی، اردن، مصر به علاوه اسرائیل، قطر و ترکیه بود که در پی اجرایی کردن نظم مطلوب ایالات متحده در منطقه بودند؛ در مقابل، کشورهای سوریه، حزب الله لبنان، عراق در دوره نخست وزیری نوری المالکی به دنبال مقابله با جریان رقیب و انسجام دولت‌های عربی-اسلامی در برابر اسرائیل بودند. در ارتباط با مسئله فلسطین، دولت‌های ترکیه و قطر با آنکه در بلوک صلح آمریکایی محسوب می‌شوند لیکن مواضع متفاوتی را جستجو می‌کردند؛ به طوری که حمایت مادی و سیاسی آن‌ها از دولت فلسطین آن‌ها را در کنار محور مقاومت قرار می‌داد (زیبائی، ۱۳۹۸: ۱۱۵).

دسامبر ۲۰۱۰ آغاز دگرگونی‌های منطقه خاورمیانه به شمار می‌رود. خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس و اوج اعتراضات مردمی با سرنگونی بن علی مصر را نیز دربرگرفت. پس از یک ماه دولت حسنی مارک نیز فروپاشید و ناآرامی‌ها به یمن، بحرین، لیبی، سوریه و تا اندازه‌ای اردن و مراکش و عربستان کشیده شد. آنچه که برکنشگری فعال و مستقیم ایران در ناآرامی‌های عربی تأثیر گذاشت، تحولات سوریه بود که به تشدید

رقابت‌های قدیمی و تنش‌آمیز شدن آن‌ها منجر شد. وقتی ناآرامی‌ها به سوریه کشیده شد، سقوط کلیدی‌ترین متحد ایران در جهان عرب و ستون دوم جریان مقاومت، زنگ خطری برای تهران محسوب شد. با سقوط اسد، حزب الله، استراتژیک‌ترین مسیر پشتیبانی را از دست می‌داد، این موضوع به منزله کاهش قدرت دفاعی ایران و افزایش توان تهاجمی اسرائیل می‌شد. بازیگران فراملی نیز با آغاز ناآرامی‌های عربی مستقیم و غیرمستقیم وارد معادلات شدند، اما اوج مداخلات در سوریه رخ داد. از منظر تهران، هدف این حضور تضعیف سوریه و جریان مقاومت و در نهایت ضربه به ایران بود که در این صورت نظم خاورمیانه مطابق بلوک آمریکامحور شکل می‌گرفت.

از منظر ایران، نظم منطقه از طرف غرب دست‌کاری شده و مانع از نظم درون‌زاد و خودجوش شده است که دائماً بی‌ثباتی را بازتولید می‌کند. ایالات متحده بر حفظ برتری و موازنه به نفع خود و متحدانش در منطقه تاکید دارد. در این ارتباط در سند امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ تاکید شده که آمریکا حضور نظامی خود در منطقه را برای حفظ موازنه مطلوب تقویت خواهد کرد (National Security Strategy, 2017: 49). این رویکرد در دوره ترامپ در قالب تلاش برای اتحادهای سنتی با کشورهای عربی، تقویت نظامی در منطقه، فشار بر جریان مقاومت، تلاش برای مداخله در بحران‌های منطقه نظیر سوریه، لیبی و یمن و حمایت از متحدان منطقه‌ای و جنگ نیابتی با ایران نمود داشته است. این سیاست موجب شد تا بازیگر تجدیدنظرطلبی چون ایران در واکنش به وضعیت پیش آمده به دنبال موازنه جدیدی از طریق باز کردن پای قدرت‌های شرق در منطقه و تلاش برای رقابت با بلوک آمریکایی باشد. در واقع، رخدادهایی که در منطقه خاورمیانه و نظام بین‌الملل پدید آمده که با فروپاشی شوروی آغاز و با حمله آمریکا به عراق و افغانستان، طرح خاورمیانه بزرگ و ناآرامی‌های عربی به اوج خود رسید. ترتیبات و ساختار قدرت تغییر یافت و امکان قدرت‌نمایی گسترده ایران در منطقه فراهم شد. با حضور بازیگران فراملی در مسایل منطقه از یک سو و تلاش ایران برای کاهش قدرت‌های رقیب در منطقه موجب افزایش کنشگری این کشور در منطقه شده است. لیکن تهران نسبت به حضور بازیگران فراملی در خاورمیانه نگاه یکسان ندارد. از منظر مقامات تهران در پرتو همکاری با قدرت‌های شرق محور زمینه برای ثبات و نظم منطقه‌ای مطلوب ایران فراهم خواهد شد.

از سوی دیگر، با کاهش حضور مستقیم ایالات متحده در منطقه خاورمیانه که روند آن از دوره اوباما آغاز شده است، سایر قدرت‌ها در حال ارائه نقش جدید در مسایل خاورمیانه هستند. روسیه که با نقش آفرینی در سوریه نشان داد نه تنها توان موازنه در برابر ایالات متحده را دارد، بلکه می‌تواند به عنوان بازیگری روندساز در فعل و انفعالات منطقه ظاهر شود. چین، هرچند به دنبال دخالت تنش‌زا نیست، اما تشدید رقابت شی جین پینگ با ایالات متحده که از دوره ترامپ شدت گرفته است، می‌تواند با مداخله و حضور بیشتر در خاورمیانه یک برگ جدیدی برای چانه‌زنی کسب کند. چین در عمل، روابط تجاری، اقتصادی و دیپلماتیک خود را در منطقه گسترش داده و در صورت توسعه این روابط احتمال بسط مداخله آن در روندهای آتی خاورمیانه اجتناب ناپذیر خواهد بود (Jones, 2019: 1).

ایران همکاری خود را با روسیه در سوریه پررنگ‌تر کرد؛ ایران در عرصه زمینی و روسیه در عرصه هوایی به همکاری پرداختند، در برابر ایالات متحده به بازیگری فعال در معادلات منطقه تبدیل شد و به دنبال تغییر روندهای نظم و ترتیب منطقه توسط همکاری و ائتلاف با قدرت‌های شرق است. در همین راستا در سال ۲۰۲۲ در سفر رئیس‌جمهور ایران به مسکو دستور تهیه «نقشه راه همکاری بلندمدت» بین ایران و روسیه آماده شد (salami, 2022). حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه ایران، پیشنهاد کرده که به عنوان بخشی از این نقشه راه ۲۰ ساله، مسکو و تهران می‌توانند برای بازگرداندن صلح در سوریه، یمن، لیبی و افغانستان با یکدیگر همکاری کنند (vatanka, 2022). ایران و روسیه ریشه ناآرامی‌های عربی را آمریکامحور به‌شمار می‌آورند که از این طریق ثبات داخلی این دو کشور و موقعیت ژئوپلیتیکی آن‌ها را مورد تهدید قرار داده است. از منظر مقامات تهران، بهبود روابط دوجانبه با مسکو باعث افزایش امنیت منطقه می‌شود. در ژانویه ۲۰۲۲، سوریه و چین تفاهمی را امضا کردند که بر این اساس سوریه به طرح کمربند چین می‌پیوندد. در واقع سوریه بازاری برای واردات چین شده است. براساس گزارش وزارت بازرگانی چین، سرمایه‌گذاری چین در سوریه تا سال ۲۰۱۹ به ۱۳۵٫۷ میلیارد دلار رسید. تجارت دوطرف در سال ۲۰۱۹ در مجموع به ۱٫۳ میلیارد دلار رسید که نسبت به

سال گذشته ۳/۳٪ افزایش داشته است (silk road briefing, 2022). چین همچنین موضع دوستانه، اما محتاطانه نسبت به روی کار آمدن طالبان در افغانستان داشت. با تسلط طالبان، ایالات متحده نزدیک به ۹,۵ میلیارد دلار از ذخایر دولت افغانستان را مسدود کرد که در حساب‌های بانکی آمریکا بود، (mohsini, 2021). اتحادیه اروپا و بریتانیا برنامه‌های کمک‌های توسعه‌ای خود را به حالت تعلیق درآوردند. صندوق بین‌المللی پول نیز توزیع ذخایر ارزی اضطراری را مسدود کرد (mohsini, 2021). پکن در ژانویه ۲۰۲۲ سفیر جدید طالبان در چین را پذیرفت. چین درصدد مدیریت فرصت به دست آمده است. ایران نیز با طالبان روابط رسمی دارد. بسیاری حضور هیئت طالبان در ایران و گفتگوی آن‌ها با وزیر امور خارجه سابق ایران، محمد جواد ظریف را نشانه تمایل ایران برای افزایش تعامل با طالبان در نظر گرفته‌اند. به عبارتی سوریه و افغانستان می‌تواند زمینه‌ای برای گسترش روابط پکن و تهران و نزدیکی بیشتر آن‌ها در آینده باشد.

با وجود این، این مراحل به یک همکاری راهبردی فشرده منجر نشده است. موافقت چین و روسیه برای الحاق کامل ایران به سازمان همکاری شانگهای بیش از آنکه قدرت واقعی داشته باشد به ایران اعتبار بخشیده است. زمانی که ایالات متحده از برجام خارج شد، بانک‌های چینی و روسی معاملات خود را با ایران کاهش دادند و شرکت ملی نفت چین از یک پروژه بزرگ گاز طبیعی خارج شد. مخالفت چین و روسیه با تمدید تحریم تسلیحاتی سازمان ملل هنوز به فروش عمده تسلیحات جدید به ایران منجر نشده است. مقامات پکن و مسکو مراقب بوده‌اند که رزمایش‌های دریایی با ایران را کم اهمیت جلوه دهند و آن‌ها را مبادلات نظامی عادی توصیف کنند (calabrese, 2021).

چین با اتخاذ سیاست «دشمن صفر» توانسته روابط متوازن خود در منطقه خاورمیانه را حفظ کند و در سال ۲۰۱۴ با مصر و الجزایر، در سال ۲۰۱۶ با ایران و عربستان سعودی و در سال ۲۰۱۸ با امارات متحده عربی قراردادهای مشارکت امضا کند (shahwan, 2022). پکن سعی می‌کند تعاملی بی‌طرف با همه کشورهای منطقه و از منظر نظم چندقطبی با دول خاورمیانه داشته باشد و از درگیر شدن در رقابت قدرت‌های منطقه اجتناب کند. در واقع پکن از تبدیل شدن به متحد استراتژیک برای بازیگران منطقه خودداری می‌کند.

در عرصه بین‌الملل نیز چین راضی به سقوط و فروپاشی آمریکا نیست؛ زیرا چین هر چند رقیب اصلی آمریکا در حوزه تجارت و اقتصاد است ولی از طرف دیگر مالک دست کم یک تریلیون دلار اوراق بهادار آمریکایی است به طوری که، حلقه وصل چین با نظام مالی جهانی همین اوراق بهادار به اضافه حجم قابل توجه ذخایر ارزی چین به صورت دلار و رقم قابل توجه صادرات به بازار آمریکا است. چین از اغلب جنبه‌های نظم لیبرال بهره‌مند شده و تاکنون قوانین بنیادین آن را به چالش نکشیده است؛ نظم لیبرال جهانی به توسعه صادرات چین، مدرن‌سازی این کشور و ارتقای میلیون‌ها نفر به بالای خط فقر منجر شده است (ذاکری، ۱۳۹۹).

امروز، خاورمیانه منطقه‌ای است که در آن چین و روسیه به دنبال به حداکثر رساندن فرصت‌ها برای گسترش ردپای خود هستند، اما پکن و مسکو منافع خود را به گونه‌ای متفاوت تعریف و رتبه‌بندی می‌کنند و رویکردهای متمایزی را برای اهداف خود در پیش می‌گیرند. خاورمیانه پس از اقیانوس هند و اقیانوس آرام، به عنوان مهم‌ترین منطقه جهان برای چین مطرح شده است. منافع اصلی چین در منطقه اقتصادی است.

در آغاز قرن بیست و یکم حزب کمونیست چین به منظور حفظ توسعه‌های اقتصادی، استراتژی «بیرون رفتن»^۱ را در سال ۲۰۰۱ اتخاذ کرد. این سیاست مستلزم گسترش فعالیت‌های سرمایه‌گذاری در خارج، پذیرش پروژه‌های ساختمانی و توسعه منابع طبیعی خارج از کشور بود. خاورمیانه با بازارهای نوظهور و فراوانی نفت خود توجه دولت چین را به خود جلب کرد. در سال ۲۰۱۶ حزب کمونیست «سند سیاست عربی چین»^۲ را منتشر کرد که با معرفی «الگوی همکاری ۱+۲+۳»^۳ که در آن امنیت انرژی، هسته اصلی را تشکیل می‌دهد، چشم‌انداز چین برای منطقه را برجسته می‌کند. از این الگو، سرمایه‌گذاری، تجارت و توسعه انرژی هسته‌ای دنبال می‌شود. از آنجایی که چین برای صادرات کالاهای خود به بازارهای خاورمیانه و کشورهای این منطقه برای صادرات نفت به چین نیاز دارند، روابط تجاری بین آن‌ها به طور پیوسته در حال رشد بوده و در

1. going out

2. China's Arab Policy Paper

3. 1+2+3 cooperation pattern

سال ۲۰۱۸ تجارت بین کشورهای عربی و چین به ۲۴۴٫۳ میلیارد دلار رسید (shahwan, 2022). حدود نیمی از واردات نفت چین از خاورمیانه و عمدتاً از تولیدکنندگان خلیج فارس انجام می‌شود. از ۲۰۱۳ که طرح کمربند و جاده راه‌اندازی شد، مشارکت چین در سرتاسر منطقه گسترده‌تر شد و شرکت‌های دولتی تاسیسات تولید بندری و سایر پروژه‌های زیرساختی را در مصر، عمان، عربستان و امارات اجرا کردند.

محور اصلی حضور روسیه نیز در خاورمیانه، ژئوپلیتیک است. سیاست روسیه در منطقه در رقابت با غرب به ویژه ایالات متحده تعریف شده است. روسیه با حضور در سوریه که از یک سو با هدف بازگرداندن خود به عنوان بازیگر اصلی در صحنه جهانی عمل کرد، از سوی دیگر از مداخله نظامی خود در این کشور به عنوان سکوی پرشی برای ایجاد روابط با کشورهای عربی خلیج فارس، توسعه بازار صادرات هسته‌ای خود و افزایش فروش تسلیحات خود در منطقه استفاده کرده است (calabrese, 2021). علاوه بر این، روسیه بر پروژه‌های انقلابی برای تغییر جوامع بر اساس الگوی ایدئولوژیک جهانی بدبین است. زیربنای تحلیل روسیه، برداشتی است که می‌توان آن را ضددمکراتیک نامید، اما به طور دقیق‌تر به عنوان حسی عمیق از شکنندگی دولت‌ها و ترس از هرج و مرج و جنگ داخلی، همراه با تردید عمیق دربارهٔ پروژه‌های تغییرات سریع انقلابی توصیف می‌شود. برای نمونه از منظر پوتین رژیم صدام حسین یک رژیم لیبرال نبود، اما با بنیادگرایان مبارزه کرد. اکنون دیگر صدام وجود ندارد و ما شاهد نفوذ تعداد زیادی از اعضای سازمان‌های تروریستی مختلف در خاک عراق هستیم. در رابطه با معمر قذافی و نابودی دولت نیز معتقد است فروپاشی رژیم، به درگیری‌های بین قبیله‌ای، ادامه جنگ و سیل مهاجران منجر شد (lieven, 2021). در واقع روسیه به جای ارتباط با گروه‌های غیردولتی و حمایت از آن‌ها، تلاش می‌کند با دولت‌ها ارتباط داشته باشد.

نتیجه

از منظر نگاه سیستمی، ناآرامی‌های عربی که در پرتو خواسته‌های مردم از دولت‌های ناکارآمدشان آغاز شد و به سرعت دومینووار به سایر کشورها سرایت یافت، با ورود بازیگران منطقه‌ای و رقابت‌های آن‌ها بر سر منافع قدرت از یک سو، مداخله بازیگران

بزرگ فراملی و حمایت از متحدان خود از سوی دیگر، نظم منطقه‌ای را وارد مرحله جدیدی کرده است. قدرت‌های منطقه (ایران و عربستان) هرکدام در صدد ایجاد نظم مطلوب خود هستند. ایران که با حضور نظامی در سوریه به صورت مستقیم و فعال به کنشگری پرداخت و در این ارتباط در تلاش برای تقویت جریان مقاومت برآمده است و از آنجایی که این سیاست جذابیت و برد منطقه‌ای کمی برای دولت‌های این نظام تابعه دارد، سعی کرده به مقابله با جریان آمریکامحور از طریق نزدیک شدن با قدرت‌های غیرغربی (چین و روسیه) نظم قدیمی غرب محور را برهم بزند. تهران برای بهبود وضعیت اقتصادی خود به پکن به عنوان نیرویی در جهت رسیدن به این هدف می‌نگرد و برای مقاومت در برابر فشارهای ایالات متحده، روسیه را به عنوان رقیب آمریکا در نظر گرفته است. لیکن نکته قابل توجه همکاری‌های استراتژیک روسیه با ایالات متحده در مسایلی مثل تنش اعراب و اسرائیل، برنامه هسته‌ای ایران و مسئله تروریسم است. درواقع روسیه شریک راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه به شمار می‌آید. در رابطه با ناآرامی‌های عربی، به غیر از موضوع سوریه در سایر کشورهای درگیر، روسیه موضع بی‌طرفی و حتی گاهی همسو با غرب داشته است. درواقع روسیه تمایل به همکاری و همسویی با متحدان ایران در منطقه ندارد؛ چراکه مسکو دوگانه‌های چالش‌انگیز شیعه/سنی، اعراب/اسرائیل، اعراب/ایران را عامل بی‌ثباتی منطقه می‌داند و گرایش به وارد شدن به فرقه‌گرایی‌های منطقه ندارد. بنابراین، ایران نمی‌تواند برخلاف موضوع سوریه (که منافع روسیه در خطر بود) برای نظم‌بخشی خاورمیانه به همسویی روسیه با منافع خود حساب باز کند. چین نیز برای امنیت روابط تجاری خود با کشورهای منطقه خواستار ثبات خاورمیانه است و تمایلی به درگیر شدن در جهت منافع ایران (مقابله با بلوک آمریکا و تقویت جریان مقاومت) ندارد. حجم وسیع تبالات تجاری عربستان سعودی و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با چین و روسیه و وابستگی چین به منابع انرژی و نفت خلیج فارس و امکان واردات نفت عربستان بدون مشکلاتی که ایران به علت تحریم‌های آمریکا روبرو است، شرایطی را ایجاد کرده که پکن و مسکو حفظ روابط حسنه با عربستان را در اولویت قرار می‌دهند.

منابع کتب

- خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵) تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فرشاد، مهدی (۱۳۶۲) نگرش سیستمی. تهران: امیرکبیر.
- همیانی، مسعود (۱۳۹۴)، تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی: از استراتژی موازنه تا رهبری ائتلاف، فصلنامه سیاست خارجی، سال: بیست و نهم، شماره: ۱
- یزدانی، عنایت‌الله وحسن‌زاده، سید سعید (۱۳۹۵)، رویکرد سیاست خارجی عربستان سعودی و آمریکا در قبال بحران یمن (۲۰۱۵-۲۰۱۱)، فصلنامه سیاست: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره: چهل و هشتم، شماره: ۴
- احمدیان، حسن و زارع، محمد (۱۳۹۰)، استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب، فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری، سال: دوم، شماره: ۲
- انعامی علمداری، سهراب (۱۳۹۶)، دگردیسی در ساختار نظام بین‌الملل و تحلیل مناقشات خاورمیانه، نشریه مجله علوم سیاسی، دوره ۱۳، شماره ۳۹
- زیبایی، مهدی؛ سیمبر، رضا و جانسیز، احمد (۱۳۹۸)، نقش آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا در خاورمیانه پساناآرام عرب، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۷، شماره ۲
- کریمی، غلامرضا و ترکاشوند، جلال (۱۳۹۴)، سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴، صص ۹۹-۱

مقالات

- نجات، سیدعلی؛ موسوی، سیده راضیه و صارمی، محمدرضا (۱۳۹۵)، راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره: ۳۳

انگلیسی

- Calabrese, John(2021), "True allies? An examination of Sino-Russo-Iranian relations", At <https://manaramagazine.org/2021/11/23/true-allies-an-examination-of-sino-russo-iranian-relations>.
- Galeeva, Diana(2021), "How have Russia's policies in the Middle East changed since the Arab uprisings?", At <https://www.mei.edu/publications/how-have-russias-policies-middle-east-changed-arab-uprisings->

- Hinnebusch, R. (2014), "The Arab Uprisings and the MENA Regional states system", *Uluslararası İlişkiler*
- Hornschild, Sebastian (2016), "China in The Middle East: Not Just About Oil", European Union Institute for Security Studies (EUISS) July 2016. EU Institute for Security Studies, 2016. | QN-AL-16-031-2A-N | ISBN 978-92-9198-405-3 | ISSN 2315-1129 | Doi:10.2815/923893
- Jones, Bruce (2019), "The New Geopolitics of the Middle East: America's Role in a Changing Region", *Brookings Interview*. The Brookings Institution.
- Liven, Anatol (2021), "Russia Is Right on the Middle East", At <https://foreignpolicy.com/2021/11/30/russia-is-right-on-the-middle-east/>
- Mckinlay and Little (1986), "Global Problems and World Order", *National Security Strategy* (42):7-27
- Mohsin, Saleha. (2021), "U.S. Freezes Nearly \$9.5 Billion Afghanistan Central Bank Assets", At <https://www.bloomberg.com/news/articles/2021-08-17/u-s-freezes-nearly-9-5-billion-afghanistan-central-bank-assets>. August 18, 2021
- National Security Strategy of the United States (2017), at <https://ge.usembassy.gov/2017-national-security-strategy-united-states-america-president/>
- Shahwan, Najlam (2022), "Where is China's role in the Middle East heading?", At <https://www.dailysabah.com/opinion/op-ed/where-is-chinas-role-in-the-middle-east-heading>. MAR 15, 2022
- Silk Road Briefing (2022), "Syria Joins China's Belt And Road Initiative", AT <https://www.silkroadbriefing.com/news/2022/01/16/syria-joins-chinas-belt-and-road-initiative>. Jan 16, 2022
- Vatanka, Alex (2022), "A New Chapter for Iran and Russia", At <https://foreignpolicy.com/2022/01/21/iran-russia-relations-raisi-putin>. JANUARY 21, 2022
- What the West Can Expect of Iranian Foreign Policy in 2022 at <https://gulffif.org/what-the-west-can-expect-of-iranian>
- Wormuth, Christine (2019), "Russia and China in The Middle East. Implications for The United States in an Era of Strategic Competition", Testimony Presented Before the House Foreign Affairs Subcommittee On Middle East, North Africa and International Terrorism On May 9, 2019. PP.1-8

منابع اینترنتی

- ذاکری، سیدقاسم (۱۳۹۹) آیا ایران، روسیه و چین می‌توانند علیه آمریکا متحد شوند؟ ۱۳ دی ۱۳۹۹
<http://irdiplomacy.ir/fa/news/1998605/>
- عیدی پور، علی (۱۴۰۰) ائتلاف عربی - عبری و تلاش برای ایجاد نظم جدید منطقه‌ای. مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه. ۱۴۰۰/۰۹/۲۴

بررسی هویت‌خواهی علویان در ساختار سیاسی و اجتماعی ترکیه * سیامک کاکایی^۱

چکیده

مطالبه دینی علویان در آناتولی، برای رسمیت یافتن مناسک مذهبی و عبادی شان موجب کشمکش‌های تاریخی و هویتی علوی‌ها در جمهوری ترکیه و پیش از آن در امپراتوری عثمانی بوده است. دولت آنکارا حتی از پذیرش «خانه‌های جمع» به عنوان عبادتگاه علویان پرهیز دارد، اما تلاش‌ها برای ایفای نقش این جمعیت بزرگ در ساختار اجتماعی و سیاسی ترکیه ادامه دارد. حزب عدالت و توسعه در دهه نخست حکومت خود کوشید با ارائه ایده راه حل دموکراتیک، گامی بلند در توجه به مسائل کردها و علویان بردارد، اما ورود ترکیه به منازعات منطقه‌ای و همین‌طور ساختار دینی در این کشور، مانع از تغییر گفتمانی درباره پیشبرد خواسته علویان شده است. خواسته علویان در ترکیه اکنون بر هویت‌خواهی دینی و فعالیت سیاسی منطبق با آن متمرکز است. این هدف‌گذاری با برنامه‌های مورد نظر عدالت و توسعه برای تغییر در وضعیت علوی‌ها هم راستا نبوده است. بر این اساس سوال اصلی پژوهش آن است که تلاش علوی‌ها در ترکیه برای ایفای نقش سیاسی و اجتماعی چگونه به گفتمان سازی هویت بخش خواهد انجامید؟ به نظر می‌رسد که تلاش گروه‌های علوی در ترکیه برای بازتعریف از نقش خود در ساختار سیاسی و اجتماعی این کشور نیازمند تغییر در ماهیت نگرش به هویت دینی آنان است. اگر چه چنین تغییری هم ممکن است مطالبه‌گری گروه‌های قومی در ترکیه مانند کردها را افزایش دهد.

واژگان کلیدی: علوی؛ بکتاشی؛ خانه‌های جمع؛ هویت؛ ترکیه

۱. دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال. kakaci45@yahoo.com

مقدمه

پرداختن به موضوع علویان ترکیه با توجه به پیشینه تاریخی و قدمت این گروه در آناتولی و منطقه، نیازمند شناختی دقیق از آداب و رسوم و مناسک آنان است. همچنین بازشناسی هویت گروه‌های علوی و نحوه تعامل و تقابل آنان با نظام‌های حکومتی در جغرافیای زیستی و تمدنی شان مهم تلقی می‌شود. در همان حال، پراکندگی جمعیت علویان در سراسر ترکیه و تنوع زبانی و قومی و رمز و رازهای دینی شان ویژگی منحصر به فردی پدید آورده است که مطالعه و پژوهش در این باره را دشوار می‌کند. این ویژگی‌ها بر روند فعالیت سیاسی و اجتماعی علویان از دوران عثمانی‌ها تا کنون و چگونگی پیگیری خواست و مطالبه آنان در ساختار قدرت هم تاثیر بنیادینی داشته است. پس بررسی جایگاه و نقش علویان در ساختار اجتماعی مردمان حوزه آناتولی و ایران زمین با اهمیت و چند وجهی است. این پژوهش به یک جنبه از ماهیت حرکت علویان در گذر تاریخی، توجه می‌کند تا بررسی کند که چرا عنصر هویت نقش تعیین کننده‌ای در پیوستگی و حیات این جمعیت پراکنده داشته است و اینکه آیا برسازی هویت منجر به گفتمانی نو در حل مشکل دیرینه علویان در ترکیه دارد؟ به همین دلیل پژوهش به طور تخصصی به شرح مباحث اعتقادی و دینی علویان ورود نمی‌کند.

بر این اساس در مبانی نظری گریزی به نظریه اجتماعی و ساختارگرایی هویت زده شده است و سپس در چارچوب سوال اصلی مقاله نگاهی به پیشینه تاریخی هویت خواهی علویان شده است. موضوع مورد مطالعه از بررسی وضعیت علویان در دوره عثمانی از سیاست سرکوب و کشتار تا شکست برنامه همسان سازی فرهنگی آنان آغاز و به دوره جمهوری می‌رسد. شرایطی که در ماهیت رفتاری چندان تفاوتی با دوره عثمانی ندارد. همچنین بررسی سیاست حزب عدالت و توسعه در قبال علویان و توجه به خواسته آنان مرحله جدیدی از وضعیت علوی‌گری را در ترکیه به نمایش می‌گذارد. آخر اینکه هویت خواهی علویان در ساختار سیاسی و اجتماعی کنونی ترکیه چگونه به سرانجام مورد نظر آنان می‌رسد و اصولاً چه موانعی بر سر راه برسمیت شناخته شدن هویت و بدست آوردن موجودیتی مستقل برای گروه‌های علوی وجود دارد.

چارچوب نظری

علویان ترکیه جمعیتی بزرگ و ریشه‌داری هستند که در چند سده اخیر در پی تثبیت هویت دینی خود در ساختار قدرت در این کشور بوده‌اند. پیش از بررسی مطالبه علویان ترکیه نیازمند ارائه تعریفی از هویت و تطبیق آن با تلاش‌های هویت‌خواهانه این اقلیت بزرگ هستیم. به این منظور از دو منظر اجتماعی و ساختارگرایی، مبانی هویت و کارکردهای آن در ترکیه امروزی بررسی می‌شود.

مانوئل کاستلز^۱ از نظریه‌پردازان علم ارتباطات و جنبش‌های اجتماعی تعریفی نواز هویت ارائه می‌دهد و می‌کوشد به نقش عوامل جهانی‌سازی و نوآوری‌های تکنولوژیک در تبیین نظریه خود بهره‌برد. کاستلز بررسی‌هایی مفاهیم هویتی را با پرسش آغاز می‌کند. اینکه پیوستگی هویتی گروه‌های اجتماعی تا چه اندازه ریشه در تاریخ دارد؟ و هم اینکه چه کسی و به چه منظوری هویت جمعی را برسازی می‌کند؟

اولین نکته در تحلیل هویت از نگاه کاستلز آن است که تمام هویت‌ها برساخته می‌شوند. بر این اساس، هویت عبارت است از فرایندی معنا‌ساز از یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه بهم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنایی اولویت داده می‌شود، اما مساله اصلی این است که برسازی هویت چگونه، از چه چیزی، توسط چه کسی و به چه منظوری انجام می‌گیرد؟ برای برساختن هویت‌ها از مواد و مصالحی مثل تاریخ، جغرافی، زیست‌شناسی، نهادهای تولید و بازتولید، خاطره جمعی، رؤیاهای شخصی، عناصر قدرت و الهامات دینی استفاده می‌شود. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴)

رهیافت‌های ساختارگرایی^۲ در تحلیل هویت هم مبتنی بر چگونگی ساخت اجتماعی است. این رهیافت هویت را محصول سرشت فرد نمی‌داند و نظراتی را که در تعریف هویت معطوف به اراده فردی باشد به چالش می‌کشد. برای ساختارگرایانی همچون کریچ کالهن^۳ عناصر اجتماعی، تاریخی و حتی نژادی در شناخت و بررسی اشکال زندگی یک جامعه مهم هستند؛ زیرا تاریخ فرهنگی و اجتماعی به مدد ساخته شدن هویت آن

1. Manuel Castells

2. Social constructionism

3. Callhoun Craig J

گروه می‌آید. (کالهن، ۱۳۸۹: ۲۶)

نگاه مشترک این دو نظریه به هویت مبتنی بر ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و عامل اجتماعی بودن آن است که این فاکتورها در بررسی موضوع هویت علویان ترکیه تعیین کننده هستند، اما چگونه و چرا؟

کاستلز در تشریح شاخصه‌های هویت آن را به سه بخش هویت مشروعیت بخش، هویت هویت مقاومت و هویت برنامه‌دار تقسیم می‌کند.

هویت مشروعیت بخش توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آن‌ها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند. این موضوع با نظریه‌های گوناگون مربوط به ملی‌گرایی نیز هم‌خوانی دارد. در مقابل هویت مقاومت به وسیله کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شوند یا تحقیر می‌شود و به آن‌ها اتهام زده می‌شود. از همین روی همان‌طور که، کالهن در توضیح خود درباره ظهور خط مشی‌های هویتی مطرح ساخته است، سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر ساخته می‌شود. نوع سوم هویتی که کاستلز آن را بحث می‌کند، هویت برنامه‌دار است. هنگامی که، کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی هویت جدیدی می‌سازند تا موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف کند و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴)

وقتی که روند تاریخی فعالیت و زیست جمعیت علویان در ترکیه را بررسی می‌کنیم، به چگونگی تطبیق نظریه کاستلز با واقعیات سیاسی و اجتماعی علویان پی می‌بریم. آنجایی که نهادهای حاکم در دوران عثمانی در پی استحاله و همسان سازی فرهنگی علویان با فرهنگ غالب بودند تا رویه اعتراضی و مقاومت گونه چند دهه اخیر انجمن و گروه‌های علوی برای دفاع از هویت خود و متقاعد کردن کنشگران صحنه قدرت به رسمیت یابی علویان در جامعه ترکیه قابل بحث و استناد است.

نظریه ساختارگرایانه کالهن درباره هویت‌ها نیز هم راستا با دیدگاه کاستلز در کاربست نظری موضوع هویت خواهی علویان در ترکیه است. کالهن به ذات اجتماع در تحلیل هویت می‌پردازد و مطابق آن کارکرد گروه‌هایی قومی و مذهبی را در قالب هویت و نقش‌های بحث می‌کند که مترتب می‌گردد. به بیان دیگر وی عنصر سرکوب گروه‌ها یا

جنبش‌های اجتماعی و دینی توسط نهادهای غالب حکومت در بساخت شدن هویت‌های مطالبه‌گر موثر و تعیین‌کننده می‌شمارد. کالهون تاکید دارد که هرچا یک دسته خاص هویتی توسط گفتمان مسلط جامعه سرکوب، غیرمشروع و یا بی‌ارزش تلقی شود، باید منتظر یک واکنش به موقع و شتاب‌زده بود که مدعی شود تمام ویژگی‌های منتسب به آن گروه ارزشمند هستند. (کالهون، ۱۳۸۹: ۳۱)

در بررسی و مطالعه خواسته‌های جامعه علویان ترکیه در چند قرن اخیر و بویژه چند دهه گذشته دو برداشت قابل فهم است.

اول، برداشت گفتمان غالب یا نظام حکومتی دوره عثمانی و دوران پس از شکل‌گیری سیستم جمهوری در ترکیه که نشان می‌دهد چالش‌های پیش روی مطالبه به رسمیت شناختن هویت دینی علویان جدی بوده است، اما با وجود این مجادله‌ای پیش می‌آید و آن اینکه در یک سو دغدغه‌های حکومتی از پیامد به رسمیت شناختن مطالبه علویان اجتناب‌ناپذیر و قابل درک است، اما از سوی دیگر هرگونه تلاش در راستای تغییر وضع موجود به منزله اقدامی ساختارشکنانه در ساخت نظم دینی حاکم بر ترکیه تلقی خواهد شد؟ یعنی شرایط چنان متصلب است که جنبش هویت‌خواهی علویان را در نقطه‌ای نازل باقی می‌گذارد؟

دوم، اصل تساهل در پذیرش هویت علویان در ساختار قدرت ترکیه به گزینه‌ای قابل آزمون تبدیل و مقدماتی اجرایی آن مهیا شود. در این وضعیت، همزیستی هویت‌ها در بستر چندلایه سیاسی، مذهبی و اجتماعی ترکیه قابلیت سازکاری را خواهد داشت یا حداقل مبنای بررسی قرار گیرد تا نتایج آن استخراج شود، اگرچه این تصمیم سازی بدون چالش نخواهد بود.

پیشینه هویت‌خواهی علویان در ترکیه

سیاست و حکومت در ترکیه دست‌خوش مواجهه با مطالبه‌های قومی و دینی دو گروه کرد و علوی و اقدامات سختگیرانه حاکمیت در مقابل آنان بوده است. پیشینه این دو چالش به دوران امپراتوری عثمانی باز می‌گردد که تا امروز گریبانگیر ترکیه است. علویان متشکل از سه گروه زبانی ترکی، عربی و کرد (زازا و کرمانجی) است. درباره میزان

جمعیت آنان اختلاف نظر وجود دارد، اما آمار علویان ترکیه حدود ۲۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد. تقریباً ۲۵ درصد از کردهای ترکیه علوی هستند. همچنین شماری از علوی‌های ترکیه عرب تبار (نصیری) هستند که عمدتاً در استان هاتای مستقر هستند و ارتباط نزدیکی با علوی‌های سوریه دارند. (آرینگبرگ، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

برخلاف کردهای ترکیه که عمدتاً در مناطق جنوب شرقی این کشور ساکن هستند، علویان در سراسر ترکیه پراکنده‌اند که همین ویژگی جغرافیایی به عنوان شرایط اقلیم بر روند فعالیت آن‌ها تاثیرگذار بوده است. نکته دیگر آن‌که علویان ترکیه با نام‌های متفاوتی چون علوی^۱، بکتاشی^۲ و قزلباش^۳ خوانده می‌شوند. تقسیم‌بندی گروه‌های علوی از نظر جغرافیایی و ترکیب زبانی به شرح ذیل است.

گروه اول علویان آناتولی عمدتاً ساکن در نواحی شرقی ترکیه و ترک تبار هستند. گروه دوم علویان نواحی جنوب در هاتای و آدانا که عرب زبان هستند و در دایره علویان سوریه (نصیری) تعریف می‌شوند.

گروه سوم علویان کرد (گوش زازا^۴) در جنوب غربی در منطقه درسیم ساکن هستند. گروه چهارم را علویان بکتاشی و قزلباش‌ها تشکیل می‌دهند. (بهمن، ۱۳۹۵: ۲۲)

دوره عثمانی

بررسی تاریخی جریان‌های علوی در آناتولی وضعیت پرنوسانی را نشان می‌دهد که در آن آمار و اطلاعات بی‌شماری از اعمال تبعیض، سرکوب و کشتارهای دوره‌ای و برنامه‌های استحاله فرهنگی به چشم می‌خورد.

در یکی از اسناد عثمانی‌ها، قزلباش به معنای «بدعت‌گذار» و «عصیان مرتد» به کار رفته است. تفاوت اصلی بکتاشیسم و علویت در این است که یکی سازمان یافته و دیگری کم و بیش سازمان نیافته است. بکتاشیسم بیشتر در شهرها زندگی می‌کردند و

1. Alevîlik
2. Bektaşilik
3. Kızılbaşlık
4. Zazaki

حاجی بکتاشی ولی^۱ را به عنوان مقدسین خود برگزیدند. بکتاشی‌ها در مقایسه با علویان که عثمانی‌ها آن‌ها را «زندیق^۲» یا «دیگری» اعلام می‌کردند، تا حدودی به لطف ینی چرها^۳ به حیات خود ادامه دادند. از سوی دیگر، علویان از زمان یاوز سلطان سلیم^۴ از شهرها به روستاها کوچ کردند و به شکل جوامع بسته و سازماندهی نشده زندگی کرده‌اند. علویان به دلیل نزدیکی به ۱۴۰۲: ۴۶ (Koca, 2014:46). دولت صفوی، تحت تأثیر ایران قرار داشتند

در همان آغاز، نهضت علوی‌گری در آناتولی به علویان اسلام بدعت‌گرا اطلاق می‌شد. با گسترش تفکر علوی‌گری در آناتولی حکومت عثمانی به مقابله با مسلک دینی قزلباش‌ها برخاست که این شیوه برخورد موجب شد تا قزلباش‌های آناتولی مرکزی و شرقی به مقابله با دولت عثمانی برخیزند. در دوران سلجوقیان و عثمانی‌ها، جنبش‌های اجتماعی متعددی بر ضد حکومت مرکزی فعالیت کردند که مهم‌ترین آن‌ها عصیان بابایی‌ها در عصر سلجوقیان آناتولی است که در سال ۴۰-۱۲۳۹ میلادی در آناتولی روی داد و دیگری قیام شیخ بدرالدین سماونه‌ای^۵ است که در سال ۱۴۱۶م در شبه جزیره بالکان به وقوع پیوست. هر دو قیام زیربنای لازم برای تشکیل علوی‌گری را فراهم آوردند، اما عصیان بابایی‌ها به عنوان اساس تشکیل علوی‌گری در تاریخ ترکیه محسوب می‌شود. نام این جنبش از دو شیخ یعنی «بابا اسحاق^۶» و «بابا الیاس خراسانی^۷» که ساکن آماسیه و رهبر عصیان بودند، گرفته شد. در اویش بابایی در بین مردم به ابدالان^۸ روم مشهور بودند. (یاشاراجاق، ۱۳۸۵: ۱۶۸-۱۶۷)

تاریخ عثمانی و علوی‌گری آکنده از سرکوب و کشتارهای سازمان یافته علویان است. حوادث دردناکی که سبب شد شمار زیادی از این جمعیت در ترس و نگرانی

1. Haj Baktash-e Vali

2. zİndık

3. Yeniçeriler

4. Yavuz Sultan Selim

5. Şeyh Bedreddin

6. Baba Ishāq

7. Baba Elyas-e Khorasani

8. Abdal

زندگی کنند. در سال ۱۵۱۴، در زمان یاوز سلطان سلیم، چهل هزار نفر از علویان کشته شدند. در زمان سلطنت احمد اول، وزیر اعظم کویوچو مراد پاشا^۱ صد هزار علوی را در «چاه‌های آتش» قتل عام شدند. سلطان محمود دوم فعالیت حوزه‌های علوی - بکتاشی را ممنوع اعلام کرد. در دوره جمهوری نیز هیچ چیزی برای علویان تغییر نکرد و حتی بر عکس قتل عام بزرگی در کوچگیری^۲ در سال ۱۹۲۰ و درسیم^۳ در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ به Sambur, 2010: (5) وقوع پیوست.

این حوادث در حافظه تاریخی علویان باقی مانده است و اکنون نیز یکی از مطالبه‌های آنان برای شناخته شدن به عنوان قتل عام است. هر چند گفته می‌شود که بخشی از سیاست سرکوب علویان در آناتولی در دوران سلاطین عثمانی ناشی از علاقمندی علوی‌ها به ایران دوره صفوی بوده، اما چالش اصلی و تفاوت در بینش مذهبی علویان و سیاست متمرکز دینی عثمانی‌ها، به عنوان خلافت اهل سنت بود که مسلک دینی علویان را بدعت‌گذاری قلمداد و همین مساله دستاویز اقدام خشونت‌آمیز علیه آنان بود.

دوره جمهوری

فروپاشی امپراتوری عثمانی با استقبال علویان مواجه شد و این امیدواری بوجود آمد که در سیستم جمهوری شرایط اجتماعی و دینی دست‌خوش تغییر شود. به همین دلیل رهبران علوی ترک و کرد و جامعه علوی در زمان تأسیس جمهوری ترکیه از کمال آتاتورک حمایت کردند، اما این حمایت در رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی علویان کار ساز نبود و انتظارات برای پایان دادن (Ozan hamurcu, 2018: 2) به سیاست‌های تبعیض‌آمیز بیهوده بود.

البته که فرآیند سکولاریزاسیون در ترکیه با روی کار آمدن کمال پاشا آتاتورک و حذف نظام خلافت فرصت استثنایی برای علویان به دست آمد تا از فضای تبعیض‌آمیز و

1. kuyuku murat pasa

2. Koçgiri

3. Dersimi

مذهب‌گرایی سنی خارج شوند. برای نخستین بار ترکان علوی فرصت یافتند تا موقعیت خود را در جامعه بهبود بخشند. از بین رفتن موسسات سنی و جدا سازی نهادهای مذهبی آنان از حکومت، رسماً جایگاه برابر با اهل سنت به علویان داد. هر چند که تکالیف علوی هم توقیف شد، اما موضع حمایت‌گرانه آنان از دولت وجه غالب داشت و تمایلات سکولاریستی جمهوری را ترجیح دادند. (آرینگبرگ، ۱۳۸۷: ۲۰۸)

اما در میان علویان کرد، اتفاق دیگری رقم خورد و یکی از قیام‌های مشهور علویان جنبه قومی به خود گرفت که رهبری آن را سید رضا در منطقه درسیم به عهده داشت. پس از شکل‌گیری نظام جمهوری در ترکیه جنبش‌های کردی در مناطق جنوب شرقی قیام کردند که می‌توان به شورش شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ و قیام مسلحانه احسان نوری پاشا از افسر عثمانی و اعلام جمهوری آرارات در سال ۱۹۲۷ اشاره کرد که هر دو قیام توسط ارتش ترکیه سرکوب شدند. ده سال پس از این شورش‌ها و این بار در درسیم سیدرضا از رهبران کرد علوی علیه سیاست‌های آتاتورک قیام کرد. قیام درسیم، یکی از مهم‌ترین رویدادهای علویان کرد در دوره جمهوری خواهی بود. با توجه به اینکه طوایف علوی برنامه و سیاست‌های مرجع رسمی را به رسمیت نمی‌شناختند، بین سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ علیه دولت قیام کردند که با واکنش تند و خشونت بار نظامیان مواجه و در نتیجه آن علویان زیادی در (YILMAZ, 2016: 10) این حوادث کشته شدند که به نام «شورش درسیم» در تاریخ ثبت شد

در سطح سیاسی گروه‌های علوی از انزوا و حاشیه‌نشینی خارج شدند و بخشی در اولین گام پس از تأسیس دولت جدید از حزب دولتی جمهوری خلق حمایت کردند، اما این ترجیح علویان عملاً عواقب زیان‌باری برای آن‌ها در پی داشت. چون رهبران این حزب، علوی‌ها را به عنوان انباری برای رای قلمداد می‌کردند. این مساله موجب دوری علوی‌ها از حزب جمهوری خلق شد و بخشی از آنان برای مدت کوتاهی به حزب دمکرات روی آوردند و در انتخابات ۱۹۵۰ از این حزب حمایت کردند که در نتیجه (YILMAZ, 2016: 11) آن برای اولین بار علویان از استان‌های مختلف نمایندگانی را به مجلس بزرگ ملی فرستادند.

اما علویان نتوانستند آنچه را که از حزب دموکرات انتظار داشتند بیابند و احزاب

راست هم به دلیل اینکه گروه‌های علوی در درون جریان‌های فکری چپ مارکسیستی قرار گرفتند، آن‌ها را تنها گذاشتند. در این شرایط برخی جریان‌های علوی در سال ۱۹۶۶ حزب «وحدت ترکیه» را با پرچمی قرمز و دارای ۱۲ ستاره نماد دوازده امام و شیری در وسط آن به عنوان نمادی از حضرت علی (ع) تشکیل دادند. بنیانگذاران این حزب همگی علوی بودند و توانستند در انتخابات ۱۹۶۹ با ۲/۸ درصد آرا تعداد ۸ کرسی در پارلمان به دست آورند. ولی تحزب‌گرایی علوی‌ها به سرانجام نرسید و بار دیگر به حزب جمهوری خلق پیوستند. (دونمز، ۱۳۸۴: ۱۵۴)

روی کار آمدن ملی‌گراها در دهه ۱۹۷۰ اوضاع را تغییر داد و شرایط را تا حد زیادی به زیان دو اقلیت قومی و مذهبی کرد و علوی رقم زد که می‌توان گفت دوره بازگشت از متن به حاشیه برای گروه‌های فعال علوی شروع شد. در اوایل دهه ۱۹۸۰ پس از کودتای نظامی، روند سیاسی و دینی به زیان علویان شکل گرفت؛ زیرا دولت نظامی آگاهانه و به منظور خنثی کردن جنبش سوسیالیستی، عمداً فضا را برای فعالیت‌های اسلامی هر چند محدود با مشی «سنتز ترکی-اسلامی» یعنی ترکیبی از ناسیونالیسم ترک و اندیشه‌های اسلامی اهل سنت ترویج کرد. (KOÇAN, 2004: 277)

با توجه به اینکه جریان‌های علوی پس از دهه ۱۹۵۰ گرایش سیاسی به سمت تفکر کمونیستی-مارکسیستی و چپ پیدا کرده بودند، لذا نمی‌توانستند مجالی برای حضور در صحنه سیاسی بیابند و بدتر آنکه اقدامات تحریک‌آمیز و حملات به علویان تا دهه ۱۹۹۰ میلادی ادامه یافت. در این شرایط نکته قابل تامل آن بود که سکولاریسم در ترکیه هرگز به معنای آزادی مذهب نبود و بر عکس سکولاریسم به بهانه‌ای برای ابزاری کردن دین توسط نخبگان دولتی تبدیل شد. اداره امور مذهبی در سال ۱۹۲۴ تأسیس شد، این اداره جایگزین وزارت امور مذهبی و بنیادهای عثمانی شد. دولت از طریق این نهاد قصد داشت فعالیت‌های مذهبی را تحت کنترل درآورد. می‌توان گفت که نخبگان کمالیست به جای گسستن همه پیوندهای میان دولت و مذهب، عملاً سیستم کنترل سنی محور بر گروه‌های مذهبی ایجاد کردند (BURA, 2021: 63).

در این دوره‌ها، علویان اساساً از روند ملت‌سازی کنار گذاشته شدند. آن‌ها حتی قادر به ادغام در شکل هویت ملی بر اساس اصول «سکولار» نبودند. هدف سیستم جمهوری ترکیه

ایجاد شهروندانی برابر و یکسان از طریق ایجاد هویت سیاسی مشترک مبتنی بر ارزش‌های سکولاریسم و مدرنیته بود. ابزار اصلی دست‌یابی به این هدف ایجاد سیستم آموزش عمومی سکولار و کنترل دین از (KOÇAN, 2004: 279) طریق اداره امور مذهبی بود. بن بست در پیشبرد مطالبه علویان و مشارکت آنان در ساخت سیاسی و اجتماعی ترکیه پس از تشکیل جمهوری ناشی از برداشت نهاد و علمای دینی از اسلام و مناسک علوی‌ها مبتنی بر همان تفاسیری بود که در دوران عثمانی‌ها وجود داشت و این عقب‌گرد برای جامعه علویان بسیار دل‌سردکننده بود.

بازگشت علویان به عرصه سیاسی و اجتماعی

پیروزی تورگوت اوزال^۱ در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸۳، نقطه عطفی در سیاست داخلی و خارجی ترکیه محسوب می‌شود. اوزال که به معمار اقتصاد ترکیه مشهور است، با اتخاذ سیاست خصوصی‌سازی اقتصادی ترکیه را در مسیر توسعه اقتصادی قرارداد که نتیجه آن بر زندگی شهروندان و از جمله علویان مشهود بود. در واقع با رشد اقتصادی ترکیه و مهاجرت به شهرها فرصتی استثنایی برای علویانی که در سده‌های گذشته مجبور شدند از شهرها به روستا کوچ کنند روندی معکوس آغاز شد و جمعیت زیادی از علوی‌ها به شهرهای بزرگ و صنعتی ترکیه مهاجرت کردند. این مهاجرت موجب تغییر در سبک زندگی و رشد جمعیت علویان در شهرها شد که به دنبال آن مطالبه دینی و پیگیری حقوق اجتماعی و شهروندی آن‌ها در به‌کارگیری در نهادها و شرکت‌ها شد. این شرایط در دهه ۹۰ میلادی (۱۹۹۰) شتاب بیشتری گرفت و درخواست‌ها برای فعالیت دینی و سیاسی علوی‌ها افزایش یافت. از این روی، دهه ۱۹۹۰ را آغاز بیداری علویان ترکیه نامیده‌اند. دلایل این رویداد ناشی از سه تحول مهم بود. رشد اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی، ظهور جنبش کردی و روند افزایشی مهاجرت علویان از روستاها به شهرها موجب اعلام موجودیت آنان و فعالیت نهادها و اتحادیه‌های علوی شد. این تحولات نهادها و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی علوی را به طرح مخالفت‌های جدی با سیاست تبعیض و انتقاد از سیاست همسان‌سازی واداشت. (Kocaa, 2014: 50)

در این دهه به موازت فعال شدن جریان‌های علوی مطالبه‌های جدید مانند ضرورت رسمیت دادن به «خانه‌های جم»^۱ محل عبادتگاه‌های علویان و افزایش فعالیت مدنی تحصیلکرده‌های علوی شکل گرفت، اما یک اتفاق مهم در ژوئیه ۱۹۹۳ در شهر سیواس^۲ ترکیه رخ داد که به نقطه عطفی در پیگیری مطالبه علوی تبدیل شد. جشنواره پیر علوی سلطان ابدال^۳ در ۲ ژوئیه ۱۹۹۳ در سیواس برگزار شد و در آن عزیز نسنین^۴ نویسنده (کسی که در ترجمه بخش‌هایی از کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی به زبان ترکی شرکت داشت) سخنرانی کرد. مردم محلی در اعتراض به این برنامه در برابر هتل مادیماک^۵ تجمع کردند، اما یک دانشجوی متعصب از سیواس جمعیتی را برانگیخت که هتل را به آتش کشیدند. در این حادثه ۳۶ نویسنده و سرآینده علوی کشته شدند. (زورخر، ۱۳۹۷: ۳۶۲)

بازگشت علویان به از سرگیری فعالیت دینی و مدنی در ترکیه نشان داد که علویت در برابر سیاست انکار و یکسان‌سازی فرهنگی حکومتی از بین نرفت. در گذشته، علویان هویت خود را پنهان می‌کردند و مراسم جم را در خفا انجام می‌دادند، اما در دو دهه اخیر هویت علوی خود را آشکار کرده و مناسک خود را انجام می‌دهند. از سال ۲۰۰۰، به بعد آن‌ها با استفاده از نام علوی به سازماندهی خود ادامه دادند. انجمن‌ها و بنیادهای علوی بسیاری در سرتاسر ترکیه با نام‌هایی مانند پیر (Sambur, 2010: 8) سلطان ابدال، ابدال موسی و حاجی بکتاش بوجود آمده‌اند.

تحول مهم و تاثیرگذار دیگر در سیر حرکت علویان ترکیه روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه و برنامه‌های توسعه داخلی این حزب در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ بود. در سال ۲۰۰۹، دولت عدالت و توسعه طرح گشایش علوی را به عنوان اولین سیاستی اعلام کرد که هدف آن رسیدگی به خواسته‌های شهروندان علوی بود. دولت در فاصله ژوئن ۲۰۰۹ تا ۳۰ ژانویه ۲۰۱۰ هفت کارگاه آموزشی برای رسیدگی به مشکلات شهروندان علوی

1. Cemevi

2. Sivas

3. Pir Sultan Abdal

4. Aziz Nesin

5. MadImak

برگزار کرد. بر اساس برنامه گشایش علوی طرحی سه مرحله‌ای که کمک‌های مالی به خانه‌های جم و شناسایی قانونی آن‌ها انجام شد، اما این طرح به سرانجام نرسید. چونکه دادگاه عالی تجدید نظر ترکیه اعلام کردند که نمی‌توانند خانه‌های جم را به عنوان عبادتگاه به رسمیت بشناسد. (BURA, 2021: 62)

با آنکه عدالت و توسعه گشایش‌هایی در مطرح کردن مطالبات علویان بوجود آورده است، اما در میدان عمل، اکثریت علویان کارکرد حزب عدالت و توسعه را نه به عنوان یک دولت دموکراتیک بلکه نماینده اکثریت سنی می‌دانند.

گفتمان سازی هویت علویان

این جمله مشهور رجب طیب اردوغان رئیس جمهوری ترکیه که گفته بود «اگر علوی بودن به معنای دوست داشتن علی (ع)» بارها مورد انتقاد علویان قرار گرفته است و این دیدگاه را نادیده انگاشتن کل (Koca, 2014: 53) است، من علوی هستم سنت علویت می‌دانند. زیرا فهم علویت را به وفای به حضرت علی (ع) تقلیل می‌دهد. این انتقادات بیان نگرشی نو به منزلت علوی یا خواستی مشترک در ترکیه برای باز تعریف جایگاه دینی، قانونی و حقوقی و اجتماعی برای علویان و علوی‌گری است. به عبارت دیگر تلاشی هدفمند برای برسمیت شناختن علویان در چارچوب ملاحظه و شاخص‌هایی اعلام شده از سوی گروه‌های علوی در ترکیه است.

رویکرد عدالت و توسعه در دوره دوم نسبت به جامعه علویان توسعه تغییر کرد. در گام اول سه نماینده علوی الاصل به مجلس آوردند. از سوی دیگر، آک پارتی شروع به دادن پیام‌های گرمی به ائتلاف جامعه علوی کرد. رجب طیب اردوغان، نخست وزیر وقت، در اقدامی نمادین پدر یک دانش آموز دبستانی علوی الاصل را که معلمش با او بدرفتاری کرده بود، خطاب قرار داد و گفت. (YILMAZ, 2016: 112) ژانویه ۲۰۰۸ شرکت خواهد کرد در روزه غم محرم در ۱۱

همین زمان بود که دولت طرح موسوم به طرح «ابتکار علوی» در چارچوب بسته دموکراتیزاسیون برای حل مشکلات علویان ارائه کرد. اردوغان چنین طرحی را هم تحت عنوان راه حل دموکراتیک برای حل مشکل کردها ارائه داد که همه آن‌ها در مراحل

ابتدایی باقی ماند و درگیر شدن ترکیه در حوزه خارجی پس از تحولات عربی و بحران و جنگ در سوریه و منطقه شرایط را دگرگون و نگاه عدالت و توسعه از رفع چالش‌های داخلی به ویژه در باره علویان و کردها تغییر کرد و حتی رویکردهای داخلی نسبت به کردها تنگ و خشن‌تر شد.

در ابتدای برخی از رهبران علوی دید مثبتی نسبت به طرح ابتکار داشتند. عزت الدین دوغان^۱ رئیس بنیاد جم، که با نخست وزیر اردوغان ملاقات کرد و گفت که دولت در ابتکار عمل علوی صادق و معتقد است که مشکلات به سرعت حل خواهد شد، اما طولی نکشید که به یکی از منتقدان تبدیل شد و اظهار داشت که ابتکار علویان یک «فریب» است. گروه‌هایی هم بودند که از همان ابتدا با گشایش علوی مخالفت کردند. علی بالکیز^۲، رئیس سابق فدراسیون علوی بکتاشی از آن جمله است که تأکید داشت، ایدئولوژی و سبک سیاسی که حزب عدالت و توسعه اتخاذ کرده است برای چنین گشایش مناسب نیست؛ زیرا حزب عدالت و توسعه در طول حکومت طولانی خود، جامعه را به سمت چند قطبی بر اساس وابستگی‌های (YILMAZ, 2016: 113) داده است اعتقادی، فرقه‌ای و قومی سوق

اکنون علویان خود را در شرایط و موقعیتی می‌بینند که به گفتمان جدید با دولت ترکیه ورود کنند. گفتمانی که برای جامعه بیش از ۲۰ میلیونی علویان به خلق هویتی دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مستقل از سیاست همسان سازی مورد نظر دولت بیانجامد. زیرا تاخیر در پیگیری این خواسته به دوری هر چه بیشتر حاکمیت حتی از وعده‌های پیشین برای گشایش در وضعیت علویان منتهی می‌شود. چنانکه اردوغان بارها تعاریف جدیدی درباره مطالبه علویان ارائه می‌دهد و از پیگیری حقوقی آن طفره رفته است. اردوغان در سال ۲۰۱۲ در واکنش به ساخت بدون مجوز ساختمان یک «جم خانه» گفت «جم خانه‌ها» باید یک (Cansun, 2013: 459)، Cansun خانه فرهنگ باشند تا عبادتگاه؛ زیرا اگر مکان عبادتی در اسلام واحد نباشد موجب تفرقه خواهد شد. (این سخنان برای تشکل‌های علوی قابل هضم نبود و بی‌اعتمادی‌ها را به رفتارهای

1. İzzettin Doğan

2. Ali Balkız

دوگانه رهبران عدالت و توسعه افزایش داده است. مهم‌ترین خواست علویان در پیگیری حقوق دینی و فرهنگی و در تبیین هویت‌خواهی از نظام حاکم در ترکیه به شرح ذیل است.

- ۱- جم‌خانه‌ها^۱ باید به عنوان عبادتگاه پذیرفته شود.
- ۲- دولت باید از تعلیم و تربیت یک سویه دینی دست بردارد و به همه گروه‌های مذهبی فرصت داده شود تا آموزش دینی خود را ارائه دهند.
- ۳- درس فرهنگ و اخلاق دینی در کتاب‌های درسی که مبتنی بر عقیده حنفی است از اجباری بودن حذف و اختیاری شود. همچنین به علوی‌ها اجازه داده شود که کتاب‌های درسی دینی براساس فرهنگ علوی تدوین شود.
- ۴- علویان می‌خواهند حادثه سیواس فراموش نشود و آن حادثه به عنوان کشتار و قتل عام شناسایی و هتل مادیماک^۲ به موزه . (Sambur, 2010: 11) تبدیل شود

پذیرش این خواسته‌ها از سوی نهاد دینی و صاحب نفوذ ترکیه دشوار است، دولت نیز نمی‌خواهد در حلقه تنگ مطالبه علویان و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن گیر کند، اما روند فزاینده نارضایتی‌های داخلی از سیاست تهدید و سرکوب دولت در قبال گروه‌های دینی و قومی و فشار نهادها حقوق بشری اروپایی و آمریکا بر ترکیه، دولتمردان آنکارا ناگزیر از واکنش خواهد ساخت.

اقدام یک دهه پیش رجب طیب اردوغان^۱ (نخست وزیر وقت)، در عذرخواهی از کردهای علوی^۲ استان 'تونجعلی' به علت کشتار و تبعید آنان در دهه ۱۹۳۰ قابل تامل بود. اردوغان در نشست نمایندگان استان‌های حزب حاکم 'عدالت و توسعه' گفت: اگر به نام دولت ترکیه باید از رخداد‌های تونجعلی یا 'درسیم' در اواخر دهه ۱۹۳۰ عذرخواهی شود، من عذرخواهی می‌کنم. اردوغان تاکید کرد که طبق اسناد رسمی دولتی نزدیک به ۱۴ هزار نفر در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ میلادی در استان 'درسیم' از سوی نیروهای دولتی به قتل رسیدند و بیش از ۱۳ هزار نفر نیز تبعید شدند. (آران، ۱۳۹۰)

1. Cemevi

2. MadImak

این واقعیت را نباید نادیده انگاشت که در ترکیه هنوز برداشت‌های دینی نسبت به ریشه‌های مذهبی علویان چالش‌زا است و نگرش انتقادی که عثمانی‌ها در عدم پذیرش علویان داشتند، به نحوی پابرجاست و همین ملاحظات در توقف طرح‌های شبیه ابتکار علوی نقش داشت. رها چاموروغلو^۱، معاون علوی تبار سابق حزب عدالت و توسعه در نقد طرح‌های اردوغان، درباره‌ی علویان اذعان داشت که به لحاظ مبنایی «سنت دینی که طیب اردوغان از آن سرچشمه گرفته، علویت را در اسلام نمی‌بیند». از جنبه سیاسی هم وی به موضوع علویان به عنوان یک معضل ملی نگاه نمی‌کند، بلکه به آن بعدی بین‌المللی می‌دهد. چاموروغلو، سپس این پرسش را مطرح می‌کند که چرا حزب عدالت و توسعه پرونده‌هایی چون حوادث قهرمان ماراش^۲ را در دستور کار قرار نداده و چرا اردوغان هم از طرف دولت بابت کشتار ۱۹۷۸^۳ عذرخواهی نمی‌کند؟ جواب کوتاه است! زیرا انجام. (t24, 2014) حزب در این منطقه خواهد بود این کار به منزله از دست دادن آرای آنچه به عنوان طرح گشایش علوی از سوی حزب عدالت و توسعه مطرح شد، فراتر از اقدامی کلی در حل مساله علویان پیش نخواهد رفت. در میان جریان‌های سیاسی ترکیه، نزدیک‌ترین جریانی که با علویان ابراز همدردی می‌کند، حزب جمهوری خلق^۴ به رهبری قلیچداراوغلو^۵ است. گفته می‌شود که قلیچداراوغلو خود یک علوی کرد از قبیله کوریشانی در سیم است. البته وی تاکنون در سخنانش بر علوی و کرد بودن خود تأکید نکرده است. در برنامه حزبی جمهوری خلق تأکید شده است که نباید هیچ‌گونه تبعیض مذهبی، فرقه‌ای و قومیتی وجود داشته باشد. این حزب همچنین وعده می‌دهد که «امور مذهبی را به گونه‌ای سازماندهی کند که به علویان امکان نمایندگی داده شود و جمعی‌ها (جمخانه) همانند مساجد از حمایت‌های دولت بهره‌مند (Cansun, 2013: 461) خواهند شد».

1. Reha Çamuroğlu

2. Kahramanmaraş

۳. کشتار قهرمان ماراش واقعه‌ای بود که از ۱۹ تا ۲۶ دسامبر ۱۹۷۸ میلادی در این شهر رخ داد و در آن هزاران نفر از مردم کرد علوی توسط گروه ملی‌گرای تندرو موسوم به گرگ‌های خاکستری قتل عام شدند.

4. Cumhuriyet Halk Partisi (CHP)

5. Kılıçdaroğlu

نتیجه‌گیری

علویان ترکیه از دوران فعالیت در خفا و سرکوب توسط نهادهای حکومتی عبور کرده و اکنون آزادانه از انجمن و نهادهای مدنی و اجتماعی و سیاسی برخوردارند و خانه‌های جم فعال هستند و مانعی در برگزاری مناسک و مراسم‌های مذهبی آنان وجود ندارد. ادامه این وضعیت از نظر نهادهای حکومتی ترکیه نه تنها مشکلی ندارد، بلکه شاید ترویج هم بشود، اما هنگامی که مجموعه این فعالیت‌ها به مطالبه جمعی برای به رسمیت شناختن قانونی و پدیدار شدن هویتی تحت نام علوی تبدیل شود، چالش‌زا و مشکل‌آفرین خواهد بود. علویان در این راه شرایط خشنونت باری از قتل عام تا استحاله فرهنگی و از کوچ اجباری تا سیاست همسان‌سازی را تجربه کرده‌اند و اکنون در پی رسمیت یافتن به عنوان هویت مستقل هستند. درکاربست نظریه هویت مقاومت کاستلز با وضعیت علویان ترکیه مشخص شد که گروه‌های مختلف علوی در روند تاریخی و با مقاومتی جمعی در چارچوب جماعت دینی و سیاسی و اجتماعی به دنبال تثبیت موقعیت خود بوده‌اند.

چشم‌انداز روند فعالیت گروه‌های علوی در ترکیه تابعی از نگرش و سیاست داخلی و خارجی این کشور است. هنگامی که دولت عدالت و توسعه برنامه‌نویسی داخلی در باره «ابتکارعلوی» و طرح «راه حل دموکراتیک» برای حل مساله کردها را در پیش گرفت، جنب و جوشی ملی برای اصلاحات ساختاری در ترکیه شکل گرفت، اما درمقابل هم اولویت یافتن رویکرد نظامی و امنیتی در سیاست خارجی و داخلی ترکیه به اعمال محدودیت برای گروه‌های قومی و مذهبی منجر شده است. هر چند که ادامه چنین سیاستی هم نتوانسته است حکومت آنکارا را از رشد مطالبه‌گری اقلیت‌ها مصون بدارد. پس دولت‌ها نمی‌توانند برای همیشه در پشت دغدغه تهدیدهای برون مرزی سنگر بگیرند و ناگزیر از رسیدگی به مطالبه‌های فزاینده داخلی از امور معیشتی گرفته تا سیاست‌های کلان هستند و اکنون ترکیه با پدیده رشد فزاینده خواسته‌های دینی علویان و قومی کردها مواجه است. پارادوکسی پر دغدغه‌ای که می‌تواند تامین خواست یکی مطالبه آن دیگری را هم بالا ببرد، اما این بار راه‌گیزی برای دولتمردان ترکیه نیست و با واقعیت هویت‌خواهی علویان مواجه هستند.

بحثی راهبردی در فهم جدید از مطالبه‌گری علویان ترکیه، بر این موضوع دلالت دارد که چالش دیرینه برای رسمیت بخشیدن به هویت ناشی از نگاه حاکمیتی بوده است. یعنی اختلاف عقیده و تفاوت درایدئولوژی بین علویان و اهل سنت ذاتاً عامل کشتار و استحاله فرهنگی نبوده، بلکه مصلحت یا منافع حاصل از سیاستگذاری نهاد حکومتی و دینی نقشی تعیین‌کننده در این ماجرا داشته است. بنابراین، کارگزار اصلی در قبض و بسط این امور در گذشته و اکنون نظام حکومتی در ترکیه بوده است. پس لازم است در بازتعریف از هویت خواهی علویان ملاحظه‌های سیاسی همسو با پیشبرد حقوق مدنی و آزادی عقیده این اقلیت بزرگ مورد توجه قرار گیرد. منظور از گفتمان سازی در حل مساله علوی در ترکیه، اهتمام قانونی به رسمیت بخشیدن به هویت مستقل علویان بر اساس آداب، سنن و مناسک دینی و فرهنگی این گروه است که لازمه آن پذیرش اصل آزادی و تکثر دینی خواهد بود، اما اگر امور دیانت ترکیه و نهادهای تصمیم‌گیرنده همچنان برمبنای فقاہت و شاخص‌های مذهبی و دینی اهل سنت به تعالیم و مناسک علویان نگاه کنند، نه تنها عبادتگاه «خانه‌های جم» علویان رسمیت نخواهند یافت، بلکه کلیت علوی‌گری هم زیر سوال و تردید باقی خواهد ماند و بحث پیرامون قبول گفتمانی نو برای علویان در آناتولی کم حاصل و چالش‌زا است. بنابراین، علویان به دنبال آن هستند که شخصیتی تعریف شده در روند ملت سازی نوین ترکیه مبتنی بر اصل برخورداری از حقوق شهروندی و تضمین تنوع فرهنگی مشارکتی سازنده داشته باشند.

منابع فارسی

- آرینگرگ و الاناتزا، مارینی (۱۳۸۷)، "علویان ترکیه و علویان سوریه (شباهت‌ها و تفاوت‌ها)"، ترجمه عباس برومند اعلم، فصلنامه جهان اسلام، سال نهم پائیز و زمستان ۱۳۸۷ شماره مسلسل ۳۶-۳۷ بهمن شعیب (۱۳۹۵)، جامعه علویان ترکیه، تهران، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور <http://fa.arannews.com/26786> خبرگزاری آران، پنجشنبه ۳ آذر ۱۳۹۰ - کد
- دونمز نوری (۱۳۸۴). "علویان ترکیه"، نشریه طلوع، سال چهارم شماره ۱۵ پاییز ۱۳۸۴
- زورخر، اریک جی. (۱۳۹۷). تاریخ نوین ترکیه، ترجمه نفیسه شکور و دکتر حسن حضرتی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ پایان هزاره (جلد ۲)، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو
- کالهن، کریج (۱۳۸۹)، نظریه اجتماعی و سیاست هویت، ترجمه محمد قلی پور و علی محمدزاده، تهران، جامعه شناسان، ۱۳۸۹
- یاشار اجاق، احمد (۱۳۸۵)، «از عصیان باباییان تا قزلباشگری: نگاهی به تاریخ ظهور و رشد علویان در آناتولی»، مترجم: شهاب ولی، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۷، صص ۱۵۹-۱۸۲

منابع لاتین:

- Burak, Begüm (2021). "TURKEY'S SECULARISM EXPERIMENT AS AN IMPEDIMENT TO DEMOCRATIC CONSOLIDATION", Journal of Political Administrative and Local Studies (JPAL) May 2021, Vol:4, Issue:1, pp. 54-71
- Cansun, Şebnem.(2013). TÜRKİYE'DE ALEVİLER VE SİYASİ PARTİLER İLİŞKİSİ: CUMHURİYET GAZETESİ ÜZERİNDEN BİR İNCELEME, SOSYAL ve BEŞERİ BİLİMLER DERGİSİ Cilt 5, No 2, 2013 ISSN: 1309-8012 (Online)
- Koca Bayram .(2014). :Diyanet İşleri Başkanlığı ve Aleviler Arasındaki Meseleye Liberal Bir Bakış" Hacettepe Üniversitesi, Siyaset Bilimi ve Kamu Yönetimi Bölümü, Yıl 19, Sayı 73-74, Bahar - Yaz s. 39-61.
- KOÇAN GÜRCAN and Ahmet ÖNCÜ.(2004). "Citizen Alevi in Turkey: Beyond Confirmation and Denial", Journal of Historical Sociology Vol. 17 No. 4 December 2004.
- Ozan hamurcu, İlhan.(2018). " ADALET VE KALKINMA PARTİSİ HÜKÜMETLERİNİN ALEVİ AÇILIMINA YÖNELİK OLARAK ALEVİLERİN GÖRÜŞLERİ,(İzmir Örneği)" Ekonomi ve Yönetim Araştırmaları Dergisi / Cilt:7 / Sayı:2 / Aralık 2018
- Sambur, Bilal(2010). " Alevî Sorununda Paradigma Değişimi: Özgürlük ve Çoğulculuk" , Liberal Düşünce, Cilt 15, Sayı: 57 - 58, Kış - Bahar, s. 5-15
- Yılmaz, Nail And Ahmet Kemal Bbyram (2016). "Taksim Gezi Parkı Olayları ve Bir Muhalefet Ögesi Olarak Aleviler" Marmara University Journal of Political Science • Cilt 4, Sayı 1, Mart ISSN 2147-6934, ss. 1-21 . <https://t24.com.tr/haber/> 17 Kasım 2014 12:20

از اسلام‌گرایی به پسا اسلام‌گرایی برسازی نظم نوین در مناسبات ایرانی - عربی * محمد عثمانی^۱

چکیده

انقلاب اسلامی در ایران، مناسبات سیاسی میان کشورها جهان از یک سو و منطقه خاورمیانه را از سوی دیگر با اسلام‌گرایی متحول ساخت. در پیش از این، حکومت‌های سرزمین‌های مسلمانان با رویکردی سکولار بر پایه بینش منافع ملی روابط خود را با دیگر حکومت‌ها تنظیم می‌کردند؛ حتی در باب مسئله فلسطین، به دلیل این نگرش در میان کشورهای عربی، اجماعی در سیاست‌ورزی انجام نشد. اکنون در ذیل گفتمان اسلام‌گرایی شیعی در کشوری چون ایران، مناسبات ارتباطی در منطقه خاورمیانه با فراز و نشیب‌های بسیاری روبرو شده است. به صورتی که، هرگاه حکومتی در ایران بر سرکار آمده که بُعد ایدئولوژیک حکومت را پُررنگ‌تر در سیاست‌ورزی خود به کار برده، تضاد با ایران فزونی یافته است. این امر در سال‌های اخیر، کشور ایران را در معرض مخاطرات بسیار قرار داده است. در این مقاله و با توجه به دشواری‌های پیش‌روی کشور و مردم ایران این سؤال را مطرح می‌سازد که با کدام بینش می‌توان سیاست‌ورزی جهانی و منطقه‌ای کشور ایران را در فرآیندی از مناسبات تعاملی مبتنی بر پیشرفت قرار داد؟ در این راستا فرضیه مطرح این است که در راستای تحکیم انگاره‌های دولت باید در تحولی ایدئولوژیک از اسلام‌گرایی به سوی پسا اسلام‌گرایی با پیش‌فرض‌های دولت محور حرکت کرد. اولویت بخشی به منافع ملی در ارتباط با کشورهای همجوار، می‌تواند نظم، ثبات و امنیت را برای ایران به ارمغان آورد. در این مقاله تلاش می‌شود، از چشم‌انداز سازه‌انگازانه به مناسبات دولت - ملت در ذیل ایده پسا اسلام‌گرایی، چگونگی برسازی نظم نوین در منطقه را بحث و بررسی کرد.

واژگان کلیدی: اسلام‌گرایی؛ پسا اسلام‌گرایی؛ ایران؛ خاورمیانه؛ نظم نوین.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد mo.osmani56@mail.um.ac.ir

مقدمه:

در میانه جنگ سرد و اوج تنش‌های سیاسی دو بلوک و شرق، انقلابی با گرایش دینی در کشور ایران، معادلات قدرت در منطقه خاورمیانه را برهم زد. منطقه خاورمیانه به دلیل منبع اصلی تولید انرژی در جهان به حساب می‌آمد، برای دو بلوک شرق و غرب حایز اهمیت می‌نمود. در دوره پهلوی، سیاست‌های گرایش به غرب، ایران را به قوی‌ترین و تاثیرگذارترین کشور در منطقه تبدیل کرده بود. به صورتی که در راستای گرایش به غرب و حمایت از کشورهای تأمین‌کننده انرژی از سقوط در دامن بلوک شرق، نقش ژاندارمی به کشور ایران داده شد. امری که باعث شد تا محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه ایران در سیاست‌های خارجی اتکاء به غرب تجدید نظر کند و خواستار مسیر استقلال و تأثیرگذاری منطقه‌ای و جهانی را در پیش بگیرد. تأسیس سازمان اوپک که با هدایت و رهبری ایران پیش می‌رفت؛ نمونه‌ای از این استقلال‌خواهی سیاسی حکومت پهلوی بود. از این رو با برآمدن موج انقلاب در ایران، کشورهای قدرتمند غربی در نشست‌های گوادلوپ، ترجیح دادند که با انقلابیون تازه‌کار، در راستای سیاست‌های نفوذگرایان خود همراه شوند. امری که با برداشتن حمایت خود از شاه ایران، مسیر سقوط حکومت پادشاهی و برآمدن حکومتی انقلابی با ایدئولوژی دینی را سرعت بخشیدند.

برآمدن حکومت ج.ا.ا. با گرایش مذهبی، اسلام‌گرایی را در متن سیاست‌های خود قرار داد. اسلام‌گرایی شاکله ایدئولوژیک و ماهیت سیاسی این ساختار قدرت شکل داد. بر بنیاد این ساختار ایدئولوژیک، سیاست‌های معطوف به همگرایی و راهبری سیاسی در منطقه خاورمیانه به تنش و تضاد تغییر ماهیت داد. مفروض این نوشتار که برآمده از تجربه‌ای حکمرانی اسلامی است، تداوم سیاست‌ورزی مبتنی بر اسلام‌گرایی در منطقه خاورمیانه، فرآیند ثبات و همگرایی منطقه‌ای را به ارمغان نخواهد آورد. لذا با توجه به این مفروض این پرسش را ملاک این مقاله قرار می‌دهیم که با کدام بینش فکری ج.ا.ا. می‌تواند مسیر تشتت‌زدایی در منطقه با همسایگان خود را در پیش بگیرد؟ فرضیه مدنظر این است که اتکاء به نگرش‌های اسلام‌گرایانه در تدوین مناسبات سیاسی خارجی، چیزی جز تضاد و تنش را در منطقه خاورمیانه به همراه نخواهد داشت؛ اما بنا بر تجربه در این حکومت ج.ا.ا.، هرگاه در تدوین سیاست‌های خارجی بُعد اسلام‌گرایی ضعیف‌تر

شده، مسیر ارتباطی با همسایگان در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به همگرایی سوق پیدا کرده و با تقویت بنیادهای اسلام‌گرایی، شرایط روبه وخامت گذاشته است. براین اساس مسیر همگرایی معطوف بر مناسبات مبتنی بر منافع ملی در گذار به شرایط پسا اسلام‌گرایی خواهد بود. مسیری که در صورت عدم تحقق آن، ج.ا.ا را با شرایط تنش مستمر و انزوا فرو خواهد برد. این مقاله تلاش می‌کند در بستر روش سازه‌انگاری به توضیح شرایط ناشی از تکیه بر اسلام‌گرایی در مناسبات سیاست خارجی و راهبرد عبور به سمت پسا اسلام‌گرایی را مورد توجه قرار می‌دهیم.

سازه‌انگاری به مثابه روش:

در روش سازه‌انگاران بر این بینش تکیه می‌کنند که افراد و گروه‌ها نه فقط توسط جهان خود شکل می‌گیرند، بلکه می‌توانند آن را تغییر دهند. این نگرش، مردم را قادر به اقدامات نوین هنجاری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی می‌داند که عقل متعارف و فرآیندهای استاندارد عمل را دچار تغییر می‌سازد. سازه‌انگاران بر این نکته تاکید دارند که تداوم ساختاری و فرآیند تغییر در آن بر کارگزاری مبتنی است. کارگزار نیز، به نوبه خود، متأثر زمینه اجتماعی، مکانی و تاریخی خود است. در این روش، نسبت ساختار و کارگزار را در سازندگی متقابل مورد توجه قرار می‌دهد. (کلوتز و لینچ، ۱۳۹۶: ۱۵) بنابراین، در این روش ما شاهد ارتباط عمیق ساختار و کارگزار، با توجه به بسترهای اجتماعی آن‌ها هستیم. این شرایط ناشی از جدی گرفتن اصل واقعیت اجتماعی از طریق عمل معنادار انجام می‌شود.

در این روش کارگزار با آگاهی تاریخی به بازسازی عقلانی در چارچوب ساختارها اقدام می‌کند؛ به صورتی که عقلانیت شکل گرفته در هر دوره، در جریان عمل بر می‌خیزد. روش سازه‌انگاری با پذیرش اصل استقلال ذهن پژوهشگر، نظریه‌ها و ایده‌های تحلیلی را سازه‌های ذهنی او می‌داند که نمی‌توان آن را خارج از زمینه‌های اجتماعی، درک و فهم کرد. پژوهشگر یا اندیشمند محاط در ساختارها، دارای عاملیت در اندیشه‌ورزی دارد. لذا ساخته‌های ذهنی و فکری یک اندیشمند، محصول ارتباط مستمر ذهنی وی با محیط و تبادل مداوم اطلاعات با آن است. انگیزش‌های محیطی، در

شکل‌گیری افکار مؤثر هستند. ذهن با برخورداری از نظام تحلیلی مستقل، اطلاعات را در فرآیند شناختی، در بستر شاکله ذهنی موجود، معنای خاصی پیدا می‌کنند و سپس، در یک چارچوب زبان‌شناختی تأویلی به وسیله نظریه پرداز بیان می‌شود. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۱)

از این چشم‌انداز باید توجه کرد که انسان‌ها به مثابه کارگزاران و نقش‌آفرین در درون ساختارهای ایفای نقش می‌کنند، اما در عین حال این ساختارها بر کارگزار تاثیر مستقیم دارد. انسان در درون چارچوب‌های برساخته از پیش به تفکر می‌پردازد. ساختارهای فرهنگی، هنجاری و ارزشی، آدمی را محاط در پیش‌فرض‌هایی قرار می‌دهد که ناگزیر از توجه بدان‌هاست. در مقابل انسان نیز در این بستر محصور به اجبار نیست؛ بلکه فاعل فعال است؛ زیرا در غیراین صورت ما باید شاهد استمرار ساختارهای هرژمونیک از یک دوره به دوره دیگر باشیم. این‌که، این ساختارها از مقطعی به مقطع دیگر متحول و متغیر می‌شوند، ناشی از نقش فعال کارگزار در درون ساختارهاست. امری که زمینه‌نوسازی، تغییر و برسازی امر نو را ممکن می‌کند.

انسان ایران در اواخر دهه پنجاه با توجه به ساختارهای فکری و ارزشی ممتد در طول تاریخ خود، خواستار تغییر انقلابی وضع موجود در راستای اهدافی مبتنی بر فکر دینی شد. ایرانیان در طول تاریخ خود انسان‌های دین‌مداری بودند که مناسبات بشری در عرصه امری سیاسی را از زاویه بینش دینی مورد توجه قرار می‌دادند. به صورتی که در حکومت اندیشی ایرانی دورکن دین و سیاست همزاد و درکنار هم ماهیت سیاست‌ورزی را معنا می‌کردند. این تصور چه تحولی در فرآیند انقلاب اسلامی پیدا کرد؟ در ساختار حکومت شاهنشاهی ایرانی، شاهنشاه به مثابه نگهبان و مجری احکام دین قلمدا می‌شد. دین‌یاران (روحانیت دینی) مفسران و توضیح‌دهندگان امر دین و احکام شریعت مقدس بودند که در کنار شاهنشاه، او را در اجرای شریعت مقدس یاری می‌رسانیدند. در فرآیند انقلاب اسلامی تجلی بنیادین صورت گرفته دین‌یاران، همراه شاهنشاه، خود داعیه‌دار حکومت‌داری و سیاست‌ورزی شدند. در این تحول روحانیت شیعه که در حکومت سلطنتی در عصر غیبت امام معصوم، نقشی جز تبیین احکام اسلامی نمی‌دانستند، داعیه‌دار سیاست‌ورزی با هدف تحقق حکومت راستین دینی

شدند. این امر اگر چه در تاریخ تفکر اسلامی - ایرانی سابقه چندانی نداشته؛ برای اولین بار روحانیت شیعه، در بازخوانی میراث فکری و فقهی خود به رهبری آیت‌الله خمینی، انقلابی را سامان دادند که بنیان اصلی آن بر اجرای دقیق شریعت اسلامی با قرائت شیعی شدند. اگر در ساختار سلطنتی همزادی دین و سیاست با اولویت امر سیاسی بود؛ در این تحول انقلابی، دین مرکز ثقل بنیادین حکومت و سیاست‌ورزی شد. امر سیاسی از این منظر، نه امری قائم به ذات عقل خود بنیاد آدمی که سیاست متکی به دین و امری استخراجی از دین است. رهبر انقلاب اسلامی ایران و ایدئولوگ‌های انقلاب با طرح این ایده که اسلام برای زیست بشری در عرصه‌های مختلف برنامه راهبردی دارد؛ سیاست‌ورزی متکی به امر دین را مطرح کردند. این دیدگاه که با مفهوم اسلام‌گرایی معروف شد، اسلامی که داعیه دار سیاست‌ورزی در عرصه اجتماعی را با آن نام‌گذاری کردند. اسلام‌گرایی تحولی در بینش ساختاری همزادی دین و سیاست به سیاست‌ورزی دینی است. امری که انسان ایرانی در فرآیندی انقلابی، خواستار تحقق اهدافی معطوف به زیست مادی و اخروی شد. (روح‌الله رضائی، ۱۳۹۵: ۷۵)

در این تحول سیاست‌ورزی مبتنی بر دین، مفروض اصلی حقانیت دین، مذهب و شریعت بر خواسته از آن است. براین اساس، پذیرش و همراهی با ایدئولوژی حاکم، انسان مؤمن و معتقد را نمود می‌بخشد و هرگونه دگراندیشی را طرد و نفی می‌کند. در این بستر سیاست خارجی مبتنی بر تفکر اسلام‌گرایی بر بنیاد حق و باطل، ما و دیگری و غیرت‌های از این نوع برساخته می‌شود. حال با توجه به نقش ساختارها و کاگزاران در شکل‌گیری حکومت‌اندیشی اسلام‌گرایانه به فهم مناسبات سیاسی در عرصه خارجی و منطقه‌ای خاورمیانه توجه می‌کنیم. تلاشی که از زاویه آن بن‌بست‌های سیاست خارجی ج.ا.ا در چهار دهه سیاست‌ورزی اسلام‌گرایانه را در منطقه خاورمیانه مورد کنکاش قرار می‌دهیم، تنش‌ها و بحران‌های ناشی از آن را بازاندیشی سازه‌انگاران می‌کنیم؛ در نهایت به چگونگی گذار از سیاست‌ورزی تنش‌زا را به مثابه راه حل مطرح می‌سازیم.

سیاست‌اندیشی اسلام‌گرایانه:

اسلام‌گرایی یک ایدئولوژی سیاسی با هدف نابودی حکومت سکولار و استقرار حکومتی

دینی است. این سپهر سیاسی، در واکنش به نقش سیاسی غرب در کشورهای اسلامی و برسازی حکومت‌های سکولار بر ساخته شد. البته دشواره مهم سنت و مدرنیته در کشورهای اسلامی در برسازی این ایدئولوژی و تأثیر اجتماعی آن در قالب یک جنبش بی‌تأثیر نبوده است. آغاز قرن بیستم که با سقوط امپراطوری عثمانی همراه بود، برای مسلمانان عصر سختی ناشی از تحقیر را تداعی کرد. کشورهای پیروز از جنگ جهانی اول با تقسیم سرزمین‌های عربی به صورت یک کشور، تلاش کردند از طریق روی کار آوردن یک حکومت سکولار پیرو غرب، حوزه نفوذ خود را مستحکم کنند. این شرایط در حالی تحقق عینی پیدا می‌کرد که با سقوط حکومت عثمانی نخبگان مسلمان و به خصوص بزرگ‌ترین مرکز علمی جهان اسلام، الازهر، هیچ بدیلی نه به صورت ذهنی و نه به صورت عینی برای این شرایط پیش آمده نداشتند.

در اواخر دهه بیست از قرن بیست، مکتب سیاسی نوینی در کنار جریان‌های مختلف دیگر در جهان اسلام سربرآورد که داعیه ارائه ایده‌های سیاسی بر پایه آموزه‌های اسلام بودند. آنان تمام مشکلات و دشواره‌های پیش‌روی جهان اسلام را ناشی از برسازی حکومت‌های سکولار با پشتوانه‌های فکری غربی می‌دانستند. آن‌ها حکومت‌های و اندیشه‌های سکولار را با عنوان ((جاهلیت نوین)) در مقابل ((جاهلیت عربی پیشا اسلامی)) قرار می‌دادند. لذا با طرح برسازی نظام حکومتی اسلامی، مدعی حل تمام بحران‌ها و دشواره‌های جهان اسلام را مطرح کردند. کشورهای چون مصر، هند و پاکستان از پیشگامان تفکر اسلام‌گرایی بودند. شکست کشورهای عربی در جنگ شش‌روزه از اسرائیل، تفکر اسلام‌گرایی را تقویت و به عنوان ساختار بدیل در مقابل حکومت‌های سکولار عربی مطرح شد. از سقوط حکومت عثمانی تا شکست از اسرائیل، مردمان کشورهای عربی را در یک سرخوردگی از ساختارهای نوگرایانه غربی قرار داده بود. احساس تحقیر و سرافکندی ناشی از شکست‌های پی در پی، انسان عربی را در نقطه نوستالژیک از تاریخ گذشته خود قرار داده بود. اسلام‌گرایان با ارائه الگویی چون حکومت نبوی در مدینه و تداوم سرافرازانه آن تا قرن چهارم و پنجم، آرمانی متعالی در حکومت‌اندیشی و سیاسی‌ورزی مبتنی بر دین را ارائه می‌دهند. (Shireen T, hunter, 2009: 121) این جریان، آرمان و رویای خود را در گذشته و تحقق گذشته در حال

می‌داند. پدران معنوی این جریان حسن‌البننا، ابوالاعلی‌المودودی و سید قطب هستند. این سه شخصیت با طرح ایده‌های اسلام‌گرایان و تلاش برای ایجاد بستری عملی برای تحقق اهداف اسلامی در جامعه گام‌های مهم و تأثیرگذار برداشتند.

اما در واقع، تلاش‌های هیچ‌یک از اسلام‌گرایان سنی، جنبه عملی و عینی در جامعه پیدا نکرد تا این‌که آیت‌الله خمینی که فقیهی شیعی بود، در مخالفت با حکومت شاهنشاهی ایران، توانست بر موج اعتراضی مردم در قامت رهبری، آن را به سوی اسلام‌گرایی سوق دهد. آیت‌الله خمینی به دلیل پایگاه فقهی که داشت، اسلام‌گرایی را متکی به اجرای قانون الله و شریعت می‌دانست. نظریه حکومتی ولایت فقیه وی از منظر فقهی، غایتی برسازي حکومتی دینی را مطرح می‌ساخت. ایشان، فقه را فلسفه عملی حکومت اسلامی می‌دانست؛ یعنی برای دانش فقه، شأن و منزلت سعادت بخشی برای انسان مسلمان قائل بود. آیت‌الله معتقد بود که غربی‌ها با حمایت از حکومت‌های سکولار در کشورهای اسلامی، اسلام و اجرای احکام آن را بی‌ارزش کردند تا از این طریق ارزش‌ها و جهان‌بینی غربی سکولار را در ذهن مسلمانان کارآمدتر جلوه کنند. (جان اسپوزیتو، ۱۳۹۶: ۲۵۰) پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فرصت عینی و عملی تحقق تمام ایده‌های مطرح اسلام‌گرایان و سنجش عملی بهزیستی انسان مسلمان بود.

جریان اسلام‌گرایی محصول دو بحران در جهان اسلام بود؛ الف: بحران ساختاری و شکست الگوهای حکومتی سکولار و ملی غربی‌گرا در جهان اسلام. ب: بحران هویتی و فرهنگی که یک جهت‌گیری هنجاری تازه و ایجاد یک جهان‌بینی دینی سیاست‌گرایانه در صدد حل آن برآمده بود. در این شرایط اسلام‌گرایان در ذیل الگوی آرمانی حکومت نبوی، پنج ایده بنیادین را در عرصه حکومت‌اندیشی خود مطرح می‌ساختند:

۱: برسازي ایدئولوژی سیاسی با جهت‌گیری دین. دین در باور آنان امری سیاسی است و برای سیاست‌ورزی سعادت‌گرایانه طرح و برنامه دارد.

۲: آنان معتقدند که اجرای شریعت اسلامی، سعادت و تکامل را برای بشریت به ارمغان می‌آورد؛ از این‌رو باید برای اجرای شریعت و تحقق عینی احکام و قوانینی الهی، قدرت و حکومت را در اختیار گرفت.

۳: اسلام برای زیست مردم در رفاه و سعادت، برنامه اقتصادی دارد.

۴: اسلام‌گرایان خود را در ضدیت با غرب و ارزش‌های آن معرفی می‌کنند. بدین معنا که اسلام‌گرایان با نفی غرب به اثبات خویشتن خویش مبادرت می‌ورزند. سیاست نفی‌گرایانه که با تقسیم‌بندی جوامع، خوب و بد، خیر و شر را نمود می‌بخشند.

۵: اسلام‌گرایان بر این ایده پا می‌فشارند که اسلام برپاکننده بالاترین ارزش‌های اخلاق زیستی، شرافت و عزت انسانی را مطرح ساخته است. از این رو در کسب قدرت، تلاش برای نمود عینی این ارزش‌ها باید انجام شود. (ژوسلین سزاری، ۱۳۹۹: ۳۲)

این بینش و تصورات ناشی از این‌که اسلام در عرصه جامعه، برنامه جامع و هدفمندی برای سعادت بشری دارد، آن هم بعد از دو جنگ جهانی و جنگ سرد فرسایشی بلوک غرب و شرق، اسلام‌گرایی راه سوم تلقی می‌شد. اکنون پس از چهار دهه سیاست‌ورزی در ایران بر بنیاد اسلام‌گرایی شیعی، فرصت مناسبات بازبینی و بازاندیشی دستاوردهای معطوف به منافع ملی از سیاست‌های خارجی مبتنی بر اسلام‌گرایی در منطقه خلیج فارس به طور خاص و خاورمیانه به طور عام سخن گفت.

سیاست اسلام‌گرایانه ج.ا.ا، معطوف به خاورمیانه:

با انقلاب اسلامی و برآمدن حکومت ج.ا.ا، قانون اساسی بر بنیاد ایده اسلام‌گرایی تدوین شد. در این قانون اصولی آمده که حکومت ج.ا.ا را موظف به اجرا و دفاع از سیاست‌های اسلام‌گرایانه کرده است. قانون اساسی میثاق ملی یک جامعه است که براساس آن جامعه و حکومت موظف به اجرای و تطبیق اصول آن در تمام سیاست‌های حکومت هستند. در ساختار قدرت در ج.ا.ا نظر به اهمیت اجرا و تطبیق عملی قانون اساسی، نهاد شوراری نگهبان را از برای حفاظت از قانون اساسی بوجود آورده است. حال با توجه به این اصول اسلام‌گرایانه قانون اساسی ج.ا.ا، به ارزیابی سیاست‌ورزی خارجی معطوف به خاورمیانه را کنکاش می‌کنیم.

در اصل دوم از فصل کلیات قانون اساسی وجه اسلام‌گرایانه حکومت جمهوری اسلامی، نشان داده شده است، آن‌گاه که به مباحث ایمانی به مثابه زیربنای ساختاری حکومت-اندیشی تأیید می‌کند تا از منظر آن در اصل سوم، بند شانزدهم اظهار بدارد که ((تنظیم

سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان)) (قانون اساسی ج.ا.ا، ۱۳۹۸) را به‌عنوان یک اولویت سیاست‌گذاری مطرح می‌کند. این اصل تمام حکومت‌های ادوار مختلف در ج.ا.ا را موظف به اجرای سیاست‌های فرامرزی در حمایت از مسلمانان تحت ستم و حتی غیرمسلمانان می‌کند که صفت مستضعف بر آنان اطلاق شود. در بینش اسلام‌گرایی این تصور حاکم است که مسلمانان تحت ظلم و ستم مستمر سیاست‌های غربی متجلی در مفهوم مدرنیته است. لذا با طرح این ایده که در مقام اول تلاش کرد قدرت ساختاری متجلی در امر حکومت را به دست آورد؛ آن‌گاه از موضع قدرت به رفع ظلم از جهان اقدام کرد. این تصور با برآمدن ج.ا.ا.ا برآورده شده و در قانون اساسی به مثابه اصلی الزام‌آور، تنظیم سیاست‌های فرامرزی بر حکومت‌ها فرض می‌کند.

در اصل یازدهم از قانون اساسی، در عصر دولت - ملت‌ها، به مفهوم امت تکیه می‌کند که بنیادی دینی دارد. امت، مفهومی است که تمام مسلمانان بدون توجه به مرزهای ملی، جمعیتی یکپارچه و هم‌شان تصور می‌کند. برابری که ناشی از پایگاه مشترک ایمانی همه آنان خواهد بود. لذا حکومت را موظف می‌کند تا سیاست‌های اتحاد با مسلمانان و نه با حکومت‌های مسلمان را در دستور کار قرار دهد. این اصل در کنار موارد فوق، سیاست خارجی معطوف مسلمانان را بدون توجه به دولت‌های متبوع بر بنیاد اصل ستم‌زدایی از مسلمانان مدنظر قرار دهد. این دیدگاه با اصل ۱۵۲ قانون اساسی در باب سیاست خارجی تکمیل می‌شود که اظهار می‌دارد: ((سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.)) (همان) امری که بوضوح از پایگاه اسلام‌گرایانه، حکومت‌ها در ساختار ج.ا.ا.ا را به توجه مسلمانان جهان از زاویه رفع رفع از آنان می‌کند.

این ساختار قانون اساسی، جمهوری اسلامی ایران را از ابتدای شکل‌گیری در بستر سیاست‌های فرامرزی چون صدور انقلاب، حمایت از مظلومان جهان از جمله مسئله فلسطین و... کرده است. در راستای اجرای این نگرش اسلام‌گرایانه، جمهوری اسلامی با هدف مقابله با غرب به‌عنوان سرمنشاء شر و ظلم در جهان به همسویی و ارتباط با

دولت‌های انقلابی با نگرش چپ اقدام کرده است. رهبران ج.ا.ا. با توجه به پیش‌فرض‌های اسلام‌گرایانه، جهان را به دو بخش همسو در راستای ارتقای شأن انسان و مرتجع غرب‌گرا تقسیم کرده است. حکومت‌های کشورهای عربی را به دلیل همسویی با غرب در قالب دولت‌های مرتجع قرار داده و در سیاست صدور انقلاب و برپایی انقلابی اسلامی از نوع ایران را در دستور کار حمایتی خود قرار دادند. لذا با حمایت از ایجاد گروه‌های اسلام‌گرایی در کشورهای عربی حمایت مادی و معنوی را ابراز داشتند. حزب‌الله در لبنان، گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی چون حماس و جهاد اسلامی و.. در افغانستان، پاکستان، یمن و عراق گروه‌های اسلام‌گرا با تفاوت‌های ایدئولوژیکی در راستای هدفی مشترک، تحت پوشش حمایتی ج.ا.ا. قرار گرفتند. این حمایت گسترده، سبب شد تا جریان‌های اسلام‌گرای سنی غیرهمسو با ج.ا.ا.، به درستی این ایده واقف شوند که باید در مقام اول در کشورهای خود قدرت را به دست آوردند تا موضع قدرت ساختاری حکومت به مبارزه با ستم‌گران که همانا غرب و پیروانشان است، اقدام کرد. لذا در دهه اول ج.ا.ا.، شاهد حرکت اسلام‌گرایی وسیع در کشورهای اسلامی در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس هستیم. امری که حکومت‌های منطقه خاورمیانه و غرب را به احساس خطر واداشت. جنگ تحمیلی از سوی عراق به ایران را با توجه به این شرایط باید فهمید. (احمد بخشایش اردستانی، ۱۳۸۶: ۱۰۲)

این بینش حاکم بر قانون اساسی ج.ا.ا.، حکومت را در وضعیت دوگانه‌ای قرار داده است؛ از یک سو در چارچوب مفهوم دولت و اتکا به منافع ملی کشور به تنظیم روابط با کشورها از جمله کشورهای اسلامی اقدام می‌کند و از سوی دیگر در سیاست‌های اسلام‌گرایی که مرز و نفع ملی را ملاک سیاست‌گذاری خارجی خود قرار نمی‌دهد را نیز اولویت می‌دهد. آن‌گاه که ج.ا.ا. به دفاع از قاتل انور سادات یا حمایت از حرکت‌هایی چون تصرف کعبه توسط فردی به نام جهیمان العتیبی و یارانش انجام می‌دهد یا نیز به دفاع از جنبش‌های اعتراضی در بحرین، یمن و دیگر سرزمین‌های اسلامی اقدام می‌کند؛ براساس اصول اسلام‌گرایانه قانون اساسی اقدام کرده که ساختار ج.ا.ا. را از وضعیت دولت مستقر مبتنی بر منافع ملی خارج و به جنبشی در سطح دولت تبدیل می‌کند. جنبشی که بدون توجه به منافع ملی و سرزمینی در راستای تحقق اهداف نهضتی خود، تمام الزامات دولتی را پشت سر می‌نهد تا دفع شر به نفع خیر انجام دهد، اما در مقابل در

اوج تنش و بحران و ائتلاف‌های بین‌المللی علیه ج.ا.ا، در قامت یک دولت ملی متکی به منافع شهروندان خود؛ راهبردهای دولت محور را در دستور کار قرار می‌دهد تا از بحران عبور کند. (محمد ستوده، ۱۳۹۳: ۱۵۱)

این شرایط حکومت ج.ا.ا را در طول عمر چهار دهه خود در معرض چالش‌ها، بحران‌ها و تنش‌های مضاعفی در عرصه سیاست خارجی قرار داده است. امری که این حکومت را در شرایط سخت جنگ مستمر علنی و پنهان قرار داده است. حرکت در میدان سیاست‌ورزی جنبش‌گرایانه و دولت‌محور، ثبات و امنیت را در حالتی فوق‌العاده قرار داده است. هشدارهای مسئول در باب دشمن و خطرهای آنان، ناشی از این دوگانگی کارکردی در ساختار حکومت است. با تغییر نسلی از انقلابیون دیروز به جوانان امروز شکاف دولت - ملت براساس سیاست‌ها نیز علنی و مبرهن شده است. یعنی امروز مشکل بنیادین اقلیت ملت نسبت به نقش و جایگاه حکومت و کارویژه‌های آن، بر بحران افزوده است. امروز با گذشت چهار دهه سیاست‌ورزی مبتنی بر اسلام‌گرایی و با توجه به بحران‌هایی که از خارج مرزها به درون کشور معطوف شده است؛ ج.ا.ا را ناگزیر از تغییر در بینش و اتخاذ مسلك یگانه حکومت‌گرایی شده است. خطرات منطقه‌ای با نقش‌آفرینی اسرائیل، تداوم سیاست‌ورزی مبنی بر نگرش جنبشی اسلام‌گرایانه، شرایط شکننده‌ای بوجود آورده است. حکومت ج.ا.ا با توجه به تحول نسلی و متعاقب آن فکری در جمعیت کشور، استمرار نگرش انقلابی با تصورات اسلام‌گرایانه بر عمیق‌تر شدن شکاف دولت - ملت خواهد انجامید. کنترل امنیتی و قضایی شرایط درون، فروپاشی اجتماعی را به همراه خواهد داشت که با توجه به دشمنی‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌های در حال شکل‌گیری، ایران را کشور آسیب‌پذیر خواهد کرد، اما به‌واقع گذار از این شرایط چگونه و به کدام سو خواهد بود؟

گذار از اسلام‌گرایی به پسا اسلام‌گرایی در تدوین سیاست‌ورزی:

تجربه دو حکومت سیدمحمد خاتمی و حسن روحانی از پایگاه اصلاح‌طلبانه، به روشنی چگونگی گذار و به کدام سو را نمایان ساخته است. حکومت خاتمی با هدف تشنج‌زدایی در روابط خارجی بر سرکار آمد. در این مسیر تلاش کرد با کم کردن از سیاست‌های اسلام‌گرایانه در عمل و تغییر در گفتار سیاست‌ورزان، راهی نو در کاهش

اختلافات منطقه‌ای و جهانی باز کند؛ بیشترین ارتباط مسالمت‌آمیز مبتنی بر احترام جهانی را خاتمی توانست برای ایران پس از انقلاب به ارمغان بیاورد، خاتمی در میانه دوگانه جنبش‌گرایی و حکومت‌محوری، اتکاء به امر حکومت با مبنای پسا اسلام‌گرایی را در امر سیاسی اتخاذ کرد. پسا اسلام‌گرایی، اگرچه اصطلاحی نوظهور است؛ اما می‌توانیم وضعیت نو بنیاد پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ش را با آن توصیف کرد. (hamid dahbashi, 2016: 145) اکنون با درک پسا اسلام‌گرایی، نتایج حاصل از آن در سیاست‌ورزی خارجی را مدنظر قرار می‌دهیم.

۱: پسا اسلام‌گرایی چیست؟

زمانی که در غرب با توجه به شرایط زیستی مدرنیته، بنیان‌های اخلاقی روبه سستی گذاشت، اندیشمندانی چون یورگن هابرماس و چارلز تیلور و طلال اسد با طرح ایده‌ای چون سکولاریسم قرن بیستم در نتیجه نمودهای دینداری قرون وسطی بوده، دین را چنان به حاشیه بردند که از توانایی‌ها و امکانات دین به خصوص در بخش دیانت غفلت شد. در این شرایط با مطرح شدن، پسا سکولاریسم به بازآفرینی نقش دین در قالب معنویت جدید اقدام شد؛ امری که به کثرت‌گرایی فرهنگی توجه ویژه می‌کند و نفرت دینی را به محاق می‌برد. هابرماس نیز به همزیستی مسالمت‌آمیز و مبتنی بر صلح میان ایمان و عقل تأکید می‌کند. این تحول فکری در غرب، تأثیرهای بسیاری بر وضعیت فکری جهان اسلام گذاشت. برآمدن سید محمد خاتمی با بینش جدید از تفکر دینی، نمود پدیدار پسا اسلام‌گرایی را در بارقه جهان اسلام نمود پیدا می‌کند. پسا اسلام‌گرایی تحولی که در نتیجه شرایط ناشی از فرآیند اسلام‌گرایی در جوامع مسلمان بوجود آمده است. کسانی چون محمود محمد طه در سودان و شاگردش عبدالنعیم، راشد الغنوشی و حزب‌النهضه در تونس، حزب‌الوسط در مصر و نوگرایان نواندیش دینی در ایران، همه در نتیجه شرایط ناشی از اسلام‌گرایی به بازخوانی انتقادی این پدیدار و گذار از آن اقدام کردند.

مؤلفه‌های اصلی پسا اسلام‌گرایی عبارتند از:

الف: حکومت امری سکولار و دنیوی است

- ب: مردم، مبنای مشروعیت حکومت هستند.
- ج: دین هیچ‌الگوی مشخصی برای حکومت‌ورزی ارائه نداده است.
- د: حکومت دینی، چیزی جز حکومت دینداران نیست. دینداران براساس خوانش انسانی و خطاپذیری خویش، دین را تأویل و بنیاد آن برای حکومت‌ورزی بیان می‌دارند.
- ه: خوانش دینداران از امر دین، قداست ندارد و به تبع آن چه در قالب حکومت دینی در آمده مقدس و متعالی نیست.
- و: حکومت دینی همانند دیگر حکومت‌ها مبتنی بر الیت (نخبگان) سیاسی است و موظف به پاسخگویی به مردم است.
- ز: حکومت دینی مفهومی متناقض است؛ زیرا نه فقط فاقد پشتوانه نظری و تاریخی درست دینی است، بلکه در عمل آن چه برساخته ناشی از فهم افراد دیندار و ذهنیت آنان در بستر ساختارها است.
- ط: باید در گذار از حکومت دین‌مدارانه به سمت حکومت مبتنی بر دین مدنی و دموکراتیک گام برداشت.
- ظ: دین مدنی، میعادگاه دین را در حوزه عرف تلقی می‌کند. بر بنیاد آن در عرصه پسا اسلام‌گرایی مدلی از حکمرانی برآمده از معرفت معنوی و امر متعالی که به جای تکیه بر شریعت و ظواهر دینی به امور روحانی، معنوی و بنیادهای اخلاقی برآمده از دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی توجه می‌کند.
- ی: دین مدنی با جداسازی نهاد حکومت از نهاد دین، هر یک را در جایگاه بایسته خود ارزیابی می‌کند. (آصف بیات، ۱۴۰۰: ۴۵-۵۰)

۲: پسا اسلام‌گرایی و سیاست خارجی:

در بینش و سپهر اسلام‌گرایی دریافتیم که غیرت‌سازی مبتنی بر انگاره‌های دشمنانه اهمیت ویژه‌ای دارد. امری که در بستر ساختاری ج.ا.ا. چهار دهه جنگ، چالش و تنش را به همراه داشته است. همچنین در این فرآیند، امنیت ملی ایران در معرض خطرات مضاعفی از سوی دولت‌هایی شده که ج.ا.ا. آنان را در تقسیم‌بندی مرتجع قرار داده است. صلح ابراهیم و ائتلاف اسرائیل به همراه کشورهای عربی خلیج فارس با هدف انزوا

و تهدید امنیت ایران انجام می‌گیرد، اما در مقابل در دو مقطع تاریخی دوم خرداد و روی کار آمدن سید محمد خاتمی و دوره حسن روحانی که هر دو بعد از دورانی پر آشوب و تنش قدرت را در ایران تصاحب می‌کردند، راه و روش متفاوتی از گفتمان اسلام‌گرایی در سیاست‌ورزی اتخاذ کردند. در مقام اول اصل را بر تکیه بر امر حکومت و سیاست‌ورزی در چارچوب‌های اصول و قواعد مقبول حقوق بین‌الملل قرار دادند. در این رهیافت از پتانسیل‌های مذاکره و شفاف‌سازی در روابط خارجی و بهره‌وری از سرمایه‌های خارجی در راستای حضور فعال جهانی و ارتقاء جایگاه بین‌المللی استفاده شد. در دولت اصلاحات روابط حسنه همراه با رفع تمام کدورت‌ها با تمام جهان ایجاد شد. در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، کشورهای عربی با استقبال از تغییر رهیافت سیاسی در ایران، برای نزدیکی به ایران و حل اختلافات بسیار تلاش شد. بالاترین میزان ارتباطات اقتصادی با جهان اسلام در این عصر برقرار شد. (عابد گل کرمی و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۳)

در دوره سید محمد خاتمی، به‌رغم سیاست‌ورزی در درون ساختارهای موجود، اصلاحات انجام می‌شد؛ اما با طرح مسئله اصلاحات، شدت گفتمانی و سیاست‌ورزی در قالب سیاست‌های اسلام‌گرایانه به حداقل رسید. افراط‌گرایان اسلام‌گرا در سطح یک جریان سیاسی در ساختار ج.ا.ا. تنزل یافتند. در چارچوب تلاش‌های اصلاح‌طلبان که با پشتوانه نواندیشی دینی انجام می‌شد؛ شاهد تغییر در سیاست‌ورزی‌های کلان و حتی جزئی هستیم. به‌طور مثال دوگانه‌های غیرت‌ساز دشمنانه در مواجهه با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس که با اصطلاحات مرتجع معرفی می‌شدند به کشورهای دوست و برادر تبدیل شدند. در باب مسئله فلسطین که همواره اصرار بر نابودی اسرائیل سرداده می‌شد با طرح ایده رفاندوم از فلسطین‌ها، ایران توپ سیاست‌ورزی را از زمین بازی خود دور ساخت. نتیجه این تغییرها، میزبانی اجلاس‌های سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و استقبال سران کشورهای اسلامی و منطقه خلیج فارس، دال بر استقبال از سیاست‌های نوین در بستر نواندیشی دینی و پسا اسلام‌گرایی در ایران داشت. (بیژن اسدی، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

این شرایط با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد و بازگشت و تقویت سپهر اسلام‌گرایی، ایران دوباره در معرض سیاست‌های خصمانه قرار گرفت. در این دوره بالاترین عقوبت بین‌المللی به صورت تحریم‌های سازمان ملل و قرار گرفتن در ذیل فصل هفتم از منشور

سازمان ملل را شاهد هستیم. اعتبار جهانی به دست آمده در عصر خاتمی با مواضع متکی به سپهر اسلام‌گرایانه بر باد رفت. البته باید توجه داشت که پدیده محمود احمدی‌نژاد را باید در چارچوب فرصت‌طلبی‌های سیاسی بازخوانی کرد؛ زیرا احمدی‌نژاد، تندروی اسلام‌گرا در دوره اول ریاست جمهوری با احمدی‌نژاد خواستار سپهر اسلام ایرانی در دوره دوم فاصله‌ای به مسافت میان اسلام‌گرایی و پسا اسلام‌گرایی را در رهیافت خود طی کرده است که خود نشان از بی‌بنیادی پایگاه فکری و برآمدن نام از طریق فرصت‌طلبی بوده است. حسن روحانی با طرح راه سوم اعتدال، تلاش کرد که در میانه دو راه اصلاحات و اسلام‌گرایی قرار بگیرد، اما در این رهیافت خود را پایبند به چارچوب‌های حکومت‌ورزی کرد. وی با میانه‌روی نمی‌خواست خود را وارث سیاست‌های افراطی و تفریطی حکومت‌های پیش از خود بداند. (رضا سلیمانی، ۱۳۹۸: ۷۲) لذا با تکیه به سیاست‌ورزی در چارچوب حاکمیت ملی، فرآیند مذاکره جهانی برای احقاق حقوق ایران و بازگشت ایران به مثابه یک بازیگر فعال در چارچوب حکومت را باز یابد. امری که در قالب مذاکرات برجام و با تلاش‌های محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه خود، توانست بدان دست یابد.

این تحولات سیاسی از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ش تا روی کار آمدن حسن روحانی در تاریخ خرداد ۱۳۹۲ش، نشان از آن دارد که هرگاه ج.ا.ا با عبور از سپهر اسلام‌گرایانه و پایبندی به اصول سیاست‌ورزی در چارچوب حکومت تن داده است، شرایط منطقه‌ای و جهانی برای او مساعد، تنش‌ها و بحران‌ها همراه با مناسبات منطقه‌ای و جهانی حسنه و روبه بهبود گذاشته است، اما در مقابل با رجوع به سپهر اسلام‌گرایی و تلاش در سیاست‌ورزی متکی به آن، ج.ا.ا در انزوا کامل، تنش و در معرض خطرات فراوانی قرار می‌گیرد.

نتیجه:

اکنون با گذشت چهار دهه از عمر حکومت ج.ا.ا وقت آن رسیده است که با توجه به شرایط حاکم بر کشور در منطقه و جهان از یک سو و وضعیت داخلی کشور در مسیر تغییر و تحول در سپهر عمومی و سیاست‌های متکی به آن گام بردارد. البته تمام انقلاب‌ها پس از مدتی در مسیر تکامل و تعالی از شرایط انقلابی اولیه خود عبور و به شرایط نوینی سوق پیدا می‌کنند. این تحول در زمانی در انقلاب‌ها اتفاق می‌افتد که نسل انقلابی جا را برای نسل جدید باز

می‌کند تا با بینش جدید ناشی از تحولات جهانی، گذار مسالمت‌آمیز در سیاست‌ها را رقم بزنند. این لحظه حساس تاریخی را ایران در اکنونیت آن قرار گرفته است. شرایط نابسامان جهانی و ائتلاف‌های خطرناک منطقه‌ای همراه با اوضاع نامساعد داخلی ناشی از فشارهای اقتصادی، قضایی، امنیتی، کشور را در وضعیتی سخت و بغرنج از بحران‌های خطرناک قرار داده است. حضور آخرین بازمانده‌های نسل انقلابی با درک مخاطرات وضع موجود، گذار از اسلام‌گرایی به پسا اسلام‌گرایی را آسان‌تر خواهد کرد. ایران باید در این گذار به مثابه حکومتی پایدار و با سیاست‌های متکی به منافع ملی در چارچوب دولت - ملت در جهان و منطقه خلیج فارس شناخته شود. این گذار بازی خطرناک کشورهای متخاصم را برهم خواهد زد. هنر تغییر در درک زمان و لحظه بایسته آن است.

منابع:

- اسپوزیتو، جان (۱۳۹۶). آینده اسلام، ترجمه مهدی امینی، تهران: ثالث.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۸). سیاست خارجی دولت اصلاحات موفقیت‌ها و شکست‌ها. تهران: باز.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۸۶). اصول سیاست خارجی ج. ۱.۱. تهران: آوای نور.
- بیات، آصف (۱۴۰۰). پسا اسلام‌گرایی. ترجمه عباس جنگ. تهران: بزنگاه.
- رضائی، روح‌الله (۱۳۵۶). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: چارچوبی تحلیلی برای بررسی. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نی.
- ستوده، محمد و دیگران (۱۳۹۳). نقد و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- سزازی، ژوسلین (۱۳۹۹). اسلام سیاسی چیست؟ ترجمه عباس جنگ. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کلوتز، اودی، لینچ، سیسیلیا (۱۳۹۶). راهبردهای پژوهش از منظر سازه‌انگاری در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل. ترجمه حسین سلیمی. تهران: نی.
- گل‌کرمی، عابد و دیگران (۱۴۰۰). ژئوپلتیک و سیاست خارجی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس. تهران: انجمن ژئوپلتیک ایران.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی تا فرا اثبات‌گرایی). تهران: دانشگاه تهران.
- نولته، ارنست (۱۳۹۹). اسلام‌گرایی، سومین جنبش مقاومت رادیکال. ترجمه مهدی تدینی. تهران: ثالث.
- Dehbash; hamid (2016) iran the rebirth of a nation; new York: palgrave mecmillan.
- Hunter;shireen;(2009); reformist volces of islam; new York: m.e. sharpe.

تکوین/آشوب و ساختار/نظم: بنیان‌های فلسفی سیاست در خاورمیانه

* مهدی خضریان^۱

چکیده

واحد‌های سیاسی/بین‌المللی خاورمیانه در عصر جدید، تلاش‌های ناکام متعددی برای تأسیس قرارداد و تشکیل دولت-ملت داشته‌اند. در واقع، «دولت»‌های ناکام در این منطقه به مثابه واحد‌های سیاسی پیش از شکست در تأمین امنیت، رفاه و عدالت، در تأسیس قراردادی منجر به شکل‌گیری نهاد دولت، شکست خوردند. وظیفه این نهاد تأمین ساختار/نظم در مقابل هر نوع آشوب و منشاء‌گرایی (تکوین) است. بنیادگرایی در این منطقه اساساً ناشی از همین منشاء‌گرایی است. این نوشتار در پی تحلیل بنیان‌های این ناکامی به صورت امری پیشاتجربی است. یعنی شکست در ایجاد ساختار/نظم و به تبع آن شکست در تأسیس دولت (قرارداد) را در ساحت مفهوم و با در نظر گرفتن عنصر زبان در زمینه‌ای فلسفی تحلیل و به حوزه امر سیاسی تسری می‌دهد. این شکست در امر دولت تأسیسی، به عنوان هستی واحد‌های سیاسی در خاورمیانه مفروض واقع شده و به همین علت واژه دولت در گیومه گذاشته شده است. به عبارت دیگر، دوگانه‌های گفته شده پیش از بررسی تجربی در حوزه سیاست و ساخت بین‌الملل، در ساحتی استعلایی در گزاره‌هایی مفهومی مانند من/دیگری، انسان اروپایی/انسان غیراروپایی، لوگوس-یونانیت/ایدئولوژی-خاورمیانه‌ای بودن، ضدیت با مبنای‌گرایی/بنیادگرایی، منشاء/ساختار و در نهایت آشوب/نظم بررسی معنایی می‌شوند. برای این منظور از ایده‌های دلوز-گتاری (مفهوم)، دریدا (زبان/تفاوت) و هوسرل (معنا و تکوین/ساخت) استفاده خواهیم کرد. سپس با پل زدن از فلسفه به سیاست، یافته‌های معناکاوانه موجود را درباره چرایی اطلاق شکست در رابطه با ایجاد ساختار/نظم در خاورمیانه مورد تأمل قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: منشاء؛ ساختار؛ نظم؛ زبان؛ آشوب

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران - دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین -

khezrian.mehdi@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

منطقه خاورمیانه در قرن بیست و یک، همچنان اهمیت بنیادین دارد. این منطقه با کثیری از تنوعات قومی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی از یک سو، و منابع روزافزون انرژی از سوی دیگر، محل انواع نزاع‌ها و مناقشات داخلی و بین‌المللی بوده است. در خاورمیانه دو حوزه امرمدرن و امر سنتی-تاریخی در تباین و تعارضاتی گسترده، موجبات این نزاع‌ها را فراهم آورده است: امر مدرن به دولت-ملت، انقلاب، قرارداد اجتماعی، ساختار/نظم، تکنیک به ویژه در حوزه استحصال انرژی و به تبع آن تکنیک مندی در زندگی فردی ناشی از رونق اقتصادی و خرد توسعه برمی‌گردد و امر سنتی-تاریخی در تکوین‌گرایی، منشاء‌گرایی، محافظه‌کاری سنتی، شکست در تأسیس خرد خودبنیاد و تلاش برای بازتولید کهن‌الگوها بازنمایی شده است. این دو امر هر یک به تنهایی در یک ساحت، و هر دو در کنش متقابل در ساختی جداگانه، و در فرم‌اسیون‌های مختلف، به صورت همزمان تولید نزاع و همبستگی می‌کنند. شکاف‌های سیاسی، قومی و مذهبی به‌عنوان مبنایی‌ترین امکان شکل‌گیری هویت، و به‌مثابه امری تاریخی که برساننده سوژه است، به صورت پیچیده‌ای این فرم‌اسیون‌ها را شکل داده است. مسئله اسرائیل بعد از جنگ دوم جهانی تاکنون همچنان بحران‌زا بوده و گسست‌هایی را در روابط مدرن دولت-ملت‌های منطقه ایجاد کرده است. جنگ اعراب-اسرائیل، هژمونی آمریکا در منطقه برای بیش از نیم قرن، نفوذ پراگماتیک انقلاب ایران در حیات بخشی به جنبش‌های منطقه‌ای، جنگ‌های چندگانه منطقه‌ای، پوست‌اندازی حکومت‌های ارتدوکس، هم‌سویی‌ها و تنش‌های چند دهه اخیر ایران و عربستان و ایجاد لایه‌های جدیدی از پیمان‌های امنیتی-تجاری منطقه‌ای به ویژه نزدیکی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به اسرائیل، از مهم‌ترین رویدادهایی هستند که نزاع و همبستگی را توأمان ایجاد کرده‌اند. گسست‌ها و پیوست‌هایی که امر مدرن و امر سنتی-تاریخی بازتولید کرده‌اند، باعث شده سوژه خاورمیانه‌ای به صورت مداوم در بحران زیست کند. این سوژه همزمان در هر دو حوزه امر مدرن و امر سنتی-تاریخی در رفت و آمد بوده و نتوانسته نظم و ساختار بیاید. آنچه که نظم/ساختار نام نهاده شد، دارای دو وجه مفهومی متفاوت است؛ یکی نظم/ساختاری که ریشه در نظم/ساختار بین‌الملل داشته باشد و مهم‌ترین

وجه پراگماتیک آن دولت-ملت مبتنی بر نوعی قرارداد اجتماعی باشد و دیگری، نظم/ساختاری خودانگیخته و تکوین‌یافته از درون نهادهایی که باید دست‌کم به صورت تقلیل‌گرایانه‌ای بنیادهای تأمین‌کننده حیات سوژه مذکور را تأسیس می‌کرد. منظور از وجه دوم، تکیه بر کهن‌الگوهای و ریشه‌هایی است که به صورت تاریخی در خاورمیانه به صورت امری پیشینی وجود داشته‌اند: «ریشه‌ای نیرومند و کهن از خاک برون می‌آید، با زخمی دیرینه و عریان بر آن» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

خاستگاه تاریخی خاورمیانه و سوژه‌های تاریخ‌زده در آن در کنار خلق نوشتارهای متکثری که از آن بتوان امر حقوقی تأسیس‌گرایانه همچون قراردادی اجتماعی را طلب کرد، فضایی تاریخی را برای گشودگی و تأسیس قرارداد ایجاد کرده بود/است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، اما این جبر تاریخی نادیده نگرفتن خود تاریخ در خاورمیانه، به وضوح نتوانسته نظم/ساختاری به همان اندازه تاریخی و در عین حال سیاسی-اجتماعی بیافریند. سوژه در خاورمیانه تاریخی اگر نتوانسته امر حقوقی لازم برای تأسیس قرارداد را بیابد، حتماً نتوانسته به مثابه سوژه‌ای تاریخی فارغ از جغرافیا در بنیان نهادن نظم/ساختاری موثر باشد که در اینجا یونانی/غربی نامیده می‌شود. رد نوشتار این سوژه تاریخی (و نه سوژه جغرافیایی-خاورمیانه‌ای) در تأسیس تاریخی که در قراردادی اجتماعی قدرت را از رأس مکان بودگی حوزه‌اش به قاعده آن که شمولیت رأس را در پرتو یک قرارداد در تنگنا قرار می‌دهد، بی‌درنگ در تأسیس تکوین/آشوبی است که به مثابه امر متضایف ساختار/نظم، به شکل‌گیری این دوگانه انجامیده است. یعنی، سوژه خاورمیانه‌ای احتمالاً در نوشتار دوگانه‌های متافیزیکی، به صورت سلبی و با در نظر گرفتن انگاره سلبيت/منفیت به ایجابی بودن سوپیه دیگر این دوگانه کمک کرده است. این سوژه در منفیت خودش سوژه‌ای خاورمیانه‌ای و در ایجاب ایجاب یونانی/غربی سوژه‌ای فراجغرافیایی و کاملاً تاریخی است.

این مفاهیم و این دوگانه‌ها در ساختار بازی زبانی قرار می‌گیرند و در صورت توجه به گزاره‌های معنادار و منطقی برساخته شده توسط این ساختار، امکان به دست دادن فهمی متقن از سیاست در خاورمیانه به صورت عمیق‌تری ممکن می‌شود. در این تحلیل، شکل‌گیری تاریخی خاورمیانه صرفاً مربوط به لایه‌های بیرونی نزاع بر سر سرزمین،

قومیت و هویت مذهبی نیست به‌گونه‌ای که آن‌ها را عامل صورت‌یافتن فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کلیتی به نام خاورمیانه بدانیم و هر نوع کنش را بر آن مبنا تفسیر کنیم. به عبارت دیگر، برای پرسش از امنیت، جامعه، دولت، رفاه، عدالت، حقوق انسان و دیگر مفاهیمی که در بساختن سوژه دخالت دارند، پیش از درگیر شدن در نقش قدرت‌های بین‌المللی و نزاع بر سر قدرت و مرزهای قومی/مذهبی، باید به صورت مفهوم‌شناسانه بنیادهای منجر به بازتولید سوژه در سپهر زبان در این منطقه را جستجو کرد. این جستجو بدون دقت نظر در مفهومی‌های رقیب ممتنع است؛ زیرا باید به صورت درون‌مان‌نشان داد که اگر ساختار زبان را درباره سوژه خاورمیانه‌ای در بساختن نظم/ساختار و دیگر دوگانه‌هایی که به آن‌ها خواهیم پرداخت، در نظر می‌گیریم، این بازنمایی چگونه معنادار خواهد بود. از این رو، با فرض وجود نوعی نظم/ساختار غیرخاورمیانه‌ای (که در این نوشتار یونانی/غربی نام نهاده‌ایم)، که توانسته به صورت نسبی نزاع‌ها را کنترل، رفاه و عدالت نسبی را تأمین و نوعی از قرارداد اجتماعی قابل اعتنا را تأسیس کند، این پرسش را مطرح می‌کنیم که چگونه سوژه تاریخ‌مند خاورمیانه‌ای در جدال تاریخی با مفاهیم و دوگانه‌های مفهومی، در تأسیس چنین کارویژه‌ای شکست خورده است؟ این متن از طریق تأمل در این صورت‌بندی، بنیادهای فلسفی سیاست در خاورمیانه را جستجو می‌کند.

مبانی نظری/مفهومی

هر چیزی با مفهوم نوشتاری آغاز می‌شود. مفهوم نوشتاری حاکی از نوعی آغازندگی و نوحاستگی است که گادامر، به آن اشاره کرده است: «اما «آغاز» معنای دیگری نیز دارد که از جهت مقصود ما، به نظر من، از همه پرثمرتر و مناسب‌تر است، و هنگامی روشن می‌شود که نه از آغازنده یا نوحاسته، بلکه از آغازندگی یا نوحاستگی سخن بگوییم» (گادامر، ۱۳۹۷: ۱۴). خود مفهوم آغاز وابسته به این ساختار است و ادراک نوشتاری آن آغازندگی را نوید می‌دهد، چیزی که در مفهوم آغاز در گفتار بیان شده قابل ردیابی نیست. نزاع گفتار-نوشتار ناگزیر است نوشتار را برگزیند؛ زیرا هر گفتاری برای استمرار حیاتش دلبسته هم‌آغوشی با نوشتار است. گفتار اگر چه با به زبان آمدن از تهی بودن وضعیت

ابتدایی‌رهایی می‌جوید، اما با نوشتار است که به ثبات اولیه می‌رسد. پیش از آن‌ها، چه گفتار و چه نوشتار، باید چیزی باشد که به گفتار درآید و نوشتار را صورت‌بندی کند. این چیز را می‌توان در روش تقلیل‌پدیده‌شناسانه و در متافیزیک حاکم بر آن به پرسش‌گرفت و با فرارفتن از خود متافیزیک، به بنیان‌هایی رسید که پرسش از آن نشأت می‌گیرد. فلسفه امروزه با امر پرسش درهم‌آمیخته است و دریدا، با زبردستی تام آن را نشان داده است: «این‌که فلسفه دیروز، پس از هگل یا مارکس، نیچه یا هایدگر، مرده باشد، این‌که فلسفه روزی، در تاریخ مرده باشد، یا این‌که همیشه از احتضار خودش و از خشونتش در گشودن تاریخ، با برافراشتن امکانش در برابرنا-فلسفه، ارتزاق کرده باشد؛ این‌که فراسوی مرگ یا میرایی فلسفه، و شاید به لطف آن‌ها، اندیشه آینده‌ای داشته باشد، این‌که به گونه‌ای عجیب‌تر، خود آینده بدین ترتیب آینده‌ای داشته باشد، پرسش‌هایی هستند که پذیرای پاسخ نیستند» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۹۰). پرسشی که اکنون برمی‌خیزد این است که چگونه می‌توان خود پرسش را صورت‌بندی کرد و آن را پذیرای پاسخی حداقلی کرد؟ پرسش مجالش را در آفرینش بدیعی می‌یابد و این آفرینش با فلسفه و مفهوم هم‌پیاله می‌شود. وقتی فلسفه می‌خواهد از آشفتگی اولیه به مکان کوچ کند، وقتی رحل استعاره را پایگاه فرود خود قرار می‌دهد، دوستی فلسفه و مفهوم آغاز می‌شود. «فیلسوف دوست مفهوم است، حالت بالقوه مفهوم است. و این یعنی فلسفه صرفاً هنر صورت‌بخشی، ابداع یا ساخت مفاهیم نیست، چراکه مفاهیم الزاماً صورت، اکتشاف یا محصول نیستند. به بیان دقیق‌تر، فلسفه رشته‌ای است که شامل آفریدن مفاهیم است. در این صورت، آیا دوست، دوست آفریده‌های خویش است؟ یا فعلیت مفهوم، ناشی از قوه دوست در وحدت آفریننده و دوگان اوست؟ فلسفه، آفرینش مفاهیمی است که همواره نو باشند» (دلوز و گتاری، ۱۳۹۷: ۱۴). نوبودگی مفهوم در استقرار یافتگی فیلسوف به مثابه هنرمند و استعاره هنر بیشتر قابل درک است. به تعبیر اسمیت «از نظر دلوز، فیلسوفان به همان اندازه خلاق هستند که هنرمندان - تفاوت در این است که آنچه آن‌ها خلق می‌کنند به جای نقاشی، مجسمه، فیلم یا رمان، مفاهیم است. در زبان دلوز، فیلسوفان مفاهیم را خلق می‌کنند در حالی که هنرمندان مجموعه‌های محسوس از ادراکات یا تأثیرات را ایجاد می‌کنند» (Smith, 2012: 64).

مفهوم به عنوان یک کل مسئول قوام بخشیدن به پاره‌هایی است که تلاش دارند خود را در مفصل‌بندی آن مفهوم جای دهند و به تبع آن است که مفهوم خود را در مفصل‌بندی یک گزاره یا جمله تعیین می‌بخشد. هر پاره و هر جزء با تاریخ و متافیزیکش کلیتی مفهومی را می‌سازند و از این مسیر ساختار (یا کلیت ساختاری) پدید می‌آید. هر مفهوم در تکوین خود با یک تاریخ سروکار دارد و ممکن است در ساخت یافتنش قطعاتی از اجزای دیگر مفاهیم نیز در آن وجود داشته باشند. در هر مفهوم، دنباله بی‌پایانی از تنش تکوین-ساخت وجود دارد که پدیده‌شناسی هوسرل که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، به خوبی توانسته است آن را صورت‌بندی کند. مفهوم در این تنش و در تنش بین جسمانیت یافتن و بی‌جسم بودن به تعبیر دلوز و گتاری شدت می‌یابد. مفهوم همچنین فارغ از ذات و چیزها، این شدت را با رخداد به اشتراک می‌گذارد. مفهوم، رخدادگون است: «مفهوم از رخداد می‌گوید، و نه از ذات یا چیز. مفهوم یک رخداد ناب است، یک ایثیت، یک باشنده» (دلوز و گتاری، ۱۳۹۷: ۳۵). در این نقطه است که دلوز و گتاری با دلربایی‌های ایده افلاطونی سرگشته می‌شوند و آن را می‌پروراندند. پرورش ایده افلاطونی پیش از تعمق درباره آن است؛ زیرا فلسفه تعمق نیست که افلاطون به تعمق درباره ایده پردازد، بلکه پیش از آن مفهوم ایده توسط افلاطون آفریده شده است. آفرینش ایده به مثابه مفهوم توسط افلاطون، همچون آفرینش رخداد است: «با توجه به این موضوع، دلوز و گتاری پیشنهاد می‌کنند که مفاهیم ماهوی ماننده ایده افلاطونی، رخدادها را نیز بیان می‌کنند» (Cook, 1998: 29).

دلوز و گتاری با متضایف خواندن مفاهیم و طرح صفحه درون‌مان، از رابطه این دو پرده برمی‌دارند و تاروپود این تضایف را برمی‌شمارند. مفاهیم متکثر در طرح صفحه‌ای درون‌مان و یکتا به صورت حرکات اشتدادی محدود فضای نامحدود صفحه درون‌مان را درمی‌نوردند و فراز و فرود می‌یابند: «طرح صفحه درون‌مانی نه مفهومی اندیشیده است و نه مفهومی اندیشیدنی، بلکه تصویر اندیشه است» (دلوز و گتاری، ۱۳۹۷: ۵۵). به عبارت دیگر، دلوز و گتاری معتقدند این تضایف نباید باعث شود طرح صفحه درون‌مانی و مفاهیم اشغال‌کننده آن را با یکدیگر اشتباه گرفت. همچنان که اشاره شد، اگر فلسفه به آفرینش مفاهیم دست می‌زند، طرح صفحه درون‌مانی مکانی پیشافلسفی می‌یابد البته

«پیشافلسفی ابداً به معنای چیزی که از پیش وجود دارد نیست، بلکه به معنای چیزی است که بیرون از فلسفه وجود ندارد، هر چند فلسفه آن را پیش فرض می‌گیرد» (دلوز و گتاری، ۱۳۹۷: ۶۱). با در نظر گرفتن طرح صفحه درون مانی به مثابه امری پیشافلسفی، با عناصری شهودی و به عنوان یک افق و حرکتی که به مختصات زمانی-مکانی اعتنا ندارد، دلوز و گتاری با درهم آمیزی طرح صفحه درون مانی، خائوس و آفرینش مفاهیم، به پرسشی تاریخی می‌رسند که نسبت فلسفه و امر یونانی چه نسبتی است: «یونانیان نخستین کسانی بودند که نوعی درون مانی دقیق نظم [تأکید از متن اصلی] را در محیط کیهانی درک کردند که خائوس را به نمط طرح صفحه‌ای برش می‌زند» (دلوز و گتاری، ۱۳۹۷: ۶۳). گویی در اینجا مفهوم نظم با یونانیت درآمیخته است.

آنچه در اینجا از مفهوم مراد شده است، مفهومی نوشتاری است که با گفتار متفاوت است. بافت گفتاری زبان و معنای حاضر، میل به ایجاب دارد و درون خود متناهی است. در گفتار، زبان به تصرف درمی‌آید ولی نوشتار راه زبان را می‌گشاید. وقتی درباره پدیده‌ها با زبان گفتار سخن می‌گوییم، نمی‌توان آزادانه نوعی حد را تعریف کرد. نوشتار، برعکس گفتار که مکانی ثابت و معنایی حاضر دارد، غیاب مکان و معنا است. نوشتار یعنی حد نوشتار؛ «حدی که یگانه مسکن نوشتار است» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۷۴). مسکن نوشتار، مسکن واقعی و حقیقی نیست بلکه یک حد است. نوشتار فرسوده می‌شود و نوشتار دیگری سربرمی‌آورد ولی پایانی برای آن نمی‌توان متصور بود. نوشتار سرکش است و به منطقی نهایی، به معنایی نهایی تن نمی‌دهد. گفتار، زبان استعاری را با تسلط بر خودش [تسلط گفتار بر زبان و تسلط گفتار بر تمامیت و متناهی] به صورت پیوسته و بدون هیچ گسستی به صورت تمامیت بیان می‌کند، اما نوشتار گزین‌گویانه، مشخص، محدود و پاره‌نویسانه است. نوشتار نوعی وقفه است. اگر فرض کنیم طبیعت از اصل پیوستگی تبعیت می‌کند، نوشتار هرگز طبیعت یا نوشتار طبیعت نخواهد شد؛ چرا که اصل حاکم بر طبیعت پیوستگی و در نوشتار گسست و وقفه است. نوشتار جهش، موتاسیون، پرش و گسست است. این جمله دریدا ناظر بر همین وجه است: «با فرض اینکه طبیعت از جهش طفره می‌رود درمی‌یابیم؛ چرا نوشتار هرگز طبیعت نخواهد شد» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۷۷).

در نسبت میان فلسفه و مفهوم، دریدا با طرح ایدهٔ تفاوت^۱ در طرح کلی آن که به نام دکانستراکسیون شناخته شده است، به مفاهیمی مانند تکرارپذیری^۲ در ساختار نوشتاری زبان می‌رسد. در واقع، تنش میان تکوین و ساخت در مفهوم همان چیزی است که دریدا اصالت آن را در نوشتار جستجو می‌کند و برعکس سوسور که این کلیت‌های ساختاری را در رابطهٔ مستقیم دال-مدلول به صورت تضمین شده تلقی می‌کرد، دریدا بر شبکه‌ای از دال-مدلول‌ها تأکید داشت. از نظر دریدا، دال نمی‌تواند به صورت مستقیم مدلول را در اختیار ما قرار دهد و از این رو آن همخوانی مدنظر سوسور میان دال و مدلول وجود ندارد. در این منطق، پیوند خطی میان دال و مدلول هر لحظه گسسته می‌شود و در شبکهٔ پیش‌گفته، دال و مدلول تازه‌ای شکل می‌گیرند. از این رو دریدا اعتقاد دارد نوشتار دیفرانس [تفاوت] است؛ یعنی متفاوت است و به تعویق می‌افتد. ما می‌دانیم که در دیدگاه دریدا رابطه‌ای خطی بین دال و مدلول وجود ندارد بلکه هر نشانه به نشانهٔ دیگر ارجاع دارد. به تعبیر دیگر، «چون نشانه‌ها از طریق فاصله‌گذاری که دیفرانس یا تفاوت ایجاد می‌کند با یکدیگر متفاوتند. بنابراین، فاصله‌ای مکانی با هم دارند. در عین حال، دلالت نشانه‌ها همواره به تعویق می‌افتد و از این لحاظ در فاصله‌ای زمانی با هم قرار می‌گیرند. بنابراین، دیفرانس تفاوت زمانی و مکانی را در یک واژه جمع کرده است» (غفاری، ۱۳۸۸: ۲۱)، چرا که بدون جدایی و افتراق زمانی و مکانی تفاوتی وجود ندارد. هیچ چیز در حوزه تفاوت‌های مکانی - زمانی و غیریت‌ها، مستقل از خارجیت‌اش نسبت به دیگر چیزها نیست. بدون بیرون، هیچ درونی نیست. هر چه یک چیز است، باید شامل تفاوتش یا تفاوت‌هایش با آنچه که نیست باشد. «دیفرانس نام عمل تعویق و تفاوت است که تفاوت‌ها را امکان‌پذیر می‌کند» (لوسی، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

دریدا پیش از بحث دربارهٔ رد و تفاوت (یا تفاوت)، یک معضل و چالش ذهنی داشت که همواره با او بود. دریدا معتقد بود لوگوس یونانی با بنیان نهادن متافیزیک، نوعی دوگان و تقابل‌های دوتایی را به عنوان پیش‌انگاره‌های متافیزیکی در ذهن غربی تثبیت و حقیقت را در این ساختارهای دوتایی تعبیه کرد. روح/جسم، فرهنگ/طبیعت،

1. Differance

2. iterability

اصل/فرع، لوگوس/میتوس، حضور/غیاب، گفتار/نوشتار و بی‌نهایت دوگانه دیگر. دریدا همواره می‌کوشید این تقابل‌های دوتایی را همچون هایدگر و نیچه به رسمیت نشناسد و بر آن‌ها غلبه کند یا دچار دکانستراکسیون کند: «به نظر دریدا ذهن غربی از دیرباز آکنده از پیش‌انگاره‌های متافیزیکی بوده است. به همین جهت دریدا می‌پرسد: آیا راه‌گیزی از دستبرد متافیزیک وجود دارد؟» (ضیمران، ۱۳۹۶: ۲۲). یکی از بنیادی‌ترین دوگانه‌ها، آرچه و ضدآرچه است. اگر مفاهیم یونانی/غربی رفتاری آرچه‌گرایانه داشته باشند، اگر به مثابه اصل و آرچه، ناگزیر تقدمش را فرمان دهد، و زبانش آن را به ما تحمیل کرده باشد، نوعی نظام اخلاقی را حاکم می‌کند که درون خود واجد لوگوسی آغازین است. این آرچه را می‌توان درون نامید، درونی که معنایش را در مرآوده با بیرون به نوشتار درمی‌آورد. با این صورت‌بندی مفهومی، خواهیم دید چگونه نظم/ساختاری که میراث مفهومی یونانی/غربی محسوب می‌شود، به مثابه آرچه و اصل ظهور می‌یابد و ضرورتاً دیگری‌اش را به آنارشی در مقابل این اصل فرامی‌خواند: آیا خاورمیانه در میانه تکوین/آشوب با این آنارشی ضداصل نسبتی دارد؟

روش‌شناسی

پدیده‌شناسی به مثابه روش نه آن‌گونه که علوم اجتماعی/انسانی در ایران از آن برای کشف داده‌های ریاضیاتی استفاده می‌کند، بلکه به عنوان امکانی که بتوان با در نظر گرفتن دو ساحت تقلیل و بداهت نخستین چیزها و با گذار از علوم دقیقه به علم به معنای متقن آن، در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است. علوم اجتماعی/انسانی در ایران با ارائه تلقی خاصی از مفهوم روش و با تحویل زمان در آن به ساختی نقطه‌ای و آنی، کلیت علوم اجتماعی را از طریق انجماد معنا در تجربیتی محض و همچنین حبس روش در تولید داده، به سمت نوعی امکان ختم هندسی سوق داده است. نتیجه این رویکرد، ابژه شدن خود علوم اجتماعی/انسانی در ایران است. روی‌آوری علوم اجتماعی به علوم طبیعی که به تعبیر لویناس «ابژه فیزیکی را ممتاز می‌کند و کل امر واقع را به قیاس با آن می‌سنجد» (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۵۹)، خطر مثالی‌سازی افراطی و انقباض روش در دقت‌سازی تجربی را به دنبال دارد. در این نوع روش‌مندی، زمان در ساحت تجربی

میدان و در پدیده‌شناسی بسته و محصور، در لحظه تولد داده متوقف می‌شود. علت این بستار، عدم رجوع به زبان در فهم معنا است. به تعبیر دیگر، در علوم اجتماعی/انسانی در ایران فهم معنا نه در زبان، بلکه در دقت‌های منطقی جستجو می‌شود و به جای رجعت به گشودگی‌های زمانی - مکانی، در آنات نازمان مند احصاء داده‌های ریاضیاتی حاضر می‌شویم. برگسون ویژگی اخیر را به عنوان نوعی تعمیم‌های روان‌شناسانه بی‌زمان خوانده است. او نشان داده که دانش‌های تحلیلی که با «نسبت» سروکار دارند، زمان را در شکل مکانی می‌بینند. این نوع تلقی از زمان با آنچه برگسون دیرند^۱ می‌نامد، کاملاً متفاوت است و اساساً «از هیچ‌گونه سمت و سوی ضروری برخوردار نیست» (متیوز، ۱۳۹۵: ۳۳). در این رویکرد، شیوه تبیین محور هر نوع کنش علمی قرار می‌گیرد شیوه‌ای که «ضرورتاً از استقرا می‌گذرد؛ استقرا، به تعبیر روش‌شناسی تجربه‌گرا؛ عبارتست از استنتاج رابطه ثابتی از توالی یا تقارن میان بعضی داده‌ها از طریق مشاهده داده‌ها. ثابت حاصل از مشاهده بدین ترتیب به ثابتی مطلق تعمیم می‌یابد تا زمانی که مجدداً توسط مشاهده تکذیب شود» (لیوتار، ۱۳۹۸: ۸۴).

پدیده‌شناسی از همین نقطه به عنوان عزیمتی نظری استفاده و سعی می‌کند از ختم ریاضیاتی و هندسی شناخت معنا عبور کند. هوسرل در مرحله‌ای از تفکرش با نگارش کتاب‌های «فلسفه حساب» و در ادامه «پژوهش‌های منطقی» از استنتاج‌های تجربی و روان‌شناختی در کتاب اول به سمت اهمیت امر مثالی در تفاوت با حقایق تجربی در کتاب دوم حرکت کرد. رویکرد متأخر مورد اشاره در مخالفت با حقایق منطقی مورد نظر لایپس و حتی فرگه بود. هوسرل در این مسیر، با دو مسئله روبرو شد؛ الف) او نمی‌خواست مثالیت را از درون امر واقع یا امر تجربی کسب کند و، ب) در عین حال، تلاش داشت این عینیت را به نوعی از آگاهی یا سوپراکتیویته فردی وابسته نداند. تنش دائمی در پدیده‌شناسی هوسرل، درست در همین دقیقه ساختاری - تکوینی رخ می‌دهد. هوسرل، اعتقاد داشت دلیلتای در استخراج امر مثالی از تاریخ ناموفق بوده و او صرفاً توانست نوعی جهان‌بینی را صورت‌بندی کند که شکلی نظری از یک ساخت تاریخی معین است. برکشیدن انواع ساخت‌های مختلف و اساسی جامعه از دل تاریخ

نه فقط مختص ديلتای که انگاره بسياری از متفکران معاصر ديلتای نیز بود. به تعبیر دریدا، این پیش فرض‌های بیرونی تاریخی (در ديلتای) و روان‌شناسانه (در برنتانو استاد هوسرل و افرادی مانند فرگه) که بیرون از ایده پدیده‌شناسی هوسرل بر او تحمیل شده بودند، ضرورت رجعت به میدان پدیده‌شناسی را ایجاد می‌کرد. «رادیکال شدن پیش فرض‌های روان‌شناسی و تاریخ است که گذار به رویکرد پدیده‌شناسی را ضروری کرده است» (دریدا، ۱۳۹۶: ۳۴۸). این امر، باعث می‌شود هوسرل به ویژه در «ایده‌ها» در تمایز با رویکرد تکوینی و تجربی، از ساخت ایدتیکی - استعلایی در تحلیل‌های تقویمی اش دفاع کند. «نگارش ایده‌ها از جهات مختلفی اهمیت دارد. اولاً نشانه انتقال قطعی هوسرل به ایده‌آلیسم استعلایی است، هر چند این واژه در ایده‌ها یافت نمی‌شود، اما تحلیل‌های مختلف آن حول این مفهوم شکل می‌گیرد» (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۳۱). هوسرل سپس، در «ایده‌ها ۱۱» به دوگانه تقلیل-تقویم در ساحت آگاهی محض پرداخت. در اواخر دهه ۱۹۲۰ هوسرل «درآمدی بر پدیده‌شناسی استعلایی» یا «تأملات دکارتی» را نوشت. هوسرل معتقد بود کوگیتوی دکارتی با ورودش به جهان طبیعی بر فرضیه‌هایی مبتنی می‌شود که در پی استقرار شالوده یک علم استنتاجی و تبیینی از جهان است؛ یعنی «علمی نومولوژیک، علمی با روش هندسی دقیقاً مشابه علم طبیعی ریاضی» (هوسرل، ۱۳۹۸: ۶۱). در واقع، با «پس هستم» شاکله «می‌اندیشم» در محضیت خود فرو می‌ریزد و به تعبیر هوسرل آگو وارد زبان، تاریخ و جهان می‌شود. کوگیتو با ورود به جهان هندسه خود را تقویم می‌کند و هستی عاقلانه‌اش را در یک زمان مندی مکانی بازتاب می‌دهد. در این دقیقه دکارتی - هوسرلی، ختم و گشودگی به عنوان نمایندگان تجربه و ساخت ایدتیکی - استعلایی پدیدار می‌شوند و درست در همین لحظه دقت^۱ و اتقان (متقن^۲ بودن) در ساخت متناظرشان، یعنی در هندسه مدرکات (دقت) و لوگوس پدیده‌ها (اتقان)، متولد می‌شوند. معنا میل به تجاوز از دقت و مثالی‌سازی (به معنای ایده‌آل بودن) که در واقعیت تجربی قابل مشاهده است) را دارد و در زبان در نوعی محتوا

1. exactness

2. rigorous

و در یک وحدتِ قصدی منفرد و اینهمان (اینهمانی نوعی^۱) پدیدار می‌شود و این یکی از ویژگی‌های زبان است. البته از نظر هوسرل، این معنا در زبانی نهفته است که الزامی به وجود نشانه‌ای ندارد و معنای منطقی آن صرفاً در بیان حضور دارد و در همین نقطه، دریدا، نقدی جدی بر هوسرل وارد کرد و به هم‌پیوستگی معنا - نشانه را دریدا به آن تأکید کرد: «به عقیده دریدا، نشان دادن جایی است که ریشه و ضرورت هر گونه درهم-تنیدگی نشانه و بیان آشکار می‌شود» (رشیدیان، ۱۳۹۹: ۵۷۷). در هر حال، اهمیت موضوع زبان به مثابه بنیاد منطقی معنا و ناممکانی عدم ارجاع به آن چه در صورت محض و منفرد و چه به شکلی نشانه‌شناسانه، آن را به عنوان بنیاد هر نوع روش در شناخت معنا نمایان می‌کند.

بنیادهای فلسفی سیاست: تأسیسی یونانی/ غربی

سیاست در خاورمیانه متأثر از سیاست در فرماسیون کلی آن است. امر سیاسی در این منطقه در نوعی اقتصاد و داد و ستد با شمولیت سیاست در زمینه‌ای جهانی است. به تعبیر دیگر، زبان سیاست بدون حد و مرز همچون خصیصه خود زبان عام، هر سرزمینی را به مثابه ژئو درگیر می‌کند. ژئوسیاست به این ترتیب باید در چارچوب زبان فهم شود. سیاست در خاورمیانه متأثر از مفاهیم برساخته شده تاریخی با مقولاتی مانند استبداد، شهروند، میهن و وطن، دولت مدرن، فرد (من/دیگری)، جامعه، آزادی، کنش، عدالت، هویت، دموکراسی و بی‌شمار مفاهیم دیگر در تاریخ خود مواجه بوده است. این مفاهیم همچنان که بنیادهای امر سیاسی در کل را وحدت می‌بخشند (کل و وحدت هر دو متأثر از امر universal هستند)، برای انعکاس وحدت‌شان متکثر و شکسته نیز می‌شوند. این مفاهیم از ریشه‌های خود و وحدت نهفته در ریشه، تکثر می‌یابند و عینیت ساختاری می‌گیرند. متافیزیک، اساساً محصول همین حرکت است. همانطور که پیشتر اشاره شد، این حرکت با ریشه مفهومی (دلوز-گتاری) که دارد و با ایجاد شبکه‌ای از تفاوت‌ها و دوگانه‌ها (دریدا)، از تکوین به سمت ساخت (هوسرل) و برعکس ادامه می‌یابد. مفاهیم در سیاست به طور عام از همین قاعده

1. identity of species

2. context

پیروی می‌کنند و محتمل است که بدانیم حوزه سیاست در خاورمیانه نیز به همین فرم‌اسیون وابسته است؛ نوعی حرکت از مبدأ، از ریشه و از منشأ به سمت صورت‌های متعین، از معنا به صورت به شکل وحدت صورت و معنا: «پس ساختار وحدت یک صورت و یک معناست. البته در بعضی جاها به صورت اثر یا به صورت به مثابه اثر، به گونه‌ای برخورد می‌شود که گویی منشأیی نداشته است. گویی موفقیت اثر تاریخی درونی نداشته است [و از این رو ساختار بی منشأ] در معرض خطر افلاطون‌گرایی متعارف قرار می‌گیرد» (دریدا، ۱۳۹۶: ۷۵).

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌ورزانی که حرکت از معنا به صورت را در حوزه امر سیاسی با معماری خاصی بنیان نهاده است، و سعی کرده از منشأهای یونانی صورت‌های مدرن را تفسیر کند و در عین حال از خطر فرمالیسم افلاطونی ببرد، هانا آرنت است. آرنت دغدغه امر سیاسی داشت، اما این به معنای نادیده گرفتن ساخت استعلایی فلسفه در ماهیت‌شناسی امر سیاسی نیست. در واقع، هر چند آرنت از اونتولوژی استادش هایدگر درمی‌گذرد و افلاطون‌گرایی فیلسوفانی مانند مارکس را در سایه ناتوانی تشخیص امر سیاسی پس می‌زند، اما ناچاراً امر سیاسی را به عنوان امری فلسفی برمی‌گزیند. «به نظر می‌رسد «وضعیت بشری» و «خاستگاه‌های توتالیتاریانیسم» همچنان عناصر مناسبی را برای این بازآفرینی امر سیاسی در حوزه عمومی در اختیار بگذارند. شاید از منظر آرنت، پاسخ به این سؤال که چرا فیلسوفان مدرنی مانند مارکس عمدتاً نگرشی افلاطونی را اتخاذ کرده‌اند، پاسخ‌گوی بخشی از ناتوانی در پاسخ به چستی امر سیاسی بوده باشد» (حاجی آقا و پاک‌نیا، ۱۳۹۷: ۷۳). آرنت با تصویرپردازی منطقی و ایده‌آل از یونان، ضمن پریش از مرزهای ایده‌آلیسم به عنوان روشی منشاء-ساخت‌گرایانه، به بازتعریف امر سیاسی در قالب مفاهیمی مانند کنش، عمل، مشارکت، حوزه عمومی و آزادی پرداخت و توانست امر سیاسی را در شکلی یونانی/غربی باز مفهوم‌شناسی کند. آرنت، معتقد بود پولیس به عنوان یک بستر از ریشه‌های هومری‌اش جدا شد و به عنوان یک ساخت متبلور شد. این ساخت در میدان گفتگو، عاملیت پیدا کرد و سوژه یونانی به عنوان سوژه‌ای خردمند از اسطوره‌های پیشین‌گذاری تاریخی انجام داد. این گذار البته با حفظ ریشه‌ها و منشأ نوشتاری - مفهومی است که اسطوره‌ها مهم‌ترین نمادهای آن محسوب می‌شدند. گذار از زحمت به کار و از انقیاد زوال‌پذیر به زیست معنادار از نظر آرنت در کنش امکان‌پذیر شد. از نظر آرنت تقلای

صورت گرفته در حوزه خصوصی به کنش در حوزه عمومی نمود پیدا می‌کند و با تسری کنش اساساً زندگی معنادار می‌شود: «از نظر آرنست والاترین فعالیت در دسترس بشر کردوکار عمومی است که او اصطلاح کنش را برای آن به کار می‌برد. همان‌گونه که، توسعه دولت شهر یونانی و جمهوری رومی جای جهان پهلوانی هومری را گرفت، جوهره فعل بشری از تهور در عمل به قوه سخنوری تغییر جهت داد و در این فرایند، آزادی به عمل سیاسی مشارکت در گفت‌وگوی عمومی تبدیل شد. به نظر آرنست، کنش بی‌معنایی زیست بشر را با پرده برداشتن از قابلیت منحصر به فرد ما در سخن پردازی و انجام امور پیش‌بینی نشده علاج می‌کند تا ما را، با در وجود آوردن آنچه بدیع و نامحتمل است، از روابط علی و تفکر غایت‌ابزار رهایی بخشد. کنش به تعبیر مشهور او یگانه قوه اعجاز‌آفرین انسان است» (بورینگ، ۱۳۹۸). این قوه معجزه‌گر، با همه ساختارش باید ریشه‌هایی در حیات ذهن داشته باشد. وقتی اندیشه‌های آرنست را ذیل فلسفه سیاسی طبقه‌بندی می‌کنیم، پیوند و دوری و نزدیکی فلسفه و سیاست را برجسته کرده‌ایم. صورت‌های متعین امر سیاسی وقتی در توتالیتریسم و وضع بشر ظهور می‌یابند، به صورت امری پیشینی در حیات ذهن گشوده شده‌اند. تولید بستاری همچون توتالیتریسم، پیش از ختم داده‌هایی که بازنمایی‌کننده توتالیتریسم باشند، ریشه در گشودگی حیات ذهن دارد. آرنست در کتاب حیات ذهن با استادی باورنکردنی خود، خط ارتباطی و به تعبیر دریدا، رد نوشتاری مفهوم داوری را در بنیادهای یونانی خود پی می‌گیرد و گزاره «تفکر و عمل: ناظران» (آرنست، ۱۳۹۴: ۱۴۰) را خلق می‌کند. آرنست با ارائه تفسیری دقیق از ریشه مفهوم اوقات فراغت در یونان، از فیثاغورث؛ به عنوان احتمالاً نخستین کسی نام می‌برد که توانست میان ناظر و عامل که اولی جویای حقیقت (به مثابه یک فیلسوف و شاید به عنوان یک فیلسوف) و دومی جویای نام [doxa] است، تفاوت قائل شود. در این تلقی «ناظر، و نه هرگز عامل، می‌تواند هر آنچه را به هیئت منظره‌ای پدیدار می‌شود بشناسد و بفهمد» (آرنست، ۱۳۹۴: ۱۴۱). آرنست در ادامه با تأکید بر مشتق شدن واژه تئوری یا نظریه از کلمه یونانی نظاره‌کنندگان، تنها ناظر یا نظرورز را قائل به دیدن کل برشمارد و عمل‌کننده را مبرا از دیدن کل زیرا «آن که عمل می‌کند، چون جزئی از کل است، بسته و پیوسته به جزئی است که معنای نهایی وجودش را صرفاً در مقام مقومی از مقومات کل پیدا می‌کند» (آرنست، ۱۳۹۴: ۱۴۲). از این رو، شرط داوری نهایی را در یک ناظر می‌توان جست. آرنست با تمایز میان تفکر و داوری، وجوه

مدرن آن را در کانت پی جویی می‌کند و بین یونان/فیثاغورث و غرب/کانت پل ارتباطی برقرار می‌کند و با ورود عنصر اخلاقی در منطق داوری و حکم، کانت را کسی می‌داند «که در مقام یکی از فعالیت‌های ذهنی اساسی داوری کرده است» (آرنت، ۱۳۹۴: ۱۴۴). این صورت‌های ذهنی در کانت، ساختارهایی هستند که به تعبیر آرنت از یونان به ارث رسیده‌اند. آرنت را با این صورت‌بندی می‌توانیم نوعی پدیده‌شناس تلقی کنیم که می‌خواهد ساختار مدنظرش (امر سیاسی) را ریشه‌یابی کند همچنان که خود او اشاره کرده است: «خواهم کوشید دریابم [مفاهیم سنتی و چارچوب‌های مفهوم تفکر سیاسی] پیش از آنکه سکه‌های کهنه و تعمیم‌های انتزاعی شوند از کجا آمده‌اند» (علی‌حسینی، نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۶: ۱۶۸). به این صورت، آرنت توانست مفاهیم را برای ایجاد نظمی مدرن (امر سیاسی) بر روی شاکله‌هایی از بنیادهای فلسفی بنا نهد. در واقع، از تکوین مفهومی در دولت‌شهرهای یونانی به سمت ساحتی از ساختار و فرم در امر مدرن سیاسی حرکت کرد؛ حرکتی که به تعبیر دلوز و گتاری به تأسیس نوعی از نظم انجامید که در غرب علیه توتالیتاریسم و فاشیسم و آشوب ایجاد شده منبعت از اعمال قدرت این ایده‌ها گشوده شد.

لوی‌ناس از دیگر متفکرینی است که مهم‌ترین فعالیتش ارائه برداشتی از فهم دیگری است که اولاً؛ ناگزیر از سرچشمه‌های یونانی تغذیه کند یعنی ماهیتاً و ضرورتاً حتی با شکلی منتقدانه (که البته لوی‌ناس این نقطه را برمی‌گزیند) با یونان در ارتباط باشد، ثانیاً؛ بتواند از یونان و متافیزیک آن که بعدها به نظر او در هایدگر و هوسرل ریشه دواند، قطع ارتباط کند و دیگری‌ای محض، با دگربودگی خالص بیافریند، و ثالثاً؛ با دیگری به قلمرو جامعه کوچ کند. البته لوی‌ناس هیچ وقت ادعای این کوچ را نداشت، اما سرگذشت حضور او در اسارت نازی‌ها و حاکمیت محض امر سیاسی در دوران فاشیسم، لوی‌ناس را بر آن داشت تا احتمالاً بعد از رهایی از اسارات، بنیان‌های فلسفی دیگری‌ای را بسازد، همچنان که با یونان به صورت اجتناب‌ناپذیری ارتباط دارد، از آن قطع امید کند و با دیگری به مثابه بی‌نهایت دیگری جامعه‌ای بسامان بنیان نهاد. در اینجا باز هم نقش یونان در مدرنیته غربی ظهور می‌کند: «کل تاریخ فلسفه بر پایه سرچشمه یونانی‌اش اندیشیده می‌شود» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۹۳). دریدا در مقاله‌ای با عنوان «خشونت و متافیزیک»، مقوله دیگری لوی‌ناس را بررسی می‌کند. در این مقاله دریدا سه ضلع

مشخص را برمی‌کشد؛ هوسرل، هایدگر و لویناس؛ لویناس می‌خواهد برای استقرار دیگری از متافیزیک یونانی فراتر رود و دیگری‌ای غیر یونانی بسازد. هم لویناس و هم هوسرل و هایدگر از متافیزیک یونانی دل خوشی نداشتند، اما «مسئله به سادگی این است که مفاهیم بنیان‌گذار فلسفه پیش از همه یونانی‌اند و ممکن نیست بیرون از این عناصر به فلسفیدن یا بیان فلسفه پرداخت. این که افلاطون از نظر هوسرل، بنیان‌گذار عقل و هدفی فلسفی باشد که غایتش هنوز در تاریکی خفته است؛ این که برعکس از نظر هایدگر لحظه‌ای باشد که در آن اندیشه هستی فراموش می‌شود و خودش را در فلسفه متعین می‌کند؛ تفاوتی تعیین‌کننده نیست مگر بر اساس ریشه مشترکی که یونانی است. تفاوتی است برادرانه میان اخلاف که همگی تابع سلطه‌ای واحدند. و نیز سلطه همان [le même] که نه در پدیده‌شناسی محو خواهد شد و نه در اونتولوژی» (دریدا، ۱۳۹۶: ۱۹۴).

دیگری برای لویناس به مثابه چهره‌ای است که بی‌نهایت دیگری یا دیگری نامتناهی است و سعی می‌کند به مصاف سلطه همان / خود / من در پدیده‌شناسی و آگولوژی هوسرلی و اونتولوژی هایدگری برود. لویناس به نوعی تکثر اعتقاد داشت که در وحدتی افلاطونی ذوب نشود. دیگری لویناس در مقابل هلیوپالیتیکز یا سیاست خورشیدی افلاطونی و در تقابل با جماعت «با» به معنی با هم هستن در miteinandersein (پیشوند mit به معنای با) قرار می‌گیرد. دیگری غیاب mitsein است. دیگری راز نهفته و آغازینی است که همچون نوشتار رازآلود است و با همان / خود / من که همیشه حاضر و زنده است، متفاوت [متفاوط] است. البته گفتار و نوشتار در ترمینولوژی لویناس با این مضامین در اندیشه دریدا تفاوت دارد. در لویناس گفتار به مثابه حضور، و به عنوان منشاء و افق نوشتار است. «[لویناس] معنای چیزها را آن قدرها در ارجاع‌مندی آن‌ها - در متمایز بودنشان - نمی‌بیند که در حضور آن‌ها» (علیا، ۱۳۹۸: ۱۳). این حضور و این گفتار به مثابه امکان دیگری برای انسان مهیا نیست، چرا که انسان تناهی آغازین دارد و فقط خدا به علت نامتناهی بودنش، می‌تواند واجد این ویژگی باشد. این گفتار حدی دارد که خداست و برای موجود متناهی امکان‌پذیر نیست. فارغ از وجود متناهی انسان برای امکان دیگری، برای لویناس در هر حال گفتار امکان دیگری است نه نوشتار. نوشتار برای لویناس مانند افلاطون و روسو ثانویه است.

این چهره و این بی‌نهایت دیگری که نامتناهی است برای لویناس البته ایجابی هم هست؛ یعنی نوعی نامتناهی ایجابی، اما مگر نامتناهی نباید سلبی باشد؟ اینجاست که دریدا اذعان دارد لویناس زبان را زخمی کرده است. البته دریدا معتقد است لوگوس فلسفی ملازم با مکان و استعاره است، اما بی‌نهایت دیگری لویناسی و برون بودگی^۱ آن که در کتاب تمامیت و نامتناهی به آن تأکید شد، نمی‌خواهد در این مکان سکنی گزیند، زیرا مکان متعلق به همان/خود/من [le M^eme] است و دیگری با آن بیگانه. البته لویناس بعدها برون بودگی را نیز به این علت کنار گذاشت که دگربودگی^۲ رادیکال دیگری را دست‌کم خنثی می‌کند. «در این مقاله [تمامیت و نامتناهی] لویناس همچنان می‌خواهد نشان دهد که برون بودگی حقیقی مکانی نیست، که برون بودگی مطلق و متناهی‌ای - برون بودگی دیگری - وجود دارد که مکانی نیست، زیرا مکان محل همان است» (دریدا، ۱۳۹۶: ۲۵۲). دریدا اینگونه نتیجه می‌گیرد که شاید علت زخمی شدن در نامتناهی ایجابی لویناسی با این منطق رفع شود که معنای دیگری متناهی باشد نه نامتناهی. یعنی وقتی ما دیگری را از طریق نبودن یا نفی چیزی مثل مکان مشخص می‌کنیم، مکانی که به امور متناهی اطلاق می‌شود، شاید دیگری نیز متناهی است.

سیاست در خاورمیانه: تکوین‌گرایی/بازنمایی امر نامتجانس

در سیاست در خاورمیانه، ساختار و فرمی که بتواند از این منشأ و ریشه‌های مفهومی متولد شود به وجود نیامد یا اگر شکلی ثانوی از بنیادهای دوگانه یونانی/غربی را تجربه کرد، در تثبیت فرهنگی-اجتماعی آن ناکام ماند. به تعبیر دیگر، سیاست در خاورمیانه نتوانست زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی لازم را برای تسری فهم فلسفی و منشأ‌گرایانه به ساختارهای سیاسی فراهم آورد و از این رو، به صورت متناوب در چرخه بنیادها و ترجمه آشوبناک آن‌ها در محیط سیاسی خود گرفتار آمده است. سیاست در خاورمیانه نتوانست صورت‌های متعینی از مبانی فلسفی درون مان خود را تأسیس کند. این که به سیاست در خاورمیانه برچسب بنیادگرایی زده می‌شود، فارغ از ماهیت نژادپرستانه آن که

1. exteriorite

2. alterite

هر صورتی غیر از فرم‌های انسان اروپایی / غربی را با خشونت‌متافیزیکیال نفی می‌کند، ناشی از همین گسست میان بنیادهای فهم فلسفی و مفهومی از تعینات امر سیاسی به‌عنوان برسازنده ساختارهای دوران مدرن است. رابطه من / دیگری، تأسیس دولت، امکان کنش و تأسیس قراردادی اجتماعی که غیر یونانی / غیر غربی باشد، در امر سیاست در خاورمیانه شکل نگرفت. به همین علت، دو مسیر به صورت اجتناب‌ناپذیری انتخاب شدند: عمق یافتن بنیادها از یک سو و بازتولید کج و معوج این بنیادهای مفهومی درون ساختاری از بافتارهای فرهنگی - اجتماعی نامتجانس از سوی دیگر. اولی در تکوین داده‌های مفهومی آشوبناک به‌عنوان غایتی درون خود نگریست و دومی وضعیتی را به وجود آورد که دولت - ملت‌های ناکام خاورمیانه‌ای را شکل داده است. رویکرد اول، درون شاکله‌هایی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی رشد کرده و هنوز نتوانسته ساختار و فرمی مانند دولت - ملت را تشکیل دهد. درون این شاکله‌ها کنش سیاسی نسبتاً بی‌معناست و من / دیگری اساساً نهادینه نشده است و افغانستان امروز، نماد تمام و کمال آن است. رویکرد دوم نیز حکومت‌های غیردموکراتیک (و به این معنا واجد گسست پایدار میان دولت - ملت)، پاتریمونیال و شبه‌استبدادی خاورمیانه را نمایندگی می‌کند که همچنان در ترجمه‌ای از امر سیاسی مدرن یونانی / غربی ناکام مانده‌اند. در خاورمیانه بنیادهای مفهومی الهیاتی نتوانست صورت‌های سمبلیک مدرن را ساختار ببخشد. در یونان / غرب تاریخی آشوبناک از نظم کنونی وجود داشته و در نزاع‌گفتمانی و انواع خشونت‌های متافیزیکی، بالاخره توانسته ریشه‌های مفهومی را به ساختار و نظم پیوند دهد. اگر از سویه‌ای خشونت‌آمیز گه‌گاهی به تعبیر پوپر سه پیامبر دروغین بودند که نظم متعین منبعت از آن‌ها خشونت‌آمیز بوده است، در همان زمینه، افلاطون‌گرایی همچنان یکی از بنیادهای توسعه ساختارهای مفهومی است. دیگری لویناس در ساحتی افلاطونی - هگلی قابل درک است تا آنچه که پوپر طرفدار آن بوده است. این تلاقی‌ها، خشونت‌ها، موافقت‌ها و مخالفت‌ها در یونان / غرب از تاریخی اجتناب‌ناپذیر برخوردار است و نمی‌توان استعاره کنونی نظم / ساختار غربی را بدون آن‌ها در نظر گرفت، اما در خاورمیانه بنیادهای مفهومی نتوانست این خشونت‌های متافیزیکی یونانی / غربی را دوام آورد و نوشتار نظم بیابد؛ زیرا بنیادهای مفهومی همچنان بدون در

نظر گرفتن امر تاریخی، توسعه یافته و در عرض رشد کرده‌اند؛ به این معنی که این مفاهیم اساساً وارد برخوردهای متافیزیکی از نوع یونانی/غربی آن نشدند. به همین علت این تکوین‌گرایی خاورمیانه‌ای را بازنمایی امر نامتجانس نام نهادم؛ زیرا بنیادهای مفهومی خاورمیانه‌ای نتوانستند تجانسی با امر تاریخی نشان دهند و در نوعی از بنیادگرایی محض اسیر شدند.

به همین علت، کشورهای غربی تلاش داشتند ارزش‌های مفهومی، فلسفی و بنیادهای متافیزیکی خود را از طریق جنگ و عنصر قدرت به منطقه خاورمیانه تحمیل کنند. در واقع، هدف غرب این بود که ساحتی از نظم/ساختار مدنظر خود را در خاورمیانه بازتولید کند و خطرات آشوبناک این منطقه را کنترل کند. این جنگ‌های پیدا و پنهان طی چند دهه اخیر بیش از هر چیز به خاطر کنترل منشأگرایی و میل فزاینده به بنیادهای مفهومی است که در خاورمیانه امکان ایجاد ساختار را نیافته‌اند. استراتژیست‌ها و متفکرین این حوزه نیز در تألیفات خود که عمدتاً بُرد وسیعی دارند، از دو مفهوم نظم/سامان و زوال/در حال دگرگونی به کرات استفاده کرده و آن را تئوریزه کرده‌اند. فوکویوما و هانتینگتون مهم‌ترین ایدئولوگ‌های این رویکرد گفتمانی هستند که معمولاً در سطح ساختاری به اندیشه‌ورزی کرده‌اند. آیا نهادهایی که بتوانند سامان سیاسی یا همان نظم را به وجود بیاورند، قابل انتقال از غرب به خاورمیانه بوده‌اند؟ آیا نداشتن نظم و وقوع کودتا در خاورمیانه به علت این است که به تعبیر هانتینگتون «نهادهای سیاسی مرکزی مؤثر برای حل تعارضات اجتماعی غایب هستند»؟ (Huntington, 1973: 229). آیا نمی‌توان خاورمیانه را به نهادهای غربی/یونانی تجهیز کرد تا مسئله نظم ساختاری در آنجا حل شود؟ یا مثلاً قرارداد اجتماعی و امکان کنش مدنظر آرنت را به افراد خاورمیانه‌ای تجویز کرد؟ دیگری لویناس را آیا می‌توان با بنیادهای نظام سیاسی، دولت و جامعه خاورمیانه‌ای آشتی داد؟ این پرسش‌های فرعی، احتمالاً طی دهه‌های ۱۹۸۰ تا اوایل دهه ۲۰۲۰ پرسش استراتژیست‌های زیادی در غرب بوده است. پرسش‌هایی که امکان مستقر کردن نظم‌ی یونانی/غربی در خاورمیانه را به رهبران سیاسی تحمیل می‌کرد.

البته از ابتدا مشخص بود که قدرت نظامی امکان نابودی مفهوم و بنیادهای تاریخی

آن را ندارد. به عبارت دیگر، تکوین‌گرایی خاورمیانه‌ای از همان ابتدا با نظم یونانی/غربی نامتجانس بود. هر چند فوکویاما پایان تاریخ و ایجاد نظم نوین نهایی را نظریه‌پردازی می‌کرد، فراموش کرده بود که بنیان‌های مفهومی-تاریخی و ایجاد دوگانه‌ها را نمی‌توان به نفع یکی (ساختار/نظم یونانی-غربی در مقابل بنیادگرایی شرقی-خاورمیانه‌ای) خاتمه داد. اگر یونان/غرب نماد دولت به معنای عام و کلی آن باشند، به تعبیر فوکویاما بی‌دولتی یا دولت ضعیف، نماینده چه امر منفی و غیرایجابی است؟ ریشه‌های دولت مدرن نهادمند در یونان/غرب چه نسبتی با عدم توسعه این نهاد در خاورمیانه دارد؟ فوکویاما در کتاب دولت‌سازی: حکومت و نظم جهانی در قرن ۲۱ معتقد است «از زمان پایان جنگ سرد، دولت‌های ضعیف یا ناکام مسلماً به تنها و مهم‌ترین مشکل نظم بی‌المللی تبدیل شده‌اند. دولت‌های ضعیف یا ناکام مرتکب نقض حقوق بشر، برانگیختن فجایع انسانی، موج عظیم مهاجرت و حمله به همسایگان خود می‌شوند. از ۱۱ سپتامبر، همچنان مشخص شده است که آن‌ها به تروریست‌های بین‌المللی پناه می‌دهند که می‌توانند صدمات قابل توجهی به ایالات متحده و سایر کشورهای توسعه یافته وارد کنند» (Fukuyama, 2004: 92-93). قدرت نظامی غرب اولین امکانی بود که می‌توانست نهادهای غربی را برای خاورمیانه (در این تفسیر بی‌نهاد یا با نهادهای ورشکسته و ضعیف) به ارمغان بیاورد: نهاد مشروع دولت. هدف نیز مشخص بود: همگامی با نظم جهانی. آیا امکان تأسیس تاریخی یونانی برای خاورمیانه از طریق قدرت نظامی وجود دارد؟

قدرت نظامی اگر امکان تأسیس نداشته باشد، امکان نابودی خود تاریخ را نیز ندارد. قدرت نظامی غرب به دنبال تأسیس هنجارهای مفهومی غرب در خاورمیانه بود و مهم‌ترین آن‌ها ارزش‌های دموکراسی بود. دموکراسی یکی از مهم‌ترین بنیادهای مفهومی یونانی است که در غرب بعد از مبارزه‌های گوناگونی به ساختاری هویت‌بخش و تعیین‌کننده رسید. امروز دموکراسی نه تنها یک سازوکار تقسیم و تسهیم قدرت در غرب است بلکه باید آن را امکان‌هویت غربی نیز تفسیر کرد؛ چه این که طبقه‌بندی کشورها به دموکراسی (یونانی/غربی) و غیردموکراتیک (که محتملاً خاورمیانه را نیز در بر می‌گیرد)، به نوعی طبقه‌بندی هویتی سوق پیدا کرده است، اما جنگ نتوانست این مولفه هویتی غربی شده را آنچنان که در مرزهای

یونانی/غربی نهادینه شد، تبدیل به یک نهاد کند. به همین علت، بسیاری از کنشگران غربی حوزه اندیشه از «اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی» (ذکریا، ۱۳۸۴) گفتند. ذکریا برعکس فوکویاما و احتمالاً هانتینگتون معتقد بود آینده آزادی درگرو رسوخ منطق لیبرالی هنجارها و ارزش‌های غربی است نه در تهاجم نظامی یا اعمال زور. در اینجا، شاید ذکریا معتقد باشد که می‌توان با قدرت نرم، من/همان/اگوی یونانی/غربی را در خاورمیانه بازتولید کرد و پرورش داد؛ با تاریخ‌هایی متفاوت و غایاتی نامتجانس. بحث در اینجا بر سر تفاوت ساختارهای بیرونی مانند نهاد دولت نیست که آیا بتوان آن را در جغرافیایی بیگانه با امر سیاسی یونانی/غربی تأسیس کرد یا خیر بلکه بحث درباره ریشه‌ها و بنیادهایی است که این صورت‌های متعین را پذیرا باشد یا خیر. تفاوتی نمی‌کند که اولویت با نهاد دولت و دموکراسی (هانتینگتون و فوکویاما) باشد یا ارزش‌های لیبرال (ذکریا)؛ زیرا در هر حال نمی‌توان به سادگی امر یونانی را با تاریخ خاورمیانه پیوند زد. امر یونانی در تمام کلیتش، بنیادهای مفهومی متفاوتی از امر خاورمیانه‌ای دارد و از این رو، ساختارهای بازتولید شده از آن‌ها برای خاورمیانه نامتجانس و آشوبناک هستند. در این حالت است که دوگانه نظم/ساختار در مقابل تکوین/آشوب نمایان می‌شود. این تفاوت نه به مثابه امری مثبت و ایجابی برای یونان/غرب و امر منفی و سلبی برای خاورمیانه بلکه به عنوان دو نظام متفاوت از نوشتار قابل بیان هستند. این مقاله سعی کرد این نوشتار را در سطحی استعلایی-تجربی نشان دهد.

منابع:

- آرنت، هانا (۱۳۹۴). حیات ذهن. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- بورینگ، فین (۱۳۹۸). «هانا آرنت می‌پرسید: سیاست برترین ارمغان انسانی است یا وضعیتی کور و اسف‌بار؟»، ترجمه علی کوچکی. ترجمان علوم سیاسی، قابل دسترس در: <https://tarjomaan.com/neveshtar/9542>.
- حاجی‌آقا، رحیم و پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۹۷). «تبیین جایگاه حوزه عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنت»، رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۸۳-۶۲.
- دریدا، ژاک (۱۳۹۶). نوشتار و تفاوت. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. چاپ دوم. تهران: نی.
- دلوز، ژیل و گتاری، فلیکس (۱۳۹۷). فلسفه چیست؟. ترجمه محمدرضا آخوندزاده. تهران: نی.
- ذکریا، فرید (۱۳۸۴). آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی. ترجمه امیرحسین نوروزی. تهران: طرح

نو.

رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۹). هوسرل در متن آثارش. چاپ پنجم. تهران: نی.
ضمیران، محمد (۱۳۹۶). ژاک دریدا و متافیزیک حضور. چاپ چهارم. تهران: هرمس.
علیا، مسعود (۱۳۹۸). «مقدمه»، در لویناس، امانوئل، از وجود به موجود. ترجمه مسعود علیا. چاپ سوم.
تهران: ققنوس.
علی حسینی، علی؛ نجف پور، سارا و تدین راد، علی (۱۳۹۶). «روش شناسی هانا آرنست در فهم پدیده‌های
سیاسی»، فصلنامه علمی-پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، سال ۲۳، شماره ۹۲، صص ۱۹۴-
۱۶۳.

غفاری، محمد (۱۳۸۸)، «نگاهی به مفهوم دیفرانس در اندیشه ژاک دریدا»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۳۳
گادامر، هانس-گئورگ (۱۳۹۷) آغاز فلسفه. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چاپ هفتم. تهران: هرمس
لوسی، نیل (۱۳۹۳) فرهنگ واژگان دریدا. ترجمه و ویراسته مهدی پارسا. تهران: رخداد نو
لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۹۸) پدیده شناسی. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. چاپ ششم. تهران: نی.
متیوز، اریک (۱۳۹۵) فلسفه فرانسه در قرن بیستم. ترجمه محسن حکیمی. چاپ سوم. تهران: ققنوس.
هوسرل، ادmond (۱۳۹۸) ایده پدیده شناسی. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. چاپ نهم. تهران: علمی و
فرهنگی.

یلمزلف، لوئی (۱۳۹۷) تمهیداتی بر نظریه زبان. ترجمه محمدامین شاکری. تهران: خوارزمی.

Cook, P. (1998) "Thinking the Concept Otherwise: Deleuze and Expression", Symposium:
Journal of the Canadian Society for Hermeneutics and Postmodern Thought 2: 23-35.

Fukuyama, F. (2004) State-building: governance and world order in the 21st century. Cornell
University Press.

Huntington, S, P. (1973) Political Order in Changing Societies. Seventh printing. New Haven and
London, Yale University Press.

Smith, D, W. (2012) "On the Nature of Concepts", Parallax, vol. 18, no. 1: 62-73.

نقش طریقت‌ها و گروه‌های دینی در ساخت سیاسی قدرت در ترکیه (مورد مطالعه: دولت اردوغان)

* محمد بابایی^۱

محمد علی دستمالی^۲

چکیده

طریقت‌های عرفانی و صوفی‌گرایانه در جهان اسلام و به ویژه در جوامع اهل سنت، همواره از قدرت و جایگاه اجتماعی و توان سازماندهی بالایی برخوردار بوده‌اند. در این میان، ترکیه به درازای چندین سده، مامن و کانون رشد طریقت‌ها بوده است. سران طریقت‌هایی همچون نقشبندیه و نورچی‌ها با ده‌ها نحله، صاحب قدرت نفوذ سیاسی و اجرایی شده‌اند و در سه دهه گذشته که احزاب اسلام‌گرا در کانون قدرت قرار داشته‌اند، این طریقت‌ها، زمینه مساعدتری برای رشد، نفوذ و مداخله در ساخت قدرت در اختیار گرفته‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های نفوذ و قدرت گرفتن طریقت در ساخت سیاسی - اجرایی - امنیتی ترکیه، گروه موسوم به «خدمت» است که تحت امر فتح‌الله گولن، در دهه‌های اخیر از چنان قدرتی برخوردار شد که در سال ۲۰۱۶ میلادی، با کودتای نظامی عزم آن را داشت کل ساختار دولت را در دست بگیرد. پرسشی که در این پژوهش به آن پرداخته شده، این است که طریقت‌ها و نحله‌های دینی و به ویژه نحله «خدمت»، به عنوان بخش مهمی از گروه‌های فرومللی مهم در ترکیه، از کدام سازوکارها برای قدرت‌یابی و تاثیرگذاری بر ساخت قدرت سیاسی و امنیتی بهره می‌گیرند؟

واژگان کلیدی: طریقت؛ نحله‌های عرفانی و دینی؛ ساخت قدرت؛ امنیت؛ ترکیه

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی mohammadbabaiei@khu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه خوارزمی m.a.dastmalii@khu.ac.ir

برآمدن گروه‌ها و حلقه‌های صوفیانه و طریقت محور در دهه‌های اخیر

به درازای سده‌های طولانی زمامداری هر دو امپراطوری سلاجقه و عثمانیان، طریقت‌های صوفیانه از اهمیت بالایی برخوردار بوده و مکان‌هایی همچون تکیه، خانقاه و زاویه، از مهم‌ترین کانون‌های اجتماعات دینی و توسعه صوفی‌گری و عرفان بوده‌اند. بررسی‌های تاریخی به ویژه درباره طریقت و تکیه در دوران عثمانی؛ نشان دهنده این است که در آن مقاطع، همواره نوعی از تعامل در روابط بین قدرت و طریقت برقرار بوده و از منظر اجتماعی نیز، تقریباً هیچگاه، دوقطبی و اختلاف شدیدی بین سردمداران شریعت و مدعیان طریقت، روی نداده است. در نتیجه، تکایا و طریقت‌ها، در عمل به بخشی جدایی‌ناپذیر از دستگاه‌ها و نهادهای دینی و اجتماعی تبدیل شده و در سراسر آناتولی و قلمرو عثمانی، ریشه دواندند. (Ergül, 2021)

با آن‌که طریقت‌ها در طول تاریخ در قلمرو عثمانی و به ویژه در آناتولی، قدرت و اعتبار فراوانی داشتند، بعدها این وضعیت تغییر یافت و در آغاز سده بیستم میلادی و پس از جنگ جهانی نخست، طومار فعالیت آشکار و قدرتمندانه تکایا و طریقت‌ها، در هم پیچیده شد.

انحلال ساختار امپراتوری و خلافتی عثمانی و تاسیس نظام «جمهوری ترکیه» در سال ۱۹۲۳ میلادی توسط مصطفی کمال که بعدها به نام آتاترک شناخته شد، زمینه آن را فراهم کرد که به مرور زمان، تمام گروه‌های طریقت محور به حاشیه رانده شده و تکایا نیز تعطیل شوند. (Akıncı, 2020)

توجه به این تاریخچه کوتاه از این منظر اهمیت دارد که به خاطر بیاوریم در ۹۹ سالی که از عمر جمهوری ترکیه سپری شده، تکیه و خانقاه و رشد تفکر طریقت محور در ترکیه، همواره در تاریکی و سکوت بوده، اما از زمانی که اسلام‌گرایان به رهبری نجم‌الدین اربکان، به قدرت رسیدند، طریقت‌ها نیز یک بار دیگر به شکل جدی و نمایان، به همه صحنه‌ها بازگشتند و مصادیق و نمونه‌های آشکاری از روابط قدرت و طریقت، مشاهده و ثبت شد. کار به جایی رسید که در سال ۱۹۹۷ میلادی و در جریان کودتایی که به عنوان کودتای پست مدرن از آن یاد می‌شود، علاوه بر ژنرال‌ها و مسئولین رده بالای امنیتی، شرکای سیاسی اربکان، نظیر تانسو چیلدر نیز، شخص نخست وزیر را به خاطر ارتباط با

طریقت‌ها، تردد در خانقاه‌ها و حضور در حلقه ذکر و سماع و پذیرایی از سران طریقت در دفتر نخست وزیری، از قدرت کنار نهادند. با توجه به این‌که همهٔ موسسین و بزرگان حزب عدالت و توسعه، از سیر شنل اربکان بیرون آمده‌اند، آنان نیز در تحولات سیاسی آخرین دههٔ قرن بیستم ترکیه و در دوران اوج محبوبیت اربکان، با نهادهای طریقتی، کانون‌های عرفانی نقشبندیه و تکایا، ارتباط مداوم داشته‌اند و فهم این مساله، ما را در درک روابط سیاسی و سازمانی و شناخت مکانیسم نفوذ طریقت‌ها در دولت برآمده از حزب عدالت و توسعه، یاری می‌دهد.

آغاز سدهٔ بیست و یکم میلادی برای ترکیه، مقطع تاریخی مهمی است که با قدرت گرفتن حزب عدالت و توسعه آغاز شده و شواهد نشان می‌دهد که چندین گروه و طریقت مهم همچون از نقشبندیه، نورچی‌ها، طریقت اسماعیل‌آقایی و جنبش خدمت یا شاگردان فتح‌الله گولن، در پیروزی این حزب نقش داشته‌اند. (Taştan, 2021)

بازگشت به متن جامعه و تحولات سیاسی ترکیه و برخورداری از امکان ترویج افکار و دایر کردن کانون‌های دینی، از مهم‌ترین انگیزه‌های سران طریقت‌ها برای حمایت از قدرت گرفتن احزاب اسلام‌گرا در ترکیه بوده است. در دوران اوج قدرت کمالیست‌ها و ژنرال‌ها، طریقت‌ها ناچار بودند بسیاری از فعالیت‌های خود را محدود کنند. سران، اعضا و مریدان طریقت‌ها، به تمام معنی کلمه برای مدتی طولانی به حاشیه رانده شدند. آنان علاوه بر این که به تضعیف جایگاه دین و اعمال فشار بر دین‌داران معترض بودند، از سکولاریزه شدن جامعه و برجیده شدن سبک زندگی اسلامی، گلایه داشتند. بنابراین، بسیار طبیعی بود که هم در دوران اربکان و هم در دوران اردوغان، طریقت‌ها، در قدرت گرفتن آنان نقش مهمی ایفا کنند.

یکی از مهم‌ترین روش‌های نفوذ طریقت‌ها در جامعه و افزایش جمعیت تحت هدایت طریقت، استفاده از ساختارهای آموزشی موازی است. یعنی علاوه بر مدارس رسمی تحت امر وزارت آموزش ملی ترکیه، صدها مدرسه و مراکز تحصیلی شبانه‌روزی نیز تحت پوشش طریقت‌ها به وجود آمده‌اند که وظیفهٔ آن‌ها، ارائهٔ درس‌های دینی به کودکان و نوجوانان است. از آنجایی که وزارت آموزش در ترکیه بر اساس اصول لائیسیم و سکولاریسم فعالیت می‌کند، در مدارس طریقتی، اصل بر ارائهٔ آموزش دینی، ترویج حفظ

قرآن و مبانی فکری و شرعی اخلاق اسلامی است. این مدارس یا مکاتب دینی، در کنار آموزش دینی و ترویج سبک زندگی سلامی، در واقع اصلی‌ترین کانون‌های شناسایی افراد مستعد برای کادرسازی طریقت‌ها نیز به‌شمار می‌آیند. خانم پروفیسور اثرگل بالچی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه دوکوز ایلول ترکیه، همراه با تیمی از دانشجویان دکترا، بیش از دو سال بر روی فعالیت طریقت‌ها در حوزه آموزش فعالیت کرده و به این اشاره کرده که در دوران زمامداری حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان، فضای مانور وسیعی در اختیار طریقت‌ها گذاشته شده و آنان توانسته‌اند، دست کم یک میلیون دانش‌آموز مقاطع راهنمایی و دبیرستان را به سوی حلقه‌های آموزشی خود جذب کنند. (Balci, 2021)

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که طریقت‌های دینی و گروه‌ها و نحله‌های وابسته به آنان، در حوزه‌های آموزش و اثرگذاری بر نهاد خانواده، به مراتب قدرتمندتر از دولت و احزاب سیاسی عمل می‌کنند و افزون بر تاثیرگذاری بر تفکرات مردم و سبک زندگی آنان، با شیوه‌های خاص خود قادرند بر ذائقه سیاسی مردم نیز تاثیر بگذارند و از همین رهگذر بخشی از سرنوشت انتخابات را در دست بگیرند. همچنین باید به این موضوع اشاره کرد که از منظر فرصت و تهدید، طریقت‌ها و نحله‌های دینی و عرفانی، با شکل دادن به کانون‌هایی قابل توجه برای اصلاح و تربیت، اشاعه همدمی و احسان، دفاع از ارزش‌های اخلاقی و انسانی، توسعه امور عام‌المنفعه، توانسته‌اند از فرصت‌های ایجاد شده استفاده کنند و به واسطه برخورداری از قابلیت‌های نفوذ نهادی و امنیتی، به تهدیدی بالقوه برای جامعه و دولت ترکیه تبدیل شوند؛ چراکه در ساختاری که بر اساس الگوی ارتباطی مراد و مرید پیش می‌رود، میزان تبعیت مرید از مراد، فراتر از توان و امکان نهادهای عادی دولتی و اجرایی است و در نتیجه؛ سران طریقت، از قدرت و توان زیادی برای هدایت توده‌های مریدان خود در مسیر اهداف مدنظر طریقت، برخوردارند. (Altıparmak, 2005)

جمع‌آوری اعانه و کمک مالی مردم به‌عنوان منبع بی‌پایان مالی، قدرت و امکان عظیمی را در اختیار طریقت‌ها قرار می‌دهد که به فعالیت‌هایی همچون کار، سرمایه‌گذاری و مناقصات بزرگ مالی ورود پیدا کنند و با استفاده از ابزار ثروت، قدرت

بیشتری به دست آورند.

یکی از نکات مهم درباره‌ی تعریف حدود و ثغور تفاوت طریقت، تصوف، حلقه‌های دینی و گروه‌های دینی، در این است که گروه‌های طریقت محور و دارای مشی فکری و رفتاری صوفی‌منشانه، این ویژگی‌ها را دارند:

۱. غالباً دارای کانون‌ها و مراکز اجتماع تحت عنوان تکیه و خانقاه هستند و

گردهمایی‌های روتین و مناسبتی آنان نه در مساجد، بلکه در خانقاه و تکایا است.

۲. مراد، مرشد، پیر یا بزرگ درویشان در طریقت، نقش محوری دارد که غالباً برای

مدیریت و هدایت نمایندگی‌های خود در شهرها و کشورهای مختلف، شاگردانی

را به نام خلیفه و نماینده معرفی می‌کند.

۳. در اغلب طریقت‌ها، موسیقی و ذکر و نوای صوفیانه، بخشی از آیین گردهمایی و

همراهی درویشان و مریدان است. حتی درباره‌ی فرقه‌ی عجیب و انحرافی عدنان

اوکتار نیز، با آن که لباس سنتی برای مریدان و درویشان در نظر گرفته نشده بود؛ اما

الگوها و ابزارهای پایداری همچون وعظ مرشد، گردهمایی و رقص مختلط زنانه و

مردانه به جای سماع عارفانه، به عنوان مهم‌ترین اجزای کار طریقت، در نظر گرفته

شده بود.

۴. در خانقاه‌ها و تکایا، توجه به سلوک، اخلاق، مرام و مشی درویشی، بر اساس آموزه‌ی

عرفانی و ریاضتی مورد توجه است و از این منظر، بین خانقاه و «مدرسه» که در آن،

فقه شافعی و حنفی تدریس می‌شود و غالباً به شکل دولتی با «تشکیلات امور

دینی» در ارتباط است، تفاوت ماهوی وجود دارد و در مراکز طریقتی، ردی از ارتباط

آشکار و اجرایی با دولت و نهاد تشکیلاتی دینی دولتی، مشاهده نمی‌شود.

۵. سران و مرشدان همه‌ی طریقت‌ها، از مریدان و هواداران خود، اعانه و کمک‌های مالی

دریافت می‌کنند و از آنجایی که این منبع درآمد، همیشگی و لاینزال است، گردش

مالی عظیمی برای جمع‌آوری و مدیریت سرمایه شکل گرفته که اطلاعات آن به

صورت شفاف در اختیار رسانه‌ها گذاشته نمی‌شود. طریقت‌ها، معمولاً در کنار کار

تربیت دینی و عرفانی، در حوزه‌هایی همچون آموزش، مدرسه داری، تاسیس و

مدیریت خوابگاه، تاسیس انتشارات، تاسیس شرکت‌های زنجیره‌ای عمرانی،

حمل و نقل و تجاری فعال هستند. (Lekesiz, 2017)

۶. در طریقت‌ها نه تنها برای مردان، بلکه برای زیست و مشی همه اعضای خانواده، برنامه‌ریزی می‌شود و مسائل مهمی همچون آموزش و تربیت فرزندان، پوشش و حجاب زنان و سبک زندگی، تحت تاثیر آموزه‌های طریقت است.

با توجه به گستردگی اجزا و بخش‌های مختلف فعالیت طریقت به مثابه گروه فرمولی بیش فعال در ترکیه، اغراق‌آمیز نیست اگر بسیاری از طریقت‌های قدرتمند، متنفذ و پرجمعیت ترکیه را به مثابه نهادها و سازمان‌هایی تجسم کنیم که دولت نیستند؛ اما غالباً یا کار دولت را انجام می‌دهند یا این‌که دولت را در یک مسیر خاص و دلخواه، هدایت و همراهی می‌کنند. (Özlük, 2019)

پژوهش‌های چند محقق ترک نشان می‌دهد؛ در همان دورانی که اربکان با فشار ژنرال‌ها از قدرت کنار نهاده شد، فتح‌الله گولن، به عنوان رهبر یک جریان مهم التقاطی به نام «جنبش خدمت»، بخشی از پروژه مهم خود را به ثمر رسانده و با تأسیس یک شبکه دینی - آموزشی - رسانه‌ای وسیع در داخل و خارج از ترکیه؛ الگوی نوینی از بسط نفوذ طریقت در جامعه و دولت را به نمایش گذاشت که می‌توان گفت؛ تاکنون در تاریخ طریقت در ترکیه و جهان اسلام، سابقه نداشته است. او علاوه بر گسترش سیطره نفوذ خود در ترکیه، در ۱۳۵ کشور جهان، مدارس و دانشکده‌هایی تدریس کرد و خود، پیش از به قدرت رسیدن اردوغان به پنسیلوانیای آمریکا رفت و هنوز هم در آنجا ساکن است. ذکر این نکته ضرورت دارد که هنوز هم در ده‌ها کشور آسیایی، آفریقایی، اروپایی و آمریکایی، هنوز هم بخشی از مدارس آموزشگاه‌های گولن، فعال هستند. (Torun, 2020)

طریقت‌ها در ترکیه، به منظور دستیابی به قدرت نفوذ و اعمال نظر در دولت و نهادهای اثرگذار، از ابزارهای زیر کمک می‌گیرند:

الف) ابزارها و امکانات آموزشی.

ب) رسانه.

ج) سرمایه اقتصادی.

د) نفوذ در نهادهای رسمی و دولتی.

در اینجا به منظور روشن‌تر شدن مکانیسم و چندوچون استفاده از ابزارهای مزبور، به برخی مصادیق مهم اشاره می‌شود:

طریقت و آموزش: همچنان که پروفیسور بالجی، جامعه‌شناس و محقق تاریخ آموزش اشاره کرده، در دوران اقتدار حزب عدالت و توسعه؛ بسیاری از امکانات آموزشی به دست طریقت‌های مختلف افتاده که نمونه‌های آن عبارتند از: صدها موسسه خصوصی تقویتی کنکور در اختیار گولنی‌ها، صدها خوابگاه و مدارس شبانه‌روزی در اختیار اسماعیل‌آقایی‌ها و نورچی‌ها و چندین موسسه علمی دیگر که هم اکنون هم فعالیت‌های گسترده‌ای در سراسر ترکیه دارند.

طریقت و ابزار رسانه: در دورانی که جنبش خدمت به رهبری فتح‌الله گولن، هنوز با حزب حاکم ترکیه همراه و همفکر بود، مجموعه رسانه‌ای عظیمی از سوی شاگردان گولن مدیریت می‌شد که به عنوان مثال می‌توان به خبرگزاری عظیم جهان، روزنامه زمان (با شمارگان بیش از یک میلیون نسخه در روز)، ده‌ها مجله و هفته‌نامه و بیش از پنج شبکه تلویزیونی اشاره کرد. (Çaha, 2016)

طریقت و سرمایه: اسماعیل سایماز؛ روزنامه‌نگار مستقل ترکیه در دو سال گذشته، گزارش‌های رسانه‌ای فراوانی درباره فعالیت اقتصادی طریقت‌ها تهیه کرده و اغلب این گزارش‌ها در فضای یوتیوب منتشر شده و توجه افکار عمومی ترکیه را به سوی خود جلب کرده‌اند. این گزارش‌ها نشان می‌دهند که اغلب طریقت‌ها در حوزه‌هایی همچون مزایده، مناقصه، مدیریت پروژه‌های عظیم دولتی، حمل و نقل، هتلداری و املاک، فعال هستند و در دهه‌های اخیر، ثروت‌های عظیمی اندوخته‌اند.

نفوذ طریقت در نهادهای دولتی: یکی از مهم‌ترین مصادیق نفوذ طریقت‌ها در دولت، شاگردان فتح‌الله گولن در جنبش خدمت هستند که از سال ۱۹۹۰ میلادی تلاش کرده تا بسیاری از شاگردان خود را از همان مقطع دبیرستان و دانشگاه، در ارتش، سرویس اطلاعاتی میت ترکیه، دستگاه قضا، شبکه بهداشت و درمان، رسانه، بانک‌ها و نهادهای حساس مستقر کنند. پس از کودتای نافرجام سال ۲۰۱۶ میلادی، دست کم دویست هزار

نفر از فرماندهان رده بالا، افسران نظامی، قضات، دادستان‌ها و کارمندان عالی‌رتبه، به اتهام ارتباط با گولن، اخراج یا زندانی شدند و با آن که ۶ سال از این واقعه سپری شده، هنوز هم تلاش برای دستگیری مظنونین بیشتر، ادامه دارد. (Taşkın, 2016)

کودتای نافرجام سال ۲۰۱۶ میلادی، نقطه عطف مهمی در تاریخ تحولات سیاسی معاصر ترکیه است که از یک سو میزان قدرت و تاثیر نفوذ طریقت‌ها در ساختار سیاسی و امنیتی ترکیه را به نمایش می‌گذارد و از دیگر سو، نشان می‌دهد که سران نحله‌ها و گروه‌های طریقتی، در دوران به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، از مجال و امکان بیشتری برای مداخله در امور سیاسی و تصمیمات کلان نظام برخوردار می‌شوند، اما در دوران زمامداری سکولارها در ترکیه، به حاشیه رانده می‌شوند.

در سالیان گذشته، بارها مشاهده شده که طریقت‌ها، در پشت پرده سیاست، از دولت امتیاز گرفته و سلیق و خواسته‌های خود را بر نهاد سیاسی تحمیل کرده‌اند. نمونه روشنی از تاثیرگذاری طریقت‌ها بر تصمیمات دولت و اثرگذاری بر سیاست خارجی دولت اردوغان، تصمیم سال ۲۰۲۱ میلادی برای خروج ترکیه از «کنوانسیون استانبول» بود. دولت اردوغان، به دنبال اعمال فشار سران طریقت‌ها و حلقه‌های صوفیانه، رسماً اعلام کرد که ترکیه خود را پایبند به کنوانسیون مزبور نمی‌داند. این کنوانسیون بین‌المللی که در سال ۲۰۱۱ توسط وزرای امور خارجه ۴۷ کشور اروپایی شامل ترکیه و اتحادیه اروپا در استانبول تصویب شده بود، پیمان‌نامه‌ای است برای جلوگیری از وقوع اشکال مختلف خشونت علیه زنان و خشونت خانگی. خروج ترکیه از این پیمان‌نامه، انتقادات داخلی و خارجی فراوانی را به دنبال آورد و گفته می‌شود که بر روند عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا نیز تاثیر خواهد گذاشت. با آن که حتی دختر ارشد رئیس‌جمهور ترکیه نیز از حامیان این سند بود، اما دولت به خاطر فشار طریقت‌ها و نهادهای دینی خارج از حکومت، از کنوانسیون استانبول خارج شد؛ چرا که به باور طریقت‌ها، سند مزبور، تلاش برای تحمیل سبک زندگی اروپایی بر جامعه مسلمان ترکیه است و قواعدی درباره سن و سال ازدواج دختران و حقوق مردان نسبت به زنان دارد که با باورهای اسلامی، ناسازگار است. این تصمیم دولت اردوغان، یادآور هماهنگی‌های قبلی او با طریقت‌ها، برای اتخاذ تصمیمات مهم سیاسی و امنیتی است. قبلاً اعلام شده بود که دولت اردوغان، در سال

۲۰۱۳ میلادی، قبل از آغاز روند مذاکرات صلح با پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان ترکیه)، با سران طریقت‌ها نیز مشورت کرده و همچنین برای جلب رضایت فتح‌الله گولن، نماینده‌ای به پنسیلوانیای آمریکا فرستاده و از او اجازه گرفته است.

از طریقت تا ادعای مهدویت و فرقه فساد در طریقت عدنان اوکتار

یکی از نمونه‌های بارز رشد زمینه‌های فساد و انحراف در برخی گروه‌های طریقت محور، مورد ویژه عدنان اوکتار است که نظیر آن در چند دهه گذشته در ترکیه سابقه نداشته است.

عدنان اوکتار، که تاکنون دو بار ادعای مهدویت کرده؛ حلقه و گروه عرفانی خاصی تشکیل داده بود که در آن، به جای سماع مرسوم عرفانی، رقص سنتی ترکی به عنوان پایان بخش جلسات موعظه، از شبکه تلویزیونی خود او به صورت زنده پخش می‌شد. اوکتار در طریقت خود، ده‌ها زن و دختر جوان و زیبارو را جلب کرده و آنان را با لباس‌های نیمه برهنه به جلسات وعظ خود می‌آورد. در چندین فایل برجای مانده از جلسات وعظ و نصیحت به اصطلاح اخلاقی و عرفانی عدنان اوکتار در فضای مجازی، می‌توان به وضوح مشاهده کرد که او در دوران طولانی فعالیت خود، اقدامات سیاسی - امنیتی را نیز مدنظر قرار داده و حتی در برخی از فایل‌ها، شاگردان او به مرید خود می‌گویند که در سفر به سرزمین‌های اشغالی، سلام استاد را به بنیامین نتانیاهو ابلاغ کرده‌اند.

پس از حمله پلیس به مرکز اقامت عدنان اوکتار در استانبول، مشخص شد که او چندین خانه ویلایی مجلل را به هم متصل کرده و در هر کدام از آن‌ها زنان و دخترانی تحت مراقبت شبانه روزی بودند که همواره غیر از خود استاد، با فرد دیگری رابطه نداشتند. (AkIn, 2019)

یکی از نکات بسیار مهم درباره فرقه عدنان اوکتار، این است که او هیچگاه فعالیت‌های خود را به صورت مخفیانه و زیرزمینی اداره نکرده و به شکل عیان و آشکار، مجموعه مریدان خود را با رویکردهای مبتنی بر فساد جنسی و اخلاقی اداره می‌کرد، اما هیچگاه از سوی پلیس و مقامات قضائی مورد تحقیق و بازخواست قرار نگرفت. این موضوع نشان دهنده تساهل مقامات دولتی در مواجهه با این فرقه و برخی گروه‌ها و طریقت‌های دیگر است. به عبارتی

روشن، حزب عدالت و توسعه در مسیر رسیدن به قدرت و بعدها در مسیر تثبیت قدرت، وامدار چندین نوع و طیف متفاوت از گروه‌ها و نحله‌های طریقتی شده و چشمان خود را بر تخلفات گسترده آنان بسته است. در تحلیل این موضوع، می‌توان چنین گفت که دولت برآمده از حزب عدالت و توسعه، با دیدگاهی عمل‌گرایانه و برای حفظ منافع کلان، از قدرت سازمانی و امکانات گسترده رسانه‌ای طریقت‌ها استفاده کرده و در مقابل، نوعی مصونیت و حفاظ برای آنان به وجود آورده تا با خاطری آسوده به فعالیت‌های خود ادامه دهند. چه بسا اگر کودتای سال ۲۰۱۶ میلادی روی نمی‌داد، مشکلی برای گروه عدنان اوکتار به وجود نمی‌آمد و او هنوز هم می‌توانست به فعالیت خود ادامه دهد.

طریقت‌ها، آکپارتی و مشی سیاسی اردوغان

همچنان که قبلاً هم اشاره شد، حزب عدالت و توسعه یا آکپارتی به رهبری رجب طیب اردوغان، برای رسیدن به قدرت، از امکانات و ظرفیت‌های بسیاری از کانون‌های صوفیانه و طریقتی بهره برده و وامدار آنان بوده است. روابط عمیق اردوغان با طریقت مشهور اسماعیل‌آقایی و بزرگان نقشبندیه، حتی قبل از رسیدن او به پست شهرداری استانبول، آغاز شده است، اما به موازات آن، از سال ۱۹۹۴ میلادی، روابط عمیقی با فتح الله گولن رئیس جنبش خدمت، برقرار کرده است.

در ذکر اهمیت نقش سیاسی و اجتماعی گولن برای اردوغان و آکپارتی باید گفت؛ طریقت و جریان صوفیانه تحت امر گولن، سه ابزار مهم در اختیار داشت که باعث می‌شد ارتباط با او، به سود اردوغان و یاران او تمام شود:

۱. محبوبیت اجتماعی گولن، آرای بخش مهمی از محافظه‌کاران را به سوی حزب عدالت و توسعه سوق می‌داد.

۲. مجموعه رسانه‌ای عظیمی در اختیار گولن بود که حتی دولت ترکیه نیز، نظیر آن را در اختیار نداشت. به عنوان مثال، روزنامه‌ی زمان به عنوان یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های ترکیه که به گروه گولن تعلق داشت، روزانه یک میلیون نسخه به زبان ترکی و دویست هزار نسخه به زبان‌های دیگر منتشر می‌کرد و علاوه بر این، ده‌ها مجله و دو انتشاراتی عظیم به این روزنامه متصل بود و بخش مهم بازار نشر کتاب

را در اختیار داشت. همچنین دو خبرگزاری بزرگ به نام‌های اخلاص و جهان، با تجهیزات پیشرفته و بیش از ده شبکه تلویزیونی خصوصی به گروه گولن تعلق داشت. (کلیه این امکانات و تجهیزات، به اضافه هزاران واحد ملک و مستغلات، پس از کودتای سال ۲۰۱۶ میلادی به نفع دولت ترکیه مصادره شد.)

۳. جریان گولن، برخلاف دیگر طریقت‌ها که غالباً رویکرد داخلی دارند، در حوزه بین‌الملل فعال بود. این گروه، قبل از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، بیش از یکصد باب مدرسه، خانه فرهنگ، آموزشگاه و دانشکده در بسیاری از کشورهای آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا تاسیس کرده بود و امکانات بین‌المللی و کادرهای توانمندی برای خدمت به دستگاه دیپلماسی و سرویس اطلاعات و امنیت میت ترکیه در اختیار داشت.

از آنجایی که رجب طیب اردوغان در مشی سیاسی خود، همواره عملگرا و پراگماتیست بوده؛ ارتباط او با دستگاه گولن باعث شد که ابزارهای قدرتمند گولن، در خدمت دولت قرار بگیرد؛ اما در مقابل، دولت به حدی وامدار گولن شد که در تمام تصمیمات کلان سیاسی و امنیتی، با او مشورت می‌کرد و نفوذ شاگردان گولن در ساختارهای مهمی همچون پارلمان، قوه قضائیه، ارتش، سرویس اطلاعاتی میت، پلیس، ژاندارمری، بانک‌های بزرگ دولتی، رسانه، بهداشت و آموزش، به اوج رسیده بود.

اصلی‌ترین نقطه اختلاف و آغاز مسیر جدایی گولن و اردوغان و احساس تهدید از ناحیه طریقت علیه دولت، زمانی بود که چندین ابزار ویژه شنود در دفتر، منزل و حتی اتاق خواب اردوغان کشف و مشخص شد که گروهی از برجسته‌ترین ماموران امنیتی حکومت؛ اطلاعات تمام دیدارها و گفتگوهای اردوغان را رصد کرده و در اختیار گولن گذاشته‌اند. همچنین مشخص شد که درآمد موسسات تقویت کنکور وابسته به دستگاه گولن در ۸۱ استان ترکیه، موجب شده که یک رانت مالی و سرمایه عظیم به سوی خزانه گولن روانه شود. با آن‌که اختلافات اردوغان و گولن، نهایتاً به کودتای نافرجام سال ۲۰۱۶ میلادی منجر شد، اما رئیس‌جمهور ترکیه، هنوز هم روابط خود را با طریقت‌های دیگر حفظ کرده و با توجه به نفوذ سیاسی عمیق طریقت‌ها در جامعه ترکیه، حاضر نیست از آنان فاصله بگیرد. او در دهم تیر

ماه سال ۱۴۰۱ هجری شمسی، شخصاً در مراسم تشییع جنازه شیخ محمود استاد اوغلو رئیس طریقت بزرگ اسماعیل‌آقایی شرکت کرد و گوشه‌ای از تابوت او را بر شانه‌های خود حمل کرد. توجه به این نکته ضروری است که در فضای سیاسی - اجتماعی ترکیه، با توجه به این که دو ال لائیسیم و کمالیسم به عنوان اصلی‌ترین نبایدهای جمهوری ترکیه تعریف شده، شرکت شخص رئیس‌جمهور در مراسم تشییع جنازه یک شیخ طریقت، رفتار عجیبی است که نظیر آن در تاریخ ۹۹ ساله جمهوری، مشاهده نشده است.

در تحلیل رویکرد اردوغان نسبت به فعالیت طریقت‌ها، باید به این اشاره کرد که او فهم روشنی درباره نفوذ طریقت‌ها دارد و در انتخابات سال ۲۰۲۳ میلادی نیز به رای محافظه‌کاران نیاز دارد و به خوبی می‌داند که بدون جلب حمایت آنان، حفظ قدرت، دور از ذهن به نظر می‌رسد.

پرهیز از دام سوگیری و رویکرد جانبدارانه لائیک‌ها و کمالیست‌ها

یکی از مسائل مهمی که توجه به آن در حیطه مطالعه وضعیت نفوذ طریقت‌ها در ترکیه، اهمیت بالایی دارد، توجه به این نکته است که در شرایط عادی، نزد طیف گسترده‌ای از احزاب و نهادهای سیاسی، دانشگاهی، فرهنگی و رسانه‌ای نزدیک به جریان سکولار، لائیک و کمالیست در ترکیه، به طور مبنایی و بنیادین، در مواجهه با طریقت‌ها و گروه‌های دینی و عرفانی، موضع‌گیری تند و تیز و افراطی در جریان است و به اصطلاح عامه، همه گروه‌های منتسب به تفکر دینی و صوفیانه، با یک چوب رانده می‌شوند.

سکولارهای ترکیه که از همان سالیان آغازین تاسیس جمهوری ترکیه در سومین دهه قرن بیستم میلادی، اسلام‌گرایان را به حاشیه راندند، همواره تلاش کرده‌اند محافظه‌کاران را منزوی و بلااثر کنند. در نتیجه در تمام رسانه‌ها و محافل سکولار و به ویژه نهادها و رسانه‌های نزدیک به «حزب جمهوری خلق» و در تبیین افکار کمالیست و لائیک، تلاش می‌شود تا با برخوردی دگم و جزمی، کل تفکرات دین محور به بهانه آلودگی به ارتجاع و فساد اخلاقی، رد شوند. این در حالی است که در ترکیه، در کنار چندین گروه و نحله صوفیانه منحرف و خطرناک که به دنبال ثروت اندوزی و نفوذ امنیتی و سیاسی هستند، جریاناتی نیز وجود دارند که عمده فعالیت‌های آنان را می‌توان در ذیل اهداف و مفاهیمی همچون عدالت خواهی،

ستیز با فقر، توجه به محرومان، امر به معروف و نهی از منکر و دستگیری از درماندگان، تبیین کرد. با این حال، سکولارها از این گروه‌های مثبت و دارای کارکرد ایجابی سخنی به میان نمی‌آورند و صرفاً، اسامی گروه‌های منحرف و خطرناک را برجسته می‌کنند. در همین حال، در رسانه‌های محافظه‌کار و به ویژه جریان‌ات تحت امر حزب «عدالت و توسعه» هیچگونه انتقادی از جریان‌ات انحرافی مطرح نمی‌شود و در گستره تحلیل جایگاه و ماهیت عملکرد گروه‌های عرفانی، همواره نوعی از دوقطبی‌سازی و افراط و تفریط در جریان است. لذا برای دست یافتن به نتایج پژوهشی موثق و شایان اعتماد، لازم است که اهمیت این نگرش‌های حزبی - سیاسی جانبدارانه در نظر گرفته شود و در کنار توجه به نقش گروه‌ها و حلقه‌های صوفیانه انحرافی دارای کارکرد سلبی، به شاخه‌ها و مجموعه‌های مثبت و رویه‌های مثبت آنان نیز توجه شود.

نتیجه‌گیری

بررسی اجمالی جایگاه طریقت‌ها و گروه‌ها و حلقه‌های صوفیانه در ترکیه، مبین این واقعیت است که در این کشور، تجلی حضور و فعالیت این گروه‌های طریقت‌محور نسبت به موارد مشابه آنان در دیگر کشورهای اسلامی منطقه و جهان، بسیار بیشتر و نمایان‌تر است و می‌توان از این جهت؛ ترکیه را قطب تجمع و فعالیت صدها گروه دانست که هر کدام از آنان به فراخور نفوذ اجتماعی - سیاسی و توان اقتصادی، علاوه بر دست داشتن در آموزش و هدایت گروه‌های اجتماعی، در ساختار سیاسی و اجرایی کشور نیز، نقش موثری دارند.

تجارب و شواهد دهه‌های اخیر نشان داده که گروه‌های طریقتی در ترکیه، در دوران زمامداری احزاب و جریان‌ات محافظه‌کار اسلام‌گرا، فرصت و مجال بیشتری برای ظهور و بروز دارند و در دوران اقتدار احزاب سکولار و کمالیست، به حاشیه رانده شده و در انزوا فرو می‌روند. در نتیجه از حالا می‌توان چنین پیش‌بینی کرد که نتایج نهایی انتخابات سراسری سال ۲۰۲۳ میلادی در ترکیه، بر وضعیت فعالیت طریقت‌ها نیز به شکل جدی اثر بگذارد.

در صورتی که حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان بر سر قدرت بماند؛ فضا همواره برای رشد و افزایش میزان نفوذ و مداخله طریقت‌ها در حوزه‌های

آموزشی، اجرایی، اقتصاد و حتی امنیتی، مهیا خواهد بود، اما اگر ائتلاف گسترده مخالفین اردوغان پیروز شود و ائتلاف جمهور (همپیمانی اردوغان - باغچلی) را از صحنه قدرت کنار بزند، طریقت‌ها و نحله‌ها و زیرمجموعه‌های متعدد و متکثر آن‌ها، یک بار دیگر با محدودیت‌ها و موانعی روبرو خواهند شد که باعث می‌شود بخشی از فعالیت و حضور اجتماعی آنان، در تاریکی فرو برود، اما در هر حال، با توجه به ریشه‌های تاریخی - اجتماعی موجود و تعدد صدها گروه و حلقه صوفی و طریقت محور در ترکیه و نیز با در نظر گرفتن قدرت اقتصادی و جمعیت بالای هواداران‌شان، نمی‌توان ترکیه‌ای را تصور کرد که عاری از فعالیت و سازماندهی گسترده این حلقه‌ها باشد.

حالا علاوه بر داخل ترکیه، در بسیاری دیگر از کشورهای منطقه، طریقت‌ها و مرشدینی فعال هستند که بسیاری از آنان در اروپا، آسیا و کشورهای دیگر، با سران برجسته طریقت‌های ترکیه، ارتباط مداوم دارند. در نتیجه، نقش طریقت در میان بخشی از مسلمانان اهل سنت اروپا و کشورهای دیگر نیز مشهود است. (Şimşek, 2007)

حمایت‌های معنادار ترکیه برای توجه به آرامگاه عبدالقادر گیلانی در بغداد، توجه به طریقت‌های فعال در آفریقا، عراق، آسیای میانه، بالکان و حتی ژاپن؛ گویای این واقعیت است که ترکیه عملاً کانون ارتباط و توسعه طریقت در جهان اسلام اهل سنت است و در شرایطی که در چند سال اخیر، طریقت در مناطقی از اقلیم کردستان عراق و برخی از مناطق سنی نشین ایران، اهمیت بیشتری پیدا کرده، بعید نیست که در آینده شاهد فعالیت‌هایی باشیم که مصداق ارتباط شبکه‌ای بین برخی طریقت‌های منطقه باشند.

همچنان که در سده هفتم هجری، بسیاری از سران طریقت‌های کبروی، قادری، نقشبندی و دیگران از آسیای میانه کوچ کرده و به سوی آناتولی و ترکیه کنونی رفتند، در شرایط کنونی هم، بسیاری از سران طریقت‌های عرب، کُرد، ترکمان و اقوام دیگر منطقه؛ از ایران، عراق، اقلیم کردستان، سوریه و کشورهای دیگر به ترکیه رفته و غالباً در استان‌بول سکنی گزیده‌اند. این موضوع باعث شده که ترکیه همچنان مهم‌ترین کانون فعالیت طریقت‌ها باشد. در نتیجه، مطالعه روند فعالیت این طریقت‌ها و تحلیل احتمال دگردیسی‌ها و تغییرات آتی و میزان توان آنان بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی آینده اهمیت بالایی دارد.

منابع به زبان ترکی استانبولی:

- Akın, M. (2019). 16/1 (Haziran 2018) sayısında yayınlanan "Günümüzde Bazı Marjinal Mehdî Tiplerleri ve Söylem Analizleri" başlıklı makaleye ilişkin düzeltme notu. *Kader*, 17 (1), 302-302.
- Akıncı, A. & Acar, O. (2020). Modern Türkiye'de İslami Cemaatlerin Kimlik Bunalımı . *Kocaeli Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, 2 (40), 17-34 . DOI: 10.35343/kosbed.785551
- Altıparmak, Ö. Faruk . "TARİKAT GELENEĞİNDE MÜRİT-MÜRŞİT İLİŞKİSİ". *Harran Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Dergisi* 14 / 14 (Haziran 2005): 37-55 .
- Balcı, E. (2021). Adalet ve Kalkınma Partisi İktidarı Döneminde Türkiye'de Eğitim Politikaları . *İnsan ve İnsan*, 8 (27), 117-137 . DOI: 10.29224/insanveinsan.819185
- Çaha, Ö. (2016). Cemaatten Terör Örgütüne Gülen Hareketinin Anatomisi . *Liberal Düşünce Dergisi*, (83), 91-114 .
- Çakı, Fahri . "20 Yıllık Bir Araştırma: Nurculuk Hareketiyle İlişkisi İçinde Fethullah Gülen Grubu Nerede Durmaktadır?". *Akademik İncelemeler Dergisi* 12 / 2 (Ekim 2017): 169-198 .
- Ergül, M. S. (2021). Devlet ve Tarikat: Osmanlı Toplumunda Devlet-Tarikat İlişkilerinin İdeolojik ve Sosyolojik Zeminini . *Tasavvuf İlimi ve Akademik Araştırma Dergisi*, 23 (46), 163-165
- Evgin, Abdulkadir . "Yanlış Bazı Sîret ve Sünnet Anlayışlarına Eleştirel Bir Bakış -Cemaat ve Tarikat Örnekleri-". *Akademik Siyer Dergisi* / 1 (Ocak 2020): 21-49 .
- Lekesiz, Ömer . "Türkiye'de Cemaatler ve Tarikatler Gerçeği". *EskiYeni* / 34 (Mayıs 2017): 107-118 .
- Özlük, D. (2019). Fethullah Gülen Örgütü ve Darbeler . *Anemon Muş Alparslan Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*, 7 (6), 77-90 . DOI: 10.18506/anemon.506338
- Şimşek, S. (2007). Avrupa ile Asya Arasında Önemli Bir Geçiş Noktası Gelibolu'da Tarikatlar ve Tekkeler . *Selçuk Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Dergisi*, (22), 251-310 .
- Taşkın, Y. (2016). Fethullah Gülen Portresi . *Moment Dergi*, 3 (1), 90-115 .
- Taştan, A. (2021). Dini Sosyal Kimliğin İnşası: İsmail Ağa Cemaati Örneği . *İctimaiyat*, 5 (2), 445-460 . DOI: 10.33709/ictimaiyat.909667
- Taştan, A. (2021). Dini Sosyal Kimliğin İnşası: İsmail Ağa Cemaati Örneği . *İctimaiyat*, 5 (2), 445-460 . DOI: 10.33709/ictimaiyat.909667
- Torun, İ. (2020). Tarikat ve Cemaatlerin Siyasetle İlişkisi . *Balkan Sosyal Bilimler Dergisi*, 9 (17), 83-94 .

نشست سوم: جایگاه و نقش بازیگران فرامنطقه‌ای در خاور میانه

تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا در سایه تعمیق روابط عربستان سعودی -

امارات متحده عربی با چین

* آناهیتا معتضد راد^۱

چکیده

پادشاهی عربستان سعودی و امارات متحده عربی بازیگران اقتصادی برتر در خاورمیانه و شمال آفریقا با بیش از نیمی از واردات و صادرات منطقه، همکاری‌های اقتصادی خود را با چین به عنوان قدرت برتر اقتصادی فرامنطقه‌ای به ویژه در خلیج فارس و دریای سرخ/شاخ آفریقا و عزم پکن در ایجاد یک شبکه تولید و تجارت، جاده ابریشم دریایی گسترش داده‌اند. این دو کشور با اتخاذ رویکردهای دیپلماتیک مجزا و نه لزوماً متضاد، بر مراکز لجستیک در بخش حمل و نقل دریایی و تنوع بخشی اقتصادی مبتنی بر پایه‌های یساهدروکربنی تمرکز کرده‌اند. چارچوب نظری اتخاذ شده در تبیین این رابطه نظریه نئورئالیسم است؛ که معتقد بر اهمیت ساختار نظام بین‌الملل و نقش آن به عنوان پیش تعیین کننده رفتار کشورهاست قرار دارد. این مقاله با بهره‌مندی از روش توصیفی-تحلیلی این پرسش را مطرح می‌کند که "تقویت و تعمیق روابط اقتصادی عربستان سعودی و امارات متحده عربی با چین چه پیامدهایی، منطقه‌ای به ویژه بر موقعیت اقتصادی-سیاسی ایران خواهد داشت؟" در پاسخ به این پرسش؛ این مقاله بر این فرض استوار است که رویکرد عربستان سعودی و امارات متحده عربی در پرتو تقویت و تعمیق تعاملات اقتصادی با چین مشخصاً برای دستیابی به موقعیت برتر و تعیین کننده در معادلات اقتصادی و سیاسی و ژئوپلیتیکی در سطح منطقه قرار دارد و همین امر موقعیت اقتصادی و سیاسی ایران در منطقه را با چالش‌های جدی مواجه خواهد کرد. یافته‌های مقاله نیز مبین تأیید فرضیه مطروحه است.

واژگان کلیدی: چین؛ عربستان سعودی - امارات متحده عربی؛ جاده ابریشم دریایی؛ خلیج فارس؛ دریای سرخ؛ مراکز لجستیک دریایی؛ همکاری‌های اقتصادی-سیاسی.

۱. استادیار، دکتری تخصصی علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

مقدمه

خاورمیانه و شمال آفریقا همواره «منطقه‌ای تحت نفوذ» ابر قدرت‌ها از انگلستان، فرانسه، اسپانیا، پرتغال گرفته تا آمریکا و روسیه بوده است. چین، به عنوان یکی از ابر قدرت‌های حال حاضر جهان، نسبتاً دیر به این منطقه وارد شده است. چین با پایان جنگ سرد و تفوق «حاکمیت تک قطبی» ایالات متحده بر سیستم جهانی به این منطقه ورود پیدا کرد. در واقع، ورود چین به خاورمیانه معادلات و مناسبات قدرت و تفوق منطقه‌ای ایالات متحده را نه تنها پیچیده‌تر کرد، بلکه بحث ورود به دوره نظم پس‌آمریکایی را نیز استارت زد. (Fulton & Sim, 2022) بنابراین، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به یک «منطقه‌ای نیابتی» تبدیل شده است، جایی که قدرت‌های فرا منطقه‌ای نسبتاً تازه وارد مانند چین باید منافع خود را نه تنها در برابر ایالات متحده، بلکه علیه - یا در نهایت با همکاری - سایر بازیگران خارجی تعریف و جستجو کند. (Stevis-Gridnef, 2018)

تحولات و دینامیک‌های متعدد و پیوسته جهانی و منطقه‌ای سبب شده تا همواره با عبارت "شکل‌گیری نظم منطقه‌ای جدید" و مباحثی همچون چگونگی تثبیت موازنه نهایی قدرت در این منطقه مواجه باشیم. از طرف دیگر نظم و ائتلاف‌ها در میان کشورهای عربی نیز عمیقاً متحول شده است: رهبران ناسیونالیست و/یا سوسیالیست عرب سابق (مصر، عراق، سوریه)، به دلایل مختلفی همچون مداخلات قدرت‌های غربی به بهانه مبارزه با تروریسم، تحولات نشأت گرفته از قیام‌های مردمی جهان عرب علیه حکام خودکامه، رقابت‌ها و جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای، مبارزه با دولت اسلامی داعش و در نهایت پاندمی کووید-۱۹ ضعیف شده‌اند. تحولات فوق سبب شدند تا کشورهای عربستان سعودی و امارات متحده عربی؛ نه تنها به بازیگران اقتصادی غالب در خاورمیانه و شمال آفریقا بدل شوند به نحوی که بیش از نیمی از واردات و صادرات منطقه را به خود اختصاص دهند؛ بلکه از دوره‌ای همکاری نزدیک نیز برخوردار شوند که در تاریخ روابط آن‌ها بی‌سابقه است. (Calabrese, 2022) همچنین، هر دو کشور مداخلات خود را در فرآیندهای سیاسی و امنیتی سایر کشورهای عربی به واسطه ارائه حمایت‌های مالی گسترده‌تر کرده‌اند، این در حالی است که، تهدید ایران هسته‌ای سبب شد تا در عین بودن در موقعیت «جنگ سرد» با ایران، به اسرائیل نزدیک‌تر شوند.

این مسائل همگی خود را به صورت درون منطقه‌گرایی^۱ اعراب آشکار کرد: مغرب به طور فزاینده‌ای به سمت ساحل چرخش یافته است، مصر بر دره نیل تمرکز یافته و برخی از کشورهای عربی خلیج فارس نیز به اسرائیل نزدیک شده‌اند و در عین حال در موقعیت «جنگ سرد» با ایران به سر می‌برند. اسرائیل، بی سر و صدا و آرام با حمایت ایالات متحده، و انعقاد پیمان ابراهیم^۲ با چندین کشور عربی در حال تلاش برای ادغام در منطقه است. از سوی دیگر ایران به رغم سخت‌ترین تحریم‌ها، با اتکا به ایجاد شبکه متحد بازیگران غیردولتی خود همچنان بر برتری موقعیت منطقه‌ای خود تاکید دارد. جدا از مواضع کشورهای فوق در سوی دیگر مناسبات منطقه ترکیه قرار دارد، کشوری که به طور فزاینده‌ای مدعی تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای است و خود به یک چالش‌گر نظامی و ایدئولوژیک/مذهبی تبدیل شده است. (Steviss- Gridnef, 2018)

این چند دستگی در میان قدرت‌های منطقه کاملاً موافق و همساز با سیاست‌های خاورمیانه‌ای چین است، زیرا سیاست‌های منطقه‌ای پکن برخلاف ایالات متحده مبتنی بر منطق غیر سیاسی و اتخاذ رویکرد و مشی توسعه محور مبتنی بر رشد اقتصادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است و لذا پکن توانسته است با موفقیت با هر یک از کشورهای منطقه، به رغم اختلافات سیاسی آن‌ها روابط دو جانبه برقرار کند و نفوذ خود را روز به روز گسترش دهد. در همین راستا است که پکن به توسعه جدی روابط خود با کشورهای حوزه خلیج فارس، به طور مشخص عربستان سعودی و امارات متحده عربی اقدام کرده است تا جایی که امارات متحده عربی به بزرگ‌ترین همتای اقتصادی چین تبدیل شده است. با توجه به توضیحات فوق، این مقاله بر آن است تا علاوه بر بررسی زمینه‌های افتراق سیاسی این دو کشور در رویکردهای منطقه‌ای، زمینه‌های تغییر رویکرد کشورهای عربستان سعودی و امارات متحده عربی را در جهت کاهش تنش و ارتقاء رویکرد گفتمان و دیپلماسی، در چارچوب افزایش همکاری‌های اقتصادی در سطح منطقه و همچنین تقویت این روابط با کشورهای فرا منطقه‌ای به ویژه «چین»، به عنوان پیش تعیین کننده رفتار کشورها، با بهره‌مندی از نظریه نئو رئالیسم و اعتقاد بر اهمیت

1. Sub-regionalization

2. The Abraham Accord

ساختار نظام بین‌الملل و نقش آن بررسی کند و از این رهگذر الزامات راهبردی و چالشی را بررسی و تعیین کند که برای موقعیت سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی ایران در سطح منطقه در سایه تقویت و تعمیق این روابط ایجاد خواهد شد.

همکاری نزدیک پس از بهار عربی

در پی قیام‌های جهان عربی در سال ۲۰۱۱، ریاض و ابوظبی اقدام به ایجاد یک اتحاد استراتژیک کردند، اتحادی که ریشه در منافع مشترک همچون تضمین ثبات داخلی و بقای رژیم، کاهش توسعه‌طلبی ایران و خنثی کردن عقب‌نشینی ایالات متحده از نقش سنتی آن در منطقه داشت. در همین راستا و برای تضمین امنیت خود در منطقه، به تأسیس «شورای هماهنگی عربستان و امارات»^۱ در سال ۲۰۱۶ اقدام کردند که راهی برای تدوین «استراتژی الاعظم»^۲، چشم‌اندازی مشترک برای تشدید همکاری‌های اقتصادی و نظامی، هموار کرد (Alkhereiji, 2018).

هرچند با آشکار شدن چندین اختلاف سیاسی بین عربستان سعودی و امارات، سؤالاتی درباره شکل و جهت آینده روابط دو کشور مطرح شد، اما بیانیه مشترکی در پایان سفر محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی، به ابوظبی در دسامبر گذشته صادر شد، که دوستی گسترده و پایدار دو کشور را تأیید کرد و به گمانه‌زنی‌ها در خصوص اختلافات سیاسی دو کشور پایان داد. (Asharq Al-Awsat, 2021) با این حال و با وجود تأکید بر دیدگاه‌های مشترک، واقعیت حکایت از وجود رابطه‌ای بسیار پیچیده و رقابتی دارد؛ زیرا عربستان سعودی و امارات متحده عربی برای تنوع بخشیدن به اقتصادهای خود و موقعیت خود برای سود بردن از قابلیت‌های رو به رشد چین و مشارکت گسترده در خلیج فارس، خاورمیانه گسترده‌تر و شرق آفریقا به شدت در تلاش هستند. (Nugali, 2021)

همسویی مجدد در سیاست خلیج فارس که پس از سال ۲۰۱۱ حول محور ریاض - ابوظبی رخ داد، برای به حداقل رساندن تأثیر اعتراضات قیام‌های عربی بر کشورهای خلیج فارس و متحدان آن‌ها در منطقه (مصر، اردن و مراکش) و همچنین برای خنثی

1. The Saudi-Emirati Coordination Council

2. The Al Azam Strategy

کردن تلاش‌های ایران برای بهره‌برداری از ناآرامی‌ها در تبدیل شدن به قدرت هژمون منطقه‌ای انجام شد. در همین راستا بود که عربستان سعودی و امارات متحده عربی در خط مقدم برای "کنترل و شکل دادن به جهت‌تغییراتی که در جهان عرب جریان داشت" ظاهر شدند. (Ulrichsen, 2012)

لذا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی با استفاده از قدرت مالی و نظامی و با کمک‌های اقتصادی و رابطه شخصی و نزدیک هر دو حاکم، ولیعهد عربستان محمد بن سلمان و ولیعهد ابوظبی محمد بن زاید، روابط خود را در حوزه خلیج فارس و همچنین روابط با هم‌تایان سلطنتی خود در اردن و بحرین را تقویت کردند. ابتکارات متعدد دیگری از جمله حمایت از کودتای مصر به رهبری ژنرال عبدالفتاح السیسی، اعمال تحریم علیه قطر در سال ۲۰۱۷، لابی کردن علیه توافق هسته‌ای ایران به نفع کمپین «فشار حداکثری» ترامپ، مداخله نظامی در یمن، اتخاذ موضع خصمانه در قبال ترکیه، همکاری در میانجی‌گری برای توافق صلح بین اتیوپی و اریتره، و تامین کمک و سرمایه‌گذاری سودان نیز از دیگر اقدامات این دو کشور در سطح گسترده‌تر منطقه منا بوده است. (Ragab, 2017: 4; Ziadah, 2019: 298)

به‌رغم نزدیکی روابط، شکاف‌هایی در محور ریاض-ابوظبی طی دو سال گذشته به وجود آمده است؛ امارات متحده عربی مدت‌ها بود که عربستان سعودی را یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی خود می‌دانست. (Krane & Ulrichsen, 2021) هر چند روابط بین دو کشور، ظاهراً صمیمانه بود، اما تنش‌های پنهانی همواره میان آن‌ها وجود داشته است. یکی از این موارد افتراق، «معاهده جدّه» است که بر طبق آن قرار بود مناقشه مرزی عربستان و امارات حل شود، اما همچنان محل بحث و اختلاف است. (Foley, 1999: 32; Henderson, 2016) در اواسط دهه ۲۰۰۰ بود که عربستان سعودی برای خنثی کردن پروژه‌های گذرگاه دریایی و خط لوله امارات-قطر مداخله کرد. کمتر از یک ماه پس از تصویب طرح‌های شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۰۹ برای ایجاد یک اتحادیه پولی با یک بانک مرکزی مشترک که مقر آن در ریاض (نه دبی) باشد، امارات به‌طور ناگهانی خروج خود را اعلام کرد و سعودی‌ها با بستن موقت مرز به این خروج پاسخ

دادند. (Almezel, 2005) به‌رغم همگرایی هر دو کشور در اعمال سیاست‌های منطقه‌ای، برداشت‌ها و درک ریاض و ابوظبی از تهدیدها و درگیری‌های منطقه‌ای متفاوت است. عربستان سعودی کشوری ماهیتاً ایدئولوژیک و حامی سرسخت فرقه‌گرایی است. در حالی که امارات متحده، گرایش‌ها به شدت «سکولاریستی» دارد و همین سبب شده تا هر دو کشور رویکردهای متفاوت، اما در یک جهت برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای پس از بهار عربی در سال ۲۰۱۱ اتخاذ کنند. رهبران اماراتی، بر خلاف هم‌تایان سعودی خود، اخوان المسلمین و سازمان‌های الهام‌گرفته از آن را جدی‌ترین تهدید برای بقای پادشاهی‌های خلیج فارس می‌دانند. این در حالی است که، رهبری در ریاض، ایران را به‌عنوان تهدید اصلی در نظر گرفته است. در نتیجه، ابوظبی در تلاش‌های خود برای سرکوب اخوان المسلمین تهاجمی‌تر از ریاض بوده است، اما در تلاش برای مقابله با نفوذ و توسعه‌طلبی ایران محتاط‌تر بوده است. در لیبی، نگرانی درباره ظهور اسلام سیاسی باعث شد که ابوظبی در حمایت از خلیفه حفتر، فرمانده ارتش ملی لیبی^۱، نقش عملیاتی فعال‌تری نسبت به ریاض ایفا کند. (Salisbury, 2020; International Crisis Group (ICG), 2021)

در موارد دیگر نیز اختلافات سیاستی قابل مشاهده بود. برای مثال، در رابطه با یمن، اگرچه عربستان سعودی و امارات با توافق کامل وارد درگیری شدند، اما خیلی زود اختلافات بر سر هدایت جنگ ظاهر شد و همین باعث شد که هر دو متحد از نیروهای محلی متفاوتی حمایت کنند. در ژوئیه ۲۰۱۹، امارات نیروهای خود را در یمن کاهش داد - اقدامی که ظاهراً ملک سلمان، پادشاه عربستان سعودی را به واکنشی شدید وا داشت. از آن زمان، عربستان سعودی و امارات بر تحکیم مواضع خود در مناطق استراتژیک این کشور تمرکز کردند. (Hadi, 2019)

طی دو سال گذشته، «دوران جدید اقدام مشترک قاطع»^۲ بین ریاض و ابوظبی رو به افول گذاشته است. ابوظبی و ریاض، به‌طور یکسان مسیر خود را تغییر داده‌اند؛ زیرا سیاست‌های مداخله‌جویانه قاطعانه آن‌ها با واقعیت‌های سخت همچون بن‌بست

1. Libya National Army (LNA)

2. The 'New Era of Decisive Joint Action'

پرهزینه در یمن، موفقیت مسکو در حفظ رژیم اسد در قدرت و خطر فزاینده رویارویی نظامی با ایران برخوردار کرده است. یک الگوی رفتاری جدید ایجاد شده است - یکی با هدف کاهش تنش و گفتگو در منطقه. به همین ترتیب، روابط عربستان و امارات وارد مرحله جدیدی شده است. (Abdul-Zahra, 2021; Fattah & Shahla, 2021)

ابوظبی و ریاض در تنظیم مجدد روابط منطقه‌ای خود عملگرایی مشابهی از خود نشان داده‌اند. با این حال، به نظر نمی‌رسد که حرکت‌های اخیر آن‌ها هماهنگی دقیقی نداشته و در برخی موارد هماهنگ نبوده است. در سپتامبر ۲۰۲۰، با امضای توافقنامه آبراهام، امارات متحده عربی در عادی سازی روابط با اسرائیل از عربستان سعودی پیشی گرفت. ریاض هنوز از این روند پیروی نکرده است. این الگو در ژانویه گذشته، زمانی معکوس شد که عربستان سعودی برای اولین بار، اقدام به بازکردن حریم هوایی، زمینی و مرزهای دریایی خود با قطر کرد. اگرچه امارات بیانیه العلا را امضا کرد، که به طور رسمی به شکاف درون شورای همکاری خلیج فارس پایان داد، هر چند که این یک «آشتی با اکراه»^۱ بود، زیرا امارات و قطر از نظر ایدئولوژیکی به شدت در تضاد هستند. عربستان سعودی در آوریل گذشته گفت‌وگو با ایران را در بغداد آغاز کرد. از آن زمان تاکنون، دوره‌های متعددی از گفتگوهای دوجانبه انجام شده است. در همین حال، ابوظبی اقدامات خود را برای تنش‌زدایی با ایران و به همین ترتیب، اقدامات دیپلماتیک خود را به ترکیه و سوریه انجام داده است. (Coskun & Cornwell, 2021)

بنابراین، دیپلماسی منطقه‌ای عربستان و امارات در حالی که، ظاهراً در مسیر کلی یکسانی قرار دارند، اما هماهنگی سیاست‌های آن‌ها نسبت به چند سال پیش کاهش یافته است. به نحوی که تمایل ابوظبی برای حفظ درجه‌ای از استقلال از ریاض در مدیریت روابط پیچیده منطقه‌ای کاملاً مشهود است. البته جای تعجب ندارد؛ زیرا امارات هرگز ضمیمه عربستان سعودی نبوده است. از آنجایی که امارات متحده عربی به بازیگری توانا، فعال و جاه‌طلب‌تر تبدیل شده است، به این ایده نگاه نمی‌کند که به عنوان شریک کوچک به همسایه بزرگ‌تر خود خدمت کند. بنابراین، امارات با در

1. 'Reluctant reconciliation'

اولویت قرار دادن دیپلماسی و کاهش ماجراجویی‌های نظامی و اتکاء به سیاست خارجی قاطع و مستقل سعی می‌کند تا در عین آغاز روند جدید عادی سازی روابط با عربستان سعودی، مصمم به ساختن برند خود باشد. قابل توجه آنکه در این رابطه جدید اختلافات ژئوپلیتیکی و آرزوهای هر دو کشور برای رهبری و نفوذ منطقه‌ای به منصفه ظهور رسیده است. (O Falk, 2021; Ibish, 2021)

تشدید رقابت اقتصادی عربستان و امارات

الگوی کنونی روابط عربستان و امارات - که با رویکردهای دیپلماسی مجزا و نه لزوماً متضاد در روابط منطقه‌ای مشخص شده است - همچنین شامل تشدید رقابت اقتصادی است. همه‌گیری کووید-۱۹، همراه با کاهش قیمت‌های جهانی نفت، خطرات اتکای بیش از حد به نفت برای رشد و تشدید فشار بر دولت‌های خلیج فارس برای تسریع تنوع اقتصادی را برجسته کرد. عربستان سعودی، امارات متحده عربی و دیگر کشورهای خلیج فارس در تلاش هستند تا پایه و اساس آینده پسا هیدروکربنی را ایجاد کنند. (Quilliam & Vakil, 2021) تشدید رقابت اقتصادی بین عربستان سعودی و امارات نشان‌دهنده فشار فزاینده‌ای است که آن‌ها با آن مواجه هستند و استراتژی‌های همپوشانی که آن‌ها برای تنوع بخشیدن به نفت دنبال می‌کنند. بن‌بست بین عربستان سعودی و امارات دربارهٔ سرعت افزایش سطح تولید نفت در بحبوحه بهبود جهانی همه‌گیری از این جهت غیرعادی بود که اختلافات آن‌ها در معرض دید عموم قرار گرفت و رقابت اقتصادی رو به رشد آن‌ها را آشکار کرد.

در آماده سازی برای آینده پسا هیدروکربن، عربستان سعودی و امارات به‌طور همزمان به دنبال توسعه برخی از بخش‌های اقتصادی خود، به ویژه گردشگری، خدمات مالی، پتروشیمی و فناوری هستند. از بین این دو کشور، امارات متحده عربی زودتر شروع کرد و از مزیت حرکت اول در تبدیل خود به یک مرکز تجاری، تجاری و گردشگری برخوردار است. با این حال، اخیراً عربستان سعودی با حرکت به سمت گسترش بخش گردشگری خود و ارائه بازار بزرگ‌تر و کاهش محدودیت‌های سبک زندگی برای جذب سرمایه‌گذاران، شرکت‌های بین‌المللی و استعداد‌های خارجی، چالشی را ایجاد کرده

است. (France24, 2021; Reuters, 2021) امارات اقدامات متقابلی مانند صدور قوانین جدید ویزا و تغییر به هفته کاری دوشنبه تا جمعه را اجرا کرده است، اما رقابت به همین جا متوقف نشده است. تلاش‌های ریاض برای تبدیل پادشاهی به مقصد اصلی شبه جزیره عربستان برای تجارت و سرمایه‌گذاری شامل اعلام فوریه گذشته است که شرکت‌ها در صورت عدم انتقال مقر منطقه‌ای خود به عربستان سعودی تا سال ۲۰۲۴ در معرض خطر از دست دادن قراردادهای سودآور دولتی قرار خواهند گرفت - اقدامی که به طور گسترده به عنوان هدف قرار دادن دویی تفسیر می‌شود. (Reuters, 2021; BBCNews, 2021; Bloomberg, 2021; Nereim&Martin, 2021)

پیوند با چین

با توجه به اینکه مقامات سعودی و اماراتی به طور یکسان مراکز لجستیک را به عنوان محرک‌های تنوع اقتصادی در نظر دارند، تعجب آور نیست که رقابت بین آن‌ها در بخش حمل و نقل دریایی و لجستیک، داغ‌تر شود. دبی یکی از پنج قطب جهانی برتر جهان برای حمل و نقل دریایی و لجستیک است. بندر جبل علی و منطقه آزاد «جفزا»^۱ یک سوم تولید ناخالص داخلی امارت را تشکیل می‌دهد. در واقع، جبل علی محور استراتژی امارات متحده عربی برای قرار دادن خود به عنوان یک «دولت پیوندی»^۲ است. (John, 2021; Henderson, 2017) اما عربستان سعودی در راستای «چشم انداز ۲۰۳۰» نیز تلاش می‌کند تا به یک مرکز لجستیک منطقه‌ای و جهانی تبدیل شود. ریاض یک استراتژی بلندپروازانه ملی - لجستیک و حمل و نقل را راه‌اندازی کرده است. برنامه‌هایی برای تبدیل بندر «دمام ملک عبدالعزيز»^۳ به یک مرکز بزرگ کانتینری در حال انجام است. مرسک اخیراً با اداره بندر عربستان سعودی برای ایجاد یک بندر لجستیکی جدید و یکپارچه در بندر اسلامی جده به توافق رسید. عربستان سعودی نیز همانند امارات متحده عربی تلاش‌هایی را برای توسعه مراکز جدید در دریای سرخ برای کنترل جریان‌های تجاری و تقویت موقعیت خود در زنجیره‌های تامین

1. The Jebel Ali Port and Free Zone (JAFZA)

2. nexus state

3. King Abdulaziz Port Dammam (KAPD)

جهانی آغاز کرده است. (Maritime Gateway, 2020)

تشدید رقابت عربستان و امارات در بخش حمل‌ونقل دریایی و لجستیک بخشی از تلاش‌های درون خلیج فارس بزرگ‌تر برای کسب موقعیت در جهت جذب حجم فزاینده تجارت کالا بین منطقه‌ای است که از آسیا به سمت غرب جریان دارد. (Thomsen, 2021) مهم‌تر از همه، فشار امارات و عربستان سعودی برای گسترش ظرفیت حمل و نقل و لجستیک خود در شرایطی است که حضور اقتصادی رو به رشد چین در خلیج فارس و دریای سرخ/شاخ آفریقا و تلاش پکن برای ایجاد یک شبکه تولید و تجارت در امتداد این منطقه رخ می‌دهد. جاده ابریشم دریایی^۱ عربستان سعودی و امارات به دنبال تقویت تعامل اقتصادی عمیق چین در عرصه‌های خلیج فارس و دریای سرخ به منظور پیشبرد تنوع اقتصادی و اهداف ژئوپلیتیکی خود هستند. (Maritime Gateway, 2020)

امارات شریک اصلی اقتصادی چین در خلیج فارس است. بندر دبی و بندر خلیفه در ابوظبی به تدریج به بندرهای منطقه‌ای برای تجارت خارجی و شرکت‌های بندری و کشتیرانی چین تبدیل شده‌اند. نزدیک به دو سوم صادرات چین به اروپا، خاورمیانه و آفریقا از طریق بنادر امارات انجام می‌شود. (Clingendael Policy Brief, 2021; Mogielnicki, 2019) در سال‌های اخیر، شرکت‌های دولتی چین به عنوان سازنده، مالک و اپراتور پایانه‌ها و سایر زیرساخت‌های بندری در خلیج فارس نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در مورد امارات، سرمایه‌گذاری چینی زیرساخت‌ها را با تمرکز بر بنادر و مناطق صنعتی مرتبط هدف قرار داده است و نقش امارات متحده عربی را به عنوان یک گره کلیدی در تقویت می‌کند. (Zou, 2021; Oxford Business Group, 2022) در دسامبر ۲۰۱۸، بنادر ابوظبی یک قرارداد امتیازی ۳۵ ساله با شرکت کشتیرانی اقیانوس چین^۲ منعقد کرد که به شرکت کشتیرانی اقیانوسی چین اجازه داد تا یک پایانه کانتینری در بندر خلیفه در ابوظبی برای حمایت از تجارت تولید شده توسط این شرکت راه‌اندازی و توسعه دهد. ابتکار کمربند و جاده^۳ «استراتژی جاده ابریشم دبی»^۳، که در مارس ۲۰۱۹ اعلام شد،

1. The Maritime Silk Road (MSR),

2. China Ocean Shipping Company (COSCO)

3. Dubai's Silk Road Strategy (DSR)

طرحی برای تقویت نقش دبی به عنوان یک پیوند تجاری استراتژیک جهانی است. همان طور که، از نام آن مشخص است، صراحتاً با هدف تکمیل پروژه‌های جاده ابریشم دریایی چین است. (The Nationl, 2019; Asia House, 2019) بازار امارات متحده عربی، یک پروژه شهر تجاری انباری خارج از کشور در قلب منطقه آزاد جبل علی که به طور مشترک توسط گروه کالای شهر ژجیانگ چین ساخته شده و در مقابل سایت نمایشگاه دبی ۲۰۲۰ واقع شده است نمایشگاهی که یک سال پیش راه اندازی شد. (& (Chen Wenke, 2019; Chen et al., 2018

امارات متحده عربی روی تضمین مزیت حرکت اول خود به عنوان بخشی از پروژه جاده ابریشم دریایی متمرکز است، اما ریاض مصمم است از پادشاهی به عنوان تنها کشوری که از موقعیت منحصر به فرد ژئوپلتیک دسترسی به دو ساحل استراتژیک خلیج فارس و دریای سرخ دارد، سرمایه‌گذاری خود را گسترش دهد. اگرچه انرژی همچنان هسته اصلی همکاری چین و عربستان است، تلاش‌ها برای هماهنگ کردن «چشم‌انداز ۲۰۳۰» و پروژه جاده ابریشم دریایی و در نتیجه تقویت چشم‌انداز پادشاهی برای تبدیل شدن به یک مرکز لجستیک جهانی در حال پیشرفت است. (Prevljak, 2021; Aguinaldo, 2017) در مارس ۲۰۱۷، آرامکو عربستان سعودی به شرکت مهندسی بندرگاه چین^۱، که بیش از دوجین پروژه را در پادشاهی اجرا کرده است، قراردادی برای ساخت یک بندر تجاری در شهر اقتصادی جازان اعطا کرد. ژانویه گذشته، سسکو^۲ درصد از سهام پایانه دروازه دریای سرخ در بندر اسلامی جده^۳ را به دست آورد. (Prevljak, 2021) ماه بعد، بندر هاچیسون توافقنامه‌ای را برای سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از بندر و پارک صنعتی چندمنظوره جازان عربستان سعودی برای صنایع اولیه و پایین دستی در دریای سرخ امضا کرد. سازمان بنادر عربستان سعودی^۴ اخیراً سرویس خلیج (فارس) چین^۵، یک

1. China Harbour Engineering Company (CHEC)

2. COSCO Shipping Ports (CSPL)

3. the Red Sea Gateway Terminal (RSGT) at the Jeddah Islamic Port

4. Saudi Ports Authority (MAWANI)

5. the Gulf China Service (GCS)

سرویس مستقیم هفتگی بین بندر ملک عبدالعزیز در دمام و نینگبو، چین^۱ را افتتاح کرد. (Sea trade Maritime News, 2021)

نتیجه

عربستان سعودی و امارات متحده عربی در حالی دور جدیدی از عادی سازی روابط را آغاز کرده‌اند که دیگر همانند چند سال گذشته از هماهنگی‌های گسترده در سیاست‌های منطقه‌ای برخوردار نیستند و از سوی دیگر به طور فزاینده‌ای رقابتشان در حوزه اقتصادی تشدید شده است. لذا هر دو کشور با آغاز عصر جدیدی از روابط که مشخصه آن رقابت است، تلاش دارند تا از طریق متنوع سازی استراتژی‌های خود برای نفوذ و بهره‌مندی بیشتر از ظهور و حضور چین به عنوان یک قدرت جهانی کمال استفاده را در جهت تقویت و تثبیت موقعیت اقتصادی و سیاسی خود ببرند.

در ترسیم مسیرهای آینده، عربستان سعودی و امارات به طور یکسان به بخش دریایی به عنوان یکی از عوامل کلیدی در فرآیند تنوع اقتصادی توجه کرده‌اند. هر دو کشور که در نقطه استراتژیک اتصال و پیوند شرق و غرب واقع شده‌اند، در نظر دارند به قطب‌های تجاری پر رونق جهانی تبدیل شوند - اهدافی که به راحتی با جاه‌طلبی چین برای ایجاد جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم همخوانی دارد. این همسویی منافع بین چین و دو شریک عرب آن در خلیج فارس، سبب هم‌افزایی در حوزه حمل و نقل و لجستیک شده است.

در حال حاضر، حجم حمل و نقل کانتینری در منطقه که توسط بنادر امارات متحده عربی انجام می‌شود، تقریباً دو برابر عربستان سعودی است - سلطه‌ای که بعید است امارات متحده عربی به این زودی‌ها آن را از دست بدهد. با این حال، همان‌طور که عربستان سعودی به برنامه‌ها و اهداف بلند پروازانه خود در حوزه تجارت دریایی ادامه می‌دهد، می‌توان انتظار داشت که برتری امارات متحده عربی از نظر ظرفیت‌ها، سهم از بازار، سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و ارتباطات تجاری کاهش یابد. و تعامل تجاری چین با هر یک از این دو کشور احتمالاً نقشی کلیدی در چگونگی گسترده‌ی این رقابت ایفا می‌کند.

1. Ningbo, China

در همین راستا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی هر دو در تلاش برای کاهش هزینه‌های عملیاتی و تسهیل و تسریع روند تحویل هستند، مسئله‌ای که به‌طور اجتناب‌ناپذیری آن‌ها را به سمت استفاده از فناوری‌های بندری هوشمند و ادغام زنجیره ارزش بنادر از طریق پلت‌فرم‌های دیجیتال سوق می‌دهد و فرصت‌های بیشتری برای همکاری با چین ایجاد می‌کند. در صورت تداوم چنین همکاری‌هایی، به زودی هر دو کشور عربستان سعودی و امارات خود را در موقعیت رقابت گسترده‌تر و فزاینده‌تر برای جلب رضایت چین خواهند دید تا رقابتی سازنده که خلاقیت، نوآوری و تولید را سبب شود. به‌رغم پیامدهای منفی این رقابت برای هر دو کشور حوزه خلیج فارس، پیشرفت‌های آن‌ها در حوزه اقتصادی و فنآوری، یافتن دست برتر در عرصه‌های مختلف نمی‌تواند در جهت اهداف برتری جویانه ایران به‌عنوان یک قدرت غیر قابل چشم‌پوشی در منطقه باشد. هر چند که پکن نیز در ملاحظات اقتصادی-سیاسی خود عربستان و امارات متحده عربی را شریک و هم‌تاهای مطمئن‌تری می‌تواند دریابد.

وسوسه پکن، برای بهره‌برداری از این رقابت ممکن است با تمایل به اجتناب از گرفتار شدن در پویایی حاصل جمع صفر کاهش یابد، اما برای تحقق وعده نتایج برد-برد چیزی بیش از مدیریت ماهرانه رقابت عربستان و امارات متحده عربی توسط هر سه طرف نیاز است. موج حملات اخیر توسط حوثی‌ها علیه ابوظبی و جنگ‌جویان داعش در سوریه و عراق و همچنین بن‌بست مذاکرات برای احیای موضع برجام به‌عنوان یک هشدار جدی: اولویت رویکردهای دیپلماسی در روابط منطقه‌ای که هر یک به‌طور جداگانه توسط ریاض و ابوظبی دنبال می‌شود خود ممکن است به اندازه مداخله‌گری‌های آن‌ها در منطقه در جهت برقراری ثبات مورد نیاز برای ایجاد پایه‌های رفاه مشترک به اندازه تنوع بخشی اقتصادی مبتنی بر فعالیت‌های پسا‌هیدروکربنی موفق‌تر نباشد.

References

- Abdul-Zahra Nassim. "Iran, Saudi sides continue tension-easing talks in Baghdad," AP News, September 27, 2021, <https://apnews.com/article/middle-east-iran-saudi-arabia-iraq-tehran-9f6064e5e917df8cd8182839c23b8f27>
- Aguinaldo Jennifer, "Chinese contractor wins Jizan port deal," MEED, March 6, 2017, <https://www.meed.com/chinese-contractor-wins-jizan-port-deal/>.
- Alkhereiji Mohammed, "UAE, Saudi Arabia initiate two-nation council to boost cooperation," The Arab Weekly, June 8, 2018, <https://theArabweekly.com/uae-saudi-arabia-initiate-two-nation-council-boost-cooperation>.
- "Joint UAE-Saudi Statement Reaffirms Distinguished Ties, Deep-rooted Historic Relations," Asharq Al-Awsat, December 9, 2021, <https://english.aawsat.com/home/article/3349566/joint-uae-saudi-statement-reaffirms-distinguished-ties-deep-rooted-historic>.
- Almezel Mohammed, "Riyadh raises objection to UAE-Qatar causeway," Gulf News, June 30, 2005, <https://gulfnews.com/world/gulf/saudi/riyadh-raises-objection-to-uae-qatar-causeway-1.292384>;
- Calabrese John, "The New Normal in Saudi-UAE Relations- Tying China In", in the Middle East Institute (MEI), February 3, 2022, https://www.mei.edu/publications/new-normal-saudi-uae-relations-tying-china#_ftn2
- Chen Dongmei and Wenke Han, "Deepening Cooperation Between Saudi Arabia and China," KAPSARC, March 27, 2019. DOI: <https://doi.org/10.30573/KS--2019-DP53>;
- Chen Juan, Meng Shu, and Shaobiao Wen, "Aligning China's Belt and Road Initiative with Saudi Arabia's 2030 Vision Opportunities and Challenges," China Quarterly of International Strategic Studies 4, 3 (2018): 363-379. DOI: <https://doi.org/10.1142/S2377740018500203>; and Jonathan Fulton, "Situating Saudi Arabia in China's Belt and Road Initiative," Asian Politics & Policy 12, 3 (2020): 362-383. DOI: <https://doi-org.proxyau.wrlc.org/10.1111/aspp.12549>.
- Fattah Zainab and Shahla Arsalan, "UAE Royal Makes Rare Visit to Iran Amid Efforts to Ease Tensions," Bloomberg News, December 6, 2021; "Syria: UAE doubles down on restoring economic ties with Assad during Expo 2020," Middle East Eye, October 5, 2021, <https://www.middleeasteye.net/news/syria-uae-dubai-expo-restoring-economic-ties-assad>; and Orhan Coskun and Alexander Cornwell, "Analysis: Turkey and UAE rein in dispute that fuelled conflict and hurt economy," Reuters, September 6, 2021.
- Foley Sean, "The UAE: Political Issues and Security Dilemmas," Middle East Review of International Affairs (March 1999): 32. Simon Henderson, "The UAE Reclaims Lost Territory from Saudi Arabia," WINFP, January 19, 2016. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/map-wars-uae-reclaims-lost-territory-saudi-arabia>.
- Fulton Jonathan & Sim Li-Chen, "Great Power Projection in the Middle East: The China-Russia Relationship as a Force Multiplier?", <https://www.atlanticcouncil.org/in-depth-research-reports/report/great-power-projection-in-the-middle-east-the-china-russia-relationship-as-a-force-multiplier/>.
- Hadi Abd-Rabbu Mansour. "Who are south Yemen's separatists?" Aljazeera. September 20, 2019, <https://www.aljazeera.com/news/2019/9/20/who-are-south-yemens->

- senarartists.
- Ibish Hussein. "The UAE and Saudi Arabia: The Partnership Endures Despite Oil Dispute." AGSIW. July 8, 2021. <https://agsiw.org/the-uae-and-saudi-arabia-the-partnership-endures-despite-oil-dispute/>; and Guido Steinberg. "Regional Power: United Arab Emirates." SWP Research Paper 10 (July 2020). https://www.swp-berlin.org/publications/products/research_papers/2020RP10_UAE_RegionalPower.n
- Krane Jim & Ulrichsen Kristian Coates. "The Saudi-UAE Bust-Up Is A Return To The Persian Gulf Status Quo." Forbes. July 16, 2021. <https://www.forbes.com/sites/thebakersinstitute/2021/07/16/the-saudi-uae-bust-up-is-a-return-to-the-persian-gulf-status-quo/?sh=28b01d077428>
- Mogielnicki Robert. "Diversified Investment in the UAE: Shaping China's Economic Role in the Gulf." AGSIW. July 29, 2019. <https://agsiw.org/diversified-investment-in-uae-shaping-chinas-economic-role-in-the-gulf/>
- Nugali Noor. "Crown Prince Mohammed bin Salman's Abu Dhabi visit heralds a promising new era in Saudi-UAE relations." Arab News. December 8, 2021. <https://www.arabnews.com/node/1983036/saudi-arabia>
- O Falk Thomas. "Saudi-UAE: Despite turmoil geopolitical goals remain steadfast." Aliazeera. July 16, 2021. <https://www.aliazeera.com/news/2021/7/16/saudi-uae-despite-turmoil-geopolitical-goals-remain-steadfast>
- Prevljak Naida Hakirevic. "COSCO Ports takes stake in Saudi Arabian Terminal." Offshore Energy. January 29, 2021. <https://www.offshore-energy.biz/cosco-ports-takes-stake-in-saudi-arabian-terminal/>
- Quilliam Neil and Vakil Sanam. "The Rocky New Era of the Saudi-Emirati Relationship." Foreign Policy. July 27, 2021. <https://foreignpolicy.com/2021/07/27/the-saudi-emirati-love-affair-is-over/>
- Ragab Eman. "Beyond Money and Diplomacy: Regional Policies of Saudi Arabia and UAE after the Arab Spring." The International Spectator 52, 2 (2017): 37-53. DOI: 10.1080/03932729.2017.1309101; Rafeef Ziadah. "The importance of the Saudi-UAE alliance: notes on military intervention, aid and investment." Conflict, Security & Development 19, 3 (2019): 295-300. DOI: 10.1080/14678802.2019.1608026.
- Salisbury Peter. "Risk Perception and Annetite in UAE Foreign and National Security Policy." Chatham House. July 1, 2020. <https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/2020-07-01-risk-in-uae-salisbury.pdf>
- Steviss-Gridnef Matina, "Middle East Power Struggle Plays Out On a New Stage", in the Wall Street Journal. June 1, 2018. Middle East Power Struggle Plays Out on New Stage - WSJ.
- Thomsen Jens. "Maersk and port authority to establish new logistics hub in Saudi Arabia." Shipping Watch. January 11, 2021. <https://shippingwatch.com/Ports/article13421428.ece>.
- Ulrichsen Kristian Coates. "Small states with a big role: Qatar and the United Arab Emirates in the wake of the Arab Spring." Durham University, HH Sheikh Nasser al Mohammad al Sabah Publication Series 3, 13 (October 2012).
- Zou Zhichang. "China's Participation in Port Construction in the Western Indian Ocean Region: Dynamics and Challenges." Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies. December 2021. DOI: 10.1080/25765949.2021.2018862; Oxford Business Group, n.a.

- “Abu Dhabi continues to carry out infrastructure partnerships with China.” Oxford Business Group. <https://oxfordbusinessgroup.com/analysis/sinoemirati-ties-partnerships-between-china-and-abu-dhabi-infrastructure-development-continue>.
- International Policy Groups & Media Commentaries
- “A Time for Talks: Toward Dialogue between the Gulf Arab States and Iran.” International Crisis Group (ICG). Report No. 226 / Middle East and North Africa. August 24, 2021. <https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/gulf-and-arabian-peninsula/226-time-talks-toward-dialogue-between-gulf-arab-states-and-iran>.
- “Disagreement between UAE, Saudi Arabia puts OPEC at impasse.” France24. May 7, 2021. <https://www.france24.com/en/business/20210705-disagreement-between-uae-saudi-arabia-puts-pec-at-impasse>.
- “Joint UAE-Saudi Statement Reaffirms Distinonished Ties, Deen-rooted Historic Relations.” Ashara Al-Awsat. December 9, 2021. <https://english.aawsat.com/home/article/3349566/joint-uae-saudi-statement-reaffirms-distinonished-ties-deen-rooted-historic>.
- “OPEC+ abandons oil policy meeting after Saudi-UAE clash.” Reuters. July 5, 2021. “Saudi, UAE leaders hold call amid rising regional rivalry.” Reuters. September 7, 2021. <https://www.reuters.com/world/middle-east/saudi-uae-leaders-hold-call-amid-rising-regional-rivalry-2021-09-07/>
- “Saudi Global Ports to accelerate mega-container hub plan.” Maritime Gateway. October 20, 2020. <https://www.maritimegateway.com/saudi-global-ports-accelerate-mega-container-hub-plan/>.
- Jens Thomsen. “Maersk and port authority to establish new logistics hub in Saudi Arabia.” Shinning Watch. January 11, 2021. <https://shinningwatch.com/Ports/article13421428-eee>
- “Sheikh Hamdan approves Dubai Silk Road strategy.” The National. March 2, 2019. <https://www.thenationalnews.com/uae/sheikh-hamdan-approves-dubai-silk-road-strategy-1.832234>; and Abdulla Al Saleh, Undersecretary for Foreign Trade, UAE Ministry of Economy.
- “Syria: UAE doubles down on restoring economic ties with Assad during Expo 2020.” Middle East Eye. October 5, 2021. <https://www.middleeasteye.net/news/syria-uae-dubai-expo-restoring-economic-ties-assad>; and
- “The Dubai Silk Road will be built on strong foundations.” Asia House. April 3, 2019. <https://asiahouse.org/news-and-views/the-dubai-silk-road-will-be-built-on-strong-foundations/>.
- “The UAE and China in the Horn of Africa.” Clingendael Policy Brief, June 2021. https://www.clingendael.org/sites/default/files/2021-06/Policy_brief_China_and_UAE_Horn_of_Africa_implications_EU_June_2021.pdf.
- UAE Ministry of Foreign Affairs. “UAE, China set to step up trade, people-to-people synergies in transition to digital economy,” July 19, 2020,

تسلیحات و نظم منطقه‌ای در دوره افول هژمونی ایالات متحده در خاورمیانه

* امین پرتو^۱

چکیده

دست‌یابی به تسلیحات پیشرفته نقش مهمی در افزایش توان نظامی و دفاعی کشورها دارد. در خاورمیانه برای چند دهه ایالات متحده در تامین تسلیحات پیشرفته متحدانش نقش اساسی داشته است. بریتانیا و فرانسه پس از آمریکا تامین‌کنندگان بعدی اصلی سلاح در خاورمیانه بوده‌اند. گرچه کشورهای متحد آمریکا برای خرید سلاح به روسیه و چین هم روی آورده‌اند، اما حضور دیرپای تسلیحات آمریکایی در سامان نظامی این کشورها، روی آوردن به تولیدکنندگان غیرآمریکایی و غیرغربی سلاح را بسیار دشوار ساخته است. به جز آن، موانع سیاسی، اقتصادی و امنیتی دیگری هم وجود دارد که راه را بر تغییر نظم منطقه‌ای در خاورمیانه، از ناحیه تحول در نظام تسلیحاتی می‌بندد. از همین رو شاید آمریکا به جای حضور نظامی کامل در خاورمیانه گزینه‌هایی مانند خروج نظامی کامل، خروج نظامی ناقص، حضور هدفمند یا حضور حداقلی ضروری را دنبال کند، اما وابستگی متحدان آمریکا به تسلیحات آمریکایی همچنان خواهد یافت. آنان گزینه‌ای جز اتکا به ایالات متحده در تامین تسلیحات پیشرفته و در نتیجه امنیت ملی خود نخواهند داشت.

واژگان کلیدی: نظم منطقه‌ای؛ رقابت تسلیحاتی؛ امنیت ملی؛ خاورمیانه.

۱. دکترای علوم سیاسی، عضو هیات علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی Amin.parto2021@gmail.com

مقدمه: اسلحه و امنیت در خاورمیانه

امروزه امنیت ملی را بخشی از وظیفه دولت معرفی می‌کنند که هدفش حفاظت از کشور، شهروندان و نهادهای آن است. امنیت در برابر تروریسم، به حداقل رساندن جرم، امنیت اقتصادی، امنیت انرژی، امنیت محیطی، امنیت غذایی و امنیت سایبری و بسیاری دیگر از ابعاد امنیت با این نگاه تعریف می‌شود. با آنکه امنیت انسانی هم در مطالعات امنیتی و هم در نگاه دولت‌ها به مقوله امنیت، هر چه بیشتر غالب می‌شود، اما در خاورمیانه، امنیت هنوز مترادف با مساله جنگ و دفاع نظامی از موجودیت نظام سیاسی و کشور است. هوش و هواس کشورهای خاورمیانه، نگران درگیری نظامی است: با همدیگر، با بازیگران غیردولتی یا با سرکوب کردن اعتراضات عمومی. (راس، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

متحدان آمریکا در خاورمیانه هم از این قاعده برکنار نیستند. عربستان سعودی در جنگی هفت ساله در یمن درگیر است؛ امارات متحده عربی هم آلوده این جنگ و درگیری‌های نظامی دیگر در لیبی بوده است؛ مصر، در لیبی و شبه جزیره سینا دست به گریبان درگیری نظامی با داعش بوده و خطر درگیری نظامی بر سرآب با اتیوپی را منتفی ندانسته است؛ بحرین، دل مشغول سرکوب اعتراضات ضد پادشاهی است؛ ترکیه، در سوریه، لیبی، عراق و داخل خاک خود، مشغول درگیری‌های نظامی سنگین است؛ قطر زمانی در واهمه توطئه همسایگانش علیه خود بوده است؛ اردن با خطر بی‌ثباتی داخلی ناشی از حضور آوارگان فلسطینی مواجه است؛ کویت یک بار تجربه حمله همسایه شمالی خود را پشت سر گذاشته و در نهایت عراق، سال‌ها است با تهدید تروریسم و جنگ داخلی مشغول است.^۱ (فاست، ۱۳۹۲: فصل ۱۲، ۱۴، ۱۵)

وجه غالب نگرانی امنیت ملی در خاورمیانه، خطر درگیری مسلحانه (جنگ، تصادم

۱. اسرائیل هم در این میان، به رغم تفاوت‌هایی، مستثنی نیست. خطر درگیری داخلی با شهروندان عرب خود، درگیری نظامی در غزه و کرانه غربی، درگیری با حزب الله لبنان در شمال، تنش در سوریه و در نهایت رویارویی نظامی با ایران متوجه اسرائیل است. علت تفاوت اسرائیل با دیگر متحدان آمریکا از چند جهت است: یکی آنکه آمریکا متعهد به حفظ برتری نظامی بی‌چون و چرای اسرائیل بر تمام کشورهای خاورمیانه حتی یک عضو ناتو یعنی ترکیه است؛ دوم آنکه اسرائیل هیچ‌گاه نگاه شرقی در زمینه تسلیحات را دنبال نکرده است؛ سوم آنکه آمریکا در موارد بسیار معدودی درباره اسرائیل محدودیت تامین سلاح را اجرا کرده است و آنچه اسرائیل از اسلحه می‌خواهد، تقریباً همیشه به سرعت و حتی با هزینه آمریکا به آن تحویل می‌شود.

نظامی، ترور، شورش مسلحانه، کودتا و مانند آن‌ها) است. هسته اصلی بحث از امنیت ملی سه محور هدف تهدید، منبع تهدید و ماهیت تهدید است. (مارتین، ۱۳۷۹: ۱۷۵) می‌توان به گفتن این نکته خطر کرد که به رغم اهمیت یافتن برخی ابعاد امنیت اقتصادی در خاورمیانه در دو دهه اخیر (مانند امنیت اقتصادی و امنیت زیست محیطی)، اما باز هم تمرکز در هدف تهدید، منبع تهدید و ماهیت تهدید، جملگی تهدیدات مسلحانه و نظامی است. به همین سبب هم سهم بالایی از تولید ناخالص داخلی کشورهای این منطقه به خصوص متحدان آمریکا به خرید سلاح اختصاص دارد.

تاریخ جنگ‌های خاورمیانه، مانند اغلب دیگر جنگ‌های تاریخ^۱ در دیگر نقاط جهان، نشان می‌دهد که برنده جنگ طرفی است که تسلیحات پیشرفته‌تر و بیشتر دارد. یکی از بنیان‌های رابطه میان آمریکا و متحدانش، همین تامین تسلیحات بوده است. فروش یا اهدای سلاح، نشانی از عمق پیوند دوجانبه و میزان حمایت ابرقدرت از متحدانش است و متقابلاً اعمال محدودیت یا ممنوعیت نشان‌دهنده آنکه از عمق و درجه اهمیت روابط دوجانبه کاسته شده است. متحدان آمریکا در خاورمیانه هم کوشش می‌کنند از اتکای صرف به آمریکا در تامین سلاح خودداری کنند و منابع دیگری برای تامین تسلیحات مورد نیاز خود پیدا کنند. در درجه اول، این کشورهای اروپایی هستند که تسلیحات با کیفیت بالا و تا حدی قابل رقابت با تسلیحات ساخت آمریکا تولید می‌کنند؛ اما همین‌طور موضع سیاسی نزدیک‌تر (و نه همواره منطبق) با سیاست آمریکا در مسائل جهانی و خاورمیانه دارند. به علاوه تسلیحات اروپایی، قابلیت تطبیق بالاتری با تسلیحات ساخت آمریکا دارند؛ زیرا از استاندارد ناتو استفاده می‌کنند.

کشورهای متحد آمریکا در خاورمیانه به روسیه و چین و چند کشور دیگر (کره شمالی، اوکراین، صربستان، ترکیه، کره جنوبی، برزیل) هم در تامین سلاح نظر داشته‌اند. اینجا مُراد از شرق به طور عمده روسیه و چین هستند. کشورهای متحد آمریکا در خاورمیانه گاهی برای خرید نمونه‌های ارزان‌تر سلاح به روسیه و چین روی آورده‌اند. گاهی هم علت چنین خریدهایی، برای خوشامد و نزدیک‌تر کردن روابط سیاسی با مسکو و

۱. البته همیشه چنین نیست و می‌توان جنگ ویتنام، جنگ ۲۰۰۶ لبنان یا جنگ شوروی و آمریکا در افغانستان را مثال زد.

پکن بوده است. علت دیگر محروم شدن از خرید اسلحه خاصی از سوی آمریکا بوده است. مثلاً آمریکا هیچ‌گاه به متحدان خود در خاورمیانه موشک بالستیک نفروخته است، زیرا از این بیم دارد که چنین اقدامی کمکی به یک برنامه هسته‌ای اعلام نشده باشد یا آنکه بُرد بلند موشک‌ها، سبب ایجاد تهدید برای دیگر کشورهای خاورمیانه شود. از همین رو کشورهایمانند عربستان و امارات از چین و کره شمالی موشک بالستیک خریده‌اند. مورد دیگر زمانی است که آمریکا در فروش سلاح به متحدانش محدودیت ایجاد می‌کند و این کشورها برای نشان دادن ناخشنودی خود، با خرید سلاح از روسیه و چین، به آمریکا دهن کجی می‌کنند. (پرتو، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۱)

متحدان آمریکا در خاورمیانه در یک دهه اخیر به میزان بیشتری از روسیه و چین سلاح خریده‌اند. این تحول، به موازات تحولات اقتصاد بین‌المللی است که در حال رخ دادن است. سهم چین در اقتصاد جهانی در حال افزایش است و آمریکا و اروپا خود را صعود چین در جایگاه قدرت جهانی مواجه یافته‌اند. روسیه هم با مداخله نظامی در سوریه از سال ۲۰۱۵ و سپس حضور نظامی در لیبی، پس از خاتمه جنگ سرد، دوباره به خاورمیانه بازگشته است. در همین مدت، متحدان آمریکا با واشینگتن بر سر بسیاری مسائل هم زاویه پیدا کرده‌اند: کیفیت واکنش آمریکا به بهار عربی و کنار کشیدن از حمایت از متحدی همچون حسنی مبارک؛ فشارهای حقوق بشری که آمریکا بر متحدینی مانند مصر، عربستان، بحرین و امارات، هر از گاهی وارد می‌کند؛ سیاست آمریکا در رسیدن تفاهم با ایران بر سر مساله هسته‌ای؛ خودداری آمریکا از مداخله نظامی علیه حکومت بشار اسد در سوریه؛ طولانی کردن روند واگذاری تسلیحات به این کشورها و پدید آمدن این احساس نزد این متحدان، که اهمیت خاورمیانه برای آمریکا کاهش یافته است، سبب شده تا آن‌ها روابط نزدیک‌تری با روسیه و چین را دنبال کنند. خرید سلاح از روسیه و چین (به جز تعمیق روابط اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی) بخشی از این جستجوی مناسبات نزدیک‌تر و ارسال پیام به آمریکا است، اما فرضیه مقاله حاضر این است که گرچه ممکن است سطح مناسبات اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی متحدان آمریکا در خاورمیانه با روسیه و چین، هر چه بیشتر گسترش یابد، اما درباره‌ی اخص تسلیحات، آنان انتخابی جز آمریکا ندارند و هژمونی آمریکا در تامین سلاح برای این کشورها تا مدت زمانی نامشخص در آینده ادامه خواهد یافت.

تامین کنندگان عمده سلاح در خاورمیانه

متحدان آمریکا از نظر تاریخی، در تامین تسلیحات مورد نیاز خود، به دو منبع اصلی وابسته بودند: بریتانیا و ایالات متحده آمریکا. در حقیقت بریتانیا پیش و بیش از آمریکا در تامین تسلیحاتی مانند هواپیماهای جنگنده، تانک و خودروهای زرهی، توپخانه و کشتی‌های جنگی، در خاورمیانه فعال بوده است. ستون فقرات نیروی هوایی پادشاهی‌های خلیج فارس را به طور عمده هواپیماهای جنگنده و آموزشی ساخت بریتانیا (مانند هاوکر هانتر، پرووست، استریک مستر و الکترونیک لایتینگ و بعداً جگوار، هاوک و تورنادو) تشکیل می‌داد. با افزایش حضور نظامی و سیاسی آمریکا در خاورمیانه، متحدان آمریکا، چه با خرید سلاح پیشرفته‌تر آمریکا و چه با اهدای رایگان این تسلیحات، توانمندی دفاعی خود را ارتقا بخشیدند. متحدان ثروتمند آمریکا که کشورهای نفتی بودند (عربستان، کویت، امارات متحده عربی، عمان، قطر و ایران پیش از انقلاب اسلامی و لیبی تا پیش از کودتای قذافی) با خرید سلاح و متحدان فاقد ثروت نفتی (اردن، مصر، ترکیه، اسرائیل و تا حدی بحرین) به گونه‌ای ساختاری سازمان تسلیحات خود را آمریکایی-غربی و مطابق با استانداردها ناتو کردند. این روند تاکنون ادامه یافته است و به رغم برخی تغییرات، کشورهایی که همچنان متحد آمریکا در خاورمیانه باقی مانده‌اند، تا حد زیادی از نظر سازمان تسلیحاتی، آمریکایی و غربی (اروپایی) باقی مانده‌اند.

ارائه درصد دقیقی از حجم تسلیحات آمریکایی در سازمان نظامی این کشورها ممکن است دشوار باشد. تا حدی از روی مسامحه نشان داده‌ایم که تسلیحات مورد استفاده این متحدان آمریکا حسب منبع چند درصد از هر یک از منابع خارجی تامین می‌شود. به این منظور حوزه‌های نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی و نیروی پدافند هوایی-موشکی بررسی شده‌اند. در اینجا ده متحد آمریکا از جمله عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، بحرین، عمان، کویت، اردن، مصر، اسرائیل و ترکیه در خاورمیانه را بررسی کرده‌ایم. عراق را هم گرچه شاید متحدی همپایه این کشورها نباشد، به نوعی در زمره متحدان آمریکا قرار داده‌ایم. در نیروی هوایی (اعم از هواگردهای نیروی هوایی، هوادریا و هوانیروز) برتری غالب با تسلیحات آمریکایی و سپس اروپایی است. در تسلیحات دریایی هم وضع بیش و کم به همین صورت است. تنها در تسلیحات نیروی زمینی است که وضعیت متفاوت است و

برخی سامانه‌های ساخت شرق (روسیه و چین) وجود دارد.

کشور	هواپیمای جنگنده و آموزشی	هواپیمای ترابری یا عملیات ویژه (سوخت‌رسان، آواکس، گشت دریایی و غیره)	هلیکوپتر (تهاجمی، امداد و نجات، گشت، دریایی و غیره)	پهپاد (هجومی، شناسایی و غیره)
عربستان سعودی	آمریکا بریتانیا سوئیس	آمریکا سوئد اروپا	آمریکا اروپا	چین آمریکا
امارات متحده عربی	آمریکا فرانسه بریتانیا سوئیس	آمریکا کانادا اروپا ایتالیا	آمریکا فرانسه ایتالیا	آمریکا چین
قطر	فرانسه آمریکا بریتانیا سوئیس	آمریکا اروپا	آمریکا اروپا	ترکیه
بحرین	آمریکا بریتانیا	آمریکا	آمریکا	آمریکا
کویت	آمریکا بریتانیا	آمریکا اروپا	آمریکا اروپا	آمریکا
عمان	آمریکا بریتانیا سوئیس	آمریکا اروپا	آمریکا اروپا	آمریکا اروپا
عراق	آمریکا روسیه کره جنوبی جمهوری چک	آمریکا اوکراین	روسیه آمریکا فرانسه	چین آمریکا
مصر	آمریکا فرانسه روسیه چین	آمریکا اروپا	روسیه آمریکا اروپا فرانسه	چین آمریکا
اسرائیل	آمریکا ایتالیا	آمریکا	آمریکا اروپا	داخلی
ترکیه	آمریکا	آمریکا اروپا	آمریکا روسیه اروپا	داخلی
اردن	آمریکا	آمریکا اروپا	آمریکا	آمریکا

چنانکه مشاهده می‌شود از متحدان آمریکا در خاورمیانه تنها مصر و عراق هستند که وسیعاً از هواگردهای روسی استفاده می‌کنند. علت این مساله هم سابقه تاریخی هر دو کشور در استفاده طولانی مدت از هواگردهای روسی در دوران پیش از روابط راهبردی با آمریکا است که تاکنون ادامه یافته است. مصر، همین‌طور به منظور انتقال فناوری نظامی، برخی هواگردهای نظامی ساخت چین (اف-۷ و جی-۸ تولید تحت لیسانس در داخل مصر) را به کار می‌برد. استفاده از هلیکوپترهای ساخت روسیه علاوه بر مصر و عراق، در ترکیه هم به صورت محدود وجود دارد که البته نقش نظامی آن محوری نیست. درباره خرید پهپاد چینی یا ترکیه‌ای هم علت این خرید، نظام محدودیت آمریکا در فروش پهپاد هجومی به کشورهای دیگر است که سبب شده تا متحدان آمریکا به عرضه کنندگان دیگر رو آورند.

کشور	تانک	خودروهای زرهی	توپخانه، راکت انداز	تسلیحات ضد زره
عربستان سعودی	آمریکا	آمریکا کانادا فرانسه اسپانیا سوئیس	آمریکا فرانسه برزیل روسیه (معدود)	آمریکا بریتانیا سوئد فرانسه روسیه کره جنوبی
امارات متحده عربی	فرانسه	روسیه ترکیه	آمریکا ترکیه چین کره جنوبی آفریقای جنوبی روسیه	آمریکا روسیه فرانسه
قطر	آلمان	فرانسه	فرانسه آلمان آفریقای جنوبی آمریکا برزیل	آمریکا فرانسه
بحرین	آمریکا	آمریکا	آمریکا	آمریکا روسیه
عمان	بریتانیا	آمریکا بریتانیا فرانسه سوئیس چین	آمریکا چین آفریقای جنوبی (و غیره)	آمریکا

کشور	تانک	خودروهای زرهی	توپخانه، راکت انداز	تسلیحات ضد زره
		(و غیره)		
کویت	آمریکا یوگسلاوی سابق	آمریکا بریتانیا روسیه	آمریکا چین روسیه	آمریکا فرانسه روسیه
عراق	آمریکا روسیه	روسیه آمریکا	آمریکا روسیه	روسیه فرانسه
مصر	آمریکا روسیه	آمریکا روسیه اسپانیا داخلی (و غیره)	آمریکا روسیه چین فنلاند	آمریکا فرانسه روسیه چین
اسرائیل	داخلی	داخلی آمریکا	آمریکا داخلی	داخلی آمریکا
ترکیه	آلمان آمریکا	داخلی آمریکا	آمریکا داخلی	آمریکا فرانسه داخلی روسیه
اردن	بریتانیا فرانسه آمریکا	آمریکا بریتانیا آلمان روسیه	آمریکا	آمریکا روسیه آلمان

در مورد تجهیزات نیروی زمینی هم شاهد آن هستیم که غلبه وسیعی با تجهیزات نظامی آمریکایی یا اروپایی وجود دارد. چند استثنا در این میان وجود دارند که قابل توضیح هستند. مانند مورد نیروهای هوایی، مصر و عراق، بزرگ‌ترین کاربران تانک ساخت روسیه در میان متحدان آمریکا هستند که علت آن یا بازمانده ذخایر دوران گذشته و جنگ سرد یا محروم ماندن از دریافت نمونه آمریکایی است. البته متغیر قیمت هم در این میان نقش داشته است. استثنای دیگر کویت است که از دوران جنگ سرد، تانک‌های ام-۸۴ ساخت یوگسلاوی را همچنان به کار می‌برد و علت آن خرید هم سیاست آن دوران کویت در وانمود کردن به اعمال یک موازنه و عدم تعهد میان غرب و شرق در یک دوره کوتاه بود. در مورد خودروهای زرهی این قاعده مجدداً مصداق دارد، اما استثناهای بیشتری هم وجود دارد که امارات و کویت در میان آن‌ها هستند. با خاتمه جنگ سرد و

رفع موانع سیاسی از یک طرف و قیمت ارزان و جذاب نفربرهای زرهی روسیه، بسیاری متحدها متحدها آمریکا اقدام به خرید این اقلام از روسیه کردند. در مورد توپخانه، به جز دو مورد مصر و عراق، باید به خرید سامانه‌های راکتی از روسیه و چین اشاره کرد که علت این خرید، اعمال محدودیت آمریکا در برخی موارد در فروش این اقلام و نیز قیمت ارزان نمونه‌های چینی و روسی است. البته هیچ‌گاه این سامانه‌ها، آن نقش محوری را در نیروی توپخانه‌ای این کشورها نیافتند. در تسلیحات ضدزره هم غلبه به طور عمده با آمریکا و کشورهای اروپایی است؛ گرچه روسیه و چین هم به دو سبب قیمت ارزان و انتقال فناوری خریدارانی در میان متحدها آمریکا در خاورمیانه یافته‌اند. تسلیحاتی مانند توپخانه و راکت انداز یا سلاح ضدزره قابلیت بسیار بیشتری برای کاربرد در یک سیستم تسلیحاتی با استاندارد متفاوت دارند.

کشور	ناوشکن، ناوچه، شناور موشک انداز و غیره	زیردریایی	ناوآبی-خاکی و پشتیبانی	موشک ضدکشتی و پدافند ساحلی
عربستان سعودی	فرانسه اسپانیا	-	فرانسه	آمریکا (۴) فرانسه (۴) ایتالیا (۴)
امارات متحده عربی قطر	فرانسه ایتالیا ترکیه فرانسه بریتانیا	-	داخلی	آمریکا (۴) فرانسه (۴)
بحرین	آمریکا آلمان	-	آمریکا امارات متحده عربی بریتانیا	آمریکا (۴) فرانسه (۴)
عمان	بریتانیا	-	بریتانیا	فرانسه (۴)
کویت	آلمان فرانسه	-	-	آمریکا (۴) فرانسه (۴)
عراق	ایتالیا آمریکا	-	-	-
مصر	آمریکا	آلمان	فرانسه	آمریکا (۴)

کشور	ناوشکن، ناوچه، شناور موشک انداز و غیره	زیردریایی	ناو آبی-خاکی و پشتیبانی	موشک ضدکشتی و پدافند ساحلی
	فرانسه ایتالیا آلمان (و غیره)	چین		فرانسه (؟) روسیه (؟)
اسرائیل	داخلی	آلمان	آلمان	داخلی
ترکیه	آمریکا آلمان فرانسه داخلی	آلمان	آمریکا داخلی	آمریکا
اردن		-	-	-

این غلبه در تسلیحات دریایی بسیار بیشتر به چشم می‌خورد. مورد مصر با در اختیار داشتن زیردریایی ساخت چین و چند شناور دیگر از شوروی، یادگار دوران جنگ سرد و پیش از تعمیق اتحاد با آمریکا است. تسلیحات دریایی همین‌طور دشواری بیشتری برای تطبیق دارند و یکپارچگی بیشتری برای آن‌ها مورد نیاز است.

در مورد سیستم‌های پدافندی هوایی و موشکی، مشکل تطبیق دادن نیروی هوایی خود با پدافند هوایی خودی وجود دارد. با آنکه برخی کشورها مانند مصر و ترکیه، اقدام به خرید سامانه‌های پدافندی روسی کرده‌اند، اما این اتکا به سبب فشار سیاسی آمریکا نتوانست از حد معینی فراتر برود. گرچه خرید سامانه‌های پدافندی بُرد کوتاه از روسیه و چین توسط کشورهایمانند امارات، عربستان و اردن رخ داده، اما سامانه‌های غربی، کماکان ستون فقرات پدافندی این کشورها را تشکیل می‌دهند. تنها در حوزه موشک‌های هجومی (بالستیک) است که به سبب اعمال ممنوعیت شدید از سوی آمریکا، متحدان آن در خاورمیانه به خرید این تجهیزات از روسیه، چین و کره شمالی یا اتکا به تولید داخل وادار شده‌اند.

کشور	موشک‌های ضدهوایی	دفاع هوایی قابل حمل	پدافند ضدموشک بالستیک	موشک بالستیک زمین به زمین
عربستان سعودی	آمریکا فرانسه چین (محدود)	آمریکا فرانسه	آمریکا	چین
امارات متحده عربی	آمریکا فرانسه روسیه	آمریکا روسیه سوئد	آمریکا	کره شمالی (؟)
قطر	آمریکا فرانسه	آمریکا فرانسه	آمریکا	-
بحرین	آمریکا	آمریکا	-	-
عمان	آمریکا	فرانسه	آمریکا	-
کویت	آمریکا	آمریکا	آمریکا	-
عراق	روسیه	(؟)	-	-
ترکیه	روسیه آمریکا داخلی	آمریکا	روسیه	داخلی
اسرائیل	داخلی	آمریکا	داخلی آمریکا	داخلی
اردن	آمریکا روسیه	آمریکا	آمریکا	-
مصر	آمریکا روسیه فرانسه	آمریکا روسیه فرانسه	آمریکا روسیه	روسیه کره شمالی چین

مصر مطابق با سابقه خود در کاربرد تسلیحات روسی و به خصوص عملکرد نسبتاً درخشان سامانه‌های پدافندی ساخت شوروی سابق در جنگ یوم کیپور، هنوز انبوهی سامانه پدافندی ساخت روسیه را به کار می‌برد؛ اما در عین حال مصر اتکای وسیعی هم به سامانه‌های غربی دارد. ترکیه با خرید سامانه اس-۴۰۰ توانمندی دفاع هوایی و دفاع ضدموشکی ساخت روسیه به دست آورد، اما به سرعت تحت تحریم آمریکا قرار گرفت.

اردن و امارات هم دو کشوری بودند که سامانه‌های پدافندی ساخت روسیه خریداری کردند، اما هر دو عمیقاً از عملکرد این سامانه‌ها (پانتسیر برای امارات و پانتسیر و سام-۸ و سام-۱۳) ناخرسند بودند. عربستان هم به صورت محدودی اقدام به خرید سامانه پدافندی ساخت چین کرده است. باید گفت در میدان عمل، اما این سامانه‌های پدافندی آمریکایی هستند که حافظ اصلی آسمان «متحدین» می‌باشند. در مداخله نظامی عربستان و امارات به یمن، پاتریوت و تاد ساخت آمریکا جلوی موشک‌ها و پهپادهای حوثی‌ها را می‌گرفتند.

تنها حلقه در تامین تجهیزات نظامی در خاورمیانه که آمریکا در آن حضور ندارد، موشک‌های بالستیک زمین به زمین است. چنانکه گفتیم آمریکا این تسلیحات را حتی در دست متحدان خاورمیانه‌ای خود خطرناک می‌داند. گرچه در دکترین نظامی آمریکا (برخلاف دکترین نظامی روسیه و چین) استفاده از موشک بالستیک متعارف چندان جایی ندارد. به همین سبب هم متحدان خاورمیانه‌ای آمریکا، برای تهیه موشک بالستیک دو راه بیشتر ندارند: یا خود آن را تولید کنند (اسرائیل و ترکیه) یا آنکه آن را از روسیه و چین یا کره شمالی خریداری کنند.

نگاه به شرق و تامین اسلحه در خاورمیانه

متحدان آمریکا در خاورمیانه برای خرید سلاح از ایالات متحده همواره دچار مشکلاتی بوده‌اند. اولین مساله بی‌میلی آمریکا به فروش پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی به آن‌ها یا در اختیار دادن بسته کامل تسلیحات بوده است. آمریکا دو ترس عمده دارد: یکی اینکه فروش بدون محدودیت سلاح در خاورمیانه موجب درگرفتن جنگ شود و دیگر اینکه در میان خود کشورهای خاورمیانه رقابت تسلیحاتی در بگیرد. مثلاً امارات در زمان خریدن جنگنده اف-۱۶ از آمریکا در سال ۲۰۰۳ اصرار زیادی داشت تا این جنگنده‌ها به توانایی شلیک موشک ضدکشتی هارپون مجهز شوند، اما چنین توانایی برای امارات مساله قابل قبولی برای آمریکا نبود. همین‌طور مصر تا مدت‌ها با پاسخ منفی آمریکا در دریافت جنگنده اف-۱۵ یا موشک‌های هوا به هوا مواجه می‌شد. آمریکا تجهیز مصر به این تسلیحات را خطری برای اسرائیل می‌دانست. آمریکا همین‌طور در فروش پهپادهای

تهاجمی به کشورهای خاورمیانه اکره داشت.

مشکل دوم، فرآیند پر پیچ و خم و بسیار سیاسی خرید سلاح از آمریکا است. درخواست خرید سلاح ممکن است سال‌ها دچار پیچ و خم شود و دریافت تسلیحات بسیار طول بکشد. (پرتو، ۱۳۹۷: ۱۳۰) مثلاً در دوره باراک اوباما، بحرین، کویت و قطر، به دنبال خرید سه مدل جنگنده ساخت آمریکا (به ترتیب اف-۱۶، اف-۱۸ و اف-۱۵) بودند، اما قطعی شدن قرارداد فروش تا زمان خاتمه دوره اوباما و روی کار آمدن دونالد ترامپ به طول انجامید. ترکیه پس از کنار گذاشته شدن از برنامه اف-۳۵ خواستار خرید اف-۱۶ شده، اما پاسخ روشنی دریافت نکرده و امارات توانست موافقت آمریکا در دوره ترامپ برای خرید اف-۳۵ و پهباد هجومی ام کیو-۹ را به دست آورد، اما وقتی بایدن روی کار آمد همه چیز موقوف به «بررسی‌های بیشتر» شد. کشورهای خاورمیانه که متحد آمریکا هستند رقابت در خرید سلاح هم دارند و آمریکا از این مساله وحشت دارد: اگر امارات به اف-۳۵ مجهز شود، قطر، عربستان و متحدان دیگر هم به سرعت خواهان دریافت آن هستند.

مشکل سوم، پیچیدگی تسلیحات آمریکایی است. اسلحه آمریکایی پیشرفته است، اما به همین میزان هم پیچیده است و حفظ آمادگی عملیاتی آن نیازمند اقداماتی گسترده است. سخت افزار و نرم افزار این تسلیحات نیازمند کنترل و سرویس دائمی است و همین نکته نیاز به همراهی سیاسی همیشگی آمریکا را ناگزیر ساخته است.

مشکل چهارم، خطر همیشگی تغییر سیاست در آمریکا است. کشورهای خاورمیانه هر آینه ممکن است مورد تحریم تسلیحاتی آمریکا قرار گیرند. عربستان در جنگ یمن و از زمان روی کار آمدن بایدن، تحت اعمال محدودیت در فروش تسلیحات هجومی قرار گرفت. اگرچه موضع آمریکا در اعمال این تحریم نظامی از موضع برخی کشورهای اروپایی مانند آلمان، ایتالیا، هلند و نروژ منعطف‌تر بود، اما توان هجومی عربستان را بدون تاثیر باقی نمی‌گذارد. در حقیقت یکی از دلایلی که سبب شد امارات از جنگ یمن خارج شود همین ترس از تحریم تسلیحاتی از سوی آمریکا بود. ترکیه هم به سبب اقدامات نظامی خود در شمال سوریه و علیه نیروهای کُرد متحد آمریکا همواره زیر سایه اعمال محدودیت از سوی آمریکا قرار داشته است. عراق به سبب نفوذ زیاد ایران در این کشور هم شاهد محدودیت در دریافت تسلیحات آمریکایی بوده است: عراق نه فقط از

خرید هلیکوپترهای تهاجمی آپاچی محروم شد که نتوانست تعداد بیشتری تانک آبرامز دریافت کند و مذاکراتش برای خرید نفربرهای زرهی برادلی هم ناموفق ماند. عراق حتی در عملیاتی برای نگه داشتن اف-۱۶های خود هم با خودداری آمریکا مواجه است. نمونه دیگر مصر است. با کودتای ژنرال عبدالفتاح السیسی علیه محمد مرسی، رئیس‌جمهور نزدیک به اسلام‌گرایان و اخوان‌المسلمین، اواما دستور تعلیق تحویل برخی اقلام نظامی به مصر را صادر کرد. گرچه مدتی بعد آمریکا موافقت کرد تانک‌های آبرامز و هلیکوپترهای هجومی آپاچی به مصر تحویل داده شود، اما این موافقت روندی کش و قوس‌دار را طی کرد. بحرین هم متحد دیگر آمریکا بود که دچار مشکل مشابهی شد. پس از سرکوب اعتراضات مردم بحرین در سال ۲۰۱۱ و افزایش انتقادات از وضعیت حقوق بشر در این کشور، آمریکا فروش برخی اقلام تسلیحاتی به بحرین را ممنوع کرد که می‌توانست در سرکوب معترضان به کار رود.

این مشکلات سبب گردید تا کشورهای متحد آمریکا بکوشند ناخشنودی خود از اقدامات آمریکا در فروش سلاح را با خرید سلاح از شرق، به‌طور عمده روسیه و چین نشان دهند. بحرین پس از اعمال محدودیت فروش تسلیحات از سوی آمریکا، به روسیه روی آورد و اسلحه انفرادی آک ۱۰۳، نارنجک انداز تفنگی، موشک ضدتانک کورنت و خودروی حامل آن را از مسکو خرید. مصر، اقدامات وسیع‌تری انجام داد: جنگنده‌های میگ-۲۹، هلیکوپترهای هجومی کاموف-۵۲، سامانه ضدهوایی اس-۳۰۰ وی ام (سام ۲۳ گلا دیاتور، جیانت) و باک ام-۲ (سام ۱۷ گریزلی) و تور ام ۲ (سام ۱۵ گونتلت) را از روسیه خریداری کرد و تلاش ناموفقی برای خرید جنگنده سوخو-۳۵، تانک تی-۹۰ و سیستم ضدهوایی اس-۴۰۰ انجام داد. ترکیه در پاسخ به طولانی شدن روند خرید سیستم دفاع موشکی پاتریوت از آمریکا سیستم ضدهوایی اس-۴۰۰ را از روسیه خرید. عراق وقتی دشوار شدن دریافت تجهیزات نظامی آمریکایی را مشاهده کرد، هلیکوپترهای تهاجمی میل-۲۸ و میل-۳۵، تانک تی-۹۰ و نفربر زرهی بی ام پی-۳ را از روسیه خرید. عربستان برای آنکه واکنشی به محدودیت فروش سلاح از سوی آمریکا نشان دهد، از چین، موشک‌های بالستیک دی اف-۲۱، پهپادهای هجومی وینگ لونگ-۱، وینگ لونگ-۲ و رینبو و سیستم پدافند هوایی اج کیو-۱۷ را خرید و فناوری ساخت آن‌ها را هم دریافت کرد. عربستان به روسیه هم روی آورد و از سلاح انفرادی

تا راکت انداز آتشزای توس-۱ را از مسکو خرید. امارات هم به اقدامات مشابهی دست زده است. امارات از دهه ۱۹۹۰ تجهیزاتی مانند نفربرهای زرهی بی ام پی-۳، راکت انداز چندتایی بی ام-۳۰ اسمرش، سیستم‌های دفاع هوایی پانتسیر (سام ۲۲) و موشک ضدتانک کورنت را از روسیه خریده بود. امارات در چند نوبت تهدید کرده بود که در صورت خودداری آمریکا از فروش اف-۳۵، ممکن است جنگنده سوخو-۳۵ یا سوخو-۵۷ را از روسیه بخرد که این کار را نکرد. امارات همین‌طور از چین پهپادهای هجومی، راکت انداز چندتایی و توپ خودکشی و از کره شمالی، موشک بالستیک زمین به زمین خریده است. امارات از قصد خود برای خرید هواپیمای جت آموزشی ال-۱۵ از چین هم سخن گفته است. نمونه اردن در این میان بسیار جالب است. در حالی که، ستون فقرات ارتش اردن را تسلیحات آمریکایی و انگلیسی شکل می‌دهند، امان برخی از انواع تسلیحات (سامانه‌های ضد هوایی پانتسیر سام-۲۲، سام-۸ و سام-۱۳، نفربر زرهی بی ام پی-۲، انواع تسلیحات ضد زره و هلیکوپتر میل-۲۶ از روسیه و راکت انداز بُرد بلند دلبلیو ام-۱۲۰ و خمپاره انداز از چین) از گذشته تاکنون خریده است.

این نگاه به شرق برای خرید اسلحه و روی گرداندن از آمریکا، در گذشته بیشتر دلایل اقتصادی و تا حدی سیاسی داشت. در دوران جنگ سرد هم متحدان آمریکا در خاورمیانه گاهی از شوروی اسلحه می‌خریدند. برخی تسلیحات ساخت شوروی قیمتی ارزان‌تر داشت و به جز آن، با خرید اسلحه از شوروی و رساندن نفع اقتصادی به مسکو، کوشش می‌کردند تا رضایت مسکورا در برخی مسائل سیاست خارجی به دست آورند. شاه ایران، در حالی که متحد نزدیک آمریکا در خاورمیانه و یکی از بزرگ‌ترین خریداران سلاح ساخت آمریکا بود، در قراردادهایی به ارزش ده‌ها میلیون دلار، نفربرهای زرهی بی تی آر-۵۰ و ۶۰، تیربارهای ضد هوایی، کامیون‌های نظامی، توپخانه، آر پی جی-۷ و موشک دستی ضد هوایی سام-۷ از شوروی خریداری کرد. کویت هم از شوروی نفربر زرهی، توپخانه و تسلیحات ضد زره و از یوگسلاوی تانک ام-۸۴ را خرید. با این حال نگاه به شرق در زمان حاضر با نگاه به شرق در دوره جنگ سرد تفاوت اساسی دارد. در آن زمان، نگاه به شرق ماهیتی محدود، عمدتاً اقتصادی و نمادین داشت. اکنون، اما به صورتی آشکار حاکی از بیان ناخشنودی و دهن کجی به آمریکا، نشان دادن استقلال و تمایل به توسعه روابط در ابعادی استراتژیک مد نظر

است، اما آیا این نگاه به شرق در خرید اسلحه که کشورهای متحد آمریکا در خاورمیانه دنبال می‌کنند، بختی برای موفقیت دارد؟

راه فروبسته: ادامه هژمونی آمریکا در تامین سلاح در خاورمیانه

سیاست نگاه به شرق در خرید اسلحه که از سوی متحدان آمریکا دنبال شده است دچار چند مشکل اساسی است و از حد مشخصی نمی‌تواند فراتر رود. هر چند سهم روسیه و چین در بازار اسلحه خاورمیانه و در میان متحدان آمریکا افزایش یافته است، اما این افزایش به میزانی نخواهد بود که تغییری راهبردی در سازمان تسلیحاتی این کشورها ایجاد کند و وابستگی ساختاری آن‌ها به خرید اسلحه از آمریکا را تغییر دهد.

دلیل اول، آن است که اقلام تسلیحاتی خریداری شده از شرق، اغلب اقلام فرعی تسلیحاتی را تشکیل داده‌اند و نه اقلام اصلی را؛ به جز مورد مصر (خرید جنگنده میگ-۲۹ و هلیکوپترهای کاموف-۵۲ از روسیه) و ترکیه (خرید اس-۴۰۰) هیچ متحد دیگری از آمریکا اقلام عمده تسلیحاتی خود را از روسیه یا چین خریداری نکردند: هواپیماهای جنگنده، تانک، کشتی جنگی، زیردریایی، هواپیماهای ترابری نظامی، آواکس و حمل و نقل سنگین، هلیکوپترهای هجومی و ترابری و سیستم‌های دفاع موشکی و هوایی، هیچ یک از روسیه یا چین خریداری نشدند. ستون فقرات نیروهای زمینی، هوایی و دریایی متحدان آمریکا، کماکان تجهیزات ساخت غرب، اول آمریکا و سپس کشورهای اروپایی (عمدتاً بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا) است که آن‌ها هم برای صادرات اسلحه به صورت وسیعی متکی به صدور مجوزهای آمریکا هستند.

دلیل دوم آن است که تسلیحات ساخت روسیه یا چین، اغلب یا کیفیت بسیار پایین‌تری از تجهیزات نظامی غربی دارند و دیگر آنکه امکان جذب آن‌ها در ساخت تسلیحاتی غربی این کشورها وجود ندارد. به علاوه، روسیه و چین اساساً قادر به ساخت برخی تجهیزات نظامی که آمریکا تولید می‌کند نیستند. برای نمونه، هواپیماهای هشدار زود هنگام (آواکس) ساخت آمریکا عملاً رقیبی در بازار جهانی ندارند یا یکی دو رقیب کوچک مانند سوئد را دارند. برای عربستان، امارات، مصر و ترکیه، امکان آن وجود ندارد که هواپیمای آواکس مرغوب و مطلوبی از روسیه یا چین تهیه کنند. هواپیماهای ترابری

نظامی و هواپیماهای سوخت‌رسان هم از همین نوع هستند. به این فهرست باید بسیاری تجهیزات نظامی دیگر را هم اضافه کرد که روسیه و چین، یا قادر به تولید آن نیستند یا آنکه ابداً محصولاتشان کیفیت قابل رقابتی با محصولات آمریکایی ندارد. کشورهای خاورمیانه تجربه تلخ خرید تسلیحات بی‌کیفیت از روسیه را یا خود تجربه کرده یا از تجربه کشورهای دیگر مطلع هستند. مصر بعد از خرید جنگنده‌های میگ-۲۹ از روسیه به سرعت با مشکلات فنی آن مواجه شد و ناوگان خریداری شده با چند سقوط و ناتوانی در پرواز عملاً زمینگیر شد. مصر از خرید تعداد بیشتری میگ-۲۹ صرف نظر کرد و آسمان مصر کماکان در کنترل انحصاری اف-۱۶ آمریکایی و رافال و میراژ-۲۰۰۰ فرانسوی باقی ماند. مصر همین‌طور از خرید کاموف-۵۲ پشیمان شد و تصمیم به خرید تعداد بیشتری آپاچی آمریکایی گرفت. در مورد خرید تانک هم، گرچه مصر به دنبال خرید تانک ارزان‌تر روسی تی-۹۰ بود، اما کیفیت آن را (با توجه به تجربه نه چندان موفق آن در سوریه و قره‌باغ) نامناسب تشخیص داد و به فکر خرید تعداد بیشتری تانک آبرامز افتاد. مشکل جنگنده‌های ساخت روسیه، که عمر عملیاتی پایین، میزان خراب شدن زیاد، نرخ بالاتر سوانح و زمینگیری طولانی ناوگان است، مالزی، پرو، هند و الجزایر را (که کاربر سوخو-۳۰ یا میگ-۲۹ یا هر دو هستند) را ناخرسند کرده بود و این تجربیات به اطلاع کشورهای خاورمیانه هم رسیده است. ترکیه هم بعد از خرید اس-۴۰۰ و پس از چند بار آزمایش آن دریافته است که در مورد ارزش و کارآمدی این سامانه هم اغراق زیادی شده است. ناتوانی سامانه‌های پدافندی ساخت روسیه در جنگ‌های قره‌باغ، سوریه، لیبی و اخیراً جنگ اوکراین، کشورهای هر چه بیشتری را از خرید آن‌ها منصرف کرده است. عربستان و امارات می‌دانند که با سیستم‌های دفاع موشکی و هوایی روسی یا چینی نمی‌توانند خطر حملات موشکی و پهپادی حوثی‌ها در یمن را خنثی کنند؛ چنانکه با جنگنده یا هلیکوپتر تهاجمی ساخت روسیه و چین هم نمی‌توان عملیات نظامی دقیق و موثری (در قیاس با نمونه آمریکایی یا اروپایی) انجام داد.

دلیل سوم آن است که نیازهای دفاعی فوری متحدان آمریکا در خاورمیانه از یک طرف ایجاب می‌کند، آن‌ها از تغییر رژیم تسلیحاتی خود صرف نظر نکنند. تغییر رژیم تسلیحاتی از تسلیحات آمریکایی به تسلیحات شرقی از نظر اقتصادی هم بسیار گران و

زمان بر است و تازه از نظر کیفیت نتیجه مطلوبی هم به دست نمی‌آید. از خاطر نبریم که بخش قابل توجهی از تسلیحاتی که متحدان آمریکا مانند مصر، اردن و ترکیه در دهه‌های اخیر تاکنون در اختیار داشته‌اند، حاصل اهدا و کمک‌های نظامی بلاعوض آمریکا بوده است. حال آنکه روسیه و چین یا هر تولیدکننده دیگر سلاح، جز با پول نقد به آن‌ها اسلحه نخواهد فروخت.

دلیل چهارم، موانع سیاسی و تحریمی است که آمریکا بر سر راه خرید سلاح از روسیه و چین وضع کرده است. وقتی ترکیه از روسیه اس-۴۰۰ را خرید، از برنامه اف-۳۵ اخراج شد و روابط نظامی با آمریکا مورد تجدید نظر واشینگتن قرار گرفت. مصر تصمیم به خرید سوخو-۳۵ و اس-۴۰۰ از روسیه داشت، اما از ترس تحریم آمریکا تحت قانون کاتسا، درست مثل اندونزی و الجزایر، از خرید آن‌ها منصرف شد. عربستان سعودی، امارات و چین و بقیه متحدان آمریکا هم می‌دانند که اگر از حد معینی از روابط نظامی با چین و روسیه جلوتر بروند، ممکن است مورد تحریم تسلیحاتی آمریکا واقع شوند و چنین تحریمی، معنایی جز زمین‌گیر شدن بخش عمده تسلیحات پیشرفته آنان و تضعیف نظامی و امنیتی آنان ندارد.

دلیل پنجم آن است که شرقی شدن در نظام تسلیحاتی، همراه با پیامدهای سیاسی و راهبردی است. خرید اسلحه تنها یک رابطه تجاری معمولی نیست. مثال بارز این موضوع، الجزایر است که سامان تسلیحاتی روسی و شرقی دارد. خودداری الجزایر از گذار در سازمان تسلیحاتی خود و غربی کردن آن (به رغم برخی کوشش‌ها در خرید سلاح از آمریکا و اروپا) همراه با سیاست بیطرفی، عدم تعهد و غیرغربی الجزیره بوده است. اگر متحدان آمریکا در خاورمیانه به سوی گذار از تسلیحات غربی به تسلیحات شرقی گام بردارند، باید پیامد سیاسی و راهبردی آن را هم متحمل شوند که چیزی جز رها شدن از سوی آمریکا نخواهد بود. گرچه رابطه آمریکا با متحدانش در خاورمیانه، امروزه دیگر همان ماهیت این رابطه در دهه‌های قبل را ندارد، اما هنوز تا به آن اندازه عمیق هست که بودنش بهتر از نبودنش باشد.

نتیجه‌گیری

بسیاری از تغییر نظم منطقه‌ای در خاورمیانه سخن می‌گویند. این تغییر به معنای کم رنگ شدن حضور آمریکا در خاورمیانه و افزایش حضور بازیگران دیگر مانند چین و روسیه است. رفتار متحدان آمریکا هم نشان می‌دهد آنان هر چه بیشتر روابط اقتصادی خود با چین را گسترش می‌دهند، از نظر امنیتی به روسیه نزدیک‌تر شده‌اند و نقطه نظرها و اهدافشان از آمریکا فاصله گرفته است. این تحولات را نمی‌توان انکار کرد، اما این مساله را هم نباید نادیده گرفت که متحدان آمریکا، هنوز وابستگی ساختاری در سازمان تسلیحاتی خود به تسلیحات ساخت آمریکا دارند. حتی تولیدکنندگان اروپایی اسلحه هم تا به اجبار یا به دلایل سیاسی ناگزیر از رعایت محدودیت‌های آمریکا در صدور سلاح هستند. گذار متحدان آمریکا در خاورمیانه از سازمان تسلیحاتی غربی (آمریکایی) به دلایلی حتی در بلند مدت هم مقدور نخواهد بود. پنج دلیل موانع سیاسی و تحریمی که آمریکا وضع کرده است، هزینه اقتصادی بالای چنین گذاری، کیفیت پایین‌تر تسلیحات شرقی (روسی و چینی) و نیازمندی‌های فوری امنیتی این کشور و دشواری جذب این تسلیحات شرقی و در نهایت پیامدهای راهبردی و سیاسی عمیق چنین گذاری، مانع از آن خواهد شد که این کشورها، به مانند اقتصاد و سیاست، در امور نظامی هم راه‌گرایش به شرق را در پیش بگیرند. اگر متحدان آمریکا در خاورمیانه به سوی گذار از تسلیحات غربی به تسلیحات شرقی گام بردارند، باید پیامد سیاسی و راهبردی آن را هم متحمل شوند که چیزی جز رها شدن از سوی آمریکا نخواهد بود. گرچه رابطه آمریکا با متحدانش در خاورمیانه، امروزه دیگر همان ماهیت این رابطه در دهه‌های قبل را ندارد، اما هنوز تا به آن اندازه عمیق هست که بودنش بهتر از نبودنش باشد. امنیت و قدرت در خاورمیانه بیشتر از هر چیز با سلاح معنا دارد؛ هر طرفی که اسلحه پیشرفته‌تر و بیشتر داشته باشد، امنیت و ثبات و قدرت بیشتری خواهد داشت. فروش سلاح روسی و چینی در خاورمیانه هر چند روند رو به رشدی را شاهد بوده، اما این روند از آستانه مشخصی فراتر نخواهد رفت و در حوزه‌های حاشیه‌ای باقی خواهد ماند. با افزایش فشارها بر روسیه و تحریم آن، چین هر چه بیشتر جای روسیه را در بازار اسلحه خاورمیانه و در میان متحدان آمریکا خواهد گرفت، اما این روند به صورتی نخواهد شد که سازمان تسلیحاتی این متحدان آمریکا، به سازمان تسلیحاتی چینی تحول یابد. در نتیجه وابستگی ساختاری

امنیتی این کشورها به ایالات متحده آمریکا همچنان ادامه خواهد یافت.

توضیح

به سبب کثرت اشاره به جزئیات تسلیحات خریداری شده به وسیله متحدان آمریکا در خاورمیانه، برای اجتناب از اطناب از ارجاع دهی مکرر اجتناب کردیم. منابع مورد استفاده در این خصوص عبارتند از:

IISS (2022), Congressional Research Service(2020), SIPRI (2021), Flight Global (2022) موارد متعدد دیگری هم از پایگاه‌های اینترنتی معتبر اخبار نظامی و دفاعی وجود داشتند (مانند دیفنس وان، دیفنس نیوز، جینز دیفنس و غیره) که از ارجاع مکرر و ملال آور به آن‌ها اجتناب شد.

منابع

پرتو، امین (۱۳۹۳) جایگاه صدور اسلحه در سیاست خارجی فدراسیون روسیه در دوران پس از یلتسین؛ فصلنامه سیاست سال اول زمستان ۱۳۹۳ شماره ۴
پرتو، امین (۱۳۹۷) توان نظامی عربستان سعودی؛ در: عربستان سعودی: تحولات، چالش‌ها و چشم‌اندازها؛ به اهتمام مهدی شاپوری و یاسر نورعلی‌وند، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
راس، اندرو. ال (۱۳۸۸) تامین تسلیحات و امنیت ملی: تناقض موجود در توان نظامی؛ در: امنیت ملی در جهان سوم؛ ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
فاست، لوئیس (۱۳۹۲) روابط بین‌المللی خاورمیانه؛ ترجمه احمد سلطانی‌نژاد، تهران: وزارت امور خارجه.
مارتین، لینور جی. (۱۳۷۹) رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه؛ ترجمه قدیر نصری مشکینی؛ مطالعات راهبردی؛ شماره ۹؛ پاییز؛ ۱۷۴-۱۹۳

Congressional Research Service(2020) *Arms Sales in the Middle East: Trends and Analytical Perspectives for U.S. Policy* (Washington D.C: Congressional Research Service)

Flight Global (2022) *World Air Force 2022*, at: <https://www.flightglobal.com/download?ac=83735>

IISS (2022) *Military Balance* (London: IISS)

SIPRI (2021) *SIPRI Yearbook: Armaments, Disarmament and International Security* (Stockholm: SIPRI)

راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم بایدن و پیامدهای آن بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه

* فرهاد وکیلی^۱

چکیده

رؤسای جمهور پس از بوش شامل اوباما، ترامپ و بایدن در تداوم پایبندی به راهبرد کلان سیاست خارجی تفوق‌تشدید داشته‌اند. به میزانی که از دوره بوش فاصله گرفته شده میزان این پایبندی کاهش یافته است؛ کاهش پایبندی به راهبرد کلان تفوق و کاهش حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه این پرسش را مطرح می‌کند: پیامدهای راهبرد سیاست خارجی بایدن بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه کدامند؟ در پاسخ، فرضیه اصلی عبارتست از اینکه: اتخاذ راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم، توسط آمریکا موجب کاهش مدیریت شده رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و جلوگیری از شکل‌گیری هژمون منطقه‌ای همزمان با کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه می‌شود. مطابق راهبرد موازنه برون بوم، ایالات متحده هنوز تمایل دارد تلاش کند تا هیچ کشوری بر اروپا، شمال غرب آسیا یا خلیج فارس مسلط نشود. با این حال، این راهبرد بار اصلی را به دوش دیگران می‌اندازد و به قدرت‌های محلی در جهت برقراری موازنه یکی با دیگری تکیه دارد و تأکید بر حضور نظامی غیرمستقیم است. اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم را می‌توان ناشی از عوامل تغییر سیستم عرضه و تقاضای جهانی انرژی، خیزش چین، فناوری‌های جدید و رویکرد سیاست خارجی برای طبقه متوسط تلقی کرد. مهم‌ترین پیامدهای اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه را می‌توان اینگونه برشمرد: کاهش مدیریت شده رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه، تلاش ایالات متحده برای جلوگیری از ظهور یک قدرت هژمون در تقاطع سرزمین اوراسیا و کاهش تعهدات چتر امنیتی آمریکا بر روی متحدین عرب و تمرکز بیشتر بر همکاری اقتصادی با متحدین عرب و اسرائیل.

واژگان کلیدی: راهبرد؛ سیاست خارجی؛ آمریکا؛ موازنه برون بوم؛ خاورمیانه

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، glasses00@live.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

پایان دوران جورج بوش^۱ که با افزایش هزینه‌های مداخله‌گرایی گسترده خصوصاً در منطقه خاورمیانه همراه بود، تغییر در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل با ظهور چین و نیز بحران اقتصادی در آمریکا باعث شد نقش رهبری جهانی آمریکا پرسش شود. زیگنیو برژینسکی^۲ در کتاب بینش استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی از نوعی تغییر در توزیع قدرت جهانی از سوی غرب به سمت شرق و از دست رفتن جاذبه جهانی بودن آمریکا بحث می‌کند و نتایج ژئوپلیتیکی افول آمریکا را برمی‌شمارد و معتقد است آمریکا هنوز صاحب برتری جهانی است، اما برحق بودن این برتری، کارایی آن و طول عمر رهبری آن به صورتی روزافزون و جهانی مورد سؤال قرار گرفته است و این به خاطر مشکلات و چالش‌های پیچیده داخلی و خارجی آمریکاست (برژینسکی، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴). همچنین مطلوبیت این نقش برای منافع ملی آمریکا نیز توسط اوباما به شکلی ضمنی و توسط ترامپ به شکلی صریح پرسش می‌شود. چنانکه اوباما از چندجانبه‌گرایی برای حل چالش‌های جهانی و به عبارتی تقسیم بار جهانی سخن گفته و ترامپ نیز از تأمین هزینه‌های نقش رهبری جهانی آمریکا توسط متحدان سخن می‌گوید. این وضعیت نظام بین‌الملل و نوع واکنش سیاست خارجی اوباما و ترامپ نسبت به تغییر در توزیع قدرت بین‌المللی تداعی‌کننده تفسیری یکسان از این وضعیت است. بنابراین، در نگاه نخست سیاست خارجی این دو دولت در تداوم راهبرد کلان تفوق، تشکیک کرده‌اند.

در عصر بایدن، با آغاز بازگشت آمریکا به بسیاری از موافقت‌نامه‌های بین‌المللی (از جمله سازمان بهداشت جهانی، پیمان آب و هوایی پاریس و آژانس امداد و اقدام سازمان ملل متحد بازگرداند و مذاکرات در خصوص احیای برجام) و صحبت از اعاده نقش رهبری آمریکا در نظام بین‌الملل در نگاه نخست به نظر می‌رسد آمریکا بار دیگر به اتخاذ راهبرد کلان تفوق در قالب بین‌الملل‌گرایی لیبرال بازگشته است. با این حال، خروج آمریکا از افغانستان، کاهش شدید نیروهای نظامی آمریکا در عراق، کاهش ظرفیت نظامی ایالات متحده در عربستان سعودی و کم‌رنگ شدن نقش اسرائیل در سیاست

1. George Bush

2. Zbigniew Brzezinski

خارجی آمریکا از ادامه تشکیک در راهبرد کلان تفوق حکایت دارد. این روند فاصله گرفتن از راهبرد کلان تفوق در دوران اوباما و ترامپ جریان داشته و تا دوران بایدن نیز تداوم داشته است؛ به عبارتی کاهش پایبندی به راهبرد کلان تفوق، عنصر تداوم در راهبرد سیاست خارجی آمریکا در عصر بایدن است.

کاهش پایبندی به راهبرد کلان تفوق، جایگاه مناطق مختلف را در راهبرد کلان سیاست خارجی آمریکا دچار تغییر کرده است، به شکلی که جایگاه اروپا و خاورمیانه در این راهبرد کلان کاهش یافته و بر جایگاه شرق آسیا و خصوصاً چین افزوده شده است. به نظر می‌رسد خاورمیانه بیش از سایر مناطق جهان تحت تأثیر روند مذکور قرار گرفته است به شکلی که نظم جدید منطقه‌ای در خاورمیانه در حال شکل‌گیری است و عده‌ای را بر آن داشته تا به این نتیجه برسند که با کاهش حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه رقابت‌های منطقه‌ای افزایش خواهد یافت. با این حال، فروکش کردن بحران سوریه، زمزمه‌های پایان جنگ یمن، مذاکرات احیای برجام و مذاکرات ایران و عربستان از جمله شاخص‌هایی هستند که نشان‌دهنده کاهش تنش‌ها در خاورمیانه پس از دوره‌ای از اوج گرفتن آن‌هاست. بنابراین، پرسش اصلی این است که پیامدهای راهبرد سیاست خارجی بایدن بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه کدامند؟ در پاسخ، فرضیه اصلی عبارتست از اینکه؛ اتخاذ راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم توسط آمریکا موجب کاهش مدیریت شده رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و جلوگیری از شکل‌گیری هژمون منطقه‌ای همزمان با کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه می‌شود. پاسخ به این پرسش در گرو پاسخ به این پرسش‌های فرعی است. نخست؛ راهبرد موازن برون بوم چیست؟ دوم؛ علل اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم در منطقه خاورمیانه کدامند؟ و سوم؛ پیامدهای اتخاذ این راهبرد در منطقه کدامند؟ بنابراین، در سه بخش به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود. روش پژوهش پیش‌رو نیز توصیفی-تبیینی است.

با آغاز ریاست جمهوری بایدن، نظرات متفاوتی در خصوص ماهیت سیاست خارجی آمریکا در دوره وی مطرح شد. با جستجو در منابع مختلف می‌توان به چهار رویکرد در این حوزه اشاره کرد: نخست، عده‌ای معتقدند که بایدن با بازگشت به راهبرد سیاست خارجی باراک اوباما، راهبرد بین‌المللی‌گرایی لیبرال را دنبال خواهد کرد. (Wright, 2020)

(رادفر و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۹). دوم، جاشوا شیفترینسون^۱ و استفان ورتهایم^۲، استدلال می‌کنند که دکتترین بایدن «واقع‌گرایی عمل‌گرایانه» است. این دکتترین منافع ایالات متحده را «در دنیای رقابتی» دنبال می‌کند و در صورت لزوم برای رسیدن به اهداف تغییر مسیر می‌دهد. (Shiffrinson & Wertheim, 2021). سوم، تعداد فزاینده‌ای از ناظران اصرار دارند که راهبرد سیاست خارجی بایدن حفظ و اثبات «برتری دموکراسی» در سراسر جهان است (Jonathan Tepperman, 2021) (Wright T. , 2021) (Brands, 2021 (a) و نهایتاً رویکرد چهارم در مقابل رویکرد سوم معتقد است که تعهد به دموکراسی و حقوق بشر به رغم تأکیدات بایدن، بخش برجسته سیاست خارجی آمریکا نیست. در این خصوص ریچارد هاس^۳ در مقاله خود با عنوان «عصر آمریکا نخست؛ اجماع ناقص جدید واشنگتن در سیاست خارجی» از تداوم سیاست خارجی ترامپ در دوران بایدن بحث می‌کند. (Haass, 2021).

بنابراین، هر یک از رویکردهای چهارگانه فوق‌قادر به تبیین بخش‌های مهمی از راهبرد سیاست خارجی آمریکا در عصر بایدن هستند، اما رویکرد نخست محدودیت‌های نظم جدید در حال ظهور بین‌المللی و چالش‌های داخلی آمریکا را بر شکل‌گیری راهبرد سیاست خارجی بایدن کم‌اهمیت جلوه داده و مدل کلاسیک راهبرد بین‌الملل‌گرایی لیبرال را بسط داده است. رویکرد دوم تمایلات انزواگرایانه در راهبرد سیاست خارجی آمریکا را با پرداختن به بحث احیای هدف برتری سیاسی و نظامی ایالات متحده به حاشیه می‌برد. رویکرد سوم با طرح مفهوم برتری دموکراسی تا حدودی متغیرهای مهمی چون طبقه متوسط و ظهور چین را به این مفهوم تقلیل داده است و نهایتاً رویکرد چهارم هرچند برخی عناصر تداوم را به درستی مشخص می‌کند، اما ارتباط ادعایی میان ناسیونالیسم آمریکایی و سیاست خارجی برای طبقه متوسط را تبیین نکرده و همچنین الگوسازی داخلی دموکراسی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد از این رو پژوهش پیش‌رو در تلاش است شکاف‌های موجود در این ادبیات را با به‌کارگیری مفهوم

1. Joshua Shiffrinson

2. Stephen Wertheim

3. Richard Haass

«راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم^۱» و کاربست آن بر راهبرد سیاست خارجی بایدن به طور اعم و راهبرد سیاست خارجی وی در خاورمیانه ترمیم کرده و از این رهگذر پیامدهای این راهبرد را بر نظم منطقه‌ای تبیین کند.

نخست؛ راهبرد موازنه برون بوم در سیاست خارجی آمریکا

مکتب راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم شامل کریستوفر لین^۲، جان مرشایمر^۳، رابرت پیپ^۴ و استفان والت^۵ است. راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم گزینه جایگزین واقع‌گرایان حوزه سیاست خارجی است و در پاسخ به راهبرد تفوق مطرح شده است. راهبرد موازنه برون بوم سیاست‌هایی در راستای کاهش هزینه‌ها و دخالت‌های خارجی مطرح می‌کند: نخست، موازنه‌گرایان برون بوم معتقدند که یکی از محدود قوانین آهین در سیاست بین‌الملل این است که وقتی یک قدرت بزرگ بیش از حد قدرتمند می‌شود - زمانی که برای دستیابی به هژمونی تلاش می‌کند - با تلاش‌های ضد موازنه دیگر قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل شکست می‌خورد. شکست سرنوشت هژمون‌هاست. دلیل آن هم ساده است: انگیزه اساسی همه دولت‌های بزرگ، بقای خود است و وقتی یکی از آن‌ها تهدید به کسب قدرت برتر می‌کند، امنیت دیگران به خطر می‌افتد. محققان نئورئالیست برجسته سیاست امنیتی ایالات متحده به این سؤال به طور خلاصه پاسخ داده‌اند: برتری یک اثر بومرنگ دارد که امنیت ایالات متحده را کمتر - و نه بیشتر - می‌کند (Layne, 2009: 6-7).

دوم، مطابق راهبرد موازنه برون بوم، ایالات متحده هنوز تمایل دارد تلاش کند تا هیچ کشوری بر اروپا، شمال غرب آسیا یا خلیج فارس مسلط نشود. با این حال، این راهبرد بار اصلی را به دوش دیگران می‌اندازد و به قدرت‌های محلی در جهت برقراری موازنه یکی با دیگری تکیه دارد. در حالی که، قطعاً نیروهای نظامی ایالات متحده را مستقر می‌کند.

1. Offshore Balancing Strategy

2. Christopher Layne

3. John Mearsheimer

4. Robert Pape

5. Stephen Walt

نیروهای مسلح ایالات متحده تنها در صورتی تمایل دارند درون بوم عمل کنند که قدرت‌های منطقه‌ای نتوانند موازنه میان خودشان را در مقابل یک هژمون بالقوه حفظ کنند. نیروهای آمریکایی زمانی که تهدیدات بررسی شوند، تمایل به خروج و عقب‌نشینی دارند (Mearsheimer J. , 2011: 18,31).

سوم، هیچ‌کس نمی‌داند که آیا جهانی متشکل از دموکراسی‌های لیبرال در واقعیت صلح‌آمیز خواهد بود یا خیر، اما گسترش دموکراسی به زور اسلحه به ندرت جواب می‌دهد و دموکراسی‌های نوپا به ویژه مستعد درگیری هستند. ایالات متحده به جای ترویج صلح، به جنگ‌های بی‌پایان، پایان می‌دهد. حتی بدتر از آن، تغذیه اجباری ارزش‌های لیبرال در خارج از کشور می‌تواند آن‌ها را در داخل به خطر بیندازد. جنگ جهانی علیه تروریسم و تلاش‌های مرتبط برای استقرار دموکراسی در افغانستان و عراق به شکنجه زندانیان، قتل‌های هدفمند و نظارت الکترونیکی گسترده بر شهروندان آمریکایی منجر شده است. اگر مردم آمریکا می‌خواهند گسترش دموکراسی لیبرال را تشویق کنند، بهترین راه برای انجام این کار این است که الگوی مناسبی بسازند. کشورهای دیگر اگر آمریکا را به عنوان یک جامعه آزاد، مرفه و باز ببینند به احتمال زیاد از آن تقلید خواهند کرد. و این به معنی فعالیت بیشتر برای بهبود شرایط در داخل کشور و فعالیت کمتر برای سیاست‌ورزی در خارج از کشور (Mearsheimer & Walt 2016: 80).

به‌طور خلاصه، مرشایمر و والت معتقدند که موازنه برون بوم یک راهبرد کلان است که از اعتماد به سنت‌های اصلی ایالات متحده و به رسمیت شناختن مزایای پایدار آن نشأت گرفته است. این راهبرد به قدرت ملی‌گرایی احترام می‌گذارد، سعی نمی‌کند ارزش‌های آمریکایی را بر جوامع خارجی تحمیل کند و بر الگوسازی تمرکز دارد تا دیگران بخواهند از آن الگو برداری کنند. مانند گذشته، موازنه برون بوم نه تنها راهبردی است که به منافع ایالات متحده نزدیک‌تر است بلکه هماهنگ‌ترین گزینه با ترجیحات آمریکایی‌ها است (Mearsheimer & Walt, 2016: 83). بنابراین، خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای که منطق توازن قدرت در آن حاکم است، ملی‌گرایی مهم است و ارزش‌های مخالف ارزش‌های آمریکایی در آن ریشه‌دار است محل آزمون مناسبی برای راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم است.

دوم؛ علل اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم در منطقه خاورمیانه

طیف وسیعی از منتقدان راست و چپ، خواهان کاهش عمده نقش خاورمیانه و جایگاه آن در راهبرد جهانی ایالات متحده هستند. شاید قانع کننده‌ترین آن اعتراف سال گذشته در وال استریت ژورنال توسط مارتین ایندیک^۱، کهنه سرباز خاورمیانه و سفیر سابق در اسرائیل بود که توضیح داد چرا عنوان «خاورمیانه دیگر ارزشش را ندارد»^۲ انتخاب شد (Indyk, 2020). تقریباً بیست سال پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده چندین تریلیون دلار با بی ثبات کردن منطقه برای جنگ در این راه هزینه کرده است. حمله عراق باعث ایجاد آشفتگی و درگیری در منطقه شد و مزایای ملموس کمی داشت. میراث شکست و تغییر اساسی شرایط در رابطه با دو نگرانی اصلی همیشگی - جریان نفت و امنیت اسرائیل - منافع ایالات متحده را هم در منطقه و هم در راهبرد جهانی ایالات متحده به میزان قابل توجهی محدود و بازتعریف کرده است، اما به نظر می‌رسد راهبرد سیاست خارجی آمریکا در برابر شکست‌های خود و تغییرات بزرگ ژئواستراتژیک و ژئواکونومی در حال تطبیق و بازسازی خود است. به نظر می‌رسد حضور مداوم ارتش ایالات متحده هزینه‌های کلان جهت‌گیری هژمونیک را بیش از پیش مشخص کرده و بایدن را برای اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم مصمم کرده است. بنابراین، بازبینی رده‌بندی راهبردی^۳ در دولت بایدن را می‌توان ناشی از عوامل تغییر سیستم عرضه و تقاضای جهانی انرژی، خیزش چین، فناوری‌های جدید و رویکرد سیاست خارجی برای طبقه متوسط تلقی کرد.

۱. تغییر سیستم عرضه و تقاضای جهانی انرژی

حتی اگر بیست سال خون و ثروت فاجعه بار در کارزار تغییر افغانستان و عراق صرف نشده باشد، دلایل اساسی تری برای تجدید نظر در منافع استراتژیک ایالات متحده وجود دارد. مهم‌ترین آن تغییر سیستم عرضه و تقاضای جهانی انرژی است. از زمان بحران

1. Martin Indyk

2. The Middle East Isn't Worth It Anymore

3. Strategic Triage

نفتی ۱۹۷۳-۱۹۷۴، هیدروکربن‌ها محرک اصلی سیاست ایالات متحده در خاورمیانه بوده‌اند - دکترین کارتر ۱۹۸۰ که جریان نفت خلیج فارس را به عنوان یک منفعت حیاتی اعلام کرد. با وجود این، وابستگی نفتی آمریکا به منطقه دیگر وجود ندارد. انقلاب شیل که به موقعیت جدید ایالات متحده به عنوان برترین تولیدکننده نفت و گاز در جهان منجر شده است به شکل بنیادی، ژئوپلیتیک انرژی را تغییر داده است. مرکز ثقل تولید جهانی هیدروکربن‌ها قبلاً از خلیج فارس به نیمکره غربی منتقل شده است. ماسه‌های نفتی کانادا، یک مکزیکی در حال اصلاح نسبی و ذخایر فوق‌العاده عمیق برزیل، همه به واقعیت جدید پساوپیک اشاره می‌کنند. در هر صورت، ما در آغاز گذار به یک اقتصاد پسانفتی هستیم که ژئوپلیتیک جهانی را متحول می‌کند. نفت خاورمیانه مهم است، اما لزوماً یک منفعت حیاتی نیست. عدم واکنش ترامپ به حمله ایران به تاسیسات نفتی عربستان در نقطه مقابل دکترین کارتر نشان دهنده این موضوع است (Manning & Wilson, 2021). مهم بودن نفت خاورمیانه از نقطه نظر تأمین امنیت انرژی متحدان و نیز حفظ اهرم نفت خاورمیانه در مقابل چین است.

در همین خصوص گذار انرژی از سوخت‌های فسیلی به انرژی‌های تجدیدپذیر، ارزش ژئوپلیتیک خاورمیانه را در راهبرد سیاست خارجی آمریکا کاهش داده است. این گذار همچنین با یک گذار ژئواکونومیک همراه است که بر تغییر بازارهای نفت و گاز از مشتریان سنتی در آمریکای شمالی، اروپا و آسیای توسعه یافته به سمت کشورهای آسیایی در حال توسعه، به ویژه چین و هند متمرکز است. این امر با روندهایی در قدرت سیاسی به ویژه کاهش احتمالی نقش ایالات متحده در منطقه (به ویژه در خلیج فارس)، ابراز وجود بیشتر قدرت‌های منطقه از جمله عربستان سعودی، امارات، ترکیه و ایران و افزایش دخالت روسیه و احتمالاً در آینده چین و هند همراه است (Mills, 2020: 116).

۲. خیزش چین

در حالی که، خاورمیانه تنها ۳٫۲ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را تشکیل می‌دهد، بر اساس داده‌های رسمی بانک جهانی، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۲۰ به ارزش ۱۴۷۲۲ میلیارد دلار آمریکا بوده است. ارزش تولید ناخالص داخلی چین

۱۳،۰۴ درصد از اقتصاد جهان را تشکیل می‌دهد (Trading Economics, 2021). بنابراین، در سلسله مراتب بزرگ‌تر منافع استراتژیک ایالات متحده، تمرکز این منافع به سوی اقیانوس آرام، مرکز ثقل اقتصاد جهانی تغییر کرده است، این جهت‌گیری مجدد استراتژیک با «استراتژی نظامی ملی» دولت ترامپ با تمرکز بر «رقابت قدرت بزرگ» پایدار با جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه نشان داده شد. در سند امنیت ملی موقت بایدن در درجه اول بر تهدید چین و افزایش قدرت این کشور در حوزه‌های مختلف تأکید و عنوان شده که چین در حال برگزیدن رویکردی تهاجمی در سیاست خارجی است و از چین با عنوان تهدیدکننده با گام‌های تدریجی^۱ نام می‌برد (Kathleen J. McInnis, 2021). از همین رو، توافق آتوکوس میان استرالیا، ایالات متحده و بریتانیا در راستای تقویت همکاری امنیتی خود در منطقه ایندوپاسیفیک از طریق سلسله اقداماتی از انتقال فناوری مرتبط با قابلیت‌های سایبری، فناوری‌های کوانتومی، هوش مصنوعی و زیردریایی‌های هسته‌ای در درجه نخست با هدف مهار چین انجام شده است. به همین دلیل است که اروپایی‌ها معتقدند که چندجانبه‌گرایی ادعایی دولت بایدن چیزی جز یک جانبه‌گرایی و ترامپ‌سیسم با نامی دیگر نیست. این پیمان تنها نشان‌دهنده اختلاف بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا نیست بلکه نشان از بی‌اعتنایی عمیق، اگر نگوئیم تحقیر آشکار، برای اروپایی‌ها بوده و پیامدهای آن بسیار عمیق‌تر است (Grare, 2021).

تهدید تدریجی چین در خاورمیانه با حضور در بازار انرژی و حضور نظامی محدود به شکلی عینیت یافته است که حساسیت برانگیز نباشد. روابط چین با خاورمیانه حول محور تقاضای انرژی و طرح کمربند و جاده می‌چرخد که در سال ۲۰۱۳ راه اندازی شد. در سال ۲۰۱۵ چین رسماً به بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام جهانی تبدیل شد که تقریباً نیمی از عرضه آن از خاورمیانه تأمین می‌شود. خاورمیانه به‌عنوان یک چهارراه مهم استراتژیک برای مسیرهای تجاری و خطوط دریایی که آسیا را به اروپا و آفریقا متصل می‌کند، برای آینده طرح کمربند و جاده - که برای قرار دادن چین در مرکز شبکه‌های تجاری جهانی طراحی شده و مهم است. در حال حاضر، روابط چین با منطقه به دلیل نقش غالب آن‌ها در بازارهای انرژی، بر کشورهای خلیج فارس متمرکز است. محوریت همکاری اقتصادی و

توسعه در تعامل چین با کشورهای خاورمیانه در دو سند کلیدی دولت چین، «مقاله سیاست عربی» ۲۰۱۶ و «چشم انداز و اقدامات دربارهٔ ایجاد مشترک کمربند اقتصادی جاده ابریشم و جاده ابریشم دریایی قرن ۲۱» ۲۰۱۵ منعکس شده است. چارچوب همکاری مشخص شده در این اسناد بر انرژی، ایجاد زیرساخت‌ها، تجارت و سرمایه‌گذاری در خاورمیانه متمرکز است. آن‌ها به سختی به همکاری امنیتی اشاره می‌کنند - مطابق با روایت پکن مبنی بر اینکه دخالت این کشور در منطقه اهداف ژئوپلیتیکی آن را پیش نمی‌برد. پکن مراقب است از تکرار آنچه مداخله غرب می‌داند اجتناب کند و روایتی از تعامل بی‌طرفانه با همه کشورها - از جمله کشورهای که با یکدیگر در تضاد هستند - بر اساس توافق‌های دوجانبه سودمند ارائه می‌کند (Fulton, 2019). چین چشم اندازی از نظم چندقطبی در خاورمیانه مبتنی بر عدم مداخله و مشارکت با سایر کشورها دارد - نظمی که در آن، چین ثبات را از طریق «صلح توسعه‌ای» به جای مفهوم غربی «صلح دموکراتیک» از آن‌ها می‌دهد (Sun, 2019). چین تا به امروز با ۱۵ کشور خاورمیانه قراردادهای مشارکت منعقد کرده است. این کشور در مأموریت‌های ضد دزدی دریایی و امنیت دریایی در دریای عرب و خلیج عدن شرکت می‌کند و عملیات‌های گسترده‌ای را برای نجات اتباع خود از لیبی در سال ۲۰۱۱ و یمن در سال ۲۰۱۵ انجام داده است. تلاش‌های میانجی‌گری خود را در بحران‌هایی مانند سوریه و یمن البته با احتیاط افزایش داده است. علاوه بر این، ایجاد اولین پایگاه نظامی خارج از کشور چین در جیبوتی و همچنین نظامی‌سازی احتمالی بندر گوادر پاکستان به رشد حضور نظامی این کشور در نزدیکی تنگه هرمز و باب المندب کمک می‌کند. در نهایت، چین به چندین کشور خاورمیانه، البته در مقیاس کوچک، تسلیحات ارسال کرده است (Lons, 2019).

در حال حاضر، هرچند ایالات متحده حضور نظامی خود را خاورمیانه کاهش داده است قدرت اجتناب‌ناپذیر در خاورمیانه است. به همین دلیل، چین مراقب است که در مسائل حساس با آمریکایی‌ها دچار تنش نشود. ایالات متحده آمریکا ضمن اینکه چین را به دلیل سواری رایگان در منطقه انتقاد کرده است، با حضور نظامی بیشتر چین در منطقه مخالف است. وزیر دفاع آمریکا لوید استین، در افتتاحیه کنفرانس سالانه اندیشکده بین‌المللی مطالعات راهبردی در منامه، پایتخت بحرین اظهار داشت: «از

متحدان خود در اروپا و خلیج فارس شنیدم که آمریکا با هدف مقابله با چین، به صورت تدریجی از منطقه خارج می‌شود و خطرناک‌ترین چالش برای واشنگتن، چین است، بله چین تهدیدی برای منافع ماست و ما به دنبال حمایت از منافع آمریکا با تمام قدرت هستیم. این مسئله می‌تواند تاثیر فاجعه باری در منطقه خاورمیانه داشته باشد، بخصوص پس از آنکه آمریکا متوجه وجود یک پایگاه سرتی چین در امارات شده و خواستار توقف ساخت این پایگاه شد.» (سرویس بین الملل انتخاب، ۱۴۰۰)

۳. فناوری‌های جدید

از دیگر دلایل خروج نیروهای نظامی آمریکا از خاورمیانه مورد فناوری‌های جدید است: پهپادهایی که در کمتر از سه ساعت می‌توانند هر نقطه‌ای از منطقه را هدف قرار دهند یا ماهواره‌هایی که تحرکات کشورها و نیروها را می‌توانند ۲۴ ساعته و همه روزه ثبت کنند. سپس این اطلاعات در واشنگتن بررسی و تصمیم‌گیری شوند. نیروهای نظامی آمریکا ممکن است کاملاً خاورمیانه را ترک کنند ولی تشکیلات نظامی و امنیتی گسترده آمریکا در جزیره‌العرب ادامه پیدا خواهند کرد که خطری در شرایط عادی متوجه آن‌ها در این کشورها نیست و منبع درآمدی نیز برای واشنگتن محسوب می‌شود. در عین حال، احاطه اطلاعاتی و سایبری آمریکا بر کلیت خاورمیانه همچنان وجود دارد (سریع القلم، ۱۴۰۰).

از منظر وضعیت نیروی جهانی و چشم‌انداز برنامه‌ریزی ظرفیت‌ها، پیکربندی مجدد حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه مزایایی دارد. این پیکربندی مجدد، فرصت سرعت بخشیدن به تغییرساختار نیرو برای حداکثرسازی استقرار نیروهای رباتیک چند دامنه را فراهم می‌کند. با استقرار موشک‌های کروز و بالستیک دوربرد بر روی سکوهاي مختلف، تقاضا برای استقرار مجموعه‌های حملات حامل بسیار گران قیمت به شدت کاهش می‌یابد و در نتیجه نیاز به نگهداری ۱۰ تا ۱۱ عدد از این مجموعه‌ها را کاهش می‌دهد. در چشم‌انداز زمانی برنامه دفاعی پنج ساله بعدی، نیروی دریایی ایالات متحده می‌تواند منابع را از نوسازی ناوگان جنگی حامل خود به سمت سرمایه‌گذاری

۱. گروه حملات حامل نوعی گروه نبرد حامل نیروی دریایی ایالات متحده است. تشکیلات عملیاتی متشکل از تقریباً ۷۵۰۰ پرسنل، معمولاً یک ناو هواپیمابر، حداقل یک رزمناو، اسکادران ناوشکن، حداقل دو ناوشکن یا ناوچه و یک بال هوایی شامل ۶۵ تا ۷۰ هواپیما است.

های تسلیحاتی نسل بعدی با اولویت بالاتر انتقال دهد. به طور دقیق‌تر، هواپیماهای حامل با سوخت هسته‌ای بسیار گران قیمت کلاس فورد می‌توانند با تکمیل USS Doris Miller در اوایل دهه ۲۰۳۰ در عدد چهار کشتی جنگی متوقف شوند. ممکن است در این دهه یک یا دو ناو هواپیما بر کلاس نیم‌میتز نیازی به گذراندن چرخه سوخت‌رسانی و نوسازی هسته‌ای بسیار گران قیمت خود نداشته باشند و در نتیجه منابع اضافی نیروی دریایی ایالات متحده را آزاد کنند تا ناوگان جنگی با سرعت بیشتری به سمت روباتیک شدن حرکت کند (Manning & Wilson, 2021).

در خصوص وضعیت نیروهای سنگین ارتش ایالات متحده در کویت که با پیکربندی فعال و از پیش تعیین شده مستقر شده‌اند، مسئله مهم این است با توجه به افزایش آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر حمله موشکی دقیق ایران، ممکن است از صحنه خارج شوند - احتمالاً برای تقویت حضور ایالات متحده در شرق اروپا. همان‌طور که قبلاً بحث شد؛ ممکن است از بخشی از ناوگان بمب افکن‌های جنگنده زمینی نیروی هوایی ایالات متحده می‌تواند صرف‌نظر شده تا با موشک‌های ضربتی دوربرد زمینی و دریایی جایگزین شود. علاوه بر این، ایالات متحده این فرصت را خواهد داشت که نسل جدیدی از قابلیت‌های دفاع هوایی و موشکی خود را توسعه داده به ویژه در برابر تهدیدهای احتمالی افزایش زرادخانه‌های بزرگ موشک‌های کروز زمینی، به فروش برساند. این موضوع احتمالاً بخشی از تلاش‌های ایالات متحده برای مدیریت موازنه خواهد بود و اهرمی برای کاهش سطوح دسته‌بندی تسلیحات ایجاد کند - به عنوان مثال، موازنه بخشی به قابلیت‌ها و استقرار موشک‌های شورای همکاری خلیج فارس و ایران (Manning & Wilson, 2021).

بنابراین، توسعه و اشاعه فناوری‌های جدید همچون قدرت هوایی، تسلیحات هسته‌ای، موشک‌های بالستیک و اخیراً کامپیوترها و اینترنت می‌توانند فاصله جغرافیایی مؤثر میان کشورها را کاهش یا افزایش دهند. بنابراین، آمریکا از قابلیت فناوری‌های جدید می‌تواند برای چابکی راهبرد سیاست خارجی خود در مناطق مختلف بهره‌برداری کند و با سرعت بیشتری میزان تمرکز خود بر مناطق مختلف را تغییر دهد.

۴. رویکرد سیاست خارجی برای طبقه متوسط

رویکرد سیاست خارجی برای طبقه متوسط محصول تلاش فکری مداوم دولت جدید آمریکا است. این امر برای موضوعاتی از جمله سیاست‌های اقتصادی خارجی گرفته تا «جنگ‌های ابدی» در افغانستان و خاورمیانه پیامدهایی دارد. این مفهوم ریشه در این تشخیص دارد که پیروزی در رقابت مهم عصر حاضر یعنی درگیری بین آمریکا و چین، مستلزم تقویت پایه‌های داخلی قدرت ایالات متحده است. مهم‌تر از همه، مفهوم سیاست خارجی برای طبقه متوسط، پاسخ بایدن به پرسش اساسی آمریکاست: آیا آمریکا می‌تواند سنت‌های بین‌المللی‌گرایی روشنگرانه و لیبرال دموکراسی خود را در برابر نیروهای یکجانبه‌گرایی تهاجمی و پوپولیسم غیرلیبرال حفظ کند که در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ به نمایش گذاشته شده بود؟ به عبارت دیگر تأکید بر مفهوم طبقه متوسط در راستای تقویت آموزه دموکراسی است. از همین رو، بایدن بارها استدلال کرده است که جهان به «نقطه عطفی» رسیده است که تعیین می‌کند آیا این قرن، دوره دیگری از برتری دموکراتیک است یا عصر برتری استبدادی. او پیش‌بینی کرده است که مورخان آینده «تزه‌های دکترای خود را درباره این موضوع انجام خواهند داد که چه کسی موفق شد: استبداد یا دموکراسی؟» (Brands, 2021(a)).

تلاش برای حفظ سنت‌های بین‌المللی‌گرایی روشنگرانه و لیبرال دموکراسی به این معنا نیست که بایدن همچون کسانی که خواهان یک افغانستان دموکراتیک بودند، یک ایده‌آلیست ویلسونی است؛ چنانکه جان اف. کندی^۱ و لیندون ب. جانسون^۲ خواستار یک ویتنام دموکراتیک در طول جنگ سرد بودند. وی همچنین آرمان‌گرایی مبتنی بر ملت‌سازی که آمریکا را به افغانستان (و عراق) سوق داد را نپذیرفته است. دکترین بایدن تصریح می‌کند که ایالات متحده از نظر اخلاقی مسئول ایمن کردن جهان برای دموکراسی برای همه مردم نیست. در عوض، ما از نظر اخلاقی مسئول محافظت از جان مردم خود هستیم، در عین حال ما آنچه به شکل محدود توانایی انجام آن را برای کمک به آسیب‌پذیرترین افراد در جهان داریم، انجام می‌دهیم. (Anderson, 2021)

1. John F. Kennedy

2. Lyndon B. Johnson

اما مفهوم طبقه متوسط در عرصه سیاست خارجی آمریکا چگونه عملیاتی می‌شود؟ مفهوم طبقه متوسط در وهله نخست با سیاست اقتصادی خارجی آغاز می‌شود. معاملات تجاری چندجانبه که عمدتاً بر باز شدن بازارها متمرکز است، حداقل تا زمانی در حاشیه هستند که دولت بتواند روی طبقه متوسط در داخل سرمایه‌گذاری کند. بایدن در عوض بر رسیدگی به بهشت‌های مالیاتی، نوسانات ارزی، سیاست‌های تجاری غارتگرانه، فساد فراملی و خلأهای قانونی متمرکز خواهد کرد که زمین بازی جهانی را به سمت ثروتمندان متمایل می‌کند یا به دارایی خانواده‌های کارگر لطمه می‌زند. بنابراین، انتظار تغییر در توزیع نسبی قدرت در سطح نظام بین‌الملل، ایالات متحده را بر آن داشته تا با توجه به تغییر در سیستم عرضه و تقاضای انرژی جهانی و با توسل به فناوری‌های جدیدی و رویکرد سیاست خارجی برای طبقه متوسط؛ راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم را در خاورمیانه برگزیند.

سوم؛ پیامدهای اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه

۱. کاهش مدیریت شده رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه

برخی معتقدند پس از پایان حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه با توجه به نبود وجود ضمانت‌های امنیتی آمریکا، متحدان و شرکای آمریکایی در منطقه ترجیح می‌دهند با دشمنان خود مذاکره کنند تا اینکه به دنبال برنامه‌های حداکثرگرایانه و درگیری‌های مسلحانه بی‌ثبات کننده باشند. بنابراین، با عقب نشینی نظامی ایالات متحده، دولت‌های منطقه‌ای که به شدت با یکدیگر در تنش هستند، اکنون بی‌سرو صدا دیپلماتیک جلو می‌روند. از این منظر اجلاس بغداد نقطه اوج فعالیت‌های دیپلماتیک ماه‌های گذشته با هدف زمینه‌سازی برای ایجاد یک سیستم امنیتی جدید منطقه‌ای بود (Parsi, 2021). از سوی دیگر برخی دیگر اعتقاد دارند بسیاری از دیپلماسی‌های در حال انجام نشان دهنده موضوعی مضحک مبنی بر تنظیم مجدد درگیری‌های بیشتر است. اختلافات استراتژیک عمیق همچنان حل نشده و به‌طور بالقوه بی‌ثبات کننده باقی مانده است. بیش از هر زمان دیگر کشورهای خاورمیانه توانایی‌های نظامی خود را برای مداخله در درگیری‌های منطقه‌ای ایجاد کرده و از آن‌ها

استفاده می‌کنند. نقشه بازیکنان و مداخلات، وسیع و آشفته است و دولت‌های منطقه در اردوگاه‌های مشخصی قرار نمی‌گیرند، حتی اگر جناح‌هایی همچون طرفداران اسلام‌گرایان و ضد اسلام‌گراها، طرفداران ایران و ضد ایرانی‌ها، طرفداران استبداد و ضد استبدادگرایی وجود داشته باشد (Cambanis, 2021).

به نظر می‌رسد بتوان توضیحی میان این دو طیف در نظر گرفت چنانکه در هماهنگی با راهبرد موازنه برون بوم، آمریکا خواهان حد بالایی از تنش در خاورمیانه نیست و ترجیح می‌دهد برای آن که نفوذ خود را در منطقه حفظ کرده و همچنان به عنوان قدرت مسلط در منطقه باقی بماند، رقابت‌های منطقه‌ای را به صورت مدیریت شده کاهش دهد. از این منظر در تلاش است با عادی‌سازی روابط اسرائیل و کشورهای عربی منطقه در قالب توافق ابراهیم با حل و فصل مسئله اعراب و اسرائیل، پیش از خروج از منطقه (منظور قرار دادن خاورمیانه در الویت بعد از منطقه شرق آسیا است)، این مسئله استراتژیک را مدیریت کند. همچنین پرونده هسته‌ای ایران را نیز با بازگشت به برجام و در صورت امکان محدود کردن محیط استراتژیک ایران از طریق وارد کردن مسائل منطقه‌ای و موشکی به مذاکرات سرو سامان دهد. از این رو، آمریکا تلاش خواهد کرد بخش مهمی از رژیم بین‌المللی تحریم علیه ایران را به عنوان اهرم فشار و در جهت حفظ موازنه میان ایران و متحدین خود در منطقه حفظ کند.

۲. تلاش ایالات متحده برای جلوگیری از ظهور یک قدرت هژمون در تقاطع سرزمین اوراسیا

به نظر می‌رسد نیروهای متخاصم در خاورمیانه مانع از یک هژمون منطقه‌ای در آینده نزدیک می‌شوند. اینها شامل ترکیه، ایران، اسرائیل، عربستان سعودی / شورای همکاری خلیج فارس و مصر است. ترکیه اکنون منافع استراتژیک روسیه در سوریه، لیبی و درگیری اخیر ارمنستان و آذربایجان ناکام گذاشته است. علاوه بر این، ظهور مجدد فدراسیون روسیه و ظهور چین و هند به عنوان بازیگران قدرت بزرگ خارجی قابل توجه است. تا به امروز، روسیه و چین در درجه اول بازیگران معامله‌گری بوده‌اند، اگرچه مسکو قصد دارد حضور نظامی خود را در مدیترانه شرقی (سوریه) حفظ کند و فرصت‌هایی را برای فروش سلاح و دسترسی به هیدروکربن‌ها دنبال کند. هند سهم عمده‌ای در صنعت نفت ایران

و روابط اقتصادی طولانی مدت با کشورهای حوزه خلیج فارس دارد، جایی که بیش از یک میلیون هندی در آن مشغول به کار بوده‌اند. یکی از نکات مهم نقش اقتصادی رو به رشد چین در منطقه است و اینکه آیا او به رفتار تجاری «دوستی با همه» ادامه می‌دهد یا دچار آشفتگی منطقه می‌شود. تنش فزاینده‌ای بین جاه‌طلبی‌های قدرت بزرگ چین - همان‌طور که، پایگاه نظامی آن در جیبوتی نشان می‌دهد - و عدم تمایل آن به ریسک تضاد با شرکای اقتصادی وجود دارد. این تعدد بازیگران مدعی، دشواری سلطه هژمونیک و امکان مدیریت/محدود کردن تعارض بر اساس توازن قوا را نشان می‌دهد (Manning & Wilson, 2021). بنابراین، مرشایمر و والت توصیه می‌کنند که ایالات متحده باید به راهبرد موازنه برون بوم بازگردد که تا زمان ظهور «مهار دوگانه»^۱ به خوبی از آن بهره برد. اکنون هیچ قدرت محلی در موقعیتی نیست که بر منطقه مسلط شود، بنابراین، ایالات متحده قطعاً می‌تواند بیشتر نیروهای خود را به عقب برگرداند (Mearsheimer & Walt, 2016).

۳. کاهش تعهدات چتر امنیتی آمریکا روی متحدین عرب و تمرکز بیشتر بر همکاری اقتصادی با متحدین عرب و اسرائیل

خروج سامانه‌های موشکی پاتریوت آمریکا از عربستان که در پی حمله موشکی و پهپادی ماه سپتامبر سال ۲۰۱۹ به تاسیسات نفتی آرامکو در عربستان سعودی مستقر کرده بود، آن هم در شرایطی که عربستان سعودی با حملات مداوم موشکی و پهپادی انصارالله یمن به خاک خود دست و پنجه نرم می‌کند می‌تواند شاخصی عمده از کاهش میزان حمایت چتر امنیتی آمریکا در منطقه خاورمیانه باشد. با این حال، این موضوع به معنای قطع تضمین امنیتی توسط آمریکا نیست چنانکه ده‌ها هزار نیروی آمریکایی در سراسر شبه جزیره عربستان به عنوان وزنه مقابله با ایران باقی مانده‌اند. در همین راستا یونان با خروج سامانه‌های پدافند هوایی آمریکایی «پاتریوت» و «تاد» از عربستان، سامانه پاتریوت خود را به جای آن در این کشور مستقر کرد. به نظر می‌رسد یونان با هماهنگی آمریکا این سامانه‌ها را در عربستان مستقر کرده، اقدامی که هم هزینه‌های سرسام‌آور حضور مستقیم نیروهای آمریکایی در

منطقه را کاهش می‌دهد و هم تلفات انسانی آن‌ها را.

با کاهش سطح تعهدات نظامی ایالات متحده و اسرائیل می‌توانند در کمک به کشورهای مختلف خاورمیانه برای خروج از وابستگی خود به خرید و/یا فروش نفت برای حمایت از نوسازی اقتصادها پیش قدم شوند. کشورهای عربستان سعودی و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در حال حاضر موقعیت خود را برای اقتصاد پسانفتی با سرمایه‌گذاری‌های کلان در زمینه انرژی‌های تجدیدپذیر و نه صرفاً در نوآوری فنی آغاز کرده‌اند (Robin, 2020). در تداوم این رویکرد، اسرائیل همچنان شریک مهم ایالات متحده خواهد بود، اما تأکید اصلی بر توسعه مشترک فناوری پیشرفته با کاربردهای نظامی و حمایت از تحقیق و توسعه اسرائیل در زمینه فناوری‌های نوظهور است. جالب اینجاست که همکاری امنیت ملی ایالات متحده و اسرائیل ممکن است از شیوه‌های سنتی جنگ به سمت مقابله با تهدیدات از طریق فضای مجازی و ظهور تهدید نسل بعدی یک بیماری همه گیر فاصله بگیرد. اسرائیل احتمالاً بخش مهمی از سیاست‌های نوظهور فناوری ایالات متحده برای ایجاد شبکه‌ای از شرکای اقتصادی و اطلاعاتی مورد اعتماد برای مقابله با چین خواهد بود. بنابراین، به نظر می‌رسد راه حل دو دولت اسرائیل - فلسطین دیگر از منظر ایالات متحده موضوعی بین‌المللی تلقی نشده و آمریکا در تلاش خواهد بود تا از صرف هزینه بیشتر در این مسئله جلوگیری کند. همچنین، گذار اقتصاد کشورهای خلیج فارس به اقتصاد پسانفتی موجب ازدست رفتن موقعیت استراتژیک تنگه هرمز و کم‌رنگ شدن نقش ژئوپلیتیک در این منطقه خواهد شد و به همین ترتیب مزایای نسبی ایران را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

نتیجه‌گیری

مطابق راهبرد موازنه برون بوم رهاسازی ایالات متحده از خاورمیانه یک فرآیند عملی و طولانی خواهد بود. همچنانکه کریستوفر لین، در سال ۲۰۰۹ از اجماع میان واقع‌گرایان برای سودمندی اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم توسط ایالات متحده سخن گفت، اما اکنون و در سال ۲۰۲۱ سیاستگذاران آمریکایی به حرف‌های کریستوفر لین گوش فراده‌اند. لین در مقاله «راهبرد کلان خاورمیانه ای آمریکا پس از آن عراق: زمان موازنه برون بوم فرا رسیده است» استدلال کرد که میان واقع‌گرایان یک اجماع در حال ظهور است که ایالات متحده باید راهبرد هژمونیک

خود را رها کرده و یک راهبرد موازنه برون بوم را اتخاذ کند. اهداف ایالات متحده در خلیج فارس/خاورمیانه و حضور نظامی آمریکا در این منطقه تروریسم را دامن زده و باعث شده است که ایران برای دفاع از خود به دنبال دست‌یابی به توانایی تسلیحات هسته‌ای باشد. بنابراین، بهترین راهبرد برای ایالات متحده این است که از عراق خارج شده، ردپای منطقه‌ای خود را کاهش دهد و یک راهبرد موازنه برون بوم را اتخاذ کند (Layne, 2009: 5). جان مرشایمر نیز اکنون از چنین راهبردی دفاع کرده و در پاسخ به این پرسش که آیا خروج همه نیروهای نظامی ایالات متحده از افغانستان درست بوده است، چنین پاسخ داده: «ما این جنگ را باخته‌ایم و تنها پرسش جالب این است که چه موقع جمع و جور می‌کنیم و به خانه می‌رویم. به نظر من ما باید مدت‌ها پیش به خانه برمی‌گشیم، زیرا این موضوع از سال‌ها پیش مشخص و واضح بود با این حال دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است» (Is Washington Right to Leave Afghanistan?, 2021).

بنابراین، به نظر می‌رسد آمریکا با اتخاذ راهبرد موازنه برون بوم در صدد است وضعیت توازن قدرت در خاورمیانه را تداوم ببخشد و به نوعی تثبیت کند. نخست، در صدد است از طریق گسترش پیمان ابراهیم‌الگوی دوستی - دشمنی را در خاورمیانه تغییر دهد. در این خصوص بلینکن در یک کنفرانس ویدئویی که به مناسبت نخستین سالروز امضای پیمان ابراهیم برگزار شد، وعده داد که کشورهای عربی دیگری را نیز به عادی سازی مناسبات با رژیم اسرائیل ترغیب کند. تاکنون سودان و مراکش نیز در این مسیر گام برداشته‌اند و انتظار می‌رود برخی دیگر از کشورهای منطقه از جمله عمان و کویت نیز در آینده پروسه عادی سازی را آغاز کنند. دوم، آمریکا خواهان احیای برجام است تا از طریق مهار ایران در حوزه هسته‌ای و رفع نسبی تحریم‌ها از شدت گرفتن جنگ سرد منطقه‌ای میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس جلوگیری کند. سوم، آمریکا در یک توافق نانوشته با چین و شورای همکاری خلیج فارس در صدد است از طریق بازگذاشتن دست چین و شورای همکاری خلیج فارس در گسترش روابط اقتصادی، نظم امنیتی مورد نظر خود را تداوم ببخشد و از گسترش روابط چین و شورای همکاری خلیج فارس به حوزه امنیتی جلوگیری کند و نهایتاً در بحران‌های سوریه و یمن نیز نقش خود را بیش از پیش کاهش داده و بر میانجی‌گری تأکید کند.

راهبرد سیاست خارجی موازنه برون بوم بایدن و پیامدهای آن بر نظم منطقه‌ای خاورمیانه / ۳۱۳

منابع

- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۹۳). بینش استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی، ترجمه علی بهفروز. تهران: صمدیه.
- رادفر، فیروزه و دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۹). سیاست خارجی بایدن در قبال جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۳ (۴)، ۲۲۵-۲۵۲.
- سرویس بین‌الملل انتخاب (۳۰ آبان ۱۴۰۰) بازیابی از سایت خبری انتخاب: <https://www.entekhab.ir/fa/news/648538>
- سریع‌القلم، محمود (۴ شهریور ۱۴۰۰) ایران و افغانستان در سیاست خارجی آمریکا، بازیابی از خبرآنلاین: <https://www.khabaronline.ir/news/1548616>
- (۲۰۲۱، June ۲۲). Retrieved from Foreign Affairs: <https://www.foreignaffairs.com/ask-the-experts/2021-06-22/washington-right-leave-afghanistan>
- Anderson, Dave (۲۰۲۱) The emerging Biden Doctrine seeks a new way to promote democracy, Fulcrum, Retrieved from <https://thefulcrum.us/big-picture/joe-biden-foreign-policy>
- Brands, Hal (b) (۲۰۲۱, March ۷) What Is Biden's 'Foreign Policy for the Middle Class?', bloomberg, Retrieved from Bloomberg Opinion: <https://www.bloomberg.com/opinion/articles/2021-03-07>
- Brands, Hal (a) (۲۰۲۱) The Emerging Biden Doctrine, foreignaffairs, Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2021-06-29/emerging-biden-doctrine>
- Brzezinski, Zbigniew (۱۹۹۸) The Grand Chessboard – American Primacy and Its Geostrategic Imperatives. Washington D.C.
- Cambanis, Thanassis (۲۰۲۱, September ۲۰) Don't Get Your Hopes Up About Middle East Rapprochement, World Politics Review, Retrieved from <https://www.worldpoliticsreview.com/trend-lines/29971/don-t-get-your-hopes-up-about-middle-east-rapprochement>
- Dueck, Colin (۲۰۱۵) The Obama Doctrine: American Grand Strategy Today, Oxford: Oxford University Press.
- Fulton, Jonathan (۲۰۱۹, October) European Council on Foreign Relations, Retrieved from https://ecfr.eu/publication/china_great_game_middle_east/
- Grare, Frédéric (۲۰۲۱, October ۵) Trumpism by another name: What AUKUS tells us about US policy in the Indo-Pacific, European Council on Foreign Relations, Retrieved from <https://ecfr.eu/article/trumpism-by-another-name-what-aucus-tells-us-about-us-policy-in-the-indo-pacific/>
- Haass, Richard (۲۰۲۱, November/December) The Age of America First: Washington's Flawed New Foreign Policy Consensus, Foreignaffairs, Retrieved from [foreignaffairs: https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2021-09-29/biden-trump-age-america-first](https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2021-09-29/biden-trump-age-america-first)
- Indyk, Martin (۲۰۲۰) The Middle East Isn't Worth It Anymore, The Wall Street Journal, Retrieved from <https://www.wsj.com/articles/the-middle-east-isnt-worth-it-anymore11579277317>

- Layne, Cristopher (١٩٩٧) From Preponderance to Offshore Balancing, *International Security*, ١٢٤-٨٦.
- Layne, Cristopher (٢٠٠٩) America's Middle East grand strategy after Iraq: the moment for offshore balancing has arrived, *Review of International Studies*, ٢٥-٥.
- Lons, Camille (٢٠١٩, October) China's evolving role in the Middle East, *European Council on Foreign Relations*, Retrieved from https://ecfr.eu/publication/china_great_game_middle_east/
- Manning, Robert and Wilson, Peter (٢٠٢١, September ٢٦) Offshore Balancing Strategy Can Correct America's Middle East Approach, *The National Interest*, Retrieved from <https://nationalinterest.org/feature/offshore-balancing-strategy-can-correct-america-middle-east-approach-178870>
- McInnis, Kathleen J (٢٠٢١) The Interim National Security Strategic Guidance, *Congressional Research Service*, doi:<https://crsreports.congress.gov/product/pdf/IF/IF11798>
- Mearsheimer, John & Walt, staphan (July/August ٢٠١٦) The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy, *Foreign Affairs*, ٧٠-٨٣.
- Mearsheimer, John (٢٠١١) Imperial by Design, *National Interest*, ٣٤-١٦.
- Mills, Robin (٢٠٢٠) A Fine Balance: The Geopolitics of the Global Energy Transition in MENA. In M. Hafner, & S. Tagliapietra (Eds.), *The Geopolitics of the Global Energy Transition*, *Lecture Notes in Energy* ٧٣ (pp. ١٥٠-١١٥). Cham: Springer. Retrieved from https://doi.org/10.1007/978-3-030-39066-2_6
- Parsi, Trita (٢٠٢١, September ٢٠) Middle East cooperation appears to be breaking out : the untold story, *Responsible Statecraft*, Retrieved from <https://responsiblestatecraft.org/2021/09/20/middle-east-cooperation-appears-to-be-breaking-out-the-untold-story/>
- Shiffrinson, Joshua and Wertheim, Stephen (٢٠٢١, September ٩) Biden the Realist: The President's Foreign Policy Doctrine Has Been Hiding in Plain Sight, *Foreignaffairs*, Retrieved from <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2021-09-09/biden-realist#author-info>
- Sun, Degang (٢٠١٩, October) China's approach to the Middle East: Development before democracy, *European Council on Foreign Relations*, Retrieved from https://ecfr.eu/publication/china_great_game_middle_east/
- Tepperman, Jonathan (٢٠٢١, July ٢١) Biden's Dangerous Doctrine, *Foreignpolicy*, Retrieved from <https://foreignpolicy.com/2021/07/21/bidens-china-doctrine-decoupling-cold-war/>
- tradingeconomics (٢٠٢١, September ٢٦) Retrieved from <https://tradingeconomics.com/country-list/gdp>
- Wright, Robin (٢٠٢٠, November ١١) The Seven Pillars of Biden's Foreign Policy, *Newyorker*, Retrieved from <https://www.newyorker.com/news/our-columnists/the-seven-pillars-of-bidens-foreign-policy>
- Wright, Thomas (٢٠٢١, June ٩) Joe Biden Worries That China Might Win, *Theatlantic*, Retrieved from <https://www.theatlantic.com/international/archive/2021/06/joe-biden-foreign-policy/619130/>

الزامات زیست محیطی و ژئوپاسیفیک خاورمیانه

* مصطفی قادری حاجت^۱

حسین امیرابراهیمی^۲

محمد رودی بیدگلی^۳

چکیده

از اهداف عالی علم جغرافیا این است که برای نیازهای جامعه انسانی و در خدمت صلح بشریت باشد. «ژئوپاسیفیک»، که نخستین بار از سوی توماس گریفیث تیلور، جغرافیدان انگلیسی و در سال ۱۹۴۷ به کار رفت و حاکی از کوشش برای گسترش و تعمیق صلح در جهان است. در واقع، ژئوپاسیفیک نوعی رویکرد برای سامانه ژئوپلیتیک جهانی است که بنیاد روابط و تحلیل‌ها را بر پایه «مطالعات صلح» و «همزیستی مسالمت آمیز» پی ریزی می‌کند. جنوب غرب آسیا (خاورمیانه) امروز متأثر از در هم تنیدگی‌های ژرف تاریخی، سیاسی و مذهبی سرشار از رقابت‌ها، کینه‌جویی‌ها و کینه‌توزی‌هایی است که فقط منابع حال و آینده منطقه را به یغما برده و چشم‌انداز زیست ساکنان آن را بیش از پیش تیره و تار می‌کند و در کشاکش چنین رقابت‌های غیرسازنده و واگرایی که تاکنون در این منطقه در جریان بوده است توجه چندانی به ابعاد نوین امنیت یعنی امنیت فضای زیست نشده است. این مقاله با نظر داشت واقعیت‌های طبیعی، انسانی و سیاسی حاکم بر خاورمیانه با روش توصیفی و تحلیلی در پی تبیین اثرگذاری الزامات زیست محیطی بر فرآیندهای دیپلماتیک شکل‌دهنده ژئوپاسیفیک در این منطقه است. مدعای مقاله این است که در صورت

۱. استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران M.ghaderihajat@modares.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

Hossein.amir1@yahoo.com

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

Mohammad.roudi76@gmail.com

فهم درست مکانیسم‌های گوناگون جغرافیایی، ژئوپلیتیکی و دیپلماسی زیست محیطی می‌تواند کانون و هارتلند جهان اسلام را به سمت ساحل آرامش و کاهش تنش هدایت کند.

واژگان کلیدی: ژئوپاسیفیک؛ دیپلماسی زیست محیطی؛ امنیت زیست محیطی؛ تعامل منطقه‌ای.

مقدمه:

از اواخر قرن بیستم، ژئوپلیتیک زیست محیطی به موضوع اصلی فعالیت‌ها و نگرانی‌ها بین گروه‌های انسانی و بازیگران ملی و فراملی در سطوح منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است؛ چراکه محیط زیست بشری بیش از گذشته دست‌خوش مخاطرات مختلف گردیده است. این مخاطرات در سه بعد: کاهش و کمبود منابع، تخریب منابع و آلودگی محیط زیست تجلی یافته است. از نقطه نظر ژئوپلیتیک، کمبود منابع زیست محیطی یا محروم کردن انسان‌ها از زیستن در مکان مورد علاقه آن‌ها، رقابت، کنش متقابل و حتی در مواردی منازعه بین گروه‌های انسانی و بازیگران سیاسی را در پی دارد. (احمدی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۰۰) توسعه و رشد جمعیت همراه با الگوی پخش نامتعادل، سبک زندگی متحول و شیوه ناصحیح تعامل انسان با فضای جغرافیایی سبب شده است که زیستگاه بشر در سطح کره، منطقه‌ای، ملی و محلی دست‌خوش مخاطرات شود. این مخاطرات در سه بعد: کاهش و کمبود منابع، تخریب منابع و آلودگی محیط زیست تجلی پیدا کرده است، که رقابت و کنش متقابل را بین گروه‌های انسانی و بازیگران سیاسی در سطوح فروملی، ملی و فرا ملی در پی دارد. گاهی اوقات از ژئوپلیتیک زیست محیطی به محیط‌گرایی (Environmentalism) یا ژئوپلیتیک سبز نیز تعبیر می‌شود، همچنین برخی آن را با ژئوپلیتیک منابع نیز مترادف می‌دانند. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۳۵-۱۳۷) اگر حاکمان و سیاست‌گذاران کشورهای منطقه از چالش‌های زیست محیطی که منطقه را تهدید می‌کند شناخت و ادراک کافی داشته باشند، متوجه خواهند شد که راه مقابله با این چالش‌ها فقط از راه رعایت حقوق بین‌الملل محیط زیست و همچنین تعامل و دیپلماسی زیست محیطی حاصل خواهد شد و لذا چالش‌های زیست محیطی درکنار تهدیدات آن می‌تواند به عنوان تنظیم‌کننده و تقویت‌کننده روابط همکاری منطقه‌ای و همچنین کاهش رقابت‌ها بین

کشورهای منطقه منجر شود. این نوشتار در پی تبیین استفاده از مناسبات و تعاملات زیست محیطی در تقویت ارتباطات کشورهای حوزه خلیج فارس با ج.ا.ا است. از آنجایی که متأثر از پویایی‌های گوناگون روابط کشورهای منطقه به سمت واگرایی میل بیشتری دارد، فرض اساسی نوشتار حاضر این است که می‌توان در قالب تعاملات زیست محیطی که حساسیت‌های کمتری نسبت به سایر تعاملات وجود دارد، زمینه‌های ادراک تهدیدات زیست محیطی کشورهای منطقه را فراهم آورد و بسترهای دیپلماسی در حول محور مشترک شاخص عملکرد محیطی می‌تواند اولین گام این پروسه باشد. در بخش اول پژوهش به مباحث نظری ژئوپلیتیک محیط زیست، امنیت زیست محیطی، حقوق بین‌المللی محیط زیست و نهایتاً لزوم همکاری و تعامل منطقه‌ای و بین‌المللی زیست محیطی توجه کرده‌ایم. در بخش یافته‌های پژوهش در گام نخست محیط‌شناسی منطقه آورده شده است و در گام دوم وضعیت زیست محیطی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و همچنین شاخص عملکرد محیطی کشورهای منطقه تبیین شده است و در گام سوم الزامات به‌کارگیری دیپلماسی زیست محیطی در راستای افزایش تعاملات منطقه خلیج فارس بیان می‌شود.

روش:

این مقاله با رویکرد بنیادی - کاربردی و استفاده از روش توصیفی - تحلیلی با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و همچنین استفاده از مطالب علمی پایگاه‌های اینترنتی در پی تبیین اثرگذاری الزامات زیست محیطی به عنوان یک تسهیل‌کننده شکل‌گیری تعاملات منطقه‌ای در خاورمیانه است.

مباحث و چارچوب نظری پژوهش:

ژئوپلیتیک زیست محیطی: ژئوپلیتیک زیست محیطی، عملکرد حکومت‌ها و سازمان‌ها در استفاده نامطلوب از منابع تجدیدپذیر و تجدیدنپذیر زیست محیطی را بررسی می‌کند. از دسته تهدیدهای زیست محیطی که توجه ژئوپلیتیسین‌ها را به خود جلب کرده، می‌توان به آلودگی‌های صنعتی، آلاینده‌ها، سیاست‌های غلط ملی در استفاده ناصحیح از منابع و توسعه کنترل نشده و فراگیر اشاره کرد. (احمدی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۰۸)

بازیگران ژئوپلیتیک محیط زیست: ۱- کشورها و در راس آن دولت‌ها، نقش اساسی در تأثیر بر محیط زیست در ابعاد جهانی، منطقه‌ای، ملی و محلی دارند. ۲- انجمن‌های مردم نهاد و سازمان‌های غیرحکومتی (NGO) در زمینه حمایت از محیط زیست که در دهه‌های اخیر در کشورها گسترش یافته و بر نقش آن‌ها افزوده شده است. ۳- سازمان‌های بین‌المللی محیط زیست: سازمان جهانی محیط زیست (WNO) برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP)، صندوق جهانی طبیعت، صلح سبز و...

چالش‌های ژئوپلیتیک زیست محیطی: چنین به نظر می‌رسد که در آینده، ژئوپلیتیک پیوندی عمیق و استوار با وضعیت بحران زیست-محیطی در سطح منطقه‌ای و جهانی خواهد داشت. این چشم‌انداز نشان می‌دهد، دولت‌ها و ملت‌ها در جهان معاصر چاره‌ای جز کنار گذاردن الگوها، سیاست‌ها و روش‌هایی ندارند که موجب نابودی گونه‌های انسانی و دنیای طبیعی می‌شوند؛ به همین دلیل مسایل زیست محیطی در سال‌های اخیر چالش‌های ژئوپلیتیکی مهمی را برای روابط بین‌الملل به وجود آورده است. این چالش‌ها عبارتند از؛ چالش اول: به نقش و اهمیت کشورها باز می‌گردد. از دیرباز علم روابط بین‌الملل بر حول محور کشورها استوار بوده است. کشورها بر اساس مفهوم حاکمیت، هر یک در پی دستیابی به منافع خویش هستند. کشورها نقش اصلی و اساسی را در ترسیم سیاست زیست محیطی، چه در سطح ملی و منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، بیشتر ایفا خواهند کرد، اما نقش و تأثیر شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی را نیز نباید در این باره نادیده گرفت. به طوری که، نقش و تأثیر آن‌ها در این باره به تدریج موجب کم رنگ شدن حاکمیت دولت‌ها می‌شود؛ چالش دوم: مربوط به اجرای تعهدات بین‌المللی زیست محیطی است که نیازمند همکاری‌های نهادهای بین‌المللی، کشورها، سازمان‌های منطقه‌ای و داخلی است؛ چالش سوم: به رابطه بین شناخت و آگاهی قدرت و منافع باز می‌گردد. دانش علمی و تخصصی، اغلب نقش مهمی در زمینه سیاست‌های بین‌المللی ایفا می‌کند. (موسی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵: ۵۰) به نقل از: (گرین، ۱۳۷۹)

امنیت زیست محیطی: موضوع امنیت زیست محیطی در ابتدا بر مبنای این ملاک

استوار است که تخریب‌های جدید و خطرناک در زمینه منابع طبیعی و سیستم‌های حافظ زندگی وجود دارند که در نتیجه سرعت‌گیری اخیر فعالیت‌های اقتصاد جهانی پدیدار شده است. (پیشگاهی فرد و علیزاده، ۱۳۸۶: ۲۴) باری بوزان از اندیشمندان مطرح حوزه مسائل امنیت و روابط بین‌الملل و یکی از چهره‌های اصلی مکتب امنیتی کپنهاک، امنیت و امنیت ملی را به پنج حوزه اصلی: (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، زیست محیطی) تقسیم کرده است که از نگاه وی امنیت زیست محیطی از حوزه‌های اصلی امنیت قرار گرفته است.

دستور کار امنیت زیست محیطی از نگاه باری بوزان:

از نظر بوزان بخش زیست محیطی امنیت ملی دو دستور کار دارد:

- الف - دستور کار سیاسی که در اصل دستور کار حکومتی و بین حکومتی بوده و از روند تصمیم‌گیری عمومی و خط مشی‌های همگانی درباره نحوه برخورد با نگرانی‌های زیست محیطی تشکیل یافته و بیانگر میزان سیاسی و امنیتی شدن بخش محیط زیست است. این دستور کار ناظر بر سه حوزه است: (۱) آگاهی مردم و دولت از موضوعات مطرح در دستور کار علمی، (۲) قبول مسئولیت سیاسی برای برخورد با این موضوعات (۳) مسائل مطرح شده در زمینه مدیریت سیاسی مانند مشکلات همکاری بین‌المللی، شکل‌گیری رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی و ...
- ب - دستور کار علمی که در قالب فعالیت‌های غیرحکومتی و علمی تبلور یافته و شامل فهرستی از مسائل زیست محیطی است که به طور بالقوه یا بالفعل تکامل تمدنهای موجود را با مشکل مواجه می‌سازد و شالوده حرکت‌های امنیتی را می‌سازد. (لطفی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۹)

امنیت زیست محیطی و منافع مشترک: مفهوم سنتی امنیت باید جهت دربرگیری جنبه‌های رو به رشد فشارهای زیست محیطی - محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی - گسترش یابد. امروزه منافع مشترک کشورها به طور فزاینده‌ای به همکاری جمعی دولت‌ها و ملل در ارتباط با حفاظت از اکوسیستم کره زمین است (ورزش و موسوی، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

امنیت زیست محیطی و لزوم تعامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای: همکاری‌ها در زمینه امنیت زیست محیطی بیشتر منطقه‌ای هستند زیرا: ۱- رویکرد منطقه‌ای در این بخش کارآمدتر از رویکرد جهانی بوده است. ۲- به دلیل متفاوت بودن نقشه‌های هر یک از موضوعات زیست محیطی با یکدیگر، یک کاسه کردن خرده سیستم‌های منطقه‌ای دشوار است. ۳- در تحلیل مسائل زیست محیطی، اغلب علت‌ها و معلول‌ها به مناطق مختلف و بازیگران گوناگون باز می‌گردند (لطفی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۹)

لزوم برنامه‌ریزی و تعامل در مدیریت منابع آبی مشترک: براساس اطلاعات موجود، بیش از ۳۰۵ حوضه آبریا در دنیا حداقل بین دو کشور مشترک هستند. در حدود ۴۰ درصد از مردم دنیا و ۵۰ درصد از زمین‌های آن یا به منابع آب موجود در این حوضه‌های آبریا وابسته‌اند یا تحت تاثیر آن قرار دارند. برای مدت زیادی، استفاده از منابع آب در این حوضه‌های آبریز در نبود معاهده بین‌المللی الزام‌آور مربوط به مدیریت و بهره‌برداری از منابع آب به صورت مصالحه‌جویانه و توافقی انجام شده است (میلادی و مولایی، ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۲۰).

حقوق بین‌الملل زیست محیطی:

در نتیجه هرچند دولت‌ها حاکمیت مستقل هستند ولی حقوق بین‌الملل زیست محیطی، یک الزام کلی به همکاری با دیگر دولت‌ها را به عنوان یک اصل مهم در جهت برطرف کردن مشکلاتی که مربوط به جامعه بین‌المللی است؛ مورد توجه و تاکید قرار می‌دهد و بر پایه این اصول دولت‌ها را موظف می‌کنند که با حسن نیت و در همه شرایط برای حفاظت از محیط زیست، به ویژه مناطق مشترک جهانی من جمله دریای آزاد، قطب جنوب و برجسته‌تر باشند (موسوی، ۱۳۸۵: ۱۷۶)

در نتیجه می‌توان این چنین گفت که الزام دولت‌ها به همکاری بین‌المللی ریشه در حقوق بین‌المللی عمومی داشته و وجود هزاران معاهده بین‌المللی اعم از معاهدات دوجانبه، چند جانبه، منطقه‌ای و جهانی نیاز به همکاری و تعامل با دیگر دولت‌ها را در سطوح متعدد از جمله محیط زیست نمایان خواهد ساخت که در منطقه هرمز و خلیج

فارس توجه به مساله محیط زیست به دلایلی همچون تاثیرات مستقیم بر کیفیت زندگی، حیات اقتصادی و از اهمیتی دوچندان برخوردار خواهد بود.

شاخص عملکرد محیط زیستی (Environmental Performance Index): شاخص عملکرد محیط زیست، شاخصی بسیار مهم است که اهدافی را برای نیل به کارایی محیط زیست مشخص کرده و موقعیت فعلی هریک از اجزای تشکیل دهنده این شاخص را اندازه گیری و جایگاه هر کشور را در دست یابی به اهداف مورد نظر ارزیابی می کند. شاخص عملکرد محیط زیست بر دو هدف اصلی حفاظت از محیط زیست از جمله کاهش فشارهای زیست محیطی بر سلامت انسان ها و ارتقای وضعیت زیست بوم ها و مدیریت صحیح منابع طبیعی تأکید دارد. این دو مؤلفه توسط ۲۰ شاخص در ۹ زمینه ((اثرات بر سلامت، کیفیت هوا، آب و بهداشت، منابع آب، کشاورزی، جنگل، شیلات، تنوع زیستی و زیستگاه ها و اقلیم و انرژی)) اندازه گیری می شود. شاخص عملکرد محیط زیست، عملکرد اجرایی سیستم های سیاسی در جهت کاهش استرس های زیست محیطی در خصوص سلامت انسان و ارتقای پویای زیست محیطی و مدیریت بی خطر منابع طبیعی را تخمین می زند. همچنین این شاخص اهداف گسترده و قابل دسترسی برای عملکرد محیط زیست کشورها تعیین کرده است که براساس آن می توان ارزیابی کرد که هر یک از کشورهای جهان تا چه میزان به این اهداف نزدیک شده اند. به علاوه این شاخص به عنوان یک عامل کمی در کنترل آلودگی ها و پیامدهای مدیریت منابع طبیعی، ابزار قدرتمندی را برای بهبود مدیریت سیاستگذاری و تصمیم گیری های محیط زیستی فراهم می کند. (سلیمانی و چراغی، ۱۳۹۶: ۳-۴)

هم گرایی منطقه ای: همگرایی منطقه ای یکی از نظریاتی است که از سوی کارکردگرایان و نوکارکردگرایانی چون میترانی و هاس برای گسترش همکاری های منطقه ای تجویز شد که بر حسب درجه انسجام اجتماعی، اقتصادی، یکپارچگی سیاسی و انسجام سازمانی تجزیه و تحلیل می شود و به عنوان راهبردی حد فاصل ناسیونالیسم و جهانی شدن محسوب می شود که ضمن پیوند دولت - ملت ها با تعاملات فرامنطقه ای، آن ها را به پذیرش هنجارهای مشترک از قبیل تساهل و تسامح ایدئولوژیک، پرهیز از اختلافات

قومی، نژادی و فرهنگی، دوری جستن از تفکرات ناسیونالیستی افراطی، مشارکت در تصمیم‌گیری منطقه‌ای و امی دارد. (بخشی، ۱۳۹۲: ۱۳۰)

یافته‌های پژوهش:

گام اول: محیط‌شناسی خاورمیانه (جنوب غرب آسیا)

محیط‌شناسی:

در رویکرد ژئوپلیتیکی، منطقه دارای سه عنصر اصلی قدرت (اساس روابط بین کشورها)، بازیگر (حکومت ملت پایه) و هدف (منافع و امنیت ملی) است که بازیگران قدرتمند به علت ارزشمندی و کمیابی منابع به رقابت و حتی منازعه برای دستیابی به آن مشغول‌اند. (حافظ‌نیا و ربیعی، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۵) اصطلاح خاورمیانه را برای نخستین بار آلفرد ماهان (مورخ و جغرافیدان وابسته به نیروی دریایی آمریکا)، در سال ۱۹۰۲ به کار برد. او که از قاره اروپا به این منطقه می‌نگریست، این اصطلاح را به منطقه پیرامون خلیج فارس اطلاق کرد، زیرا از نظر او اصطلاح خاور نزدیک و خاور دور برای این منطقه مناسب به نظر نمی‌رسید.



منطقه خلیج فارس را هشت کشور ساحلی احاطه کرده، که به ترتیب از سمت شمال به

طرف جنوب عبارت‌اند از: ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان. ایران پرجمعیت‌ترین کشور و عربستان سعودی وسیع‌ترین کشور و بالاخره بحرین کوچک‌ترین و کم جمعیت‌ترین کشور منطقه است. (اسدی، ۱۳۹۳: ۲۱۳)

گام دوم: وضعیت زیست محیطی منطقه خاورمیانه

وضعیت زیست محیطی کشورهای منطقه خاورمیانه (جنوب غرب آسیا): وضعیت زیست محیطی کشورها و تغییرات آن یکی از مسائل مهم عصر جدید است. رهبران کشورها و فعالان عرصه محیط زیست می‌کوشند سیاست‌هایی برای بهبود وضعیت زیست محیطی سرزمین خود وضع کنند. در ایران و کشورهای خاورمیانه نیز در این زمینه کارهایی شده است. بعضی از مشکلات زیست محیطی در خاورمیانه در حال بدل شدن به بحران است. خشکسالی، گرمای شدید، و طوفان ریزگردها زندگی مردم خاورمیانه را تهدید می‌کند. این بحران‌ها می‌تواند در آینده نزدیک عامل نزاع و درگیری بیشتر در منطقه شود. در ایران، کمبود آب، تخریب جنگل‌ها، آلودگی هوا و تغییرات آب و هوایی از مهم‌ترین مسائل زیست محیطی است. کویت، در سال‌های اخیر، بالاترین دمای هوا را داشته است. محیط زیست عراق در سال‌ها قبل، تا حد زیادی نابود شده است. جنگ داخلی سوریه، بدون شک، به وضعیت متغیر برخی از اقوام از جمله بدون باز می‌گردد. اختلافات میان سودان و مصر در مورد رود نیل را نیز باید به این فهرست افزود. تردیدی نیست که در خاورمیانه، سیاست و زیست بوم ارتباطی نزدیک دارند. (ملکی، ۱۳۹۷: ۳۴۹-۳۵۰)

چالش گرد و غبار چالشی جدی زیست محیطی کشورهای منطقه خاورمیانه و کشور ایران:

در طول سال‌های گذشته گرد و خاک از همسایه‌های غربی به کشور وارد شد؛ شامل کشورهای عراق، سوریه، اردن، عربستان و خود کشور ایران نشأت گرفته است. سهم هر کدام از کشورهای مزبور در تولید گرد و خاک متفاوت بوده و بیشترین نقش در تولید آن را به ترتیب کشورهای عراق، سوریه و عربستان برعهده دارند. براساس مطالعات انجام شده

شش کانون اصلی تولید گرد و خاک شناسایی شده که مساحت تقریبی مجموع این شش کانون اصلی حدود ۶۶۵۴ کیلومتر مربع برآورد شده است. یکی از مهم‌ترین این کانون‌ها، مناطق محاصره در مرز بین کشورهای عراق و سوریه در غرب نینوا است. دو کانون اصلی دیگر دو منطقه واقع در شمال سد حدیثه در قسمت شمال غربی دریاچه تاتار است. درگیر کانون اصلی و مولد ریزگرد که ایران را بحران جدی مواجه ساخته است، صحرای المثنی واقع در ۲۰ کیلومتری مرز استان خوزستان است که مساحتی حدود ۱۶۳۰ کیلومتر مربع دارد. (نواری، ۱۳۹۷: ۲۲۴) به نقل از: (تقی مولایی، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۵)

چالش آب و تنش‌های آبی در کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس:

منطقه خلیج فارس به علت مجاورت با مدار رأس‌السرطان، به میزان مختلف با کمبود منابع آب شیرین روبرو است، برای نمونه ایران در پنجاه سال اخیر ۷۰٪ از منابع آب زیر زمینی خود را مصرف کرده است. این وضعیت به ویژه در منطقه به صورت وسیع دیده می‌شود. طبق آمار تا سال ۲۰۱۳، امارات متحده عربی ۱۱/۲٪، کویت ۶/۲٪، قطر ۲/۲٪، بحرین ۱/۸٪، عمان ۱/۲٪ و عربستان سعودی ۲۱/۱٪ کل ظرفیت تولیدی آب شیرین‌کن‌های جهان را در اختیار دارند. (نجف‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۹۰-۱۹۲)

کشورهایی همچون اسرائیل، مصر و ترکیه از لحاظ موقعیت هیدرولوژی و آبی نسبت به کشورهای همسایه خود در موقعیت بالادستی قرار داشته و با سیاست‌های کنترل منابع آبی در جهت کسب قدرت هیدروژمونی منطقه‌ای هستند. هم‌اکنون سه کشور عراق، سوریه و ترکیه بر سر منابع آب دجله و فرات و سهم هر کشور از آن اختلاف نظر شدیدی دارند و در مواردی تا آستانه جنگ تمام‌عیار پیش رفته‌اند. (عسگری، ۱۳۸۹: ۵).

درهم‌تنیدگی آب، سیاست و محیط زیست: منابع آبی مشترک می‌توانند یک عامل هم‌برای مشارکت و همکاری و هم‌تنش و درگیری بین کشورهای ساحلی باشند. آب در کنار نفت، در حیات امنیتی و سیاسی منطقه غرب آسیا نقش و اهمیت ژئوپلیتیکی بسزایی داشته و دارد به گونه‌ای که مناسبات سیاسی و امنیتی بین کشورهای این منطقه را تحت تأثیر جدی خود قرار داده است. حوضه دجله و فرات به‌عنوان یکی از

پرتنش‌ترین حوضه‌های آبریز فرامرزی دنیا و بزرگ‌ترین حوضه آبریز فرامرزی در منطقه غرب آسیا، از درهم تنیدگی‌های متعدد تاریخی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی با آب برخوردار است. بی‌اعتمادی سیاسی باقی مانده از گذشته و رقابت منطقه‌ای بین کشورهای ساحلی رودخانه‌های دجله و فرات تحت ساختار جنگ سرد، مناقشات آبی را از مسائل فنی به مسائل سیاسی و موردی برای تقابل به جای همکاری در منطقه تبدیل کرده است. (میان‌آبادی و امینی، ۱۳۹۸: ۵۴)

چالش‌های زیست محیطی در آب‌ها و سواحل خلیج فارس:

ساخت جزایر مصنوعی: جزایر مصنوعی سال‌هاست که از سوی دولت‌ها برای اهداف گوناگون در حال ساخته شدن است. حق ساخت جزایر مصنوعی از سوی کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها برای دول ساحلی در مناطق دریایی به رسمیت شناخته شده است. در منطقه خلیج فارس که در معرض انواع آلودگی‌ها قرار دارد، ساخت این جزایر از سوی چندین دولت ساحلی، محیط‌زیست دریایی را با مشکلات متعددی مواجه کرده است. عدم کفایت قوانین موجود در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و عدم مسئولیت‌پذیری دولت‌های سازنده جزایر مصنوعی در خلیج فارس، حیات زیستی موجودات خلیج فارس را به شدت با تهدید مواجه کرده است. (حسن‌زاده، ۱۳۹۵: ۵۶۱) آلودگی‌های نفتی: آلودگی‌های ناشی از استخراج نفت در چاه‌های نفت و سکوه‌های نفتی فراوانی که در خلیج فارس و تنگه هرمز ایجاد شده است سبب صدمات شدید زیست محیطی بر آلودگی هوا، دریا، پوشش گیاهی، جانواران دریایی، به خطر افتادن زندگی میلیون‌ها مردم ساکن این منطقه دارد. نشت نفت و مواد نفتی: آلودگی نفتی و ایجاد لکه‌های نفتی بر روی دریا که در اثر انتقال نفت و مشتقات نفتی توسط تانکرها، لوله‌ها و نفت‌کش‌ها در خلیج فارس رخ می‌دهد و موجب صدمات جبران‌ناپذیری بر محیط زیست دریایی، جانوری و انسانی در این ناحیه می‌شود. آلودگی ناشی از مواد شیمیایی (غیرنفتی): تخلیه زباله به رودخانه‌ها و خلیج فارس، فاضلاب و پساب‌های صنعتی مختلف، فاضلاب شهری و ضایعات ناشی از لایروبی بنادر و رودخانه‌ها همگی در آلودگی غیر نفتی خلیج فارس نقش دارند. آلودگی ناشی از فلزات سنگین: طبق تحقیقاتی که در

دانشکده علوم دریایی و اقیانوس‌شناسی شهید چمران انجام داده است، خلیج فارس به مواد و فلزات سنگین: سرب، مس، کبالت، و کرم به شدت آلوده است.

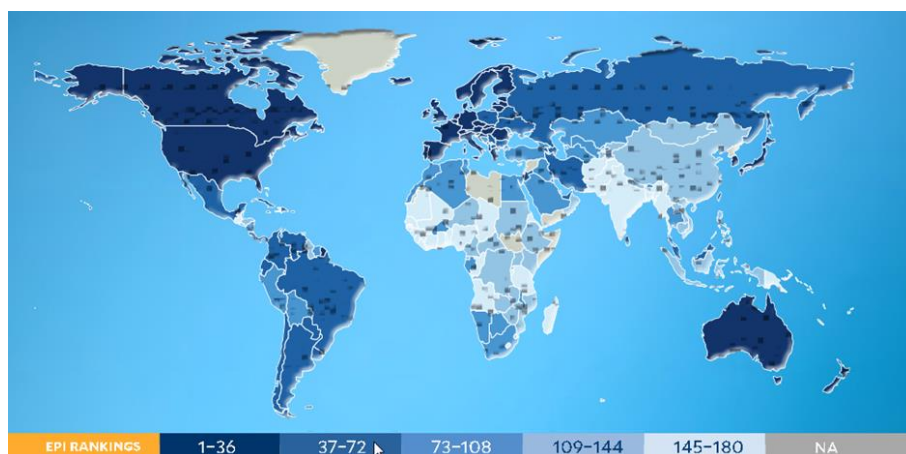
وضعیت (EPI) (شاخص عملکرد زیست محیطی) کشورهای خاورمیانه:

جدول شماره یک: رتبه کشورهای منطقه خلیج فارس بر اساس شاخص EPI در سال ۲۰۲۰

ردیف	کشور	رتبه جهانی	رتبه منطقه‌ای	نمره شاخص (از ۱۰۰)
۱	امارات متحده عربی	۴۲	۱	۵۵/۶
۲	کویت	۴۷	۲	۵۳/۶
۳	بحرین	۵۶	۳	۵۱
۴	ایران	۶۷	۴	۴۸
۵	عربستان سعودی	۹۰	۵	۴۴
۶	عراق	۱۰۶	۶	۳۹/۵
۷	عمان	۱۱۰	۷	۳۸/۵
۸	قطر	۱۲۲	۸	۳۷/۱

منبع: <https://epi.yale.edu/epi-results/2020/component/epi>

مقدار شاخص (EPI) (شاخص عملکرد زیست محیطی) از صفر تا ۱۰۰ تعیین شده و امتیاز ۱۰۰ بهترین و صفر بدترین وضعیت محیط زیست است. در رتبه بندی سال ۲۰۲۰ با امتیاز ۸۲٫۵، بالاترین رتبه جهانی، لوکزامبورگ با ۸۲٫۳، سوئیس با ۸۱٫۵ و بریتانیا با ۸۱٫۳ در رتبه های اول تا پنجم قرار دارند. میانگین امتیاز کشورهای منطقه برابر با ۴۵٫۹ از ۱۰۰ است که نشان دهنده سطح نازل شاخص EPI در کشورهای منطقه است. نقشه شماره ۲ رتبه کشورهای جهان در شاخص EPI و کشورهای منطقه را نشان می‌دهد.



منبع: <https://epi.yale.edu/downloads/epi2020report20210112.pdf>

نقشه شماره ۲: رتبه کشورهای جهان در شاخص EPI در سال ۲۰۲۰

دلایل ضعف عملکرد زیست محیطی کشورهای منطقه:

۱. فقدان فرهنگ حمایت محیط زیست؛

اکثریت جامعه و همچنین بسیاری از سیاستگذاران ارشد، حفظ محیط زیست را مسئله‌ای تجمعی و زائد تلقی می‌کنند و حاضر به برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های لازم برای جلوگیری از گسترش فجایع زیست محیطی نیستند.

۲. شخصیت محور بودن مدیریت محیط زیست؛

فقدان ساختارهای حقوقی و قانونی تثبیت شده در مدیریت کلان محیط زیست کشورهای خاورمیانه سبب می‌شود که مدیریت زیست محیطی بر مبنای کارکرد سازمانی تعریف نشده، بلکه بر مبنای عملکرد فردی با قرائت‌های متعدد از مدیریت محیط زیست شکل گیرد و فرد مدیر در درون ساختار و سیستم قرار نگرفته و در عوض سیستم را در اختیار خود قرار دهد.

۳. ضعف و فقدان نهادهای مدنی زیست محیطی در خاورمیانه؛

در اغلب کشورهای در حال توسعه خاورمیانه از جمله ایران، ترکیه و عربستان، دولت‌ها حجم قابل توجهی از تصدی‌گری امور را در زمینه‌های مختلف در اختیار دارند و بخش خصوصی و جامعه مدنی در آن‌ها حضور و بروز چندانی ندارند.

۴. نفت و یارانه انرژی؛

براساس گزارش برنامه توسعه سازمان ملل متحد سه کشور عربستان، عمان و امارات متحده عربی بیشترین درصد رشد را در نسبت مصرف انرژی به درآمد ملی کشور داشته‌اند. گفتنی است یکی از تأثیرات مخرب کارآیی پایین انرژی، افزایش انتشار دی‌اکسید کربن است که یکی از عوامل اصلی آلودگی هوا است (سلیمانی و چراغی، ۱۳۹۶: ۱۷-۱۹).

گام سوم: الزامات تعامل و دیپلماسی زیست محیطی، همکاری منطقه‌ای

دیپلماسی آب، محیط زیست و معادله ثبات منطقه‌ای:

«دیپلماسی آب» در حال حاضر به یکی از مهم‌ترین ابزارهای مدیریت در کشورهای ذی‌نفع در منابع آبی مشترک تبدیل شده است. با توجه به قرار گرفتن کشور ایران در کمربند خشک جهانی و وجود آب‌های مرزی مشترک با کشورهای همسایه، دیپلماسی آب اهمیت خود را بیش از پیش نشان داده است. اغلب کشورهای خاورمیانه با تنش و کمبود آب مواجه هستند و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ قضایه تنش آبی در کشورهای وخیم‌تر شود که در حال حاضر با تنش و بحران آبی مواجه هستند و بسیاری از کشورهای منطقه نیز جزو کشورهای پرتنش آبی در ۳۰ سال آینده خواهند بود که همین امر نیازمند تعامل، همکاری و پایبند بودن به حقوق بین‌الملل محیط زیست و انعقاد معاهدات بین‌المللی در بین کشورهای منطقه را نسبت به گذشته طلب می‌کند.

چالش آلودگی هوا و ریزگردها؛ لزوم دیپلماسی و همکاری منطقه‌ای:

نمی‌توان انکار کرد که مشکل آلودگی هوا به سادگی قابل حل نیست، ولی در ضمن باید

توجه داشت که وجود چنین چالشی که ابعاد ملی و فراملی دارد می‌تواند انگیزه‌ای برای همکاری‌های ملی و فراملی هم باشد باید به چالش آلودگی هوا به عنوان فرصتی برای افزایش همکاری منطقه‌ای نگاه کرد. به‌رغم همه مشکلات سیاسی و ژئوپلیتیکی با همسایگانمان، باید یادآور شویم که آلودگی هوا کشور و قومیت نمی‌شناسد و همه کشورهای منطقه را هدف قرار داده است و تا زمانی که همه کشورهای منطقه با همکاری و دیپلماسی زیست محیطی در جهت رفع این چالش توجه نداشته باشند همه کشورها و همه جوامع انسانی با خطرات جدی زیستی مواجه خواهند شد. همچنین مسئله ریزگردها، چالشی فراملی است و از همین رو تنها با همکاری‌های فراگیر قابل حل است. امروزه پدیده گرد و غبار به یک چالش جهانی تبدیل شده و همایش مقابله با ریزگردها فرصت مناسبی برای هم پیمانی و ارتباطات میان کشورها و سازمان ملل است. جا دارد که از این فرصت هم برای انتقال دانش فنی مقابله با چالش‌های زیست محیطی و هم برای همگرایی بیشتر با همسایگان بهره برد.

الزامات اجرای حقوق بین‌الملل محیط زیست در منطقه خلیج فارس:

از آنجا که خلیج فارس در طول دهه‌های گذشته شاهد رخداد‌های جنگی گوناگون افزایش روز افزون تردد شناورها، بستن قرارداد با پیمانکاران خارجی طبق استانداردهای کنوانسیون و پروتکل‌های آن بدون الزاماتی است که برای مناطق ویژه اعلام شده است. با این حال، هیچ اقدامی در جهت به روزآوری و بازنگری مفاد کنوانسیون انجام نشده است. با وجود این، در سازمان منطقه‌ای حفاظت از محیط زیست دریایی و مرکز همکاری‌های متقابل در مواقع اضطراری در دریا که در زمینه حفاظت از محیط زیست دریایی فعالیت می‌کنند، عملکرد آن‌ها و همکاری کشورهای منطقه و به کار گرفتن ابزارهای حقوقی در این خصوص با عدم موفقیت مواجه بوده است. (شجاعی و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۴) متأسفانه کشورهای منطقه خلیج فارس، پروتکل‌ها و آیین‌نامه‌های اجرایی برای حفظ محیط زیست ندارند. از سوی دیگر حدود ۵۰۰ کنوانسیون در رابطه مستقیم و غیرمستقیم با مبحث محیط زیست در دنیا وجود دارد، که این کنوانسیون‌های بین‌المللی متأسفانه با هم ناهماهنگ بوده و هرکدام موضوعی خاص را دنبال می‌کند، چرا که فی

نفسه‌الذاته تخصصی و منطق‌های هستند و در عمل ابزار مالی و فنی لازم نداشته و در اجرا با مشکل مواجه هستند (لطفی و دیگران، ۱۳۸۹: ۷).

لزوم همکاری، تعامل و دیپلماسی زیست محیطی بین کشورهای منطقه خلیج فارس:
«کشورهای حوزه خلیج فارس باید با همکاری یکدیگر برای نگهداری و حفاظت از محیط زیست این منطقه جدیت داشته باشند و برای جلوگیری از به خطر افتادن اکوسیستم آبی منطقه حداکثر توان خود را به کار گیرند؛ همچنان که، در این باره تحقیقات متعددی انجام شده ولی آلودگی‌های زیست محیطی خلیج فارس به خصوص آلودگی‌های نفتی، اکوسیستم این منطقه را تهدید می‌کند و این مهم لزوم همکاری از سوی کشورهای متعهد در راستای کاهش مخاطرات زیست محیطی منطقه خلیج فارس است. اکوسیستم یگانه خلیج فارس به علت دارا بودن شرایط اکولوژیکی خاص محیطی و وجود منابع بسیار غنی که در معرض خطرات همیشگی قرار دارد، با اطلاع یافتن از حساس بودن محیط زیست خلیج فارس در مقابل آلودگی‌های زیست محیطی و لزوم اعمال پروتکل‌های محکم به منظور حفاظت از آن، سهم اصلی از مسئولیت کشورهای حوزه خلیج فارس مطرح می‌شود، همان‌طور که، تخریب دریا و آلودگی‌های زیست محیطی از مرزهای ملی و منطقه‌ای فراتر می‌رود، حفاظت از آن نیز محدود به مرزهای ملی نمی‌شود و خلیج فارس نیز از این امر مستثنی نیست و بدون همکاری کشورهای ساحلی اصولاً حفاظت از این منطقه امکان پذیر نیست» (سراجی و قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۵). بدون شک امروزه مسایل محیط زیستی از قبیل: حفاظت، توسعه و... از مهم‌ترین مصادیق هم‌گرایی بین‌المللی به‌شمار می‌آیند، می‌توان گفت در چارچوب مسایل مربوط به حقوق بشر توسط حقوق‌دانان بررسی می‌شوند. در کمتر از دو دهه حجم قابل توجهی از اسناد بین‌المللی در رابطه با حفاظت محیط زیست به تصویب رسیده است که بخش عمده این حفاظت در بخش خاص مثل: دریاها، آب‌های شیرین، جو، تنوع بیولوژیک و غیره پرداخته می‌شود، در نتیجه هم‌گرایی به‌عنوان یک ضرورت جدی ضرورت در حفاظت از محیط زیست مشکی گسترده و بحث برانگیز در حقوق بین‌المللی است و عناصر مختلفی در بین‌المللی

شدن حفاظت از محیط زیست نقش دارند. عناصری چون آب، هوا، جانوران و... که مرز نمی‌شناسند و بین عوامل گوناگون تشکیل دهنده محیط زیست یکپارچه و هم‌گرایی کامل قرار گرفته‌اند. موضوعی که امروزه نیاز به هم‌گرایی بین‌المللی و یکپارچگی و وضع قوانین و مقررات مشابه و مشترک را بیش‌تر نمایان می‌سازد، مساله آلودگی‌ها در جهان است. در این بین کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باید برای جلوگیری از هرگونه آلودگی محیط زیست از کشورهایی که در آن‌ها مقررات سخت وضع شده به سوی کشورهایی که مقررات انعطاف‌پذیری دارند برای هم‌گرایی بین‌المللی همکاری کنند. (زارع و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۲)

لزوم پیشتازی ایران به جهت تعامل و دیپلماسی زیست محیطی کشورها در خلیج فارس:

جمهوری اسلامی ایران، با تدوین و ارائه آیین‌نامه‌ها و پروتکل‌ها و موافقت‌نامه‌های زیست محیطی متکی بر اهداف مشترک کشورهای منطقه و تلاش در جهت معرفی و امضاء این موافقت‌نامه‌ها، حفظ محیط زیست دریایی برای منطقه خلیج فارس می‌تواند بستر مناسبی را برای همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی با محوریت رعایت اصول زیست محیطی دریایی بوجود آورده و ضمن تثبیت جایگاه محوری خود به الگوی منطقه‌ای تبدیل شود. در این راستا برای کنترل و مهار هر نوع آلودگی در این پهنه آبی، مشارکت و همکاری همسایگان آن بیشتر از هر موضوعی باید مدنظر قرار گیرد. تعهد به کنوانسیون‌های مختلف (کویت و...)، مدیریت مناسب در رفع آلاینده‌های کارخانجات و... نظارت دقیق و متعدد بر تردد شناورهای مختلف و... می‌تواند به عنوان گام‌های اولیه در رسیدن به مهار آلودگی در خلیج فارس به شمار آید. (لطفی و دیگران، ۱۳۸۹: ۷) به نقل از: (غناری، ۱۳۶۹)

لزوم همگرایی زیست محیطی و موانع آن در منطقه خاورمیانه:

هم‌گرایی بین‌المللی در حفاظت از محیط زیست به برقراری صلح و ارتقای جایگاه بین‌المللی محیط زیستی و توجه و حفاظت ویژه به این امر توجه می‌کند. با این معنا

هم‌گرایی بین‌المللی محیط زیستی با روایت‌های فراملی هم‌گرایی در تعارض قرار دارد و روندی بین دولتی محسوب می‌شود. معنای دیگر این سخن انطباق بیشتر رهیافت بین‌کشورگرایی با شرایط منطقه‌گرایی در هم‌گرایی بین‌المللی محیط زیست است. از این رو حفاظت از محیط زیست جهانی در پرتو هم‌گرایی بین‌المللی و دیپلماسی سبز رخ می‌نماید. (زارع و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۱)

حفره‌های اجرایی هم‌گرایی در حقوق بین‌الملل محیط زیست در بستر تعاملات بین‌المللی، گاهی روابط دچار خلل شده و دلیل آن هم وجود مشکلاتی است که می‌توان به صورت خلاصه به آن اشاره کرد به طور مثال در مسئله حاکمیت و ملی‌گرایی می‌توان به این نکته پی برد که هیچ‌گاه دولت‌ها، حاضر نیستند منافع ملی کشور خویش را در برابر دیگر کشورها به مخاطره بیاندازند. حتی در برخی از موارد قوانین داخلی کشورها نیز نقصان‌هایی هم راستای حمایت از این موضوع وجود دارد. به دلیل قدرت حاکمیت دولت‌ها و نقش آن‌ها مانع از تخصیص یافتن مؤثر و قابلیت اجرایی اسناد تنظیم شده وجود دارد. طرف دیگر مکانیزم‌های اجرای موجود، نیز گاهی در مقابل فشار وارده از سوی دولت‌ها، مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد و نکته مورد بحث دیگر در زمینه اجرای قوانین بین‌المللی محیط زیستی در حقوق بین‌الملل، این است که جامعه ملل فاقد مکانیزم‌هایی مثل قوه مجریه، پلیس اداری یا قضاوت اجباری که در سطح ملی مطرح است، باشد. (زارع و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۲)

لزوم ایجاد یک رکن قضایی و سازمان همکاری زیست محیطی بین کشورهای خلیج فارس:

به رغم تلاش‌های فراوان، در زمینه حمایت و حفاظت محیط زیست، یکی از دلایل عدم موفقیت، فقدان ضمانت اجرای متداوم و اصولی شامل حمایت‌های کیفری و جزایی از محیط زیست است. اگر چه در زمینه حل و فصل اختلافات محیط زیستی در مجامع متعدد قضایی در سطح بین‌المللی فعالیت‌هایی انجام شده است، اما به نظر می‌رسد کمبود یک رکن قضایی و مرجع بین‌المللی در این زمینه ملموس باشد (زارع و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۹۵)، در نتیجه این امر وجود یک سازمان همکاری بین‌المللی در خلیج فارس با

حوزه نفوذی که کل کشورهای خاورمیانه را در برگیرد و دارای مکانیزم‌های حمایت، تشویق و تنبیه اعضا باشد برای همسو کردن سیاست و دیپلماسی‌های زیست محیطی آنان که به همگرایی حداقل در مسائل محیط زیستی منجر شود؛ لازم اجراست و ضامن توسعه پایدار منطقه خاورمیانه و قابل زیست بودن قلمرو دولت‌های حاضر در آن در سال‌های پیشرو است.

نتیجه‌گیری:

جهان امروز خصوصاً در مسایل زیست محیطی نیاز به یک همگرایی واقعی دارد. مرزهای سیاسی امروزه نمی‌تواند مانع از ورود و تهاجم بحران‌های زیست محیطی از یک سرزمین به سرزمین دیگر شود. ایجاد امنیت زیست محیطی صرفاً با تشریک مساعی همه کشورهای یک منطقه جغرافیایی و در ابعاد بزرگ‌تر همه کشورهای جهان همراه خواهد بود. قطعاً آلودگی‌های زیست محیطی و بحران‌های ناشی از آن که در ابتدا در کشورهای کمتر توسعه یافته به دلیل نداشتن قوانین مدون زیست محیطی می‌تواند امنیت ملی این کشورها را به چالش بکشد. در عصر حاضر قطعاً مرزها دچار تحولات کارکردی می‌گردند و تغییر و تکثر واحدهای سیاسی جهان در نقشه سیاسی امروز یکی از نشانه‌ها است ولی به نظر می‌رسد جایگاه اشتراک زیست محیطی در ترسیم نقشه آینده جهان به جای اشتراک قومی بیشتر مورد توجه باشد چون در این صورت با ایجاد امنیت زیست محیطی در یک محدوده محیط زیستی مشترک، می‌توان به امنیتی با ثبات در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی اندیشید. فروپاشی اجتماعی یا فروپاشی فرهنگی، همان فروپاشی تمدنی است؛ که عبارت است از: درهم ریختن و نابودی یا سست و لرزان شدن و سپس فروریختن یک جامعه پیچیده انسانی از راه نابودی هویت فرهنگی و درهم جوشی اجتماعی-اقتصادی، درماندگی خدمات اجتماعی و رشد غیر قابل کنترل خشونت است. (Nuwer and Rachel, 2017)

محیط زیست حد و مرز مشخصی ندارد و در نتیجه قواعد قابل اعمال آن خاستگاه بین‌المللی و ماهیت فرامرزی دارند. هرگونه صدمه‌ای که یک دولت به محیط زیست خود وارد می‌آورد. در سرزمین سایر دولت‌ها ممکن است تأثیراتی داشته باشد. هیچ

دولتی نمی‌تواند ادعا کند که به تنهایی و بدون کمک سایر دولت‌ها قادر به حل موضوعات زیست محیطی است. بنابراین، به منظور جلوگیری و رفع مخاطرات محیط زیستی همکاری اعضای جامعه بین‌المللی اجتناب‌ناپذیر است و یک دولت نمی‌تواند به بهانه اعمال اصل صلاحیت سرزمینی خود از همکاری با سایر دولت‌ها در زمینه مسائل محیط زیستی امتناع ورزد. (نواری، ۱۳۹۷: ۲۵۳)

همان‌طور که، در این پژوهش بررسی شد؛ منطقه خاورمیانه و حوزه خلیج فارس در معرض آلودگی‌ها و تخریب محیط زیست قرار داشته و به‌طور کلی کشورهای این منطقه با چالش‌های جدی زیست محیطی از جمله: آلودگی‌های مختلف دریایی، مشکلات کم‌آبی و کمبود آب قابل شرب و منابع آبی کشاورزی، آلودگی هوا از جمله ریزگردها و... تخریب جنگل‌ها، خشکسالی، کمبود بارش و... روبرو هستند. از طرفی نیز تغییرات زیست محیطی ناشی از فعالیت کشورهای، دولت‌ها و سازمان‌ها در عصر کنونی، موجب تهدیداتی را بر زیست محیط منطقه و جوامع انسانی کشورهای خاورمیانه موجب شده و لذا این قضیه دیپلماسی زیست محیطی و در ادامه آن همکاری‌های زیست محیطی منطقه‌ای را بین کشورهای حاشیه خلیج فارس بیش از گذشته طلب می‌کند. باتوجه به چالش‌ها و تهدیدات زیست محیطی منطقه خلیج فارس، وجود همگرایی منطقه‌ای و تشکیل سازمان همکاری‌های زیست محیطی بین کشورهای مذکور برای حفظ امنیت زیست محیطی الزامی و ضروری به نظر می‌رسد.

منابع و مأخذ:

- احمدی، سیدعباس؛ حیدری موصلو، طهمورث و محمد نجات‌پور (۱۳۹۰). تبیین ژئوپلیتیکی مسائل زیست محیطی، فصلنامه علمی - پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، سال سوم، شماره چهارم.
- اسدی، بیژن (۱۳۹۳). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت، ۱۳۹۳.
- امیدی، علی (۱۳۸۶). حقوق بین‌الملل و ساخت جزایر مصنوعی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۷-۲۳۸.
- بخشی، احمد (۱۳۹۲). بررسی عدم شکل‌گیری سازه منطقه‌ای در خلیج فارس، مجموعه مقالات نهمین همایش خلیج فارس.

الزامات زیست محیطی و ژئوپاسیفیک خاورمیانه / ۳۳۵

بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولت و هراس ها؛ ترجمه پژوهشگرده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشگرده مطالعات راهبردی.

بیداله‌خانی، آرش و کلمرزی، عبدالرضا. (۱۳۹۴). چالش‌های استراتژیک میان ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس نمودی از بازیابی رقابت ایران و عربستان، راه حلی اقتصادی. فرهنگی و سیاسی مطالعات خلیج فارس، دی و اسفند ۱۳۹۴، دوره ۲ شماره ۶.

تقی‌مولایی، یوسف (۱۳۹۵). مدیریت جامعه حوزه آبریز دجله و فرات در جهت بیابان زدایی و پدیده ریزگردها: سیاستها، چشم اندازها و پیش بینی، فصلنامه استراتژی راهبردی جنگل، تابستان سال اول شماره ۲. چاپ اول.

حافظ‌نیا، محمدرضا و ربیعی، حسین (۱۳۹۲). مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، تهران: سمت.

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۶)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، تهران: پاپلی.

حسن زاده، حسین و حسن زاده، احسان (۱۳۹۵). بررسی ابعاد حقوقی و زیست محیطی ایجاد جزایر مصنوعی در خلیج فارس؛ مجموعه مقالات یازدهمین همایش ملی علمی و فرهنگی و نخستین همایش بین‌المللی خلیج فارس.

زارع، علی؛ طیبی، سبحان و نادری، شیما (۱۳۹۸). دیپلماسی محیط زیست در پرتو همگرایی بین‌المللی: رهیافتی موثر در نیل به سوی حقوق بین‌المللی توسعه پایدار، علوم و تکنولوژی محیط زیست، دوره بیست و یکم، شماره نه، آذر ماه ۹۸

سراجی، مصطفی و فاطمه قاسمی (۱۳۹۵). مسئولیت دولت‌ها در پیشگیری از آلودگی جزایر مصنوعی (مطالعه موردی: خلیج فارس)، فصلنامه مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، تابستان ۱۳۹۵، سال دوم - شماره ۲.

سلیمانی، الهه و میترا چراغی (۱۳۹۶). گزارش بررسی جایگاه ایران در شاخص عملکرد محیط زیست (EPI) و مقایسه با برخی کشورهای دارای رتبه برتر، مرکز پژوهش‌های مجلس، شماره مسلسل ۱۵۵۵۵، تاریخ نشر: ۱۳۹۶/۸/۲۰.

شجاعی، سارا؛ فرشچی، پروین و دبیری، فرهاد (۱۳۸۷). بررسی ابعاد حقوقی آلودگی‌های نفتی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان (از دیدگاه حقوق بین‌الملل)، فصلنامه علوم و تکنولوژی محیط زیست، دوره ۱۰ شماره ۲.

عبداللهی، محسن و معرفی، سعیده (۱۳۸۹). اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت در حقوق بین‌الملل محیط زیست، نشریه حقوق و سیاست، سال دوازدهم، شماره ۲۹.

عسگری، سهراب (۱۳۸۹). تخریب محیط زیست خاورمیانه و ناامنی‌های طبیعی، اقتصادی و اجتماعی، مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافیدانان جهان اسلام.

عقیلی، سیدوحید (۱۳۸۸). خلیج فارس: محیط زیست، توسعه پایدار، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسان، سال اول، شماره چهارم.

- علیزاده، عمران و پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۹۰)؛ امنیت زیست محیطی و تحول مفهوم امنیت در قرن ۲۱، فصلنامه چشم انداز جغرافیایی (مطالعات انسانی)، سال ششم، شماره ۱۴.
- غناری، پیمان (۱۳۶۹). حفاظت محیط زیست در خلیج فارس، مجموعه مقالات سمینار بررسی خلیج فارس، تهران؛ اردیبهشت، چاپ دوم.
- فراهانی، شراره؛ میرزایی، مهدی (۱). تأثیر تهدیدات امنیت زیست محیطی بر امنیت ملی ایران، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۷، شماره ۲۹،
- کشیشیان، سیرکی (۱۳۹۸). بررسی تأثیر سیاست‌های نظامی بر امنیت منطقه‌ای خلیج فارس، (۱) دوره ۱۶، شماره ۱.
- مافی، بذار (۱۳۹۷). روش‌های اجرای اهداف توسعه پایدار در منطقه خلیج فارس از منظر حقوق بین‌الملل محیط زیست، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، دوره: ۱۶، شماره: ۴.
- ملکی، عباس (۱۳۹۷). سیاست‌های زیست محیطی در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۷.
- منتظران، جاوید (۱۳۹۵). تبیین راهکارهای ایجاد نظام امنیت منطقه‌ای مبتنی بر همگرایی در خلیج فارس، مجموعه مقالات یازدهمین همایش ملی علمی - فرهنگی خلیج فارس...
- موسی زاده و همکاران (۱۳۹۵). ژئوپلیتیک زیست محیطی خلیج فارس و اثرات آن بر امنیت ملی، مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس، مهر و آذر ۱۳۹۵، دوره ۳، شماره ۹.
- میان‌آبادی، حجت و امینی، اعظم (۱۳۹۸). درهم تنیدگی آب، سیاست و محیط زیست در حوضه آبریز دجله و فرات، فصلنامه ژئوپلیتیک سال پانزدهم. شماره ۲ (پیاپی ۵۴).
- میلادی، طاهره و مولایی، یوسف (۱۴۰۰). آثار تغییرات اقلیمی بر تعهدات بین‌المللی دولت‌ها؛ مطالعه موردی بهره‌برداری از منابع آبی مشترک، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و چهارم، شماره اول، بهار ۱۴۰۰، شماره مسلسل ۹۱.
- نجف‌آبادی، سهیل و دیگران (۱۳۹۹). بررسی اثرات توسعه اقتصادی بر امنیت محیط زیستی منطقه خلیج فارس، فصلنامه علمی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال ۱۰، شماره ۳۹، ۱۳۹۹، ص ۱۹۰-۱۹۲.
- نواری، علی (۱۳۹۷). ساخت و راه اندازی سد ایلیسو در ترکیه و پدیده ریزگردها در ایران: اولویت اصول مرتبط با حقوق بین‌الملل محیط زیست، فصلنامه مطالعات حقوقی، شماره چهارم.
- Nuwer, Rachel (April 18, 2017). "How Western civilisation could collapse". BBC Future. Retrieved September 6, 2020.

غیر جهانی شدن و رابطه دولت - جامعه مدنی در خاورمیانه

* سید حمزه صالحی^۱

احسان فرامرزش^۲

چکیده

غیر جهانی شدن مفهومی نسبتاً جدید برای توصیف وضعیت کنونی جهان در مقابل مفهوم جهانی شدن به شمار می‌رود. این مفهوم تأثیر زیادی بر جایگاه دولت‌های ملی و جامعه مدنی در کشورهای مختلف برجای گذاشته است. در واقع غیر جهانی شدن وضعیتی است که در اثر وقوع بحران‌های متعدد حاصل از جهانی شدن و عدم توانایی حل آن‌ها توسط جامعه جهانی ظهور کرده است. در این مقاله با روش تبیینی - تحلیلی و استفاده از منابع اسنادی و کتابخانه‌ای «تأثیر غیر جهانی شدن بر رابطه بین دولت - جامعه مدنی در منطقه خاورمیانه» بررسی شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که برخلاف وضعیت جهانی شدن که در آن مرزهای سیاسی کم‌رنگ می‌شوند و جایگاه دولت‌های ملی تنزل پیدا می‌کند در وضعیت غیر جهانی شدن دولت‌های ملی و مرزهای سیاسی عوامل مهم و حیاتی برای حفظ جوامع محسوب می‌شوند. این مسئله در خاورمیانه با توجه به ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و لزوم مقاومت در برابر مظاهر جهانی شدن و ارزش‌های لیبرال اهمیت زیادی پیدا کرده و باعث تقویت دولت و برجسته شدن آن در مقابل جامعه مدنی شده است.

واژگان کلیدی: غیر جهانی شدن؛ جهانی شدن؛ دولت؛ جامعه مدنی؛ خاورمیانه؛ لیبرالیسم، اسلام‌گرایی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس
m.hamzhsalehi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری رشته مطالعات منطقه‌ای، گروه مطالعات خاورمیانه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه
علامه طباطبایی ehsanfaramarz919@yahoo.com

مقدمه

جامعه مدنی معمولاً در ارتباط با دولت از دو جنبه بررسی می‌شود. از یک طرف به عنوان منبع مشروعیت و ثبات دولت در نظر گرفته می‌شود و از طرفی دیگر می‌تواند یک نیروی مقاوم در برابر خودسری‌ها و سرکوبگری‌های بیش‌ازحد دولت به حساب آید. برجسته شدن هرکدام از جنبه‌های فوق بر دیگری تحت تأثیر عوامل و عناصر متعددی قرار دارد. عوامل تأثیرگذار بر این رابطه را می‌توان به دودسته عوامل درونی و بیرونی تقسیم بندی کرد. نوع نظام سیاسی حاکم، میزان همبستگی جامعه مدنی و وجود سازمان‌ها و نهادهای خصوصی از جمله عوامل درونی و ساختارها و چالش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله عوامل بیرونی محسوب می‌شوند. برای بررسی رابطه دولت و جامعه مدنی ناگزیر باید تلفیقی از این عوامل را در نظر گرفت. به عبارت دیگر چالش‌های منطقه‌ای یا جهانی در مناطق و کشورهای مختلف تأثیرات متفاوتی بر این رابطه برجای می‌گذارد. یکی از عوامل بیرونی مهمی که در دنیای معاصر برجسته شده مسئله غیر جهانی شدن (Deglobalization) است که ما این مفهوم را به عنوان چهارچوب پژوهش حاضر در نظر گرفته‌ایم. غیر جهانی شدن در واقع یک مفهوم و چالش در برابر جهانی شدن (Globalization) است. جهانی شدن تا حد زیادی به معنای اشاعه و سلطه نظم لیبرالیستی و هنجارهای آن است. جهانی شدن کاهش قدرت دولت‌های ملی و فروکاست ارزش‌های بومی و محلی به نفع ارزش‌های جهانی را در پی داشته است. غیر جهانی شدن پاسخ به همین چالش‌ها و به عنوان یک نیروی مقاوم در برابر جهانی شدن ظهور کرده است. در فرایند غیر جهانی شدن نقش دولت‌های ملی و هنجارهای محلی و منطقه‌ای دوباره پررنگ می‌شود. رابطه دولت و جامعه مدنی در خاورمیانه نیز متأثر از هر دو مفهوم فوق بوده است. اعتراض‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌های متعددی مانند بهار عربی در عصر جهانی شدن، جامعه مدنی را به عنوان یک نیروی مقاوم در برابر دولت‌ها معرفی کرد، اما در وضعیت امروزی (غیر جهانی شدن)، این جایگاه دچار تغییر و تحول شده است. در این راستا در پژوهش حاضر با استفاده از روش تبیینی - تحلیلی به دنبال پاسخی به این سؤال هستیم که «غیر جهانی شدن چه تأثیری بر رابطه دولت و جامعه مدنی در خاورمیانه دارد؟». به عنوان فرضیه می‌توان گفت: «غیر جهانی شدن باعث تقویت

جایگاه دولت و تضعیف جامعه مدنی در خاورمیانه شده است». خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای با تاریخی طولانی و کانون بحران‌های دوران مدرن کانون تأثیرپذیری از تحولات ساختار جهانی اعم از جهانی شدن و غیر جهانی شدن بوده است. جهانی شدن به ویژه با گسترش ارتباطات و تکنولوژی تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر ساختار فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی خاورمیانه گذاشته است، اما در عین حال در هیچ زمینه‌ای ادغام و حتی تحول ساختاری انجام نشده است؛ زیرا همچنان سنت‌های قبیله‌ای و فرقه‌ای، آیین‌های فرهنگی و مذهبی، اقتصاد رانتی و غیرمولد و نیز ساختار سیاسی بسته و پدرسالار مشخصه اصلی منطقه خاورمیانه است. در فضای کنونی که گروه‌های راست‌گرا و رادیکال در نقاط مختلف جهان در حال قدرت گرفتن هستند و غیر جهانی شدن در حال معکوس کردن روند جهانی شدن است. بررسی تأثیر غیر جهانی شدن بر رابطه دولت و جامعه مدنی در خاورمیانه که در شکل دهی به ساختار اجتماعی داخلی و نظم منطقه‌ای تأثیرگذار نقش تعیین‌کننده خواهند داشت حائز اهمیت است. برای بررسی دقیق‌تر موضوع، ابتدا روند تاریخی شکل‌گیری دولت و سپس شکل‌گیری جامعه مدنی در خاورمیانه را بحث می‌کنیم. در ادامه نیز رابطه بین دولت و جامعه مدنی را ابتدا بر اساس هنجارهای لیبرالیستی (به عنوان یک عامل و ساختار بیرونی) تبیین می‌کنیم و در نهایت این رابطه در وضعیت غیر جهانی شدن بر اساس هنجارهای اسلامی و بومی (به عنوان یک عامل درونی) بررسی می‌شود.

دولت در خاورمیانه

جوامع خاورمیانه از لحاظ تاریخی از مجموعه‌ای غنی و متنوع از الگوهای فرهنگی برای سازماندهی و حکومت‌داری استفاده کرده‌اند که این تا حدی به دلیل وسعت خاورمیانه و موقعیت آن در مرکز آفریقا - اوراسیا است. سنت حکومت‌داری در خاورمیانه بعد از اسلام متأثر از اشکال نهادی اصلی امپراتوری‌های پیش از اسلام در خاورمیانه مانند امپراتوری‌های ایران و بیزانس بود که با انتقال ایده‌ها و کتاب‌ها انجام شد و به اجزای اصلی دولت اسلامی اولیه تبدیل شدند و به مرور با گسترش دین اسلام تکامل یافتند. به رغم تنوع در اشکال و سبک‌های حکومت در دوران خلافت اسلامی، اما در مواردی

مانند استفاده گسترده از سربازان به عنوان ستون فقرات حفظ قدرت سیاسی و کنترل دولتی بر زمین‌های کشاورزی با سایر حکومت‌ها اشتراک داشته است. شاید به همین دلیل بود که به رغم بعد مذهبی که خلافت داشت ولی بازهم نخبگان مذهبی به عنوان وزنه‌ای تعادل بخش در برابر قدرت متمرکز دولت وجود داشتند (Blaydes, 2016).

بعد از اینکه دوران اقتدار خلفای عرب در دنیای اسلام و خاورمیانه روبه زوال رفت، امپراتوری عثمانی به عنوان یک دولت متمرکز ظهور کرد و توانست گروه‌های قبیله‌ای را در خاورمیانه شکست دهد و آن‌ها را ترکیب کند. شیوه حکومت‌داری امپراتوری عثمانی نیز مانند دوران اقتدار مسلمانان با وجود اصلاحات نهادی تحت تأثیر سنت‌های پیشین بود که مهم‌ترین آن‌ها بوروکراسی‌های متمرکزی بود که تخصیص حقوق مالیاتی زمین‌های دولتی به نخبگان نظامی و استفاده مستمر از سربازان مزدور را مدیریت می‌کردند. در این دوره نخبگان روحانی به طور فزاینده‌ای تبدیل به بخشی از یک نهاد مذهبی دولتی شدند که به منظور ارتباط با شهروندان درباره مسائل مربوط به نگرانی‌های اجتماعی توسط دولت اداره و کنترل می‌شدند، اما در نهایت محدودیت‌های اجرایی در سطوح پایین همراه با مالکیت غالب دولتی زمین که مانع از سرمایه‌گذاری مولد شده بود و نقش نسبتاً قوی نخبگان مذهبی که به مرور به نوآوری‌های علمی آسیب وارد کرد و از پرورش سرمایه انسانی جلوگیری کرده بود، باعث عقب‌ماندگی خاورمیانه از نظر توسعه اقتصادی شد و به مرور آن ضعف اقتصادی تبدیل به یک ضعف سیاسی شد. آسیب‌پذیری‌های اقتصادی و سیاسی داخلی امپراتوری عثمانی با پویایی اقتصادی اروپای غربی و گسترش نفوذ استعماری آن‌ها هم‌زمان شده بود. در واقع تضعیف قدرت اقتصادی خاورمیانه و امپراتوری عثمانی به آسیب‌پذیری منطقه در برابر نیروهای استعماری غربی کمک کرد. به همین دلیل امپراتوری عثمانی که یکی از قدرت‌های برتر آن زمان بود روبه زوال رفت و سرانجام انحلال آن باعث شد که زمینه برای ایجاد دولت - ملت در خاورمیانه معاصر فراهم شود. (Saouli, 2019)

در دوره مدرن مؤلفه‌های اساسی مانند سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت عناصر اصلی یک دولت - ملت را تشکیل می‌دهند که اگرچه سه عنصر اول از لحاظ تاریخی در خاورمیانه نمود داشته‌اند، اما عنصر حاکمیت به عنوان جوهره دولت مدرن که به معنی

مشروعیت و اقتدار سرزمینی حکومت و مبتنی بر مؤلفه شناسایی بین‌المللی است محصول نقش استعماری کشورهای اروپایی است که قبل از فروپاشی رسمی امپراتوری عثمانی بر اساس قرارداد سایکس پیکو (۱۹۱۶)، که متصرفات عثمانی را به مناطق نفوذ آن‌ها تقسیم می‌کرد آغاز شد و در کنفرانس سن رمو (۱۹۲۰)، توسعه یافت. تقسیم منطقه به حوزه‌های نفوذ توسط جامعه تازه تأسیس ملل «نظام دستوری» نامیده شد. این مفهوم جدید که پس از جنگ جهانی اول توسعه یافت، به فاتحان جنگ «حق» و اختیار داد تا بر سرزمین‌های عثمانی سابق حکومت کنند و به آن‌ها کمک کند تا به کشورهای کاملاً مستقل تبدیل شوند. نظام دستوری پایه‌های قانونی را برای به رسمیت شناختن آتی نهادهای جدید به عنوان دولت‌های اولیه ایجاد کرد. (Ahram & Lust, 2016)

فراوانی تنش‌ها و درگیری‌های مرزی نشان از آن دارد که زخم بحران تمامیت ارضی در خاورمیانه همچنان تازه است؛ زیرا خاورمیانه امروزی بدون توجه به بافت قومی و تاریخی منطقه شکل گرفته و ابهام در وفاداری و مشروعیت را مشخصه سیاست خاورمیانه امروز کرده است که این خود نشان‌دهنده شکنندگی دولت‌های امروزی است. کشورهایی که بعد از فروپاشی امپراتوری اسلامی شکل گرفتند از نظر میزان تکیه بر هنجارهای پدرسالارانه یا رویکردی بسیار متفاوت هستند که ماکس وبر از دولت مدرن بر اساس مدل «عقلانی - قانونی» داشت. آشکار است که تعدادی از کشورهای مستقل خاورمیانه، مانند مصر، ترکیه و تونس، دارای ویژگی‌های متعارف دولتی بودن از جمله داشتن ادارات غیرنظامی باثبات، تأسیسات نظامی سازماندهی شده، و خدمات درآمد داخلی کافی هستند، اما در طرف دیگر سازمان‌های سیاسی غیر حاکم، مانند سازمان آزادی‌بخش فلسطین و پولیساریو در صحرای غربی، همچنان خواستار تشکیل دولت هستند و کنترل کاملی بر یک قلمرو ندارند. همچنین گروه‌های قومی، مذهبی و خویشاوندی، مانند کردها، ارتدوکس‌های یونانی، و قبایل شبه جزیره عربستان به‌رغم بعضی خودمختاری‌ها و میل به انحصار قدرت، اما اجازه استفاده انحصاری از آن را ندارند. در شکلی دیگر بعضی دولت‌های فعلی خاورمیانه مانند لبنان، لیبی و یمن اگرچه کشورهای مستقلی هستند، اما از یک دستگاه دولتی باثبات برخوردار نیستند و توان انحصار استفاده از زور در قلمرو خود را متناسب با تعریف از یک دولت مدرن ندارند.

به استثنای ایران، مراکش و حومه شبه جزیره عربستان، همه کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا جانشین امپراتوری عثمانی هستند. به غیر از ایران، عربستان سعودی، یمن شمالی و ترکیه، همه کشورهای منطقه طی این قرن چندین دهه استیلای یک حکومت اروپایی را تجربه کرده‌اند. برای مثال مراکش، الجزایر، تونس، لبنان و سوریه اشکال مختلفی از حکومت فرانسه را تجربه کرده‌اند. بقیه منطقه، به غیر از متصرفات اسپانیا در مراکش و لیبی که تحت سیطره ایتالیا بود تحت کنترل بریتانیا قرار داشتند. تاریخ نشان دهنده پیچیدگی تشکیل دولت در منطقه است، اما این روند در واقع در بیشتر مناطق خاورمیانه بسیار قبل از تعیین مرزهای داخلی منطقه توسط اروپایی‌ها آغاز شد. بسیاری از جمله لبنان، اسرائیل، اردن، عراق و سوریه وجود خود را به عنوان واحدهای جداگانه مدیون تجزیه امپراتوری عثمانی در اروپا پس از جنگ جهانی اول هستند. (Anderson, 1987)

برای بسیاری از کشورهای منطقه، گذار از امپراتوری عثمانی به حاکمیت اروپا با گسست بسیار بیشتری همراه بود. به عنوان مثال، در لیبی، ایتالیایی‌ها بوروکراسی سیستم نظامی و مالی عثمانی را نابود کردند و یک اداره کاملاً ایتالیایی را تحمیل کردند، و لیبی را پس از جنگ جهانی دوم بدون هیچ بوروکرات محلی باتجربه - به عنوان یک دولت، مدرن یا مستقل - رها کردند تا استقلال پیدا کند. همان‌طور که لوئیس بیان کرد، در بسیاری از سایر نقاط خاورمیانه، حاکمیت اروپا در طول قرن بیستم «امپریالیسم مداخله‌ای بدون مسئولیت بود که نه حکومتی باثبات و منظم ایجاد می‌کرد و نه اجازه ایجاد آن را می‌داد». (Lewis, 1968: 59) این پیامدهای مهمی بر مسیرهای دولت‌سازی بومی در منطقه داشت. هرچند روند دولت‌سازی در کشورهای حاشیه خلیج فارس (مانند عربستان سعودی، کویت، عمان، بحرین، و بعدها امارات و قطر) ارگانیک‌تر بود.

به‌طور کلی تشکیل دولت مدرن و توسعه بوروکراتیک در خاورمیانه تجربه‌ای جزئی و در بسیاری موارد ناپیوسته از دولت بود که نتایج کاملاً متفاوت از آنچه در اروپا وجود داشت ایجاد کرد. در وهله اول، کشورهای منطقه با سطوح بسیار متفاوتی از قدرت و صلاحیت اداری به استقلال رسیدند. در برخی موارد، مانند مصر و تونس، ایجاد بوروکراسی ملی هم‌زمان با کنترل قلمرو کشور و اعلام استقلال بود، اما در موارد دیگر، مانند لبنان و لیبی، نفوذ اداری گسترده نبود، تشکیلات نظامی ملی در انحصار دولت و ارتش ملی نبود و

دولت قادر به جمع‌آوری درآمدهای داخلی نبود. دوم، اینکه مرزهای دولت‌های جدید به ندرت با ساختارهای اجتماعی بومی یا نظام‌های اقتصادی همخوانی داشت. مرزهای غالباً خودسرانه‌ای که اروپایی‌ها به کشورهای تازه مستقل واگذار کرده بودند، بسیاری از دولت‌ها را با ساختارها و اقتصادهای اجتماعی ناهمگون و جزئی برجای گذاشت. سوم، فرایندهای تشکیل دولت و توسعه بوروکراتیک به همه گروه‌های اجتماعی به‌طور یکسان منفعت یا آسیب نرسانده است. در خاورمیانه اغلب به تفویض اختیارات ایالتی به خانواده‌های بانفوذ محلی منجر شد. در نهایت، توسعه ظرفیت‌های دولتی در خاورمیانه به رقابت سیاسی و تغییرات اقتصادی داخلی ارتباط چندانی نداشت بلکه بیشتر واکنشی به تحولات بین‌المللی مانند چالش ناشی از افزایش قدرت و رفاه اروپا و واقعیت حاکمیت اروپا بود. (Crapanzano, 1977) بررسی مفاهیم حاکمیت و دولت و دنبال کردن مسیرهای خاورمیانه‌ای آن‌ها، تنها استدلال‌هایی را به وجود آورده است که ایده دولت شکست‌خورده را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که این مفاهیم تا چه حد در منطقه به صورت نامناسب گنجانده شده‌اند. همین مورد برای دموکراسی‌سازی نیز مطرح شده است. بی‌نظمی‌های ناشی از بهار عربی نمونه مهمی بود که ماهیت یک نظم شکننده، تحمیلی و در نتیجه نامشروع قابل‌را نشان داد و آشکار کرد نظم تحمیلی خاورمیانه که توسط قدرت‌های خارجی، نخبگان و با پوشش اقتدارگرایانه برپا شده است چگونه با منطقه بیگانه و از معنا تهی است. (Kedourie, 1992)

نظریه‌پردازان انتقادی و پسااستعماری نه تنها برای خاورمیانه بلکه برای سایر بخش‌های جهان و مناطق در حال توسعه، هم سلسله‌مراتب و هم مناسب بودن مفاهیم طراحی شده غربی را زیر سؤال می‌برند. آن‌ها معتقدند که این مناسبات و مفاهیم به دلیل تعصبات درونی، زمانی، جغرافیایی و ایدئولوژیک هم نسبت به شرایط محلی کور هستند و هم فاقد کاربرد جهانی هستند. به این ترتیب، آن‌ها لزوماً چارچوب مناسبی برای مشاهده مناطق متمایز یا برای ساختن یک روایت جهانی از دولت نیستند. یکی از مشخصات اصلی تشکیل دولت و توسعه اداری در خاورمیانه ماهیت ناهمگون شکل‌بندی‌های اجتماعی است که در این فرایند تولید شدند. نقش قبیله‌گرایی، فرقه‌گرایی، منطقه‌گرایی، احساسات اولیه و هویت‌های انتسابی در سیاست خاورمیانه به این دیدگاه کمک کرد که دولت چیزی بیش از عرصه

درگیری‌های اجتماعی یا ابزار سلطه خانواده، فرقه یا طبقات نیست. (Fawcett, 2017) و این مسئله به چالش عظیم رابطه دولت و جامعه مدنی در خاورمیانه تبدیل شده است که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

جامعه مدنی در خاورمیانه

«جامعه مدنی مجموعه نهادها و انجمن‌ها و تشکیلات اجتماعی است که از هرگونه وابستگی به دولت رها بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی قدرت سیاسی دارد.» (بشیریه، ۱۴۰۰: ۳۲۴) بر اساس تعریف عمومی پذیرفته شده سازمان ملل متحد از جامعه مدنی، این دسته تنها می‌تواند شامل ساختارهایی باشد که فاقد وابستگی صریح حزبی و سیاسی و روابط مستقیم با نیروها و جنبش‌های سیاسی خاص باشند. با این حال، چنین تعریفی برای شناساندن و تحلیل نظم اجتماعی و جامعه مدنی غیرلیبرال که در خاورمیانه نمود دارد، ممکن است کارایی لازم را نداشته باشد. اصطلاح جامعه مدنی به عنوان یک عامل مهم مرتبط با دموکراتیزه شدن در کشورهای در حال توسعه از جمله کشورهای خاورمیانه اهمیت زیادی پیدا کرده است. جامعه مدنی برای برچسب زدن به گروه‌هایی که با دولت مخالف هستند، صرف نظر از هدف یا شخصیت آن‌ها هم استفاده می‌شود. انواع جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه گسترده و کاملاً تأثیرگذار هستند. آن‌ها تمایل دارند سازوکارهای تثبیت‌شده‌ای برای بسیج حامیان خود داشته باشند و اغلب خارج از کنترل مستقیم دولت عمل می‌کنند، یعنی به طور کامل معیارهای لازم به عنوان بازیگران تأثیرگذار جامعه مدنی را ندارند، اما در عین حال، آن‌ها به عنوان یک سازوکار برای دموکراتیزاسیون عمل نمی‌کنند؛ زیرا در بیشتر موارد به لیبرالیسم غربی حساسیت دارند. این مسئله خود به یک وضعیت پارادوکسیکال منجر شده است، زیرا کسری دموکراتیک و ضعف نهادهای دموکراتیک در خاورمیانه در واقع از یک جامعه مدنی قوی (هرچند غیرلیبرال) نشأت می‌گیرد که همراه با تسلط سازمان‌های عمومی وابسته به مقامات به حفظ و بازتولید رژیم‌های استبدادی کمک می‌کند. البته اسلام‌گرایان تنها یک جزء در مجموعه‌ای از سازمان‌هایی هستند که جوامع مدنی در خاورمیانه را در خود جای داده‌اند. در دولت‌های ثروتمند و فقیر به طور

یکسان، جنبش‌های آغازین مردان و زنان صدای بلندی در سیاست دارند. جنبش‌های زنان ممکن است لبه اصلی روند دموکراسی‌سازی باشند و این جنبش‌ها در الجزایر، مصر، ایران، اسرائیل، کویت، ترکیه، یمن و در میان فلسطینی‌ها قابل توجه هستند، اما به‌طور کلی در بررسی جامعه مدنی در خاورمیانه دولت از نظر ناپدید نمی‌شود و وفاداری به قبیله و خانواده قرار نیست توسط سازمان‌های سکولار تحت الشعاع قرار گیرد. با وجود این، هیچ درکی از خاورمیانه معاصر کامل نخواهد بود مگر اینکه وضعیت جامعه مدنی در منطقه با تمام پیچیدگی‌های آن، در نظر گرفته شود. (Norton, 1993)

تنوع گسترده شکل‌های مشارکت مدنی و تنوع بازیگران جامعه مدنی در کشورهای خاورمیانه، تولید یک فرمول توسعه واحد یا مدل عملیاتی برای جامعه مدنی در منطقه را غیرممکن می‌سازد. آنچه این روند را پیچیده‌تر می‌کند، تطبیق‌پذیری خود جامعه مدنی است که به مرور زمان می‌تواند برخی از ویژگی‌های خود را از دست داده و ویژگی‌های جدیدی به دست آورد. بنابراین، در شناسایی مجموعه اساسی از ویژگی‌های مشترک در توسعه جامعه مدنی در منطقه، نقطه شروع دوری آن از الگوی لیبرال است. (Shlykov, 2021)

کشورهای منطقه خاورمیانه هم‌اکنون در مرکز یک نظام دولتی از هم‌گسیخته عربی و نظم منطقه‌ای در حال تغییر قرار دارند. جمعیت این کشورها نسبت به گذشته افزایش پیدا کرده و این جمعیت روزانه با مسائلی نظیر تضاد سنت و مدرنیته، نرخ‌های بیکاری سرسام‌آور، بحران‌های پناهجویان، و آشفتگی‌های منطقه‌ای گسترده دست‌وپنجه نرم می‌کنند. هم‌اکنون مطالعات جدیدتر درباره‌ی خاورمیانه بر روی وضعیت «نیمه خودکامگی» است؛ زیرا بسیاری از کشورهای عربی دولت‌هایشان نه کاملاً خودکامه و نه کاملاً دموکراتیک هستند. این نیمه خودکامگی‌ها امکان باز بودن و رقابت سیاسی محدود را فراهم می‌کنند، اما در نهایت قدرت در درون رژیم‌ها باقی می‌ماند. پیشرفت‌های دموکراتیک اسمی به عنوان یک «دریچه ایمنی» برای جامعه مدنی عمل می‌کند، در حالی که عموم مردم از مشارکت معنادار در دولت محروم هستند. چنین رژیم‌هایی عموماً به دلیل ترکیب ماهرانه‌ای از همکاری و سرکوب باهدف گروه‌ها یا افراد، زنده می‌مانند. ثبات ظاهری دولت‌های نیمه خودکامه بر ویژگی‌های فراگیر نئوپاتریمونیالیسم و دولت امنیتی استوار است که هر دوی آن‌ها به یک جامعه مدنی

شکننده یا حتی ترکیبی منجر شده است. نئوپاتریمونیا لیسیم هم به ساختارهای کلان (جامعه، دولت و اقتصاد) و هم به ساختارهای خرد (خانواده و فرد) اشاره دارد. جامعه نئوپاتریمونیا لیسیم جنبه‌هایی از مدرنیته را در بیرون به نمایش می‌گذارد، اما وابسته به ساختارهای هویتی قبیله‌ای، قومی و فرقه‌ای است که اغلب تعیین‌کننده توزیع قدرت هستند. (Albrecht and Schlumberger, 2004)

پیرامون وضعیت جامعه مدنی در خاورمیانه سه دیدگاه اصلی را قابل‌شناسایی است؛ دیدگاه اول معتقد است، اگرچه تعداد بازیگران جامعه مدنی در دهه‌های گذشته افزایش یافته است، اما جامعه مدنی ضعیف‌تر از آن است که بتواند دولت را به چالش بکشد، و این بخش نه تنها مستقل نیست بلکه تحت سلطه دولت است که آن‌ها را دست‌کاری می‌کند. دیدگاه دوم برخلاف دیدگاه اول بر این نکته تأکید می‌کند که سازمان‌های سکولار و اسلام‌گرای مدرن امروزه مستقل از دولت عمل می‌کنند و می‌توانند نهادهای دولتی را در زمینه‌هایی مانند حکمرانی خوب و حقوق بشر به چالش بکشند. براین اساس، جامعه مدنی در خاورمیانه قوی است، اگرچه ممکن است برخی از ویژگی‌های غیرمدنی به دلیل غلبه سازمان‌های اسلام‌گرا که ماهیتی ضد دموکراتیک و ضد لیبرالی دارند، در آن‌ها نمود بیشتری داشته باشد. دیدگاه سوم به طور کلی تعیین و تشخیص ماهیت هر جامعه مدنی و کنش سیاسی را غیرممکن می‌داند که در محدوده دولت‌های استبدادی عمل می‌کنند. در مجموع جامعه مدنی در خاورمیانه به دولت وابسته است، زیرا این دولت است که متناسب با سیاست‌های خود تصمیم می‌گیرد که اجازه تکامل و فعالیت را به جامعه مدنی بدهد یا خیر. روند تحولات خاورمیانه به گونه‌ای بعید است که حتی رژیم‌های استبدادی اصلاح‌طلب، حاضر به دست‌کشیدن از انحصار قدرت و اجبار خود باشند تا در عوض طبقه متوسط را گسترش دهند و جامعه مدنی قوی بسازند. برای مثال، فرایند آزادسازی اقتصادی که توسط جمهوری‌های عربی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز شد، به رژیم‌های خودکامه کمک کرد تا دستگاه دولتی خود را اصلاح کنند و با شرایط جدید سازگار شوند. بنابراین، آزادسازی اقتصادی به رژیم‌های خودکامه قدیمی امکان داد تا به جای ایجاد دموکراسی‌های کثرت‌گرا، به «رژیم‌های استبدادی جدید انعطاف‌پذیرتر» تبدیل شوند. بنابراین، استراتژی کشورهای

خاورمیانه در رابطه با گسترش جامعه مدنی به گونه‌ای است که از آن به عنوان یک مکانیسم کنترلی استفاده می‌کنند. (Natil, Pierobon, Tauber, 2019)

البته باید به این واقعیت نیز اذعان کرد که به رغم ماهیت نظام‌های اقتدارگرا در خاورمیانه، حرکت‌هایی به سمت جامعه مدنی شروع شده و روز به روز بر سرعت و تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. امروزه، ده‌ها هزار سازمان غیردولتی در خاورمیانه به وجود آمده‌اند که برخی از آن‌ها ساختارهای دولتی را نیز به چالش کشیده‌اند. این سازمان‌ها بر اثر رشد اقتصادی، افزایش جمعیت و بالا رفتن نرخ باسوادگی تشکیل شده‌اند. گرچه تعداد زیادی از این سازمان‌ها در ناحیه خاورمیانه رشد کرده‌اند ولی متأسفانه هنوز آن پویایی و توانایی تأثیرگذاری مؤثر را ندارند. (ساجدی، ۱۳۸۹: ۱۱۲)

قیام کشورهای عربی که به بهار عربی موسوم شد نوعی خوش‌بینی نسبت به آینده یک جامعه مدنی قوی و حکومت دموکراتیک در منطقه ایجاد کرد که انتظار می‌رفت با پیشرفت‌های دموکراتیک معنی‌داری همراه شود، جمهوری‌های خودکامه تونس، مصر، لیبی و سوریه در نتیجه این جنبش دچار آشفتگی داخلی و حتی تغییر رژیم شدند. در مقابل، پادشاهی‌های نفت خیز خلیج فارس مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی، عمان، کویت و قطر به دلیل رانت ثابت ماندند، زیرا رانت ناشی از درآمدهای نفتی، امکان از بین بردن استراتژیک جنبش‌های مخالف سیاسی را فراهم می‌آورد، رژیم‌های حاشیه خلیج فارس ثروت نفت را برای هزینه‌های امنیتی و سایر اقدامات حمایتی هدفمند برای حفظ موقعیت خود دست‌کاری می‌کنند. در این رژیم‌ها چالش‌های سیاسی با مزایای مالی دادوستد می‌شود. بدین معنی که حکومت با پول و رانت وفاداری را برای خانواده حاکم می‌خرد. به طور کلی مالیات، مردم را به دولت پیوند می‌زند و این انتظار را در بین مالیات‌دهندگان ایجاد می‌کند که در ازای مشارکت خود در حفظ دولت، خدمات دریافت کنند. به این ترتیب، زمینه‌ای را برای مطالبات سیاسی ایجاد می‌کند، اما در خاورمیانه رانت نفتی به همراه کمک خارجی و حتی استقراض دولت در خارج، به طور قابل توجهی اتکای بسیاری از دولت‌های خاورمیانه به جمعیت خود را کاهش داده و باعث شده است نسبت به جامعه مدنی بی‌اعتنا و سرکوبگر ظاهر شوند. (Mahdavy, 1970) در هنگام بهار عربی جمهوری‌ها و پادشاهی‌های نیمه

خودکامه کشورهایمانند مراکش و اردن بر تداوم تدابیر امنیتی، تغییرات اسمی در دولت (مانند انحلال پارلمان‌ها، برکناری نخست‌وزیران، و...) تکیه کردند. این اصلاحات و حتی تصویب قوانین اساسی کاملاً جدید برای سرکوب قیام‌ها و اعتراضات مردمی بود. به طوری که هفت سال پس از آغاز بهار عربی، خوش‌بینی‌ها فروکش کرده و به جای بهار عربی از عبارت زمستان عربی استفاده می‌شود و بدبینی‌ها را نسبت به آینده جامعه مدنی در کشورهای خاورمیانه افزایش داده است. (Byman, 2011)

اکثر کشورهای خاورمیانه هنوز درگیر همان مشکلاتی هستند که دهه‌ها بر منطقه حاکم بوده است. رژیم‌های غیردموکراتیکی که عموماً به نیازهای فقیرترین و آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه پاسخگو نیستند و تمایل زیادی به محدودکردن حقوق اولیه مردم دارند. با این حال، در دهه گذشته مشخص شد که تقاضا برای دموکراسی و تغییر در سطح مردمی قوی‌تر می‌شود. اعتراضات منطقه را درگیر کرده است و جامعه مدنی نه تنها حکومت‌داری بهتر، بلکه دولت‌های پاسخگوتر را نیز می‌طلبد. در چند سال اخیر پیشرفت‌های متوسطی درباره مشارکت زنان در سراسر منطقه مشاهده شده است، اگرچه هنوز دموکراسی یک هدف دور از ذهن باقی مانده است. انتخابات در منطقه برگزار می‌شود، اما بسیاری از انتخابات‌ها تنها باهدف حفظ رژیم‌های موجود در قدرت برگزار می‌شود. چالش دیگری که منطقه با آن مواجه است، وخامت مداوم آزادی رسانه است. آزادی رسانه‌ها برای کنترل دولت و دفاع از حقوق مردم، نه تنها برای مردم، بلکه برای روزنامه‌نگاران، سازمان‌ها و نهادهایی کلیدی است که هرروز تلاش می‌کنند تا دولت‌ها را در قبال اقدامات خود پاسخگو کنند، اما در خاورمیانه تحت نظارت و سانسور دولت از آزادی عمل برخوردار نیستند و سرکوب می‌شوند. با افزایش سرکوب آزادی بیان، اکثر کشورها شاهد افزایش بازداشت روزنامه‌نگاران و مدافعان حقوق بشر هستند و برای سایرین که در میان بسته‌ترین محیط‌های فضای مدنی منطقه قرار دارند، جامعه مدنی علاوه بر عناصر بی‌ثبات‌کننده درگیری‌های طولانی، با پویایی‌های پیچیده فضای مدنی نیز مواجه است (Idea. int, 2021).

دولت - جامعه مدنی در خاورمیانه: جهانی شدن و ارزش‌های لیبرالیستی

رابطه دولت و جامعه مدنی از راه‌های مختلف و در ادوار مختلف بررسی شده است.

هرکدام از این دو نهاد تاریخچه مفهومی و سازمانی مربوط به خودش را دارد و هرکدام از آن‌ها هم در تئوری‌های سیاسی و هم در تحولات اجتماعی - سیاسی جایگاه و نقش اساسی دارند. (Rosenblum and Post, 2002) معمولاً جامعه مدنی گاهی به عنوان حامی دولت مطرح بوده و گاهی نقش مخالف و متضاد دولت را ایفا کرده است. بر اساس یک دیدگاه عمومی و پذیرفته شده جامعه مدنی در واقع از فضای بین شهروندان و دولت ساخت یافته است. بنابراین، جامعه مدنی اجزای مهمی از جمله سازمان‌ها و نهادهایی دارد که باهدف ترویج یا نمایندگی دیدگاه‌ها و منافع یا سازماندهی فعالیت‌ها و اقدامات گروه‌های مختلف شهروندان به وجود آمده‌اند. از اواخر دهه ۱۹۸۰ به ویژه در اروپای شرقی و برای توضیح فروپاشی سریع رژیم‌های کمونیستی این ایده مطرح شد که جامعه مدنی می‌تواند یک عامل حیاتی برای ایجاد تغییرات دموکراتیک باشد. درخواست برای ایجاد تغییرات دموکراتیک از سوی جامعه مدنی یکی از مشخصه‌های بارز این نهاد و مفهوم در جهان غرب بوده است. در جهان غرب در دوران مدرن یک دیدگاه لیبرالیستی بر روابط بین جامعه مدنی و دولت حاکمیت داشته است. در این چارچوب بین سازمان‌های غیردولتی (NGOs)، جامعه مدنی و دموکراسی سازی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. این سازمان‌ها بخش مهمی از جامعه مدنی محسوب می‌شوند که ضمن بسط و تقویت خود باعث تقویت فرایند دموکراسی سازی نیز می‌شوند. در اینجا مفهوم دموکراسی، فهمی از لیبرال دموکراسی و فرضیه «پایان تاریخ» را تداعی می‌کند. در این مفهوم جامعه مدنی قلمروی از زندگی اجتماعی سازمان یافته است که ویژگی‌هایی از جمله: خود سازندگی، خود حمایت‌کنندگی، مقید به نظم قانونی و مجموعه‌ای از قوانین مشترک و در نهایت مستقل از دولت بودن را در ماهیت خود دارد. دولت در چارچوب نظریه لیبرال دموکراسی یک دولت پاسخگو است که باید مشمول انتخابات آزاد و منصفانه شود و در کنار این مهم، جامعه مدنی نیز باید بتواند از حقوق مدنی و سیاسی و استقلال انجمنی و نهادی برخوردار باشد. در این راستا وجود یک جامعه مدنی قوی و متکثر برای ممانعت از افراط در قدرت دولتی و همچنین مشروعیت بخشیدن به اقتدار دولت زمانی که مبتنی بر حاکمیت قانون باشد یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. به عبارت دیگر تئوری لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی یک دولت قوی و یک جامعه مدنی قوی مجزای از یکدیگر و

درعین حال مکمل‌های ضروری برای یکدیگر را ضروری و مفید می‌داند. (Mercer, 2002: 7) این ارزش‌های لیبرالیستی در دهه‌های اخیر در قالب جهانی‌شدن و نظم نوین لیبرال در سایر نقاط جهان نیز گسترش یافته‌اند. جهانی‌شدن که مفهوم درهم‌تنیدگی و کم‌رنگ شدن فاصله‌ها و مرزها را در خود دارد مفاهیم مهمی مانند دولت جهانی، شهروند جهانی، حقوق بشر، مهاجرت و دیاسپورا را نسبت به دوره‌های گذشته پررنگ‌تر کرده است. بیشتر اندیشمندان بر این باورند که با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و افزایش قدرت آمریکا و جهان غرب ارزش‌های لیبرالیستی در جهان به طور فزاینده‌ای بسط یافته‌اند. از این رو می‌توان سه بعد مهم از جهانی‌شدن را نام برد که شامل: اقتصاد، سیاست، و فرهنگ می‌شود. (Robertson & White, 2007) این ابعاد به ویژه بعد فرهنگی تأثیر بسزایی بر جوامع مدنی سایر کشورها نیز برجای گذاشته است. بنابراین، از یک نگاه لیبرالیستی جامعه مدنی نسبت به دولت در یک موضع قوی‌تری قرار دارد و دولت می‌تواند حتی به عنوان یک «پاسدار شب» برای حفظ ارزش‌های آن عمل کند و موجودیت داشته باشد.

هرچند به دلیل آنکه به طور سنتی نهادهای اجتماعی که نقش حائل بین شهروند - دولت در خاورمیانه را بر عهده داشته‌اند تا حد زیادی گروه‌های قبیله‌ای یا مذهبی بوده‌اند (Niblock in Choueiri, 2008: 487-488) و باعث شده است که جامعه مدنی در خاورمیانه معنا و مفهوم متفاوتی را طی کند، اما در این منطقه نیز مانند سایر نقاط جهان اعتراض، اعتصاب و سایر اشکال نافرمانی به نمادهای مد روز ایجاد تغییرات دموکراتیک تبدیل شده‌اند که البته به خاطر وجود گروه‌های قومی - مذهبی این نافرمانی‌ها معمولاً با خشونت نیز همراه هستند. اگرچه شکل غالب دولت در خاورمیانه اقتدارگرایی است، اما با نوعی تنوع سیاسی در این منطقه مواجه هستیم. برخی کشورها مانند سوریه، لیبی و سودان در سرکوب و ممانعت از کثرت‌گرایی اجتماعی و ریشه‌کن کردن مخالفت‌ها از سایر همسایگان خود پیشی گرفته‌اند. در حالی که، برخی دیگر از کشورها مانند اردن، کویت و مراکش سیاست‌های لیبرال‌تری را در پیش گرفته‌اند و در اجازه دادن به فعالیت‌های اجتماعی و تنوع بخشیدن به سیاست‌ها و رویکردهای سیاسی تساهل بیشتری به خرج می‌دهند. علاوه بر این، از اواخر دهه ۱۹۹۰ بیش از نیمی

از کشورهای عربی مجلس ملی منتخب تشکیل داده‌اند و حتی شاخص‌های اساسی مانند آزادی بیان و آزادی رسانه نیز به طور متفاوتی در این کشورها مدنظر قرار گرفته است. با وجود این، واقعیت خلل ناپذیر درباره خاورمیانه این است که جابه‌جایی قدرت و تغییر رهبران سیاسی به ندرت از طریق صندوق رأی اتفاق می‌افتد و به دلیل نداشتن رقابت سیاسی واقعی تقریباً رژیم سیاسی دموکراتیک در خاورمیانه وجود ندارد. در دهه‌های اخیر به دلیل ناتوانایی نظام‌های سیاسی در برآوردن خواسته‌های اقتصادی و سیاسی مردم، شرایطی به وجود آمده بود تا گروه‌های مخالف و جدید بتوانند پیروانی برای خود جذب کنند، شکلی بوروکراتیک وجود بیاورند و بدیل‌های سیاسی مهمی را ارائه دهند. (Yom, 2005) به عبارت دیگر در اثر نتیجه‌بخش نبودن اقدامات گروه‌های سیاسی حاکم، میزان درخواست‌ها و فعالیت‌های جامعه مدنی در خاورمیانه افزایش پیدا کرده است. از سال ۲۰۱۱ به بعد و با وقوع اعتراضات و انقلاب‌های موسوم به بهار عربی شهروندان در کشورهای مختلف به میزان بی‌سابقه‌ای به زندگی سیاسی کشیده شدند و رهبران جامعه مدنی توانستند با تجمیع منابع و امکانات خود نیروهای اجتماعی را برای مقابله با دولت هدایت کنند. با توجه به اینکه هیچ‌کدام از کشورهایمانند مصر، لیبی یا تونس - تحت دیکتاتوری، مبارک، قذافی و بن‌علی - که در آن‌ها دیکتاتوری‌ها در نتیجه اعتراضات سقوط کرده‌اند دولت‌های توتالیتر روی کار نبوده‌اند اصطلاح «پسا توتالیتر» درباره وضعیت بعد از آن‌ها صدق نمی‌کند. با این حال در کشوری مانند مصر میزان روبه‌رشدی از منزلت فرد، ارتقا جایگاه مردم به عنوان شهروند و نه رعایای صرف و اقدامات دموکراتیک به وقوع پیوسته‌اند. در تونس برخلاف مصر جامعه سیاسی نیز مانند جامعه مدنی رشد کرده است. (Stepan & Linz, 2013)

به‌طور کلی خیزش‌های مردمی دهه ۲۰۱۰ آغازی برای برچیدن ساختارهای استبدادی حاکم بر سراسر خاورمیانه بوده‌اند. در واقع این جنبش‌ها انبوهی از جنبش‌ها و درخواست‌های جدید را به منظور خودگردانی، اصلاحات اجتماعی، آزادی‌های سیاسی و دست‌یافتن به حقوق بشر راه انداخته‌اند. از تونس تا مصر و از لیبی تا ایران جنبش‌هایی با آرمان تحقق دموکراسی توسط جمعیت‌های ناآرام و تحت سرکوب طولانی بارها سر برآورده‌اند. تحولات دهه‌های اخیر در جهان عرب چالش‌های مهمی در

زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی، قومی - مذهبی، حقوق زنان، گروه‌های اقلیت مذهبی و جوانان برای دولت‌های حاکم ایجاد کرد. (Banai, 2013: 425) به‌رغم وجود چالش‌های عمیق در مقابل جامعه مدنی و وجود دولت‌های اقتدارگرا و سرکوبگر در این منطقه فعالیت گروه‌های مدنی بر بافت سیاسی و اقتصادی آن تأثیرگذار بوده است. قدرت جامعه مدنی در خاورمیانه مسائلی از جمله افزایش آگاهی، دانش، فرهنگ، قابلیت‌های فنی برای مشارکت فعال در اقدامات و رویدادهای مختلف منطقه را در برمی‌گیرد. از دهه‌های اخیر به این سو شبکه‌های مردمی محلی یک عامل و مؤلفه ضروری برای تغذیه و تقویت جنبش‌های اجتماعی (چه رادیکال چه غیر رادیکال) بوده‌اند. سازمان‌ها و شبکه‌های محلی همواره از رهبران قوی و روشنفکر برای فعال‌سازی مجدد مشارکت گروه‌های مردمی با بهره‌برداری از منابع محلی و شناسایی نیازهای جامعه باهدف تغییرات اجتماعی واقع‌بینانه استفاده کرده‌اند. به‌تبع این امر از سال ۲۰۱۱ بخش جامعه مدنی و سازمان‌های مربوط به آن گسترش یافته و قاطع‌تر شده‌اند. تحقیقات مختلف نشان داده‌اند که مشارکت‌های جامعه مدنی، مداخلات و کنشگری‌های آن به‌رغم وجود محدودیت‌های عمومی و سیاسی تا حد زیادی موجب تغییر، توسعه و ایجاد صلح شده‌اند. (Natil & Tauber, 2019) بنابراین، در شرایط جهانی شدن و اشاعه ارزش‌های لیبرال دموکراسی به‌عنوان عوامل بیرونی، جامعه مدنی در خاورمیانه نیز به سمت تقویت و توسعه خود در حرکت بوده است.

دولت - جامعه مدنی در خاورمیانه: غیرجهانی شدن و ارزش‌های اسلامی

به‌طور کلی غیرجهانی شدن؛ مفهومی است که در مقابل مفهوم جهانی شدن تعریف می‌شود. یکی از عناصر و مشخصه‌های کلیدی برای تعریف جهانی شدن کلیدواژه درهم‌تنیدگی یا ارتباط پیچیده متقابل در سطح جهان است. بازیگران مختلف نظام بین‌الملل به‌طور فزاینده‌ای با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و آنچه از جمله فرایندهای اجتماعی و اقتصادی که در گذشته تنها محدود به مرزها و محیط‌های جغرافیایی مانند دولت بود در سطح وسیع‌تری درهم‌تنیده می‌شوند. این ارتباط و درهم‌تنیدگی یک ارتباط چندوجهی به‌شمار می‌رود و تنها به مسائل اقتصادی مربوط نمی‌شود. حتی می‌توان

گفت از نقطه نظر پزشکی نیز جهانی‌شدن با گسترش جهانی بیماری‌های همه‌گیری مانند تب زرد، آنفلوانزا، ایدز، کوید ۱۹ و... در ارتباط است. علاوه بر این، با جهانی‌شدن جوامع سیاسی و اجتماعی مختلف از مرزهای سرزمینی خود جدا و مفهوم شهروندی جهانی به عنوان یک امکان مطرح می‌شود. (Kornprobst & Paul, 2021: 1306-1307)

براین اساس جهانی‌شدن معنای گسترش و توسعه فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فرای دولت - ملت را در خود دارد. پذیرش این تعریف برای جهانی‌شدن به این معنا خواهد بود که نقش دولت‌ها در کنترل مرزهای سرزمینی خود و فرایندهای اجتماعی و سیاسی نسبت به دوره‌های قبل کم‌رنگ‌تر یا حداقل با چالش جدی مواجه شده است. در شرایط جهانی‌شدن، مسائل بیشتر از اینکه ملی و منطقه‌ای باشند، فراملی و جهانی هستند، اما متقابلاً غیرجهانی‌شدن مستلزم و متضمن کاهش سطح مبادلات جهانی (از لحاظ اقتصادی) و تأکید مجدد بر نقش دولت ملی در کنترل سیاست و امور اجتماعی است. گرچه آغاز فرایند غیر جهانی‌شدن می‌تواند به اواخر دهه ۱۹۹۰ برگردد (اعتراضات سیاتل در سال ۱۹۹۹)، اما مهم‌تر از آن بروز رکودهای بزرگ اقتصادی در سال‌های ۲۰۰۸ و به ویژه ۲۰۱۰ هستند. بروز این بحران‌ها اندیشمندان را متوجه اهمیت نقش دولت ملی در رفع بحران‌ها کرد تا نقش عوامل جهانی و فراملی. همچنین در سال‌های اخیر موارد دیگری در سطح نظام بین‌الملل مقوم فرایند غیر جهانی‌شدن بوده‌اند. چالش‌های اتحادیه اروپا و پدیده برگزیت، مشکلات پناهجویان و مرزهای باز منطقه شینگن، بحران بدهی کشور یونان، سیاست خارجی دولت ترامپ در آمریکا و پاندمی کوید ۱۹ از جمله این موارد به شمار می‌روند. (Ripsman, 2021: 1328-1329)

دولت‌ها در واکنش به همه‌گیری ویروس کرونا، مرزهای ملی خود را به روی دیگران بستند و دستور قرنطینه داخلی و منع آمدوشد صادر کردند. این اقدامات باعث آسیب‌زدن به بخش‌های مختلف به ویژه بخش خصوصی و گسترش بیکاری حتی در پیشرفته‌ترین اقتصادهای جهانی شد. (Brawley, 2021: 1519)

گرچه جهانی‌شدن با اشاعه نظم بین‌المللی لیبرال رشد عظیم تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی، رشد و عرضه تکنولوژی‌های پیشرفته و ظهور طبقه متوسط جهانی و همچنین غلبه بر امپراتوری، فاشیسم و کمونیسم را در پی داشته است، اما در اثر قرنطینه‌های گسترده سال ۲۰۲۰ تا

۲۰۲۲ چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در حال توسعه، فقرا و اعضای طبقات متوسط رو به پایین متحمل بیشترین آسیب شدند. در نتیجه این چالش فشارهای زیادی در همه جای جهان به عنوان یک فرایند جهانی‌زدایی به‌ویژه در اثر ظهور پوپولیسم و تبلیغ قدرت دولت‌های ملی (مانند ظهور چین و وجود روسیه به عنوان یک چالش و قدرت در مقابل نظم لیبرال) شکل گرفته است. (Paul, 2021) اگر سلطه نظم لیبرال (به‌ویژه پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) را به عنوان مرکز ثقل جهانی شدن بپذیریم جنبش‌های مخالف این نظم با مطرح کردن رشد نابرابری در جهان در برابر جهانی شدن، مقوم فرایند جهانی‌زدایی شده‌اند. چالش‌های جهانی شدن بخصوص در زمینه اقتصادی و تجاری (چالش نابرابری اقتصادی) باعث رشد حمایت‌های عمومی از احزاب و گروه‌های پوپولیستی شده و این مسئله در انتخابات مختلف در کشورهای عضو اتحادیه اروپا بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ آشکار شده است. در پی بحران‌های مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ سهم آرای احزاب رادیکال راست پوپولیستی نسبت به دوره‌های قبل افزایش پیدا کرده است. (Flaherty & Rogowski, 2021: 507-508) به تبع این امر در وضعیت جهانی‌زدایی معمولاً گروه‌های طرفدار دولت‌ها و مرزهای ملی مطرح می‌شوند. برای جایگاه جامعه مدنی در خاورمیانه باید هنجارها و ارزش‌های اسلامی را بررسی کرد. در چارچوب فرهنگ اسلامی، اسلام نه تنها به عنوان یک دین و آیین مذهبی بلکه به عنوان یک روش اساسی برای زندگی و هدایت مردم و جامعه در نظر گرفته می‌شود. از این نقطه نظر اعتقادات و سنت‌های اسلامی منبع اصلی برای پذیرش تئوری سیاسی و دست‌یافتن به مشروعیت سیاسی هستند. رهبران سیاسی - مذهبی نقش پررنگی در این چارچوب فکری و در دولت برعهده دارند. (Kartanegara & Huda, 2016) در دنیای معاصر مسلمانان، اسلام با ظهور و گسترش جامعه مدنی ارتباط نزدیکی پیدا کرده است. در بسیاری از جوامع مسلمان مذهب عامل مهمی در تقویت دوباره جامعه مدنی بوده است. اسلام‌گرایان اسلام را مناسب‌ترین راه حل برای مشکلات سیاسی و اقتصادی - اجتماعی جوامع خود می‌دانند و غالباً هم آلت‌رناتیو ایدئولوژیک ارائه می‌دهند و هم یک دولت در امتداد دولت حاکم خلق می‌کنند. چه در جوامع اسلامی و چه در جهان غرب مسائل مربوط به سازگاری اسلام و دموکراسی، مشارکت سیاسی، تکثرگرایی، حقوق زنان

و تساهل مورد بحث و مناقشه جدی است. در چارچوب ارزش‌های اسلامی برای جبران شکست ناسیونالیسم سکولار اعراب در ارائه یک حس قوی از هویت ملی، آنچه مدنظر قرار می‌گیرد نیاز به استقلال از نفوذ و هژمونی خارجی و توانایی ایجاد جوامع قوی و مرفه است. اسلام سیاسی از بسیاری جهات جانشین برنامه‌های شکست‌خورده ناسیونالیستی است. اسلام‌گراها معتقدند که وابستگی به مدل‌های غربی توسعه، جهت‌گیری‌های مدرن غربی و سکولاریسم از لحاظ اجتماعی مخرب و از لحاظ سیاسی ناکافی هستند و باعث تضعیف و تحریف ساختار اخلاقی جوامع مسلمان می‌شوند. اسلام‌گراها تأکید می‌کنند که اسلام تنها یک مجموعه از باورها یا اعتقادات مذهبی نیست بلکه یک ایدئولوژی و چارچوب جامع برای تمام جنبه‌های زندگی جوامع مسلمان است که هم فضای خصوصی و هم فضای عمومی را در برمی‌گیرد. (Esposito, 2000: 4-6) طبق چنین باوری دولت در جوامع اسلامی مسئول حفظ امت مسلمان و ارزش‌های بنیادین آن است. دولت موظف به حفاظت از مرزهای سیاسی و فرهنگی و زدودن مظاهر بیگانه از ساختارهای اجتماعی است. بنابراین، مسئله جهانی شدن برای جوامع مسلمان می‌تواند یک عامل مخرب به حساب آید و دولت‌ها باید در مقابل آن به تقویت مرزهای ملی و هویتی خود روی بیاورند. در یک مطالعه پژوهشی (Kamwela & van Bergeijk) در یک پژوهش، گرایش دولت‌های مختلف از جمله دولت‌های خاورمیانه به کشیدن دیوار در مرزهای خود، بین سال‌های ۲۰۱۴-۱۹۹۰ بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد از میان ۱۱۸ کشور مورد مطالعه تعداد ۴۴ دولت (۳۷ درصد) در دوره زمانی فوق اقدام به ساختن دیوار در مرزهای ملی خود کرده‌اند. میزان تجارت فرامرزی کشورهایی که دیوار مرزی ساخته‌اند به‌طور معناداری حدود ۴۶ تا ۷۳ درصد کم‌تر از کشورهایی بوده است که مبادرت به این امر نکرده‌اند. در منطقه خاورمیانه، عربستان سعودی ۸۸۵ کیلومتر دیوار امنیتی با کشور عراق و همچنین حصارهایی (به صورت فنس) در مرزهای امارات متحده عربی، عمان، قطر، اردن و یمن ساخته است. اسرائیل دیوارها و حصارهایی را تعبیه کرده است که باعث جدایی آن از کرانه باختری و مصر می‌شود. امارات متحده عربی مرزهای خود را با عمان و عربستان با دیوار ایمن کرده است. اردن ساخت دیوار در مرزهای خود با عراق و سوریه را در دستور کار داشته است. کویت در

مرزهای خود با عراق و ایران در مرزهای خود با پاکستان، عراق و افغانستان دیوار امنیتی برپا کرده است. گرچه در ابتدا این دولت‌ها به بهانه مبارزه با تروریسم مبادرت به ایمن ساختن مرزهای ملی خود کردند، اما در سال‌های اخیر غیرجهانی شدن، پوپولیسم و سیاست‌های ضد مهاجرت دلایل اصلی این کار بوده‌اند. (Kamwela & van Bergeijk, 2020: 4-6) بنابراین، ارزش‌های اسلامی و تلاش برای حفظ آن‌ها یکی از مسائل مهم جوامع خاورمیانه در دوران معاصر است و این ارزش‌ها به عنوان یک عامل درونی در جوامع مسلمان، بخش زیادی از عناصر ارتباط بین دولت - جامعه مدنی را تدوین و مشخص می‌کنند. ایدئولوژی اسلامی، امت‌گرا و جهان‌شمول است و گروه‌های اسلام‌گرا به عنوان قدیمی‌ترین و قوی‌ترین نمونه جامعه مدنی در خاورمیانه با ارزش‌های لیبرالیسم مخالفت ذاتی دارند، به همین دلیل در حال حاضر از روند غیرجهانی شدن استقبال می‌کنند. اگرچه به نظر می‌رسد استقبال آن‌ها یک تصمیم تاکتیکی باشد؛ زیرا اگرچه غیرجهانی شدن به معنای احیا و تقویت نقش دولت - ملت‌ها و تضعیف هژمونی همه جانبه لیبرالیسم است ولی در عین حال، حامل مفاهیمی چون ناسیونالیسم و سکولاریسم نیز است که با مبانی فکری گروه‌های اسلام‌گرا و نگاه امت‌محور اکثریت آن‌ها تعارض دارد. تعارضی که ممکن است رابطه دولت و جامعه مدنی در خاورمیانه را در عصر غیرجهانی شدن نیز همچنان پیچیده و پرتنش باقی بگذارد.

نتیجه‌گیری

رابطه دولت - جامعه مدنی در خاورمیانه در دهه‌های اخیر دچار تغییرات عمده‌ای شده است. روی کار بودن دولت‌های مستبد و مدرن در این منطقه تا قبل از دهه ۲۰۱۰ تا حد زیادی سرکوب و سانسور جامعه مدنی را در پی داشته است، اما با آغاز خیزش ملت‌های عرب، فصل نوینی از تحرک و فعالیت گروه‌های مختلف مدنی آغاز شد. آنچه این گروه‌ها مدنظر داشته‌اند؛ مشابهت زیادی با ارزش‌های غربی یا لیبرالیستی مانند دموکراسی خواهی، حقوق بشر، حقوق زنان، سکولاریسم، آزادی بیان و اندیشه و.. دارد که در اثر جهانی شدن در سایر نقاط جهان اشاعه پیدا کرده بود. گرچه این گروه‌ها توانستند در برخی کشورها حتی انقلاب صورت دهند و رهبران سیاسی را عوض کنند، اما

به وجود آمدن بحران‌های مختلف جهانی مانند بحران‌های مالی، فرهنگی، مهاجرتی و بهداشتی (به ویژه شیوع ویروس کرونا) گرایش جدیدی در صحنه گیتی خلق کرد که در قامت متضاد جهانی شدن و با عنوان غیر جهانی شدن ظاهر شده است. در شرایط جدید برخلاف گذشته مرزهای سیاسی و دولت‌های ملی کارآمدترین و مناسب‌ترین عامل برای حل بحران‌ها و مشکلات در نظر گرفته شده‌اند. در این شرایط جامعه مدنی باید پیرو، حامی و مقوم دولت ملی باشد. در خاورمیانه نیز مسئله غیرجهانی شدن باعث تقویت ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی درباره دولت (دولت قوی که حافظ جامعه مسلمان در برابر بیگانگان باشد) شده است. بنابراین، در این شرایط جامعه مدنی در مفهوم لیبرال آن در خاورمیانه به حاشیه رفته و دولت و تقویت آن برای مقابله با ساختارهای فرهنگی و فکری غربی و بیگانه جایگاه مهم‌تری پیدا کرده و جامعه مدنی تبدیل به منبع مشروعیت و صحنه گذاشتن بر اقدامات دولت شده است تا اینکه عاملی برای مقاومت در برابر خودسری‌های آن باشد.

منابع

منابع فارسی

- بشیریه، حسین (۱۴۰۰)، آموزش دانش سیاسی، مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران، نگاه معاصر.
- ساجدی، امیر (۱۳۸۹)، «موانع توسعه دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۸، صص ۱۲۳-۱۰۵.

منابع لاتین

- Ahram, Ariel I. , Lust, Ellen. (2016), "the Decline and fall of the Arab State", *Survival: Global Politics and Strategy*, Volume 58 (Issue 2), 7-34.
- Albrecht, H. , and Schlumberger, O. (2004) "“Waiting for Godot”: Regime change with- out democratization in the Middle East". *International Political Science Review*, 25(4), 371-392.
- Anderson, L. (1987). *The state in the middle east and North Africa*. *Comparative Politics*, 20(1), 1-18.
- Banai, H. (2013). *Democratic solidarity: rethinking democracy promotion in the new Middle East*. *Security Dialogue*, 44(5-6), 411-429.

- Blaydes, L. , & Chaney, E. (2016). Political economy legacy of institutions from the classical period of Islam. *New Palgrave Dictionary of Economics*. London: Palgrave Macmillan, 1–5.
- Brawley, M. R. (2021). Globalization/deglobalization: lessons from liberal monetary orders. *International Affairs*, 97(5), 1505–1520.
- Byman, D. L. (2011,) 'After the hope of the Arab Spring, the chill of an Arab Winter'. Brookings. Available at: www.brookings.edu/opinions/after-the-hope-of-the-arab-spring-the-chill-of-an-arab-winter/.
- Choueiri, Y. M. (Ed.). (2008). *A Companion to the History of the Middle East*. John Wiley & Sons.
- Crapanzano, V. (1977). Ernest Gellner and Charles Micaud, eds, *Arabs and Berbers: From Tribe to Nation in North Africa* (Lexington, Mass: DC Heath and Co,1972). Pp. 448. *International Journal of Middle East Studies*,8(1),135–138.
- Esposito, J. L. (2000). *Islam and civil society*, Mediterranean Programme Series.
- Fawcett, L. (2017). States and sovereignty in the Middle East: myths and realities *International Affairs*,93(4),789–807.
- Flaherty, T. M. , & Rogowski, R. (2021). Rising inequality as a threat to the liberal international order. *International Organization*, 75(2), 495–523.
- Idea. int. (2021), *THE STATE OF DEMOCRACY IN AFRICA AND THE MIDDLE EAST 2021–Resilient Democratic Aspirations and Opportunities for Consolidation–*, Available at: © 2021 International Institute for Democracy and Electoral Assistance, Website: <<https://www.idea.int>>.
- Kamwela, Vetonatus Kossam, and Peter van Bergeijk. "The border walls of (de) globalization." *ISS Working Paper Series/General Series 651* (2020).
- Kartanegara, M. , & Huda, M. (2016). Constructing civil society: an Islamic cultural perspective. *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 7(1 S1), 126–126.
- Kedourie, E. (1992). *Politics in the Middle East*. Oxford [England]; New York: Oxford University Press.
- Kornprobst, M. , & Paul, T. V. (2021). Globalization, deglobalization and the liberal international order. *International Affairs*, 97(5), 1305–1316.
- Lewis, B. (1968). *The Middle East and the West*. Weidenfeld & Nicolson.
- Lewis, B. (1994). *The shaping of the modern Middle East*. Oxford University Press.
- Mahdavy, H. , & Cook, M. A. (1970). The patterns and problems of economic development in rentier states: the case of Iran. *Life*, 1000(1), 129–135.
- Mercer, C. (2002). NGOs, civil society and democratization: a critical review of the literature. *Progress in development studies*, 2(1), 5–22.
- Natil, I. , Pierobon, C. , & Tauber, L. (Eds.). (2019). *The power of civil society in the Middle East and North Africa: peace–building, change, and development*. Routledge.
- Natil, I. , Pierobon, C. , & Tauber, L. (Eds.). (2019). *The power of civil society in the Middle East and North Africa: peace–building, change, and development*. Routledge.

- Norton, A. R. (1993). The future of civil society in the Middle East. *Middle East Journal*, 47(2), 205-216.
- Paul, T. V. (2021). Globalization, deglobalization and reglobalization: adapting liberal international order. *International Affairs*, 97(5), 1599-1620.
- Ripsman, N. M. (2021). Globalization, deglobalization and Great Power politics. *International Affairs*, 97(5), 1317-33.
- Robertson, R. , & White, K. E. (2007). What is globalization. *The Blackwell companion to globalization*, 54-66.
- Rosenblum, N. L. , Post, R. , & Post, R. C. (Eds.). (2002). *Civil society and government* (Vol. 3). Princeton University Press.
- Saouli, A. (2019). States and state-building in the Middle East. In *The Routledge Handbook to the Middle East and North African State and States System* (pp. 40-50). Routledge.
- Shlykov, P. (2021). Non-western Model of Civil society in the Middle eastern Context: promises and Discontents. *Russia in Global Affairs*, 19(2), 134-162.
- Stepan, A. , & Linz, J. J. (2013). Democratization theory and the " Arab spring". *Journal of democracy*, 24(2), 15-30.
- Yom, S. (2005). Civil society and democratization in the Arab world. *Middle East*, 9(4), 15-32.

نشست چهارم: اقتصاد سیاسی خاورمیانه در پرتو فشارهای بین المللی

رژیم جدید نفتی در پرتو تحولات بین‌المللی

* عباس ملکی^۱

حسن راعی^۲

چکیده

در روزی که مقامات تصمیم‌گیر در کشورهای ایران، ونزوئلا، عراق، عربستان سعودی، و کویت در سپتامبر ۱۹۶۰ در بغداد گردهم آمده و مقدمات تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت را بنا نهادند، ساختار بازار نفت خام و مشتقات آن ساده و مشخص بود. از یک طرف کشورهایی بودند که با ملّی کردن صنعت نفت خود شرکت‌های ملّی نفت را ایجاد کرده و امید به کسب درآمدهای فراوان و توسعه اقتصادی آنان را نسبت به آینده خوش بین کرده بود. از سوی دیگر شرکت‌های بین‌المللی نفت بودند که از الف تا ی صنایع نفتی یعنی از مطالعه زمین‌شناسی، اکتشاف، توسعه، استخراج، انتقال تا فروش نفت خام به پالایشگاه‌ها و توزیع فرآورده‌ها در اختیار آنان بود. راهبرد هزینه درآمدهای نفتی کشورهای تولیدکننده در همه این سال‌ها به دو صورت بیشتر نبود: هزینه کردن مستقیم درآمدهای نفتی یا ایجاد صندوق توسعه ملّی. جهان ۲۰۲۲ با ۱۹۶۰ تفاوت‌های اساسی پیدا کرده و نگاه دو قطبی به مجموعه بخش نفت و گاز در سراسر جهان جای خود را به مجموعه‌ای آشوبناک با بازیگران متعدد، فناوری‌های نوین، اقتصاد ترکیبی، سرچشمه‌های جدید مالی، و سیاست بین‌المللی کاملاً متفاوت داده است. مجموعه‌ای از متغیرهای پیدا و پنهان، قدیم و جدید، برخی بهم وابسته و بعضاً با هم پوشانی، سیستم انرژی نوین در بخش نفت و گاز را به شدت پیچیده کرده است. هدف از این مقاله شناسایی عوامل رژیم نفتی جدید، تحلیل متغیرها، و در نهایت پیش‌بینی آینده این صنعت است. در این رهگذر از تجربیاتی

۱. دانشیار سیاستگذاری انرژی، دانشکده مهندسی انرژی، دانشگاه صنعتی شریف، رایانامه (maleki@sharif.edu). (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد مهندسی سیستم‌های انرژی، دانشکده مهندسی انرژی، دانشگاه صنعتی شریف، رایانامه (hasan.raei@sharif.ir).

که تحولات سیاسی ناشی از رژیم قدیم نفتی برای ما به ارمغان آورده است، درس گرفته و به دنبال فهم رژیم جدید نفتی هستیم.
واژگان کلیدی: رژیم جدید نفتی؛ اوپک؛ نفت؛ ایران.

مقدمه

نفت به عنوان یک کالای استراتژیک، نقشی برجسته در عصر حاضر دارد؛ لذا به واسطه نقش حائز اهمیت نفت رژیم‌های نفتی نظیر هفت خواهران، اوپک، و آژانس بین‌المللی انرژی شکل گرفته‌اند. اکنون به واسطه شرایط به وجود آمده در بازار نفت نقش اوپک پلاس به عنوان یک ائتلاف میان کشورهای بزرگ تولیدکننده نفت حائز اهمیت واقع شده است و از سوی دیگر در جهان وابسته به مصرف انرژی، منطقه خاورمیانه به واسطه منابع نفتی قابل توجه و سهم قابل توجه در تولید نفت جهان بنابر ادعای کشورهای غربی انبار بزرگ‌ترین منشاء گرمایش جهانی محسوب می‌شود. لذا در ادامه با تشریح ویژگی‌های رژیم‌های نفتی سابق به واسطه عضویت ایران در اوپک و اوپک پلاس به تشریح روند شکل‌گیری اوپک و اوپک پلاس پرداخته و با تبیین جایگاه اوپک پلاس به عنوان جدیدترین رژیم نفتی، خصوصیات شکل‌گیری یک رژیم جدید نفتی در آینده را معرفی می‌کنم. مشخصات اصلی رژیم‌های گذشته به صورت خلاصه عبارت بودند از:

هفت خواهران (Sampson, 1975)

- در بازار نفت قدرت غالب در اختیار کشورهای مصرف‌کننده قرار داشت.
- به رغم افزایش تقاضا پس از پایان جنگ جهانی دوم هفت خواهران مانع از افزایش قیمت نفت می‌شدند.
- نیروی دریایی ایالات متحده ضامن امنیت تجارت نفت در آن دوره بود.

اوپک (Toksoz, 2016)

- با هدف حفظ منافع کشورهای تولیدکننده نفت در مقابل هفت خواهران تاسیس شد.
- رشد اوپک و سه برابر شدن قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ به رکود اقتصادی منجر شد. قیمت بالای نفت همچنین به افزایش تورم در کشورهای غربی دامن زده و

به رکود اقتصادی منجر شد؛ ترکیب این دو عامل در اوایل دهه ۱۹۸۰ چشم‌انداز رشد در کشورهای غربی را برای تقریباً یک دهه تضعیف کرد.

آژانس بین‌المللی انرژی (IEA Website)

- مصرف‌کنندگان در واکنش به بحران نفتی سال ۱۹۷۳ اقدام به تاسیس آژانس بین‌المللی انرژی کردند.
- تشویق به سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و راه‌اندازی ذخایر استراتژیک نفتی از جمله اقدامات آژانس بین‌المللی انرژی در راستای مقابله با شوک‌های احتمالی محسوب می‌شود.

روند شکل‌گیری اوپک

سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اوپک (OPEC)^۱ سازمانی بین‌دولتی است که در کنفرانس بغداد در سپتامبر سال ۱۹۶۰ توسط ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، ونزوئلا ایجاد شد.^۲ سپس کشورهای قطر (۱۹۶۱)، اندونزی (۱۹۶۲)، لیبی (۱۹۶۲)، امارات عربی متحده (۱۹۶۷)، الجزایر (۱۹۶۹)، نیجریه (۱۹۷۱)، اکوادور (۱۹۷۳)، گابن (۱۹۷۵)، آنگولا (۲۰۰۷)، گینه استوایی (۲۰۱۷)، و کنگو (۲۰۱۸) به اوپک پیوستند.^۳ در حال حاضر، این سازمان در مجموع ۱۳ عضو دارد (OPEC Website). اوپک به منظور تثبیت بازار نفت، از ابتدا بر روی دو استراتژی، حمایت از قیمت و حمایت از بازار، سیاست‌گذاری داشته است. استراتژی حمایت از قیمت به معنای کنترل مدیریت تولید

1. Organization of the Petroleum Exporting Countries

۲. اوپک با هدف مدیریت عرضه نفت برای تأثیرگذاری بر قیمت نفت در بازار جهانی، به منظور جلوگیری از نوساناتی فعالیت می‌کند که ممکن است بر اقتصاد کشورهای تولیدکننده و خریدار تأثیر بگذارد. دفتر مرکزی اوپک در وین، اتریش، واقع شده است. امکان عضویت در اوپک برای هر کشوری آزاد است که صادرکننده قابل توجه نفت بوده و پیرو اهداف سازمان است.

۳. اکوادور عضویت خود را در دسامبر ۱۹۹۲ به حالت تعلیق درآورد، در اکتبر ۲۰۰۷ مجدداً به اوپک پیوست، اما تصمیم گرفت عضویت خود در اوپک را از تاریخ ۱ ژانویه ۲۰۲۰ لغو کند. اندونزی عضویت خود را در ژانویه ۲۰۰۹ به حالت تعلیق درآورد، مجدداً در ژانویه ۲۰۱۶ به اوپک پیوست، اما تصمیم گرفت عضویت خود را بار دیگر در ۱۷۱ امین نشست اوپک در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۶ به حالت تعلیق درآورد. گابن در ژانویه ۱۹۹۵ عضویت خود را خاتمه داد. با این حال، در ژوئیه ۲۰۱۶ به سازمان پیوست. قطر عضویت خود را در ۱ ژانویه ۲۰۱۹ پایان داد.

است؛ اتخاذ این استراتژی، سبب از دست رفتن سهم اوپک در بازار نفت گردید. اتخاذ استراتژی حمایت از بازار، به کاهش چشمگیر درآمد نفتی اوپک از طریق کاهش قیمت نفت و بالاخره، به دست آوردن سهم بیشتری از بازار منجر شد. اوپک در طی دهه اخیر از یک استراتژی میانه پیروی کرده است. اعمال این استراتژی ثبات نسبی درآمد اوپک را در بر داشت، اما از سویی بی‌ثباتی مداوم در بازار جهانی را تشدید کرده است.

اوپک در طول این سال‌ها سهم قابل توجهی از بازار نفت را در اختیار داشته است. با وجود این، توانایی اوپک برای مدیریت اختلاف‌ها بین اعضای خود برای حرکت در آب‌های متلاطم پیشرو در حالی با چالش مواجه شد که صنعت نفت به سمت جهان تحت تاثیرگذار انرژی حرکت می‌کرد. قواعد بازی تغییر پیدا کرده و مدل فعلی اوپک برای مدیریت منافع رقیب به نظر منسوخ شده و نیاز به تجدید نظر جدی داشت. ماموریت اوپک برای تثبیت قیمت نفت در راستای به حداکثر رساندن درآمد برای اعضا، به طور فزاینده‌ای دشوار شد؛ زیرا تولیدکنندگان با هزینه تولید پایین‌تر، نظیر عربستان سعودی و امارات عربی متحده، برای استخراج هر چه بیشتر نفت خام به منظور جذب سهم بازار و از بین بردن شرکاء و رقبای قبل از غروب خورشید صنعت نفت تلاش می‌کردند. اگرچه سازوکار اوپک برای رسیدگی به اختلاف‌ها شامل برگزاری نشست‌های منظم و فوق‌العاده در سطح وزیران و همچنین پشت پرده سیاسی در گذشته کاربرد داشته است، اما در حال حاضر این شیوه تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفته است؛ لذا اوپک مجبور به اتخاذ راهبردهای جدید برای مدیریت بهتر اختلاف‌های ساختاری بین اعضا شد (Quilliam, 2021).

سازمان کشورهای صادرکننده نفت دسامبر ۲۰۱۶، پس از تجربه دو سال سقوط قیمت در بازارهای جهانی، با جمعی از تولیدکنندگان غیرعضو اوپک برای کاهش تولید به توافق رسید. این کشورهای غیرعضو همراه با اوپک توانستند در پی بازنگری بر میزان تولید و عرضه نفت در سال ۲۰۱۷، بازار را تنظیم کنند. مشورت و سیاستگذاری مشترک میان ۱۰ کشور تولیدکننده نفت از جمله روسیه در کنار ۱۳ عضو اوپک، به اوپک پلاس شهرت یافته است (سایت فرادید اخبار).

روند شکل‌گیری اوپک پلاس

در سال ۲۰۱۶، کشورهای عضو اوپک به این نتیجه رسیدند که برای اثرگذاری بیشتر باید

اتحاد درونی‌شان را تقویت کنند. این مسئله در نشست ۱۷۳ اوپک در الجزایر مطرح شد. در این نشست آن‌ها تصمیم گرفتند با کشورهایی اتحاد تازه‌ای ایجاد کنند که در عرصه تولید و صادرات نفت اثرگذارند. در نشست ۱۷۴ اوپک، کشورهای خارج از این سازمان که روسیه، مکزیک، و نیجریه در راس آن‌ها بودند، این پیشنهاد اوپک را پذیرفته و ائتلاف اوپک پلاس را شکل دادند. در این میان نقش عربستان سعودی و روسیه در تصمیم‌های این ائتلاف پررنگ بوده است. تصمیم‌های اوپک پلاس، صرفاً برای کاهش تولید نیست و سیاستگذاری‌هایی در خصوص تثبیت قیمت در بازار و جلوگیری از افزایش بی‌رویه قیمت اعمال کرده است که می‌تواند تقاضا را کاهش دهد. کاهش قیمت نفت که همزمان با شیوع کووید - ۱۹ شدت گرفت باعث اختلاف میان عربستان سعودی و روسیه در خصوص میزان تولید شد؛ عربستان سعودی اصرار داشت که سهم کشورهای اوپک و غیراوپک از کاهش تولید دو به یک باشد، اما روسیه نیازی به کاهش تولید نمی‌دید؛ زیرا از نظر مسکو، محدودیت عرضه کشورهای اوپک و غیراوپک به صنعت نفت شیل ایالات متحده اجازه می‌داد شکاف به وجود آمده در بازار را پر کند. سپس ریاض و مسکو به طور جداگانه اعلام کردند که بازار را در ماه آوریل ۲۰۲۰ پر از نفت خواهند کرد. این امر در شرایطی که تقاضا به دلیل همه‌گیری جهانی ویروس کرونا افت کرده بود، قیمت نفت را کاهش داد. قیمت نفت از ابتدای سال ۲۰۲۰ در بحبوحه بحران کرونا و جنگ قیمتی به رهبری ریاض و مسکو بیش از ۶۰ درصد کاهش یافت و در ادامه حتی شاهد قیمت منفی برای نفت نیز بودیم (Shirkhani, 2020).

ائتلاف اوپک پلاس با وجود همه فراز و فرودها، به تقویت اتحاد و انسجام بیشتر اوپک کمک کرده است. کشورهای غیراوپک شامل جمهوری آذربایجان، بحرین، بروئی، قزاقستان، مالزی، مکزیک، عمان، روسیه، سودان جنوبی، و سودان هستند. عربستان سعودی و روسیه هر دو در مرکز اتحاد تولیدکنندگان نفت موسوم به اوپک پلاس بوده‌اند که اکنون ۱۳ عضو اوپک و ۱۰ کشور غیراوپک را شامل می‌شود؛ که یکی از اهداف آن افزایش قیمت نفت با کاهش تولید است. هنگامی که، روسیه توافقنامه وین را در سال ۲۰۱۶ منعقد کرد، رهبری روسیه معتقد بود که این امر به آماده‌سازی کشور برای انتخابات ریاست جمهوری روسیه در مارس ۲۰۱۸، کمک می‌کند. قیمت‌های بالاتر نفت، توانایی مالی کرملین را برای هدایت یک

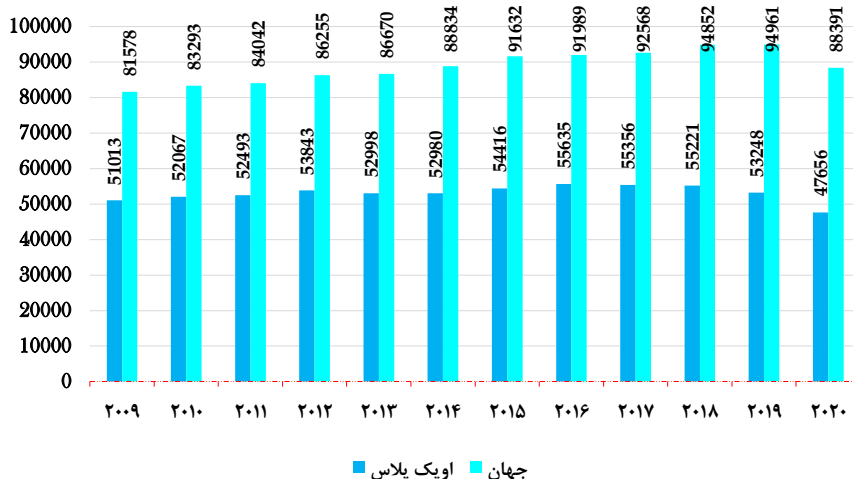
مبارزه انتخاباتی موفقیت‌آمیز تضمین می‌کرد. این مورد اولویت‌های دولت روسیه را از تامین نیازهای مردم عادی تا اطمینان از پایداری اتحاد کرم‌لین با سرمایه‌دارهای قدرتمند از جمله کنترل تولید نفت تغییر داد. برای عربستان سعودی، تبدیل ائتلاف موقت به یک گروه رسمی، محافظتی در برابر تلاطم‌های بازار نفت در آینده است. برای روسیه، رسمی شدن این گروه به گسترش نفوذ پوتین در خاورمیانه کمک می‌کند. با این حال، روسیه و عربستان سعودی کاهش قیمت نفت را نیز برای ضربه زدن به تولیدکنندگان نفت شیل ایالات متحده دنبال می‌کنند که در حال گسترش سهم خود در بازار ناشی از کاهش تولید اوپک پلاس هستند (Civildaily Website).

جایگاه ائتلاف اوپک پلاس در صنعت نفت

بر اساس آمار بریتیش پترولیوم (BP)^۱ در سال ۲۰۲۰، ۱۳ عضو اوپک ۷۰/۱۲ درصد از ذخایر اثبات شده نفت جهان را در اختیار دارند. با اضافه شدن ۱۰ کشور غیر اوپک، که در میان آن‌ها روسیه، مکزیک، و قزاقستان قابل توجه هستند، سهم ذخایر اثبات شده اعضاء ائتلاف به ۷۹/۶۵ درصد افزایش می‌یابد (BP, 2021). این وضعیت به اوپک پلاس سطحی از نفوذ در اقتصاد جهانی را می‌دهد که قبلاً هرگز دیده نشده است. همکاری اوپک و کشورهای غیر عضو در اواخر سال ۲۰۱۶ با تعهد مشترک برای کاهش تولید ۱/۸ میلیون بشکه در روز (۱/۲ میلیون بشکه در روز از اوپک و ۶۰۰ هزار بشکه در روز از غیر اوپک) رسمیت یافت. از نظر سعودی‌ها، افزایش سهم بازار و ضعیف شدن ایران دو دلیل مهم برای افزایش تولید بود (Cohen, 2018). اوپک پلاس بخش عمده‌ای از ذخایر اثبات شده جهانی را در اختیار دارد؛ این امر نشان‌دهنده موقعیت برجسته ائتلاف یاد شده در بازار جهانی انرژی و نیز مهم‌تر شدن جایگاه اوپک پلاس است. دلیل اهمیت اوپک پلاس در بازار، ناشی از آن است که کشورهای خاورمیانه‌ای عضو آن، سهم عمده‌ای از ذخایر اثبات شده جهانی را به خود اختصاص داده‌اند. ۷ کشور از ۲۳ کشور عضو اوپک پلاس که در خاورمیانه واقع شده‌اند، و ۵۸/۲۹ درصد تولید این ائتلاف را در اختیار دارند. همین امر سبب شده است که وقایع خاورمیانه بر سطح قیمت‌های نفت

1. British Petroleum

موثر باشد. نمودار (۱) نشان‌دهنده سهم اوپک پلاس از تولید نفت جهان است.



Source: BP, Statistical Review of World Energy 2021.

نمودار ۱: تولید نفت ائتلاف اوپک پلاس و جهان (هزار بشکه در روز)

در حال حاضر سهم بالایی از ذخایر نفت جهان در کشورهای در حال توسعه قرار دارد که نیاز آن‌ها به مصرف نفت کم است؛ اما کشورهای صنعتی که وابستگی بسیار شدیدی به مصرف نفت دارند، میزان ذخایر اندکی دارند.

جدول ۱: ذخایر، تولید، و مصرف نفت در مناطق مختلف در سال ۲۰۲۰

مصرف هزار بشکه در روز	تولید هزار بشکه در روز	ذخایر میلیارد بشکه	ذخایر، تولید، و مصرف منطقه	
				*
۲۱۷۸۱	۲۳۵۲۱	۲۴۲٫۹	آمریکای شمالی	
۱۸۱۲۰	۱۶۴۷۶	۶۸٫۸		ایالات متحده
۶۰۳۸	۵۸۴۱	۳۲۳٫۴	آمریکای لاتین و مرکزی	
۱۳۲۲۱	۳۵۷۹	۱۳٫۶	اروپا	
۴۱۵۴	۱۳۴۹۶	۱۴۶٫۲	کشورهای عضو شورای سابق	
۸۳۳۱	۲۷۶۶۴	۸۳۵٫۹	خاورمیانه	
۳۵۶۱	۶۸۶۵	۱۲۵٫۱	آفریقا	
۳۴۰۰۳	۷۴۲۵	۴۵٫۲	آسیا پاسفیک	
۱۴۳۱۴	۳۹۰۱	۲۶		چین

Source: BP, Statistical Review of World Energy 2021.

بنابر جدول (۱)، مشاهده می‌شود که ایالات متحده بیش از ۱۹ درصد نفت تولیدی جهان را مصرف می‌کند. در حالی که، تقریباً ۴ درصد ذخایر نفت جهان را دارد. اروپا با کمتر از ۱ درصد ذخایر نفت جهان، تقریباً ۱۵ درصد مصرف جهانی نفت را به خود اختصاص داده است، چین بیش از ۱۶ درصد نفت تولیدی جهان را مصرف می‌کند، در حالی که تقریباً کمتر از ۲ درصد ذخایر نفت جهان را دارد. همان‌طور که عنوان شد، کشورهای عضو ائتلاف اوپک پلاس، با ۱۳۷۹٫۸ میلیارد بشکه، حدود ۸۰ درصد ذخایر نفت جهان را که بالغ بر ۱۷۳۲٫۴ میلیارد بشکه است، به خود اختصاص داده‌اند. از دیدگاه کشورهای صنعتی واردکننده نفت و شرکت‌های نفتی بزرگ بین‌المللی، مرکز ثقل قدرت در اوپک پلاس، کشورهایی هستند که اولاً: دارای ذخایر بزرگ نفت هستند؛ ثانیاً: تولید آن‌ها قابل ملاحظه است؛ و ثالثاً: مصرف داخلی کمتری دارند. بنابراین، قدرت اوپک پلاس در ۹ کشور ایران، روسیه، عربستان سعودی، ونزوئلا، عراق، کویت، امارات عربی متحده، لیبی، و نیجریه متمرکز است. سهم این کشورها از تولید نفت دنیا در حدود ۴۳ درصد است. در حالی که، سایر کشورهای عضو ائتلاف اوپک پلاس ۱۱ درصد از تولید نفت جهان را در اختیار دارند. بر این اساس نقش کشورهای حوزه خلیج فارس در بازار جهانی نفت، عمدتاً در نقشی خلاصه می‌شود که پنج کشور اصلی آن یعنی ایران، عربستان سعودی، عراق، امارات عربی متحده، و کویت ایفا می‌کنند. از نظر جغرافیایی کشورهای مهم تولیدکننده نفت در ائتلاف اوپک پلاس در بیضی استراتژیک انرژی^۱ جای می‌گیرند که در شکل (۱) قابل مشاهده است.

۱. بیضی استراتژیک انرژی، منطقه‌ای ژئوپلیتیک شامل سرزمین ایران و خلیج فارس در مرکز؛ دولت‌های عربی در جنوب، بخش‌هایی از عراق، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، و گرجستان در غرب و شمال غربی؛ مجموعه دریای خزر و بخش‌هایی از جنوب روسیه و قسمت‌هایی از سرزمین قزاقستان در شمال و بخش‌هایی از ازبکستان در شمال شرق آن تعریف شده است.

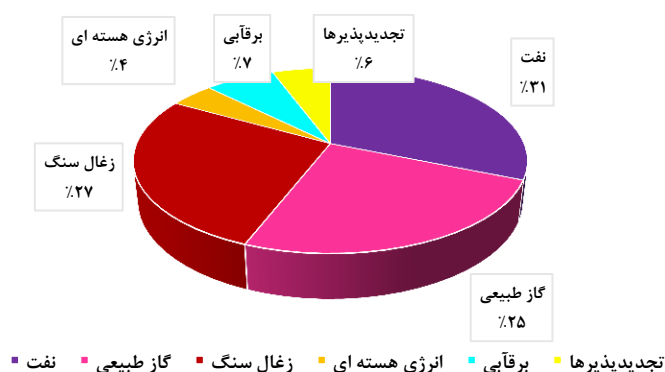
رژیم جدید نفتی در پرتو تحولات بین‌المللی / ۳۷۱



شکل ۱: موقعیت بیضی استراتژیک انرژی (شهنمازی زاده و همکاران، ۱۳۹۸)

سبد مصرف انرژی جهان

در این قسمت به سبد مصرف انرژی جهان پرداخته و سهم سوخت‌های فسیلی و به‌طور خاص نفت را بر اساس داده‌های منتشرشده بریتیش پترولیوم مشخص می‌کنیم. بررسی سبد مصرف انرژی جهان نشان‌دهنده این نکته حائز اهمیت است که با وجود حرکت جهان به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر همچنان نقش سوخت‌های فسیلی در جهان برجسته است و در چنین شرایطی لازم است ایران در مسیر حداکثر استفاده از ذخایر قابل توجه فسیلی خود تا پیش از حرکت جهان به سمت گذار انرژی گام بردارد.

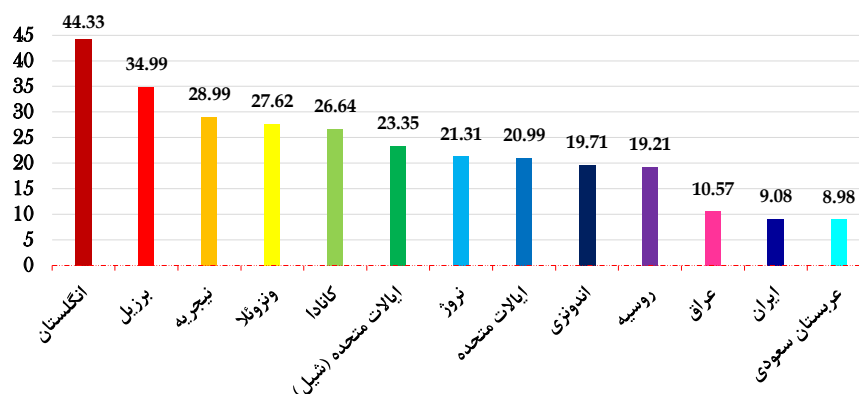


.Source: BP, Statistical Review of World Energy 2021

نمودار ۲: سبد مصرف انرژی جهان در سال ۲۰۲۰

همان‌طور که، در نمودار (۲)، قابل مشاهده است، سهم نفت در سبد مصرفی انرژی جهان در سال ۲۰۲۰ با سهمی ۳۱ درصدی اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد. اکنون میزان مصرف انرژی‌های تجدیدپذیر و هسته‌ای در سراسر جهان، سهمی ۱۷ درصدی از سبد انرژی کشورها را به خود اختصاص داده و سهم سوخت‌های فسیلی به ۸۳ درصد می‌رسد. تحلیلگران بین‌المللی دو مقطع زمانی را برای جایگزینی سوخت‌های تجدیدپذیر با سوخت‌های هیدروکربوری در نظر گرفته‌اند. مقطع اول، سال ۲۰۳۵ و مقطع دوم، سال ۲۰۵۰ است. نکته قابل توجه در این بین، تحلیل‌های مخالف درباره تولید باتری‌های ذخیره انرژی است که تردیدها درباره توسعه سوخت تجدیدپذیر را افزایش داده است. این باتری‌ها که در خودروها استفاده می‌شوند یا انرژی خورشیدی را ذخیره می‌کنند، عمر مشخصی دارد. برآوردها نشان می‌دهد عمر این باتری‌ها ۱۰ سال است و پس از آن به عنوان ضایعات و پسماند به جامانده و برای محیط زیست زمین، زیان‌آور است (Yang et al., 2018). با توجه به همین مسئله، پیش‌بینی‌ها درباره سال آغاز روند کاهش پرشتاب مصرف سوخت فسیلی تجدیدنظر شده است و اگر قرار به کاهش مصرف سوخت فسیلی باشد، این وضعیت زمان بر خواهد بود (پدیدار، ۱۳۹۹). زمان بر بودن کنار رفتن سوخت‌های فسیلی فرصت مناسبی برای اعضای اوپک پلاس فراهم می‌کند تا نهایت استفاده از نعمت نفت را داشته باشند. مزیت دیگر آن است که کاهش قیمت نفت باعث وابستگی بیشتر مصرف‌کنندگان بزرگ به تولیدکنندگان اوپک پلاس خواهد شد؛ چرا که اکثر میادین با هزینه‌های بالای تولید در کشورهای مصرف‌کننده قرار دارند. با توجه به نمودار (۳) نیز این مزیت قابل مشاهده است. در این وضعیت، افت قیمت نفت نیز باعث می‌شود کشورهای عضو ائتلاف از منفعت مناسبی در مقایسه با سایر کشورها برخوردار شوند. از طرف دیگر وجود ائتلاف این امکان را به اعضای می‌دهد، که بتوانند با اتخاذ تصمیماتی مناسب بر روند قیمتی نفت نیز تاثیرگذاری مناسبی داشته باشند.

رژیم جدید نفتی در پرتو تحولات بین‌المللی / ۳۷۳



/Source: <http://graphics.wsj.com/oil-barrel-breakdown>

نمودار ۳: هزینه تولید هر بشکه نفت در کشورهای مختلف (دلار)

چالش‌های ائتلاف اوپک پلاس

ائتلاف اوپک پلاس، به منظور ایفای نقش مثبت در ارتقاء جایگاه بین‌المللی خویش در ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل بنیان‌گذاری شده است و اعضای آن تنها زمانی به قواعد این ائتلاف پایبند خواهند ماند که کارکردی در جهت منافع آن‌ها داشته باشد (نامداری و بزرگر، ۱۳۹۷). مروری بر نحوه تعامل اعضای و شیوه‌های رفع اختلافات و رسیدن به توافق درون ائتلاف اوپک پلاس نشان می‌دهد، که شکاف‌های موجود در میان اعضای ائتلاف را می‌توان در دو بخش کلی اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک و اختلافات اقتصادی و تکنیکی تقسیم‌بندی کرد؛ ابعاد اختلاف‌های میان اعضای در ائتلاف اوپک پلاس در قالب جدول (۲) تشریح شده است.

جدول ۲: ساختار اختلافات درونی ائتلاف اوپک پلاس (نامداری و بزرگر، ۱۳۹۷: ۲۰۲)

اختلاف‌های نژادی (عرب و غیرعرب)	اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک	ساختار اختلافات درونی اوپک پلاس
اختلافات ایدئولوژیک (سوسیالیسم و کاپیتالیسم)		
تعیین حوزه جغرافیایی برای بازار نفت	اختلافات اقتصادی و تکنیکی	
تعیین سقف تولید نفت		
تعیین میزان سهمیه تولید هر یک از اعضای		
روش قیمت‌گذاری نفت		

نارضایتی فزاینده‌ای از اینکه سیاست اوپک پلاس عمدتاً توسط قلدری عربستان سعودی و روسیه بدون توجه به سایر کشورهای تولیدکننده هدایت می‌شود، افزایش یافته است؛ این باور در میان سایر اعضا ایجاد شده است که جهت‌گیری راهبردهای اتخاذ شده توسط اوپک پلاس به نحوی است که عربستان سعودی و روسیه سود می‌برند و سایر اعضا هزینه آن را می‌پردازند. در چنین شرایطی امارات عربی متحده، کویت، و عراق در سمت بازنده قرار دارند و نارضایتی آن‌ها محسوس است (Neil, 2020).

- امارات عربی متحده: برخی کارشناسان معتقدند؛ اگر امارات عربی متحده، از منافع اقتصادی ملی خود دفاع کند و محدودیت تولید را زیر پا بگذارد یا به طور جدی‌تر، از اتحاد تولیدکنندگان خارج شود- تاثیر عمده‌ای بر بازارها خواهد داشت و روابط این کشور با عربستان سعودی را برای مدتی در آینده تحت تاثیر قرار می‌دهد (Kozhanov and Young, 2021). اگرچه بسیاری فکر می‌کنند که دور از ذهن است، اما قبلاً چندین بار این کار را انجام داده است، مانند عقب‌نشینی از یمن و انعقاد توافقنامه با اسرائیل. امارات عربی متحده سرمایه‌گذاری قابل توجهی در راستای افزایش ظرفیت تولید به میزان ۵ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۳۰ انجام داده است. در چنین شرایطی ابوظبی با یک انتخاب جدی روبروست؛ در خدمت منافع ملی خود باشد و از اوپک خارج شود یا تسلیم رهبری عربستان سعودی شود و استقلال خود را از دست بدهد. اساس اختلاف نظر میان عربستان سعودی و امارات عربی متحده مشهود است؛ بسیاری از تحلیلگران بن‌بست به وجود آمده را ناشی از رقابت گسترده و تشدید رقابت اقتصادی بین امارات عربی متحده و عربستان سعودی -محمد بن زاید، ولیعهد ابوظبی و محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی- می‌دانند (Neil, 2021). امارات عربی متحده از بسیاری جهات در تلاش است تا از همسایگان خود، به ویژه عربستان سعودی و قطر پیشی بگیرد. ابوظبی اکنون با تقویت روابط خود با اسرائیل، هند، و چین در تلاش برای پیشی گرفتن از متحدان منطقه‌ای و تبدیل شدن به یک بازیگر مستقل است؛ امارات عربی متحده در تلاش است تا نقشی به‌عنوان یک شریک راهبردی برای قدرت‌های

بزرگ ایفا کند. نفت و گاز حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌دهد. اگرچه راهبرد سرمایه‌گذاری بلندمدت دولت برای گذار به اقتصاد پس از نفت مدنظر قرار گرفته است، اما امارات عربی متحده به دنبال آن است که در سریع‌ترین زمان ممکن از دارایی‌های نفتی درآمدزایی کند و همزمان راهبرد سرمایه‌گذاری در سوخت‌های جایگزین و سبز را دنبال کند (Neil, 2021).

- عراق: عراق با مجموعه‌ای از مشکلات مواجه است، اما مقامات وزارت نفت این کشور اعلام کرده‌اند؛ در حالی که آن‌ها با کاهش تولید تعیین شده مخالفت نخواهند کرد، چالش اقتصادی که این کشور با آن مواجه است به این معناست که یا باید به زودی سهمیه‌ها مورد بازنگری قرار گیرند یا بغداد گزینه‌های دیگر را بررسی کند (Al-Oraibi, 2022).

- کویت: کویت معمولاً از سیاست نفتی عربستان سعودی حمایت می‌کند، اکنون با بحران مالی مواجه است و بی‌سر و صدا مخالفت خود را با کاهش تولید اوپک پلاس اعلام کرده است. نفت و گاز ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی و بیش از ۹۰ درصد درآمدهای صادراتی آن را تشکیل می‌دهند؛ لذا وابستگی دولت به درآمد نفتی را در بالاترین میزان در منطقه قرار می‌دهد و بنابراین، از تقاضای ضعیف و تولید کمتر به شدت آسیب می‌بیند (Neil, 2021).

از سوی دیگر اوپک پلاس به عنوان مهم‌ترین ائتلاف بین‌المللی صادرکننده نفت، همواره نقش مهمی در بازار انرژی جهانی داشته، لیکن تحت تاثیر متغیرهای مختلفی از جمله سیاست‌های انرژی کشورهای تولیدکننده غیرعضو به ویژه ایالات متحده بوده است. ایالات متحده بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی در جهان است، از این رو همواره در این بعد آسیب‌پذیر بوده است. به همین دلیل تامین امنیت انرژی پایدار مورد توجه اغلب روسای جمهور ایالات متحده بوده و راهبردهایی در این زمینه تدوین شده است. نکته‌ای که باید به آن توجه شود آن است که ایالات متحده نمی‌تواند بدون توجه به خاورمیانه و اوپک پلاس، به عنوان ائتلافی که بزرگ‌ترین ذخایر انرژی جهان را در اختیار

دارد، به تدوین راهبرد بپردازد. بنابراین، یا باید سیاست همکاری با اوپک پلاس و یا تضعیف آن را مدنظر قرار دهد (رستمی و بهرامی پور، ۱۳۹۷). از طرفی در حال حاضر ایالات متحده بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان به‌شمار می‌رود (BP, 2021). با افزایش تولید ایالات متحده، از یک سو این کشور به‌عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده، از واردات نفت اوپک پلاس بی‌نیاز می‌شود، و از سوی دیگر سایر مصرف‌کنندگان به ایالات متحده به‌عنوان یک منبع تامین انرژی مطمئن روی می‌آورند، که این امر باعث انزوای بیشتر اوپک پلاس در بازار جهانی می‌شود. با توجه به آنکه بخش اعظم نفت جهان در منطقه خلیج فارس و تحت اختیار ائتلاف اوپک پلاس قرار دارد. این امر موجب شده است، ایالات متحده به شدت به نفت و تصمیمات اوپک پلاس حساس باشد. از این رو ایالات متحده دست به اقداماتی برای تضعیف و کاهش نقش اوپک پلاس در بازار انرژی زده است، از جمله:

الف. افزایش تولید نفت شیل

علاوه بر ذخایر نفت متعارف، ایالات متحده بزرگ‌ترین منابع نفت غیرمتعارف (شیل) را در اختیار دارد. هر چند تولید آن در گذشته بسیار گران بود، اما پیشرفت فناوری سبب ایجاد یک انقلاب بزرگ در نفت غیرمتعارف شد. ایالات متحده به لطف فناوری‌های جدید و استخراج منابع نفت غیرمتعارف موفق به عبور از روسیه و عربستان سعودی شده و در صدر بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت جهان قرار گرفته است. این روند نشان‌دهنده آن است که چگونه رونق نفت غیرمتعارف ایالات متحده، چشم‌انداز جهانی نفت را تغییر داده است. رونق شیل پیامدهای امنیتی مهمی دارد. امروزه، ایالات متحده کمتر به نفت خارجی، از جمله نفت خاورمیانه وابسته است. با این حال، هنوز نفت یک بازار جهانی است و راهبردهای اتخاذ شده توسط اوپک پلاس و عربستان سعودی همچنان بر قیمت‌ها تاثیر قابل توجهی دارند؛ از سوی دیگر ایالات متحده نمی‌تواند تنها با نگاه به داخل به اشتباه هولناک خود برای نفت پاسخ دهد. پالایشگاه‌های نفت ایالات متحده که عمدتاً دهه‌ها پیش ساخته شده‌اند، هنوز به مقادیر قابل توجه نفت وارداتی نیاز دارند (Egan, 2018).

ب. تلاش برای ساقط کردن اجماع اوپک پلاس با نفوذ در اعضاء آن

بدیهی است گسترش شکاف بین اعضاء می‌تواند نفوذپذیری سیاست‌های اوپک پلاس را کم کند و نقش ائتلاف را در اداره بازار کاهش دهد. به طور مثال ایالات متحده با سیاست‌های خود در خاورمیانه و حمایت همه‌جانبه از عربستان سعودی و تقابل با ایران (به عنوان دو قدرت تاثیرگذار در منطقه و اوپک پلاس) موجب واگرایی در بین کشورهای این منطقه شده است. این واگرایی تاثیر مستقیمی بر سیاست‌های اوپک پلاس و کاهش نقش آن داشته است؛ چرا که یکی از عوامل موفقیت هر مجموعه وحدت درونی آن برای پیشبرد اهداف تعیین شده است، اما ایالات متحده با اتخاذ سیاست‌های دوگانه نسبت به اعضاء اوپک پلاس، زمینه‌های ناکارآمدی آن را فراهم کرده است. این واگرایی و سیاست دوگانه در بین ایران و عربستان سعودی به عنوان دو قدرت رقیب در خاورمیانه نمود بیشتری دارد (رستمی و بهرامی پور، ۱۳۹۷: ۵۸).

از یک سو، پایین نگه داشتن قیمت نفت به تضمین سهم بازار عربستان سعودی، رضایت ایالات متحده و افزایش فشار بر ایران کمک می‌کند؛ از سوی دیگر منفعت عربستان سعودی در آن است که تا پیش از حرکت جهان به سمت گذار انرژی حداکثر استفاده را از منابع نفتی خود داشته باشد. ریاض مشتاق است به جهان بگوید که بازگرداندن تحریم‌ها علیه ایران باعث اختلال در عرضه جهانی انرژی یا افزایش قیمت سوخت نمی‌شود، در این راستا برای جبران کمبود وارد عمل شده و تولید را افزایش می‌دهد. علاوه بر این، این خطر وجود دارد که قیمت‌های بالاتر نفت به از دست رفتن سهم عربستان سعودی در بازار به نفع حرکت به سمت انرژی‌های پاک منجر شود (Obeid, 2018).

ج. شرکت‌های نفتی ایالات متحده

شرکت‌های بین‌المللی نفتی (IOC)^۱ یکی از ابزارهای اصلی ایالات متحده برای کنترل بحران و تداوم هژمونی است. از این رو ایالات متحده با ایجاد شرکت‌های بزرگ نفتی سعی در کنترل جریان نفت و بازار انرژی دارد. با توجه به شرایط بازار نفت شرکت‌های بین‌المللی نفتی راهبردهای زیر را انتخاب کرده‌اند:

1. International Oil Company

- جستجوی ذخایر جدید
- حرکت به سمت توسعه بخش گاز طبیعی
- حرکت به سمت توسعه منابع فسیلی نامتعارف

در نهایت می‌توان اظهار داشت، ایالات متحده به عنوان تولیدکننده شناور که یکی از اهداف آن ثبات بخشی به اقتصاد جهانی است، به جای اقدامات اعتمادساز به سازوکارهایی برای مقابله با اوپک پلاس با محوریت کشورهای خاورمیانه نظیر افزایش ذخایر استراتژیک، افزایش بهره‌وری انرژی، تولید نفت شیل، و استفاده از انرژی‌های جایگزین روی آورده است. مجموع این اقدامات به ویژه در دهه اخیر، اوپک پلاس را با چالش‌های جدی روبرو ساخته و از نقش و جایگاه اوپک پلاس در بازار جهانی انرژی کاسته است (طاهری فرد و همکاران، ۱۳۹۲).

د. سیاست‌های رئیس‌جمهور جدید ایالات متحده و آینده

شکست تاریخی دونالد ترامپ و ورود رئیس‌جمهوری دموکرات به کاخ سفید بر بخش انرژی در جهان تاثیر داشته است. شیوع بیماری کووید - ۱۹ سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ را با کاهش شدید تقاضا روبرو کرد. نفت و گاز غیرمتعارف در ایالات متحده با توجه به هزینه بالای تولید نفت و گاز به ورشکستگی انجامید. گذار انرژی از حامل‌های انرژی فسیلی به انرژی پاک کند شده و سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز نیز نسبتاً متوقف شد. حمله روسیه به اوکراین باعث تشدید فضای روانی بازارها و کمبود عرضه به دلیل دسترسی مقید به نفت و گاز روسیه شد. روندهای فوق به بالا رفتن قیمت نفت خام تا ۱۲۰ دلار به ازای هر بشکه در سال ۲۰۲۲ در پی افزایش تقاضا برای انرژی در سراسر جهان منجر گردید. قیمت نفت خام بالا باعث افزایش چند برابری قیمت فرآورده‌هایی نظیر بنزین و گاز طبیعی در ایالات متحده شد؛ بالا رفتن قیمت حامل‌های انرژی و مواد غذایی در این کشور موجب افزایش تورم تا ۸٫۵ درصد نسبت به سال قبل گردید. در چنین حالتی مشخص نیست که حزب دموکرات بتواند در انتخابات میان دوره‌ای مجلسین در نوامبر ۲۰۲۲ و انتخابات آتی ریاست جمهوری در ۲۰۲۴ آرای مردم ایالات متحده را به سمت خود جلب کند.

رژیم جدید نفتی

در تعامل میان سه عامل مهم یعنی تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، و گذار انرژی نیازمند تعریف جدیدی از یک رژیم نفتی هستیم. رژیمی که بتواند منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را برآورده ساخته و همزمان در محافظت از کره خاکی و جلوگیری از گرم‌تر شدن و تغییر اقلیم به بهینه‌سازی استفاده از انرژی‌های فسیلی توجه داشته باشد. رژیم جدید نفتی دارای مولفه‌های متعددی است که باید بحث و بررسی شود.

۱- مسئله قراردادهای نفتی و چگونگی تعامل آن‌ها با چارچوب‌های حقوقی طرف‌های ذیربط از اهمیت خاصی برخوردار است. کشورهای تولیدکننده نفت، چارچوب‌های متفاوتی از حقوق داخلی دارند. برخی از آن‌ها حقوق شریعت یا فقه اسلامی را مدنظر قرار می‌دهند. شرکت‌های بین‌المللی مایلند که بر اساس حقوق بین‌الملل با آن‌ها رفتار شود. نهایتاً مسئله محیط‌زیست و محدودیت‌های آن که در حقوق محیط‌زیست مطرح است نمی‌تواند نادیده گرفته شود.

۲- آشکار است که توسعه کشورهای تولیدکننده نفت و گاز وابستگی مستقیم به منافع حاصل از فروش منابع معدنی آن‌ها دارد. بدین لحاظ اوپک و اوپک پلاس در همه این سال‌ها در پی افزایش قیمت بوده‌اند، اما چرا درباره کشورهای که دارای فقر انرژی و یا شاخص عدم دسترسی مناسب به منابع انرژی هستند صحبت نکنیم؟ افزایش بی‌رویه قیمت حامل‌های انرژی به توسعه این کشورها لطمه می‌زند. این مسئله در رژیم جدید نفتی باید در نظر گرفته شود.

۳- منابع مشترک در میان کشورهای تولیدکننده و بازارهای مشترک در میان کشورهای مصرف‌کننده، می‌تواند از جمله عوامل مطرح در رژیم جدید نفتی باشد.

پس از تشریح جایگاه اوپک و اوپک پلاس در بازار نفت و تلاش‌هایی که از سوی ایالات متحده در راستای تضعیف اوپک پلاس به عنوان جدیدترین رژیم نفتی انجام شده است در خصوص ویژگی‌های شکل‌گیری یک رژیم جدید توجه به نکات زیر حائز اهمیت خواهد بود (Verhoeven, 2018).

- ایالات متحده چندقطبی شدن جهان را پذیرفته است.

- در رژیم جدید نفتی نمی‌توان به سادگی از کشورهای عمده مصرف‌کننده انرژی نظیر چین و هند گذشت.
- رژیم نفتی جدید باید مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان نفت را در کنار هم داشته باشد.
- در رژیم نفتی جدید نمی‌توان انتظار داشت کشورهای در حال توسعه به سرعت نفت را از سبد انرژی مصرفی خود کنار بگذارند.
- لزوم تبادل اطلاعات و همکاری میان اعضا حائز اهمیت خواهد بود.
- از جمله چالش‌هایی که می‌تواند در بستر همکاری میان اعضا مشکل‌ساز باشد:
 - توافق بر سر قیمت نفت
 - توافق بر سر سهم از بازار
 - وابستگی کشورهای نفتی به درآمد حاصل از فروش نفت
- پیگیری جهان در خصوص کربن‌زدایی نه تنها به دلیل ضرورت اقدام درباره تغییر اقلیم، بلکه تا حدی به دلیل تلاش دولت‌ها برای محافظت در برابر اختلالات عرضه و بهبود امنیت انرژی در مواجهه با عرضه و قیمت‌های بالای نفت است.
- قیمت‌های بالاتر نفت می‌تواند به تلاش‌های جدی‌تر در راستای کربن‌زدایی منجر شود و به طور بالقوه به گزینه‌های غیرهیدروکربنی برتری دهد و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز را تضعیف کند.
- تا زمانی که مصرف نفت وجود داشته باشد اوپک پلاس دارای جایگاه تصمیم‌سازی خواهد بود.
- با خروج ایالات متحده از توافق‌های بین‌المللی در دوره ترامپ سایر کشورها تضعیف جایگاه ایالات متحده در مقام رهبر جهان پس از پایان جنگ جهانی دوم را بیش از پیش باور کردند.

نتیجه‌گیری

حرکت جهان به سمت شکل‌گیری رژیم جدید نفتی به واسطه جایگاه ویژه اوپک پلاس تحت تاثیر این ائتلاف خواهد بود. بنای تشکیل ائتلاف اوپک پلاس چنانچه ذکر شد

هماهنگی کشورهای صادرکننده در سیاست‌های مرتبط با صادرات نفت بوده تا قادر باشند، اهداف اقتصادی خود را با بیشترین سود ممکن از فروش نفت دنبال کنند. به نظر می‌رسد تامین به صرفه و قاعده‌مند نفت برای شرکت‌های مصرف‌کننده، انگیزه چندانی برای تشکیل این ائتلاف نبوده است؛ چرا که معضل تامین انرژی در دنیا کمترین مشکل را برای کشورهای صادرکننده از جمله کشورهای عضو اوپک پلاس داشته است. آنچه مهم است، میزان قدرت تاثیرگذاری این ائتلاف بر بازار نفت در طی این مدت است. با توجه به آمارهای بیان شده در طی پژوهش حاضر می‌توان اظهار داشت، با توجه به سهم قابل توجه این ائتلاف از تولید نفت جهان نقش آن در صنعت نفت به‌طور مشخصی بارز است. این نقش بارز زمانی به نفع اعضا خواهد بود که همگرایی مناسبی میان آن‌ها برای استفاده از نعمت خدادادی نفت وجود داشته باشد. البته شرایط اقتصادی، نابسامانی‌های داخلی، و درگیری‌های خارجی مثل جنگ را نباید در کشورهای عضو اوپک پلاس نادیده گرفت.

توصیه‌های سیاستی

۱. به صورت کلی می‌توان گفت در گذشته اوپک تعیین‌کننده قیمت در جهان و کشورهای غیر اوپک تعیین‌کننده سهم بازار بودند. با تشکیل اوپک پلاس این ابزارها در کنار یکدیگر در خدمت این ائتلاف قرار گرفته‌اند. با وجود چالش‌های موجود درون این ائتلاف و اعمال فشار ایالات متحده، با وجود شکل‌گیری رژیم جدید نفتی نیز همچنان مدیریت شرایط و ادامه پیدا کردن ائتلاف برای کشورهای عضو ائتلاف مناسب‌تر خواهد بود.

۲. یکی از اختلاف‌های موجود در ائتلاف اوپک پلاس مربوط به سهمیه اختصاص یافته به هر کشور است. فرآیند افزایش سهمیه تولید بستگی به عوامل متعددی نظیر ذخایر کشورها، امکان سرمایه‌گذاری و ظرفیت‌سازی، و در نهایت رقابت کردن با سایر انواع انرژی دارد. بنابراین، برای تعیین افزایش تولید، لازم است ائتلاف هر ماه بر اساس شرایط بازارهای جهانی نفت و در نظر گرفتن موارد مطرح شده، نشست برگزار کند. چرا که تحمیل سهمیه به اعضا بدون در نظر گرفتن شرایط باعث تخطی آن‌ها از سهمیه

اختصاص یافته و واگرایی در ائتلاف می‌شود.

۳. اعضاء ائتلاف اوپک پلاس عمدتاً در تقسیم‌بندی کشورها، در زمره کشورهای جهان سوم قرار دارند. این ائتلاف از محدود ائتلاف‌هایی است که با وجود اعضاء جهان سوم، صاحب قدرت است. ادامه کار ائتلاف با اعطاء توان مقابله‌ای که به اعضاء در مقابل قدرت‌های صنعتی بخشیده است، وابسته به نقش‌آفرینی اعضاء صاحب نفوذ ائتلاف و ایجاد همگرایی میان اعضاء است؛ چرا که ایجاد شکاف میان اعضاء برجسته ائتلاف باعث چندپارگی و در نتیجه کاهش قدرت تصمیم‌سازی مجموعه شده و زیان این اختلاف نظیر تنش میان عربستان سعودی و روسیه دامن‌گیر تمامی اعضاء می‌شود.

۴. با توجه به پیش‌بینی‌های آژانس بین‌المللی انرژی، نیاز آینده جهان به تولید نفتی با وجود اظهاراتی درباره منسوخ شدن سوخت‌های فسیلی در آینده همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. لذا نیاز شدید به مدیریت کارآ و جهان‌نگر به منظور بهره‌برداری بهینه از ماده حیاتی نفت تضمین‌کننده ادامه حیات ائتلاف خواهد بود.

۵. توجه اعضاء ائتلاف اوپک پلاس به منافع مشترک و همکاری سازنده میان اعضاء، یکی از مهم‌ترین عواملی است که بقاء این ائتلاف را تضمین خواهد کرد.

۶. درمورد ایران با وجود تحریم‌ها، حضور در ائتلاف اوپک پلاس با توجه به معاف بودن از سهمیه تولید، به کشور این شانس را می‌دهد که بتواند در کنار استفاده از فرصت حضور در تصمیم‌سازی‌های اوپک پلاس به تقویت جایگاه خود در این ائتلاف بپردازد، چرا که این امکان وجود دارد که ایران پس از لغو تحریم‌ها مجدداً به عرصه تعاملات جهانی بازگردد.

منابع

- رستمی، فرزاد؛ بهرامی پور، فرشته (۱۳۹۷). «تاثیر سیاست انرژی آمریکا بر نقش و جایگاه اوپک در بازار جهانی انرژی». فصلنامه روابط خارجی. ۱۰(۲): صص. ۷۴-۴۳.
- http://frjournal.csr.ir/article_117616_f84210d7f6a29a184a6d34efbde8da82.pdf
- شهنازی زاده، رضا؛ کشیشیان سیرکی، گارینه و خداوردی، حسن (۱۳۹۸). «سیاست‌گذاری منطقه‌ای ایران در حوزه دیپلماسی انرژی در چارچوب اقتصاد سیاسی منطقه‌ای (۲۰۱۹-۲۰۰۳)». فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل. ۹(۴): صص. ۱۱۳-۸۱.
- http://www.iisajournals.ir/article_107002_95dd15f94e67d64b373c05c1d0440fd2.pdf
- طاهری فرد، علی؛ مهدی اخوان؛ حجت‌الله برامکی؛ قاسم‌نژاد، میثم و نوراحمدی، مهدی (۱۳۹۲). «تحلیل راهبردهای شرکت‌های بین‌المللی نفتی در بازار نفت و گاز». ماهنامه اکتشاف و تولید نفت و گاز. ۱۰۳: صص. ۱۴-۵.
- <https://ekteshaf.nioc.ir/article-1-86-fa.pdf>
- نامداری، بهروزو بزرگر، کیهان (۱۳۹۷). «منابع غیرمتعارف نفت (شیل) و روندهای سازمان اوپک». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست. ۷(۲۸): صص. ۳۳۴-۲۹۳.
- https://qpss.atu.ac.ir/article_10285_9ac057279b7afb66aa3b212be347c6c1.pdf
- Al-Oraibi, Mina. (2022). "Iraq's Oil Dysfunction." *Foreign Policy*.
- <https://foreignpolicy.com/2022/04/21/iraq-oil-fuel-shortage-energy-crisis-electricity/>
- BP Statistical Review of World Energy. (2021).
- <https://www.bp.com/content/dam/bp/business-sites/en/global/corporate/pdfs/energy-economics/statistical-review/bp-stats-review-2021-full-report.pdf>
- Cohen, Ariel. (2018). "OPEC Is Dead, Long Live OPEC+." *Forbes*.
- <https://www.forbes.com/sites/arielcohen/2018/06/29/opec-is-dead-long-live-opec/?sh=131557b32217>
- Egan, Matt. (2018). "America Is Now the World's Largest Oil Producer." *CNN*.
- <https://money.cnn.com/2018/09/12/investing/us-oil-production-russia-saudi-arabia/index.html>
- Kozhanov, Nikolay; Karen Young. (2021). "The Saudi-Emirati OPEC Rift Might be Local, But the Core Dispute Is Global." *Middle East Institute*.
- <https://www.mei.edu/publications/saudi-emirati-opec-rift-might-be-local-core-dispute-global>
- Obeid, Jessica. (2018). "Saudi Arabia Is in a Double Bind on Oil Prices." *Royal Institute for International Affairs*.
- <https://www.chathamhouse.org/2018/07/saudi-arabia-double-bind-oil-prices>
- Quilliam, Neil. (2020). "Russia and Saudi Arabia Power Risks OPEC+ Break-Up." *Royal Institute for International Affairs*.
- <https://www.chathamhouse.org/2020/11/russia-and-saudi-arabia-power-risks-opec-break>

- Quilliam, Neil. (2021). "OPEC Faces Longer-Term Challenges." Royal Institute for International Affairs. <https://www.chathamhouse.org/2021/08/opec-faces-longer-term-challenges>
- Quilliam, Neil. (2021). "Stark Choice Must Be Faced to End Saudi-Emirati Stalemate." Royal Institute for International Affairs. <https://www.chathamhouse.org/2021/07/stark-choice-must-be-faced-end-saudi-emirati-stalemate>
- Quilliam, Neil. (2021). "Abu Dhabi Rejects Regional Neighbors for a Global Role." Royal Institute for International Affairs. <https://www.chathamhouse.org/2021/03/abu-dhabi-rejects-regional-neighbours-global-role>
- Shirkhani, Nassir. (2020). "Saudis Take Price War to Russia." Upstream Online. <https://www.upstreamonline.com/production/opinion-saudis-take-price-war-to-russia/2-1-771016>
- Sampson, Anthony. (1975). "The Seven Sisters: The Great Oil Companies and the World they Shaped." New York: Viking.
- Toksoz, Mina. (2016). "Oil: It's a Double Whammy." Royal Institute for International Affairs. <https://www.chathamhouse.org/oil-its-double-whammy>
- Verhoeven, Harry. (2018). "Environmental Politics in the Middle East." Oxford Scholarship.
- Yang, Yuqing; Stephen Bremner; Chris Menictas; Merlinde Kay. (2018). "Battery Energy Storage System Size Determination in Renewable Energy Systems: A Review." *Renewable and Sustainable Energy Reviews*. 91: pp. 109-125. <https://doi.org/10.1016/j.rser.2018.03.047>
- <http://graphics.wsj.com/oil-barrel-breakdown/>
- <http://www.tccim.ir/story/?nid=65224>
- <https://www.civildaily.com/news/what-is-opec/>
- https://www.opec.org/opec_web/en/about_us/25.htm
- <https://faradeed.ir/fa/news/78963/>
- <https://www.iea.org/about/mission>

ارزیابی شرکای تجاری مناسب جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه اقتصاد

سیاسی: نظریه و عمل

* نجمه ساجدیان فرد^۱

نرگس ساجدیان فرد^۲

چکیده

تجارت بین‌الملل بین کشورها پیچیدگی‌های سیاسی ایجاد می‌کند. به عبارتی، از نظر علم اقتصاد، تجارت بین‌الملل می‌تواند برای بازیگران شبکه تجاری ثروت بیشتری تولید کند. این در حالی است که نحوه توزیع منافع حاصل از تجارت، می‌تواند مناقشاتی را بوجود آورد. با توجه به اینکه مفاهیم اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل نیروهای سیاسی و اقتصادی را بررسی می‌کند؛ از این رو، ورود به رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل نمود پیدا می‌کند که ترکیبی از مباحث اقتصادی و سیاسی است. از آنجایی که اقتصاد ایران یک اقتصاد تحت تحریم است، بررسی شرکای تجاری مناسب برای ایران با رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. بنابراین، در این مطالعه نظریات مختلف اقتصاد سیاسی معرفی و سپس شرکای تجاری مناسب برای ایران در دو گروه کالایی غیر نفتی (محصولات پتروشیمی و محصولات فناورانه) با رویکرد اقتصاد سیاسی ارزیابی می‌شوند. محصولات پتروشیمی به واسطه سهم عمده در بخش صادرات غیر نفتی اقتصاد ایران و محصولات فناورانه بدلیل ایجاد بستر رشد و توسعه به عنوان گروه کالایی‌های مورد بررسی، در نظر گرفته شده‌اند. وجه تمایز مطالعه حاضر با سایر مطالعات داخلی در تجارت بین‌الملل و اقتصاد سیاسی در زمینه ارزیابی شرکای تجاری مناسب برای ایران

۱. دکتری اقتصاد، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، رایانامه:

s.sajedian@rose.shirazu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد اقتصاد، کارشناس نظارت بر حقوق و دستمزد توزیع نیروی برق شیراز، رایانامه:

sajedian07@gmail.com

با رویکرد اقتصاد سیاسی است. نتایج حاصل از این پژوهش مبین آن است که کشورهای امارات متحده عربی، عمان، قطر و ترکیه در حوزه خاورمیانه و کشورهای آلمان، ایتالیا، چین، ژاپن، سنگاپور، فرانسه، کره جنوبی، مالزی، هند، هلند و هنگ‌کنگ شرکای تجاری مناسب در سایر نقاط جهان از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل برای ایران هستند. **واژگان کلیدی:** اقتصاد سیاسی؛ شریک تجاری؛ صادرات غیر نفتی؛ محصولات پتروشیمی؛ محصولات فناورانه.

مقدمه

تجارت بین‌الملل، می‌تواند به افزایش ثروت کشورها منجر شود، اما چگونگی توزیع ثروت در بین کشورها، منازعاتی را بوجود می‌آورد. بنابراین، مطالعه روابط تجاری صرف بین کشورها نمی‌تواند در تبیین سیاست‌گذاری خارجی به تنهایی مفید باشد و مطالعه جنبه سیاسی آن نیز اهمیت دارد. سیاست روابط، هزینه‌های مبادله و اثرات اطلاعات نقش بسزایی در تحولات سیاسی کشورها داشته است. در مطالعه قدرت‌های نوظهور مشاهده شده که در تجارت و سرمایه‌گذاری رابطه بین دولت اقتصادی و سیاست‌های خارجی اهمیت دارد (Sinha, 2020: 540).

کمرئی (۱۳۹۳) و زیرک (۱۳۹۴)، بیان کرده‌اند که تحریم‌ها از اصلی‌ترین موانع تجارت خارجی ایران است و در شرایط تحریمی، طرح اقتصاد مقاومتی در راستای حفظ ثبات اقتصادی با حداقل آسیب به بخش‌های مختلف اقتصادی پی‌ریزی شده است. بنابراین، اگرچه اقتصاد مقاومتی به خوبی عمل کرده، اما نمی‌توان مرزها را به طور کامل بست و روابط خارجی را به طور کامل حذف کرد. در نتیجه، طبق الگوهای اقتصادی از جمله الگوی جاذبه، در درجه اول تجارت با کشورهای همسایه و سپس تجارت با قدرت‌های نوظهور اهمیت پیدا می‌کند. در کنار اهمیت یافتن تجارت همسایگان، شرایط تحریمی انتخاب شرکای تجاری مناسب برای ایران در تجارت محصولات غیر نفتی را بیش از پیش حیاتی کرده است. صنعت پتروشیمی نه تنها از بخش‌های اصلی صنعت کشور است بلکه محصولات پتروشیمی سهم عمده‌ای در صادرات غیر نفتی اقتصاد ایران دارد. به علاوه، با توجه به سند چشم‌انداز سال ۱۴۰۴ و تأکید به رشد

صادرات غیر نفتی در آن و همچنین وابستگی توسعه اقتصادی کشورها به فناوری، برای ایران تجارت در صنایع با فناوری بالا بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. از این رو در این پژوهش به بررسی شرکای تجاری مناسب برای ایران در تجارت محصولات فناورانه و پتروشیمی با رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل پرداخته می‌شود.

وجه تمایز مطالعه پیش‌رو با سایر مطالعات در حوزه انتخاب شریک تجاری مناسب از چند جهت است. (۱) شرکای پیشنهادی مطالعه ساجدیان فرد و دهقان شبانی (۱۴۰۰)، از نظر قرار گرفتن بر مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و عضویت در نهادهای بین‌المللی بررسی می‌شوند. (۲) اگرچه ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)، شرکای پیشنهادی خود را از نظر قرارگیری بر مسیرها و سازمان‌های اقتصادی مطالعه کرده‌اند، اما در مطالعه حاضر این شرکای پیشنهادی از نظر عضویت در نهادهای بین‌المللی نیز بررسی می‌شوند. (۳) به دلیل قرار گرفتن ایران در منطقه استراتژیک خاورمیانه، در مطالعه حاضر موقعیت کشورهای خاورمیانه از این منظرها نیز بررسی شده است.

در ادامه، ابتدا مبانی اقتصاد سیاسی بین‌الملل ارائه می‌شود. سپس، مطالعات انجام شده در خصوص اقتصاد سیاسی بین‌الملل آورده می‌شوند و پس از آن یافته‌های تحقیق بررسی و تحلیل می‌شوند. در پایان، خلاصه‌ای از نتایج و پیشنهادات ارائه می‌شود.

مبانی اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اقتصاد سیاسی بین‌الملل^۱، روابط بین کشورها در تجارت، پول، سرمایه و مهاجرت را بررسی می‌کند که مستلزم ارتباط درون هر کشور بین منافع داخلی و بین‌المللی است (Daunton, 2018: 605)، به طور کلی پنج رویکرد در اقتصاد سیاسی بین‌الملل وجود دارد که به دو دسته اصلی سنگ بنای مفهومی تثلیث مقدس گیلپین^۲ (آزادی‌گرایی^۳، واقع‌گرایی^۴ و مارکسیسم^۵) و تقسیم معرفت‌شناختی جغرافیایی کوهن^۱ (مکتب

1. International Political Economy (IPE)

2. Gilpin's Holy Trinity

3. Liberalism

4. Realism

5. Marxism

آمریکایی^۲ و مکتب بریتانیایی^۳ تقسیم می‌شود. بررسی این دو دسته اصلی متضاد برای توضیح چارچوب جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل ضروری هستند (Vivares, 2020: 5).

گیلپین در توضیح اهمیت بررسی مکاتب آزادی‌گرایی، واقع‌گرایی و مارکسیسم اظهار می‌کند که «[این مکاتب] دیدگاه‌های متناقضی را تعریف می‌کنند که افراد درباره پیامدهای نظام بازار برای جامعه داخلی و بین‌المللی دارند» (Vivares, 2020: 13). مهم‌ترین ایده رویکردهای ملی‌گرایی^۴ (به عبارتی مکاتب آزادی‌گرایی، واقع‌گرایی و مارکسیسم) این است که فعالیت‌های اقتصادی، تابع اهداف و منافع بنیادی دولت همچون امنیت ملی است. از نظر برخی ملی‌گرایان، حفاظت از منافع اقتصادی ملی ضرورتی برای امنیت و بقای دولت است. از نظر برخی دیگر، اقتصاد بین‌الملل بستری برای توسعه‌طلبی نظام سلطه^۵ و بلندپروازی‌های ملی است (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۹۵).

ابتکار کمربند و جاده^۶ چین، جنگ‌های تجاری ترامپ و حماسه برگزیت به بازگشت ملی‌گرایی اقتصادی به عنوان یک دیدگاه سیاست مشترک در تضاد با نظم آزادی‌گرا اشاره دارد. اگرچه ملی‌گرایی اقتصادی لزوماً با تجارت آزاد یا جهانی شدن مخالف نیست، اما شاید ناخواسته به اقتصادی جهانی اشاره می‌کند که مشخصه‌های زیر را داشته باشد: رقابت شدید جغرافیای اقتصادی^۷ و جغرافیای سیاسی^۸، اقدامات حمایتی^۹، ترویج صادرات تهاجمی^{۱۰}، افزایش رقابت استراتژیک، جنگ‌آوری فناورانه^{۱۱} و سخت‌کردن مرزهای اقتصادی (Mortensen, 2020: 243).

1. Geographical Epistemic Divide of Cohen

2. American School (AS)

3. British School (BS)

4. Nationalism

5. Imperialism

6. Belt and Road Initiative

7. Geo-Economic

8. Geo-Political

9. Protectionist

10. Aggressive Export Promotion

11. High-Tech Warfare

در کنار مکاتب گیلپین که متمرکز بر منطق علمی تعاملات اقتصاد بین‌الملل و سیاست بین‌الملل هستند، نظریه پردازان دیگری وجود دارند که براساس مباحث هنجاری، تعاملات اقتصاد و سیاست بین‌الملل را بررسی می‌کنند. بنابراین، معیار تفکیک دیگری برای مکاتب اقتصاد سیاسی بین‌الملل معرفی می‌شود که به تقسیم معرفت شناختی جغرافیایی کوهن (مکاتب آمریکایی و بریتانیایی) معروف است (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۹۹). در تقسیم‌بندی مکاتب اقتصاد سیاسی بین‌الملل به مکتب آمریکایی و مکتب بریتانیایی، کارکرد و هدف کلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل اهمیت دارد. مکتب آمریکایی جریان اصلی و روایت غالب اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. در حالی که، از مکتب بریتانیایی در استرالیا و کانادا (و همچنین سایر کشورها) استقبال می‌شود. ظهور دو مکتب آمریکایی و بریتانیایی از نظر تاریخی متأثر از وقایع خاص پس از جنگ جهانی دوم از جمله بازسازی‌های اروپا و ژاپن، استعمارزدایی و طرح مسأله توسعه کشورهای توسعه نیافته، افول هژمونی^۱ آمریکا، تنش‌زدایی در روابط شرق و غرب و رشد وابستگی متقابل اقتصادهای ملی بوده است (Sabanovic and Trethewie, 2012: 26).

از اواخر دهه ۱۹۸۰ و با طرح مفهوم سیاست اقتصاد باز^۲، مکتب اقتصاد سیاسی بین‌الملل نوین ظهور پیدا کرده است. به گفته لیک^۳، سیاست اقتصاد باز «پارادایمی نوظهور»^۴ است که به عنوان استاندارد هنجاری و روش شناختی برای اقتصاد سیاسی بین‌المللی مطرح می‌شود (Thompson, 2020: 129). دو پرسش اصلی سیاست اقتصاد باز این است که: اولاً، چرا کشورها اقتصاد خود را باز می‌کنند و آزادسازی اقتصادی را به یک متغیر وابسته تبدیل می‌کنند؟ و ثانیاً، چگونه یکپارچگی بر منافع، بخش‌ها، عوامل تولید یا سیاست‌های ملی تأثیر می‌گذارد؟ (Sinha, 2020: 532). از نظر سیاست اقتصاد باز، همکاری بین‌المللی ریشه در ترجیحات افراد دارد. سیاست اقتصاد باز، اقتصاد

1. Hegemony

هژمونی مفهومی است که اغلب برای توصیف جنبه‌های مختلف پایدار یک نظم در نظام بین‌الملل به کار می‌رود. هژمونی ابزار مفهومی مفیدی برای درک تعاملات پویا و دیالکتیکی در نظم جهانی است (Xing and Shengjun, 2020: 75).

2. Open Economy Politics (OEP)

3. Lake

4. Emergent Paradigm

سیاسی جهانی^۱ را به‌طور مشترک توسط فرآیندهای ملی موازی ایجاد می‌کند. به عبارتی، نظام‌های بین‌المللی با پاسخگویی دولت‌ها به تقاضاهای در حال تغییر شهروندان خود، ظهور و سقوط می‌کنند (Thompson, 2020: 129).

از بین حوزه‌های موضوعی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، پنج موضوع اهمیت اساسی دارند که عبارتند از: تجارت بین‌الملل، مالیه بین‌الملل، شرکت‌های چند ملیتی^۲، روابط شمال-جنوب و هم‌مونی. در کلیه این حوزه‌ها، تعامل دوجانبه‌ای میان نیروهای اقتصادی و سیاسی وجود دارد (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۸۷). در قسمت بعد، این حوزه‌ها بررسی می‌شود.

تجارت بین‌الملل

اقتصاددانان نشان داده‌اند که تجارت بین‌الملل می‌تواند برای بازیگران شبکه تجاری ثروت بیشتری ایجاد کند، اما نحوه توزیع منافع حاصل از تجارت، می‌تواند مناقشاتی را بوجود آورد. از آنجایی که دولت‌های بیشتری تجارت را آزاد کرده‌اند، توجه به کشمکش‌های داخلی بر سر سیاست تغییر کرده است. رویکرد اقتصاد باز، از دیدگاه آزادی‌گرایان برای تجزیه و تحلیل شواهد تجربی استفاده می‌کند. بر اساس مکتب آزادی‌گرایی، افراد (شامل خانوارها و شرکت‌ها) بازیگران کلیدی اقتصاد سیاسی هستند. از آنجایی که تجارت ثروت را در داخل کشورها بازتوزیع می‌کند، افراد مواضع مختلفی در سیاست تجاری اتخاذ می‌کنند. زمانی که تجارت به دغدغه تبدیل می‌شود، افرادی که ترجیحات خاص مشترکی با هم دارند تشکیلات تأسیس می‌کنند تا برای کنترل سیاست‌ها رقابت کنند. بنابراین، درک اینکه چه کسی سیاست را در کشورهای مختلف کنترل می‌کند، اطلاعاتی را درباره مذاکرات بین دولت‌ها آشکار می‌کند که آیا روابط تجاری شکل می‌گیرد یا در هم می‌شکند (Brawley, 2020: 146).

سه نظریه در اقتصاد بین‌الملل وجود دارد که چگونگی توزیع منافع حاصل از تجارت در داخل کشورها را شرح می‌دهند: الگوی اقتصادی هکشر-اوهلین^۳، نظریه استالپر-

1. Global Political Economy (GPE)

2. Multinational Corporations (MNCs)

3. Heckscher–Ohlin

ساموئلسون^۱ و ناهمگنی شرکت‌های درون صنعتی^۲. الگوی اقتصادی هکشر-اوهلین اساس مزیت نسبی ملی را توضیح می‌دهد و بیشتر تفاسیر توزیع داخلی منافع حاصل از تجارت از این الگو آمده است. قضیه استالپر-ساموئلسون پیش‌بینی می‌کند که آزادسازی تجارت به صاحبان عوامل نسبتاً فراوان تولید پاداش می‌دهد. در حالی که، درآمد صاحبان عوامل تولید نسبتاً کمیاب را کاهش می‌دهد. این باعث ایجاد شکاف مبتنی بر عامل می‌شود. ناهمگنی شرکت‌های درون صنعتی رویکرد خاص بخش را اتخاذ می‌کند و این فرض را در نظر نمی‌گیرد که همه شرکت‌ها در یک صنعت به طور یکسان عمل می‌کنند. بنابراین، این امکان وجود خواهد داشت که منافع و زیان حاصل از تجارت در بین شرکت‌کنندگان در یک بخش متفاوت باشد و به طور بالقوه باعث ایجاد شکاف در یک صنعت شود (Brawley, 2020: 147-150).

یکی از چالش‌های سیاسی مهم که در برابر ایده تجارت آزاد وجود دارد، مسأله ترس از وابستگی و امکان بهره‌برداری سیاسی رقبا و دشمنان از آن است. در اینجاست که میان منطق تجارت آزاد و منطق استقلال سیاسی تعارض به وجود می‌آید و ممکن است یکی از آن‌ها فدای دیگری شود. آزادی‌گرایان معتقدند که چنین تعارضی وجود ندارد و رابطه مثبتی بین تجارت آزاد و صلح و امنیت بین‌المللی وجود دارد. این در حالی است که واقع‌گرایان خلاف این موضوع فکر می‌کنند و معتقدند وابستگی متقابل (که معمولاً نامتوازن نیز هست) مانع از جنگ نمی‌شود. بنابراین، واقع‌گرایان طرفدار خودکفایی اقتصاد ملی هستند، حتی اگر به بهای استفاده غیر بهینه از منابع کمیاب باشد. از این رو، شاهد این هستیم که بسیاری از کشورهایی که توسط قدرت‌های اقتصادی مجازات اقتصادی می‌شوند، خودکفایی را پیش رو گرفته‌اند (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

مالیه بین‌الملل

برای درک ارتباط بین متغیرهای سیاسی و نظام‌های پولی و مالی بین‌المللی، نیاز است که منافع سیاسی بنیان‌گذاران این نظام‌ها بررسی شود (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۰۵)، مؤسسات

1. Stolper-Samuelson

2. Intra-Industry Firm Heterogeneity

مالی بین‌المللی چالش انتقال جهانی شدن به کشورهای در حال توسعه را برعهده دارند. برای مثال، از دهه ۱۹۷۰، نقش صندوق بین‌المللی پول در نظام مالی جهانی، تکامل اقتصاد بازار آزاد است. هدف اصلی صندوق بین‌المللی پول نظارت بر نظام نرخ ارز تثبیت تعدیل‌پذیر از طریق نظارت، تنظیم استاندارد و پیشگیری از بحران بوده است. با فروپاشی نظام تثبیت تعدیل‌پذیر برای ارزهای بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰، صندوق بین‌المللی پول باز تأسیس و هدف جدیدی به آن داده شد: پیشگیری، مدیریت و مهار بحران‌های مالی در کشورهای در حال توسعه (Dutt, 2020: 198-199).

امروزه، چین استراتژی جنگ بر سر موقعیت را پیش گرفته است تا یک موقعیت محوری در حکمرانی جهانی به عنوان تأمین‌کننده جدید کالاهای عمومی مالی جهانی به دست آورد. در این صورت، چین می‌تواند به یک قانون‌گذار نوظهور در تنظیم هنجارها و استانداردها تبدیل شود. در حال حاضر، چین بزرگ‌ترین تأمین‌کننده مالی در جهان است که وام‌های بیشتری نسبت به بانک جهانی اعطا می‌کند و فعال‌ترین بازیگر سرمایه‌گذاری زیرساختی برای کشورهای در حال توسعه است. به نظر می‌رسد که بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا به رهبری پکن، نظم اقتصاد جهانی تحت سلطه آمریکا، یعنی نهادهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، را به چالش می‌کشد. تصویب وضعیت حقوق برداشت ویژه^۱ یوان چین توسط صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۶، ورود پول چین به عنوان یک ارز بزرگ جهانی را نشان داده است (Xing and Shengjun, 2020: 80).

شرکت‌های چند ملیتی

از آنجایی که در دهه ۱۹۷۰ جهان به سمت آزادسازی اقتصادی بیشتر حرکت کرد و تجارت بین‌الملل و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی افزایش یافت، ظهور شرکت‌های چند ملیتی شروع به ایجاد سؤالاتی درباره درگیری و همکاری نه تنها در امنیت بین‌المللی، بلکه در قلمرو اقتصادی کرد (Mieres, 2020: 802). شرکت‌های چند ملیتی یا شرکت‌های فراملی عوامل

1. Special Drawing Rights (SDR)

نوعی پول بین‌المللی است که صندوق بین‌المللی پول ایجاد کرده و به کشورهای عضو تخصیص داده است (فرهنگ، ۱۳۸۶: ۱۱۴۵).

اصولی جهانی شدن هستند (Kabandula, 2020: 564). این در حالی است که استیگلیتز^۱ در خصوص شرکت‌های چندملیتی بیان داشته «برای بسیاری از مردم، شرکت‌های چندملیتی نمادی از مسائل جهانی شدن است. بسیاری معتقدند که شرکت‌های چندملیتی عامل اصلی مشکلات هستند.» (Holmes, 2012: 221).

شرکت‌های چند ملیتی شرکت‌هایی هستند که تولید کالاها یا خدمات را در یک یا چند کشور خارج از کشور خود مالک هستند یا کنترل می‌کنند. شرکت‌های چندملیتی از نظر اندازه، مالکیت، راهبرد، مدیریت و ساختار متفاوت هستند. اگرچه اکثر شرکت‌های فراملی تا حدود یک دهه پیش آمریکایی یا اروپایی بودند اما چین راه را برای سرمایه‌گذاری‌های غیر غربی در کشورهای در حال توسعه هموار کرده است. شرکت‌های چند ملیتی چینی بسیار رقابتی هستند و اغلب توسط دولت حمایت می‌شوند. به نظر می‌رسد که شرکت‌های چند ملیتی مشکلات اجتماعی، توسعه‌ای و سیاسی مربوط به خلق ثروت، از خود بیگانگی^۲، تسلط^۳ و رابطه بین شرکت‌ها و دولت‌های ملی را بزرگ می‌کنند. برخی دیگر از محققان، شرکت‌های چند ملیتی را، به ویژه آن‌هایی که از کشورهای غربی هستند، به عنوان شکل جدیدی از امپریالیسم می‌دانند که توسعه نیافتگی را تقویت می‌کنند (Kabandula, 2020: 564).

روابط شمال-جنوب

«شمال» و «جنوب» اصطلاحاتی در بحث‌های مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌المللی هستند که از دهه ۱۹۶۰ ایجاد شده‌اند. در ابتدایی‌ترین حالت، این اصطلاحات برای تشخیص «کشورهای ثروتمند» از «کشورهای فقیر» در نظر گرفته می‌شوند. «شمال» شامل

1. Stiglitz

2. Alienation

اصطلاحی که کارل مارکس برای توصیف حالت روحی و روانی کارگر در نظام سرمایه‌داری به کار برده است (فرهنگ، ۱۳۸۶: ۳۱).

3. Domination

هنگامی اثر تسلط وجود دارد که یک واحد اقتصادی بر دیگری نفوذ تام و تمام یا جزئی نابرگشتنی و نامتقارن اعمال کند. آثار تسلط ممکن است در سطح واحدهای اقتصادی ساده (واحدهای تولیدی؛ افراد) یا در سطح واحدهای اقتصادی پیچیده و مرکب (ملت‌ها؛ شاخه‌های تولیدی؛ گروه‌های تولیدی اقتصادی) تحلیل شود (فرهنگ، ۱۳۸۶: ۳۱۴).

اقتصادهای صنعتی و با درآمد سرانه بالا و اقتصادهای سیاسی ملی است که اکثریت آن‌ها در نیمکره شمالی واقع شده‌اند. «جنوب» آن دسته از کشورهایی را توصیف می‌کند که سطح فقر بالا و سطح نسبتاً پایینی از صنعتی شدن دارند، که تعداد زیادی از آن‌ها در نیمکره جنوبی قرار دارند.^۱

برای فراتر رفتن از ویژگی تاریخی درک اولیه اصطلاح شمال-جنوب و احیای قدرت هنجاری و توضیحی آن در زمینه روابط قدرت جدید و «بومی شده» فقر جهانی، یک بازمفهومی اساسی از «شکاف شمال-جنوب»^۲ لازم است. برای انجام موفقیت‌آمیز این امر نیاز است که منطق هنجاری «جنوب» بازنگری شود. این بدان معنا نیست که حذف دولت از نهادهای قدرت سیاسی-اقتصادی بین‌المللی دیگر گزینه معتبری برای اقدام نیست؛ بلکه باید آن را صرفاً به عنوان یک عنصر در هستی‌شناسی فراگیرتر حقوق بشر بین‌المللی دید. همچنین باید پذیرفت که بازیگران تشکیل‌دهنده «جنوب»، دیگر فقط دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی آن‌ها نیستند؛ بلکه شامل جامعه مدنی و بازیگران اقتصادی خصوصی نیز می‌شوند. ظرفیت آن‌ها برای عاملیت فردی و جمعی، که در زمان جنبش نظم جدید اقتصادی بین‌الملل^۳ به طور قابل توجهی کمتر توجه شده بود، اکنون باید در بینش جدیدی از «جنوب» گنجانده شود که نقش قابل توجهی در ایجاد یک نظم اجتماعی عادلانه بین‌المللی، و از طریق آن، ایجاد یک اقتصاد سیاسی عادلانه بین‌المللی ایفا می‌کند (Davis, 2012: 231-246).

هژمونی

در اصطلاح عامیانه، منظور از موقعیت هژمونیک، تحمیل فشار از بیرون برای نابودی یا تسلط بر دشمن، بجای اتکا به نهادهای میانجی‌گر برای راه‌حل هژمونی است (Bina, 2013: 190). از بعد نظری، طبق دیدگاه گرامشی^۴، «هژمونی شناسایی ویژگی‌های خاص یک شرایط تاریخی یا یک فرآیند است که در آن شاهد تبدیل شدن به قهرمان مطالبات

۱. البته استثنائاتی در این دسته‌بندی ساده جغرافیایی وجود دارد.

2. North-South Divide

3. New International Economic Order (NIEO)

4. Gramsci

سایر افشار اجتماعی و راه حل های این مطالبات، متحد کردن این افشار به دور خود، اتحاد با آن ها در مبارزه با سرمایه داری و در نتیجه منزوی کردن خود سرمایه داری هستیم». بنابراین، «در هژمونی، نبرد ایده ها (گفتگو و تقابل فرهنگی) اهمیت تعیین کننده ای دارد». بنابراین، هژمونی در سطح بین المللی صرفاً نظمی بین دولت ها نیست. این نظمی است در یک اقتصاد جهانی با شیوه تولید مسلط که در همه کشورها نفوذ می کند و با سایر شیوه های تولید پیوند می یابد. همچنین، مجموعه ای از روابط اجتماعی بین المللی است که طبقات اجتماعی کشورهای مختلف را به هم متصل می کند. هژمونی جهانی به عنوان یک ساختار اجتماعی، یک ساختار اقتصادی و یک ساختار سیاسی قابل توصیف است و نمی تواند به سادگی یکی از این موارد باشد، بلکه باید هر سه جنبه را در نظر بگیرد. علاوه بر این، هژمونی جهانی در نهادها، نهادها و سازوکارهای جهانی بیان می شود که قوانین کلی رفتار را برای دولت ها و نیروهای جامعه مدنی وضع می کند که فراتر از مرزهای ملی عمل می کنند (Ramos, 2020: 263).

مطالعات انجام شده

پژوهش های انجام شده در این زمینه به دو دسته کلی تقسیم می شوند:

- مطالعاتی که مسائل اقتصادی و سیاسی منطقه ای از منظر اقتصاد سیاسی (مطالعاتی همچون قنبرلو (۱۳۹۳)، محمدی و غم پرور (۱۳۹۳)، پورا حمدی و عباسی (۱۳۹۴)، میرترابی (۱۳۹۴)، شهنازی (۱۳۹۵)، شهابی و عباسی (۱۳۹۶)، زارع شحنه و همکاران (۱۳۹۷)، عزیز محمدلو (۱۳۹۸)، مکرمی و همکاران (۱۳۹۹) و کاظمی طامه و طالبی آرانی (۱۴۰۰)) را بررسی کرده اند؛
- پژوهش هایی که موضوعات اقتصادی و سیاسی ایران را از منظر اقتصاد سیاسی (مطالعاتی همچون حیدری و انعامی علمداری (۱۳۹۱)، سعادت و محسنی (۱۳۹۳)، کمرئی (۱۳۹۳)، زیرک (۱۳۹۴)، زمانی (۱۳۹۶)، ارغوانی پیرسلامی و اسمعیلی (۱۳۹۸)، جمالی اسگویی و همکاران (۱۳۹۹) و کاظمی طامه و طالبی آرانی (۱۴۰۰)) بررسی کرده اند.

نتایج بدست آمده از گروه اول مطالعات حاکی از آن است که فقدان مجموعه یا نظام امنیتی باثبات در منطقه، رقابت‌های ایدئولوژیک و همین‌طور رقابت بر سر قدرت در بین کشورهای منطقه، رقابت‌های گسترده تسلیحاتی در منطقه در سایه قراردادهای نظامی با ابرقدرت‌ها و غیره از جمله مواردی هستند که در زمینه ظهور و توسعه تروریسم در منطقه مؤثر هستند. همچنین، احتمال بروز ناآرامی گسترده در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به واسطه کارکرد ثبات بخش نهاد پادشاهی دودمانی پایین است. ضمن اینکه وفور درآمدهای نفتی نیز زمینه بروز نارضایتی‌های گسترده را کاهش داده است. تنوع قومی باعث افزایش تنش‌ها در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس می‌شود. نتایج نشان می‌دهد همه عوامل دست به دست هم می‌دهند تا کشورهای عرب منطقه در اثر تدابیر نادرست سیاسی، ضعیف‌ترین و با وجود منابع عظیم نفتی، وابسته‌ترین ملت کشورهای منطقه به خارج محسوب شوند. از منظر اقتصادی، افزایش رشد ناخالص داخلی و نرخ ارز، اثر مثبت و افزایش ثبات سیاسی، آزادی مالی و درجه باز بودن اثر منفی بر فرار سرمایه داشته‌اند. افزایش بی‌ثباتی سیاسی نقش مخربی در همگرایی تجاری کشورهای مسلمان داشته است. با توجه به اثرگذاری قابل ملاحظه این عامل بر همگرایی تجاری، پیشنهاد می‌شود کشورهای مسلمان و همچنین سازمان کنفرانس اسلامی، برنامه‌ها و تمهیدات ویژه‌ای را برای افزایش ثبات سیاسی در این کشورها به کارگیرد تا از این طریق یکی از پیش‌نیازهای اصلی افزایش همکاری‌های تجاری میان آن‌ها فراهم شود.

نتایج به دست آمده گروه دوم مطالعات مبین از آن است که عواملی همچون فقدان تعریف روشن از مفهوم، الگوهای متفاوت و مبهم توسعه، تسلط نگاه امنیتی. نظامی بر سیاست خارجی در سطح ملی، محیط امنیتی خاورمیانه، اقتصادهای مشابه و نه مکمل، ضعف چندجانبه‌گرایی اقتصادی و مبادلات اقتصادی فرامنطقه‌ای در سطح منطقه‌ای و در نهایت مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ترتیبات منطقه‌ای و پیامدهای بحران‌های اقتصادی بین‌المللی در سطح جهانی، مهم‌ترین چالش‌های دیپلماسی اقتصادی ایران در منطقه خاورمیانه به شمار می‌روند. همچنین تدوین، اجرا و نظارت ضعیف بر اجرای قوانین از سوی بانک مرکزی که به دلایلی چون ضمانت اجرایی ضعیف و وجود قوانین نانوشته اجرایی صورت می‌گیرد باعث افزایش رانت جویی از

طریق مجاری قانونی می‌شود. از منظر اقتصادی، در سال‌های اخیر بر اساس آمارهای موجود سه کشور ترکیه، عراق و امارات متحده عربی بیش‌ترین نقش را در مراودات اقتصادی ایران داشته‌اند و بالاترین حجم روابط اقتصادی ایران با این سه کشور بوده است. ترکیه در چند سال اخیر از محل تحریم‌های اقتصادی علیه ایران بسیار بهره‌برد، هم به این جهت که در دور زدن تحریم‌ها منافع بسیار زیادی عاید ترکیه شد و هم به این جهت که در تنش‌های اخیر در منطقه توانست جای ایران را در منطقه بگیرد. همچنین امارات از نظر واردات در بین کشورهای همسایه شریک اول تجاری ماست ولی از نظر صادرات اولین شریک تجاری ما عراق است. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و فعالان اقتصادی مهم‌ترین نقش عمان به عنوان کشوری که مرز آبی با ایران دارد، این است که عمان می‌تواند برای ایران به عنوان بازار جایگزین در نظر گرفته شود و بخشی از روابط تجاری ایران با امارات به این کشور منتقل شود. درخصوص همسایگان دریای خزر، نتایج حاکی از آن است که همکاری‌های اقتصادی ایران و کشورهای حوزه دریای خزر، به افزایش قابل ملاحظه جریان‌ات تجاری دو جانبه منجر می‌شود. همچنین، در این گروه کمترین مقاومت وارداتی به ایران تعلق دارد که از لحاظ توان صادراتی، رتبه دوم را به خود اختصاص داده است. بنابراین، اگر ایران با کشورهای منطقه، طرح تجارت آزاد ایجاد کند، ممکن است بیشترین اثر ایجاد تجارت در بازار ایران رخ دهد.

یافته‌های تحقیق

در این مطالعه، شرکای تجاری مناسب برای ایران در تجارت محصولات فناورانه و محصولات پتروشیمی با رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل بررسی می‌شود. از این رو در این پژوهش، نتایج تجربی مطالعه ساجدیان فرد و دهقان شبانی (۱۴۰۰)، که شرکای تجاری مناسب در تجارت محصولات فناورانه و همچنین مطالعه ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰) که شرکای تجاری مناسب در تجارت محصولات پتروشیمی را معرفی کرده‌اند، با رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل بررسی می‌شود. وجه تمایز مطالعه حاضر با دو مطالعه پیشین در این است که شرکای پیشنهادی مطالعه ساجدیان فرد و دهقان شبانی (۱۴۰۰) نه تنها از نظر قرار گرفتن بر مسیرهای تجاری، سازمان‌های

اقتصادی، بلکه از نظر عضویت در نهادهای بین‌المللی نیز بررسی می‌شوند. همچنین، اگرچه ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰) شرکای پیشنهادی خود را از نظر قرارگیری بر مسیرها و سازمان‌های اقتصادی مطالعه کرده‌اند، اما در مطالعه حاضر این شرکای پیشنهادی از نظر عضویت در نهادهای بین‌المللی نیز بررسی می‌شوند. به علاوه، به دلیل قرار گرفتن ایران در منطقه استراتژیک خاورمیانه، در مطالعه حاضر موقعیت کشورهای خاورمیانه از این منظرها نیز بررسی می‌شود.

مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی بررسی شده در مطالعه حاضر به شرح جدول (۱) است.

جدول (۱): مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی مورد مطالعه

منبع	هدف/اهمیت	نماد مورد استفاده	مسیر، سازمان، نهاد
ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)	شرایط ژئوپولیتیک و سرزمینی خاصی؛ با صرفه‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر تجاری از اروپا به آسیا	اکو	سازمان همکاری‌های اقتصادی
ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)	کوتاه‌ترین مسیر میان پاکستان و جنوب آسیا و ترکیه و اروپا؛ جایگزین مناسب کانال سوئز	ق. اکو	قطار اکو
ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)	یکی از راهبردی‌ترین مسیرهای بین‌المللی کشتیرانی	هرمز	تنگه هرمز
ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)	با پیشنهاد قدرت صنعتی چین، راهی برای کمک به رشد اقتصادی و رونق تجارت بین‌الملل کشورها است.	B&RI	ابتکار کمربند و جاده
ساجدیان فرد و ساجدیان فرد (۱۴۰۰)	تأسیس با هدف برقرار کردن اتحاد در برابر نفوذ آمریکا و ناتو در منطقه	SCO	سازمان همکاری شانگهای
/https://mea.gov.in	<ul style="list-style-type: none"> هماهنگی سیاست بین‌اعضای آن به منظور دستیابی به ثبات اقتصادی جهانی و رشد پایدار؛ ترویج مقررات مالی به منظور کاهش مخاطرات و جلوگیری از بحران‌های مالی آتی؛ ایجاد یک معماری مالی بین‌المللی جدید 	G20	گروه ۲۰

منبع	هدف/اهمیت	نماد مورد استفاده	مسیر، سازمان، نهاد
/https://imf.org	دستیابی به رشد و شکوفایی پایدار برای تمامی ۱۹۰ کشور عضو	IMF	صندوق بین‌المللی پول
/https://investopedia.com	بهبود نتایج اجتماعی و اقتصادی در منطقه چین، آسیا و فراتر از آن	AIIB	بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا
/https://fsb.org	بهبود ثبات مالی بین‌المللی	FSB	هیأت ثبات مالی
/https://ilo.org	ترویج عدالت اجتماعی و حقوق بشر و کار بین‌المللی	ILO	سازمان بین‌المللی کار
/https://oecd.org	اتخاذ سیاست‌های بهتر برای زندگی بهتر	OECD	سازمان همکاری و توسعه اقتصادی
/https://un.org	حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها و ارتقای پیشرفت اجتماعی، استانداردهای زندگی بهتر و حقوق بشر	UN	سازمان ملل
/https://wto.org	اطمینان از جریان تا حد امکان روان، قابل پیش‌بینی و آزادانه تجارت	WTO	سازمان تجارت جهانی
/https://worldbank.org	کاهش فقر و افزایش رفاه مشترک در کشورهای در حال توسعه	WB	بانک جهانی
/https://asean.org	<ul style="list-style-type: none"> • تسریع رشد اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و توسعه فرهنگی در منطقه؛ • ترویج صلح و ثبات منطقه‌ای؛ • ترویج همکاری فعال و کمک متقابل در موضوعات مورد علاقه مشترک در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فنی، علمی و اداری؛ 	ASEAN	اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا
/https://au.int	دستیابی به وحدت، انسجام و همبستگی بیشتر بین کشورها و ملت‌های آفریقایی	AU	اتحادیه آفریقا

منبع: یافته‌های تحقیق

جدول (۲) تحلیل توأمان شرکای تجاری مناسب برای بهبود موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت بین‌الملل محصولات فناورانه و محصولات پتروشیمی و تأثیرپذیری کمتر از تحریم‌ها به همراه عضویت آن‌ها در سازمان‌های اقتصادی، مسیرهای اصلی تجاری که ایران در آن‌ها عضویت دارند، و نهادهای بین‌المللی را ارائه می‌کند. به عبارت دیگر،

جدول (۲) موقعیت ساختاری و ژئوپولیتیکی شرکای تجاری پیشنهادی برای ایران را بررسی می‌کند. از آنجایی که تمامی کشورهای معرفی شده^۱ در جدول (۲) در صندوق بین‌المللی پول، سازمان بین‌المللی کار (بجز هنگ‌کنگ)، سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی حضور داشته‌اند، ستون‌های مربوط به این نهادهای بین‌المللی از جدول (۲) حذف شده‌اند.

جدول (۳) موقعیت کشورهای خاورمیانه از نظر عضویت آن‌ها در سازمان‌های اقتصادی، مسیرهای اصلی تجاری که ایران در آن‌ها عضویت دارند و نهادهای بین‌المللی ارائه می‌کند.

۱. لازم به ذکر است که کشور هنگ‌کنگ در صندوق بین‌المللی پول، سازمان بین‌المللی کار، سازمان ملل و بانک جهانی عضویت ندارد.

جدول (۲): شرکای تجاری مناسب ایران در تجارت محصولات غیر نفتی پیشنهادی و حضور آن‌ها در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی

حضور در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی											شریک مناسب برای صادرات		شریک مناسب برای واردات		کشور
AU	ASEAN	OECD	FSB	AIIB	G20	SCO	B&RI	هرمز	ق. اکو	اکو	پتروشیمی	فناورانه	پتروشیمی	فناورانه	
		*	*	*	*						*	*	*	*	آلمان
		*	*		*						*	*	*	*	آمریکا
		*	*	*	*+						*		*		اسپانیا
		*	*	*	*						*				استرالیا
				*			*	*			*		*		امارات
	*		*	*	*		*				*				اندونزی
		*	*	*	*		*				*		*	*	ایتالیا
			*	*	*						*		*		برزیل
		*	*	*	*						*	*	*	*	بریتانیا
		*		*	*						*		*		بلژیک
							*				*				پاناما
		*	*	*	*	*+	*		*	*	*				ترکیه
			*	*	*	*	*				*	*	*	*	چین
			*	*	*	*	*				*		*		روسیه
		*	*		*						*	*	*	*	ژاپن
	*		*	*			*				*		*	*	سنگاپور
*							*						*		سنگال
			*	*	*		*						*		عربستان
		*	*	*	*						*	*	*	*	فرانسه
				*			*						*		قطر
		*	*	*	*						*	*	*	*	کانادا

ادامه جدول (۲): شرکای تجاری مناسب ایران در تجارت محصولات غیر نفتی پیشنهادی و حضور آن‌ها در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی

حضور در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی											شریک مناسب برای صادرات		شریک مناسب برای واردات		کشور
AU	ASEAN	OECD	FSB	AIIB	G20	SCO	B&RI	هرمز	ق. اکو	اکو	پتروشیمی	فناورانه	پتروشیمی	فناورانه	
		*	*	*	*		*				*	*	*	*	کره
	*			*			*				*	*	*	*	مالزی
*							*						*		مالی
*				*			*						*		مصر
		*	*		*						*	*	*	*	مکزیک
*							*				*				نیجریه
	*			*			*					*			ویتنام
		*	*	*							*	*	*	*	هلند
			*	*	*	*					*	*	*	*	هند
			*	*							*		*	*	هنگ کنگ
		*		*			*						*	*	یونان

*: اسپانیا به عنوان مهمان دائمی در گروه ۲۰ دعوت شده است. **: شریک بحث و گفتگو

جدول (۳): کشورهای عضو خاورمیانه و حضور آن‌ها در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی

حضور در مسیرهای تجاری، سازمان‌های اقتصادی و نهادهای بین‌المللی																کشور
ILO	WB	WTO	IMF	AU	ASEAN	UN	OECD	FSB	AIIB	G20	SCO	B&RI	هرمز	ق.اکو	اکو	
*	*	*	*			*			*							اردن
*	*	*	*			*	*		*							اسرائیل
*	*	*	*			*			*			*	*			امارات
*	*	+*	*			*			*		*	*	*	*	*	ایران
*	*	*	*			*			*			*				بحرین
*	*	*	*			*	*	*	*	*	+*	*		*	*	ترکیه
*	*	+*	*			*						*				سوریه
*	*	+*	*			*						*				عراق
*	*	*	*			*		*	*	*		*				عربستان
*	*	*	*			*			*			*	*			عمان
																فلسطین
*	*	*	*			*			*			*				قطر
*	*	*	*			*						*				کویت
*	*	+*	*			*						*				لبنان
*	*	*	*			*						*				یمن

*: عضو ناظر. **: شریک بحث و گفتگو

همان‌طور که، از جداول (۲) و (۳) مشاهده می‌شود، ایران موقعیت استراتژیکی نسبت به سایر کشورهای خاورمیانه نه تنها از بعد جغرافیایی، بلکه از بعد سیاسی دارد. به عبارتی، ایران با قرار گرفتن بر مسیر قطار اکو، نقش کلیدی در اتصال جنوب آسیا به اروپا ایفا می‌کند. همچنین، با قرار گرفتن بر مسیر ابتکار کمربند و جاده چین و اتصال به بیش از ۶۰ کشور دنیا و همچنین به واسطه داشتن ارتباط تجاری قوی با چین به عنوان یکی از ابر قدرتمندان جهان و رونق تجارت بین‌الملل، ایران موقعیت استراتژیک در تجارت بین‌الملل دارد. اگرچه که هدف چین از سرمایه‌گذاری در این طرح می‌تواند تسلط سیاسی و نظامی در این منطقه باشد، اما به واسطه عایدی که از روابط تجاری با این ابر قدرت جهانی کسب خواهیم کرد، موقعیت ایران در این منطقه بیش از پیش استراتژیک می‌شود. به علاوه، با عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای و اتحاد در برابر نفوذ آمریکا و ناتو در منطقه، موقعیت کلیدی ایران بیش از پیش در منطقه خاورمیانه تحکیم می‌شود. قدرت نفوذ بالای ایران در سازمان همکاری اقتصادی و داشتن شرایط ژئوپولیتیکی و سرزمینی خاص اعضای این سازمان نیز به قوام یافتن قدرت سیاسی-اقتصادی-جغرافیایی ایران در این منطقه و کل جهان منجر شده است.

حال به منظور تقویت موقعیت استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه و تحکیم موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت بین‌الملل، پیشنهاد می‌شود که با کشورهای کلیدی منطقه ارتباط سیاسی-اقتصادی جدی‌تری برقرار شود. از جمله این کشورها می‌توان به امارات متحده عربی و عمان اشاره کرد. این دو کشور نقش کلیدی در منطقه خاورمیانه دارند (کمرئی، ۱۳۹۳). به عبارتی، این کشورها نه تنها در حوزه استراتژیک تنگه هرمز قرار دارند و می‌توانند نقشی کلیدی در کل شبکه تجارت بین‌الملل ایفا کنند، بلکه بر مسیر ابتکار کمربند و جاده نیز قرار دارند و بنابراین با بازار گسترده‌تری در ارتباط خواهند بود. به علاوه، با عضویت این کشورها در بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا، ارتباط اقتصادی-سیاسی بیشتری با کشور چین برقرار می‌کنند و در اینصورت باعث تقویت حضور چین در این منطقه و کمرنگ کردن حضور آمریکا و ناتو می‌شوند. بنابراین، اگرچه این کشورها در نهادهای بین‌المللی تحت سلطه آمریکا و غرب عضویت دارند، اما با قدرت گرفتن چین و تحولات جهانی چند دهه اخیر شاهد این خواهیم بود که رفته

رفته نفوذ کشورهای غربی در منطقه خاورمیانه کاسته می‌شود.

علاوه بر مسائل فوق، کشور امارات متحده عربی، چه در بعد واردات و چه در بعد صادرات محصولات پتروشیمی باعث تقویت موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت بین‌الملل می‌شود و لذا اثرگذاری تحریم‌ها را کمتر می‌کند. از طرف دیگر، واردات و صادرات محصولات فناورانه با کشور امارات متحده عربی به حفظ موقعیت ساختاری ایران در این شبکه تجاری منجر می‌شود (ساجدیان فرد و دهقان شبانی، ۱۴۰۰: ۱۲۲-۱۲۰)، از این رو، تجارت با کشور امارات متحده عربی نه تنها از نظر جغرافیایی، بلکه از نظر جغرافیای اقتصادی اهمیت ویژه‌ای دارد. همچنین، کشور عمان نقش ساختاری کلیدی در حفظ موقعیت ایران در شبکه واردات محصولات فناورانه ایفا می‌کند (ساجدیان فرد و دهقان شبانی، ۱۴۰۰: ۱۲۰). بنابراین، تقویت و تحکیم مراودات تجاری با کشور عمان نیز چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر جغرافیای اقتصادی اهمیت پیدا می‌کند.

پس از عمان و امارات متحده عربی می‌توان ترکیه را به عنوان یکی دیگر از شرکای تجاری کلیدی چه در منطقه خاورمیانه و چه در حوزه بین‌المللی برای ایران اشاره کرد. در واقع، ترکیه به واسطه موقعیت جغرافیایی و اقتصادی-سیاسی آن (قرارگرفتن بر مسیر قطار اکو و اتصال ایران به اروپا، عضویت در سازمان همکاری اقتصادی، قرارگرفتن بر مسیر ابتکار کمربند و جاده، حضور در سازمان همکاری شانگهای به عنوان عضو شریک گفتگو و عضویت در بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا) برای ایران حکم یک شریک تجاری مهم و استراتژیک را دارد. اگرچه که ترکیه در نهادهای بین‌المللی با نفوذ زیاد آمریکا و غرب (از جمله گروه ۲۰، صندوق بین‌المللی پول، هیأت ثبات مالی، سازمان بین‌المللی کار، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی) عضویت دارد و از جانب تحریم‌ها علیه ایران عوایدی کسب می‌کند (کمرئی، ۱۳۹۳)، اما به نظر می‌رسد به واسطه موقعیت نوظهور و پر قدرت چین (Xing and Shengjun, 2020: 80) در عرصه بین‌المللی و اهمیت منطقه خاورمیانه، منافع ترکیه به سمت اتحاد بیشتر با قدرت شرق آسیا باشد.

علاوه بر مسائل اقتصادی-سیاسی-جغرافیایی فوق، ترکیه به واسطه ایفای نقش کلیدی در بهبود موقعیت ساختاری ایران در صادرات پتروشیمی و همچنین حفظ

موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت محصولات فناورانه (ساجدیان فرد و دهقان شبانی، ۱۴۰۰: ۱۲۲-۱۲۰)، به عنوان شریک تجاری مناسب برای ایران تلقی و پیشنهاد می‌شود روابط تجاری ایران با ترکیه بیش از پیش تقویت شود. به علاوه، ترکیه و ایران در تجارت یک سری از کالاهای نفتی و غیر نفتی از جمله غذا و محصولات خوراکی، آلومینیوم، صنعت نساجی مزیت نسبی دارند (Carkoglu et al., 2005) و زیربنای سیاست‌های تجاری دولت ترکیه فرصت‌های رو به رشد بازار در منطقه خاورمیانه و تمایل سهامداران داخلی آن برای سرمایه‌گذاری در بازارهای جدید است و ترکیه تمایل به منطقه‌گرایی اقتصادی دارد (Kutlay and Karaoğuz, 2020: 578). بنابراین، با سرمایه‌گذاری و عقد قراردادهای تجاری بیشتر بین ایران و ترکیه در گروه‌های کالایی متعدد، ایران می‌تواند درآمدهای ارزی بیشتری کسب کند و موقعیت ساختاری خود را در شبکه تجارت بین‌الملل حفظ کند و بهبود بخشد.

از دیگر کشورهای کلیدی در منطقه خاورمیانه می‌توان به قطر اشاره کرد. قطر از نظر جغرافیایی با امارات همسایه است، از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی بر مسیر ابتکار کمربند و جاده قرار دارد و از نظر بعد مالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، در بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا عضویت دارد. با توجه به این مسائل و همچنین نقش قطر در بهبود موقعیت ساختاری ایران در شبکه واردات محصولات پتروشیمی و حفظ موقعیت ساختاری ایران در شبکه صادرات محصولات فناورانه پیشنهاد می‌شود که ایران روابط تجاری خود را با قطر تقویت کند.

حال با توجه به نتایج جدول (۱)، شرکای تجاری مناسب برای ایران در خارج از منطقه خاورمیانه بررسی می‌شوند. همانطور که مشاهده می‌شود^۱ کشورهای اروپایی از جمله آلمان، ایتالیا، فرانسه و هلند نه تنها موجب تقویت موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت بین‌الملل محصولات فناورانه و محصولات پتروشیمی می‌شوند؛ بلکه در نهادهای بین‌المللی نیز عضویت دارند. اگرچه که این کشورها بیشتر در نهادهای بین‌المللی غرب‌گرا عضویت دارند و تحت نفوذ آمریکا هستند، اما مشترکات زیادی با ایران از نظر عضویت در این نهادها دارند که به تسهیل روابط تجاری و حضور ایران در

۱. ترتیب کشورها بر حسب حروف الفبا است.

بازارهای گسترده‌تر غربی منجر می‌شود. به علاوه، این کشورها در بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا عضویت دارند که به مرور زمان در حال پررنگ‌تر شدن اهمیت آن نسبت به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌شود (Xing and Shengjun, 2020: 80). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که این کشورها نیز در صدد ایجاد روابط با قدرت‌های شرقی هستند و با کنار هم قراردادن این نتایج پیشنهاد می‌شود که روابط تجاری ایران با کشورهای فوق‌تقویت و تحکیم شود.

از جمله کشورهای آسیایی و آسیای شرقی می‌توان به چین، ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی، مالزی، هند و هنگ کنگ به عنوان شرکای تجاری کلیدی برای ایران اشاره کرد. منطقه جنوب شرق آسیا بدلیل تنوع و ناهمگونی که دارد یکی از پرچالش‌ترین مناطق جهان در حیطه مطالعه اقتصاد سیاسی بین‌الملل است (Juego, 2020: 488). تحول صنعتی چشمگیر آسیای شرقی، که شامل ژاپن، کره، تایوان و سنگاپور (و اکنون چین) می‌شود، در پنج دهه گذشته توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرده است (Kim, 2020: 511-512).

توسعه مالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، بخصوص با ظهور چین به عنوان بازیگر اصلی تقویت نهادی، دست‌خوش تغییرات چشمگیری شده است. در حال حاضر، چین زیرساخت‌های بازارهای نوظهور بیشتری را نسبت به مجموع همه بانک‌های توسعه چندجانبه و کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه ایجاد و تأمین مالی می‌کند. مقامات چینی با ایجاد بانک سرمایه‌گذاری و زیربنایی آسیایی برنامه پیشرفت دارند. این بانک به ایجاد یک رهبری جدید طرفدار توسعه در دنیا منجر می‌شود. به گفته فایننشال تایمز، بانک جهانی و دیگر نظام‌های اقتصادی بین‌المللی تحت رهبری آمریکا در خطر تسخیر نفوذ چین هستند (Stanley, 2020: 588-593).

چین و هند غول‌های نوظهور قرن ۲۱ هستند که هر کدام اقتصاد به سرعت در حال توسعه دارند. هر دو در حال تبدیل شدن به بازیگران بین‌المللی مهمی هستند، از طریق اقدامات مستقیم و غیرمستقیم در امور مالی بین‌المللی، سرمایه‌گذاری و کارآفرینی شرکتی (Taneja, 2012: 74-75).

بنابر مطالب فوق می‌توان نتیجه‌گیری کرد که رابطه تجاری-سیاسی قوی‌تر ایران با

کشورهای چین، ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی، مالزی، هند و هنگ‌کنگ از اهمیت خاصی برخوردار است. به علاوه، بر اساس نتایج جدول (۲) این کشورها موقعیت ساختاری ایران را نه تنها در تجارت بین‌الملل محصولات فناورانه و محصولات پتروشیمی بهبود می‌بخشند، بلکه می‌توانند اثرات تحریم علیه ایران را کم کنند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

اگرچه تجارت بین‌الملل می‌تواند برای بازیگران شبکه تجاری ثروت بیشتری ایجاد کند، چگونگی توزیع منافع حاصل از تجارت، می‌تواند مناقشاتی را بوجود آورد. بنابراین، نیاز است که در کنار مباحث اقتصادی تجارت بین‌الملل، مباحث سیاسی نیز بررسی شوند. در مطالعه حاضر اقتصاد سیاسی بین‌الملل ایران، شرکای تجاری مناسب آن چه در حوزه خاورمیانه و چه در بعد گسترده‌تر جهانی مطالعه شد. به دلیل اهمیت تجارت محصولات غیر نفتی و نقش بسزای محصولات فناورانه و پتروشیمی در رشد و توسعه اقتصادی ایران، شرکای تجاری مناسب برای ایران در تجارت این محصولات خاص بررسی شد. به طور خلاصه نتایج حاصل از این مطالعه و پیشنهادات به شرح زیر است:

- تقویت و تحکیم روابط تجاری ایران با کشورهای امارات متحده عربی، عمان، ترکیه و قطر به منظور نفوذ بیشتر در منطقه خاورمیانه، ثبات سیاسی و افزایش درآمد ارزی و گستره بازارهای بین‌المللی.
- تقویت و تحکیم روابط تجاری ایران با کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرق آسیا از جمله چین، هند، ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی، مالزی و هنگ‌کنگ بواسطه قدرت اقتصادی و صنعتی این کشورها، حضور در مسیرهای تجاری کلیدی و طرح‌ها و نهادهای بین‌المللی. در این صورت، نه تنها قدرت منطقه‌ای ایران افزایش می‌یابد، بلکه از مزایای سیاسی اقتصادی این کشورها بهره‌مند خواهد شد. به علاوه، موقعیت ساختاری ایران در شبکه تجارت بین‌الملل بهبود می‌یابد و می‌تواند به بازارهای گسترده‌تری دست پیدا کند.
- تقویت و تحکیم روابط تجاری با کشورهای اروپایی از جمله آلمان، ایتالیا، فرانسه و هلند در تجارت محصولات فناورانه و محصولات پتروشیمی. اگرچه

ارزیابی شرکای تجاری مناسب جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه اقتصاد سیاسی: نظریه و عمل / ۴۰۹

این کشورها بیشتر عضو نهادهای تحت سلطه غرب و آمریکا هستند، اما بواسطه موقعیت ساختاری خاص در شبکه تجارت بین الملل و همچنین عضویت در نهادهای مالی بین الملل شرقی و قدرت گرفتن کشورهای آسیای شرقی از جمله چین و هند به نظر می رسد که ارتباط با کشورهای فوق منجر به بهبود و تحکیم موقعیت ایران در شبکه تجارت بین الملل شود.

منابع

- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز، اسمعیلی، محدثه. (۱۳۹۸). چالش ها و موانع دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه. مجلس و راهبرد. ۲۶(۹۷). ۷۱-۱۰۵.
- پورا احمدی، حسین، عباسی، بهرام. (۱۳۹۴). اقتصاد سیاسی بین الملل و ظهور و کارکرد داعش در خاورمیانه. رهیافت های سیاسی و بین المللی. ۱۷(۱). ۹۱-۱۱۶.
- جمالی اسگویی، سید جمال؛ بخشایشی اردستانی، احمد و بنی هاشمی، میرقاسم. (۱۳۹۹). اقتصاد سیاسی فساد در جمهوری اسلامی ایران. مجلس و راهبرد. ۲۷(۱۰۱). ۳۳-۵۸.
- حیدری، محمد، انعامی علمداری، سهراب. (۱۳۹۱). دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. علوم سیاسی. ۸(۲۰). ۳۹-۶۱.
- زارع شحنه، محمد مهدی، هاتفی مجومرد، مجید، جلالی، ام البنین، نصرالهی، زهرا (۱۳۹۷). عوامل اثرگذار سیاسی، اقتصادی و هزینه بر فرار سرمایه در کشورهای منتخب نفتی. مجلس و راهبرد. ۲۵(۹۴). ۲۶۵-۲۹۵.
- زمانی، رضا (۱۳۹۶). سیکل های اقتصاد سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا اوایل دهه ۱۳۹۰. مجلس و راهبرد. ۲۴(۹۱). ۳۴-۵.
- زیرک، معصومه. (۱۳۹۴). آسیب شناسی مخاطره پذیری اقتصاد ایران بر مبنای سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی. مجله اقتصادی (دوماهنامه بررسی مسائل و سیاست های اقتصادی). ۱۵(۱۰۹). ۱۰۹-۱۱۵.
- ساجدیان فرد، نجمه، دهقان شبانی، زهرا. (۱۴۰۰). ارزیابی ظرفیت های بازارهای عرضه کننده و متقاضیان مناسب محصولات فناورانه برای ایران. مجموعه مقالات اولین کنفرانس ملی دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (فرصت ها و چالش های ۱۴۰۰-۱۴۰۴). دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، اندیشکده دیپلماسی اقتصادی، دانشگاه امام صادق (ع). ۱۲۷-۱۰۶.
- ساجدیان فرد، نجمه، ساجدیان فرد، نرگس. (۱۴۰۰). ارزیابی پتانسیل مبادلاتی ایران و کشورهای همسایه در تجارت محصولات پتروشیمی. مجموعه مقالات اقتصاد سیاسی روابط ایران و همسایگان. مرکز مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه. ۷۱-۵۳.

- سعادت، رحمان، محسنی، ناهید. (۱۳۹۳). بررسی همگرایی اقتصادی میان ایران و کشورهای حوزه دریای خزر (کاربرد مدل جاذبه). پژوهشنامه بازرگانی. ۱۹(۷۳): ۲۹-۵۴.
- شهبابی، سهراب، عباسی، فهیمه. (۱۳۹۶). جهانی شدن اقتصاد و ثبات رژیم های سیاسی در خاورمیانه عربی. روابط خارجی. ۱(۹): ۲۰۲-۷۷.
- شهنازی، روح‌اله. (۱۳۹۵). اقتصاد سیاسی ضرورت جنگ افروزی در تمدن های ناسازگار و تعیین استراتژی مقابله در جهان اسلام. مجلس و راهبرد. ۲۳(۸۸): ۳۵-۶۸.
- عزیز محمدلو، حمید. (۱۳۹۸). کاربردی از مدل جاذبه تعمیم یافته پویا در تحلیل تأثیر بی ثباتی سیاسی بر همگرایی تجاری کشورهای جهان اسلام. مجلس و راهبرد. ۲۶(۱۰۰): ۳۴-۸۵.
- فرهنگ، منوچهر. (۱۳۸۶). فرهنگ علوم اقتصادی انگلیسی-فارسی. نشر آسیم، تهران.
- قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۳). مبانی و مؤلفه های مفهومی اقتصاد سیاسی بین‌الملل. جستارهای سیاسی معاصر. ۱۱۰(۱۲): ۸۷-۱۱۰.
- کاظمی طامه، علی، طالبی آرانی، روح‌اله. (۱۴۰۰). نقش قدرت های بزرگ در حکمرانی جهانی پساژئومونیک بحران مالی ۲۰۰۸. مجلس و راهبرد. ۲۸(۱۰۵): ۳۰۲-۲۷۷.
- کمرئی، ندا. (۱۳۹۳). بررسی روابط اقتصادی و میزان مراودات تجاری ایران با کشورهای همسایه خود طی ۱۰ سال اخیر: اقتصاد ایران و همسایگانش. هفته‌نامه تجارت فردا. (۱۳).
<https://www.tejaratefarda.com/fa/tiny/news-15543>
- محمدی، حمیدرضا، غم‌پرور، احمد. (۱۳۹۳). نقش اقتصاد سیاسی بین‌الملل در تغییر ساختارهای حاکمیتی خاورمیانه با تأکید بر جایگاه انرژی ایران. جغرافیا. ۱۲(۴۳): ۵۷-۸۰.
- مکرمی، اسماعیل، لطفی، حیدر، ولی شریعت پناهی، مجید، اسماعیل پور روشن، علی اصغر. (۱۳۹۹). الزامات دیدگاه اقتصاد سیاسی برای حل بحران های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه. فصلنامه جغرافیا (برنامه ریزی منطقه‌ای). ۱۱(۱): ۴۸۴-۵۲۰.
- میرترابی، سید سعید. (۱۳۹۴). تحلیل قیام های مردمی در خاورمیانه از منظر اقتصاد سیاسی نفت. فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی. ۷(۲۴): ۱۱۵-۱۶۰.
- Bina, C. (2013). A prelude to the foundation of political economy: Oil, war, and global polity. Palgrave Macmillan, New York.
- Brawley, M. (2020). The Politics of Trade in an Open Economy: Domestic Competition over Policy. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 146-173). Routledge, New York and London.
- Carkoglu, A., Eder, M., & Kirisci, K. (2005). The political economy of regional cooperation in the Middle East. Routledge, London and New York.
- Daunton, M. (2018). International Political Economy. In *The Palgrave Handbook of Political Economy* (pp. 605-655). Palgrave Macmillan, London.
- Davis, T. W. (2012). Globalization and the North/South Divide: An Overview. In *Handbook on*

- International Political Economy (pp. 231–247). World Scientific, New Jersey and London.
- Dutt, N. (2012). The International Monetary Fund. In *Handbook on International Political Economy* (pp. 195–210). World Scientific, New Jersey and London.
- Holmes, L. (2012). Corruption and financial crises. In *Handbook on International Political Economy* (pp. 211–228). World Scientific, New Jersey and London.
- Juego, B. (2020). IPE Scholarship about Southeast Asia: Theories of Development and State–Market–Society Relations. *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 488–510). Routledge, New York and London.
- Kabandula, A. (2020). The International Political Economy of Human Security in Africa. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy* (pp. 548–568). Routledge, New York and London.
- Kim, S. Y. (2020). East Asia’s Developmental States in Evolution: The Challenge of Sustaining National Competitiveness at the Technological Frontier. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy* (pp. 511–527). Routledge, New York and London.
- Kutlay, M., & Karaoğuz, H. E. (2020). Regionalism in the Middle East: Turkish case in perspective. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy* (pp. 569–580). Routledge, New York and London.
- Mieres, F. (2020). Migration and International Political Economy. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 796–812). Routledge, New York and London.
- Mortensen, J. (2020). World order: Perspectives on Lines of Transformation. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 229–246). Routledge, New York and London.
- Ramos, L. (2020). Gramscian IPE. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 262–277). Routledge, New York and London.
- Sabanovic, H., & Trethewie, S. (2012). From Political Economy to International Political Economics. In *Handbook on International Political Economy* (pp. 19–30). World Scientific, New Jersey and London.
- Sinha, A. (2020). Building an Interdependence Framework for the IPE of a Rising India. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 528–547). Routledge, New York and London.
- Stanley, L. (2020). The IPE of Development Finance in Latin America. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy* (pp. 581–599). Routledge, New York and London.
- Taneja, P. (2012). The Rise of China and India. In *Handbook on International Political Economy* (pp. 73–88). World Scientific, New Jersey and London.
- Thompson, N. (2020). Open Economy Monetary Politics. *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 129–145). Routledge, New York and London.
- Vivares, E. (2020). Introduction. In *The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries* (pp. 1–8). Routledge, New York and London.
- Xing, L., & Shengjun, Z. (2020). The International Political Economy of the Rise of China and Emerging

Powers: Traditional Perspectives and Beyond. In The Routledge Handbook to Global Political Economy: Conversations and Inquiries (pp. 74-91). Routledge, New York and London.

<https://asean.org/>

<https://au.int/>

<https://fsb.org/>

<https://ilo.org/>

<https://imf.org/>

<https://investopedia.com/>

<https://mea.gov.in/>

<https://oecd.org/>

<https://un.org/>

<https://worldbank.org/>

<https://worldpopulationreview.com/>

<https://wto.org/>

برندینگ منطقه و امکانات هویتی پیش روی کشورهای خاورمیانه برای همکاری‌های اقتصادی-فرهنگی * راضیه مهدیه نجف‌آبادی^۱

چکیده

بسیاری از متخصصان پیشینه استفاده از قواعد ترویج و اقناع، تکنیک‌های بازاریابی، و رقابتی شدن هویت در زمینه روابط خارجی را به درازای تاریخ می‌دانند، اما برندینگ مکان به عنوان مفهومی بینارشته‌ای طی دو دهه گذشته در متون علمی مربوط به روابط بین‌الملل و بازاریابی مطرح شده است. اهمیت این مفهوم به ویژه بیشتر در شرایطی خود را نشان می‌دهد که آن را جهانی شدن می‌خوانند و ناشی از انباشت اطلاعات و تصاویر است. بسیاری دیگر نیز برندینگ مکان را گونه‌ای بازخوانی و بازاریابی مفهوم دیپلماسی عمومی در نظر می‌گیرند. در نظریه و عمل برندینگ مکان در سطوح مختلفی اعم از شهر، کشور و منطقه مطرح می‌شود. این مقاله با مرور ادبیات منتشره در زمینه برندینگ منطقه در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ و مطالعه مواردی چون برندینگ اتحادیه اروپا، اسکانداوناوی و منطقه بالتیک، مفاهیم برجسته در این حوزه را بررسی می‌کند و در ادامه امکانات هویتی پیش روی کشورهای خاورمیانه را برای هم‌آوایی در طراحی و اجرای برند منطقه مکنکاش می‌کند. در جریان جهانی شدن و به دنبال آن تعریف مفهوم برند مکان اقتصاد مرزهای سیاست را درنوردیده است. برندینگ مکان در سطح منطقه‌ای به این واسطه امکان همکاری‌های بیناکشوری را از طریق دیپلماسی فرهنگی و اقتصادی فراهم می‌آورد.

واژگان کلیدی: برند منطقه‌ای؛ خاورمیانه؛ اتحادیه اروپا؛ اسکانداوناوی؛ بالتیک.

مبانی نظری

برندسازی منطقه‌ای

برند یک مکان بازنمایی جغرافیایی آن است و مستلزم فرایند دقیقی از انتخاب و تداعی ویژگی‌های خاص کارکردی، منطقه‌ای، و ارزش‌های نمادین است که فرض می‌شود بر ارزش مکان بیفزایند. برند مکان باید بازنمایی ارتباط بین کارکردهای معمول و ویژگی‌های نمادین مکان با مخاطبان بالقوه آن باشد. استراتژی برندینگ مکان در شکل ایده آتش باید شکاف میان سه حوزه را پر کند؛ آنچه یک مکان واقعاً هست (هویت)، آنچه مخاطبان از بیرون می‌پندارند که مکان هست (تصویر)، و این که مکان می‌خواهد در جهان خارج چگونه شناخته شود (برند یا اشتهار مطلوب مکان) (Anholt, 2007).

برندینگ مکان را می‌توان در سطوح مختلفی اعم از شهر، کشور یا منطقه اعمال کرد. تمرکز این یادداشت بر برندینگ مکان در سطح منطقه‌ای است. طی دهه‌های گذشته علاقه سیاسی و علمی به پرداختن به مقیاس جغرافیایی در حد منطقه افزایش یافته است. جای پای این علاقه را می‌توان در فرایندهای بین‌المللی شدن^۱ و جهانی شدن^۲ باز یافت که روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در قالب الگوهای جهانی بازتعریف کرده‌اند. این فرایندها همچنین به رقابت‌های بین‌المللی، بینا منطقه‌ای و بین شهری منجر شده‌اند. علاوه بر این، شاهد دو شکل از تغییر مقیاس در دولت بودگی^۳ در سطح افقی و عمودی هستیم. تغییر مقیاس در سطح عمودی به تغییر قدرت از دولت-ملت به بدنه‌های فراملی مانند اتحادیه اروپا اشاره دارد در عین حال که نوعی تمرکززدایی به مقیاس محلی را هم شامل می‌شود. تغییر مقیاس در سطح افقی به معنای تعامل بیشتر میان بازیگران دولتی و غیردولتی یا به عبارت دیگر تغییر از دولت^۴ به حکمرانی^۵ است. هر دو سطح از تغییر مقیاس در دولت بودگی مقامات اجرایی را وا داشته‌اند تا به دنبال راه‌های جایگزینی برای شبیه‌سازی اقتصادی باشند که در نتیجه به افزایش رقابت میان

1. Internationalization

2. Globalization

3. Statehood

4. Government

5. Governance

مناطق منجر شده است. در چنین شرایطی یکی از مفاهیم مرکزی برای ترویج رقابت محلی، برندینگ است. برای متفاوت ظاهر شدن در میان جمعیتی کثیر و جذب سهمی قابل توجه از ذهن و بازار، برندینگ مکان ضروری به نظر می‌رسد (Messely, et. al., 2014).

در مقایسه با برندینگ شهر و کشور برندینگ منطقه پتانسیل‌ها و محدودیت‌های خاص خود را دارد. طبیعتاً در یک منطقه تعداد زیادی بازیگر برای خلق برند حضور دارند. این تنوع بازیگران دخیل در امر طراحی استراتژی بازنمایی‌های متعددی از مکان‌ها را به دست می‌دهد و نتیجتاً بر برند مکان تاثیر می‌گذارد. تعدد کشورهای درگیر در فرایند آفرینش و بازآفرینی برند منطقه موجب به کارگیری نقاط قوت هر یک از مکان‌ها در این فرایند می‌شود، اما از سوی دیگر برندینگ منطقه‌ای به مراتب پیچیده‌تر از برندینگ کشور است. دو عامل اصلی در ایجاد این پیچیدگی عبارتند از: (۱) محدودیت در هماهنگی و مدیریت در شرایط غیاب بدنه تصمیم‌گیرنده مرکزی با قدرت خلق و پیگیری فرایند برندینگ، (۲) محدودیت در وحدت هدف، در شرایطی که توافق بر سر یک برند مشکل است. این مسئله به ویژه درباره مناطق صدق می‌کند که تنوعی از هویت‌ها، ذی‌نفعان و اهداف در آن‌ها وجود دارد.

در مرور ادبیات برندینگ منطقه‌ای در ادامه نگاهی به پیشینه مطالعاتی در زمینه برندینگ منطقه و نمونه‌هایی از برندینگ منطقه‌ای در اتحادیه اروپا، اسکانندیناوی و منطقه بالتیک خواهیم افکند.

مطالعات و بررسی‌ها

به‌طورکلی، می‌توان ادبیات این حوزه را در دو بخش فرایندهای سخت و فرایندهای نرم تقسیم‌بندی کرد. فرایندهای سخت به معنای روندهای اجرایی و استراتژیک است که طی آن مناطق در هماوایی کشورها با یکدیگر شکل می‌گیرند. فرایندهایی قانونی چون تاسیس نهادهای قانون‌گذاری و اجرایی و موسسات مالی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. فرایندهای نرم نیز به معنای فرایندهایی هستند که در راستای قدرت نرم مجموعه منطقه‌ای عمل می‌کنند و در این مورد بیشتر مربوط به فرایند هویت‌سازی و مشروعیت بخشی

می‌شوند. از آنجایی موضوع این مقاله مربوط به نقش برندسازی در فرایند منطقه‌سازی است در اینجا بیشتر به مباحث مربوط به فرایندهای نرم پرداخته می‌شود. در حوزه برندینگ منطقه، مطالعات به تازگی آغاز شده و در نتیجه بدنه انبوهی از موضوعات مختلف به چشم نمی‌خورد، اما از مهم‌ترین موضوعاتی که در این حوزه به آن‌ها پرداخته شده است هویت منطقه‌ای و نحوه شکل‌گیری آن است. زیمرباوئر (۲۰۱۳)، با اشاره به دو شکل از منطقه‌سازی ضخیم^۱ و باریک^۲ (با توجه به پرننگ یا کمزنگ بودن مرزهای میان کشورها در این مناطق) بحث می‌کند که در هر یک از این شرایط از استراتژی خاصی برای برساخت هویت منطقه‌ای در میان مردم می‌توان سود برد. مناطق ضخیم مناطقی با تاریخ و فرهنگ غنی هستند و رفت و آمد در میان مرزهای آنان سیالیت کمتری دارد در حالی که، مناطق باریک مناطق جوان‌تر با انعطاف‌پذیری بیشتر برای رفت و آمد بین مرزی هستند. زیمرباوئر چنین استدلال می‌کند که استفاده از تکنیک‌های برندسازی و بازاریابی برای هویت‌سازی در مناطق باریک تاثیرگذارترند در حالی که در مناطق ضخیم باید از تاریخ و فرهنگ برای فرایند برساخت هویت بهره برد (Zimmerbauer, 2013).

به همین ترتیب پرین (۲۰۱۲)، دو جنبه مختلف منطقه‌گرایی را تشریح می‌کند. جنبه اول منطقه‌گرایی کلاسیک یا قدیمی است به معنای باززنده کردن فرهنگ با بعدی اجتماعی و همچنین تاکید بر نوعی هویت مردمی-تاریخی منطقه‌ای که می‌تواند ابداع یا ابداع مجدد^۳ شود. جنبه دوم، منطقه‌گرایی جدید است به معنای بازاریابی قلمرویی و فرهنگی - جغرافیایی با در نظر گرفتن بخش‌ها و فعالیت‌های مختلف، جایگاه یابی و بازتاب در محیط اجتماعی - اقتصادی وسیع و بازتعریف شده. پرین در همین راستا از دو استراتژی در خلق هویت مکان نام می‌برد؛ هویت فرهنگی مبتنی بر میراث با استفاده از زبان، تاریخ، موسیقی و فرهنگ فولکلور در برابر برساخت هویت مبتنی بر خلاقیت با استفاده از تکنیک‌های بازاریابی، برندینگ و تبلیغات (Perrin, 2012).

1. Thick Region

2. Thin Region

3. Invented or reinvented

وقتی در تعریف هویت به استفاده از تبلیغات روی می آوریم مفهوم دیگری که اهمیت پیدا می کند مسئله مشروعیت تبلیغات در حوزه برند مکان است. برند مکان موضوع پویایی است که به طور اجتماعی از سوی ذی نفعان مکان برساخته می شود. بنابراین، مشروعیت آن در ذهنیت مخاطبان، اهمیت بالایی دارد. در زمینه بازاریابی اجتماعی، مفهوم مشروعیت تبلیغات برای تشریح مفهوم مقاومت نسبت به تلاش های متقاعدسازی استفاده می شود (Martin and Capelli, 2016). مشروعیت اجتماعی ارتباطات به عنوان قضاوتی مبتنی بر سه شاخص تعریف می شود: منبع تبلیغ (تبلیغ کننده؛ از طریق شهرت و اعتبارش)، محتوای تبلیغ یا ادعای تبلیغ (مسئله حمایت شده در تبلیغ) و سرنخ های اجرایی خلاقه ارتباطی (تاکتیک های تبلیغاتی مانند احساس گناه، جنسیت، ترس، یا کنایه) (Capelli and Sabadie, 2005). با تکیه بر این سه منشا مشروعیت است که می توان پیام هایی طراحی کرد که قلب و ذهن مخاطب را تسخیر کند و به برند مکان هویت مشروع بخشد.

نمونه هایی از برندینگ منطقه ای؛

در این جا به سه مبحث عمده در برندینگ منطقه ای شامل مشروعیت برند در ذهن مردم منطقه در ارتباط با برند اتحادیه اروپا، دولت رفاه به مثابه نقطه برجسته در برندینگ منطقه اسکاندیناوی و نقش SME ها به عنوان عامل سخت افزاری یا زیرساختی در برندینگ منطقه بالتیک را بررسی می کنیم.

اتحادیه اروپا

شیوه ارتباطی اتحادیه اروپا طی سالیان متمادی تکامل یافته است. در این راستا کمپین های ارتباطی یک طرفه به منظور اطلاع رسانی به شهروندان اروپایی جای خود را به مدلی مشارکتی تر داد که سعی داشت رابطه ای دو طرفه با مردم برقرار کند. اخیراً و به ویژه بعد از وقوع بحران هایی غیرمترقبه در اتحادیه اروپا مانند بحران اقتصادی و مسئله مهاجران و خروج بریتانیا از اتحادیه، به منظور مقابله با بدبینی نسبت به اتحادیه اروپا تغییری تازه در شیوه ارتباطی این اتحادیه با عموم رخ داده است. تلاش هایی

عملگراییانه‌تر و یکپارچه‌تر در راستای برندینگ به منظور ترویج تصویری مثبت از اروپا با چشم‌اندازی برای بازسازی اشتهار این اتحادیه برای مخاطب بیرونی و درونی انجام شده. درست است که اتحادیه اروپا را نمی‌توان با هیچ دولت یا ملتی مقایسه کرد، اما با در نظر گرفتن خصلت سیاسی آن که بر زندگی مردمش اثر می‌گذارد، می‌توان قرابت‌های بنیادینی میان ماهیت این اتحادیه و مفهوم برندسازی ملت یافت (van Ham, 2005).

به‌رغم تلاش‌های اتحادیه اروپا در برگزاری کمپین‌های ارتباطی مختلف، حضور کم‌رنگ در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۹ (۴۳٪ مشارکت) نشان می‌دهد که این تلاش‌ها در متقاعد کردن شهروندان برای حمایت از اهداف اتحادیه چندان نتیجه بخش نبوده‌اند. در سال‌های بعد، بحران‌های غیرمترقبه‌ای در اروپا چون بحران اقتصادی، بحران مهاجرت، حمله‌های تروریستی، و برگزیت به تصویر اتحادیه اروپا در سطح داخلی و بین‌المللی صدمه زده و اعتماد عمومی را نسبت به آن کاسته است. در مقابله با این چالش‌ها و به دنبال قطع ارتباط شهروندان با اتحادیه که به ایجاد احساسات قوی ضد اروپایی منجر می‌شد، اتحادیه اروپا استراتژی ارتباطی خود را به استراتژی متداوم برندینگ تغییر داد. برخی تحلیل‌گران معتقدند در این مورد تاکید بر برندینگ بازارمحور به غیرسیاسی شدن تصویر اروپا منجر می‌شود. در حالی که، شرایط را برای یک فرایند دموکراتیک مشارکتی در اروپا فراهم می‌کند. در عین حال، رویکرد تازه اتحادیه اروپا تاکید فراوانی بر ارزشها، هویت و تصویر برند دارد (Elmatzoglou, 2020).

در همین زمینه متخصصان معتقدند که اتحادیه اروپا بیش از طراحی برند برای جهان خارج به طراحی برند داخلی نیازمند است. بنابراین، استراتژی ارتباطی این سازمان سیاسی با اهداف عمومی ذیل آغاز به کار کرد: (۱) گوش کردن، تبادل و درگیر کردن شهروندان با آنچه نماینده اتحادیه اروپاست، (۲) بالا بردن آگاهی عموم درباره اتحادیه اروپا به عنوان یک کلیت، (۳) به نمایش گذاشتن تاثیرات مثبت سیاست‌گذاری‌ها و قانون‌گذاری‌ها بر زندگی شهروندان اروپایی، (۴) تصحیح اطلاعات نادرست گسترش یافته درباره اتحادیه، (۵) افزایش آگاهی عمومی نسبت به شیوه‌هایی که شهروندان می‌توانند در اتحادیه اروپا مشارکت کنند در سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری مشارکت کنند (Therkelsen and Gram, 2010).

برای رسیدن به این اهداف نیز مجموعه‌ای از اقدامات و ابزارها پیشنهاد شدند: (۱) تولید محتوا شامل تصاویر و محصولات نوشتاری، گرافیکی و صوتی تصویری، (۲) ارائه خدمات تکنیکی از قبیل خدمات آنلاین، شامل طراحی و وسایت برای اتحادیه و فعالیت در شبکه‌های اجتماعی به طوری که، در کنار سیاست‌گذاری‌های سازمانی و استانداردهای موجود به سود اتحادیه به مثابه یک کلیت باشند، (۳) انتشار اطلاعات از طریق اقدامات ارتباطی یکپارچه شامل پلتفرم‌های چندرسانه‌ای، (۴) به دست آوردن فضای رسانه‌ای شامل تلویزیون، رادیو، بیلبردهای تبلیغاتی، تبلیغات اینترنتی دیگر، تکنیک‌های ترویج اینترنتی و فضای رسانه‌ای چاپی، (۵) سازماندهی و مشارکت در رویدادها شامل نمایشگاه‌ها، فوروم‌ها، و غیره (Elmatzoglou, 2020).

چنانکه پیش از این درباره پیچیدگی‌های برندسازی منطقه‌ای گفته شد، اتحادیه اروپا نیز برای یکپارچگی برند خود با چالش‌هایی مواجه بود:

چالش هویتی ناشی از تنوع قابل توجه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در میان دولت‌های عضو و هویت‌های ملی قدرتمند، و در عین حال غیاب یک هویت اروپایی قوی مشترک.

- چالش ناشی از حکمرانی چند سطحی در این اتحادیه (در سطح اروپا، ملی، منطقه‌ای، محلی) که مستلزم تلاش‌هایی برای خلق و انتشار پیام‌های مشترک تحت برند اتحادیه اروپا به مثابه یک مسئولیت مشترک برای اعضای این اتحادیه، دولت‌ها در همه سطوح و همچنین نهادهای اروپایی است (Therkelsen and Gram, 2010)،

- چالش‌های ناشی از ذی‌نفعان درگیر با پروژه، ناشی از تعدد بازیگران درگیر (شورا، کمیسیون، پارلمان، و بانک مرکزی اروپا، دولت‌های ملی، پارلمان‌های ملی، لابی‌ها، شهروندان) (Ibid)

- چالش‌های مربوط به مخاطبان داخلی و خارجی را نمی‌توان به وضوح از یکدیگر تشخیص داد، چنان‌که مخاطبان دولت‌های عضو را نمی‌توان داخلی به حساب آورد؛ چرا که آن‌ها به ملیت‌های مختلف تعلق دارند و نه به یک ملیت اروپایی (Ibid).

اسکاندیناوی

در فوریه ۲۰۱۴، شورای وزیران شمال اروپا تصمیم گرفت برنامه خود را برای «برندسازی» پنج کشور شمال اروپا در سطح جهانی راه‌اندازی کند. این ابتکار که «تیم نوردن» نام داشت، در اکتبر ۲۰۱۴ مورد تایید نخست وزیران پنج کشور شمال اروپا قرار گرفت. این کشورها که (همچنین به عنوان Nordic 5 یا N5 شناخته می‌شوند) در استکهلم با نخست وزیران سه کشور بالتیک معروف به Nordic- Baltic Eight یا NB8 ملاقات کردند. در این نشست یک استراتژی جدید برای «پروفایل بین‌المللی اسکاندیناوی» برای سه سال آینده تصمیم‌گیری شد. به این ترتیب «دیدگاه نوردیک» و «مدل نوردیک» در مجامع بین‌المللی مانند G20، IMF و بانک جهانی اعلام شد. نخست وزیران کشورهای اسکاندیناوی معتقد بودند این منطقه می‌تواند به لحاظ اقتصادی و نیز فرهنگی برند موثری در سطح جهان باشد. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۳، اکونومیست، اسکاندیناوی را به عنوان یکی از رقابتی‌ترین مناطق جهان از نظر تولید ناخالص داخلی سرانه، رشد اقتصادی، آزادی بازار، خلاقیت و رفاه ذهنی معرفی کرد (Marklund, 2016).

به طور سنتی، تک تک کشورهای شمال اروپا برای جلب توجه افکار جهانی با یکدیگر رقابت و همکاری می‌کنند. این نکته قابل توجه است که تلاش‌های فزاینده برای برندسازی فراملیتی یا نمایه‌سازی خاص نوردیک صراحتاً بر مفهوم مدل دولت رفاه نوردیک استوار است. زمانی که، وضعیت کنونی و دامنه آینده دولت رفاه در همه کشورهای شمال اروپا، مورد بحث داغ قرار دارد و گفتمان سیاسی بین کشورهای اسکاندیناوی درباره موضوعات مرکزی و مرتبط با رفاه مانند مهاجرت و ادغام ایجاد می‌شود، با توجه به جهانی شدن روزافزون بازار و با توجه به منابع محدود آن‌ها، بدیهی است که برای کشورهای کوچکی مانند کشورهای شمال اروپا سودمند است که منابع خود را جمع کنند و تصویری هماهنگ به بیرون ارائه دهند. از آنجایی که تصویر کشورهای شمال اروپا به عنوان دولت‌های رفاه در حال حاضر در سطح جهانی گسترده شده است، طبیعی است که هنگام انجام این کار بر این مفهوم از قبل موجود تکیه کنیم (Marklund, 2016).

هویت رقابتی از سوی دیگر با ارتقای شهرت کشورهای شمال اروپا به عنوان پیشگامان اجتماعی در خارج از کشور نیز به عنوان انگیزه‌ای قوی برای برآورده کردن این انتظارات در سیاست‌های داخلی عمل می‌کند. تا زمانی که مدل دولت رفاه شمال اروپا به جلب توجه مثبت و منفی در سطح بین‌المللی ادامه می‌دهد، به طور قابل قبولی در بازار جهانی ایده‌ها عرضه می‌شود. از این رو، ارتباط لفاظی خود را با ارزش‌های اجتماعی مترقی و حکمرانی خوب کارآمد حفظ می‌کند (Marklund, 2016)..

منطقه بالتیک

در منطقه بالتیک با توجه به نقش SME ها (شرکت‌های متوسط و کوچک) در رونق اقتصادی منطقه، این شرکت‌ها به عنوان ستون فقرات و محرک اقتصادهای منطقه‌ای و ملی در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین، نیاز به حمایت از SME ها و کارآفرینی وجود دارد، زیرا آن‌ها نقش مهمی در ایجاد رشد اقتصادی، ایجاد نوآوری، جذب سرمایه‌گذاری‌ها و کسب و کارهای جدید، توانمندسازی خوشه‌ها برای تکامل، تضمین اشتغال‌زایی و یکپارچگی اجتماعی دارند (Gerlitz, et al., 2018). بدین ترتیب در طراحی برند منطقه بالتیک با تاکید بر نقش این شرکت‌ها و ملاحظات زیست محیطی مرتبط سه رویکرد برای این برند در نظر گرفته شد (Gerlitz, et. al. 2021):

- بازاریابی و برندینگ منطقه بالتیک به عنوان منبع سبز و خوشه رقابتی

موسسات و نهادهای اقتصادی در اتحادیه اروپا توسعه نوآوری مسئولانه، دسترسی به بودجه نوآوری و حمایت از نوآوری را تسهیل می‌کنند. آن‌ها می‌توانند به عنوان پله اولیه برای SME ها به منظور شروع جستجو و ادغام منابع استفاده شوند. در نتیجه، این پروژه استراتژی بازاریابی و برندسازی بالتیک جنوبی InterMarE را پیشنهاد می‌کند، که از انگیزه منطقی، در ابتدای استفاده از منابع، شایستگی‌ها و ظرفیت‌های موجود یا ایجاد منابع جدید، شایستگی‌ها و ظرفیت‌هایی پیروی می‌کند که در آینده با تقاضای بالایی مواجه خواهند شد.

- بازاریابی و برندینگ منطقه بالتیک به عنوان منطقه‌ای آموزنده با مکاشفات

کارآفرینانه و تخصص‌گرایی هوشمند

با توجه به سیاست‌های اروپایی برای توسعه استراتژی کسب‌وکار، شرکت‌های کوچک و متوسط باید این نوآوری را در اتحادیه اروپا، و به‌ویژه در منطقه بالتیک، که به دلیل موقعیت طبیعی آن ملزم به انطباق با محیط زیست است، به‌عنوان یک رویکرد سیاست‌محور تجزیه و تحلیل کنند، که در آن بیشتر تعاملات تجاری با توجه به شرایط دگرگون‌کننده جدید، مانند کارایی منابع و پایداری بالا، انطباق با محیط زیست، شمول اجتماعی و ادغام رو به رشد، نیاز به ترکیب (دوباره) اقدامات استراتژیک و سازگاری دارد. تنها با انجام این کار، منطقه بالتیک و بازیگران اصلی تجاری آن قادر خواهند بود از موقعیت پیرامونی منطقه عبور کنند و خود را به‌عنوان منطقه‌ای با دانش قوی، پتانسیل‌های یادگیری و کشف صحیح مشتریان و کاربران در مرکز برتری قرار دهند. این امر به ایجاد ارزش مشترک منجر می‌شود که به نوبه خود در قلب برند قرار دارد.

- بازاریابی و برندینگ منطقه بالتیک با چشم‌اندازی مشترک برای آینده

آخرین رویکرد استراتژیک در طراحی برند، اقدامات استراتژیک کلیدی در محور زمان را ارائه می‌دهد. در این زمینه، اقدامات کوتاه‌مدت و بلندمدت خاصی پیشنهاد می‌شود که شرکت‌های کوچک و متوسط منطقه‌ای و کل منطقه را قادر می‌سازد تا به آرامی به سمت تحول دیجیتال، تخصصی شدن هوشمند حرکت کنند و در نتیجه موقعیت رقابتی و برندسازی منطقه و خروجی‌های نوآوری SME ها را تقویت کنند.

یافته‌ها و نتیجه‌گیری

پتانسیل‌های منطقه‌ای ایران برای فرایند برندینگ

بحث پیرامون اتحاد ایران با همسایگان و کشورهای دیگر منطقه تحت الگویی شبیه به اتحادیه اروپا فراوان است، اما هدف این مقاله بررسی پتانسیل‌ها و وجوه اشتراکی است که می‌توانند در فرایند برندسازی، ایران را با کشورهای دیگر منطقه همراه کنند؛ به نحوی که بتوان برندی قدرتمند از این مکان (منطقه) ارائه داد. این برند می‌تواند چتر برندی^۱

باشد که ایران و چند کشور دیگر زیربرند^۱ های آن هستند و به این ترتیب از امکانات و نقاط قوت معماری برند برای ترویج برند استفاده کرد. در این زمینه چهار فضای امکان وجود دارد که در ادامه هر یک را بررسی می کنیم.

هماوایی منطقه ای خاورمیانه

این رویکرد به هماوایی^۲ منطقه ای، نخستین ایده ای که ممکن است به ذهن مبادرت کند، اما با چالش های عمده ای روبه روست. نخستین و مهم ترین نکته در این زمینه پیوند خوردن نام خاورمیانه با تروریسم است. تداعی های منفی منسوب شده به این منطقه به برند کشورها نیز سرایت می کند و به آن ها نیز آسیب می زند. به طوری که، متخصصان پیشنهاد داده اند تا برای رفع این مسئله در نام گذاری منطقه تجدیدنظر شود. از سوی دیگر نامیدن این منطقه جغرافیایی با عنوان خاورمیانه تحت تاثیر رویکردی استعماری است که جهان را برمبنای نگاه جغرافیایی غربی منطقه بندی می کند. بنابراین، به زعم نگارنده، این رویکرد در اتحاد حداقل در کوتاه مدت نمی تواند چندان سودرسان باشد.

هماوایی بر مبنای تمدن تاریخی ایران زمین (ایران شهری)

علاوه بر ایرانی که امروز در مرزهای سیاسی محصور شده است، ایرانی دیگر داریم با ماهیت فرهنگی که به عنوان حوزه ای تمدنی، چند برابر سرزمین فعلی ایران بوده است. حوزه تمدن ایرانی، شامل منطقه جغرافیایی وسیعی است که از درون چین می آید و کشمیر و فلات پامیر را دربرمی گیرد و به آسیای کنونی می رسد؛ کشورهای این حوزه را به انضمام افغانستان و پاکستان شامل می شود و ایران فعلی را در خود جای می دهد؛ از اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در هر دو سو؛ خود را به قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه می رساند؛ به عبارت دیگر گستره تباری و فرهنگی ایران نه

1. Sub-brand

۲. برای توصیف وضعیتی از کنار هم قرار گرفتن کشورها در راستای تقویت برند در این یادداشت از لغت هماوایی استفاده می شود، چراکه اتحاد و ائتلاف در ادبیات سیاسی بار معنایی متفاوتی دارند.

تنها به مرزهای جغرافیایی ایران کنونی و حتی مجاورت این مرزها محدود نیست، بلکه هم تبارهای ایرانی در گستره‌ای بسیار دورتر از ایران کنونی نیز حضور دارند. که این خود، عظمت حوزه تمدنی ایران را نشان می‌دهد؛ این حوزه تمدنی، اینک به لطف فرصت‌های پیش آمده در بستر جهانی شدن و نیز تحولاتی که در منطقه به وقوع پیوسته، شرایطی را مهیا می‌بیند تا خود را احیا کرده، با برقراری ارتباطی تنگاتنگ میان نواحی مختلف این حوزه، یکپارچگی فرهنگی ایجاد کند.

متأسفانه این پتانسیل همواره از سوی جریان‌های تمدن‌گریز داخلی نادیده گرفته شده است؛ جریاناتی که چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب وجود داشته و دارند؛ در پیش از انقلاب، هیچ‌کس در ایران به فکر مردم‌تاجیک و شیعه افغانستان نبود؛ نه جریان روشنفکری که از اساس غرب‌گرا و آمریکای لاتین زده بود و به کشورهای سوسیالیستی دل می‌بست و از آن‌ها الگوبرداری می‌کرد، نه حکومت که همه فکر و ذکر کارگزارانش متوجه غرب بود و از این نواحی عقب افتاده مانند افغانستان می‌گریخت. ایران در آن دوران فاقد یک سیاست تمدنی بود. در دوران بعد از انقلاب هم در بسیاری از مواقع به دلیل غلظت روح ایدئولوژیک در سیاست خارجی کشور از اساس به جای آنکه تمدن ایرانی در تعامل با تمدن اسلامی قرارگیرد، در تقابل با آن قرار می‌گرفت و صحبت کردن درخصوص حوزه تمدن ایرانی به معنای مخالفت با اسلام و شریعت بود و مانند انگ‌رسانی، بر پیشانی افراد زده می‌شد. هرچند امروز چنین دیدگاهی کم‌رنگ شده است؛ هنوز هم، درون حکومت رگه‌هایی از این افکار دیده می‌شود، افکاری که به غلط ایرانیت را در تقابل با اسلامیت می‌دانند.

پیشینه فرهنگی - تاریخی ایرانی به عنوان نقطه قوت این هماوایی فرصت‌های مناسبی را برای طراحی استراتژی‌های مختلف و ترویج برند فراهم می‌آورد. که در ادامه آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

دیپلماسی فرهنگی شامل زبان و مراسم

زبان فارسی به عنوان عنصر اصلی هویت ایرانی در سراسر جهان شناخته شده است و اگرچه با تحولات سیاسی و بین‌المللی فراز و نشیب‌هایی را پیموده است، باوجود این،

هنوز هم دست‌اندازانی در جهان و در میان دانشگاهیان و اندیشمندان دارد. قلمروهای عمده زبان فارسی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد: آسیای مرکزی یا ماوراءالنهر، افغانستان، شبه قاره هند، آسیای صغیر، ارمنستان و ترکیه، سین کیانگ یا ترکستان چین، و قفقاز که به تعبیری همان قلمروی تمدنی ایران است. تقویت زبان فارسی و توسعه روابط اجتماعی بر پایه آن می‌تواند موجب همبستگی فرهنگی میان این ملت‌ها شود. ریشه‌داری و استمرار زبان فارسی در بین اقوام و ملت‌های مختلف منطقه و استفاده از آن در دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بر توسعه بخش‌های مختلف فرهنگی ایران تأثیر مثبت می‌گذارد.

از منظر استراتژی برند ملی استفاده از این هماوایی زبانی می‌تواند از جنبه‌های مختلف به ترویج تصویر همه این کشورها کمک کند. برگزاری رویدادهای مرتبط با زبان از جمله کنفرانس‌های مرتبط با زبان و ادبیات فارسی و دعوت از اساتید متخصص از سراسر جهان، برگزاری شب شعر، خواه به طور مستقل خواه در کنار کنفرانس‌ها و دعوت از شعرای پارسی زبان از سراسر منطقه، برگزاری دوره‌های کوتاه مدت یا دانشگاهی آموزش زبان فارسی به صورت آنلاین یا حضوری، جذب دانشجوی زبان فارسی و در نظر گرفتن بورسیه‌های آموزشی برای این دانشجویان با همکاری دانشگاه‌های مختلف در حوزه جغرافیایی زبان فارسی از جمله راه‌های ترویج برند ملی از محمل این زبان هستند.

نوروز

یکی از جشن‌های بسیار با اهمیت ایرانیان که با آغاز فصل بهار در میان تمام ایرانی نژادان کشورهای مختلف جهان توجه خاص می‌شود؛ جشن عید نوروز است. تاریخ آغاز مراسم جشن نوروز به جمشید، شاه باستانی ایران باز می‌گردد. در عصر حاضر، نوروز علاوه بر کشور ایران در کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، افغانستان و بخش‌هایی از هند، چین، پاکستان، ترکیه، سوریه، لبنان و عراق و نیز بخشی از کشورهای حوزه بالکان، کم و بیش برگزار می‌شود. همچنین ایرانیان سراسر جهان نیز همه ساله آن را جشن می‌گیرند و گرامی می‌دارند. بنابراین، یکی از شاخص‌های تأثیرگذار بر فرهنگ سیاسی ایرانیان عید نوروز است. نوروز در جامعه ایرانی نقطه عطف و از برجسته‌ترین

نماد متحول‌سازی روابط اجتماعی محسوب می‌شود. افراد به دلیل بازسازی هویت ایرانی خود و شکل دادن به آینده در جشن‌های عید نوروز، از آن به عنوان نماد همبستگی یاد می‌کنند. به این ترتیب نوروز به مدد فرهنگ ایران آمده و به عنوان یک سنت اصیل در بین کشورهای منطقه از عوامل همگرایی و حلقه اتصال جمهوری اسلامی ایران با کشورهای این حوزه است. لذا استفاده از جشن نوروز به عنوان نماد همبستگی در تدوین برند ملی و اجرای آن با دیپلماسی فرهنگی، زمینه‌ساز تحقق منافع ملی با فعالیت دیگر بخش‌ها از جمله سیاسی و اقتصادی خواهد بود.

در این راستا برگزاری جشنواره‌های مختلف در بازه زمانی نوروز و دعوت از علاقمندان به بازدید از مراسم نوروز و طراحی تورهای بازدید از چند کشور حوزه نوروز در این بازه زمانی می‌توانند در رونق گردشگری در این حوزه جغرافیایی موثر باشند.

تاریخ مشترک

شاید مهم‌ترین عامل اشتراک این حوزه جغرافیایی تاریخ مشترک باشد. ردپای تاریخ در حوزه جغرافیایی تمدن ایرانی به صورت بناهای مختلف خود را نشان می‌دهد. بنابراین، برای علاقمندان به گردشگری فرهنگی و تاریخی که یکی از رایج‌ترین و مهم‌ترین شاخه‌های گردشگری است موقعیت درخشانی را فراهم می‌آورد تا سفری پربار را به شرق افسانه‌ای تجربه کنند. این سایت‌های تاریخی شامل مجموعه تمدنی پیش از اسلام در ترکیه، عراق و ایران یا تاریخ اسلامی در ایران، ازبکستان، تاجیکستان، هند، پاکستان و حتی چین هستند. طراحی تورهای بازدید از چند کشور در این زمینه می‌تواند زمینه همکاری بسیار مناسبی برای همه این کشورها باشد.

هماوایی مذهبی

نقطه اشتراک دیگری که می‌تواند به عنوان لنگری هویت‌ساز به شکوفایی برند در قالب هماوایی با دیگر کشورها کمک کند عامل دین است. دین اسلام می‌تواند در منطقه جغرافیایی از شرق اندونزی تا غرب آفریقا به عنوان عامل همگرایی، نزدیکی و به هم پیوستگی ملت‌ها عمل کند. به ویژه در سال‌های اخیر با توجه به خیزش گرایش‌های

اسلام هراسانه توجه به چنین رویکردی ضروری تر نیز به نظر می‌رسد. طراحی و ترویج این برند می‌تواند نقطه اتکای مناسبی برای مقابله با این آنتی برند از اسلام باشد. لذا فعالیت‌های فرهنگی با گرایش دیپلماسی در این زمینه، می‌تواند تمدن اسلامی را در سطح جهانی مطرح کند و همه کشورهای اسلامی در ایجاد قدرت نرم جزو اهداف دیپلماسی فرهنگی آن قرار بگیرند.

توجه به عرفان اسلامی و الهیات غنی آن و برگزاری رویدادهایی برای ترویج این فرهنگ انسانی از جمله پتانسیل‌های قوی در ترویج این برند هستند. نمونه بسیار موفق این برندسازی استفاده کشور ترکیه از مفاهیم پر بار موجود در اشعار مولانا است. برگزاری هرساله مراسم در سالگرد مرگ این شاعر بزرگ در این کشور علاقمندان بسیاری را به آنجا فرامی‌خواند. این در حالی است که در تاریخ غنی عرفان اسلامی در مصر، ایران، عراق و ماوراءالنهر شبکه عظیمی از این عرفا خفته‌اند. ترجمه آثار ایشان به زبان‌های دیگر و ترویج اندیشه ایشان در جهان در قالب زبان آشنای انسان مدرن به همراه برگزاری مراسم‌های سالانه در بزرگداشت ایشان می‌تواند عامل رونق بخشی در گردشگری فرهنگی به شمار رود.

هماوایی بر اساس تصویر آرمان شهری

شکل دیگری از هماوایی کنار هم قرار گرفتن برمبنای تصویر آرمان شهری مشترک و کلان روایت هاست. در مبحث آینده‌نگری چهارگونه هویت در نظر گرفته شده است، هویت نژادی، هویت مربوط به گذشته (تاریخی)، هویت ناشی از همزیستی، و هویت برساخته برمبنای تصویر آرمان شهری مشترک. تصویر آرمان شهری مشترک کلان روایتی است که در آینده‌ای دور قرار گرفته و افراد با هدف رسیدن به آن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. والی اولین معتقد است، طراحی برند مکان باید براساس آینده پژوهی انجام شود. به این معنی که جایگاه کشور در آینده تعریف شود و برای رسیدن به آن استراتژی در نظر گرفته شود و گام‌های این استراتژی مرحله به مرحله در قالب تصویر برند ترویج شوند. در این شرایط یک تصویر آرمان شهری برای این منطقه جغرافیایی می‌تواند همان آینده آرمانی باشد که براساس آن کلان روایت‌هایی برای برند تعریف می‌شوند و تحت لوای آن کلان روایت‌ها واحدهای سیاسی کنار هم گرد می‌آیند.

در بحث بازاریابی، نیاز مخاطب نقطه‌ای است که بر مبنای آن استراتژی برند تعریف می‌شود. بر این اساس می‌توان نیازهای عمومی جامعه بشری از قبیل صلح، محیط زیست، و غیره را در نظر گرفت و این کلان روایت را بر مبنای آن‌ها تعریف کرد.

موانع پیش‌روی کشورهای منطقه در این هماوایی

حضور سه یا چهار قطب اقتصادی سیاسی بسیار قدرتمند در این منطقه جغرافیایی اعم از ایران، عربستان، ترکیه، و هند و تمایل هر یک از این کشورها برای به دست آوردن جایگاه هژمونی منطقه‌ای یکی از موانع بزرگ پیش‌روی این هماوایی است. مانع دیگر این است که هر یک از این قطب‌ها متحدان سیاسی خود را دارند. این مسئله به ویژه درباره اتحاد سیاسی ایران با روسیه و چین از سویی و اتحاد کشورهای چینی و امارات و عربستان با آمریکا از سوی دیگر مانعی جدی بر سر راه رسیدن به توافق میان این مجموعه کشورها خواهد بود.

مسئله دیگری که به ویژه برای جمهوری اسلامی ایران در این زمینه مطرح می‌شود انتخاب کشورهای مناسب برای ایجاد این هماوایی منطقه‌ای است. در حال حاضر انتخاب استراتژیک کشور، اتحادی مبتنی بر منطقه ژئوپلیتیکی هلال شیعی را در بر گرفته است. این در حالی است که بر اساس شرایط اقتصادی-فرهنگی و با توجه به امکان تازه‌ای چون برندینگ مکان در حوزه سیاسی-اقتصادی می‌توان انتخاب‌های دیگری نیز داشت که می‌توانند مبتنی بر نظم جدید مبتنی بر جهانی شدن آینده‌ای نه بر مبنای رقابت بلکه بر مبنای همکاری برای کشورهای منطقه رقم زنند.

منابع

- Anholt, S. (2007). *Competitive Identity, The New Brand Management for Nations, Cities and Regions*. London, Palgrave McMillan.
- Capelli, S., and W. Sabadie. (2005) "Societal Communication Legitimacy: The Role of the Advertiser. [In French.]" *Recherche et Applications en Marketing* 20 (4): 53–70.
- Elmatzoglou, I. (2020) "EU branding. Efforts to improve the EU image." *Place Branding and Public Diplomacy* 326–335.
- Gerlitz, Laima, Christopher Meyer, and Gunnar Prause. (2021) "Marketing And Branding Strategy For The South Baltic Sea Region: Reinforcing Regional Innovation In Smes Through Cross-Border Collaboration Models In The Age Of Transformation." *Entrepreneurship And Sustainability* 8 (4): 467–487.
- Marklund, C. (2016) "The Nordic Model on the Global Market of Ideas: The Welfare State as Scandinavia's Best Brand." *Geopolitics*. doi:10.1080/14650045.2016.1251906.
- Martin, Emeline, and Sonia Capelli. (2016) "Region brand legitimacy: towards a participatory approach involving residents of a place." *Public Management Review*. doi:10.1080/14719037.2016.1210908.
- Messely, Lies, Joost Dessein, and Elke Rogge. (2014) "Behind the Scenes of Place Branding: Unraveling the Selective Nature of Regional Branding." *Tijdschrift voor Economische en Sociale Geografie*. doi:10.1111/tesg.12099.
- Perrin, T. (2012) "New Regionalism and Cultural Policies: Distinctive and Distinguishing Strategies, from Local to Global." *Journal of Contemporary European Studies* 20 (4): 459–475.
- Therkelsen, Anette, and Malene Gram. (2010). "Branding Europe1: Between Nations, Regions and Continents." *Scandinavian Journal of Hospitality and Tourism* 10 (2): 107–128.
- van Ham, P. (2005) "Branding European power." *Place Branding* 122–126.
- Zimmerbauer, K. (2013) "Constructing supranational regions and identities through branding: Thick and thin region-building in the Barents and Ireland–Wales." *European Urban and Regional Studies* 1–16.

Political Reforms and Political Stability in Saudi Arabia

2017-2021

* Maryam Jafari¹

Kamyar Hatef²

Abstract

Due to multiple reasons like; the lack of democratic governments, revolutionary movements, globalization and expansion of communications, rentier states, improper nation-state building and other factors, Gulf countries are experiencing instability in the region and also inside their countries. On the other hand, certain factors in some of these countries like; economic rent, and independency and high authorities of government – which has concluded in an efficient public service– and also depending on foreign powers, has caused a relatively stable political condition inside these countries. The reforms that Muhammad Bin-Salman initiated in Saudi Arabia had profound implications for Saudi Arabia and widespread repercussions in the region. Studying it could give us a better understanding of the Middle East and how the region would react to change. In this article, we first try to give an overview of the political system in Saudi Arabia and the social divisions in its society before bin Salman came to power. Then, by dealing with Bin-Salman's reforms, we examine their impact on Saudi society. Although Bin-Salman sought to eliminate the destabilizing challenges with his reformist policies, due to various reasons, this process has experienced slow progress, but it will undoubtedly have a profound long-term impact on political stability in Saudi Arabia.

Key Words: Saudi Arabia, Political Reforms, Political Stability, Mohammed Bin-Salman

1. M.A student of the Allameh Tabatabai University Maryam.jafari2775@gmail.com

2. M.A. student of Allameh Tabatabai University Kamyar_hatef@ymail.com

Introduction

Political stability has always been the most important concern of the states. Yet, this stability doesn't mean partial and small changes inside the country because these small changes are necessary conditions of a political system. In fact, political stability is equal with lack of serious threats and challenges that can put country in danger. Due to multiple reasons like; the lack of democratic governments, revolutionary movements, globalization and expansion of communications, rentier states, improper nation-state building and other factors, Gulf countries are experiencing instability in the region and also inside their countries. On the other hand, certain factors in some of these countries like; economic rent, and independency and high authorities of government –which has concluded in an efficient public service– and also depending on foreign powers, has caused a relatively stable political condition inside these countries.

From the last quarter of the twentieth century, due to factors like the politicization of identities, the expansion of terrorism, religious extremism, the rise of political and international awareness, and the phenomenon of globalization, societies and governments are more vulnerable than ever to their security and political stability and the Middle East and Northern Africa region is one of the areas which got more vulnerable from political security and stability points of view. A complex of different elements such as interference of great trans-regional powers, identity crisis, land disputes, religious extremism, ideological conflicts, and intellectual developments have led to instability and increased violence in countries of this region.

2011 was a landmark for the MENA region, in a way that the history of this region can be divided into two periods before and after that. During this period, the world witnessed a storm of popular revolutions, an Arab/Islamic Spring in most

countries in the region which caused many dictators such as Zine El-Abidine Ben Ali in Tunisia, Hosni Mubarak in Egypt, Muammar Gaddafi in Libya, Ali Abdullah Saleh in the Yemen to fall, and popular uprising and civil war in the Bahrain, Yemen, and Syria, besides political reforms in some other countries. Whereas, mentioned transformations made International Relations scholars believe that the “Sykes-Picot” order is changing from an old cold war order to a new one. In other words, instability in the region has caused many changes inside and outside the borders of the countries in the area. In the following, the emergence of rising regional powers such as Qatar and the UAE inside, and the increasing role of foreign powers –other than the United States and the European Union– such as Russia and China in the region from outside, as well as the recognition of Israel and the normalization of relations between the states of the region and Israel, will also be an influential factor for developments and political stability in the area.

Although the major countries in the Middle East and the Gulf region have similar political structures and authoritarian governments, mentioned revolutionary changes happened only in some of them. At the same time, there were few signs of these unrests in other Gulf countries. For instance, while Syria took a significant impression from these changes, Jordan maintained its stability, and while the civil war changed the Yemeni government, Oman was able to keep its domestic stability solid. Saudi Arabia is one of the countries in this context. As a regional power pole, this country has an authoritarian political system, a political system that can be surely said that is more traditional and closed than a country like Egypt or Libya under Muammar Gaddafi. At the first glance, some may say that the Saudi political structure is heavily supported by oil revenues, but we should consider that the Libya was an oil-rich country with abundant revenues from oil sales while Gaddafi’s government collapsed in a result of domestic unease.

(Ebrahim, 2007) Saudi Arabia is known as one of the most important identity-driven states in the Middle East. It is one of the countries that had never faced severe domestic threats and absolute instability at home. Saudi Arabia has experienced profound changes since King Salman's departure and the rise of Bin-Salman in 2017. As a reformer who has paved the way for many socio-political reforms, Bin-Salman has gained popularity among his people.

Saudi Arabia is one of the most important identity-driven states in the Middle East, and the idea of Wahhabism, which currently is the primary source of religious legitimacy of the state, plays a key role in the formation and political life of the country. Religion and oil are the two main pillars of the country's governing structure. The first pillar produces the legitimacy and ideological foundations of the Saudi rulers, and the second pillar facilitates the culture of Capitalism and attracts foreign support. The title of Wahhabism is mainly given to the Saudis by the Saudi disputants (Iranian and Europeans), while the followers of this religion consider themselves “Muhammediun” or true monotheists and call their religious “Al-Movahedun.” In domestic politics, the Saudi rulers' policy revolves around four major issues; The domination of the monarchy over all the political socio-political elements of the country, developing a safe zone against the threats of the Shias and the ideas of the Muslim Brotherhood, and establishing a system for comparative welfare and conservative democracy. At the regional arena, Saudi Arabia is in a close ideological competition with regional powers namely Turkey, Qatar, and the Islamic Republic of Iran. The Saudi rivalry with Turkey and Qatar is more about promoting the MB's version of political Islam, which has some deep-seated challenges with Wahhabism. These challenges, along with other factors such as the reform process, internal disputes, and minority protests, have created challenges in the Saudi government's nation-state building process. (Jafari, 2021)

As one of the Gulf countries, Saudi Arabia has a closed political-social system which is very hard to find in any other country. Despite all Saudi leaders strive for advancing reforms and modernization in order to deal with destabilizer challenges and fill the gap between tradition and modernity and also consolidation of power and improving the governance, Wahhabi leaders started to expand the Wahhabi principles and conservatism. In other words, they tried to neutralize these reforms and keep the political stability upon what they had in their minds. Still, reforms continued to their execution with Bin-Salman's leadership in King Salman's era and later when Bin-Salman himself seized the power in 2017, continued with much more intensity and enthusiasm. These reforms were including; curbing Wahhabi leaders, concentrating on generational changes, cultural and social reforms for women, enhancing the civil freedoms, economic reforms using document of future perspective, setting limits for members of the royal family, strive for proper nation-state building and etc. Consequently, in this essay we attend to investigate the political reforms of Bin-Salman in Saudi Arabia and its impacts on country's political stability.

The Political System of Saudi Arabia

Historically, Saudi Kingdom was established in 1714-1818 for the first time, almost including the entire Arabian Peninsula except for Yemen. Nevertheless, it was overthrown with the Ottoman Sultan's order and by Ali Pasha, Khadiv of Egypt. Saudis' second attempt to form a government was between 1824-1877. This time, Saudi Government was established in the Arabian Peninsula and Najd area, and due to acting according to Wahhabism, it was more realistic compared to the previous period. However, it collapsed because of domestic divisions. Eventually, the third attempt to form a government in the Arabia was due to

Abdulaziz bin Abdul Rahman Al Saud's strives between 1902–1932, that has formed the present government of the Arabia. (.Atai and Mansouri Moghadam, 2013) The present political system of Saudi Arabia is a monarchy. There is no constitution –in the modern sense of it– in this country, and there is no sign of many other modern political concepts like political parties. Still, the notion that the power in this country has no restraints is not true. The political and governmental traditions of the country are based on consensus instead of autonomy and ideological pragmatism instead of mere ideology. (Naderi, 2009)

In fact, the king is the head of the government, and at the same time, the prime minister, and he must approve all the dismissals and appointments. The royal family or Al–Saud, which includes the sons and grandsons of King Abdul Aziz bin Saud (founder of the Kingdom of Saudi Arabia), and the Allegiance Council, which is tasked with appointing the king, are the most important royal pillars of government in Saudi Arabia. In addition, the political system in Saudi Arabia has other determinant pillars: the Executive Power, the legislative power (the Consultative Assembly), and the Judiciary, all of which are affiliated with the family of Al–Saud and Al–Sheikh.

As mentioned before, Saudi Arabia has a closed socio–political system found in fewer countries. Perhaps it can be said that one of the crucial factors in maintaining political stability in the country has been a closed political and social system based on the monarchy. In the following, we will discuss the main political challenges in Saudi Arabia.

The issue of the Succession

Saudi Government is a monarchical and tribal government in which the King has the loyalty of various tribes that follow his orders. The Government in Saudi

Arabia is hereditary, and by law, it belongs to the eldest son of King Abdul Aziz from the Ibn-Saud family, and only the sons of Ibn-Saud can ascend to the throne. The King has the most important role and position; therefore, he is the sole reference for resolving interior and military issues. He is the guardian of all the nation's people, his orders are binding, and obedience to his command is essential. The King represents God's will in the political realm, he is the protector of the Islamic territory, and his existence is the source of good and blessing for all. The crown prince, after the King, has the most significant role and power among the royal family. He obtains substantial titles like; First Deputy Prime Minister, Commander of the Armed Forces, and the Ministry of Defense. Accordingly, there has always been a power struggle in the ruling family. Just as the Saudi government is based on tribal traditions, power factions within the royal family are based on relative and family relations. (Aalal: 2012) According to King Abdul Aziz's testament, the throne must first go to his sons rather than his brothers. King Abdul Aziz had 44 sons. Among his living sons, we can mention these:

- King Abdullah;
- Prince Mashaal, who is older than King Abdullah, but King Fahad Has excluded him from the line of heirs to the throne;
- Prince Salman, Crown Prince and First Deputy Prime Minister;
- Prince Abdul Rahman Minister of Defense;
- Prince Mohammed bin Nayef Minister of the Interior;
- Prince Sultan bin Salman Amir of Riyadh Region;
- Prince Talal;
- Prince Bandar who is bedridden;
- Prince Badr, who is the Deputy Chief of the National Guard;
- Prince Mutab;

- Prince Ahmed Deputy Minister of the Interior;
- Prince Abdullah Bin-Abdul Aziz;
- Prince Abdul Hamid Amir of the Mecca region;
- Prince Miqarn Amir of the region of Medina;
- Prince Sultan, Deputy Emir of Riyadh Region;
- Prince Nawaf;
- Prince Fawaz;
- Prince Masduh;
- Prince Saud al-Faisal;
- Turkish Prince (Henderson, 2009);

Given this structure, the first question that comes to mind is who will be the final successor to King Salman? The clash between members of the royal family for the throne is a challenge that has shaken the internal stability of Saudi Arabia. Since during the reign of the Saudi dynasty, no one except the sons of Abdul Aziz Saud (the founder of this kingdom) had power, there is a fierce competition between the new and old generations, and between the moderate and conservative Wahhabi extremists to obtaining this position. In other words, the rise of Bin-Salman and surmounting the competitions in addition to the young Crown Prince's reformist actions, has caused exacerbated tensions and instability in the Saudi dynasty and escalated the tensions among Sheiks and the royal family on the one hand, and princes and other Claimants of power on the other.

Although King Abdul Aziz had made a will that the succession should not reach his grandchildren as long as his son's children are alive, considering the old age of his children, the implementation of this will does not seem feasible. On the other hand, the challenge of succession in Saudi Arabia has reached such a level that

rivals have relied on foreign powers to reign. Meanwhile, Muhammad Bin-Salman sought to gain foreign support, including from the United States, to consolidating his foothold in the throne. This support has been strong during Trump's presidency, but Biden's rise to power in the 2020 US presidential election has worried the young Crown Prince. With these interpretations, it can be understood that with the continuation of the uncertainty of Crown Prince's status and the unofficial reign of Bin-Salman, Saudi Arabia will face far more complex challenges and increased instability in the long run.

The Gap between Tradition and Modernity

One of the most critical and vital issues in Saudi Arabia at present, which has made Muhammad Bin-Salman face Al-Sheik, is the dual demands of the youth and the extremism of Al-Sheikh, or in other words, the conflict between "tradition" and "modernity." Due to changes and developments in the modern world and the impact of the pervasiveness of Western values, especially in the field of communication, Saudi Arabian youth have also tended to globalize following Western values and doctrines or modernity.

Most Saudi youth rather depend on their own reason. This intellectual independence on religious issues is quite different from the previous generation of young people who tried to follow the orders of their parents, school, and Muftis. In this regard, Karen Elliott House has surveyed the views and opinions of Saudi youth. He believes that Saudi youth have such perspective to their values and society: "We have become consumers, everything is for sale, the Sheiks come to the media to advise the people, but the only thing that matters to them is their job contract." (Veicy, 2018)

The identity crisis is plaguing the Saudi youth. They are confused between

choosing tradition and modernity; while some young people, who are deeply attached to the values of Wahhabism, join Takfiri and extremist groups in order to rebel and revolt against this society, a large number of the youth, due to access to the outside world through mass media, are fascinated and imitates the Western way of life. This tendency of young people to modern tools and lifestyles is opposed by the strict and repressive system of Wahhabism, so that cinema and concerts and even attending shopping malls without the accompaniment of a close relative is forbidden for young women. The issue of changing the values of the youth and their aggression, and the extremism and repression of Wahhabism has become one of the main challenges of political stability in the Al-Saud government. (Jafari, 2021)

Nation-State Building

Nation-state building is a solution through which Third World countries can overcome their territorial security and identity challenges. Nation-state building is a process that requires the internal cohesion of the people besides the formation of a strong governing body and their coordination with each other. It can be said that Saudi Arabia, due to its traditional context and highly tribal structure based on Wahhabism, faces several fundamental challenges, such as the minorities and the absolute monarchy. There are no civil or democratic movements, and the government severely represses such actions. In fact, the gap between the government and the opposition has become so deep that, in addition to the protests of the Shiah minorities, the voice of the Sunni protests has also been raised in this country. The Saudi government relies on oil revenues (the rentier government) to silence the nation by providing welfare services, eliminating the middle and lower classes, and Keeping people at a relative level of wealth. However, today the Saudi

people are not concerned about the economy and livelihood but seek citizenship rights and civil liberties. Meanwhile, Saudi Crown Prince Bin-Salman is known as the responder to the demands, especially the Saudi youth, trying to accelerate the nation-building process in Saudi Arabia.

Minorities and Several Degrees Citizens

Social reform in Saudi Arabia runs counter to the multiple classifications of citizens. In the closed Saudi society, Shias do not have the same rights as Sunnis as citizens. For instance, Shias are being called 110 volts, while Sunnis are called 220. This phrase shows that the Shias are in the lowest social position in Saudi Arabia. The Shias do not see themselves as a part of the history of Saudi Arabia because this history was built upon their oppression and defeat. Their specific cultural features have never been recognized. Therefore, they are not present in the country's symbols, norms, ceremonies, and festivals. (Ebrahim, 2008)

Other authoritarian approaches of Saudi Arabia, especially since the selection of Bin-Salman as Crown Prince, consists of intensifying isolation, deprivation, repression, and execution policies against the Shia minority. This trend continues in the Al-Awamiyah region, in eastern Saudi Arabia, a Shia-populated region with rich oil resources. Bin Salman, who always feels the danger of the Shia insurgency and uprising in this country, has taken on a more serious approach after the Arab Spring, the execution of Sheikh Baqir Al-Nimr, and the growing deprivation of Shias in political, social, and economic fields. (Menoret, 2016)

The violent repression of the Saudi Shias has intensified with the killings, torture, and unjust trials of Al-Saud against them in such a way that, according to some experts, the Saudi government has declared war on its people, such war that is unprecedented in the 80-year history of this government. The repression is so

severe that 90% of the Awamiyah people have fled the city or been forcibly relocated. Muhammad Bin-Salman was considered the most influential adviser to his father, Salman bin Abdulaziz, the current King of the Saudis, before becoming the Saudi Crown Prince. This manifested itself in the repression and isolation of many opposition forces, such as Sheikh Baqir Nimr al-Baqir, a prominent Saudi Shias cleric. (Veicy, 2018) Sheikh Baqir al-Nimr was executed by Saudi forces in 2016, following protests by Saudi Shias in 2012. This execution angered the Shias of the world and provoked widespread protests in the international community. The issue of Shia minorities is an issue that has been a challenge for the Saudis for many years, and this volume of repression and protests of this minority may increase domestic movements (such as Al-Karama), which is usually reinforced by foreign forces and movements, and ultimately jeopardize the political stability of this country.

Suppression of Quasi-Democratic Forces

Besides Shias and some Sunni scholars, civil society elites and the emerging quasi-democratic forces in Saudi Arabia also faced severe challenges and sometimes severe problems in the Saudi authoritarian system. The culmination point of the crackdown on Saudi Arabia's elites and civil protesters was the assassination of a Saudi writer and the journalist of "Al-Watan" newspaper, and a serious critic of Bin-Salman's reign "Jamal Khashoggi." Khashoggi, who initially was the editor of a reformist Saudi newspaper named ???, faced great challenges with the rise of Muhammad Bin-Salman, and his working conditions in Saudi Arabia became so dangerous that it jeopardized his presence in the country. (Phillips, 2018) Jamal Khashoggi's activities culminated during the reign of King Abdullah Bin-Abdulaziz, whose notes were frequently published in "Al-Hayat" newspaper, but during the reign of King Salman and his sons

being the Crown Prince, tensions and challenges between him and the Saudi rulers intensified. The starting point of the challenge between Khashoggi and Bin-Salman can be seen in Khashoggi's critical and sharp stances against Trump's policies towards Saudi Arabia. Since Khashoggi was considered close to the government, he became a dangerous figure for Saudi rulers. Therefore, his criticism faced a sharp reaction by the Saudi government, which banned him from writing and appearing in the media. After the beginning of the Saudi Princes' arrest wave, Khashoggi remained silent for a while and restricted his media activities, and eventually resided in Washington in 2017 voluntarily. His residence in the United States coincided with his numerous writings and critical notes against the Crown Prince of Saudi Arabia and his domestic and foreign policies, especially about the war in Yemen. His notes were published in popular media outlets such as Der Spiegel and the Financial Times. In a note in the German magazine Der Spiegel, Khashoggi criticized Ben Salman's concentration of power and repression of critics. Furthermore, he was also considered a serious critic of Israeli-Saudi relations. (Jafari, 2021) Eventually, he was assassinated by Bin-Salman's security forces in October 2018 at the Saudi consulate in Turkey. The issue of Khashoggi's assassination has had serious international and regional consequences for Bin-Salman and Al-Saud, which are still on the agenda of human rights organizations and the free media. This has caused serious concerns for Bin-Salman, especially after Trump's defeat in the US presidential election, why so his and Al-Saud's legitimacy has been questioned, and the absence of Bin-Salman's leading supporter, Donald Trump, makes this even more dangerous for the Saudi government.

Mohammad Bin-Salman's Reforms 2017-2021

Socio-Political Reforms

It has already been explained that the distribution of power in Saudi Arabia is tribal

and is monopolized by the Al Saud dynasty. In the Bin-Salman era, some superstructure reforms were made in the Saudi elite group and new elites were set in the Saudi system. Of course, it must be acknowledged that these reforms are entirely set in order to consolidate the power and position of Muhammad Bin-Salman in the future kingdom of the Saudis, not the creation of an independent class or elite group.

Another important deed of Bin-Salman was his widespread support for the domestic supporters of liberalism. Earlier in the Saudi regime, any support for liberal ideas was considered a great crime, and that is why familiarity with the ideas of liberal democracy was considered a great danger for the Saudi kings and Wahhabi muftis. It could lead to the awareness of the Saudi society with concepts such as parliament, freedom, constitutionalism, oversight, anti-corruption, and accountability. (Qadhi, 2020) After getting into power, Bin-Salman directly supported the institutions and individuals who were supporters of his reforms and future monarchy. For instance, some pro-liberal intellectuals in Saudi Arabia received direct structural and instrumental support from Bin-Salman. The culmination of Bin Salman's actions in this regard can be the opening of the satellite networks "Rotana", "Al-Saudi 24", the official launch of the Twitter account entitled "Nahw Al-Hurriya" and the growth in activities of the pro-liberal elites in Saudi Arabia. (Koelbl, 2020)

Restrictions on Wahhabis and Educational Reforms

Another important part of Muhammad Bin-Salman's actions was towards the Wahhabis. These actions have been against Wahhabi institutions and figures and tried to impose severe restrictions on them. The most substantial actions of Bin Salman in this regard include: arresting and imprisoning Wahhabi scholars of Al-Sawa such as Salman Al-Awda, Mohammad Al-Arifi, and A'is Al-Qarni;

Weakening and reducing the power of the "Enjoin the right and forbid the wrong" committees and the Saudi religious police; Dismissal some of the scholars and Imams of mosques; and Modify textbooks in order to reduce their religious and Wahhabi content. Although over the past decades, due to various factors, the balance of power in Saudi Arabia has been disturbed in favor of the Saudi family and to the detriment of Wahhabi scholars, and Wahhabi scholars in practice have mainly justified and followed the Saudi leaders, Mohammad Bin-Salman's strives for restricting Wahhabis influence has been unprecedented.

Saudi Youth and Women

Before the Bin-Salman era, Saudi women enjoyed the lowest civil and citizenship rights, to the extent that even the presence of women alone on the streets was forbidden. Nevertheless, now this issue has experienced a profound change such that the presence of women in higher levels of universities, the right to drive, the presence in the stadiums, dismantling compulsory hijab for women, the development of a law to combat harassment of women by their husbands or families, women's freedom to the nudity on the beaches alongside men, the appointment of Ms. Iman Abdullah al-Ghamdi as deputy mayor of Al-Khobar province for the first time in Saudi history, and the appointment of Ms. Fatemeh Salem Baashan as the first female spokeswoman for the Saudi Embassy in Washington can be seen in this country. (Hubbard, 2020: 246)

Furthermore, with Bin-Salman in power, the issue of the freedom of the Saudi youth has dramatically improved. He tried to create Western-style entertainment venues for Saudi youth by establishing an "entertainments committee." By establishing a private resort town called Qadiyah, which many analysts see as a model for Western resort cities such as Disneyland and Las Vegas, the Saudi

Crown Prince has exhibited that he has chosen the Western development model for developing Saudi Arabia. (Hosseinpour, 2019)

Economic-Political reforms

One of Bin-Salman's economic policies was the transition from solely relying on oil revenues to non-oil revenue-generating programs. Saudi Development Document 2030 was in this regard. 2030 Upheaval Document is a plan that is supposed to change this country's economic, social, and political policies to a great extent. Bin-Salman first proposed the details of this plan in 2016, which will include 80 development projects with a budget of \$ 20 billion. The main objectives set out in this document are liberation from the mere economic dependence on crude oil exports, extensive developments in tourism, increasing the number of pilgrims by 30 million per year, and a comprehensive program to combat economic corruption. (Nemati and HajiYousefi, 2019) The young Saudi Crown Prince plans to create more than 10,000 jobs over the next ten years by reforming the economy and shifting the focus of the Saudi economy from oil resources to the private sector, and attracting foreign investment. Bin-Salman's plan will minimize the long-term financial and economic damage to Saudi Arabia, given the Corona crisis and the damage done to its economic sector, as well as the oil crisis (falling OPEC oil prices in 2020).

The Impact of Bin Salman Reforms on Political Stability in Saudi Arabia

Sometime after Muhammad Bin-Salman was appointed as Minister of Defense in January 2015, he was given the position of Deputy Crown Prince and Second Deputy Prime Minister and made the preparations for his reforms. His primary goal in carrying out these measures was to attract public attention inside and outside Saudi Arabia. His

reformist deeds in the traditional and closed Saudi society faced huge criticism by Wahhabis and his rivals, but in the meantime, although small, his civil reforms were considered very large for Saudi society and a symbol of heroism for young people, especially Saudi women. This could be an important reason for gaining public acceptance for his enthronement. These actions have made Bin-Salman defeat his domestic rivals in a public show. There is no doubt that Saudi Arabia needs fundamental reforms in various fields, and without these reforms, the future of this kingdom will face serious threats. The sharp drop in oil prices in the last three years, which has led to a huge budget deficit of the Saudi government and the continuation of low oil prices in the coming years, shows that rentier governments cannot rely solely on these incomes in the long run. That is why Saudi Arabia's 2030 Document of future perspective states: "Diversifying our economy is critical to its stability." In addition, Saudi Arabia has an old society with extremist religious (Wahhabism) and tribal ideologies, and the nation-state phenomenon is fragile. On the other hand, due to the lack of civil liberties and the severe repression of liberal demands by youth, women, Shias, and democrats in such societies, which is because of the transformation of traditional societies toward modernity and the aging of dictatorial regimes and the expansion of communications in such societies, the ruling regime will most likely suffer from instability, chaos, terrorism and the collapse of the country in the short term. Therefore, it would be more prudent to carry out reforms and bring about more fundamental changes with more coherent and practical planning for the transition to modernity and lasting political stability in Saudi Arabia's society. The effect of these corrections may not be shown in the short term, whereas a fundamental change in a traditional society will be tough. However, to create lasting stability, it is necessary to carry out these reforms, and its beginning in Saudi Arabia could be a positive sign.

Conclusion

Saudi Arabia is one of the most conservative Arab states in the Middle East. Before Muhammad Bin-Salman, most Saudi policies were focused on issues such as the survival and stability of the Saudi monarchy, the leadership of the Arab (Sunni) world, confrontation with the ideas of the Islamic Republic of Iran in the region, banning the emergence of modernist ideas within the Saudi regime, and the suppression of the Al-Saud oppositions. Preservation of the closed and conservative environment in Saudi society by the Saudi government has been the most important factor in creating political stability in Saudi Arabia. However, gradually this environment was changed due to the youth (such as Muhammad Bin-Salman) gaining power, and eventually, the components of political stability changed to some extent. Besides the mentioned factors, other elements such as political freedom, economic independence from oil revenues, civil liberties, fight against internal corruption, prevention of Wahhabi extremism are also important components in creating political stability. By overthrowing his rivals, Bin-Salman was able to begin his modernist reforms. By understanding the current situation and the general demands of the people, the young crown prince, although without proper planning, undertook reforms at various economic, political, educational-religious, and social levels. Given the globalization phenomenon and qualifications of the modern world, these reforms have certainly been necessary for the deeply traditional Saudi society. He sought to eliminate the destabilizing challenges with his reformist policies by engaging public opinion at home and abroad, which could inevitably lead to deeper instability at various levels or reduce their harmful effects. Although so far, due to various reasons such as the unpreparedness of the traditional Saudi society for these reforms, the heavy resistance of the religious groups, rivals' styming, and the lack of a coherent plan,

this process has experienced slow progress, but it will undoubtedly have a profound long-term impact on political stability in Saudi Arabia.

Resources

- Aalai, Mehdi (2012), the Process of Nation-State Building in Saudi Arabia, *Studies on the Middle East* 9, PP.62-68[in Persian].
- Atai, Farhad and Mansouri Moghadam, Mohammad (2013), the Genealogy of Saudi Arabia Foreign Policy; a Realistic approach based on Identity, *Foreignrelations Quarterly*, Vol. 17, No. 5, PP.133-168[in Persian].
- Blanchard, C. (2018). *Saudi Arabia: Background and U.S. Relations*. Washington: Congressional Research Service
- Chothia, F(2020) *Saudi Arabia and Wahhabism: Understanding the Great Conspiracy*. New York: Independently published
- Ebrahim Fouad, "Modern Shiites in the Arab World, Saudi Arabia", Translator: Reza Simber, Tehran: Imam Sadegh (AS) University Press and Research Institute for Cultural and Social Studies, Ministry of Science, Research and Technology; 2007, p. 46;
- Henderson, Simon, "After King Abdullah: Who is his successor", *Institute Bulletin Cultural Studies and International Studies of Contemporary Iranian Abrar*, translated by Mahsa Mahpishanian, Tehran: S1, Sh1, November 2008
- Hosseinpour, Z; Mihdipour, A. and Alishahi, A. (2019). *Sociology of the Crisis in Saudi Arabia: Characteristics of Civil Society in Saudi Arabia since Crown Prince Mohammed Bin Salman*. *Journal of Public Administration*. 1(2). 44-49.
- Hubbard, B. (2020). *MBS: The Rise to Power of Mohammed bin Salman*. New York: Tim Duggan Books
- Karimi, Gh and et.al. (2019). Joint comprehension plan of action (JCPOA) and its effect on economic reactions of Saudi Arabia against Iran. *Strategic Research Politics*. 7(26). 97-119. (In Persian)
- Koelbl, S. (2020). *Behind the Kingdom's Veil: Inside the New Saudi Arabia under Crown Prince Mohammed bin Salman* (Middle East history and travel). Miami: Mango
- Koelbl, S. (2020). *Behind the Kingdom's Veil: Inside the New Saudi Arabia under Crown Prince Mohammed bin Salman* (Middle East history and travel). Miami: Mango
- Naderi, Abbas (2009), the Sociological Study of Saudi Arabia Political System, *foreign Policy Quarterly*, Vol.3, No.23, PP.803-818 [in Persian].
- Nemati. A and HajiYousefi. A. (2019). Great Changes in the Relation between Saudi Arabia and the Zionist Regime Reasons and Contexts. *Scientific Journal of Security Horizons*. 12(44). 148-184. (In Persian)
- Phillips, Noah. (2018). *How Trump Should Handle the Jamal Khashoggi Killing?*, New York: The Begin- SADAT Center for Strategic Studies.

- Qadhi, Y. (2020). *Salafism: Between Fact and Fiction*. London: Oneworld Publications.
- Valdani, Asghar and Jafari, Hormoz (2016) "Fundamentals of maintaining political stability in Saudi Arabia (2011–2015)", *Geopolitical Quarterly* of the twelfth year, first issue, spring 2016(In Persian)
- Veicy, Hadi. (2018). *A Study Geopolitical Challenges in the Relationship of the Gulf Cooperation Council with the Islamic Republic of Iran and its Impact on the Islamic World*, *Quarterly Journal of Political Studies of Islamic World* 7(1) 145–167.
- Wilson, O. (2019). *Murder in Istanbul: Jamal Khashoggi, Donald Trump and Saudi Arabia*. New York: Gibson Square.
- Yazdani, E. (2016). *A Clarification of the Impact of the Civil Crisis in the Saudi Arabia on the Occurrence and Management of the Disaster of Mina*. *A Scientific– Research– Based Quarterly Political Science*. 19(73). 7–32.
- Yousefi, Mohsen (2012), *Al Saud Approach to Alternative Thinkers; Shia Minority*, *Studies on the Middle East* 9, Tehran: Abrar Moaser[in Persian].

Middle East Political Economy: Transition or Transformation?

* Mehdi Fakheri¹

Abstract

If political economy is the interaction between political and economic forces, Middle East is the place to see how religious, ethnic and economic cleavages influence the life of people, generating richness and political might. The region traditionally known for oil and Palestinian issue is now famous for Islam, extremism and ideological confrontation.

The energy economy has been developed by multinational corporations, and the energy politics will be even more accentuated with recent contentious energy reserve discoveries in eastern Mediterranean. The generated income is supposed to be used for socio-economic development and political purposes, although the achievement of development goals and social coherence remain to be seen. In spite of some integration mechanisms at sub-regional level, the Middle East still does not enjoy an inclusive free trade agreement between the key role players, limiting the intra trade to less than %10. Despite important flows of foreign direct investment to the region, the production capacity has not increased significantly, leading to the conclusion that countries have mainly been marginalized from the process of globalization.

Infrastructural power on the nature of interactions between states and civil societies are relatively fragile. Global politics has been shaping the Middle East, limiting a needed transformation to a simple transition.

Keywords: Middle East, Political Economy, Transformation, Transition

1. Associate Professor, School of International Relations, Tehran, Iran, Email:m.fakheri@sir.ac.ir

Theoretical Dimensions:

International political economy is normally examined in the context of different theoretical perspectives, including the mercantilist, liberal, and structural. Mercantilists focus on competing interests and capabilities of nation-states in a competitive struggle to achieve power and security. Liberals support the ability of states and society to construct peaceful relations and world order if a limited role of the state in the economy is established to enable market forces decides political and social outcomes. Structuralism ideas are rooted in Marxist analysis and focus on how the dominant economic structures of society affect and benefit class interests and relations. The mentioned theories point to complex root causes of conflict traced to human nature at individual, national and international levels. For example, analysis of U.S-Saudi relations could not be limited to trade and investment between the two countries, but it also influences Iran- China alliance and Turkey- Russia interaction. Similarly, domestic and international interests are linked by trade, finance, and other factors in the case of financial crises in developing countries. The distinction between foreign and domestic becomes as uncertain as the distinction between economics and politics in a world where foreign economic crises affect domestic political and economic interests through trade and financial linkages or through changes in security arrangements or migrant flows.

Comparative political economy studies interactions between the state, markets, and society, both national and international; employing sophisticated analytic tools and methodologies in its investigations. Individual behavior and policies of states in terms of maximizing benefits and minimizing costs are shaped or constrained by incentives built into the routines of public and private organizations. Comparative analysts may ask why “corporatist” partnerships between the state, industry, and labor are formed in some parts of Middle East and not in others; why there are

major differences in labor and management relations in the more developed countries; what kind of political and economic structures different countries employ to help their societies adjust to the effects of integration and globalization; and what kind of institutions in Middle East countries advance or retard the development process? And why some Southeast Asians were relatively successful at generating economic growth whereas Middle Easterners were not?

International political economy studies problems that arise from or are affected by the interaction of international politics, economics and social systems such as capitalism and socialism; societal groups like farmers, ethnic groups, immigrants and poors who exist in all countries. It studies questions that arise from issues such as international trade and finance, relations between wealthier and poorer countries, the role of multinational corporations, and the problems of the dominance of one country over a region, with a focus on issues raised by economic globalization, including the viability of the states, the role of multinational corporations in generating conflict as well as growth in the new global economy.

The emergence of international political economy revived the interconnection between economic and political objectives at global level. The Middle East oil boycott of Israel in the 1970s, leading to the first international oil crisis, China's accession to the World Trade Organization (WTO) and its subsequent positioning as an economic superpower, and the impact of the recent Russian invasion of Ukraine on the energy markets are simple proves of the interaction of power and money at global level.

In the neo-mercantilist political economic analysis wars, peace treaties, alliances or coalitions could be analyzed from an economic profit seeking perspective, while for neo-Marxists the international trade is to favor developed countries over developing countries. Milton Friedman and other monetarists are of view that the economic

growth is mainly due to the supply of money rather than fiscal policy, while neoliberals believe that the state should once again limit its role in the economy by selling off national industries and promoting free trade. Supporters of this approach maintain that free markets would generate continued prosperity.

Existing Literature

The political economy is the relationships between power and wealth, between the state and market forces; taking in to account the way a country is governed using political, economic and social factors. This analysis was raised by the mercantilist school, calling for a strong role of the state in economic regulation. James Stewart Inquiry into the Principles of Political Economy (1767) is considered the first systematic work on economics and politics interrelation and interaction. It was later used as a reaction to mercantilism, when Adam Smith, David Hume and François Quesnay approached the term in systematic terms; appealing to political, economic and social factors instead of God's will. Indeed, Smith's landmark work "An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations" (1776), provided the first comprehensive system of political economy. Smith's famous work titled "invisible hand," argued that state policies often were less effective in advancing social welfare than were the self-interested acts of individuals who intend to advance only their own welfare, but in so doing they also advance the interests of society. The 19th century political economist David Ricardo further developed Smith's ideas by launching his concept of comparative advantage, advocating for states to produce and export only goods at a lower cost than other nations and import goods that other countries can produce more efficiently and cheaper. Later, the utilitarianism of Jeremy Bentham and John Stuart Mill fused together economic analysis with calls for the expansion

of democracy. Karl Marx proposed a class-based analysis of political economy in his book *Das Kapital* (1867), supporting the idea of public property and a more direct intervention of government in running the economy.

J. W. WRIGHT attempts to shed light on the relationship between international economic relations and the peace process in *The Political Economy of Middle East Peace: The Impact of Competing Trade Agendas* (1999) with a careful examination of “A New Middle East Order” and lays out the potential stumbling blocks and hurdles as the process of normalization between Arab states and Israel. In *A Political Economy of the Middle East* (2015) of Melanie Cammett the interaction of economic development processes, state systems and policies, and social actors in the Middle East is examined to analyze the rise of "crony capitalism", the changes in civil society and social movements in the region, including an exploration of the causes, dynamics, consequences, and aftermath of the Arab uprisings. Beck and Richter are of opinion that the role of oil is pretty important in the destiny of region. In their book *Oil and the Political Economy in the Middle East: Post-2014 adjustment policies of the and Beyond* (2021) they discuss the downhill slide in the global price of crude oil has had major repercussions within all the countries of the Middle East and end with social movements like Arab Spring in net oil importers, while in an uphill trend although the rentier exporting states are strengthened, but they fall short of overcoming social challenges like wars, massive migrations or Covid-19 pandemic.

Global Trends and Prospects

The Middle East is a region with a high level of interaction with global system, has been traditionally affected by superpower politics and its foreign relations normally influenced by and in connection with non-Arab states. The rise of China as a new global superpower and BRICS as a conglomeration of advanced developing countries

could be considered as the result of the progressive globalism of Western countries, seeking to impose a new normal through a "global reset" based on ideological grounds. United States, withdrawing from conflictive areas of the Middle East, have reoriented its foreign policy towards East Asia, with a confrontational focus on China. European Union with similar preoccupations has taken a competitive- collaborative approach towards China and its allies. Russia, feeling threatened by NATO expansion started a war in Ukraine without knowing how to end it and with a shortsighted analysis of its possible implications. India, with the highest ever economic growth rates in its history is playing on two fronts, being a member of BRICS and Shanghai Cooperation Organization (SCO), and at the same time, a member of pro- US Quad group to compete Chinese economic interests. Iran, Turkey and Israel are influential non- Arab countries whose policies and behaviors could impact Middle East political economy, and Hong Kong- Singapore style city states of Dubai and Qatar are spending considerable amounts of money to be involved and recognized in regional affairs. Because of rising energy prices in the EU and the US, the Middle East is regaining its importance as a hotspot in geopolitical terms. The growing US interest to solve its rivalry with China through confrontation has led to a physical presence reduction in the Middle East and is creating new means and mechanisms of cooperation-competition in the region.

American Foreign Policy Paradigm:

The election of Biden and his administration foreign policy focus on China, Russia and Iran, coupled with US departure from Afghanistan has changed its paradigm in foreign policy by taking important decisions and practical measures to encourage Middle Eastern leaders to find solutions for their disputes and regional tensions by improving bilateral relations. Turkey and Qatar opened channels of

communication with Egypt; UAE, Bahrain and Morocco were involved in Abraham Accord and established diplomatic ties with Israel; and talks between Saudi Arabia and Iran commenced in Iraq. Each with certain degree of affiliation to big powers, the regional heavy weights would do their best to not see mentioned efforts troubled because of Russia's invasion of Ukraine. Iran already had a substantial presence in the region and is hopeful to have a normal economic development after Vienna negotiations on the Nuke Deal, but Turkey foreign policy and behavior changed in recent years; interfering in Libya, Syria, Afghanistan and the Caucasus. Saudis' new strategy for the region, settling the war in Yemen and improving relations with Iran need to be supported by important role players in the region. This encourages Russia to enhance its level play field in the region, already active after Arab Spring and its interference in Syrian war.

Washington policy is planned to deter Moscow and limit Beijing's influence in the Middle East, continue American unconditional support of Israel, reaching a nuclear agreement with Iran and trying to reduce US physical presence in the Middle East, without giving up its interests. In contrast, long term US allies in the region have taken a different approach in the recent months on JCPOA and Ukraine issue. The GCC position on the Russian invasion of Ukraine both at the UNSC and UNGA resolution, denouncing the invasion and calling for de-escalation of war is an expression of disappointment of Biden foreign policy. The Emiratis, for their part have embarked on a rapprochement with Israel to contain both Iran and their regional rival, Qatar. They would also likely require more engagement and alignment of interests to move towards the US side. Turkey's involvement in the geopolitics of the areas that the US has abandoned (Afghanistan, Iraq, Syria, Libya, etc.) constitutes an expression of Turkish neo-imperial behavior, which can bring Ankara into a conflict of interests with Moscow and Teheran. A refined

cooperation between the three and of the three with China would maintain the strategic balance and the regional geopolitical status-quo that China, Russia and Iran desire to watch.

Another influencing factor is the energy confrontation seen in the war of Syria. Despite the appearances, one of the main causes of the Syrian war was US- Arab wish to stop the economic road between Teheran, Damascus, and Beirut, since the road would have eased Iran, China and Russia access to the Mediterranean.

Ukraine War:

Although much spoken and expected, the Russian invasion of Ukraine shocked the international community and will affect the global economy by slowing growth, endangering food and energy security and creating refugee flows. It will disrupt global trade, divert attentions from sustainable development and change previous provisions for global economic growth downward. Countries with direct trade, tourism, and financial exposures would feel mounting pressure, with a greater risk of unrest in the Middle East with importers like Turkey, Iran and Egypt importing good part of their wheat and cereals from Russia and Ukraine. "The war may fundamentally alter the global economic and geopolitical order, energy trade shift, supply chains reconfigure, payment networks fragment, and countries rethink reserve currency holdings." In the Middle East, worsening external financing conditions may spur capital outflows and add to growth headwinds for countries with elevated debt levels and large financing needs (IMF. 2022). Energy and food importers are going to be affected negatively, while oil and gas exporters will collect much higher revenues. On the other hand, the outcome of conflict might reshape alliances and redirect energy routes and transit corridors. The economic impact of the Russian invasion of Ukraine is mixed in the Arab world. It is having a

negative impact on food security in Egypt, Tunisia, Syria and Lebanon, but offering some economic benefits to the Persian Gulf oil and gas exporters. The rise of oil and bread prices may lead to social unrest in some Arab countries if the crisis is prolonged, especially in Egypt with a high dependence on government-subsidized bread. A share of 5.36% of Russian exports goes to the MENA region and 4.9% to Turkey, Russia's only major trading partner in the region. Outside of the energy sector, Russia is the third-largest source of visiting tourists to Dubai. Travel restrictions along with sanctions on Russian banks and firms, could have an impact on the region's property and hospitality sector.

The Middle East leaders publicly denounced the invasion but refrained from any punitive measures against Moscow. The Arab League without mentioning Russia, referred to the invasion as a "crisis," and called for a diplomatic solution. The pro-Russia camp, headed by Syria, recognized the independence of the two separatist areas in eastern Ukraine and sent fighters to Russia; the anti-invasion camp with Lebanon in front issued a statement condemning the invasion; and the fence-sitters preferred silence and abstention (Slim, 2020). The UAE, the only Arab country to hold a temporary seat on the U.N. Security Council, abstained twice on votes at the Council and General Assembly. Dubai is a major financial and commercial hub for Russian businesses and will, therefore, be expected to follow the U.S. and European sanctions regimes that are being put in place. Anything less than full support of the international efforts to sanction the Russians will be noticed in Western capitals (Fierestein, 2022)

The Russian dangerous adventure in Ukraine also tested the serenity of non-Arab Middle East countries, particularly Turkey, Iran and Israel; countries with good possibilities to absorb Russian exports in local currencies and to assist Moscow bypass international sanctions. If Russia captures Ukrainian coast, it

might tighten its control over the Black Sea, representing a challenge to Turkey, but at the same time an opportunity to increase trade, buy Russian weapons to pressure US and NATO allies, to revive its longstanding application for EU. Russia supplies nearly half of Turkey's natural gas and two-thirds of its wheat imports, is building its first nuclear power plant, and work together in Syria. Erdoğan has pinned his hopes on a revival in tourism revenue, especially from Russia ahead of the 2023 elections. Having lost Russians and Ukrainian tourists, Ankara knows that any punitive Russian measures could damage the already fragile Turkish economy (Tol, 2022). In spite of public support for Kyiv and sale of advanced drones used effectively by the Ukrainian army against Russian forces, Turkey avoids imposing sanctions on Moscow because of high level of dependence of the import of wheat, sunflower oil, defense and energy products from Russia and Ukraine, as in the case of Moscow blocking shipment of sunflower oil from Ukraine and Russia to Turkey through the Black Sea. As the war in Ukraine caused a revolution in German military affairs, Moscow future attitude may later be less accommodating of Ankara's needs and demands.

Iran also decided not to clearly pick a side, sticking to its balanced foreign policy, by denouncing both dominance and war; and by condemning NATO and US provocations for the commencement of conflict, demanded an end to Russian offensive. Since Moscow did not stand decisively with Tehran in its confrontation with the Trump administration and Israel, Iran also abstained in the emergency session of the United Nations General Assembly on March 2. Moscow attempts to disrupt Iran's nuclear negotiations with the US and EU in Vienna showed the diverging interests and mistrust between the two parties. If the agreement is finally signed, Tehran will experience a trade diversion, but if the efforts ultimately fail, Tehran's rapprochement with Moscow and Beijing will be

enhanced. This could be a convincing incentive for the American administration to conclude the agreement with Iran (Feldman & Pelayo, 2022). Tehran could have maneuvered its way into supplying natural gas and oil to Europe at a time when the Europeans are questioning their dependence on Russian energy. Iran, after all, has the second largest gas reserves in the world after Russia.

Israel is playing a delicate game between the two belligerent countries by defending “the territorial integrity and the sovereignty of Ukraine”; but refraining to send weapons for the fear of losing its air movement over Syrian territory. Nevertheless, Russia also condemned Israeli occupation of Golan Heights in response of Israeli condemnation of Ukraine aggression. The official Israeli concern is that any military involvement with Ukraine will be responded by Moscow in Syria and Lebanon by the same coin. Although Israel always sing the same song in Washington on common strategic interests, democratic and Judeo-Christian values, but at the end of the day, they are agonizing, deliberating, and even turning its back on its ultra-ally, by claiming to maintain the operational freedom to maneuver over Syria’s skies. They even tried to manufacture a “neutrality” card and play a mediating role between Russia and Ukraine (Aljazeera, 2022).

Russia’s return to the Middle East right after the Arab Spring was a challenge against US interests and the recent invasion of Ukraine could affect US interests in the region i.e. flow of oil, Israel protection, preventing nuclear weapons, and counterterrorism. It will also have a profound impact on Syria, the United Nations-led multilateral “step-for-step” diplomatic efforts to establish peace and a new normal situation. Russia’s Hemeimeem airbase in Latakia will become an even greater source of Russian force projection in the wider region (Lister, 2022).

Seductive Energy

Oil is the cheapest and most accessible fossil energy resource and counts for around 40% of the energy mix, followed by gas and coal. The existing world's proven crude oil reserves total 1,650 billion barrels, 80% owned by OPEC countries, out of which 65% in the Middle East. The oil was discovered 150 years ago and traded at 1.5 USD/barrel reaching maximum price of 40 USD/B in the XX century, and touching 120 USD/B recently. But even with peak prices, the oil share of international trade was only 6% in 2021. What matters actually is the change of global energy map with new exporters like US, Canada, Brazil, Angola and Central Asian republics, while in countries like Indonesia and Mexico the oil contribution to the GDP is smaller every day. Recent contentious energy reserve discoveries in Eastern Mediterranean would add new players like Turkey and Israel to the list of traditional heavy weights like Saudi Arabia, Iran and Iraq.

Oil will remain the dominant energy source, although it is under pressure on environmental concerns. Carbon emissions have risen in every year since 2015, the year of the Paris COP. The carbon budget is finite and CO₂ emissions could increase the economic and social costs in the Middle East. OPEC's share of global energy market was 38% in 2020. "The world oil demand rose from 76 million barrels a day in 2000 to 106 mb/d in 2020, a 39% increase. The closest rival to oil is gas, more environmental friendly. However, although the use of gas doubled in the period 2000–20 and its share in the global energy mix rose from 23% to 28%, it was still 10% points below the share of oil. Member countries possess around 80 per cent of the world's proven crude oil reserves, 850 billion barrels with a reserves-to-production ratio of more than 80 years." (OPEC. 2021). Energy production in the Middle East has increased 110% compared with 1990, with 31375235 Total Titer (TJ), consisting of 13262352 TJ of oil in the first place, and 31860 TJ of renewable

energy in the last. In the same period, electricity consumption grew 417%, and total CO2 emission 117% (IEA. 2022)

The global economic recovery will probably sustain oil demand upbeat and the production by an average of 400,000 barrels/day might continue each month with higher prices in 2022, but the market will remain under-supplied, keeping the prices high in the interests of Persian Gulf countries. Russia's invasion of Ukraine will also have a significant impact on energy policy in the Middle East. Germany already concluded an agreement on the import of liquid gas with Qatar. Italian Foreign Minister visited Algeria to increase gas supplies from North Africa through the "Trans-Mediterranean" pipeline, connecting Italy to Algeria via Tunisia. Iran will also cover part of global demand by exporting more oil and gas to Europe, China, Japan and India. As the Nord Stream 2 project to carry Russian gas to Germany via Ukraine was suspended, Turkey wishes Turk Stream pipeline between Russia and Turkey substitute it and find a foot print in European energy market as a supplier (Young, 2022: 3). Multinationals are leaving Russia and BP has announced plans to divest its stake in Russian state-owned oil producer Rosneft, opening the door for some Arab investment funds to fill the void and by investing in Russia, exercise more pressure on Washington. Gas is a core input for much of Europe's electricity generation and a price hike could spur an economic contraction that would not be limited to the continent.

Riyadh is adamant about keeping to the current OPEC plan of increasing oil output gradually, but Abu Dhabi has recently shown some flexibility on this matter. The Biden administration, meanwhile, is scrambling to find alternatives to Russian oil, even attempting to deal with Iran and Venezuela. Meanwhile, Iraq will not be much impacted, importing gas from Iran and enjoying high oil prices, like other Persian Gulf exporters. OPEC+ will probably its position weaken because of

the paling role of Russia. US will also increase its role in the global gas market, as many suspect this has been the ultimate goal of Russian sanctions. The question is how the energy system may change over the next few decades: Wind and solar power expand rapidly, supported by an increasing electrification of the world. A range of energy sources and technologies is required to support deep decarbonization of the global energy system, including electric vehicles, blue and green hydrogen, bioenergy, and CCUS oil and natural gas continue to play a critical role for decades, but in lower volumes as the society reduce its reliance on fossil fuels (Dale, 2022).

Post Covid-19 Economic Development:

The post Covid-19 recovery and return to a new normal in the Middle East, on the agenda of all governments, will require changes in macroeconomic policies, significant slowdowns in expenditures and a reversal to austerity programs in parts of the Middle East, to mitigate the pandemic implications such as fractured economies, deepened inequalities, corporate non-liability and environmental degradation. The war in Ukraine is likely to reinforce the monetary tightening trend in advanced countries, with a spill-over effect on the region. A combination of weakening global demand, insufficient policy coordination at the international level and elevated debt burdens from the pandemic will push some Middle Eastern countries into a downward spiral of insolvency, recession and arrested development (UNCTAD, 2022). More advanced countries like Turkey, Iran and Israel were better positioned to face the blow to financial markets, reduce social effects of lockdowns by being involved in vaccine diplomacy. UAE even organized a vaccine tourism program to benefit from the regional shortages. Weak public health systems, an over-reliance on hydrocarbons for economic growth, and a collapse in tourism point to particular disaster across the

Middle East. Recovery will be long and slow absent intervention from non-regional powers (Burrows& Engelke, 2020).

Human environmental conscience wake up has mad government and civil societies to plan for a fight against environment degradation. Kyoto and Paris Conventions have been agreed to stop global warming and climate worsening. Nevertheless, countries show more commitment to their development strategies rather than sustainability of the climate. Both oil and gas producing and consuming countries are responsible for the global warming. Middle East energy- reliant exporters have long been accused of downplaying the destabilizing phenomenon of climate change on food, water, energy and human security; creating potential for social disruption with multiplier effect. Severe water and food scarcity, rising temperatures making some areas inhabitable are some causes of climate refugees from the Middle East and North Africa.(Espinoza, 2022). Despite initiatives like the “circular carbon economy” model, carbon capture methods and carbon-pricing mechanisms are being planned and tested, but amongst all produced energies, the renewable are the last and least. Most countries in the region will recover crisis-year lost economic output by the end of 2022, although some sectors will lag behind the recovery curve.

The Middle East has experienced a pandemic-induced rollercoaster ride and will continue to grapple with the challenges presented by the coronavirus in 2022. A post pandemic challenge for the region is the inability of access to food and medicines, including vaccines, coming from Russia and Ukraine. The debt burden and inaccessibility of financial resources is an even bigger headache for Middle Eastern countries. Indebtedness, unemployment, malnutrition and authoritarianism are sufficient reasons for not being surprised by another wave of Arab Spring in the region.

Trade and Investment

The Middle East is a region mainly involved in the commodity trade including oil and gas, petroleum derivatives, petrochemicals, minerals, agricultural and food products. The region accounted for only 5% of global exports and 4.3% of total imports in 2020, containing merchandise exports at 893bn USD, in comparison with 250bn USD at the start of this century. The share of capital goods merely reaches 5% of total regional trade. With more than 260 tariff agreements and a weighted tariff average 5.82%, one can still find countries with a tariff peak of 3000% on some sensitive products (worldbank, 2022). The value of global trade reached a record level of about US\$ 28.5 trillion in 2021, an increase of about 25% relative to 2020 and a raise of 13% relative to the pre-pandemic level of 2019. Developing countries' trade outperformed that of developed countries in 2021 and South-South trade growth was above the global average (UNCTAD, 2022).

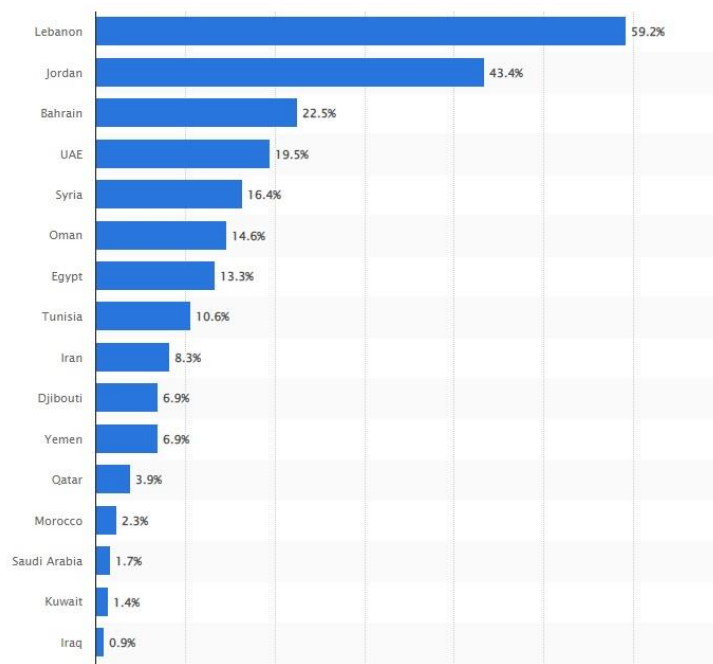
Middle East is vulnerable to trade shocks for commodity exports and the volatility of export earnings. Traditionally trade partners of US-EU, there has recently been a significant shift in the regional trade patterns toward Asia with about 60% of the region's total trade compared to around 40% in 1999. The trade policy is normally affected and shaped by factors determining foreign policy. Thus, the majority of countries prefer to trade with partners outside the area, keeping regional intra-trade at a negligible level of 10%. However, doing business with outsiders could even be complicated in cases like the Russian invasion of Ukraine, since Russia, Ukraine and Kazakhstan supply together 35% of the world's wheat exports, about 20% of the world's corn, and 80% of global sunflower oil exports. An estimated 70% of Russia's wheat exports went to the Middle East and Africa in 2021 (WTO, 2022: 10)

Middle East oil importers like Lebanon, Jordan, Egypt and Turkey have a

higher share of trade within the region, while Persian Gulf countries have the least intraregional trade and are principally doing business with Americans, European, Chinese and Japanese.

In 2020, Lebanon had the highest weight of exports on intermediate trade in the Middle East and North Africa (MENA) region at about 59.2%, followed by Jordan 43%, Bahrain 22%, on top; and Iraq, Kuwait and Saudi Arabia at the bottom, each with less than 2%.

The Middle Eastern Countries' Regional Trade Share



© Statista 2022

The Middle East is also heterogeneous in terms of intermediate export and import shares. Countries like Iran, Turkey, Saudi Arabia and UAE are the top traders, with a value of over \$100 billion; while smaller traders such as Yemen and Bahrain trade less

than \$10 billion. Among the top traders, only Iran and Turkey are net exporters of intermediate goods. Lebanon, Jordan and Tunisia are net importing countries, all with a negative balance of above 18%. The most outward-oriented countries are Israel, Algeria and Morocco, because of preferential trade agreements with the European Union. Interestingly, some countries operate as buyers from the Middle East region, but as suppliers to the rest of the world, and vice versa, operating as hubs of inward or outward connections between the region and the rest of the world. Excluding natural resources, the improved export performance over time is much slower than the world trade growth. East Asia and Europe show large and rising intra-industry trade, reflecting increased trade in differentiated goods and the expansion of supply chains. Despite neighboring these regions, the MENA countries have been largely left out of this transformation. (Beharand Freund, 2011)

FDI inflows into the region increased between 2000 and 2008, due to improvement in the business environment, investment climate and related structural and institutional reforms, but slowed down after the international financial crisis in 2008 followed by regional turbulences. In 2017, investment flows into the GCC were 15.5bn USD, almost one third than in 2008. The bulk of FDI inflows into the region have gone into sectors of energy, real estate, financial services and consumer products (WITS, 2022). The puzzle of foreign direct investments in the Middle East is its productivity spillover, contributing only to short-term economic growth and not a sustainable productive capacity. On the other hand, despite the structural economic impediments and heavy regulation of the market, some countries are still receiving FDIs, showing the influence of political factors in investing in certain sectors of specific countries, as mentioned before.

The main barriers to growth in trade and investment are multi-fold: high average tariffs; non-tariff barriers, import authorization procedures, cumbersome

customs clearance, poor trade facilitation and deficient border cooperation. Lack of economic diversification is a serious drawback, given that oil and agricultural products remain by far the most important exports. Trade has been negatively affected by the conflicts, sanctions and political barriers in the region; with a long way to go for greater trade integration.

Regional Integration:

Middle East regional integration has been mainly rooted in political–security concerns provided by oil; and accentuated by ethno–religious divergences, weak institutions, lack of infrastructure and state run economies. Trade agreements constitute the basis for preferential treatment among Arab countries to increase intra–Arab trade. The Transit Trade Agreement (1953), Council of Arab Economic Unity (1957), Arab Common Market (1965), the GCC(1980), Agreement for Facilitation and Promotion of Intra–Arab Trade(1981); and the Arab Trade Financing Program (1989) are examples of such agreements. On the non–Arab side of the Middle East, the Economic Cooperation Organization (1985) is the only preferential trade agreement established by Iran, Turkey and Pakistan with six Central Asian republics and Afghanistan. Iran, Oman, UAE and Yemen form part of the Indian Ocean Rim Association for Regional Cooperation. Across the region, there is no inclusive regional free trade agreement and consistent setbacks in the common market endeavors have been experienced. Inter–regional trade is marginal and never amounted more than ten percent.

The general dominant trend is however signing free trade agreements with important global trading powers. MEFTA, the U.S.–Middle East Free Trade Area (2003) is aimed to gradually increase trade and investment in the Middle East; Euro–Mediterranean agreements(UMFTA) include eventually the European Union and Southern

Mediterranean countries (Momani, 2012, 1687); and recent agreements with China in the framework of One Belt, One Road are proves of the political preference of Middle Eastern governments to make trade alliances with superpowers, rather than promoting regional integration, aiming to defuse conflict and tension. Even bilaterally, Jordan, Morocco, Bahrain, and Oman now have FTAs with the United States; with Egypt, Qatar, and the United Arab Emirates on line. Europeans have also concluded Deep and Comprehensive Free Trade Agreements (DCFTAs) with Morocco and Tunisia. Similar discussions and reviews of existing agreements take place in Egypt and Jordan (FES, 2020).

The outward looking cooperation mechanisms, partnership with superpowers, arch rivalry of different countries, and worries about penetration by outside forces, has rendered virtually impossible the integration of the region in a way equivalent to that of the European Union or even ASEAN. It might be considered an area integrated at a political economy level, but not at an institutional level to allow regional integration associations exist in a meaningful way. There is a class of merchant elite that has disproportionate privileges, depending on and at the service of the state, competing at the same time with the rest of society over resources.

Visa restrictions are imposed on at least half of other countries in the region; most tariffs are still in place, work permits are hard to obtain and barely 2.5% of Arabs work in other Arab states. Instead of freedom for movement of goods, services and capital; weapons, persons and radical ideologies move freely around the region, fostering instability in their wake. Conflicts in the region consequently feed off each other in a symbiotic manner: even if one conflict comes to an end.

Democratization Dream:

In a region traditionally governed by authoritarian regimes, the Arab Spring raised

the hope for more open societies and more inclusive governments. The underlying factors that drove anti-government sentiment in the Arab Spring of 2010-11 remain in place and tensions could easily bubble back to the surface in Egypt, Lebanon, Libya, Iran, Iraq, Sudan, Syria and Yemen. Over the past seven years we have seen public protests in the region which focus specifically on the economy and poor economic conditions, declining standards of living, rising costs of everyday goods, and increasing unemployment (PEDDE, 2021: 29). In Turkey, the huge devaluation of Lire and consequent inflation has ended in the worst economic crisis in almost two decades, raising serious concern and popular reaction in 2021. In Iran, US maximum pressure and sanctions since 2018 have created a disappointing economic environment with declining productive capacity and purchasing power on one side, augmenting unemployment and inflation on the other, leading to deep social unhappiness. Saudi Arabia's promotion of extremism, its war in Yemen and the constant human right violations have questioned the legitimacy of the monarchy. In Egypt, there has been a dramatic increase in poverty after the IMF-imposed structural reforms. Tunisia, the prime mover of Arab Spring and the relative winner of the first wave of movement was wrapped in a government crisis in 2022 due to social unrest. Pakistan was the most recent country experiencing an unseen US backed change of government, leading to public protest. The socio-economic conditions in Yemen, Libya, and Syria are dire, while Jordan is also seeing increasing economic dissatisfaction (PEDDE, 2021: 29).

Militaries in the Middle East have frequently engaged in the economy, often causing significant distortions. This happens by overriding economic bids, appointing military figures as economic managers or making coup d'état and monopolizing all powers. The armed forces involvement in the economy has been

coupled with private security and military companies in the 21st century. The best known case is Israel with a classified military–industrial structure in the fields of privatization of the Israeli security sector and arms producing/exporting companies. The same is being experiences in Turkey, Iran and some other Persian Gulf countries, should a fresh wave of pro–democracy and anti–government uprisings wash over the region. Political and security–related risks remain elevated for much of the Middle East because of the lack of infrastructural power which enables interactions between states and societies and result in policy ideas. Even in the cultural dimension, the lack of infrastructural power has led to the phenomena of Arab over culturalization never seen before in the region.

.Conclusions:

In the last century the gravity of the Middle East was on religion, oil and the Palestinian issue. New countries were born after World Wars, revolutions and social movements happened, and the globalization opened markets for a more enabling trade and investment environment. But the Middle East was not able to bear the fruits of the ideological confrontation between East and West, the cold war and economic openness. The religion still has a very strong presence and has been institutionalized in the Middle East. Oslo– Madrid peace talks are not referred to anymore; instead, Abraham Accords is on the agenda and normalization of relations between Arab Muslim countries and Jew State of Israel is the new realism of the region.

The region has been affected by global policies but marginalized from the process of globalization. It has not achieved an economic diversification and continues being a commodity exporter/importer. The oil price hikes have enriched exporting countries of the region in theory, but the incomes barely served for transforming related societies through socio–economic development,

improvement of life standards, distribution of wealth, political participation and social justice. Turkey and Saudi Arabia, both considered yet developing countries, form part of the G-20 club of bigger economies, in contrast with Afghanistan and Yemen belonging to the group of Least Developed Countries, both suffering from severe wars and extreme poverty. It is a region with uneven distribution of wealth and power; the first related to energy resources and the second to monarchies and oligarchies in power, regardless of their face or faith. The level of political inclusiveness is minimal and thus, concepts as free elections, civil society involvement and legitimacy of governments are practically symbolic in the major part of the region.

Terrorist attacks of 9/11 at the beginning of present century was the start of a highly security wise period. American invasions to Iraq and Afghanistan, appearance of radicalism and extremism, disappointing Arab Spring, wars in Syria and Yemen; waves of migration, pandemics, and recent Russian aggression of Ukraine have all impacted the Middle East in the past twenty years and have been more than enough to derail the train of development and democratization. The region has turned into a battle zone in the aftermath of US retrenchment. The United States and other external powers refrained from direct engagement in shaping Middle Eastern order and, therefore, aspirant regional powers were prompted to redesign that order.

The three big trends currently identifiable in the region are the new alignment, détente and shift of power balance. In the first place countries are realigning: Turkey, Israel and Qatar try to fill the US reduced presence and resemble at least a partial influence of the US in the region; adopting some policies conducing to Arab Spring and replicating practically the same mistakes already done by the Europeans and the US ten years ago. The second trend is a general détente in the

region. Arab countries once opposing the Syria are now trying to reconnect with; Israel has normalized relations with four Arab countries; Tehran and Riyadh are on the way of diffusion Shia- Sunny antagonism; Turkey and Qatar have approached Egypt and a light is appearing at the end of Yemen tunnel. The third trend is the new power balance created by China presence, Russia repositioning, India trade expansion and American new engagement. China's Belt and Road Initiative in the Middle East focuses on but not limited to energy. China is now the first trading partner of eleven Middle East countries and has financed construction of ports and industrial parks in Pakistan, Egypt, Oman, Saudi Arabia, and UAE. The Iran-China 25 years agreement and Beijing technical/commercial relations with Tel Aviv show China intention of long term presence in the region. The common goal of China, Russia and Iran is to keep US far from the region, while other countries mentioned above are trying to achieve the opposite. There is a meaningful relationship between the instability and the regional power struggle for supremacy in the present Middle East, with little signs of cooperative mechanisms for shaping the regional order by regional actors.

After one century of transition, the Middle East has not yet been able to transform, because of the religious- ideological confrontation, regional ambitions, unresolved conflict of Palestine and absence of government- civil society interaction. Transformation can start when development and democratization happen at the same time in more than one country. If democratic movements do not result in democratic laws and institutions; and if development strategies do not end in welfare and higher life standards, transformation will continue being a desire.

References

- Beck, M& Richter, T (2021): Oil and the political economy in the Middle East: Post-2014 adjustment policies and beyond, Manchester, Manchester University Press
- Belhaj, F& Gatti, R (2021): MENA Post- Covid Political Economy, available at: <https://www.mei.edu/publications/political-economy-reform-post-covid-mena>
- Bolle, Jane Mary (2005): Middle East Free Trade Area: Progress Report Updated February 8, 2005, IMF, available at: (<https://www.elibrary.imf.org/view/books/071/02576-9781557753052-en/C7.xml>)
- Cammett, Melanie (2015): A Political Economy of the Middle East, Fourth Edition, International Kindle Paper white
- Dale, Spencer (2022): BP Energy Outlook 2022, available at: <https://www.bp.com/content/dam/bp/business-sites/en/global/corporate/pdfs/energy-economics/energy-outlook/bp-energy-outlook-2022.pdf>
- Espinoza, Patricia (2022): 'Grave threat to life': UN climate chief issues warning for MENA, The First Middle East and North Africa (MENA) Climate Week, March 28-31, 2022, available at: <https://www.aljazeera.com/news/2022/3/26/climate-change-is-a-grave-threat-to-life-un-climate-chief>
- Feierstein, Gerald(2022):As Europe burns, the Gulf states hide under the table, available at: <https://www.al-monitor.com/originals/2022/02/russian-invasion-ukraine-scrambles-middle-east-diplomacy>
- Feldman, BCD& Pelayo, J (2022): Russia's invasion of Ukraine impacts the Middle East too, Atlantic Council, available at: <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/russias-invasion-of-ukraine-impacts-the-middle-east-too/>
- Global Trade Update, Feb. 2022, available at: https://unctad.org/system/files/official-document/ditcinf2022d1_en.pdf
- Joja, Iulia-Sabina (2022): In the face of Russian aggression, Ukrainians are standing up for freedom, available at: <https://www.mei.edu/blog/special-briefing-middle-east-and-russian-invasion-ukraine>
- Ku SHAARI, Jaafar (2021), Middle East in turmoil even before pandemic hit, 7th International Conference on the Middle East and North Africa: The Changes for New Beginning, Bucharest, Middle East Political and Economic Institute
- Lister, Charles (2020): Economic Policies for Social Justice, Trade and Trade Agreements in Mena countries, available at: <https://mena.fes.de/topics/economic-policies-for-social-justice/trade-and-trade-agreements-in-mena-countries>
- Macaron, Joe (2022): How does Russia's invasion of Ukraine impact the Middle East? Published on 17 Mar 202217 Mar 2022University of Bath, available at:

- <https://carnegieeurope.eu/strategieurope/86525>
- Mattoo, A& Mulabdic, and Ruta, M (2017), "Trade Creation and Trade Diversion in Deep Agreements." Policy Research Working Paper Series 8206, World Bank, Washington,
- Mirza, AmnaPuri (2020): Share of intra-region intermediate trade exports MENA 2020, by country, available at: Available at: <https://wits.worldbank.org/CountrySnapshot/en/MEA>
- Momani, Bessma (2007). "A Middle East Free Trade Area: Economic Interdependence and Peace Considered" (PDF). *The World Economy*. 30 (11): 1682–1700. doi:10.1111/j.1467-9701.2007.01036.x. S2CID 155053491. Retrieved 12 June 2012.)
- Pedde, Nicola (2021): The Impact of Covid-19 on the Middle East and North Africa, Institute for Global Studies, Rome, available at: <https://reliefweb.int/report/world/impact-covid-19-middle-east-and-north-africa>
- Saidi, N & Prasad, A (2018): Trends in trade and investment policies in the MENA region, OECD Background Note, Paris
- Slim, Randa(2022): The divided regional response, available at: (<https://www.elibrary.imf.org/view/books/071/02576-9781557753052-en/C7.xml>)
- Smith, Adam (1997): *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (1776), Chicago, University of Chicago Press
- Stewart, James (1767): *James Stewart Inquiry into the Principles of Political Economy* (1767), London: Printed for A. Millar and T. Cadell,
- The Crisis in Ukraine Implications of the war for global trade and development (2022), WTO, Geneva, World Trade Organization, available at: https://www.wto.org/english/res_e/booksp_e/imparctukraine422_e.pdf
- Tol, Gönül (2022): *Russia's Invasion of Ukraine Changes Everything*. Frontier Europe Initiative, available at: <https://carnegieeurope.eu/strategieurope/86525>
- Wright, J. W. (1999), *The Political Economy of Middle East Peace: The Impact of Competing Trade Agendas*, London, Routledge, 1999Pp. 288.
- Young, Karen (2022), Program on Economics and Energy, IEA, available at: <https://www.iea.org/world>
<https://data.worldbank.org/indicator/TX.VAL.MRCH.CD.WT>
<https://unctad.org/press-material/unctad-estimates-global-economic-growth-will-decrease-2022>
<https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/russias-invasion-of-ukraine-impacts-the-middle-east-too/>
<https://www.britannica.com/science/income-and-employment-theory>
https://www.opec.org/opec_web/en/906.htm
<https://www.statista.com/statistics/1257399/mena-digital-transformation-post-covid-19-by-measure/>

Demographic Structure of Iran and the Regional Order; the Necessity to Revise the Concept of "self"

* Seyed Mohammad Mohammadi¹

Abstract

Considering its large geographic area and the ethnic and cultural diversity of Iran, the population structure in the country's borders has created conditions that the current order in the neighboring regions, which is based on geopolitical issues and security priorities, is fundamentally detrimental to Iran. In many of its borders, Iran is home to ethnic groups that are socially and culturally closer to the people on the other side of the border than to the people of their country's capital. Although this makes Iran vulnerable in terms of security to the possible influence of neighboring countries, but at the same time, this feature is an opportunity to Iran to step forward in the process of formation of a favorable regional order through the creation of fields of friendship that can increase the required social capital of the expected Regionalism. This requires to rethink the concept of "self", which is currently subject to a narrow definition of national identity. The establishment of friendship fields in neighboring areas, especially in the social, economic and cultural domains, can help to form an expanded concept of selfhood, which could consequently increase the necessary social capital of an alternative regional order. Accordingly, in the leading article with a constructivist approach, by criticizing the realist concept of regional order, we try to address the necessity of rethinking the concept of "self" and its relation with "other" in order to make possible the formation of an alternative order that could be the basis of regional integration.

Keywords: regional order, constructivism, self, other, field of friendship

1. Assistant Professor, PhD in Political Science, A Faculty Member of political science department, Faculty of Humanities, Ayatollah Amoli branch of Islamic Azad University of Iran. m3mohammadi@gmail.com

Thanks to its long history and being in the crossroads of historical events, since the beginning of her political life, Iran has been a platform for the coming and going of different ethnic groups. Sometimes its fertile lands attracted people who migrated there in search of green pastures and plains suitable for agriculture, and sometimes the wealth of the people of the land led the conquerors with swords to her. The long coexistence of its natives with all those who had gradually entered Iran in war and peace in different periods, it has made her one of the richest countries in the world in terms of ethnic and cultural diversity. This ethnic and cultural diversity, along with long borders, has made Iran a land with many neighboring countries. Although in the post-industrial world, this feature can be a valuable asset in the direction of the growth and expansion of the economic and socio-cultural relations of the people of Iran with the people of various neighboring countries, but under the influence of the political necessities of the modern world, by ignoring or mismanaging the mentioned ethnical variations, this capital has practically remained unused, even at some points it has become a threat to national solidarity.

Due to the policy of cultural assimilation and homogenization that has been officially implemented in this country since the time of Reza Shah – it was also followed somehow after the Islamic revolution, and considering the way of life and socio-cultural commonalities of the border dwellers with the people on the other side of the border, the social life prospects of many ethnic and cultural minorities are closer to the people across the border than to the people living in the capital and other big cities of Iran. This means that the security of the marginal areas can be strongly affected by the ethnic issues in the country's borders. Specific geopolitics of Iran, and the fact that the majority of ethnic and cultural minorities are border dwellers, although it can turn the border areas into a suitable field for foreign conspiracies, but at the same time, it can provide platforms for cross-border friendly interaction between Iran and neighboring

countries. The ethnic and cultural commonalities of the people on both sides of the border enable the formation of interaction domains that we refer to as "fields of friendship". The domains that in their collective life oriented processes make the conditions ready for the construction of a regional concept of common good, a concept that can be the basis of regional identity formation. The author of these lines believes that the transformation of the peripheral regions of the country from areas where are prone to security threats to the area that are suitable platforms corresponding development and coexistence, is best possible when by breaking away from the dominant concept of national identity, make it possible to construct a richer concept of "self" and "selfhood". Examining and explaining how through rethinking the concept of self, Iran's demographic structure becomes a possibility for building a regional identity that provides the formation of a new regional order, forms the research objective of this article. The desired regional system instead of being based on competition, self-help and each country's effort to penetrate into the security spheres of the other countries of the region, it could be based on coexistence of independent states that their interactions create friendship and regional welfare.

Ethnic demographic structure of Iran

From the mixing of Iranians with Turks and Arabs, a race emerges that is neither Persian, nor Turk, nor Arab.

Abolghasem Ferdowsi

There are many countries that have ethnic and cultural diversities, but the special feature that distinguishes Iran from the other countries is its unbalanced ethnic demographic structure. The majority of Iranians who have racial and cultural homogeneity, if not all, but most of them live at a significant distance from the

official borders of the country; this is despite the fact that ethnic and cultural minorities often live in border areas. In a situation where the waves of globalization, in its various forms, have caused the political borders grow dim in many regions of the world, as a result, the politics is losing color in the transnational affairs of these regions. However, the specific demographic composition of the country and the intertwining of the ethnicity with border security in Iran, power-based politics and strong attention to security issues have become a characteristic feature of Iran's relations with neighboring countries.

In his anthropological studies, Frederick Barth refers to the term ethnic group as a population that has a lot of autonomy in its biological reproduction, has common fundamental cultural values that are gathered within cultural forms with obvious unity, through creating a communication field of interaction, they have a sense of belonging to an objective reality that separates them from others.(Dehdast, 2009 :35) In this definition, ethnicity is a social identity, the most obvious feature of which is the existence of common cultural values that make group solidarity and common destiny necessary for their collective life. In fact, it is these cultural values for the members of the group that draw the boundaries to distinguish themselves from the others. In sociological studies, usually those social groups are called minorities which, compared to the dominant group, are deprived of a series of basic privileges such as real participation in political decision-making, a deprivation that is based on differentiation from the dominant majority. In this regard, Louis Wirth, in his classic work, defines minority group as a group of people who because of their physical or cultural characteristics are subject to different and unequal treatment in the society in which they live. A situation that not only separates them from the others, but also makes them the target of collective discrimination. (Wirth, 1945: 347) In this definition,

members of the group are discriminated by the majority because of their cultural or physical characteristics. Based on this, Joe Feigin identifies five basic characteristics for the minority group: (1) they are discriminated against and socially marginalized (2) the physical and cultural characteristics that distinguish them are not recognized by the dominant (3) having a shared sense of collective identity and shared responsibility (4) shared social rules about who belongs to the group, and (5) the tendency for intragroup marriages. (Feagin, 1984: 10)

Many social scientists have criticized the above mentioned perception of the minority group, thinkers like Wirth and Feagin with their static categorization and definition of identity and socio-cultural characteristics, not only did they remain indifferent to the dynamics and changes that group identities undergo during inter-group and trans-group relations, but they also ignored the cultural and social ties of identification that within national borders cause cohesion and trans-group solidarity. The United Nations Guide to Minorities defines an ethnic minority as follows: An ethnic minority is a social group within a state that differs from the majority or the dominant population in terms of ethnicity, language, culture or religion. Along with the desire for distinction, it tends to establish a close connection with the particular territory from which the minority social group originates. According to this definition of ethnic minorities, we can divide Iran's demographic structure into two peripheral and central parts. The central part, which covers a wider space of Iran's geography compared to its periphery and surroundings, relatively has greater harmony between its components. The people of this part are coherent and homogenous in terms of ethnic, linguistic, cultural, religious and spatial characteristics. In the shape of the nation, they are considered the main body; this means that despite the existence of local subcultures in this part, its people are overwhelmingly Muslim in terms of religion, Shiite in terms of

religion, Persian in terms of language, and Iranian in terms of general culture, and at the same time, they live in a continuous space inside the plateau and the adjacent heights. The type of combination of these layers and having multiple characters in the central sector has caused the density and uniformity of the people who live in this area... Unlike the density and homogeneity of the central area, the marginal part, whose people live in the plains and high areas of the border of Iran's geography, suffers from fragmentation and heterogeneity, which includes a diverse set of cultural and ethnic groups. The peoples of the marginal or peripheral part of the country differ from the central part and from each other in some characteristics, specifically language and dialect, ethnicity, religion and local subcultures... In the marginal part, Azeri, Kurdish, Arab, Baloch and Turkmen ethnic groups live in the northwest, west and southwest, southeast and northeast, respectively. (Hafezniya, 1381: 149-150) Based on the three factors of language, religion and ethnicity, these five marginalized groups are separated from the majority and the central government, in these divergences religion has more determining power than the other two factors. Considering how Iran's political borders were formed during numerous wars and border conflicts with powerful regional and extra-regional countries – from the Chaldaran war and other Iran-Ottoman wars to the wars of Iran and Russia, and the Herat war – the political borders can hardly stop cultural and social relationships between peoples on both sides of the border. In other words, the three factors that can cause divergence towards the majority and the central government, at the same time, have the potential to become factors of political convergence with the people and the government on the other side of the border. As a result of the adoption of homogenizing policies and ignoring the converging policies in all the governments that came to power in Iran after the constitutional revolution, whenever the central

government was powerful, it overcame the centripetal and divergent forces in the periphery, and whenever the central government was weak and lost its authority, the centripetal and divergent forces were activated in the periphery and for a short time, which Generally, it coincided with the transition from one regime to another, they took over the control of the region and by establishing a kind of local self-governing state temporarily created local and regional political and administrative organizations. This situation, especially in the last century and during historical periods such as the constitutional revolution, the first and second world wars, the expulsion of Reza Shah and his son's rise to power, as well as the victory of the Islamic revolution, has emerged in some marginal areas of Iran, but with regaining the power and reviving the influence of the central sector, the central forces have taken control again, so it can be said that the life of the local political-administrative organization was short. (Motalebi, 1378)

The purpose of expressing the ethnic characteristics of the peoples living in the border areas is not to show the security threats that may emerge from these areas. In this article we believe, the ethnic commonality of peoples of two sides of the border should be considered as a socio-cultural capital, on the basis of which, a kind of regionalism could be founded, which can eventually lead to the formation of a new regional order. That regional order will be based on friendly interactions between the equal neighboring countries. But its precursor is to move away from the realist approach's prescriptions on the regional order, and starting the socio-political processes that give way to the construction of a "regional self" imaginary—as the people of the countries imagined the concept of "nation". In the next parts of the article, the howness of this process will be explained.

Regional order and the necessity to move away from Realism

Conflicts are more threatening among people who distrust one another.

Robert Dahl, Polyarchy

Most of the theoretical paradigms governing international relations studies have something to say about regional order, although they offer different views on what they mean by order. Sometimes they consider a geographical region with a set of coordinated activities that governs strategic stability over a certain geographical area, and sometimes by emphasizing the existence of some common values that govern the behavior of regional governments, with a normative interpretation of regional order, they make predictable the mutual behavior of actors who are belonging to a region. In the first category, what they mean by order is the conditions of coexistence in which regional governments can manage regional issues without going to war with each other, but in the second approach, the goal is not only to maintain coexistence in peace and create security, but also to live well with each other. A kind of order that could bring happiness and prosperity to the region. Given the anarchic nature of the international system, and by extension the regional subsystems, the fundamental source of regional order in Realism is balance of power. For realists, if a proper balance or equilibrium in power distribution is achieved and maintained among the major powers and the leading states of a region, no aggressive state is likely to emerge. (Paul, 2012: 7) Since usually the stronger government starts the war, the worst thing that can happen to the states of the region is that one state becomes the hegemonic power of the region. In fact, the fear of a regional power becoming hegemonic in Western Asia,

in order to maintain the status quo and continue non-war conditions, the weaker states demand the presence of superpowers or other extra-regional powers in the region. In such a regional structure that is based on enmity, lack of trust, arms race, efforts to expand the domain of influence, and fear of starting a war by the superior power in the region, Like the Hobbesian state of nature, survival becomes the most important goal of governments. Therefore, common values, norms and other elements of social capital that the region benefits from and can be a basis for regional coexistence and development are systematically neglected. Although diplomacy, trade and regional institutions exist, but they are formed within the framework of the general structure that governs the regional relations and strategic groupings of the region.

From a realist point of view, the world system should be depicted as it is, an anarchic system based on intra-structural competition between states that compete and cooperate to gain power and security. Therefore, the most important question that is raised in the framework of the realist approach for the actors of a political geography is which government holds the power? Or to which government will it be transferred? The answer should also be found within the system that based on the level of power and strategic abilities of its actors is structured. In this theoretical framework of the region and regional interactions, although realism provides many intellectual openings to understand the current situation, but it gives little possibility for agency and structural change of the political geography of the region.

Beyond realism, the most prominent theories to explain peaceful change emerge from the liberal paradigm. Among these, the most important reside within the neoliberal institutionalist literature, which elaborates on how institutions can facilitate the peaceful resolution of conflicts through the provision of information,

transparency, building trust, and facilitating cooperation... A second key relevant component of liberal theory is the economic dimension, which suggests that peaceful change is more likely to occur when clear economic benefits are apparent to all the parties involved... Finally, the third liberal component regarding the likelihood of peaceful change is the importance of democracy and democratization. (Kacowicz and Press-Barnathan, 2022: 704–705) Although the role that liberals attach to the agency of leaders and governments in creating favorable conditions makes it more interesting than structuralist realism, but its emphasis on the three fundamental liberal principles, as mentioned above, on the basis of which sustainable peace becomes possible, makes it out of reach for the Middle East analysis (both descriptively and prescriptively).

Despite the richness of regionally shared cultural, social and religious referents and the plethora of regional organisations and debate surrounding their status and evolution, the region has been depicted as a “region without regionalism”. (Santini, 2017: 4) A region where after the end of the Cold War and the collapse of the bipolar system, and the power vacuum which resulted from that collapse, the regional rivalries of the Cold War era turn into hostility and hostile relations between the countries of the region. Under the influence of these global conditions, new categories are formed in the Middle East, and the region gradually witnessed the spread of conflicts that quickly turned into proxy wars. Many non-governmental actors are emerging who, by being placed in one of these categories, assume the role of supporting or disrupting the status quo in favor of one of the major regional actors. A multilevel order that Santini refers to as a regional cold war. The New Regional Cold War is premised on a securitized rivalry between the Islamic Republic of Iran and the Kingdom of Saudi Arabia alongside several axes of competition and multiple rankings. (Ibid.,11) In addition to these two hostile

blocs, Turkey and Qatar form the third center of power in regional categories. As a result, economic cooperation and the establishment of regional institutions rather than being aimed at elimination of hostility and spreading sustainable peace in the region, by being placed in the mentioned categories, they serve the continuation of the current situation in the Middle East. Although many problems in the region originate from the lack of democracy in the region, but considering the ideologies that govern the thoughts of leaders, people and political groups, at least in the current situation, it is more rational not to consider democracy as a prerequisite for reaching a regional order that is based on peace and friendly relations between all countries of the region. According to the experiences of the past few decades in the Middle East, it is not democracy that can be a precursor to regional peace and well-being, but it is very likely that stable peace and friendly relations between regional powers can accelerate the process of democratization in the region.

In the analysis of the current situation in the Middle East, considering the influence and interferences of the superpowers, and the important role that these extra-regional forces have played in the formation of the current situation, the realism and to a lesser extent liberalism provide us with good analytical facilities. However, in the post-Cold War era, in which the regional powers became important, and the emergence of new categories in the Middle East, and the formation of competing camps based on identity-oriented ideologies (Sunni political Islam, Shia political Islam, and Wahhabism), the crisis in the Middle East finds an ideational nature. Therefore, to get out of the current situation and to make possible to establish a regional order that is based on friendship and lasting peace among the countries of the region, perhaps constructivism provides us a better theoretical tool than any other paradigm in international studies. Because the emergence of zones of peace entails a far deeper transformation in interstate

relations than that envisaged {by liberals and realists}. Stable peace is ultimately the product not of the rationalist calculations that predominate in the dominant paradigms, but of societal bonds that endow interstate relations with a social character. (Kupchan, 2010: 19) This need to understand and change the nature of relations between governments in the Middle East that makes constructivism the most appropriate paradigm for our research purpose in this article. In this way, the regional order is more than the consequence of the structural conditions resulting from the distribution of power between the states of the region, it is the result of inter-subjective interactions and relationships, which through the transformation of beliefs and behavioral norms tries to provide the foundations of a durable peace in the region. In this approach, interactions and intersubjective relations of actors as social agents, both formal and non-formal, surpass structural conditions. Of course, not in the sense that agents of changes are free from structural necessities, but in the structural conditions which are based on hostility and security considerations, they through changes in beliefs and social norms make the structural transformation possible. According to the constructivists, with the help of political and social developments along with discursive change, the cultural other can be transformed into a kin, and the kin can be transformed into a cultural other. For centuries, the geopolitical faults of Europe were equal to the religious ones. Today, Protestants and Catholics in Europe enjoy stable social cohesion – with notable exceptions. (Wendt, 2003)

The new regional order and rethinking the concept of "self "

You may be deceived if you trust too much, but you will live in torment if you don't trust enough.

Frank Crane

The end of the cold war and the end of the ideological competition of the superpowers made it possible in many regions of the world to establish a lasting peace between the countries of those regions. In the Middle East, the story took place in a different way. After the attack of trans-regional forces led by the United States on Iraq in 2003 and the power vacuum created by the change of Saddam's regime, the dominant order of the region collapses. The intensification of regional conflicts between the powerful countries of the region transforms the civil conflicts present in weaker states and the countries without a state (the result of the regime change strategy) into the arena of proxy wars. A beginning for bloody conflicts that practically brought the Middle East into a regional cold war that has not been officially announced. After the collapse of the government in Baghdad, the region is divided into conflicting camps based on three distinct political identities (Wahhabism, political Shiism, and the Muslim Brotherhood). The three powerful countries of the region, Saudi Arabia, Iran and to a lesser extent Turkey, based on their different sources of hard and soft power, are seeking to become the hegemonic power of the region, take the leadership of one of these camps. The presence of heterarchic features speaks to the inability of any single power to order the region, and to the lack of a single ranking principle (material capabilities, power projection, identity norms, soft power) that is widely considered the decisive one. The absence of agreement over the relative importance of one ranking over others will likely result in further diplomatic crises, bickering, rifts,

and an overall fragmentation of a regional order that suffers from centrifugal tendencies. (Santini, 2017: 11) In the absence of a powerful state capable of imposing a peaceful order on the region, under the influence of the realist approach, by forming the regional alliances and gathering weaker states and ethnic groups within one of the above-mentioned camps, each camp tries to prevent the other camp from dominating the region. In this regard, even international institutions that are established in the region, contrary to the claim of institutional liberals, rather than helping to create a lasting peace in the region, are part of strategic alliances whose purpose is to prevent fundamental changes that can transform the political geography of the region in favor of one of the rival camps. Considering the Middle East's need to end this ambiguous situation, particularly among the Persian Gulf countries, The region requires a discursive transformation and a change in the political identities that have become the basis of distinguishing oneself from others as enemies in the region. It is answer to the requirements of this need that makes constructivism not a choice but an inevitable means to investigate the possibilities of sustainable peace and peaceful coexistence in the region. As has been mentioned by Wendt constructivist concerns about practice, discourse, and identity are needed to explain why an initial act of accommodation can ultimately result in stable peace. A process that begins with strategic bargaining ends with societal integration and identity change, enabling states to see each other as benign polities (Wendt, 2003).

When the discursive and identical transformations take place in such a way that people and governments do not see each other as enemies, the power and prosperity of each country in the region will not only be viewed as a threat, but can be seen as a tool and opportunity for development and better coexistence in the region. In this approach, the security order of the region will not only be the

reflection of the material capabilities of the powerful countries of the region and the balance of forces that resulting from it, but it also resulting from the common meanings and feelings that connect different populations into a common community. The new regionalization, in its evolutionary process, makes Ideational elements that define friendship and enmity, gradually more important than the material components, including security capabilities. If social and political order is not the reflection of material capabilities alone, but of those collectively held meanings and feelings of belonging that social actors attribute to them, the conditions and pathways of change are different from those in an order defined purely by material factors. (Burai and Hofmann, 2022: 171) Addition to the geo-political feature of the region, which is the basis of this peaceful change, one should also pay attention to the relationships of individuals and groups who are leading the transformation, and the mechanisms of its implementation. In other words, in order that friendly and peaceful relations replace the relations based on competition and enmity, which is the characteristic of regional relations and groupings in the Middle East, we need to evaluate the existing interactive capabilities of the region. As suggested by Buzan, the existence and significance of regions thus depends on the historically contingent factor of logistics, which I call interaction capacity. Regions will only exist when there is a significant difference between the capability to move people, things, and ideas over short distances than over long ones. (Buzan, 2012: 23). Geographical proximity creates unique historical and cultural commonalities, a repository full of interactive capabilities that due to the dominance of othering discourses remained unexplored and relatively unthought. By the concept of interactions I mean that type of institutional and non-institutional relations that, as a result of its continuity, creates a feeling of "we-ness" and forms a richer meaning of "selfhood" among the participants.

The claim of the article is that the rules that presently shape relations between Iran and the powerful countries of the region are based on hostile competition and balance of power in an anarchic environment. This situation can be moderated, and to a significant extent reduce the hostile relations through interactions which can lead to the formation of social fields of friendship between the peoples as well as the official authorities of the countries of the region. Due to the presence of different ethnic groups in the borders of Iran, the peoples who have many cultural and social commonalities with the peoples of neighboring countries, more than any other country in the region, Iran has these interactive capabilities. What the region needs is the creation of a kind of social capital that can turn interactive capabilities into mutual trust in order to create rapprochement between the neighboring countries of the region. The existing social capital in the region has been used more for othering as evil than as a valuable resource for bridging to the other. Therefore, although the region has a high cultural commonality, but merely common culture could not lead to a deep friendly relations. In such a way that the countries that have more common cultural heritage also are the fierce rivals in the region.

Much like the processes of nation building, the process of regionalization also requires the formation of the idea of a collective self. A "we-ness" that makes a community of neighboring countries able to create common meanings of regional goals among themselves. Therefore, regions should not be considered as pre-given physical realities. Regions are processes; they are in the making (or un-making); 'in the constructivist approach regions come to life as we talk and think about them'. Therefore, 'rather than seek an elusive objective . . . criterion for defining a region, one should treat regions as emergent, socially constituted phenomena'. (Soderbaum, 2003: 7) In this regard, theorists of regional studies distinguish between new regionalism and old regionalism. Whereas the old was

created 'from above', the new was a more voluntary process from within the emerging regions, where the constituent states and other actors experienced the imperative of cooperation, an 'urge to merge', or the pooling of sovereignty in order to tackle new global challenges.... Whereas the old was specific with regard to its objectives (some organizations being primarily security-motivated, others more economically oriented), the new was resulting from a more comprehensive and multidimensional societal process.(Hettne, 2003: 23-24) the processes whose scope not only includes the official relations of governments and official institutions, but also includes the agents of civil society. The multidimensional nature of relations between state and non-state actors in neo-regionalism allows to understanding the region as a social reality that arises through social processes that can be formed from both bottom-up and top-down developments.

Cross-border social capitals and the establishment of a regional "we"

"Those, who liked one another so well as to join into Society, cannot but be supposed to have some Acquaintance and Friendship together, and some Trust one in another."

John Locke, Second Treatise on Government

As stated before, Iran's population structure is such that almost all its borders are inhabited by ethnic or cultural minorities who share Identity characteristics with the people across the border. Although this situation can create security challenges, but according to the constructivist nature of the neo-regionalism and its emphasis on ideational factors, the identity characteristics of the ethnic groups by extending the scope of the "self" could be a kind of social capital, which by "bridging" the

other makes formation of a regional "we" among Iran and the neighboring countries possible. In this regard, social capital is a communicative entity based on common values and tendencies that its absence peaceful coexistence if not impossible but becomes very difficult. In fact, the social capital beget the bonding ties that used to be created by the religious brotherhood in old societies.

Although classical thinkers such as Locke, Mill and Tocqueville have spoken about the role and importance of internal tendencies such as friendship and trust in creating cooperation and socio-political solidarity, but the use of this concept in sociological studies is coined by the name and works of Pierre Bourdieu. He defined it as a type of capital along with other capitals such as economic capital, cultural capital, and administrative capital. In his opinion, social capital is “the aggregate of the actual or potential resources which are linked to possession of a durable network of more or less institutionalized relationships of mutual acquaintance and recognition – or in other words, to membership in a group – which provides each of its members with the backing of the collectivity-owned capital, a 'credential' which entitles them to credit, in the various senses of the word”. (Bourdieu 1986: 248-249) A capital that, through a person's membership in a group and the creation of mutual trust between members, causes the continuity of relationships and support in doing things in times of need. Putnam sees social capital as more than just relationships that are beneficial to individuals. By classifying social capital into different types that can have a positive or negative impact on the processes related to social coexistence, he claims that social capital does not automatically produce social good by itself. It can be inward-looking or outward-looking, it can spread violence or reduce it among different social groups, and it can be official or unofficial. Closely related to, but conceptually distinct from, the inward-outward dichotomy is the “bridging/bonding” axis.

Bonding social capital brings together people who are like one another in important respects (ethnicity, age, gender, social class, and so on), whereas bridging social capital refers to social networks that bring together people who are unlike one another. This is an important distinction, because the external effects of bridging networks are likely to be positive, while bonding networks (limited within particular social niches) are at greater risk of producing negative externalities. This is not to say that bonding groups are necessarily bad; indeed, evidence suggests that most of us get our social support from bonding rather than bridging social ties. (Putnam, 2002: 11) This does not mean that bonding is inherently negative, but without bridging relationships, it can lead to intergroup violence – both at the national as well as the regional and international levels.

Political borders reflect the history of relations between the two sides of the border. Our concern is not to deal with why a narrative of history that expresses hostility prevails in the West Asian region. By following the examples of the regions of the world where countries were in conflict and enmity with each other, but through interactive mechanisms, they became a society of commonwealth countries that have a deep feeling of friendship towards each other, we are looking to apply those mechanisms to the West Asia region. Although the influence of political geography and the involvement of extra-regional powers in the formation of the current situation in West Asia cannot be ignored, but the continuation of hostile relations, especially after the end of the Cold War, and the success of the regional powers in portraying neighboring states as the "other" and "evil" has its roots in nation-building projects that by imitating European models, have been implemented into the region since the beginning of the 20th century. After the peace of Westphalia treaties, the international configuration of nation-states, dividing socio-political collective associations into homogenous enclaves of

common origins and shared history has fostered an exclusionary cultural mindset ... {as a result} the inhabitants of the various nation-states view their identity as somehow constituted by their allegiances to a socio-political way of life that is marked off from the lifeworld of other nation-states. When this national identity becomes intensified and rigid, the space that marks off national identities can become a breeding ground for the evils of {animosities and hatreds}. (Schrag, 2007: 153).

In this framework, in order to overcome the demonization of the other, which governs regional relations, West Asia needs new developments in regional relations, which can be the basis for the friendship policies. But this regional transformation will not take place unless the perception that the countries of the region have about "self" is also transformed. The nation-building projects in these countries, especially in Iran and Turkey, were affected by ethnic and cultural nationalism, as a result, the cultural and ethnic homogeneity were considered essential for political cohesion. This type of nationalism, which was largely influenced by the German model, makes compatibility between the political unit and the cultural unit inevitable. National identity is considered to be cultural entity, on the basis of which "self" can be distinguished from "other". Unfortunately, the governments of the region, including Iran, both during the Pahlavi and the Islamic Republic era, have been careless to the potential of this approach to exclude minority ethnic groups from political decision-making processes.

Accordingly, the ethnic and cultural diversity in Iran and the ethnic and cultural commonalities that the Iranian peoples have with the peoples across the borders, when it can lead to the formation of a collective regional mentality that the area is receptive to the emergence of "regional we-ness". This essential requirement forces us to rethink the concept of national identity and redefine our collective

"self". Like individual "selfhood", "self" as a characteristic of the collective "we" is a social construction, which is the product of the intersubjective relations and coexistence of different groups who are living in the same geographical area. The "we" is the label for a distinct way of being with others, a distinct form of social existence. The "we" is consequently and very importantly not some entity that is observed from without, but rather something I experience from within in virtue of my membership and participation. When adopting the weperspective, we do not leave the first-person point of view behind; rather, we merely exchange its singular for its plural form. (Zahavi, 2014: 243) The plural nature of the collective self at the national level makes it necessary that the intentions and voices of the different groups be equally heard and recognized in the process of its formation. Being heard and recognizing the voice of the "other" determines the conceptual scope of the "self". This concept of the collective self is in contrast with the concept that Schmitt gives to the state. In his view the state defines itself by being the unit which distinguishes the public enemy from the friend. If a given state fails to do so, its authority will immediately be challenged by some other unit which will take on this burden...This public enemy does not have to be morally evil...he is nevertheless the Other.(Neumann,1996: 147)

Under the influence of identity-oriented nation-building processes in the Middle East, a mentality has emerged that the dominant cultural and ethnic identity of each country is considered as the other and the historical evil of the neighboring country, Persians become the other of Turks and Arabs, and Arabs and Turks become the other of Persians. Although many narratives of othering are fake and fabricated, but they have a significant impact on the mentality of people on both sides of the borders, especially those who enjoy cultural commonality with the people across the border, where the self and the other are overlapping. Narratives

are historical products that shape our way of thinking about the self and the other, they evolve with the evolution of history. The region at the national level as well as the transnational level needs instead of considering the other as a subject of hatred, assume it as continuation of the self, an intersubjective and dialogical interaction, which the recognition of the other is affirmation of the selfhood. According to Paul Ricoeur, selfhood is outcome of the dialectical relationship between self and other. By creating a contrast between identity as sameness and identity as selfhood, he claims that the second meaning of identity is the result of the above-mentioned dialectical relationship, which also includes the other. Ricoeur's model of otherness constitutes selfhood in terms of experience of others, but makes the other irreducible to such experience. Thus otherness is never completely external to the self, nor can its irreducibility be absorbed – either by elevation or negation – into the ontology of the self-present subject. (Bellou, 2013: 340) Considering that in the Middle East and more specifically in West Asia, among the neighboring countries selfhood is formed through the distinction between the self and the other, and not recognition of the other. An identity-oriented narrative that does not fit with friendly regional relations. For the formation of regional peace resulting from friendship, we need a transformative change in the concept of selfhood, which is outcome of a perceptual change in people's idea of the self and the other. Friendship with the other becomes a tool for this regional transformation. In this regard friendship can be an agent of change in international politics. Not only does international friendship exist, but the process of building and maintaining friendship actually transforms small pockets of the international system by revealing alternative forms of order as well as alternative patterns of interaction among particular actors, which also affect their immediate environment. (Oelsner and Koschut, 2014: 3)

The social fields of friendship

Let us then believe in our star friendship even if we should be compelled to be earth enemies.

Friedrich Nietzsche, *The Gay Science*

To carry out the above-mentioned transformation; we need some particular domains where the friendly interactions between ourselves and the others could be established. These social arena of interaction could be the fields of friendship. Due to the fact that people who are culturally close, they are able to form common interests among themselves more easily than peoples who are culturally completely distinct from each other. In this way, among the ethnic groups across the borders, who share cultural and normative commonalities, they have a good opportunity to create different domains of interaction. It covers various kind of activities including economic, cultural, scientific, public interest, entertainment, etc. All of the mentioned domains as same time could become a social field of friendship too. A process that the self by allowing the penetration of cultural characteristics of the other to his behavioral norms, and by its farther continuity and expansion could create a regional selfhood.

According to Bourdieu, the field is not the name of an entity, but a relational concept consisting of agents and institutions, networks of relationships based on mutual acquaintance and recognition. It is a structure of relative positions within which the actors and groups think, act and take positions. These relative positions are defined by the volume and structure of their capital. In their position-takings, persons and groups – sometimes unconsciously – pursue interests linked to their relative positions in the field... The position of an actor or a group depends not only on the way in which it manages to renew itself but also on the ways in which all the

other actors in the field evolve or seek to evolve. (Hilgers and Mangez, 2015: 10) In contrast to the field of politics or the field of economics, which are aimed at personal interests through competition and conflict, the field of friendship, by relying on the social capital of its agents, is an interaction domain focused on the good coexistence of the parties. The nature of social capital, unlike other capitals that are considered private assets, is a collective good. A capital composed of ties, trust and norms that can not only be transferred from one social environment to another, but can also be a side product of other activities. For example, a border market between ethnic groups on both sides of the border, while being an economic field, can also be a field of friendship. At the same time, it is possible to establish purposefully an institution to create social capital consisting of people from both sides, for example, a charitable medical organization consisting of doctors from both sides of the border who jointly provide medical services for the peoples across the border. Because of the ethnic and cultural commonalities of doctors with each other and with the people of the region, the social capital will be created, which if the region enjoy the presence of a suitable discourse, by bridging gulf between two communities expanding the selfhood, it could become the platform of the regional identity formation. A solidarity resulting from bridging oneself to another self in order to create a more comprehensive self. A process during which the identity of any of the parties does not disappear in the identity of the other. They identically penetrate each other to form a "we", which is the label for a distinct way of being with others, a distinct form of social existence. The we is consequently and very importantly not some entity that is observed from without, but rather something I experience from within in virtue of my membership and participation. When adopting the weperspective, we do not leave the first-person point of view behind; rather, we merely exchange its singular for its plural form.

(Zahavi, 2014: 243)

This collective selfhood is resulted from participation in various activities with others. A bottom up process, which can provide ground for transformation of the regional order through the change in the othering narratives. These fields of activities, which we refer to as fields of friendship, can not only include a variety of economic activities such as joint local markets, rather, due to the bilingual nature of border areas, and having cultural and normative commonalities, it is possible to organize various local festivals on both sides of the border to attract tourists, or establish bilingual kindergartens or schools. These living areas of shared experiences could create a regional mentality that makes conflict, if not impossible, but very difficult. By changing the political discourses that are dominant in the region and accepting friendship policies by the leaders of the neighboring countries, these border communities can serve as bridges to create ties in different areas between the peoples of neighboring countries. In this direction, the fields of friendship by revising the meaning and relation of self and the other, like many other regions of the world that have moved away from the Hobbesian anarchy, help the region move away from the present self-help system. In many regions of the world, processes of desecuritisation and practices of trust-building have allowed for the security dilemma to be significantly reduced and even overcome. As a result, in those regions more benign types of anarchy, such as Wendt's Kantian anarchy, dominate relations between states. (Oelsner and Koschut, 2014: 8) In West Asia, we also hope to emerge a kind of regionalism that can create a region consisting of friendly countries that have trust and emotional bonds towards each other.

Conclusion

The region that presently is known as the Middle East, has its name from the European Imperialists rivalries, which after World war1 created the concept, though its physical creation on map could even get back to the beginning of twentieth century when France and Britain by the Sykes–Picot agreement divided region between themselves, which at last led to the partition of Ottoman empire and emergence of The Middle East. A distinctive territory stretching from Egypt to Turkey and Iran. Despite its physical reality it never enjoyed a coherence model of regionalism. After the cold war and the new developments that changed the characteristics of the international system, for the first time there was hope to get rid of the superpowers interfere in the region. But the event of eleven September ushered the policies of the regime change to the West Asia. As a result the end of cold war and alleviation of super powers presence inspired proxy wars in the countries where the regime change policies created power vacuum. The survived regional powers in order to elevate their place in a changing world system, pushed the region into a devastating regional cold war.

- Despite importance of above mentioned structural facts the article believe that still it is possible to bring up the prospect of a peaceful coexistence. The region's inability to peaceful coexistence if partly is related to the natural resources of the region and the superpowers interferes, but partly is related to the kind of political leadership that are ruling the region. They are doing their best to revive a bygone period when the region had been governed by the empires. In addition to these, partly the hostility and enmity between the countries of region is related to the lack of trust and the dominance of "othering" discourses, which through a narrow definition of "selfhood" depict the other as the evil that should be eliminated. In this

article we have concentrated on the third problem and tried to present a remedy for it. We examined the problem in two levels. In the level of states and political leaders the lack of trust and friendly interaction is connected to predomination of the realist approach which rather than being used as an academic resource, has been taken by the politicians of the region as an ideology with uncompromised rules. The discursive and ideational nature of the problem convinced us to present the constructivism as an alternative approach that could resolve the flaws of realism. But the study mainly is focused on the level of peoples. We believe the discursive dominance of demonization of the other if in some degree is related to our definition of the self and selfhood, but it mainly is related to the lack of the social capital among the peoples of the neighboring countries, which itself is direct outcome of the absence of social interactions among them. The scarcity of the social arena in which peoples' interaction can create trust and friendship convinced us to consider the minorities of the marginal part of Iran as the carriers of regional change. Being bilingual and having many cultural commonality with the people of across the borders, they have strong potential to become the agents of change in the region. Their ability to establish domains of social interaction or the fields of friendship provide them a particular place in transformation process of the region toward peaceful coexistence. They by creating social trust and expanding the concept of selfhood could help the neighboring nations to get rid of the othering mentality.

Bibliography

- Bellou, Thea (2013) *Derrida's deconstruction of the subject : writing, self and other*, Peter Lang AG, Switzerland.
- Bourdieu, P. (1986): *The Forms of Capital*. In: Richardson, J.G ed., *Handbook of theory and research for the sociology of education*. New York: Greenwood: 241-258.
- Buzan, Barry (2012) "How regions were made, and the legacies for world politics: an English School reconnaissance" in Paul, T. V. ed., *International Relations Theory and Regional Transformation*, Cambridge, New York.
- Dehdest, Mohammad (2009) "Investigating ethnic policies in Iran with an emphasis on border security", *Hormozgan Specialized Scientific Quarterly of Law Enforcement Science*, Volume 1, Number 2, December 2009, pp. 31-50
- Feagin, Joe R. (1984) *Racial and Ethnic Relations* (2nd ed.). New Jersey, USA, Prentice-Hall.
- Hafezniya, Mohammadreza (1381) *Political geography of Iran*, vol 1, Tehran, Samt.
- Hettne, Björn (2003) "The New Regionalism Revisited" in Söderbaum, Fredrik, Shaw, Timothy M. (eds.) - *Theories of New Regionalism. A Palgrave Reader*, New York, Palgrave Macmillan Ltd.
- Kacowicz, Arie M. and Press-Barnathan, Galia (2022) "The Middle East and Peaceful Change" in Paul, T.V. Larson, Deborah Welch, Trinkunas, Harold A. Wivel, Anders and Emmers Ralf eds., *The Oxford handbook of peaceful change in international relations*, United States of America, Oxford University Press.
- Kupchan, Charles A. (2010) *How enemies become friends: the sources of stable peace*, United Kingdom, Princeton University Press.
- Motalebi, Masoud (2007) "Political geography of Iranian ethnical groups", *Zamaneh*, No 70 : <http://ensani.ir/fa/article/10950/>
- Neumann, Iver B. (1996) "Self and Other in International Relations", *European Journal of International Relations*, SAGE, Vol 2: 139-174.
- Oelsner, Andrea and Koschut, Simon (2014) "A Framework for the Study of International Friendship" in Koschut, Oelsner and Simon Andrea eds., *Friendship and International Relations*, UK, Palgrave Macmillan
- Paul, T. V. (2012) *International Relations Theory and Regional Transformation*, New York, Cambridge.
- Putnam, Robert D. (2002) *Democracies in Flux: The Evolution of Social Capital in Contemporary Society*, USA, Oxford University Press.
- Santini, Ruth Hanau (2017) "A New Regional Cold War in the Middle East and North Africa: Regional Security Complex Theory Revisited", *The International Spectator*, DOI: 10.1080/03932729.2017.1371487 (Published online: 03 Nov 2017)
- Schrag, Calvin O. (2007) "Otherness and the problem of evil: How does that which is other become evil?" in Long, Eugene Thomas ed., *Self and Other: Essays in Continental Philosophy of Religion*, The Netherlands, Springer.

♠♠ / Demographic Structure of Iran and the Regional Order ...

"United Nations Guide for Minorities". https://www.ohchr.org/en/ohchr_homepage

Wendt, Alexander (2003) "Why a World State Is Inevitable", *European Journal of International Relations* 9(4):491-542, December.

Wirth, L. (1945). "The Problem of Minority Groups". In Linton, Ralph ed., *The Science of Man in the World Crisis*, New York: Columbia University Press.

Zahavi, Dan (2014) *Self and Other, Exploring Subjectivity, Empathy, and Shame*, United Kingdom, Oxford.

Selected Articles

The 1st Biennial International Conference
on Regional Order and Social Structure in
the Middle East: From Theory to Practice

نظم منطقه اور ساختار اجتماعي
در خاورميانه

